

تفسیر  
معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامہ مصلیٰ محمد شفیع عثمانی

دیوبند (دہ)

مترجم:

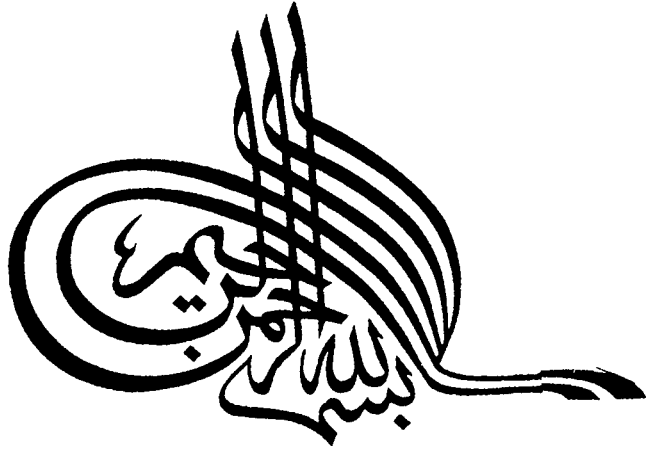
حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

جلد ہفتم

انتشارات شیخ الاسلام اسلام علیہ السلام

دیوبند





# تفسیر معارف القرآن

جلد نهم

شامل سوره های طه - انبیاء - حج - مؤمنون و نور می باشد

مؤلف

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه

مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة الله علیه)

مترجم

جناب شیخ الحدیث و التفسیر مولانا محمد یوسف حسین پور

مدیر و سرپرست حوزه علمیه عین العلوم گشت - سراوان



عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۱۹۷۶.

تفسیر معارف القرآن / مؤلف محمد شفیع؛ مترجم محمد یوسف حسین پور۔ - تریٹ جام، احمد جام، ۱۳۷۷۔

ج

..(دوره) (ISBN: 964-6765-70-x)

(ISBN: 964-6765-07-8) (ج. ۱) .. ISBN: 964-91073-6-3 (۲)

(ج. ۲) (ISBN: 964-6765-23-8) .. ISBN: 964-6765-23-8 (ج. اردو).

کتابنامہ.

ج. ۱

مدرجات: ج. ۱

(شامل آیات ۱۲۲ - علی آخر سورہ بقرہ). -- ج. ۳. شامل تمام سورہ آل عمران و ۳۷ آہ از سورہ نساء. -- ج. ۴. شامل قسمتی از سورہ مبارکہ

نساء. و قسمتی از سورہ مبارکہ مائدہ. -- ج. ۵. شامل سورہ انعام و سورہ اعراف. -- ج. ۶. شامل سورہ انفال و سورہ توبہ و سورہ یونس.

-- ج. ۷. شامل سورہ ہود و سورہ یوسف و...

ISBN: 964-6765-17-3

ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۷۹)

ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۰)

ISBN: 964-6765-78-5 (ج. ۵)

ISBN: 964-7701-43-8

ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۱)

ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۸۲)

ISBN: 964-7701-77-2

ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۲)

۱. تفاسیر اہل سنت -- قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.

۱۹۷/۱۷۹

ت ۲۵ / ع ۹۸ BP

۱۷۲۹۷-۷۷م

کتابخانہ ملی ایران.



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام - تلفن: ۰۵۲۸-۲۲۲۵۲۳۸

## تفسیر معارف القرآن (جلد نهم)

تألیف

مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة الله عليه)

ترجمة

مولانا محمد یوسف حسین پور

وزیری، ۶۰۶ صفحہ، ۳۰۰۰ نسخہ، چاپ چہارم، پاییز ۱۳۸۷

امور فنی و چاپ: مؤسسہ چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد

بها: ۵۰۰۰۰ ریال

## سُورَةُ طه

سُورَةُ طه مَكِّيَّةٌ وَ هِيَ مِائَةٌ وَ خَمْسٌ وَ تَلَاثُونَ آيَةً وَ ثَمَانُ رُكُوعَاتٍ  
سوره طه درمکه نازل شده و دارای یکصد و سی و پنج آیه و هشت رکوع می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

نام دیگر این سوره، کلیم هم هست (کما ذکره السخاوی) وجه تسمیه اش به کلیم، این که واقعه‌ی حضرت موسی عليه السلام با تفصیل در آن مذکور است. در مسند دارمی از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: که حق تعالی دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین، سوره‌ی طه و یاسین را خوانده (یعنی به استماع ملایکه رساند) ملایکه عرض کردند که: چه خوش قسمت و مبارک امتی هستند، آنان که این سوره‌ها بر آنها نازل می‌گردند، مبارک هستند آن زبانهایی که این را حفظ می‌کنند و می‌خوانند، سوره طه آن مبارک سوره‌ای است که عمر بن الخطاب که جهت قتل پیغمبر آماده شد و حرکت کرد، با شنیدن آن، بر قبول ایمان اقدام نمود، و به آن حضرت صلى الله عليه وآله ایمان آورد، داستان آن در کتب سیره معروف و مشهور است. ابن اسحق چنین روایت کرده که روزی عمر بن الخطاب شمشیر را



برداشته به قصد قتل پیامبر ﷺ بیرون آمد، و در راه با نعیم بن عبدالله برخورد کرد، او پرسید که: عازم کجا هستی؟ جواب داد، که من برای خاتمه دادن کار این گمراه، می‌روم که در میان قریش تفرقه انداخته و دین و مذهب آنها را بد می‌گویند و خود آنها را نادان دانسته و بت‌هایشان را بد گفته است، نعیم گفت: ای عمر تو را نفس تو در فریب انداخته است، آیا تو می‌پنداری که تو محمد (ﷺ) را می‌کشی و قبیله او بنی عبدمناف تو را زنده می‌گذارند که بر زمین راه بروی! اگر عقلی داری، پس سراغ خواهر و دامادت را بگیر که آنها مسلمان شده، پیرو دین محمد شده‌اند، عمر از این سخن وی متأثر شد، و از آنجا روی به سوی خانه خواهر و دامادش برگردانید، و در خانه آنها خباب بن ارت صحابی رسول خدا ﷺ داشت، به آنها سوره‌ی طه را درس می‌داد، که در صحیفه‌ای نوشته بود.

وقتی آنها احساس نمودند که عمر دارد می‌آید، حضرت خباب در گوشه یا اتاق دیگری پنهان شد، و خواهر عمر صحیفه را زیر ران خود پنهان کرد، اما به گوش عمر بن الخطاب صدای خواندن خباب رسیده بود، لذا پرسید: که این صدای تعلیم و تعلم چه بود که من شنیدم؟ آنها اولاً برای این که سخن بر طرف بشود، گفتند: که چیزی نبود، ولی عمر بن الخطاب حقیقت را روشن کرد که به من اطلاع داده‌اند که شما دو تا پیرو محمد (ﷺ) و مسلمان شده‌اید، و با گفتن این موضوع، بر دامادش سعید بن زید حمله کرد وقتی که خواهرش فاطمه این ماجرا را دید برای نجات شوهرش بلند شد، عمر او را هم زد و مجروح کرد، وقتی که موضوع به اینجا کشید، خواهر و دامادش هر دو تا گفتند: که آگاه باش، ما یقیناً مسلمان شده و به خدا و رسول او، ایمان آورده‌ایم، اکنون تو هر چه می‌توانی بکن، از زخم خواهرش خون می‌چکد، عمر از این عمل پشیمان شد، و به خواهرش گفت: آن صحیفه را که تو

می خواندی به من نشان بده تا من هم ببینم که محمد (ﷺ) چه تعلیماتی آورده است، چون عمر شخص باسواد بود، از این جهت صحیفه را خواست تا آن را ببیند، خواهرش گفت: ما می ترسیم اگر این صحیفه را به تو بدهیم تو آن را ضایع می کنی، یا به آن بی حرمتی کنی، عمر به بتها قسم یاد کرد که شما نترسید من آن را خوانده باز به شما تحویل می دهم، وقتی خواهرش فاطمه آثار پشیمانی را در چهره او دید، امیدوار شد که شاید عمر هم مسلمان گردد، لذا گفت: برادر! حقیقت این است، که تو نجس و ناپاک هستی، و بجز انسان پاک کسی نمی تواند به این صحیفه دست بزند، اگر تو می خواهی آن را ببینی، پس غسل کن، عمر غسل کرد، آنگاه صحیفه را به او داد که در آن سوره ی طه نوشته بود، با خواندن قسمتی از ابتدای آن، عمر گفت: که کلام خیلی خوب و بی نهایت محترمی است، خباب بن ارت که در گوشه ای پنهان بود و همه ی این ماجرا را می شنید، با شنیدن این سخنان عمر، جلو آمد و گفت: ای عمر بن الخطاب! از رحمت الهی امید می رود که الله تعالی تو را برای دعای رسول خودش انتخاب فرموده است؛ زیرا دیروز من شنیدم که رسول خدا ﷺ این دعا را می خواند که:

«اللهم اید الاسلام بابی الحکم بن هشام او بعمر بن الخطاب» خداوندا اسلام را یا به وسیله ابوالحکم بن هشام (ابوجهل) یا به وسیله عمر بن الخطاب تقویت و تأیید بفرما.

مطلب این بود که اگر یکی از این دو تا مسلمان گردد، در گروه ضعیف مسلمانان، روحی تازه دمیده می شود، باز خباب گفت که: ای عمر! فرصت را غنیمت بشمار، عمر به خباب گفت: مرا پیش محمد ﷺ ببر<sup>(۱)</sup>، این داستان که او





چگونه در محضر آن حضرت ﷺ رسید، و به اسلام مشرف شده، مشهور و معروف است.

طه ﴿۱﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۲﴾ إِلَّا تَذَكْرَةً

طه به این خاطر بر تو نازل نکردیم قرآن را که تو در مشقت قرار بگیری. بجز جهت نصیحت

لَنْ يَخْشَى ﴿۳﴾ تَنْزِيلًا لِمَنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ﴿۴﴾

برای کسی که می ترسد. نازل شده از جانب کسی که آفریده زمین و آسمانهای بلند را.

الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿۵﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

آن ذات بسیار مهربان بر عرش استوار است. برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است

وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿۶﴾ وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ

و آنچه در میان آنها و آنچه زیر زمین نمناک است. و اگر تو به صدای بلند سخن بگویی او می داند

السِّرِّ وَ أَخْفَى ﴿۷﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿۸﴾

سخن پنهان و از آن مخفی تر را. الله هست که بندگان بجز از او برای کسی نیست او را است نامهای خوب

### خلاصه‌ی تفسیر

طه (معنی آن را خدا می داند) ما بر تو قرآن (مجید) را به این خاطر نازل نکردیم که تو به مشقت بیافتی، بلکه برای نصیحت کسی (نازل کرده ایم) که (از خدا) می ترسد، این از طرف آن (ذاتی) نازل شده که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است، و آن مهربان بزرگ بر عرش (که مشابه تخت سلطنت است، چنان) قایم (و جلوه فرما) است، (که لایق شأن اوست، و او چنان است که) ملک اوست آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین است، و آنچه در میان آنها (زیر آسمان و روی زمین) است، و آنچه در تحت الثری است (خاک نمناک که زیر زمین است، و به آن ثری می گویند، آنچه زیر آن یعنی ته زمین است، این بود

قدرت و سلطنت خدا) و (شأن علمش این که) اگر تو (ای مخاطب) با صدای بلند صحبت کنی، پس (در شنیدن آن چه شبیه‌ای هست) او (به گونه‌ای است که) صحبت پوشیده را، و (بلکه) آنچه از آن مخفی تر باشد، (آنچه هنوز در ته دل می‌باشد) می‌داند، (آن) الله به ذاتی است، که غیر از او هیچ (کسی لایق به) معبودی نیست، برای او نامهای خیلی (بزرگ و) نیکی هست، (که بر او صاف و کمالات او دلالت دارد، پس قرآن نازل کرده‌ی چنین ذات جامع الصفاتی است، یقینی و بر حق است).

### معارف و مسایل

طه، در تفسیر این لفظ، اقوال علمای تفسیر، بسیار است، و معنی آن از حضرت ابن عباس، یا رجل، و از ابن عمر یا حبیبی منقول است، و از پاره‌ای روایات حدیث معلوم می‌شود که طه و یاسین از اسامی آن حضرت ﷺ می‌باشند، و سخن بی‌شبهه آن است که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه و جمهور علما فرموده‌اند، همانگونه که بقیه حروف مقطعات که در ابتدای سوره‌ها آمده است، مانند: الم و غیره، از متشابهات یعنی اسرارند که آنها را بجز خدا کسی نمی‌داند، لفظ طه هم مثل آنهاست.

﴿ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴾ «تسقی» مشتق از شقاء است به معنی تعب و مشقت و تکلیف، در ابتدای نزول قرآن، رسول خدا ﷺ و صحابه کرام در تمام شب به عبادت بلند می‌شدند، و به نماز تهجد و تلاوت قرآن مشغول می‌گشتند، تا حدی که در پاهای مبارک آن حضرت ﷺ ورم کرد، و شبانه‌روز در این فکر و اندیشه بود که کفار بر راه هدایت، قرار گیرند، و دعوت قرآن را بپذیرند، در این آیه برای نجات رسول خدا ﷺ از هر دو نوع مشقت، فرمود که: ما بر تو قرآن را به این خاطر نازل نکردیم که تو درو تکلیف قرار بگیری، نیازی



نیست که در تمام شب بیدار و به نماز تهجد مشغول باشی، چنان که پس از نزول این آیه عمل آن حضرت ﷺ بدین شکل قرار گرفت که در اول شب استراحت و در آخر شب بیدار شده نماز تهجد می خواند.

هم چنین در این آیه به این هم اشاره شده که وظیفه ی شما تنها دعوت و تبلیغ است، وقتی شما این وظیفه را بجا آوردید، پس شما مسئول نیستید که چه کسی ایمان آورد، و چه کسی دعوت را قبول نکرد. (۱)

﴿إِلَّا تَذَكِّرَهُ لِمَنْ يَخْشَى﴾ ابن کثیر فرموده که از اشتغال مسلمانان به نماز تهجد و تلاوت قرآن در تمام شب، به وقت آغاز نزول قرآن، بعضی از کفار به صورت استهزا گفتند که چه قرآنی برای شان نازل شده است، بلکه مصیبتی نازل شده که نه شب راحتی دارند و نه روز آرامش، در این آیه، حق تعالی اشاره فرمود: که این جاهلان بی نصیب از حقایق، چه اطلاعی دارند که قرآن و علم خدادادی که به وسیله آن اعطا شده بجز خیر و سعادت چیزی دیگر نیست، فقط ابلهان و نا آگهان اند که آن را مصیبت می پندارند، در حدیث صحیحین به روایت حضرت معاویه رضی الله عنه آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: «من یرد الله به خیراً یفقه فی الدین» یعنی، هر کسی که الله تعالی نسبت به او خیری اراده نماید، علم و فهم در دین به او عنایت می فرماید.

در اینجا امام ابن کثیر حدیث صحیح دیگری هم نقل فرموده که برای علما مژده ی بزرگی است، این حدیث را طبرانی از ثعلبه رضی الله عنه بن الحکم روایت کرده و ابن کثیر فرموده که اسناد آن جید است، و حدیث این است:

«قال رسول الله ﷺ یقول الله تعالی للعلماء یوم القیمة اذا قعد علی کرسیه لقضاء عبادہ

انی لم اجعل علمی و حکمتی فیکم الا و انا ارید ان اغفر لکم علی ما کان منکم و لا ابالی». (۲)

رسول خدا ﷺ فرموده که روز قیامت وقتی که الله تعالی جهت داوری اعمال بندگان بر کرسی خود تشریف فرما می شود، به علما می گوید: که من علم و حکمت خود را در سینه های شما به این خاطر گذاشتم، که می خواستم شما را پیامرزم، باوجود آن اشتباهاتی که از شما سر زده است، و من باکی ندارم. اما این ظاهر است که مراد از علما در اینجا کسانی هستند که علامت قرآنی خشیت الله در آنها وجود داشته باشد، که در این آیه هم لفظ «لَمَنْ يَخْشَى» به آن اشاره می کند، و کسی که در او، این علامت نباشد او مستحق این مژده نیست.

﴿عَلَى الْعَرْشِ أَسْتَوَى﴾ سخن صحیح و بی شبهه نسبت به «أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» همان است که از جمهور سلف صالحین، منقول است، که حقیقت و کیفیت آن را کسی نمی داند، و این از متشابهات است، فقط این قدر باید عقیده داشت که استوا علی العرش بر حق است، کیفیت آن مناسب شأن خداوندی است، که کسی نمی تواند آن را در دنیا درک کند.

﴿وَمَا تَحْتِ الْأَرْضِ﴾ ثری آن خاک نمناک و تر را می گویند که به وقت کندن زمین بیرون بیاید، و علم خلاق به ثری منتهی می شود، اما این که در زیر آن ثری، چه هست، آن را بجز خدا کسی نمی داند، باوجود تحقیق و بررسی های جدید، و ترقی نهایی جدید و طبیعی، چند سال قبل کوشش شدیدی تا مدت ها جریان پیدا کرد که زمین را سوراخ نمود، از یک جانب به جانب دیگر خارج شوند، نتیجه ی کوشش های نهایی در روزنامه ها منتشر شد، که فقط تا عمق دوازده کیلومتر ابزار کنونی توانسته اند، کار کنند، و پس از آن چنان غلاف سنگی آشکار گردید، که تمام آلات حفّاری و افکار علوم طبیعی جدید، مات و حیران ماندند، فقط انسان توانست علم این دوازده کیلومتر را حاصل کند، در صورتی که قطر زمین چندین هزار کیلومتر می باشد، بنابر این بجز از این که





اعتراف کنند که «مَا تَحْتِ الْأَثَرِ» را بجز خدا کسی نمی داند، چاره‌ی دیگر نماند. «يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْخَفِيَّ» مراد از «سِرِّ» آنست که کسی چیزی در دل خود پنهان داشته و با کسی در میان نگذارد، و مراد از «اخفی» آنکه هنوز در دل خطور نکرده باشد، شاید آینده به دل خطور کند، حق تعالی از همه‌ی اینها آگاه و با خبر است، که الآن در دل انسان چه هست و فردا چه خواهد بود، و معامله فردا به نحوی است که خود آن شخص هم امروز از آن اطلاعی در دست ندارد، که فردا چه چیزی به دل من خطور خواهد کرد.<sup>(۱)</sup>

وَ هَلْ أَتَكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿٩﴾ إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ  
و آیا رسیده است به تو سخن موسی. وقتی که دید آتشی، پس گفت به خانواده خود

أَمْكُثُوا إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ  
توقف کنید که من آتشی دیده‌ام، شاید بیاورم به نزد شما از آن شعله‌ای و یا سراغی از آتش

هُدًى ﴿١٠﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَمْوسَى ﴿١١﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ  
بیایم. پس وقتی که بیامد نزد آتش، ندا داده شد ای موسی، منم پروردگار تو بیرون آور

نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾ وَ أَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا  
نعلین خود را تو هستی در میدان پاک طوی. و من تو را انتخاب کردم، پس گوش کن به آنچه

يُوحَى ﴿١٣﴾ أَننِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ  
حکم می‌شود. بی شک منم الله، نیست معبودی بجز من، پس بندگی مرا بکن، و اقامه کن نماز را

لِذِكْرِي ﴿١٤﴾ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى  
برای یاد من، بی شک قیامت آمدنی است، می‌خواهم مخفی نگاه دارم آن را تا که پاداش برسد

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى ﴿١٥﴾ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا  
به هر شخصی بر آنچه کسب کرده است، پس باز ندارد تو را از آن کسی که یقین ندارد به آن

وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرَدَى ﴿١٦﴾

و پیرو خواهش‌هایش قرار گرفته است، پس هلاک می‌گردد.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (ای محمد ﷺ) آیا خبر (داستان حضرت) موسی (علیه السلام) به تو رسید، (آن قابل شنیدن است که در آن نسبت به توحید و نبوت، علومی هست، که تبلیغ آنها مفید خواهد شد، و آن قصه از این قرار است که) وقتی او (از مدین داشت می آمد، در شبی که سرد هم بود، و راه را نیز گم کرده بود، بر کوه طور) آتشی دید، (که در حقیقت نوری بود در شکل آتش) پس به همسر خود (که تنها همسرش بود یا با خادم و غیره) فرمود که شما (در اینجا) توقف کنید، (پشت سر من نیاید؛ زیرا احتمال نداشت که بدون او سفر را ادامه بدهند) من آتشی دیده‌ام (من به آنجا رفته) شاید بتوانم از آن برای شما شعله‌ای (که هیزمی افروخته باشد) بیاورم، (تا که سرما دفع شود) یا (در آنجا) بر آتش (کسی را) بیابم (که باشد) راهنمایی، پس وقتی او به آن (آتش) رسید، پس (به او از جانب خدا) ندا رسید که ای موسی! من پروردگار تو هستم، پس تو کفشهایت را بیرون آر؛ (زیرا) تو به یک میدان پاکی یعنی به طوی رسیده‌ای، (این نام آن میدان است) و من تو را (از جمله خلائق برای پیامبری) انتخاب کرده‌ام، پس (الآن) آنچه را وحی می‌شود (با دقت) بشنو (و آن اینکه) من الله هستم، و بجز من کسی (لایق) معبود (بودن) نیست، پس تو مرا عبادت کن، و برای یاد من نماز بخوان، (و سخن دیگری هم بشنو که) بدون شک قیامت آمدنی است، من می‌خواهم آن را (از همه خلائق) پنهان نگاه دارم، (و قیامت به



این خاطر می آید) تا که هر کسی به جزای اعمالش برسد، پس (وقتی که آمدن قیامت قطعی است، برای آمادگی قیامت) باز ندارد شما را کسی که ایمان ندارد، و بر خواهش های (نفسانی) خویش راه می رود، (شما تحت تأثیر چنین شخصی قرار نگرفته از آمادگی برای قیامت بی فکر نباشد،) نشاید شما (در اثر آن بی اعتنایی) تباہ گردید.

### معارف و مسایل

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴾ در آیات گذشته عظمت قرآن کریم، و در ضمن آن، تعظیم رسول خدا ﷺ، بیان شده بود، و سپس قصه ی حضرت موسی علیهِ السلام به این مناسبت ذکر گردید که در انجام وظیفه دعوت و منصب رسالت، مشکلات و مشقتهایی که پیش می آید، و انبیای سابق آنها را تحمل نموده اند، آن حضرت ﷺ به آنها اطلاع داده شود، تا که او برای آنها از قبل مستعد و آمادگی داشته، ثابت قدم باشد، چنان که در سوره ی هود آیه ی ۱۲۰ آمده ﴿و كَلَّا نَقْصُ عَلَیْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَثَبْتَ بِهِ فَؤَادَكَ﴾ یعنی، همه ی این داستان انبیا را ما بر شما به این خاطر، بیان می کنیم تا که قلب شما مستحکم شده برای تحمل بار مقام نبوت آماده باشد.

و این داستان حضرت موسی که در اینجا ذکر شده آغاز آن چنین است، که وقتی او به مدین رسید، در منزل حضرت شعیب علیهِ السلام با این معاهده مقیم شد که: ظرف هشت یا ده سال برای او خدمت کند، و او طبق روایت تفسیر بحر محیط و غیره ابعداً یعنی ده سال را کامل کرد، و از حضرت شعیب علیهِ السلام اجازه خواست که من برای دیدار والده و خواهرم عازم مصر هستم، و آن خطری که به سبب آن مصر را ترک کرده بود، که فرعون در صدد دستگیری و آزار او هستند، بعد از گذشت آن مدت طولانی باقی نمانده بود، حضرت

شعیب علیه السلام او را همراه با همسرش که دختر حضرت شعیب علیه السلام بود با کمک مقداری مال و وسایل، اجازه داد، در راه از پادشاهان کشور شام خطر داشت، بنابر این راه عمومی را گذاشته راه غیر معروف را اختیار کرد، فصل زمستان بود و همسرش حامله، قریب الولاده بود، احتمال داشت صبح یا عصر وضع حمل کند، در جنگل و راه غیر معروف از راه منحرف شده به طرف جانب غربی و سمت راست کوه طور در آمد، شب تاریک، سرد و یخبندانی بود، در این اثنا همسرش به درد زایمان مبتلا شد، حضرت موسی علیه السلام، خواست که برای دفع سرما، آتش روشن کند، در آن زمان بجای کبریت، چخماق و سنگ استعمال می شد، که از زدن آنها بر یکدیگر آتش پدید می آمد، آن را به کار برد، ولی از آن آتش پدید نیامد، در این عالم تحیر و پریشانی، چشمش آتشی بر کوه طور افتاد، که در حقیقت نوری بود، پس به همسرش گفت که: من آتشی دیدم، می روم به آنجا تا برای شما آتشی بیاورم و امکان دارد در آنجا با راه نشان دهنده ای ملاقات حاصل شود، پس سراغ راه را هم بگیرم، در افراد خانواده ای حضرت موسی وجود همسر قطعی است، از برخی روایات معلوم می شود که خادم هم همراه بود، او هم در این خطاب داخل است، و در پاره ای روایات آمده که چند رفیق سفر هم همراه داشت، اما به هنگام گم شدن راه، از او جدا شده بودند (۱).

**﴿فَلَمَّا أَتَاهَا﴾** یعنی، وقتی که نزد آتش که آن را از دور دیده بود، رسید، در مسند امام احمد و غیره از وهب بن منبه روایت است که حضرت موسی علیه السلام به سوی آن آتش حرکت کرد، به قریب آن که رسید، منظره ای عجیب و حیرت انگیزی مشاهده کرد، که آتشی است بسیار بزرگ که از بالای یک





درخت سرسبز و شاداب شعله می زند، اما حیرت در این است، که هیچ شاخ و برگ از آن درخت، نمی سوزد، بلکه آتش در تر و تازگی و رونق آن، افزوده است، این منظره‌ی حیرت‌انگیز را تا دیری در، مشاهده کرده که شاید شعله‌ای از آن بر زمین بیفتد، و آن را بردارد، وقتی تا دیر این امید او محقق نشد، او مقداری گیاه و هیزم جمع کرده به آن آتش نزدیک کرد که در آنها آتش بگیرد و هدف او بر آورده شود، اما وقتی این مشت گیاه و هیزم را به آن نزدیک کرد آتش خود را عقب زد، و در بعضی روایات آمده که آتش به سوی او شعله زد او ترسیده خود را به عقب کشید، در هر صورت هدف آتش برداشتن او میسر نشد، او از آتش عجیب و غریب در عالم حیرت قرار گرفته بود، که هاتف از غیب آواز داد<sup>(۱)</sup>، این واقعه حضرت موسی علیه السلام در دامن کوه طور اتفاق افتاد که جانب دست راست آن به نام طوی بود.

﴿نُودِي يَمُوسَىٰ ۝ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾ در بحر محیط و روح المعانی و غیره آمده که حضرت موسی علیه السلام این صدا را چنان شنید که از هر طرف یکنواخت به گوش او می رسید، و هیچ جهتی برای آن مشخص نبود، و شنیدنش هم به طرز عجیبی انجام گرفت، که نه تنها به گوشها بلکه به تمام اعضای بدن شنیده شد، که به عنوان یک معجزه بود، حاصل آن آواز این بود، که آنچه تو آن را آتش می پنداری، آن آتشی نیست، بلکه آن تجلی انوار حق است، و در آن لحظه، حضرت حق (ج) فرمود که: منم پروردگار تو، حضرت موسی علیه السلام از کجا یقین کرد این صدای خداست، جواب اصلی آن این که حق تعالی قلب او را مطمئن کرد، تا به آن یقین کند، که این صدای حق تعالی است، دوم احوال حیرت‌انگیز آن آتش، که به جای این که درخت را بسوزاند، تازگی و

حسن آن را اضافه می‌کرد، و صدا هم مانند صدای عموم مردم نبود که از یک جهت بیاید، بلکه از هر طرف این صدا شنیده می‌شد، ثانیاً نه تنها از راه گوش بلکه دست و پا و تمام اعضایی که برای شنیدن وضع نشده‌اند، در شنیدن آن شریک بودند، از این هم فهمیده شد، که این صدا از طرف حق تعالی است.

### حضرت موسی علیه السلام کلام لفظی حق تعالی را بدون واسطه شنید

در روح المعانی به حواله‌ی مسند احمد از وهب رویت است، که وقتی حضرت موسی علیه السلام به لفظ یموسی ندا شد، او لیبیک گفته پاسخ داد، و عرض کرد که من صدا را می‌شنوم، اما نمی‌دانم جای صدا دهنده کجاست، شما کجا هستید؟ جواب رسید که من بالای سر تو در جلو و عقب و با تو همراه هستم، باز عرض کرد که آیا من کلام خود تو را می‌شنوم یا کلام فرشته‌ی فرستاده‌ی تو را؟ جواب رسید که خود من دارم با تو صحبت می‌کنم، بر این، صاحب روح می‌فرماید: از این معلوم شد که حضرت موسی علیه السلام این کلام لفظی را بی‌واسطه فرشته شخصاً شنیده است، چنان‌که مسلک عدّه‌ای از اهل سنت و جماعت است، که کلام لفظی هم، با وجود قدیم بودنش، شنیده می‌شود، و آنچه بر این شبهه حدوث پدید می‌آید، جوابش از طرف آنها این‌که هرگاه این کلام لفظی، به زبان مادی ادا شود حادث می‌گردد و در آن، سمت، جهت و جسم شرط می‌باشد، و تنها برای شنیدن آن گوش مخصوص است، و به آن نحوی که حضرت موسی شنید، نه برای آن آواز، جهت و سمتی بود، و نه برای شنیدنش گوش اختصاصی داشت، بلکه همه‌ی اعضا می‌شنیدند، ظاهر است که این صورت از احتمال حدوث پاک است، والله اعلم.



## در مقام ادب، کندن کفش مقتضای ادب است

﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾ دستور به کشیدن نعلین از این جهت بود که مقام، مقام ادب بود، کفش بیرون آورده پابرهنه رفتن، مقتضای ادب است، و یا از این جهت که آن نعلین را از پوست حیوانات مردار ساخته بودند، چنانکه در برخی روایات آمده است، و چه اول از حضرت علی و حسن بصری و ابن جریج منقول است، و مصلحت در کشیدن کفش، این بیان شده که قدم تو به خاک پاک این وادی مبارک، آلوده شده متبرک گردد، و بعضی فرموده‌اند که این دستور برای ایجاد خضوع و خشوع است، هم چنانکه سلف صالحین هنگام طواف بیت الله چنین می‌کردند.

در حدیثی آمده که رسول خدا ﷺ بشیر بن خصاصیه را دید که با کفش در میان قبرستان راه می‌رود و به او فرمود: **اذا كنت في مثل هذا المكان فاخلع نعليك**، یعنی وقتی که گذر تو از اینچنین مکانی باشد (که احترامش مقصود باشد) کفشهایت را بیرون بیار.

در صورتی که کفش پاک باشد، بر صحت نماز با آن، همه فقها متفق‌اند، و نماز خواندن با کفش پاک از آن حضرت ﷺ و صحابه‌ی کرام در روایات صحیحه ثابت است، اما عموم عادت و سنت، این معلوم می‌شود که بدون کفش، نماز می‌خواندند، که آن اقرب الی التواضع است<sup>(۱)</sup>.

﴿إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ حق تعالی قطعات به خصوصی را از زمین، با حکمت خویش، به امتیاز و شرف خاصی نواخته است، مانند بیت الله و مسجد اقصی و مسجد النبی، هم چنین وادی طوی هم از آن اماکن است که در دامن کوه طور قرار دارد<sup>(۲)</sup>.

## گوش دادن به قرآن

﴿فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾ از حضرت وهب بن منبه منقول است که از آداب شنیدن قرآن، یکی این است که انسان تمام اعضای خود را از حرکات بی جا باز دارد، که هیچ عضوی به شغل دیگری، متوجه نباشد، و نگاه را پایین بدوزد، و متوجه باشد، که کلام را درک کند، پس هر کسی که با این آداب کلام را بشنود، حق تعالی او را به فهم آن موفق می گرداند<sup>(۱)</sup>.

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ در این کلام، تمام اصول دین به حضرت موسی عليه السلام تعلیم داده شده است، یعنی توحید، رسالت و معاد، در ﴿فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾ اشاره به رسالت است و معنی ﴿فَاعْبُدْنِي﴾ این است که فقط عبادت مرا بجا بیاورید، و بجز من، از کسی دیگر عبادت نکنید، این مضمون توحید است، در آینده در ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ﴾ بیان آخرت است، اگر چه در حکم ﴿فَاعْبُدْنِي﴾ حکم نماز هم داخل است، اما آن را جداگانه به این خاطر بیان فرمود که نماز از تمام عبادات افضل و اعلی است، و طبق تصریح حدیث ستون دین و نور ایمان است که ترک آن علامت کفار است.

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ مطلب این که روح نماز ذکر الله است، و نماز از اول تا آخر، تنها ذکر است، از زبان هم و از دل هم، و از بقیه اعضا هم، لذا نباید در نماز از ذکر الله غافل شد، و این هم در مفهوم آن داخل است که اگر کسی در خواب مغلوب شد یا به کاری مشغول شده فراموش شد، و وقت نماز گذشت، پس هرگاه از خواب بیدار شد، یا بر فراموشی متنبه گردید و به یاد نماز افتاد، همان وقت نماز را قضا کند، هم چنان که در بعضی روایات آمده است.

﴿أَكَادُ أَخْفِيهَا﴾ یعنی قیام قیامت را از همه ی خلائق می خواهم مخفی نگاه





دارم، حتی از انبیا و فرشتگان هم، و از لفظ «أَكَادُ» اشاره به این است که اگر هدف تذکر مردم به فکر قیامت و آخرت و آماده نمودنشان به ایمان و عمل صالح نمی بود، این قدر هم اظهار نمی شد که قیامت آمدنی است، چنانکه در آیه ی فوق که: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» هدف از آن، مبالغه در اخفا قیامت است.

﴿لَتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾ (تا که به هر نفس جزای اعمالش داده شود) اگر تعلق بین جمله به لفظ «آتِيَةٌ» باشد، پس معنی ظاهر است که حکمت و مصلحت از آمدن قیامت، این است که دنیا دارالجزا نیست، و در اینجا به کسی پاداش اعمال نیک و بد نمی رسد، و اگر گاهی در دنیا هم جزایی داده شود، آن جزای کامل عمل نخواهد بود، بلکه نمونه ای از آن می باشد، بنابر این لازم است که چنین وقتی بیاید، که در آن جزا و مجازات هر عمل نیک و بد، کامل برسد.

و اگر این جمله متعلق به «أَكَادُ أَخْفِيهَا» باشد آن هم ممکن است، و معنی این باشد، که حکمت در مخفی نگاه داشتن تاریخ قیامت، یا موت، این است که مردم در عمل و سعی خود مشغول باشند، قیامت شخصی خود را که موت باشد، یا قیامت کل جهان را که روز حشر است، دور نپندارند و غافل نشینند<sup>(۱)</sup>.

﴿فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا﴾ در این، به حضرت موسیٰ عليه السلام خطاب شده، آگاه ساخته شد، که نباید چنین باشد، که به گفته کفار و بی دینان، در باره ی قیامت غافل قرار بگیری، و آن موجب هلاکت تو باشد، این ظاهر است که از هیچ رسول و نبی که معصوم باشد، امکان ندارد اغفال شود، پس با وجود این، این گونه خطاب برای متوجه کردن عموم مخلوق و امت اوست، که وقتی با

انبیاء الله این چنین تأکید می‌رسد، پس ما چقدر باید در آن اهتمام کنیم.

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَمْوَسَى ﴿۱۷﴾ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَ  
واین چیست به دست راست تو ای موسی. گفت این عصای من است که بر آن تکیه می‌زنم، و بر آن برگ

أَهْشُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَنَارِبٌ أُخْرَىٰ ﴿۱۸﴾ قَالَ أَتَقْتَلُهَا يَوْمَئِذٍ ﴿۱۹﴾  
درختان را می‌ریزم برای گوسفندانم، و برای من در آن چندین کارد دیگر است. فرمود بینداز آن را ای موسی

فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿۲۰﴾ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا  
پس انداخت آن را، پس در آن وقت آن ماری شده که می‌دوید. گفت بگیر آن را و نترس، الآن برمی‌گردانیم آنرا

سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ﴿۲۱﴾ وَأَضْمَمْنَا يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ  
به حالت نخستین. و پیوست کن دستت را به بغلت، تا برآید سفید شده بدون عیب،

ءَايَةً أُخْرَىٰ ﴿۲۲﴾ لِنُرِيكَ مِنْ ءَايَاتِنَا الْكُبْرَىٰ ﴿۲۳﴾ أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ  
این نشانی دیگر است. تا نشان دهیم به تو نشانی‌های بزرگ خود را، برو به طرف فرعون که

إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿۲۴﴾  
او بسیار سرکش شده است.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (حق تعالی به موسی عَلَيْهِ السَّلَام این را هم فرمود که) این در دست راست تو چیست ای موسی، او گفت این عصای من است، من (گاهی) بر آن تکیه می‌زنم، و (گاهی) به وسیله آن برگوسفندانم (درخت) می‌ریزم، و در آن برای من کارهای دیگر هم هست (که بر بیایند، مانند این که آن را بر دوش گرفته چیزی به آن آویزان کنم، یا به وسیله آن حیوانات مودی را از خود برانم و غیره و غیره) فرمود که این (عصا) را (بر زمین) بینداز ای موسی، پس او آن را (بر زمین) انداخت، پس ناگهان آن (به قدرت خدا) یک مار دونده‌ای شد، (که



موسیٰ علیه السلام از آن ترس پیدا کرد) گفت آن را بگیر و نترس، ما الآن (با گرفتن تو) آن را به حالت قبلی بر می گردانیم، (این باز عصا می شود، و به تو هیچ گزندی نخواهد رسید، یک معجزه‌ی تو این است) و (معجزه‌ی دیگری که به تو داده می شود که) تو دست (راست) خود را در زیر بغل (چپ) خود بگذار، (و باز بیرون آر) آن بدون عیبی (بدون مرض برص و غیره بی نهایت) روشن شده بیرون می آید، که نشانی دیگری (بر قدرت ما و نبوت تو) خواهد شد، (و این دستور انداختن عصا، و در گریبان گرفتن دست، به این خاطر است که) تا مابه تو بعضی از نشانی‌های بزرگ (قدرت) خود، نشان دهیم، (پس این نشانی‌ها را برداشته) برو نزد فرعون که او خیلی از حدّ تجاوز کرده است، (که ادّعی خدایی می کند، تو او را به توحید تبلیغ کن، و اگر در نبوت ایراد شبهه کند، به او این معجزات را نشان بده).

### معارف و مسایل

﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى﴾ از بارگاه ربّ العالمین این سؤال از حضرت موسیٰ علیه السلام که چه چیزی در دست تو هست، آغاز لطف و کرم و مهربانی خاص به او است، تا که از مشاهده‌ی مناظر حیرت‌انگیز و شنیدن کلام ربّانی هیبت و دهشتی که بر او عارض شده بود، زایل گردد، این یک نوع خطاب دوستانه‌ای است، که در دست تو چه چیزی هست، علاوه از این در این سؤال این حکمت هم مضمّن است، که در آینده هدف از این عصا این بود که یک مار و اژدهایی قرار بگیرد، لذا او را نخست متنبّه کرد، بنگر در دست تو چه چیزی هست وقتی او دید که آن عصایی از چوب است آنگاه معجزه‌ی مار قرار دادن آن ظاهر گردید، و اگر نه امکان داشت که موسیٰ تصوّر کند که شاید در تاریکی شب من بجای عصا، ماری را به دست گرفته باشم.

﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ﴾ تنها از حضرت موسی عليه السلام تا این حدّ سؤال بود که در دست تو چه چیزی است و برای آن اینقدر جواب کافی بود که چوبی هست، اما حضرت موسی عليه السلام سه چیز بیشتر از اصل جواب اضافه کرد: اولاً این که این عصای من است، دوم این که من به وسیله‌ی آن بسیار کار انجام می‌دهم، یکی این که بر آن تکیه می‌زنم، دوم این که به وسیله‌ی آن بر گوسفندانم برگ درخت می‌افشانم، سوم این که به وسیله آن کارهای بسیار دیگری برای من انجام می‌گردد، این پاسخ طویل و مفصل، پر از عشق و علاقه و جامع آداب است، مقتضای عشق و علاقه هست که هرگاه محبوب مهربان شده متوجّه گردد، سخن باید طولانی باشد تا که حدّ اکثر استفاده شود، اما در ضمن، مقتضای ادب این است که نباید بی‌تکلف شده سخن به درازا بکشد، و طبق مقتضای این امر دوم، در پایان اختصار به کار برده فرمود: ﴿وَلِي فِيهَا مَّارِبٌ أُخْرَى﴾ یعنی من این را در خیلی کارهای دیگر مورد استفاده قرار می‌دهم، و تفصیل آن کارها را بیان نفرمود<sup>(۱)</sup>.

در تفسیر قرطبی از آیه فوق‌الذکر این مسئله استنباط شده که طبق ضرورت و مصلحت جایز است چیزی که از آن سؤال نشده آن هم در پاسخ بیاید.

مسئله: از این آیه معلوم شد که عصا در دست گرفتن، سنّت انبیاء عليهم السلام است، و این سنّت رسول خدا صلى الله عليه وآله هم بود و در آن فواید بی‌شمار دین و دنیوی هم هست<sup>(۲)</sup>.

﴿فَإِذَا هِيَ حِيَّةٌ تَسْعَى﴾ حضرت موسی عليه السلام عصبایی را که در دست داشت به دستور پروردگار انداخت، آن ماری شد، در باره‌ی این مار در سوره‌ی نحل



آیه ی ۱۰ آمده که: «كَأَنَّهَا جَانٌّ» «جان» در لغت عربی مار کوچک و باریک را می گویند، و در آیه ی ۱۰۷ سوره ی اعراف آمده: «فَإِذَا هِيَ تُعْبَانُ مُبِينٌ» «ثعبان» به معنی اژدها و مار بزرگ است، و در این آیه لفظ: «حَيَّةٌ» آمده که این عام و شامل هر بزرگ و کوچک و باریک و کلفت می باشد، و می توان این آیات را چنین تطبیق داد که این مار در ابتدا کوچک و باریک باشد، و بعداً بزرگ و کلفت بشود، یا این که مار بزرگ و اژدهایی بود، اما آن را «جان» به این خاطر گفت که در سرعت رفتار مانند مار کوچک و باریک بود، یعنی برخلاف عادت عمومی که مارهای بزرگ نمی توانند تیز راه بروند، این خیلی با سرعت راه می رفت، و در آیه ی ۱۰۷ سوره ی اعراف از لفظ «كَأَنَّهَا» که برای معنی تشبیه می آید، به آن اشاره شده است، که آن با «جَانٌّ» تنها در یک وصف خاص سرعت مسیر، تشبیه داده شده است (۱).

«وَأَضْمُمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ» جناح در اصل به بازوی حیوان گفته می شود، در اینجا به گذاشتن دست به بازوی خود یعنی زیر بغل خود دستور رسیده است، تا که معجزه ی دیگر به حضرت موسی عليه السلام عنایت گردد که وقتی دست را زیر بغل گذاشته بیرون بیاورند، مانند: آفتاب بدرخشد، از حضرت ابن عباس تفسیر «تَخْرُجُ بَيْضَاءَ» چنین منقول است (۲).

«أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ» رسول خود را به دو معجزه ی عظیم الشان، مسلح نموده، دستور داد که برای دعوت فرعون سرکش برو.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَأَخْلِلْ عُنُقَهُ مِّنْ  
گفت پروردگارا بگشا سینه‌ی مرا، و آسان کن کار مرا، و باز کن گره را از

لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَأَجْعَلْ لِّي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿٢٩﴾  
زبانم، که بفهمند سخن مرا، و بده به من کارپردازى از خانواده‌ی من.

هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي ﴿٣١﴾ وَ أَشْرِكُهُ فِيْ أَمْرِي ﴿٣٢﴾  
هارون برادر مرا، محکم کن به آن کمر مرا، و شریک بگردان او را در کار من.

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا ﴿٣٣﴾ وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا ﴿٣٥﴾  
که به پاکی یاد کنیم تو را بسیار، و یاد کنیم تو را زیاد، که تو هستی به ما کاملاً بینا.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾

فرمود: رسید به تو خواسته‌ی تو ای موسی.

### خلاصه‌ی تفسیر

(وقتی موسی عليه السلام متوجه شد که پیغمبر شده، برای تفهیم فرعون اعزام می‌گردد، آنگاه جهت تسهیل مشکلات این پست عظیم، تقاضا نمود و) عرض کرد که پروردگارا، حوصله‌ی مرا (بیش از این) زیاد کن، (تا در تبلیغ انقباض و یا از تکذیب و مخالفت، ضیق واقع نشود) و (این) کار (تبلیغ) مرا آسان بفرما (که وسایل تبلیغ فراهم، و موانع آن برطرف گردند) و از زبان من بستگی (لکنت) را بردار، تا که مردم سخن مرا بفهمند کنند، و برای من از خاندان خود من معاونی مقرر بفرما، یعنی هارون را که برادر من است، به وسیله‌ی او نیروی مرا مستحکم کن، و او را در کار (تبلیغ) من شریک گردان (او را هم پیامبر کرده به تبلیغ مأمور بفرما، تا ما هر دو تبلیغ کنیم و قلب من تقویت یابد) تا که ما هر دو تا (با هم به وقت دعوت و تبلیغ) کاملاً پاکی تو را (از شرک و نقایص) بیان کنیم، و (اوصاف و کمال) تو را به کثرت یاد کنیم، (زیرا هرگاه دو شخص مبلغ باشند،



پس بیان هر یکی به تأیید آن دیگر، وافر و متکثر می باشد) یقیناً تو ما را (و حالت ما را) کاملاً می بینی (در این حالت نیاز ما را در این امر که معاون یکدیگر قرار بگیریم، می دانی) فرمود: که (هر نوع) خواسته ی شما (که در رب اشرح لی الخ مذکور است) پذیرفته شده ای موسی.

### معارف و مسایل

وقتی که حضرت موسی (ع) به شرف همکلامی الهی نایل آمد، و منصب نبوت و رسالت به او اعطا گردید، پس اعتماد به ذات و نیروی خود را گذاشته به سوی حق تعالی متوجه شد، که مسئولیتهای این منصب بزرگ با کمک او می توانند انجام گیرند، و حوصله ای که برای تحمل آن مصایب و شداید که آمدن آنها بر او الزامی بود، از طرف خدا می تواند اعطا گردد؛ لذا در آن وقت به دربار خدا پنج دعا کرد:

نخستین دعا: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» یعنی سینه ی مرا باز کن و در آن چنان وسعتی عطا بفرما که بتواند متحمل علوم نبوت قرار گیرد، و در تبلیغ و دعوت مردم به ایمان، آنچه سخت و پست، از طرف آنها شنیده می شود تحمل آنها هم در این شامل است.

دومین دعا: «وَايَسِّرْ لِي أَمْرِي» یعنی کار مرا برایم آسان فرما، این فهم و فراست هم ثمره ی نبوت بود که مشکل یا آسان شدن کاری هم تابع تدابیر ظاهری نیست، این هم از طرف حق تعالی اعطا می شود، اگر او بخواهد، مشکل و سنگین ترین کار را آسان می فرماید، و هرگاه بخواهد کار سهل و آسان مشکل می گردد، از اینجاست که در حدیث به مسلمانان این دعا تلقین شده که برای کارهای خویش از خدا چنین بخواهید: «اللهم الطف بنا في تيسير كل عسير فان تيسير كل عسير عليك يسير» یا الله بر ما مهربانی بفرما برای آسان کردن هر کار مشکل؛ زیرا

آسان کردن هر کار مشکل، در اختیار توست.

سومین دعا: ﴿وَ أَخْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ۝ يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾ یعنی بگشاگره‌ی زبانم را تا که مردم سخن مرا فهم کنند، داستان این لکنت زبان این است، که حضرت موسی علیه السلام در هنگام شیرخوارگی پیش مادرش ماند، و از دربار فرعون به مادرش در قبال شیر دادن، حقوق و صلّه می‌رسید، وقتی او را از شیر باز کرد، فرعون و همسر او آسیه او را پسر خود قرار داده بودند، بنابراین او را از مادرش گرفته نزد خود بردند، و به تربیت او پرداختند، در این مدت روزی حضرت موسی علیه السلام ریش فرعون را گرفته سیلی به صورت او زد، و در بعضی روایات آمده که چوبی به دست داشت که با آن بازی می‌کرد، آن را بر سر او فرو کوفت، فرعون به خشم آمد و تصمیم به قتل او گرفت، همسرش آسیه گفت که شاهها آیا شما برای یک کودک که هیچ چیزی را نمی‌فهمد، چه خیال می‌کنی، و اگر می‌خواهی آزمایش کن، که او نیک و بد را نمی‌تواند تمییز بدهد، و برای این که فرعون او را در معرض آزمایش قرار دهد، در نیک طشت اخگر آتش و در دیگری جواهرات گذاشته در جلو حضرت موسی علیه السلام قرار داد، و به تصور این که کودکی است و طبق عادت کودکان اخگرهای روشن و زیبا را شناخته دست به سوی آنها می‌برد، و رونق جواهرات چنان نیست که مورد توجه کودکان قرار گیرد، و از این فرعون تجربه خواهد کرد که آنچه او کرده در اثر نادانی و کودکی بوده است، اما در اینجا یک کودک عادی نبود، بلکه کسی بود که در آینده مقام رسالت را داشت، و فطرت او از بدو آفرینش، فوق العاده بود، موسی علیه السلام بجای آتش خواست دست به سوی جواهرات دراز کند، جبرئیل امین دست او را در طشت آتش گذاشت، و او اخگری برداشت و بر دهان گذاشت که در اثر آن زبانش سوخت، و فرعون یقین حاصل کرد که این عمل موسی علیه السلام به علت شرارت نبوده، بلکه به سبب نادانی دوران طفولیت بوده





است، در اثر این حادثه، در زبان حضرت موسی علیه السلام یک نوع تکلیف پدید آمد، که قرآن آن را به لفظ: «عُقْدَةٌ» یاد می‌کند، و برای برطرف شدن آن، موسی علیه السلام دعا کرده بود (۱).

دو دعای قبلی در تحصیل کمک خدا، در هر کار عام بودند، و در سومین دعا برای ازبین بردن یک ضعف محسوس تقاضا نمود؛ زیرا گشایش و فصاحت لسان برای دعوت و رسالت امری لازم است، در آینده در یک آیه نشان داده شد که همه‌ی این دعاهاى حضرت موسی علیه السلام اجابت شدند، و به ظاهر لکنت زبان او هم برطرف گردید، اما از دعای خود حضرت موسی علیه السلام نسبت به شرکت حضرت هارون در امر رسالت که در آن آمده است: «هو افصح منی لسانا» معلوم می‌شود، که قدری از اثر لکنت باقیمانده بود، و نیز از طعنه‌ای که فرعون به حضرت موسی علیه السلام زده بود، یکی این بود که گفت: «ولا یکاد یبین» یعنی نمی‌تواند صحبت خود را درست بیان کند، بعضی این را چنین پاسخ داده‌اند، که خود حضرت موسی علیه السلام در دعای خود خواسته بود که لکنت زبان او فقط این قدر دور گردد که مردم سخن مرا بفهمند، تا این حدّ لکنت او برطرف شد، که اثر آن باز هم ماند، و این منافی پذیرش دعانیت، دعای چهارم: «وَأَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِي» یعنی، کن برای من وزیری از خاندان خود من، سه دعای قبلی متعلق به ذات و شخص خود او بودند و این دعای چهارم برای فراهم کردن اسباب انجام وظایف رسالت می‌باشد، و در این اسباب حضرت موسی علیه السلام از همه مهم‌تر، این را قرار داد که او نایب و وزیری داشته باشد، تا بتواند به او کمک کند، وزیر در لغت به معنای بار بردار است، و چون وزیر سلطنت، بار پادشاه و امیر خود را با مسئولیت، متحمّل می‌شود، از این رو، به او وزیر گفته

می شود، از این، کمال عقل موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ معلوم گشت که برای انجام کار یا حرکت نهضتی، از همه پیش تر اعوان و انصار انسان اند، اگر طبق میل باطنی به دست می آیند، در نتیجه همه ی کارها آسان می شو، و اگر آنها خاطمی باشند، پس همه ی اسباب و وسایل معطل و بلا استفاده می مانند، همه ی مفسدی که امروز در حکومت ها و سلطنت ها مشاهده می گردند، اگر با فکر و اندیشه ملاحظه شود، سبب اصلی آنها، مفسد اعوان و انصار و وزرا و امرای آن سلطان و پادشاه می باشند، که یا بد عمل اند، یا بی عمل، یا صلاحیت ندارند. بنا بر این رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده که هرگاه حق تعالی به کسی حکومت و ریاست عنایت بفرماید، و بخواهد که او کارهای خوب انجام دهد، و حکمرانی کند، به او وزیران نیک و صالح می دهد، که به او کمک کنند، و اگر او از کار لازم فراموش شود به او تذکر دهند، و کاری که او تصمیم بگیرد، وزیر به او کمک کند (۱).

در این دعایی که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ وزیرا خواست، در آن قیدی اضافه کرد که: «مِنْ أَهْلِي» این وزیر از خاندان خود من باشد؛ زیرا که اخلاق و عادات افراد خاندان خویش مشاهده شده و در طبیعت باهم انس و الفت می باشد، و اینها در کار کمک می کنند، اما به شرطی که او استعداد کار نسبت به دیگران بیشتر داشته باشد، فقط داعیه اقربا پروری دامنگیر نشود، در عصر حاضر چون بیشتر دیانت و اخلاص مفقود است، و فکر و اندیشه ی اصل کار، مورد نظر نیست، از اینجاست که نایب یا وزیر قرار گرفتن خویشاوند و عزیز و اقربا، برای امیر و حاکم مذموم به شمار می رود. و هر کجا که بر دیانت اعتماد کامل باشد، پس تحویل پست و مقام برای خویشاوند و عزیز صالح و اصلح،



چه عیبی دارد، بلکه جهت تکمیل مهمّات امور، بیشتر موزون و مناسب می باشد، و پس از رسول خدا ﷺ خلفای راشدین عموماً کسانی بودند که با بیت نبوت رابطه‌ی خویشاوندی داشتند.

حضرت موسی علیّه السلام در دعای خویش اولاً سخن عام فرمود که از اهل و خاندان من باشد، باز آن را تعیین فرمود که او برادر من هارون است که می خواهم وزیر من قرار گیرد، تا که من به وسیله‌ی او بتوانم در سخنان رسالت تقویت پیدا کنم.

حضرت هارون علیّه السلام از حضرت موسی علیّه السلام سه یا چهار سال بزرگتر بود و سه سال پیش از حضرت موسی علیّه السلام هم وفات یافت، زمانی که حضرت موسی علیّه السلام این دعا را کرد، او در مصر بود، الله تعالی به برکت دعای موسی علیّه السلام او را هم پیامبر کرد، و به وسیله فرشته به او در مصر اطلاع داده شد، وقتی موسی علیّه السلام در مصر برای تبلیغ فرعون اعزام گردید به هارون علیّه السلام الهام شد که از مصر بیرون رفته از حضرت موسی علیّه السلام استقبال بجا بیاورد، چنانکه ایشان هم همینطور عمل کردند<sup>(۱)</sup>.

﴿وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾ حضرت موسی علیّه السلام می خواست که حضرت هارون را وزیر خود بگرداند، و خود او این اختیار را داشت، اما جهت حصول تبرک به درگاه خدا دعا کرد، و در ضمن می خواست که او را در نبوت و رسالت شریک خود بگرداند، و هیچ رسولی و نبی این اختیار را ندارد، لذا برای آن مستقلاً دعا کرد که او را در کار رسالت من شریک بفرما و در پایان فرمود:

دوستان صالح در ذکر و عبادت هم می‌توانند کمک باشند

﴿كُنْ نُسَبِّحُكَ كَثِيرًا ۝ وَ نَذْكُرُكَ كَثِيرًا﴾ یعنی فایده اینکه، حضرت هارون علیه السلام وزیر و شریک نبوت قرار گیرد، این است که ما بتوانیم به کثرت ذکر و تسبیح تو را بیان بکنیم، در اینجا می‌توان این سؤال را مطرح کرد که ذکر و تسبیح، چنین چیزی است که انسان به تنهایی هم می‌تواند در هر مقداری آن را انجام دهد، برای آن، عمل رفیق چه دخلی دارد، اما پس از تأمل معلوم می‌شود که برای ذکر و تسبیح هم محیط مناسب، و رفقای بخدا رسیده تأثیر زیادی دارند، کسی که همراهان به خدا رسیده‌ای نداشته باشد، او نمی‌تواند آن قدر عبادت بکند که کسی در محیط مناسب، با رفقای به خدا رسیده، می‌تواند انجام دهد، از این معلوم شد که کسی می‌خواهد در ذکر الله مشغول باشد، باید محیط مناسبی فراهم کند، دعاها تا اینجا، پایان یافتند، در آخر از طرف حق تعالی نسبت به اجابت دعاها مژده داده شد: ﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يٰمُوسَىٰ﴾ یعنی همه خواسته‌های تو به تو داده شدند.

وَ لَقَدْ مَنَّآ عَلَیْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ﴿۳۷﴾ اِذْ اَوْحٰنَا اِلَیْآ اَمْرًا مَّا یُوحٰی ﴿۳۸﴾  
و احسان کرده بودیم بر تو بار دیگر هم، وقتی که حکم دادیم به مادر تو آنچه وحی شده،

اَنْ اَقْدِفِیْهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْدِفِیْهِ فِی الْاَیْمِ فَلِیْلَقِهِ الْاَیْمِ بِالسَّاحِلِ  
که بپنداز او را در صندوق، پس بپنداز صندوق را در دریا پس بپنداز او را دریا بر ساحل

یَاخُذْهُ عَدُوٌّ لِّیْ وَ عَدُوٌّ لَّهِ وَ اَلْقِیْتُ عَلَیْكَ مَحَبَّةً مِّنِّیْ وَ لَتُضَنَّعَ  
بردارد او را یک دشمن از من و از او، و انداختم بر تو محبت از طرف خودم، و تا پرورش بیایی تو

عَلٰی عَیْنِیْ ﴿۳۹﴾ اِذْ تَمْشِیْ اَخْتُكَ فَتَقُوْلُ هَلْ اَدْلُکُمْ عَلٰی مَنْ یَّکْفُلُهُ  
در جلو چشم من، وقتی راه می‌رفت خواهر تو پس گفت آیا نشان دهم به شما کسی را که او را پرورش کند



فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۗ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا  
پس رسانیدیم تو را به مادرت که خنک‌گردد چشم او، و غمگین نشود، و قتل کردی کسی را

فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا ۗ فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي  
پس نجات دادیم تو را از غم و آزمودیم تو را آزمودنی پس ماندگار شدی چندین سال در

أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلِيًّا قَدَرًا يَمْوَسِي ﴿٤٠﴾ وَأَصْطَلَعْتَكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾  
اهل مدین، باز آمدی بر تقدیر، ای موسی، و ساختم تو را مختص برای خودم،

أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَبَيَّنَا فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾ أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ  
بروید تو و برادرت، بانشاریان من، و سست نباشید در یاد من، بروید به سوی فرعون که او

إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾  
خیلی سرکش شده است، پس بگوید با او سخن نرم شاید فکر کند یا بترسد.

### خلاصه‌ی تفسیر

و ما بار دیگر هم (پیش از این بدون تقاضا) بر تو احسان کرده ایم، وقتی که به مادر تو آن سخن را به وسیله الهام نشان دادیم، که (بخاطر اهمیت مقام او قابل) الهام بودن بود (و آن) این که موسی را (برای نجات از دست جلادان) در صندوقی بگذار، باز او را (با صندوق) در دریا (که شاخه از آن تا محل فرعون می‌رود) بینداز، پس دریا او را (با صندوق به کنار) ساحل می‌آورد که (سر انجام) او را یک چنین کسی بر می‌دارد، که (بخاطر کافر بودنش) دشمن من هم هست و دشمن او هم هست (چه فی الحال، به سبب این که همه‌ی بچه‌ها را می‌کشت، و چه در آینده که بطور ویژه دشمن او خواهد شد) و (وقتی که صندوق برداشته شد، و تو از آن بیرون آورده شدی، پس) من بر (صورت) تو از طرف خود اثری از محبت انداختم، (تا که هر کسی که تو را ببیند تو را دوست بدارد)، و تا که تو زیرنگرانی (خاص) من پرورش بیابی، (این قصه

هنگامی است که) وقتی خواهر تو (در تلاش تو به سوی خانه فرعون) راه می رفت، پس (با دیدن تو خود را بیگانه قرار داده و) گفت (وقتی تو شیر هیچ دایه ای را نمی نوشیدی) آیا به شما نشان بدهم کسی را که این را (به خوبی) پرورش دهد، (چنانکه آنها به خاطر این که در تلاش بودند قبول کردند و خواهر تو مادرت را خواند و آورد) پس (با این تدبیر) ما تو را باز به نزد مادرت رسانیدیم، تا که چشم او خنک (روشن) گردد، و غمگین نباشد، (چنانکه در مدت کوتاهی از فراق اندوهگین بود) و (پس از بزرگ شدن احسان دیگری کردیم که) تو (به اشتباه) یکی را (از قبلی ها) کشتی (که قصه ی آن در سوره ی قصص است، و آن را کشته، پریشان شدی، هم از خوف عقاب، و هم از خوف انتقام) باز ما تو را از این غم نجات دادیم (از خوف عقاب بدین شکل که تو را بر استغفار موفق گردانیدیم، و آن را پذیرفتیم، و از خوف انتقام به این شکل که از مصر تو را به مدین رسانیدیم) و (در مدین رسیده) ما تو را کاملاً در محنتها انداختیم (و باز از آنها رها ساختیم، که ذکر آنها در سوره ی قصص است، که رهایی دادن هم منتهی است، و خود ابتلا هم از این جهت که آن سبب تحصیل اخلاق ستوده و ملکات فاضله است، و این خود احسان مستقلی است) باز (به مدین رسیده و) در اهل مدین چندین سال ماندی، سپس زمانی مخصوص (که در علم من برای نبوت و همکلامی تو مقدر بود) تو (در اینجا) آمدی ای موسی، و (بر آمدنت اینجا) من تو را برای (نبی کردن) خودم، منتخب کردم، (پس اکنون) تو و برادرت هر دو تا نشانی های مرا (معجزاتی که در اصل دو معجزه هستند عصا و ید بیضا، و در هر یکی وجوه اعجاز متعدّد است) برداشته (هر موقع که دستور می رسد) بروید و در یاد من (چه در خلوت و چه به وقت تبلیغ) سست نباشید، (الآن وقت حرکت اعلام می گردد، که) هر دو تا نزد فرعون بروید، که او بسیار بیرون رفته است، باز (به نزد او رفته) با او بانر می



صحبت کنید، شاید او (با رغبت) نصیحت را قبول کند یا (از عذاب) بترسد (و از این جهت قبول کند).

### معارف و مسایل

﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ﴾ انعامات و عنایاتی که از طرف حق سبحانه بر حضرت موسی علیه السلام در آن وقت مبذول گردید، که به شرف همکلامی نواخته شد، نبوت و رسالت به او اعطا گردید، معجزات به خصوصی، به او عنایت شد، اضافه بر اینها حق تعالی آن نعمتهای خود را هم به او تذکر می دهد که از بدو آفرینش تا این وقت بر او در هر دور مبذول شده بودند، که قدرت حق تعالی او را با چه طریقه‌ی حیرت‌انگیزی از میان آزمایشات و خطرات حفظ فرمود، این نعمت‌ها که در آینده ذکر می گردد، از نظر وقوع، جلوتر هستند، و این که به لفظ ﴿أُخْرَىٰ﴾ در اینجا تعبیر شده اند به این معنی نیست که این نعمتهای بعدی هستند، بلکه لفظ ﴿أُخْرَىٰ﴾ گاهی به معنی دیگر هم می آید که در آن تقدّم و تأخّر مفهومی ندارد و در اینجا هم این لفظ به این معنی است <sup>(۱)</sup>.

و این داستان حضرت موسی علیه السلام کاملاً به حواله حدیث با تفصیل در آینده خواهد آمد.

﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ﴾ یعنی، وقتی که وحی فرستادیم به سوی مادرت نسبت به چنین معامله‌ای که فقط به وحی می توانست معلوم بگردد، و آن این که مأموران فرعون که بر کشتن پسران اسرائیل مأموریت داشتند، برای نجات از آنها به مادر او به وسیله وحی اطلاع داده شد که او را در صندوقی گذاشته در دریا بیندازد، و به هلاک شدن او فکر نکند، ما او را محفوظ نگاه

می داریم، و باز به طرف تو برمی گردانیم، روشن است که این سخنان از عقل و قیاس نیستند، وعده‌ی الهی و انتظام ناقابل قیاس او، برای حفظ موسی فقط به سبب اطلاع او می تواند، معلوم گردد.

### آیا به سوی غیر رسول و نبی هم می تواند وحی بیاید

صحیح این است که معنی لغوی لفظ وحی، آن کلام خفیه است، که تنها مخاطب بداند، دیگران بر آن اطلاع نیابند، پس به اعتبار این معنی لغوی، آن وحی برای کسی مختص نیست، نبی و رسول و عموم خلق حیوانات هم می توانند در آن شامل گردند، و در آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی نحل ﴿اَوْحِيَ رَبِّكَ اِلَى النَّحْلِ﴾ که به زنبور عسل به وسیله وحی تعلیم و تلقین شده، همین معنی معتبر است، و در این آیه: ﴿اَوْحَيْنَا اِلَى اُمِّكَ﴾ هم، به اعتبار معنی لغوی است، که از این رسول یا نبی بودن آن لازم نمی آید، هم چنان که به حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَام هم فرامین ربّانی آمد در صورتی که او به اتفاق جمهور امت، نبی یا رسول نبود، و بدین شکل وحی لغوی عموماً به صورت الهام می شود، که حق تعالی در قلب کسی مطلبی القا کند، و او را بر آن مطمئن بگرداند، که این از جانب خداست، چنان که عموماً به سوی اولیاء الله اینگونه الهامات می باشند، بلکه ابوحیان و بعضی دیگر از علما فرموده اند: که اینگونه وحی بسا اوقات به توسط فرشته هم می تواند باشد، چنان که در داستان حضرت مریم به آن تصریح شده که جبرئیل امین به شکل انسانی متمثل شده به او تلقین فرمود، اما این متعلق به ذات کسی می باشد، که این وحی الهامی به او شده است، آن به اصلاح خلق، دعوت و تبلیغ هیچ ارتباطی ندارد، برخلاف وحی نبوت که منشأ آن نصب کردن کسی برای اصلاح خلق و مأمور کردن او به دعوت و تبلیغ می باشد، بر او لازم می گردد که شخصاً خودش هم بر وحی خود ایمان بیاورد و دیگران را هم بر





پذیرش نبوت و وحی خود، پایبند کند، و کسی که آن را قبول نکند او را کافر قرار دهد، این است وجه فرق در میان وحی و الهام یعنی وحی لغوی و وحی نبوت، یعنی وحی اصطلاحی، وحی لغوی همیشه جاری است و همیشه جاری خواهد شد، و نبوت و وحی نبوت بر حضرت خاتم الانبیاء ﷺ پایان یافته است، و در کلام بعضی از بزرگان، این به عنوان وحی تشریحی و غیر تشریحی تعبیر شده است، که آن را مدعی نبوت قادیانی به حواله بعضی عبارات شیخ محی الدین ابن عربی بر جواز ادعای نبوت خویش، دلیل قرار داده است، و این از تصریحات خود ابن عربی باطل است، و بحث و توضیح کامل این مسئله با تفصیل در کتاب من به نام «ختم نبوت» مذکور است.

### نام مادر حضرت موسی علیہ السلام

در روح المعانی آمده است که نام مشهور او «یوحانذ» است، و در اتقان نام او لحيانه بنت یصمد بن لاوی نوشته است، و بعضی نام او را بارخا، و بعضی بازخت گفته است، بعضی عامل تعویذ، خصوصیات عجیبی برای نام او ذکر می کنند، صاحب روح المعانی فرموده که اصل آن برای ما معلوم نشده، و ظن غالب این است که همه‌ی اینها خرافات هستند.

﴿فَلْيُلْهِمِ اللَّهُ بِالسَّاحِلِ﴾ و چون دریا به ظاهر حس و شعوری ندارد، لذا حکم کردن به آن مفهوم نمی گردد، لذا بعضی گفته، که اگر چه در اینجا صیغه امر به معنی حکم به کار رفته است، اما مراد از آن، حکم نیست، بلکه اخبار است به این که دریا او را به کناره خواهد افکند، اما به نزد علمای محققین این امر بر ظاهر خود، امر و حکم است، و دریا مخاطب آن قرار گرفته است؛ زیرا که نزد آنها هیچ مخلوقی از جهان حسی درخت و سنگ، بی عقل و بی شعور نیست، بلکه همه‌ی دارای عقل و ادراک اند، و به سبب همین عقل و ادراک

است، که همه چیزها طبق تصریح قرآن به تسبیح مشغول اند، البتّه این قدر فرق حتماً هست که بجز انسان، جن و فرشته در مخلوق دیگر اینقدر عقل و شعور کامل نیست که بر آن احکام حلال و حرام عاید کرده مکلف قرار داده شوند، دانای روم چه خوب گفته است:

خاک و بادو آب و آتش بنده اند بامن و تو مرده، با حق زنده اند  
**﴿يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ﴾** این تابوت و آن کودکی را که در آن گذاشته شده، کسی برمی دارد که دشمن من هم هست، و دشمن موسی هم، مراد از آن فرعون است، دشمن بودن فرعون برای خدا، از جهت کفرش روشن است، امّا دشمن بودن او برای موسی محلّ تأمل است؛ زیرا آن زمان فرعون دشمن حضرت موسی نبود، بلکه بر پرورش او هزینه‌ی زیادی صرف کرد، پس نسبت به او گفتن، که دشمن موسی است، یا به اعتبار انجام آخر کار است، که خدا می دانست که بالآخر فرعون دشمن موسی خواهد شد، و اگر چنین گفته شود هم چندان دور نیست که شخص فرعون فی نفسه در آن زمان هم دشمن موسی بود، و تربیت او را فقط به خاطر همسرش آسیه متحمّل شده بود، و در آن وقت هم وقتی که شک شد فوراً به قتل او دستور داد، که به وسیله‌ی دانشمندی آسیه حکم او لغو گردید<sup>(۱)</sup>.

**﴿وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي﴾** در اینجا لفظ محبّت مصدر به معنی محبوبیت است، و مطلب این که حق تعالی می گوید که ما به عنایت و رحمت خویش در وجود تو، چنان شان محبوبیتی گذاشته بودیم، که هر که تو را می دید، با تو محبّت می کرد، و این تفسیر از حضرت ابن عباس و عکرمه منقول است<sup>(۲)</sup>.

**﴿وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾** مراد از لفظ صنعت در اینجا تربیت عمده است،



چنانکه در محاوره عرب: «صَنَعْتُ فَرَسِي» در این معنی معروف است، که من اسبم را خوب پرورش دادم، و مراد از «عَلَى عَيْنِي» «علی حفظی» است یعنی الله تعالی خواسته بود که بهترین تربیت حضرت موسی مستقیماً زیر نگرانی خود حق تعالی باشد، از اینجاست که به وسیله‌ی بزرگترین قدرت مصر یعنی فرعون در خانه‌ی او، این کار به گونه‌ای به پایه کمال رسید، که او از آن کاملاً ناآگاه بود که من دارم دشمن خود را به دست خودم پرورش می‌دهم<sup>(۱)</sup>.

﴿إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ﴾ رفتن خواهر موسی در تعاقب تابوت و قصه‌ی بعدی که اجمالش در این آمده است که در آخرش فرمود: «وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا» یعنی ما تو را گاه در معرض آزمایش قرار دادیم<sup>(۲)</sup>، یا تو را به آزمایش باربار مبتلا گردانیدیم<sup>(۳)</sup>، با تفصیل کامل در حدیث طویل به روایت ابن عباس در سنن نسائی آمده است که در ذیل درج می‌گردد.

### داستان مفصل حضرت موسی عليه السلام

حدیث طویل به نام حدیث الفتون در کتاب التفسیر سنن نسائی به روایت حضرت ابن عباس نقل شده و ابن کثیر هم در تفسیر خود آن را کاملاً نقل کرده و فرموده که: حضرت ابن عباس این روایت را مرفوع، یعنی گفته‌ی پیامبر صلى الله عليه وسلم قرار داده است، و ابن کثیر هم مرفوع بودن آن را با این الفاظ توثیق فرموده است، که «و صدق ذلك عندي» یعنی مرفوع بودن این حدیث نزد من درست است، سپس برای آن دلیلی هم بیان کرد، ولی پس از آن این را هم نقل کرده که ابن جریر و ابن ابی حاتم هم، این حدیث را در تفاسیر خود نقل کرده‌اند، ولی آن موقوف یعنی کلام خود ابن عباس است، و از جملات حدیث مرفوع که در بعضی جا از آن

۱ - مظهري.

۲ - قاله ابن عباس.

۳ - قاله الضحاك.

آمده است، چنان معلوم می شود که ابن عباس این روایت را از کعب احبار نقل کرده است.

چنانکه در بسیاری موارد چنین شده است، ولی مثل ابن کثیر ناقد حدیث و امام نسائی امام حدیث آن را مرفوع تسلیم دارند، و کسانی که آن را مرفوع تسلیم نکرده اند، آنها هم بر مضمون آن هیچ انکاری نکرده اند، و بیشتر آن در آیات قرآن آمده است، بنابر این به نوشتن ترجمه کامل حدیث، اقدام می گردد، که در ضمن تفصیل کامل داستان حضرت موسی علیه السلام بسیار فواید علمی و عملی را هم در بر دارد.

### حدیث الفتون به سند امام نسائی

قاسم بن ابی ایوب می فرماید که: سعید بن جبیر به من خبر داده که من از حضرت ابن عباس تفسیر این آیه را پرسیدم که در باره ی حضرت موسی علیه السلام آمده است، یعنی **«وَفْتَنَّاكَ فُتُونًا»** من سؤال کردم که مراد از «فتون» چیست؟ فرمود: که داستان خیلی طولانی است، فردا صبح زود بیا به تو خواهم نشان داد، وقتی صبح فردا رسید، من خیلی زود در خدمت حضرت ابن عباس حاضر شدم، تا که آنچه دیروز وعده فرموده بود، وفا کند، حضرت ابن عباس رضی الله عنه فرمود که بشنو، (روزی) در جلسه ی فرعون و همنشینان او روی این بحث شد، که الله تعالی به حضرت ابراهیم علیه السلام وعده فرموده که در اولاد او پادشاه و انبیا پیدا می کنند، بعضی از هم نشینان گفتند: بلی، بنی اسرائیل در انتظار این هستند و کوچکترین شکی ندارند، که در میان آنها نبی و رسولی پیدا خواهد شد، و قبلاً معتقد بودند که آن نبی یوسف بن یعقوب علیه السلام است وقتی او فوت کرد، گفتند: آنچه به حضرت ابراهیم وعده داده شده این مصداق آن نیست، نبی و رسول دیگری پیدا خواهد شد، که این وعده را وفا کند، فرعون این را شنید



(و به فکر افتاد که اگر در بنی اسرائیل که او آنها را غلام قرار داده بود، نبی و رسولی پیدا گردد، او اینها را از من آزاد خواهد گردانید) بنابر این از حاضرین مجلس دریافت نمود که طریقه‌ی نجات از این آفت چیست؟ آنها با هم مشورت کردند، و سرانجام بر این متفق شدند، که: (هر پسر نوزادی که در بنی اسرائیل متولد شود، ذبح گردد، و برای انجام دادن این کار، به گروهی مأموریت دادند، که چاقو به دست داشتند، و در خانه‌های بنی اسرائیل می‌رفتند، هر کجا پسر نوزادی را می‌دیدند، آن را ذبح می‌کردند، و تا مدتی این سلسله جاری ماند، بعد متوجه شدند که همه‌ی زحمتهای و خدمات ما را قوم بنی اسرائیل انجام می‌دهد، اگر این سلسله قتل جریان یابد پیرمردان آنها خود بخود خواهند مرد، و پسران دارند ذبح می‌گردند، پس آینده در بنی اسرائیل کسی باقی نخواهد ماند، که خدمات ما را انجام دهد، در نتیجه همه‌ی زحمتهای را باید خود ما متحمل شویم، لذا اکنون رأی شان بر این قرار گرفت، که در یک سال پسران نوزاد زنده گذاشته شوند، و نوزادان سال دیگر ذبح گردند، و بدین شکل در میان بنی اسرائیل عده‌ای جوان هم می‌مانند، که به جای پیرمردان قرار گیرند، و عده‌ی آنها چندان زیاد نخواهد شد، که حکومت فرعون از آنها احساس خطر کند، این سخن در میان همه مورد پسند قرار گرفته و به تصویب رسید، و به صورت قانون به مورد اجرا گذاشته شد، و الآن قدرت حق تعالی و حکمت او بدین شکل ظاهر شد، که مادر حضرت موسی علیه السلام یکبار در آن سال باردار شد که نوزادان را زنده می‌گذاشتند، و در آن سال حضرت هارون متولد شد، و طبق قانون فرعون نسبت به او هیچ خطری وجود نداشت، سال دیگر که سال قتل نوزادان به حساب می‌رفت، به حضرت موسی علیه السلام حامله شد، لذا بر مادر او رنج و غم عارض گشت، که اکنون که این کودک متولد بشود، ذبح می‌گردد، ابن عباس داستان را تا اینجا بیان کرده فرمود که ای ابن جبیر این

نخستین موقع «فتون» یعنی آزمایش است، که هنوز حضرت موسی علیه السلام به دنیا متولد هم نشده بود، که در باره ی قتل او انتظام شده بود، در آن وقت الله تعالی مادر او را به وسیله ی وحی تسلی داد، چنانکه در سوره ی قصص آیه ی ۷ آمده است که: «**لَا تَخَافِ وَلَا تَحْزَنِ إِنَّا رَأَدُوهُ إِلَيْكَ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**» یعنی تو نه بر آن خوف کن، و نه اندوهگین باش، ما او را حفظ می کنیم، و بعد از فراق چند روزی، باز او را به سوی تو برمی گردانیم، و او را از جمله رسولان قرار می دهیم، وقتی که حضرت موسی علیه السلام متولد شد، حق تعالی به مادرش دستور داد، که او را در یک تابوت بگذارد، و در دریای نیل بیندازد، مادر حضرت موسی علیه السلام بر این دستور عمل کرد، وقتی تابوت را به دریا انداخت، شیطان در دل او چنین وسوسه انداخت، که این چه کاری بود که تو کردی، اگر پسر در جلو تو می ماند، و ذبح می گشت، تو با دست خود نسبت به دفن و کفن او انتظام می کردی، و تسلی می یافتی، الآن او را حیوانات دریا می خورند (مادر موسی علیه السلام در این رنج و غم مبتلا بود که) امواج دریا تابوت را بر چنان سنگی انداخت که کنیزان و کلفتان فرعون برای آبتنی در آنجا می رفتند، آنها این تابوت را دیدند، آن را برداشتند و خواستند آن را باز کنند، از آن میان کسی گفت که اگر در این مالی باشد و ما آن را باز کردیم، همسر فرعون گمان می برد که ما مقداری را از آن جدا کرده ایم، هر چه ما بگوییم او باور نمی کند، لذا همه متفق شدند که تابوت را هم چنان سر بسته برداشته در محضر همسر فرعون تقدیم کنند.

همسر فرعون تابوت را باز کرد، در آن پسری را دید که با دیدن او در دل او محبت آن پسر به گونه ای پدید آمد که قبلاً با هیچ کودک نبوده (که در حقیقت مظهر قول حق تعالی بود که «**الْقَيْنْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي**» و از طرف دیگر مادر حضرت موسی علیه السلام در اثر وسوسه شیطانی از وعده الهی فراموش شده



بود، و حالت او به این حدّ رسیده بود که خدا می فرماید: چنان که در آیه ی ۱۰ سوره ی قصص ﴿أصبح فؤاد ام موسی فارغاً﴾ یعنی دل مادر موسی از هر خوشی و خیال، خالی شده بود (تنها فکر حضرت موسی علیه السلام غالب آمده بود) از این طرف وقتی مأمورین قتل نوزادان اطلاع یافتند که در خانه فرعون نوزادی آورده شده، با چاقو وارد خانه ی همسر فرعون شدند، و از او خواستند، تا که این نوزاد را به آنها تحویل دهد و او را ذبح کنند.

ابن عبّاس در اینجا رسیده باز به این جبیر خطاب کرد و گفت: ای ابن جبیر این واقعه ی دوم، فتون یعنی آزمایش است.

همسر فرعون در پاسخ به مأمورین گفت که: الآن صبر کنید، از این کودک نیروی بنی اسرائیل افزون نمی گردد من به خدمت فرعون رسیده نسبت به عفو او سفارش می کنم، اگر فرعون او را عفو کرد که چه بهتر، و اگر او را عفو نکرد، پس من در کار شما مداخله نخواهم کرد، این کودک را به شما خواهم سپرد، این را گفته پیش فرعون رفت و گفت که این کودک مایه روشن چشمهای من و تو است، فرعون گفت: بلی خنک (روشن) بودنش برای چشمهای تو درست است اما من به آن نیازی ندارم.

آنگاه حضرت ابن عبّاس فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به ذاتی که به نام او قسم یاد می گردد که اگر فرعون در آن زمان مانند همسرش به بقره العین بودن حضرت موسی علیه السلام اقرار می کرد، خداوند متعال او را هم هدایت می کرد، هم چنان که همسر او را هدایت فرموده به ایمان موقّق کرد، (به هر حال در اثر سفارش همسر فرعون این نوزاد را از قتل آزاد کردند) الآن همسر فرعون زنده ای دور و اطراف را برای شیر دادن او پیش خود خواند، و همه خواستند که به موسی شیر بدهند، اما حضرت موسی علیه السلام به پستان هیچ کدام از آنها لب نزد، کما قال تعالی فی آیه ۱۲ سوره ی قصص ﴿و حرمانا علیه المراضع من قبل﴾ اکنون

همسر فرعون به این فکر افتاد که اگر شیر نخورد چگونه زنده می ماند، لذا او را به کنیزان خود سپرد که او را در بازار در مجمع مردم ببرید شاید شیر زنی را قبول کند.

از این طرف مادر حضرت موسی علیه السلام بی قرار شده، به دختر خود گفت: بیرون رفته تلاش کن، و از مردم پرس که سرانجام آن تابوت و پسر چه شده، آیا زنده است یا حیوانات دریا او را خورده اند، و تاکنون وعده خداوندی به یادش نیامده که در ایام حمل نسبت به حفظ حضرت موسی، و پس از مفارقت چند روز به برگردانیدن او شده بود، خواهر حضرت موسی علیه السلام بیرون رفت (با این قدرت الهی مواجه شد) کنیزان فرعون این نوزاد را برداشته در تلاش زن شیرده قرار گرفته بودند، وقتی او این ماجرا را دید که این نوزاد پستان کسی را نمی گیرد، و این کنیزکها پریشان هستند، به آنها گفت که من شما را سراغ چنین خانواده می دهم که امید است در آنجا این نوزاد شیر آن را بخورد و آنها با خیرخواهی و محبت، این نوزاد را تربیت کنند، با شنیدن این، کنیزکها مشکوک شدند و او را گرفتار کردند که این زن شاید مادر این نوزاد یا رشته دار خاص او باشد که با اطمینان می گوید که آن خانواده خیرخواه و همدرد این می باشند، (آنوقت این خواهر هم پریشان شد).

ابن عباس در اینجا رسیده به ابن جبیر خطاب کرد که: این سومین واقعه فتون یعنی آزمایش است، آنگاه خواهر موسی علیه السلام معذرت خواست و گفت: هدف من این بوده که آن خانواده می تواند با رفت و آمد به بارگاه فرعون و دریافت منافع، در محبت و همدردی با این نوزاد کوتاهی نخواهد کرد، با این توجیه کنیزکها دست از او کشیدند او برگشت و به خانه رسید و به مادرش ماجرا را اطلاع داد و او همراه با این، رسیدند در جایی که کنیزها جمع شده بودند و با پیشنهاد کنیزکها نوزاد را برداشت و در بغل گرفت، موسی علیه السلام پستان





او را به دهن گرفت و شیر خورد تا سیر شد، و به همسر فرعون مژده رسید که برای شیر دادن کودک زنی پیدا شد، همسر فرعون مادر موسی علیه السلام را پیش خود خواند، او آمد و از اوضاع و احوال آگاه شد و محسوس کرد که همسر فرعون نیازمندیهای به من احساس کرده است، از خود بی اعتنایی نشان داد، همسر فرعون گفت: تو اینجا باش و به این کودک شیر بده؛ زیرا من با او چنان محبت دارم که نمی توانم غایب شدن او را از جلوی رویم تحمل کنم، مادر موسی علیه السلام گفت: که من نمی توانم خانه خودم را گذاشته اینجا باشم؛ زیرا من بچه ای در آغوش دارم که به آن شیر می دهم او را چگونه رها کنم - البته اگر شما راضی باشید که این کودک را به من بسپارید من او را به خانه برده به او شیر می دهم و به شما تعهد می دهم که در پرورش و نگهداری او کوچکترین کوتاهی نکنم و در این اثنا مادر موسی به یاد وعده ی الهی افتاد که در آن فرموده بود: که بعد از جدایی چند روز، ما او را باز پیش تو برمی گردانیم، لذا او باز بر سخن خود پایبند شد - همسر فرعون اجبار شده قرارداد او را پذیرفت و او در آن روز حضرت موسی علیه السلام را برداشته به خانه برگشت و الله تعالی او را به طریقه ای خاص نشو و نما فرمود.

وقتی حضرت موسی علیه السلام قدری تقویت یافت همسر فرعون از او خواست تا که بچه را آورده به من نشان بده، (که من به دیدار او بی قرارم) و همسر فرعون به تمام اهل دربار دستور داد که این کودک دارد وارد خانه ما می شود از شما کسی نباشد که از او اکرام نکند و هدیه به او ندهد، و من خودم شخصاً نظارت می کنم که شما در این باره چه خواهید کرد در اثر آن وقتی موسی با همراهی مادرش از خانه بیرون شد از آنوقت باران تحفه و هدایا باریدن گرفت تا این که نزد همسر فرعون رسید، و خود او هم از طرف خود، مقداری تحفه و هدیه تقدیم کرد. همسر فرعون با دیدار او خیلی مسرور شد و

همه‌ی این هدایا به مادر او تحویل گردید، سپس همسر فرعون گفت: که من این را به دربار فرعون می‌برم که او هم به این، انعام و جایزه بدهد وقتی او را برداشته نزد فرعون رسید، فرعون او را برداشته در آغوش خود گرفت، موسی علیه السلام ریش فرعون را گرفته او را به زمین خم کرد، درباریان گفتند که: دیدی آنچه الله تعالی با پیامبرش حضرت ابراهیم وعده کرده بود که از بنی اسرائیل نبی خواهد آمد که وارث ملک و مال تو می‌باشد و بر تو غلبه پیدا می‌کند و تو را به زمین می‌خواباند این وعده چگونه دارد عملی می‌شود.

فرعون متنبّه شد و فوراً مأموران قتل اولاد را به دربار خود خواند تا که این را ذبح کنند، ابن عباس تا اینجا رسید، باز به ابن جبیر خطاب کرد که این چهارمین واقعه فتون یعنی آزمایش است که باز مرگ بر سر می‌آید،

همسر فرعون با مشاهده‌ی این ماجرا گفت: که شما این کودک را به من بخشیده‌ای الآن این چه معامله‌ای است، فرعون گفت: مگر تو نمی‌بینی که این کودک به عمل خود گویا ادّعا دارد که او مرا بر زمین می‌خواباند و بر من غالب می‌آید، همسرش گفت: که شما یک سخن را در میان خود و من جهت قضاوت تسلیم کنید، تا از آن حق ظاهر گردد، (که این کودک این کار را در اثر ناآگاهی کودکی خود کرده یا دیده و دانسته انجام داده است) شما دو اخگر آتش و دو مروارید طلب کنید و هر دو را، در جلو او بگذارید اگر او طرف مرواریدها دست دراز کرد و از اخگرها کناره گرفت پس بدانید که این کار او مبنی بر عقل و شعور دیده و دانسته بوده است و اگر او بجای مرواریدها اخگرها را برداشت پس یقین حاصل می‌شود که این کار را مبنی بر عقل و شعور انجام نداده؛ زیرا هیچ انسان عاقل نمی‌تواند آتش را به دست بگیرد (فرعون این آزمایش را تسلیم کرد) دو اخگر و دو مروارید در جلوی موسی علیه السلام گذاشت، موسی علیه السلام اخگرها را برداشت، (در بعضی روایات دیگر آمده که موسی علیه السلام می‌خواست



دست به طرف مرواریدها دراز کند که جبرئیل امین دست او را گرفته بطرف اخگرها برگردانید) فرعون با دیدن این ماجرا فوراً اخگر را از دست او گرفت تا که دست او نسوزد (الآن سخن همسر فرعون درست در آمد) او گفت: که شما حقیقت واقعه را مشاهده کردی، بدین شکل باز الله تعالی مرگ را از سر حضرت موسی علیه السلام دفع نمود؛ زیرا خدا می خواست در آینده او را به کار گیرد. (و بدین شکل حضرت موسی علیه السلام در اعزاز و اکرام شاهی فرعون با هزینه او تحت نظارت مادرش پرورش یافت تا که جوان شد).

با مشاهده‌ی اعزاز و اکرام شاهی از او اطرافیان فرعون جرأت پیدا نکردند که به بنی اسرائیل ظلم و ستم و تذلیل و توهین به آنگونه که قبلاً می کردند روا دارند، روزی حضرت موسی علیه السلام بگوشه‌ای از شهر راه می رفت، دید که دو نفر با هم دارند، نزاع می کنند که یکی از آنان فرعون‌ی و دیگری اسرائیلی بود و اسرائیلی که موسی علیه السلام را دید او را به کمک خود خواند، موسی علیه السلام بر جسارت فرعون‌ی خیلی خشمگین شد که او با وجود متوجه شدن به اعزاز شاهی و اکرام موسی در دربار فرعون باز هم با اسرائیلی در جلو او گلاویز است حال آن که می داند که موسی علیه السلام از اسرائیلی‌ها نگهداری می کند و مردم فقط اینقدر می دانستند که رابطه‌ی او با اسرائیلی‌ها تنها به سبب شیرخوارگی است و شاید حق تعالی خود حضرت موسی علیه السلام را به توسط مادرش یا وسیله‌ای دیگر با خبر کرده بود که او از بطن زن شیردهنده متولد شده و اسرائیلی است.

الغرض موسی علیه السلام به خشم آمده مشتی بر فرعون‌ی فرو کوفت که او نتوانست آن را برداشت کند و مُرد، اما طبق اتفاق در آنجا بجز از حضرت موسی و آن دو نفر مخاصم، کسی دیگر نبود، فرعون‌ی که کشته شد اسرائیلی خودمانی بود از او احساس خطر نمی شد که او مخبری بکند.

وقتی که این فرعونى به دست حضرت موسى عليه السلام كشته شد، موسى عليه السلام گفت: «هذا من عمل الشيطان إنه عدو مضل مبين» يعنى اين كار از طرف شيطان شده و او دشمن گمراه كننده اى است، ظاهر باز به بارگاه خدا عرض كرد كه: ﴿رَبِّ اِنِّى ظَلَمْتُ نَفْسِى فَاغْفِرْ لِى فَعَفَرَ لَهٗ اِنَّهٗ هُوَ الْعَفُوْرُ الرَّحِيْمُ﴾ يعنى پروردگارا من بر نفسم ظلم كردم (كه اين خطا قتل فرعونى از من سر زد) مرا عفو بفرما، الله او را عفو فرمود؛ زيرا او بسيار آمرزنده و بسيار مهربان است.

حضرت موسى عليه السلام پس از اين حادثه در عالم خوف و هراس به دريافت اين خبر قرار گرفت كه (بر قتل آن، عكس العمل فرعونىها چه خواهد شد، و آيا خبر اين واقعه به دربار فرعون رسيده يا خير؟) اطلاع پيدا كرد كه خبر اين واقعه به اين عنوان رسيده كه يكى از اسرايلى ها يكى را از فرعونيان كشته است، لذا بايد از اسرايلىان انتقام گرفت، و نبايد در اين باره به آنها مهلت داد، قاتل او را معين كرده با شهادت تقديم داريد؛ زيرا كه اگر چه پادشاه از شماست، اما به هيچ وجه براى او مناسب نيست كه بدون شهادت و ثبوت از كسى قصاص بگيرد، شما قاتل او را تلاش كنيد و به اثبات برسانيد حتماً انتقام شما را به صورت قصاص از آن خواهيم گرفت. فرعونيان با شنيدن اين در كوچه و بازار جهت تلاش، سرازير شدند كه جايى از قاتل سراغى به دست بياورند، اما از هيچ جا سراغى به دست نيامد.

ناگهان اين حادثه اتفاق افتاد كه روز دوم موسى عليه السلام از خانه بيرون آمد، همان اسرايلى راديد كه با كسى ديگر از فرعونيان گلاويز است، و باز از موسى عليه السلام خواست كه به كمك او برسد، اما موسى عليه السلام از واقعه ديروز پشيمان شده بود و آنوقت همان اسرايلى راديد كه باز هم نزاع مى كند از او ناراضى شد (كه معلوم مى شود تقصير از اوست، اين شخص جنگجويى است و هميشه نزاع مى كند). اما با وجود آن خواست تا كه فرعونى را از حمله بر او جلوگيرى



کند، اما به اسرائیلی جهت تنبیه کردن او، گفت: که تو دیروز هم نزاع کردی امروز باز داری جنگ می کنی تقصیر از توست، اسرائیلی دید که موسی علیه السلام مانند دیروز در خشم آمده است از الفاظ او مشکوک شد که امروز مرا قتل خواهد کرد فوراً گفت: که ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی؟ هم چنان که دیروز یکی را کشتی.

پس از این گفتگو آن دو تا از هم جدا شدند اما فرعون به مأمورین فرعون که در تلاش قاتل در آمده بودند رفت و اطلاع داد که خود اسرائیلی به موسی گفته که تو دیروز یکی را به قتل رسانیده ای، این خبر فوراً به دربار فرعون رسانیده شد. فرعون مأموران خود را جهت قتل موسی اعزام داشت، مأموران می دانستند که او از ما پنهان شده کجا می رود، لذا با اطمینان کامل از خیابانی بزرگ در پی دستگیری موسی بر آمدند. از این طرف کسی از پیروان موسی علیه السلام که در گوشه ای دور از شهر سکونت داشت اطلاع یافت که مأمورین به قصد قتل موسی علیه السلام بیرون رفته اند از راه کوچه ای آمد و به موسی علیه السلام اطلاع داد.

در اینجا رسیده باز ابن عباس به ابن جبیر خطاب کرد که ای ابن جبیر این پنجمین واقعه فتون یعنی آزمایش است که مرگ بر سر آمده بود والله جهت نجات او انتظام فرمود.

حضرت موسی علیه السلام با شنیدن این خبر فوراً از شهر بیرون رفت و مسیرش به سوی مدین قرار گرفت، او که تا امروز به ناز و نعمت شاهی پرورش یافته بود گاهی به نام محنت و مشقت آشنا نبود، از مصر بیرون آمد، اما راه را هم بجایی نمی دانست ولی با توکل بر خدا، **«عسی ربی أن یهدینی سواء السبیل»** به امید این که پروردگارم به من راه را نشان خواهد داد. نزدیک به شهر مدین رسید، بیرون از شهر دید که انبوهی از مردم بر یک چاهی اجتماع دارند و دامهای خود را از آن چاه آب می دهند و دید که دو زن گوسفندان خود را یک جا جمع کرده جدا و

ایستاده‌اند، موسی علیه السلام از آنها پرسید که شما چرا دور ایستاده‌اید؟ جواب دادند که ما نمی‌توانیم با همه‌ی این مردم مزاحم بشویم و مقابله بکنیم، لذا ما در این انتظار قرار گرفته‌ایم که وقتی این مردم فراغت بیابند از آب باقیمانده از آنها ما استفاده بکنیم.

موسی علیه السلام شرافت آنها را دید خود به کشیدن آب از چاه پرداخت، خداوند متعال توانایی و نیرو بخشیده بود خیلی زود گوسفندان آنها را سیراب کرد، این زنان گوسفندان خود را به خانه بردند و موسی زیر سایه درختی استراحت کرد و به درگاه خدا دست به دعا شد که «ربّ ائی لما انزلت الی من خیر فقیر» پروردگارا من نیازمندم به آن نعمتی که تو به سوی من بفرستی. (مقصود این‌که برای نان و مسکن انتظامی باشد) این دختران وقتی که از وقت روزانه جلوتر گوسفندان را سیر آب کرده به خانه رسیدند، پدرشان تعجب کرد! و فرمود: امروز خبر تازه‌ای هست، دختران سرگذشت آب کشیدن حضرت موسی و آب دادن او گوسفندان را به گوش پدر رسانیدند پدر به یکی از آن دو تا گفت: کسی که این احسان کرده او را اینجا بخوانید او رفت و او را خواند، پدر از حضرت موسی علیه السلام احوال پرسید و فرمود: «لا تخف نجوت من القوم الظالمین» یعنی الآن جای ترس نیست تو از دست ظالمان نجات یافتی؛ زیرا نه ما در کشور فرعون هستیم و نه حکم او اینجا کارفرماست.

الآن یکی از آن دو دختر به پدر خود گفت: «یا أبت استاجرہ ان خیر من استاجرت القوی الامین» که ای پدر این را استخدام کن؛ زیرا برای خدمت بهترین شخص کسی است که قوی و امین باشد. پدر با شنیدن این سخن از دخترش در جوش غیرت قرار گرفت که دختر من از کجا معلوم کرد که این قوی و امین است، لذا از او پرسید که تو از کجا توانایی او را اندازه گیری کردی و از چه چیز امانت داری او را دریافتی؟ دختر عرض کرد: که به آب کشیدن او من قدرت او



را حس کردم که از همه گوسفندان، او جلوتر گوسفندان ما را، آب داد و کسی نتوانست با او مسابقه بدهد و من از اینجا امانتداری او را دریافتم که وقتی من برای خواندن او رفتم و برای نخستین بار دیدم که من زن هستم فوراً سر خود را پایین گرفت و تا زمانی که من پیام تو را به او نگفته بودم، سر بلند نکرد و سپس به من گفت که: تو در عقب من باش و از پشت راه خانه را به من نشان بده و این را فقط همان مرد می تواند بکند که امین باشد، پدر از این سخن خردمندانه‌ی دختر خوشحال شد و او را تصدیق فرمود، و خودش هم نسبت به قوت و امانتداری او یقین پیدا کرد، آنگاه پدر دختران (حضرت شعیب که رسول خدا بود) به موسی علیه السلام گفت: آیا تو قبول داری که من یکی از این دو دختر را به ازدواج تو بدهم بر این شرط که تو تا هشت سال در اینجا خدمت بکنی و اگر تو ده سال کامل خدمت بکنی این در اختیار خود تو هست که چه بهتر، ولی از طرف ما به آن پایبند نیستی که در مشقت بیشتری قرار بگیری. حضرت موسی علیه السلام آن را پذیرفت، که طبق آن تنها بر حضرت موسی علیه السلام خدمت هشت سال لازم قرار گرفت و وعده دو سال دیگر به اختیار خود او ماند، اما الله تعالی از پیغمبر خود آن را انجام داده که مدت ده سال به اتمام رساند.

سعید بن جبیر می فرماید باری من با یک عالم نصرانی ملاقات کردم او از من سؤال کرد که تو می دانی که موسی علیه السلام از دو میعاد کدام یک را تکمیل کرد، من گفتم که خیر، من نمی دانم؛ زیرا تا آن زمان من از این حدیث ابن عباس اطلاع نداشتم، سپس من با حضرت ابن عباس ملاقات نموده از او سؤال کردم، او فرمود: که اتمام هشت سال بر موسی علیه السلام واجب بود که در آن احتمال کاهش وجود ندارد ولی باید دانست که الله تعالی وعده اختیاری پیامبر خود را هم به اتمام رسانید. سپس من آن عالم نصرانی را ملاقات کردم و به او این خبر را گفتم، پرسید که: آیا کسی که تو این خبر را از او دریافت کردی از تو بیشتر علم

دارد؟ من گفتم: حتماً او خیلی عالم بزرگ و از همه ما افضل است.

(پس از تکمیل ده سال میعاد خدمت وقتی) موسی علیه السلام با همسر خویش از مدین و طن حضرت شعیب علیه السلام مرخص شد در راه با سردی شدید و تاریکی شب و گم شدن راه در عالم بی کسی و بی بسی و دیدن آتش بر کوه طور و رفتن در آنجا و رسیدن به مقام نبوت و رسالت و نایل شدن به معجزه‌ی عصا و ید بیضا (که داستان کامل آن در قرآن گذشت) نایل آمد، موسی به این فکر افتاد که من از دربار فرعون یک متهم فراری هستم که علیه من حکم قصاص قبطنی صادر شده است و الآن به من دستور رسیده که بروم او را دعوت کنم و نیز با لکنت زبان خویش مواجه بود، پس به درگاه خدا عرض کرد و حق تعالی موافق با تقاضای او برادر او هارون را شریک رسالت او قرار داده به او وحی فرستاد که او به استقبال حضرت موسی علیه السلام بیرون از شهر مصر برود و مطابق آن، حضرت موسی علیه السلام به آنجا رسید و با هارون ملاقات کرد و هر دو برادر (طبق دستور) برای دعوت فرعون در دربار او حاضر شدند که تا وقتی به آنان اجازه‌ی ملاقات نرسید هر دو تا بر در انتظار کشیدند، باز از پس چندین پرده گذشته اجازه‌ی ملاقات رسید، و هر دو به فرعون گفتند که: **«إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ»** یعنی ما هر دو تا از طرف پروردگار تو قاصد و پیامبریم. فرعون پرسید که: **«فَنَنْبُؤُكُمْ»** (پس بگویید پروردگار شما کیست؟) موسی و هارون علیه السلام به او پاسخ دادند که قرآن ذکر فرموده: **«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»** آنگاه فرعون پرسید که شما دو تا چه می خواهید و در ضمن، حادثه‌ی قتل قبطنی را در میان گذاشت و حضرت موسی علیه السلام را مجرم قرار داد (و پرورش او را در خانه‌ی خود بر او منت گذاشت) حضرت موسی علیه السلام به هر دو سؤال آن پاسخی داد که در قرآن ذکر شده (نسبت به حادثه‌ی مقتول به اشتباه خود اعتراف کرده معذرت خواست و منت پرورش در خانه او را چنین جواب داد که تو همه بنی اسرائیل





را برده قرار دادی و انواع و اقسام ظلم را بر آنها روا داشتی که در اثر آن با تقدیر وارد خانه شما شدم و آنچه خدا خواست انجام گرفت، در این باره تو بر من هیچ منتی نداری. باز موسی علیه السلام به فرعون خطاب نمود، و گفت: که آیا تو بر این راضی هستی که به خدا ایمان آورده و بنی اسرائیل را از قید بردگی آزاد کنی، فرعون آن را انکار کرد و گفت که اگر نزد تو بر رسالتت از جانب پروردگار علامتی هست آن را به من نشان بده، موسی علیه السلام عصا را بر زمین انداخت که آن به شکل یک اژدهای عظیم‌الشان در آمد و دهان را گشاده، متوجه فرعون شد، فرعون خوفزده شده زیر تخت پنهان شد و از موسی پناه خواست که جلو این را بگیر، موسی علیه السلام آن را گرفت، باز دست به گریبان برده بیرون آورد که درخشیدن گرفت، این دومین معجزه بود که در برابر فرعون ظاهر گشت، باز دوباره دست به گریبان برد که به حالت اصلی خودش برگشت.

فرعون مرعوب شده با درباریان خود مشورت کرد (که شما مشاهده می کنید که ماجرا از چه قرار است و ما چه باید بکنیم) اهل دربار به گفتند: که (جای اندیشه نیست) این دو تا ساحرانند و می خواهند به وسیله سحر خویش شما را از کشور خودتان بیرون رانند و بهترین دین و مذهب شما را (که در نظرشان پرستش فرعون بود) نابود سازند شما هیچ سخنی را از ایشان رانپذیرند. (هیچ نیندیشید) زیرا در کشور شما ساحران بزرگی وجود دارند و آنها را احضار کنید تا به وسیله ی سحر خویش، بر سحر ایشان غالب گردند.

فرعون به تمام شهرهای بزرگ کشور خویش دستور داد، که هر کس در سحر مهارتی دارد، همه در دربار احضار گردند، ساحران کل کشور یکجا جمع شدند و از فرعون سؤال کردند؟ ساحری که شما می خواهید ما با او مقابله بکنیم چه عملی انجام می دهد؟ او گفت: که عصای خود را مار می کند ساحران با کمال اطمینان گفتند این که چیزی نیست، مهارتی که در مار

گردانیدن چوب و ریسمان ما داریم کسی نمی تواند با آن مقابله بکند، اما این رامشخص کنید که اگر ما بر او غالب آمدیم به ما چه جایزه ای می رسد؟! فرعون گفت: اگر شما غالب آمدید جزو خاندان من و از مقرّبان خاص قرار می گیرید، و هر چه شما بخواهید، به شما می رسد.

اکنون ساحران میعاد مقابله و جای آن رامعیّن کرده وقت چاشت روز عید را مقرّر کردند، ابن جبیر می گوید: که ابن عبّاس به من گفت: یوم الزینه (روز عید) که الله تعالی موسی را بر فرعون و ساحران پیروز گردانید، عاشورا یعنی تاریخ دهم محرم بود، وقتی همه ی مردم برای تماشا در میدان وسیعی جمع شدند، فرعونیان باهمدیگر گفتند: «لَعَلَّنَا تَتَّبِعُ السَّحْرَةَ ان كانوا هم الغالبین» یعنی ما باید اینجا باشیم تا که این ساحران یعنی موسی و هارون اگر پیروز گردند ما هم به آنها ایمان می آوریم، این مصاحبه با آنها از روی استهزا و شوخی بود (آنها یقین داشتند که ایشان نمی توانند بر ساحران آنها غالب بیایند).

میدان مبارزه کاملاً آراسته شد، ساحران به موسی علیه السلام گفتند که آیا قبلاً شما می اندازید (سحر خود را نشان می دهید) یا ما بیندازیم. حضرت موسی علیه السلام به آنها گفت که شما آغاز کنید و سحر خود را نشان دهید، آنها ریسمان ها و چوبهای خود را بر زمین انداخته و گفتند: «بعزة فرعون انا لنحن الغالبون» یعنی به عزّت فرعون ما پیروز خواهیم شد (این چوبها و ریسمانها در چشم دید، مار شده به حرکت در آمدند) با مشاهده آن بر حضرت موسی علیه السلام قدری خوف عارض شد ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى﴾.

امکان داشت خوف طبعی باشد که مقتضای بشریت است و انبیاء علیهم السلام هم از آن مستثنی نیستند، و می تواند این خوف و خطر از آن باشد که در دعوت من به سوی اسلام حایل پیش بیاید.

الله تعالی به موسی علیه السلام به وسیله ی وحی دستور داد که عصای خود را



بینداز، موسی علیه السلام عصای خود را انداخت یک اژدهای بزرگی قرار گرفت که دهنش باز بود و آن اژدها همه این مارها را که ساحران از چوب و ریسمان ساخته بودند، بلعید.

ساحران فرعونی در فن ساحری مهارت داشتند با مشاهده‌ی این ماجرا یقین کردند که اژدها بودن عصا در اثر سحر نیست، بلکه از طرف خداست، لذا ساحران فوراً اعلان کردند که ما به خدا و به آنچه موسی از طرف خدا آورده ایمان آوردیم و ما از تخیلات و عقاید گذشته‌ی خود توبه می‌کنیم و بدین شکل الله تعالی فرعون و فرعونیان را سرکوب کرد و دامی که گسترده بودند خنثی شد، «فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين» فرعون و همراهانش مغلوب شدند و با ذلت و خواری، خود را از میدان عقب کشیدند.

هنگامی که این مقابله برگزار بود، همسر فرعون بی بی آسیه با لباس کهنه، ملبوس و به بارگاه خداوند متعال جهت کمک و پیروزی موسی علیه السلام دعا می‌کرد و فرعونیان می‌پنداشتند که این به خاطر فرعون پریشان حال است برای او دعا می‌خواند در صورتی که هم و غم او کاملاً برای موسی علیه السلام بود (و برای پیروزی او دعا می‌کرد) سپس حضرت موسی علیه السلام هرگاه معجزه نشان می‌داد و از طرف خدا بر فرعون اتمام حجّت می‌شد، فوراً وعده می‌کرد که الآن بنی اسرائیل را با شما همراه می‌کنم، ولی همین که در اثر دعای حضرت موسی علیه السلام احساس خطر عذاب بر طرف می‌شد از وعده خود بر می‌گشت و می‌گفت: که آیا پروردگار تو می‌تواند معجزه دیگر نشان دهد، و این سلسله ادامه یافت تا این که الله تعالی بر قوم فرعون عذاب، طوفان و ملخ و شپش در لباسها و قورباغه در ظروف و غذاها و خون و غیره مسلط فرمود که اینها را قرآن به عنوان آیات مفصّلات بیان فرموده است، و حال فرعون این بود که هرگاه یکی از این عذابها می‌آمد، عاجز می‌شد و بر موسی فریاد می‌کشید و

می گفت: که به یک نحوی این عذاب را برطرف کن ما وعده می دهیم که بنی اسرائیل را آزاد می کنیم، باز وقتی که عذاب برطرف می شد عهدشکنی می کرد، تا این که حق تعالی به حضرت موسی علیه السلام دستور داد که قوم خود بنی اسرائیل را بر دار و از مصر بیرون برو، حضرت موسی علیه السلام همه را برداشته، هنگام شب از شهر خارج شد، وقتی فرعون به وقت صبح دید که ایشان همه رفته اند قشون خود را از تمام کشور فرا خواند و در تعقیب آنها قرار داد و از این طرف الله تعالی به دریا که در میان موسی و همراهان و هدفشان حایل بود دستور داد که هرگاه موسی علیه السلام بر تو عصا زد، پس باید در دریا دوازده خیابان درست شود که از آنها دوازده قبیله بنی اسرائیل بتوانند جدا جدا بگذرند و هرگاه ایشان عبور کردند بر تعقیب کنندگان، این دوازده سهم باز به هم وصل بشوند.

وقتی حضرت موسی علیه السلام به کنار دریا رسید از یادش رفت که عصا را بر دریا بزند و راه کشاده گردد و قوم بر او فریاد کشیدند که: «انا لمدركون» یعنی ما گرفتار شدیم (زیرا از عقب قشون فرعون را دیدند که می آمد و در جلو دریا حایل بود) آنگاه موسی علیه السلام بیاد وعده خدایی افتادند که از زدن عصا به دریا، در آن راه پدید می آید فوراً عصا را بر دریا زد و این زمانی بود که مقدمة الجیش فرعون به دنبال روان بنی اسرائیل، رسیده بودند.

به برکت معجزه حضرت موسی علیه السلام دریا طبق وعده ربانی به دوازده بخش جداگانه شکافت و راه، درست شد، و موسی علیه السلام و تمام بنی اسرائیل از آنها عبور کردند، قشون فرعون که در تعقیب آنها قرار داشت، شکافهای مختلف دریا به دستور خدا با هم وصل شدند، وقتی موسی علیه السلام و بنی اسرائیل به کناره دیگر دریا رسیدند همراهان گفتند ما احساس خطر می کنیم که شاید فرعون غرق نشده باشد و خود را نجات داده است، حضرت موسی علیه السلام دعا



کرد که هلاکت فرعون را برای ما روشن بفرما، به قدرت الهی دریا نعلش مرده او را بیرون انداخت و همه مشاهده کردند که او نیز هلاک شده است، سپس قوم بنی اسرائیل به همراه موسی به جلو رفتند در راه بر قومی گذر کردند که بت‌های خود تراشیده را عبادت و پرستش می‌کردند، بنی اسرائیل به حضرت موسی علیه السلام عرض کردند که «یا موسی اجعل لنا الهاً كما لهم الهة قال انکم قوم تجهلون، ان هؤلاء متبر ما هم فیه» یعنی ای موسی برای ما هم چنین معبودانی درست کن که ایشان برای خود بسیار معبود درست کرده‌اند، موسی علیه السلام فرمود شما مردمان عجیبی هستید که چنین سخنان جاهلانه‌ای می‌گویید، ایشان که به عبادت بت‌ها اشتغال دارند، عبادت‌شان برباد شونده است، موسی علیه السلام فرمود: که شما از طرف پروردگار اینقدر معجزات و انعامات بر خود مشاهده کردید، باز هم پندارهای جاهلانه شما تغییر نکرد، این را گفته حضرت موسی علیه السلام با همراهان از اینجا گذشتند و بجای رفته و آنها را همانجا اقامه داد و فرمود: که همه شما اینجا باشید من می‌روم پیش پروردگارم و پس از سی روز برمی‌گردم، پشت سرم حضرت هارون علیه السلام نایب و خلیفه من می‌باشد، در هر کار از او اطاعت کنید.

موسی علیه السلام از آنها رخصت خواسته بر کوه طور تشریف برد و (به اشاره ربانی) سی شبانه روز پیایی روزه گرفت تا بتواند بعد از آن به کلام ربانی مستفید بشود، اما از روزه‌ی پیایی سی شبانه روز یک نوع بوی در دهن روزه‌دار پدید می‌آید به فکر این بود که با این بوی، کلام با خدا مناسب نیست، به وسیله‌ی یک درخت بیابانی مسواک زده، دهن خود را صاف و پاکیزه کرد، وقتی که به درگاه خدا حاضر شد از طرف خدا گفته شد که: تو چرا افطار کردی؟ (و خدا می‌دانست که موسی علیه السلام چیزی نخورده و ننوشیده است، بلکه تنها مسواک نمودن را مبنی بر امتیاز پیامبرانه به افطار تعبیر فرمود)، موسی علیه السلام به این

حقیقت پی برد و عرض کرد که پروردگارا من فکر کردم که برای همکلامی با شما دهن را صاف و پاکیزه بکنم، دستور رسید که ای موسی مگر تو ندانستی که بوی دهن روزه دار نزد ما از مشک هم محبوبتر است، الآن برگرد و ده روز مزید روزه بگیر، و پس از آن پیش ما بیا، موسی علیه السلام دستور را اجرا کرد.

از آن طرف وقتی قوم بنی اسرائیل دید که مدت سی روز گذشت و حضرت موسی علیه السلام هنوز برنگشته از این خوششان نیامد، و از این طرف حضرت هارون علیه السلام پس از رفتن موسی در قوم، به موعظه و سخنرانی پرداخت که بسیاری چیز از قوم فرعون پیش شما عاریت بوده یا به پیش شما ودیعت گذاشته اند که همه آنها را شما با خود آورده اید، اگر چه از شما هم بسیاری چیز به پیش قوم فرعون به صورت عاریه یا ودیعه مانده است و شما می پندارید که این اشیاء در عوض آنچه ما داریم هستند، ولی من تصور نمی کنم آنها برای شما حلال باشند که مورد استفاده قرار دهید، و الآن ما و شما نمی توانیم آنها را برگردانیم لذا یک چاهی حفر کنید و به همه دستور داد که این اشیاء چه زیور باشند یا اشیاء مستعمل دیگر آنها را در آن چاه بیندازید (آنها حکم او را اجرا کردند) هارون علیه السلام بر سر تمام آن وسایل آتش افروخت که بدان سبب همه سوخت و فرمود که: الآن اینها نه مال ما هستند و نه مال آنها.

همراه با آنها سامری، کسی بود که ارتباطش با قومی بود که گاو می پرستیدند. و از بنی اسرائیل نبود، ولی وقتی که موسی علیه السلام و بنی اسرائیل از مصر بیرون رفتند، او هم با آنها همراه شد و به یک واقعه عجیبی برخورد کرد که او اثری از جبرئیل علیه السلام دید (این که هر کجا او قدم می گذارد در آن زندگی و نمود پدید می آید) او از آنجا یک مشت خاک برداشت و آن را در دست داشته و می آمد و با هارون ملاقات کرد، هارون علیه السلام به فکر این که در مشت او زیور یا چیزی دیگر از فرعونیان هست به او گفت که همانگونه که دیگران همه در این



چاه انداخته‌اند تو هم ببنداز، او گفت که این خاک قدم آن رسول یعنی جبرئیل است که شما را از دریا عبور داد و من گاهی آن را نمی‌اندازم مگر به این شرط که شما دعا کنید که برای هر مقصدی که من می‌اندازم آن مقصد من برآورده شود، هارون علیه السلام به دعا وعده داد او آن مشت خاک را انداخت و هارون علیه السلام طبق وعده دعا کرد که یا الله آنچه سامری می‌خواهد آن را کامل کن.

وقتی که او دعا کرد سامری گفت که من این را می‌خواستم که این طلا و نقره و آهن و فلز که در این چاه افکنده شده است یک گوساله هارون دعا کرده بود و آن اجابت شده بود و هر آنچه زیور و فلزات دیگر در آن انداخته شده بود همه یک گوساله‌ای شدند که روح نداشت اما بمثل گاو صدا می‌داد، حضرت ابن عباس این روایت را نقل کرده فرمود: که والله آن صدای زنده‌ای نبود بلکه باد به عقب آن داخل می‌شد و از دهنش بیرون می‌آمد و از آن این صدا پدید می‌آمد.

با دیدن این حادثه‌ی عجیب و غریب، بنی اسرائیل به چند دسته منقسم شد، یک دسته از سامری پرسید که این چیست او گفت: این خدای شماست ولی موسی علیه السلام راه را گم کرده به سوی دیگر رفته است، دسته‌ای دیگر گفت که ما نمی‌توانیم بگفته‌ی سامری را تکذیب کنیم مگر وقتی که موسی بیاید و از حقیقت حال ما را آگاه کند، اگر در واقع خدای ما اینست پس ما به مخالفت آن گناهکار نمی‌شویم و اگر این خدا نیست پس از گفته موسی اطاعت خواهیم کرد.

دسته‌ای دیگر گفت این همه فریب شیطان است نمی‌تواند این خدای ما باشد و نه ما می‌توانیم بر این ایمان بیاوریم و نه می‌توانیم آن را تصدیق کنیم و در دل یک دسته‌ای دیگر، سخن سامری تاثیر کرد و به گفته سامری صحه گذاشت و آن را خدای خود تسلیم کرد.

هارون علیه السلام با مشاهده این فساد عظیم، فرمود: «يَا قَوْمِ إِنِّكُمْ فُتِنْتُمْ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي» یعنی، ای قوم من، شما در فتنه قرار گرفته اید، بی شک پروردگار و خدای شما رحمن است و شما از من پیروی کنید و حکم مرا اجرا نمایید، آنها گفتند: که بگو موسی علیه السلام چه شد که به موسی وعده سی روز داده بود و وعده‌ی خلافی کرد تا این که الان دارد چهل روز تکمیل می شود، بعضی احمق از آنها گفتند که موسی علیه السلام پروردگار خود را فراموش کرده است، در تلاش او می گردد.

و از این طرف وقتی که موسی علیه السلام پس از تکمیل چهل روز به شرف هم کلامی مشرف گردید الله تعالی او را از فتنه‌ای که قوم در آن مبتلا شده بود، آگاه کرد: «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا» موسی علیه السلام از آنجا با خشم فراوان و در حالت اسف باری برگشت و چنین گفت: که قرآن بیان می کند: «وَأَلْقَى الْأُتُوحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» یعنی موسی علیه السلام در حالت خشم بر سر و ریش هارون گرفت و به طرف خود کشید و الواح تورات را که از کوه طور با خود آورده بود در جایی گذاشت و پس از فرو رفتن خشم متوجه شد که عذر برادرش صحیح است آن را پذیرفت و برای او به بارگاه الهی، آمرزش خواست و آن گاه به سراغ سامری رفت و به او گفت: که این چه حرکتی است که تو کردی او پاسخ داد که: قبضت قبضة من اثر الرسول یعنی من از رد پای رسول (جبرئیل) مقداری خاک برداشته بودم و من فهمیده بودم که این بر هر چیز ریخته شود آثار زندگی بر آن نمایان خواهد شد ولی این را از شما پنهان نگه داشتم «فَنَبَذْتُمَا وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» یعنی من آن خاک را (بر انبوه زیورات و غیره انداختم) و این کار را نفسم در شکل پسندیده‌ی به من نشان داد، «قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَوةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَىٰ إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» یعنی موسی علیه السلام به سامری گفت: که برو





اکنون سزای تو اینست که تو در تمام زندگی بگویی که کسی به من دست نزند (و اگر نه او هم در این عذاب مبتلا می شود) و برای تو یک میعاد مقرر است که خلاف آن نخواهد شد (که در زندگی، تو این عذاب را بچشی) و بنگر به سوی این معبود خود که تو آن را پرستیدی ما آن را در آتش می سوزانیم و آنگاه خاکستر آن را در دریا به آب می دهیم، اگر این، خدا می شد ما نمی توانستیم این عمل را انجام بدهیم.

آنگاه بنی اسرائیل متوجه شده یقین پیدا کردند، که ما در فتنه ای مبتلا شده بودیم، و همه بر آن دسته رشک بردند که رأی آنها مطابق با رأی هارون بود، (این که این خدای ما نمی تواند باشد) بنی اسرائیل بر این گناه بزرگ خویش متنبه گشتند و به موسی علیه السلام عرض کردند که به دربار خدا دعا کن تا برای ما در توبه را بگشاید که از آن، گناهان ما کفاره گردند.

حضرت موسی علیه السلام برای این کار هفتاد نفر از مردان صالح و نیک بنی اسرائیل که در میان قوم به نیکی و صلاح ممتاز بودند را انتخاب کرد و از کسانی که در علم او در این گوساله پرستی دور بودند در این انتخاب بررسی بعمل آورد، و این هفتاد نفر صالح و منتخب بنی اسرائیل را برداشت و به کوه طور رفت تا که به دربار خدا نسبت به قبول توبه آنها عرض بکند، موسی علیه السلام که بر کوه طور رسید در زمین زلزله ای پدید آمد و از آن، حضرت موسی علیه السلام در جلو قوم شرمنده شد و از این جهت در جلوی قوم عرض کرد که: **﴿رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِّنْ قَبْلُ وَإِيَّائِيَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا﴾** یعنی، پروردگارا اگر شما می خواستی که اینها را هلاک کنی پس، قبل از آمدن در این وفد آنها را هلاک می کردی و مرا هم با آنها هلاک می کردی، آیا شما همه ما را از این جهت هلاک می کنی که بعضی احمق از افراد ما به گناه مرتکب شده اند. و در اصل علت این زلزله این بود که در این وفد با وجود تحقیق و تفتیش حضرت موسی علیه السلام بعضی

از آنها هم شامل شده بودند که قبلاً گوساله پرستی کرده بودند، و عظمت گوساله در قلبشان جای گرفته بود.

در پاسخ به این دعا و فریاد حضرت موسی علیه السلام، خداوند فرمود: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ یعنی، رحمت من شامل همه است و من عنقریب (پروانه) رحمتم را برای کسانی می نویسم که تقوا اختیار می کنند و زکات می دهند، و کسانی که به آیات ما ایمان می آورند، و کسانی که پیروی می کنند از نبی امی که ذکرش را در تورات و انجیل می یابند.

با شنیدن این، موسی علیه السلام عرض کرد که پروردگارا من به درگاه تو نسبت به توبه قوم خودم عرض کرده بودم و شما اعطای رحمت را به قوم دیگری جز قوم من پیشنهاد فرمودید، پس شما چرا تولد مرا مؤخر فرمودی که مرا هم در جمع همان امت مرحومه پیدا می کردی، بر این، از طرف خدا نسبت به پذیرش توبه ی بنی اسرائیل طریقه ای بیان فرمود، بدین صورت که هر یکی از آنها با هر کسی از بستگان خود چه پدر و چه پسر ملاقات کند او را به شمشیر در جایی به قتل برساند که این گناه گوساله پرستی انجام گرفته است.

در این هنگام آن رفیق حضرت موسی علیه السلام که او از وضعیت اطلاعی در دست نداشت و از این جهت او را نیک و صالح پنداشته و با خود همراه کرده بود، از ته دل نادم شده تائب شد و بر این حکم شدید عمل کرد که جهت کفاره، پذیرش توبه او به اجرا گذاشته بود، (قتل اقارب و خویشاوندان) و وقتی که آنان این عمل را انجام دادند، الله تعالی از تقصیر قاتل و مقتول هر دو درگذشت. آنگاه حضرت موسی علیه السلام الواح تورات را که به وقت خشم در جایی گذاشته بود برداشت و همراه با قوم، عازم سرزمین مقدس (شام) شد و در آنجا



به شهری رسیدند که جبّاران بر آن حاکم بودند که شکل و صورت، قد و قامت آنها هم هیبتناک بود و از ظلم و جور، قوّت و شوکت آنها داستانهای عجیب و غریبی نقل شده است (موسی علیه السلام می خواست وارد این شهر شود ولی بنی اسرائیل از شنیدن وضع جبّاران مرعوب شدند و) گفتند: ای موسی، در این شهر جبّاران بسیار ظالم و بزرگی هستند که ما تاب مقاومت با آنان را نداریم، و ما در این شهر تا زمانی وارد نمی شویم که اینها در آن هستند، البتّه اگر آنها بیرون بیایند، پس ما می توانیم در آن شهر وارد بشویم.

﴿قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ﴾ از یزید بن هارون که یکی از رواة این روایت است، پرسیده شد که: آیا ابن عبّاس این آیه را این چنین قرائت کرده است؟ یزید بن هارون گفت: آری، قرائت ابن عبّاس چنین است و مراد از: ﴿رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ﴾ دو نفر از قوم جبّاران است که از آن شهر آمده و به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، آنها وقتی دیدند که بیم قوم ما بر بنی اسرائیل عارض شده است، گفتند: که مابه اوضاع قوم خود کاملاً آشنا هستیم، شما از شکل و صورت، قد و قامت، جثه و کثرت تعداد آنها می ترسید، ولی در حقیقت در وجود آنها (نیرویی) قلبی اصلاً نیست، و نه جرأت مقابله را دارند، شما حداقل تا در شهر بروید، (و مشاهده کنید که آنان در جلوی شما سلاح خواهند افکند) و شما پیروز خواهید شد.

و بعضی ﴿رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ﴾ را چنین تفسیر کرده اند که این دو نفر از قوم خود حضرت موسی علیه السلام بودند. ﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هُنَا قَاعِدُونَ﴾ یعنی، بنی اسرائیل از شنیدن نصیحت آن دو نفر به موسی علیه السلام جواب کورکورانه‌ی با این بیهودگی دادند که ای موسی ما در این شهر تا وقتی که این جبّاران در آن سکونت دارند هرگز نخواهیم رفت، و اگر شما می خواهید که مقابله کنید پس تو با پروردگارت

بروید و با آنها بجنگید و ما اینجا نشسته ایم.

حضرت موسی علیه السلام همیشه مشاهده می کرد که قوم او بنی اسرائیل با وجود کثرت انعام خداوندی، قدم به قدم سرکشی و بیهودگی می کردند، اما تا این وقت، با صبر و تحمل پیش می رفت، و هیچ گاه بر آنان دعای بد نکرد، اما این دفعه از این پاسخ بی جایشان، خیلی دل شکسته و غمگین شد و بر آنها دعای بد کرد و در حق آنها الفاظ فاسقین استعمال فرمود، حق تعالی دعای حضرت موسی علیه السلام را اجابت فرمود و خدای تعالی هم آنها را به نام فاسقین موسوم کرد، و آنها را از زمین مقدّس تا چهل سال محروم کرد و در آن میدان وسیع آنها را چنان مقید کرد که از صبح تا غروب می رفتند و هیچ جای قراری نداشتند، ولی چون رسول خدا حضرت موسی علیه السلام هم همراه بود به برکت و طفیل او بر این قوم فاسقین در این دوران سزا هم، نعمتهای زیادی از طرف خدا می بارید، و در آن میدان تیه (بیابان) هر کجا می رفتند، ابر بر آنها سایبان بود و جهت غذایشان «من و سلوی» نازل می شد، و لباسهایشان به صورت معجزه آسایی کهنه و چرکین و پاره نمی شدند، و به آنان یک سنگ مربع شکل عطا شده بود، و به موسی علیه السلام دستور رسیده بود که هرگاه آنها به آب نیاز پیدا کردند بر این سنگ عصای خود را بزن، که از آن دوازده چشمه جاری خواهد شد، از هر طرف سه چشمه و این دوازده چشمه در میان قوم بنی اسرائیل مشخص و توزیع شده بودند، تا که با هم نزاع و جدال پیش نیاید، و هرگاه که ایشان از جایی سفر شروع می کردند، و باز جایی منزل می گرفتند، سنگ را آنجا می یافتند. (۱)

حضرت ابن عباس این حدیث را مرفوع گفته، قول پیغمبر قرار داده



است، و نزد من هم این صحیح است؛ زیرا که حضرت معاویه شنید که ابن عباس این حدیث را روایت می‌کند، و این سخن را تکذیب کرد که در آن آمده بود که حضرت موسی علیه السلام قبطی را قتل کرد، و کسی از قوم فرعون نسبت به آن سراغی نداشت، پس راجع به آن، مخبر همان قبطی شد که روز دوم با همان اسرائیلی به نزاع پرداخت، وجه تکذیب را چنین بیان کرد که قبطی از قتل دیروز اطلاعی نداشت، او چگونه می‌توانست مخبر باشد و آن را فقط همان اسرائیلی جنگجو می‌دانست.

وقتی حضرت معاویه از واقعه این حدیث انکار کرد، ابن عباس به خشم آمد و دست معاویه را گرفت پیش سعد بن مالک زهری برد، و به او گفت که ای ابواسحق آیا بیاد تو هست که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به قتیل موسی علیه السلام برای ما حدیث بیان فرمود، افشا کننده این راز و مخبر پیش فرعون چه کسی بود، اسرائیلی بود با فرعون، سعد بن مالک فرمود: که فرعون بود؛ زیرا او از اسرائیلی شنیده بود که قتل دیروز از دست موسی علیه السلام به وقوع پیوسته و او رفت پیش فرعون و گواهی داد، امام نسائی کل این حدیث طویل را در کتاب التفسیر سنن کبری نقل فرموده است.

و کل این حدیث را ابن جریر طبری در تفسیر خود و ابن ابی حاتم در تفسیر خود با سند یزید بن هارون نقل کرده و گفته‌اند که این حدیث مرفوع نیست، بلکه کلام خود ابن عباس است، که آن را از آن روایات اسرائیلی گرفته که از کعب احبار نقل آنها جایز قرار داده شده است، البته در مواضعی جملات حدیث مرفوع آمده است.

امام ابن کثیر در تفسیر خود بعد از نوشتن این کل حدیث با سند، و تحقیق و تصدیق مذکور، نوشته که شیخ ابوالحجاج مزّی هم مانند ابن جریر و ابن

ابی حاتم این روایت را موقوف و کلام ابن عباس قرار داده است انتهى. (۱)

### نتایج و عبرت و فواید مهم از قصه حضرت موسی علیه السلام

قرآن کریم نسبت به داستان حضرت موسی چنان اهمیتی قایل شده که در بیشتر سوره‌ها مقداری از آن ذکر می‌گردد؛ زیرا که این قصه حاوی هزاران عبرت و حکمت و مظاهر عجیب قدرت کامله خداوندی است، و از آن ایمان انسان پخته می‌گردد، و در آن رهنمودهای بسیار عملی و اخلاقی هم وجود دارد، چون در اینجا این قصه با تفصیل کامل آمده است، مناسب معلوم می‌شود که در ذیل آن مقداری عبرت و نصیحت و هدایت هم ذکر گردد.

### تدبیر احمقانه‌ی فرعون و عکس‌العمل حیرت‌انگیز قدرت الهی

فرعون وقتی که اطلاع پیدا کرد که در اسرائیل پسر متولد می‌شود و موجب زوال سلطنت فرعون خواهد شد، برای جلوگیری از تولد پسران بنی اسرائیل، دستور به قتل عام داد، باز با در نظر گرفتن مصالح کشوری و ذاتی خویش، این قانون را به تصویب رسانده اجرا کرد که پسران یک سال باقی و از سال دیگر قتل بگردند.

قدرت حق تعالی می‌توانست موسی علیه السلام را در آن سال پیدا کند که سال باقی گذاشتن اولاد بود، اما هدف این بود که تدبیر ظالمانه آن ستمگر نادان بر خودش، معکوس به نتیجه برسد و او کاملاً نادان به شمار بیاید، لذا موسی علیه السلام را در آن سال پیدا کرد که سال قتل پسران بود و از حکمت بالغه خودش چنین انتظام فرمود که موسی علیه السلام در خانه‌ی خود آن جبار و ظالم پرورش یابد،



فرعون و همسر او حضرت موسیٰ علیه السلام را با شوق و رغبت در خانه‌ی خود پرورش دادند، تمام کودکان شهر به شباهت موسیٰ علیه السلام قتل می‌شدند، و خود موسیٰ علیه السلام در خانه فرعون با کمال آسایش و راحت و عزّت و اکرام با هزینه او پرورش می‌یابد.

در بینه و دشمن اندر خانه بود      حیلۀ فرعون زین افسانه بود

### انعام معجزه آسایی به مادر موسی و انتقام دیگر از تدبیر فرعون

اگر حضرت موسیٰ علیه السلام مانند عموم کودکان شیر دایه‌ای را می‌خورد باز هم پرورش او در خانه دشمن خودش با کمال راحتی انجام می‌گرفت، ولی مادرش از فراق او ناراحت می‌شد و موسیٰ علیه السلام با شیر یک کافر پرورش می‌یافت، الله تعالی پیامبر خود را از شیر کافری هم نجات داد، و مادرش را از ناراحتی فراق او هم نجات داد، و نجات هم بدین شکل که افراد خانواده فرعون همه ممنون احسان او شدند، و هدایا و تحایف بر او مانند باران سرازیر شد، و با شیر دادن پسر محبوب خود، از دربار فرعون به او پاداش می‌رسید و مثل عموم کارمندان در خانه فرعون هم نماند، ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

### مژده برای تاجران و صنعتگران

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: که هر صنعتگر که در صنعت و حرفه خویش به کار نیک نیت کند، مانند مادر حضرت موسیٰ علیه السلام می‌باشد که پسر خود را شیر می‌دهد و پاداش آن را از دیگر در می‌یابد. <sup>(۱)</sup>

مقصود این‌که اگر معماری مسجدی یا خانقاهی یا مدرسه یا اداره رفاه عمومی می‌سازد، اگر هدف او تنها کارگری و کسب پول باشد، پس همین چیز تنها به او می‌رسد، و اگر او چنین نیت کرد که این ساختمانها در کار خیر به کار رود و از آنها اهل دین نفع بر دارند، از این جهت بر ساختمانهای دیگر آنها را ترجیح داد، پس به آن مانند امّ موسی علیها السلام مزد هم می‌رسد و استفاده دینی برای خودش هم هست.

**بندگان خاصّ خدا به مقام محبوبیت نایل می‌گردند،**

**که هر کس با دیدن آنها، به آنان محبت می‌کند**

﴿وَأَلْقَيْتَ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي﴾ در این جمله اشاره به این رفته که حق تعالی بندگان مخصوص خود را به یک شان محبوبیت نایل می‌گرداند که با دیدن آنها، بیگانه، دوست، دشمن، همه با او محبت می‌کنند. انبیاء علیهم السلام که مقام بزرگی دارند، در بسیاری از اولیاء الله هم این شان محبوبیت مشاهده شده است.

**قتل قبطی به دست موسی علیها السلام به چه دلیل خطا قرار گرفت؟**

حضرت موسی علیها السلام یک مسلمان اسرائیلی را دید که با یک کافر قبطی نزاع می‌کند، بر آن فرعونى، مشتی فرو کوفت که او تاب آن را نیاورده، مرد. خود حضرت موسی علیها السلام هم آن را به عمل شیطان تعبیر فرمود و از الله تعالی نسبت به این خطا عفو طلب کرد، و آمرزیده هم شد؛ اما در اینجا یک سؤال فقهی وارد می‌شود که این فرعونى یک نفر کافر حربی بود که حضرت موسی علیها السلام با او هیچگونه معاهده‌ی صلح، هم نداشت و نه می‌توان او را در ردیف کفار اهل ذمه قرار داد که حفظ جان و مال و آبروی او بر مسلمانان لازم باشد، او یک کافر حربی بود که حکم او در شرع اسلام این است که مباح الدم





می باشد، و قتل او در هیچ صورت گناهی نیست، پس در اینجا چگونه آن عمل شیطان و خطا قرار داده شد، در عموم کتب تفاسیر کسی به این سؤال تعرّضی نکرده است، وقتی اینجانب طبق دستور سیدی حکیم الامت حضرت مولانا تهانوی به تصنیف احکام القرآن مشغول بودم و در آن این واقعه، به تحریر در آمد، حضرت تهانوی نسبت به این سؤال چنین پاسخ داده بود که اگر چه با این شخص فرعونى مستقیماً هیچ معاهده صریحی برای صلح یا ذمه نداشت، اما چون در آن زمان نه حضرت موسی حکومتی داشت و نه فرعونى، بلکه هر دو تا تابع حکومت فرعون بودند و به یکدیگر اطمینان داشتند، این یک نوع معاهده عملی بود، که در قتل فرعونى خلاف ورزی از این معاهده‌ی عملی شد؛ لذا آن خطا قرار داده شد و چون این هم عمداً نبود، بلکه از حسن اتفاق واقع شده بود، لذا با عصمت نبوت موسی منافى هم نبود.

سیدی حضرت حکیم الامت طبق این اصل، زمانی که مسلمانان و هندوها باهم در شبهه قاره هند سکونت داشتند، به هیچ مسلمانی اجازه نمی داد که به مال و جان هندویی تعرّض کند.

### کمک و خدمت خلق به ضعیفان در دین و دنیا نافع و مفید است

حضرت موسی علیه السلام بیرون از شهر مدین بر سر چاهی دو زن را دید که بخاطر ضعیفی خویش نمی توانند گوسفندان خود را آب بدهند، این زنان کاملاً بیگانه، و موسی علیه السلام یک نفر مسافر بود، اما کمک و خدمت به مستضعفان مقتضای شرافت و عمل پسندیده نزد خدا بود، لذا بخاطر آن، زحمت گوارا کرد و به گوسفندان آنها آب داد، اجر و پاداش این نزد خدا خیلی زیاد است. در دنیا الله تعالی این عمل او را در حال بی کسی سفر و بی سر و سامانی، چنان معالجه ای قرار داد که وسیله ی انتظام زندگی او در آینده طبق شأن و

مقام او قرار گرفت، که به شرف خدمت حضرت شعیب علیه السلام و دامادی او مفتخر گشت، کاری را که پس از جوانی او مادرش می کرد، الله تعالی در زمان غربت به وسیله ی یکی از انبیای خود انجام داد.

### معامله اجیر و آجر میان دو پیامبر و حکم و فواید عجیب آن

موسی علیه السلام در منزل حضرت شعیب علیه السلام میهمان شده، از ترس ماموران فرعون اطمینان حاصل کرد، حضرت شعیب علیه السلام او را طبق مشورت دختر خویش خواست اجیر کند، این امر را به او پیشنهاد کرد که در این، الله تعالی حکمتهایی دارد و برای خلق الله رهنمودهایی هم هست:

نخست: این که حضرت شعیب علیه السلام پیامبر خدا بود، کمک به یک مسافر غریب الوطن از طرف او چندان دور از انتظار نبود که او را تا مدتی پیش خود بدون از انتظار خدمت جای داده و میهمان نوازی بکند، اما او از فراست پیامبرانه ی خود دانسته بود که حضرت موسی علیه السلام حوصله زیادی دارد، لذا تا دیر به حیث میهمان بودن را نمی پذیرند و اگر او به جایی برود زحمت خواهد شد، لذا بی تکلفانه صورت معامله را اختیار کرد که در آن برای دیگران هم هدایتی هست، که در خانه دیگری رفته خواب رخت انداختن خلاف شرافت می باشد.

حکمت دوم: در این، اینست که الله تعالی خواسته بود که حضرت موسی علیه السلام را به مقام نبوت و رسالت برگزینند و اگر چه برای این مقام هیچ نوع مجاهدت و عملی شرط نیست، و نه می توان آن را به وسیله ی عمل یا مجاهدت دریافت، زیرا آن یک عطیه و انعام، خالص از طرف خداست، عادت الله تعالی اینست که او پیامبران خود را هم در معرض آزمایش مجاهدات و مشقت و سخت می گذارد که این وسیله تکمیل اخلاق انسانی است، و



بزرگترین وسیله‌ای برای اصلاح دیگران است، زندگی موسی علیه السلام تا آن زمان با اعزاز و اکرام شاهانه گذرانده بود، و در آینده قرار بود که او هادی و رهبر و مصلح قرار بگیرد، در این معاهده محنت و کارگری با حضرت شعیب، سِرّ تربیت اخلاقی او مضمّر بود که سودی شیرازی آن را چه خوب سروده است.

شبان وادی ایمن، گهی رسد بمراد

که چندسال بجان، خدمت شعیب کند

حکمت سوم: خدمتی که از او دیده شد، چرانیدن گوسفندان بود، این یک امر عجیبی است که این خدمت از بیشتر انبیاء علیهم السلام گرفته شده است، شاید در این، این راز مضمّر باشد که گوسفند چنان حیوانی است که همیشه از رمه بجلو و عقب می‌دود، که با این عمل آن چوپان بار بار خشم می‌گیرد، و در نتیجه این خشم، اگر او از گوسفند گریزنده قطع نظر بکند، پس گوسفند از بین می‌رود و شکار گرگ می‌شود، و اگر آن را بخواهد که طبق میل خویش راه برد، باید با کتک با او پیش بیاید، که آن بقدری ضعیف است که اگر زده بشود نشاید پایش بشکند، لذا چوپان باید با حلم و صبر زیادی مواجه بشود و از آن کار بگیرد.

عموم خلق خدا با انبیاء علیهم السلام هم چنین حالتی دارند، در آن نه انبیاء علیهم السلام می‌توانند از آنها صرف نظر بکنند، و نه می‌توانند با تشدد بیشتر آنها را به راه بیاورند، اجبار می‌شوند با شیوه صبر و حلم راه بروند.

### بهترین دستورالعمل برای تحویل پست و خدمت به کسی

در این داستان که دختر حضرت شعیب علیه السلام به پدرش پیشنهاد کرد او این را اجیر مقرر کن، دلیل این پیشنهاد را چنین بیان کرد: بهترین اجیر کسی می‌تواند باشد که قوی هم باشد و امین هم. مراد از قوی این‌که توانایی و صلاحیت آن کار را داشته باشد که به او محوّل می‌گردد، و مراد از امین اوضاع

زندگی گذشته او بر امانت و دیانت او شاهد باشد. اصولی که امروز در پستهای دولتی و غیره و عموم خدمات گردیده است، و اوصافی که در متقاضی دیده می شود، اگر تأمل کنیم، همه در این دو لفظ جمع شده است، بلکه در شرایط تفصیلی آنها هم عموماً این جامعیت نمی باشد؛ زیرا که امانت و دیانت اصلاً مورد توجه نمی باشد، فقط تصدیق صلاحیت علمی معیار قرار می گیرد، و امروز هر کجا که در ادارات دولتی و غیر دولتی دستبردی یافته می شود، در نتیجه نظرانداز کردن اصول دیانت می باشد، هرگاه شخص عاقل و هوشیار فاقد امانت و دیانت باشد، چنان برای کارهای دزدی، رشوه، راههایی پیدا می کند که در معرض قانون قرار نگیرد، همین چیز است که در دنیای امروز اغلب ادارات دولتی و غیر دولتی را بیکار بلکه مضر قرار داده است، و در نظام اسلامی از این جهت، این مهم گرفته شد، و برکات آن را دنیا چندین صد سال مشاهده کرد.

### فرق واضح در معامله ی ساحران و پیامبران

فرعون ساحران را جمع کرده بود، و خطرات کل ملک و قوم را در جلو آنها جلوه داده آنها را به انجام کار، و داشت، مقتضای آن، این بود که آنها این را کار خود فهمیده، این وظیفه را از جان و دل انجام دهند، اما در آنجا چنین اتفاق افتاد که قبل از آغاز به کار، سودا بازی شروع شد که به ما چه پاداشی می رسد؟ و در مقابل آن، تمام پیامبران این را اعلام می کنند که: «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» یعنی من از شما برای انجام این وظیفه مزدی طلبکار نیستم، و در مؤثر قرار دادن دعوت و تبلیغ انبیاء علیهم السلام این استغنائی آنها دخل بزرگی دارد، از زمانی که جهت انجام وظیفه علمای دین و اهل فتو، خطابت و موعظه، از طرف بیت المال اسلامی انتظامی برقرار نشد، و آنها در مقابل تعلیم و موعظه و امامت



به دریافت مزد و حقوق مجبور شدند، اگر چه این هم نزد فقهای متأخرین در درجه مجبوری جایز است، اما در این شکی نیست که دریافت مزد اثر بدی بر تبلیغ و دعوت و اصلاح خلق گذاشت که ثمرات زحمات آنها را خیلی کم کرد.

### حقیقت سحر ساحران فرعونی

آنها چوبها و ریسمانهای خود را به ظاهر مار در آورده نشان داده بودند، آیا در حقیقت اینها مار شده بودند؟ متعلق به این از الفاظ قرآن: ﴿يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾<sup>(۱)</sup> معلوم می شود که آنها در حقیقت مار نشده بودند، بلکه یک نوع مسمیریزم بود که بر تخیلات حاضرین تصرف کرده، یک نوع چشم بندی نموده به نظر حاضرین مار دونده نشان داده شدند.

ولی از این لازم نمی آید که حقیقت چیزی به وسیله سحر تبدیل نمی گردد، فقط اینقدر معلوم شد که سحر این ساحران بحد تبدیل حقیقت نرسیده بود.

### تقسیم قبایلی، در حدود معاملات معاشرتی، عمل مذموم نیست

اسلام تقسیم قبایلی، و ملیت را بر اساس وطن، زبان و نسب، انکار فرمود، و برای از بین بردن این تفرقه ها در هر کار قدم به قدم کوشیده است، بلکه سنگ اساسی سیاست اسلامی، بر مبنای ملیت دین اسلام است، که در آن عرب و عجم، حبشی، فارسی، هندی، سندی، همه ی افراد یک قوم می باشند، رسول خدا ﷺ در مدینه برای وضع اساسی حکومت اسلامی کاری که در مرحله ی اول انجام داد، این بود که در میان مهاجرین و انصار، وحدت و برادری برقرار

کرده بود، و در خطبه حجة الوداع برای همیشه تا قیامت این دستور العمل را داده بود، که همه‌ی این امتیازات منطقه‌ای، نسبی و زبانی بت هستند که اسلام آنها را خواهد شکست، اما در معاملات معاشرتی تا حدی مراعات این امتیازات را گوارا فرموده است؛ زیرا طرق خورد و نوش، بود و باش قبایل مختلف و کشورهای مختلف، از هم جدا می‌باشد، که مخالفت با آنها موجب مشقت شدید خواهد شد.

آن اسرائیلی‌هایی را که حضرت موسی علیه السلام با خود برداشته و از مصر بیرون رفته بود، دوازده قبیله بودند، حق تعالی امتیازات آنها را در معامله معاشرت جایز قرار داده بود و آنچه در دریا راههایی به صورت معجزه پدید آورده، دوازده بودند، که برای هر قبیله‌ای، راه، جداگانه بود، هم‌چنین در میدان تیه چشمه‌هایی که از سنگ به صورت معجزه بیرون آمد، آنها هم دوازده تا بودند، تا که در قبایل مزاحمت ایجاد نشود، هر قبیله‌ای، آب خود را استفاده کند، والله اعلم.

### تعیین خلیفه و نایب برای برقراری انتظام گروهها

وقتی که حضرت موسی علیه السلام خواست که برای یک ماه از قوم خود جدا شده در کوه طور مشغول عبادت باشد، حضرت هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد، و راهنمایی کرد که همه‌ی شما، پس از من، از او اطاعت کنید، تا که در میان شما اختلاف و نزاع پیش نیاید، از این معلوم شد که اگر رئیس خاندان یا گروهی، به سفری برود، پس سنت انبیاء علیهم السلام این است که کسی را جانشین و خلیفه خود قرار دهد که نظم و انضباط او را برقرار کند.



## برای حفظ جماعت مسلمانان از تفرقه، بزرگترین بدی را موقتاً می توان تحمل نمود

در زمان غیبت حضرت موسی علیه السلام میان بنی اسرائیل فتنه‌ی گوساله پرستی پدید آمد، و آنها به سه دسته تقسیم شدند، حضرت هارون علیه السلام همه را به حق دعوت داد، اما از هیچ گروهی اجتناب و بیزاری کلی خود را تا زمان آمدن حضرت موسی علیه السلام اعلام نکرد، وقتی که بر این روش او، حضرت موسی علیه السلام اظهار نارضایتی کرد، او معذرت خواست که اگر من شدت به خرج می دادم قوم بنی اسرائیل دسته دسته می شد، و تفرقه واقع می گشت، ﴿إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾ یعنی، من از این جهت از هیچ فرقه‌ای جدایی و بیزاری خود را به شدت اعلام نکردم که نشاید شما برگشته، نگویی که تو در میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و پایبند رهنمودهای من نشدی.

حضرت موسی علیه السلام هم معذرت او را بیجا ندانست، بلکه صحیح دانسته برای او دعا و استغفار کرد، از آن، این هدایت، مستفاد می گردد که بخاطر نجات از تفرقه بین مسلمانان، اگر کسی موقتاً در وضعیت بدی، با نرمی پیش بیاید صحیح است، والله سبحانه و تعالی اعلم.

در آخر، آیاتی که در قصه حضرت موسی علیه السلام در بالا ذکر شد، آمده که حضرت موسی و هارون که برای هدایت و راهنمایی فرعون به سوی او اعزام گردیدند، به آنها رهنمود خاصی داده شد، که: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾ در آن.

### اصل مهم دعوت پیامبرانه

آن است که گروه مخالف هر چند سرکش و حامل عقاید و خیالات صد

در صد اشتباه باشد، اما بر مصلحان و هادیان لازم است، که با آن هم، با اسلوب همدردی و خیرخواهی پیش بیایند و با نرمی صحبت کنند، امکان دارد در نتیجه‌ی آن، مخاطب به فکر و تأمل فرو رود و در دل او خوف خدا بنشیند.

فرعون که مدعی خدایی و جبار و ظالمی است که به خاطر حفظ جان خود، مجرم قتل هزاران کودک بنی اسرائیل است، وقتی که خدای تعالی پیامبران خود را به سوی او اعزام می‌دارد، آنها را با این هدایت نامه اعزام می‌کند، که با او با نرمی پیش بیایید، تا که به او هم فرصتی جهت تدبیر و اندیشه داده شود، و این با وجود آن هم هست که الله تعالی دانسته که فرعون از سرکشی و گمراهی خویش باز نخواهد آمد، اما با این حال خواست که پیامبران خود را پایبند آن اصل قرار بدهد که بندگان خدا به وسیله‌ی آن به فکر و اندیشه واداشته شده، به طرف خوف خدا بیایند.

چه فرعون هدایت یابد یا خیر، اما باید اصل و اساسنامه آن باشد که بتواند وسیله‌ی اصلاح و هدایت قرار گیرد.

آنچه امروز بسیاری اهل علم در اختلافات خویش علیه یکدیگر زبان درازی و بهانه و اجبار تراشی را خدمت دین می‌پندارند، آنها باید به این اصل بیندیشند.

قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَنَى ﴿٤٥﴾ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي

گفتند پروردگارا، ما می‌ترسیم که حمله کند بر ما یا در جوش بیاید. فرمود نترسید من

مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى ﴿٤٦﴾ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ

با شما می‌شنوم و می‌بینم. بروید پیش او و بگوئید ما فرستادگان پروردگار تو هستیم

فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّنْ رَبِّكَ

بفرست با ما بنی اسرائیل را و اذیت نکن ایشان را، آورده‌ایم پیش تو نشانی از پروردگارت





وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ﴿٤٧﴾ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ  
و سلامتی باد بر کسی که قبول کند هدایت را. به ما دستور رسیده که عذاب بر کسی است

مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٤٨﴾ قَالَ فَنَنْبَأُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٤٩﴾ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي  
که تکذیب کند و رو بگرداند. گفت کیست پروردگار شما؟ موسی گفت پروردگار ما کسی است

أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾  
که داد به هر چیز آفرینش او را، باز راهنمایی کرد.

### خلاصه‌ی تفسیر

(وقتی که حکم به هر دو آقا رسید پس) هر دو عرض کردند که ای پروردگار ما (ما برای تبلیغ حاضریم اما) ما می‌ترسیم که (مبادا وقتی) او بر ما (قبل از تبلیغ) سرکشی کند (که وظیفه تبلیغ بماند) یا این که (در عین وقت تبلیغ در کفر خود) بیشتر شرارت کند (که در هیاهوی خود نه تبلیغ بشنود و نه بگذارد که دیگران بشنوند که آن با عدم تبلیغ برابر بشود) فرمود که (از این امر، هرگز) نیندیشید (زیرا) که من با شما دو تا هستم همه را می‌بینم و می‌شنوم (من از شما نگهداری می‌کنم و او را مرعوب خواهم کرد که بتوانید کاملاً تبلیغ کنید، چنان‌که در آیه‌ی دیگر آمده که **نَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطٰنًا**) پس (بدون ترس و واهمه) پیش او بروید و (به او) بگویید که ما هر دو تا فرستاده پروردگار تو هستیم (که ما را پیامبر کرده و فرستاده است) پس (تو پیرو ما باش هم در عقیده که به توحید تصدیق کن، و در اصلاح اخلاق هم که از ظلم و غیره باز بیا) بنی اسرائیل را (که تو بر آنها به ناحق داری ظلم می‌کنی از پنجه‌ی ظلم خود رها ساز و) همراه ما بفرست (که هر کجا بخواهند و به هر نحوی که بخواهند باشند) و آنها را اذیت نکن (و) ما (که مدعی نبوت هستیم بیجا نیست بلکه ما) پیش تو از طرف پروردگار تو نشانی (معجزه‌ی نبوت خود) آورده‌ایم و (ثمره‌ی

تصدیق و قبول حق از این قاعده کلی معلوم خواهد شد که) سلامتی (از عذاب خدا) برای کسی است که به راه (راست) برود (و در تکذیب و رد حق) به ما این حکم رسیده است که عذاب (قهر خدا) بر کسی نازل خواهد شد که (حق را) تکذیب کند و (از آن) روگردانی کند (الغرض همه‌ی این مطلب را به او بگویید. چنانکه آن هر دو تا تشریف بردند و رفته همه را با او گفتند) او گفت که پس (این را بگویید که) پروردگار شما دو تا کیست (که شما خود را فرستاده‌ی او معرفی می‌کنید) ای موسی (در پاسخ به او) موسی (علیه السلام) گفت پروردگار ما (دو تا بلکه پروردگار همه) آنست که به هر چیز، مناسب با آن، آفرینش داد سپس (آنها را که ذی روح بودند به سوی منافع و مصالحشان) رهنمایی فرمود (چنانکه هر حیوان مناسب به حال خود در تلاش غذا و لباس و مسکن می‌باشد، پس اوست پروردگار ما هم).

## معارف و مسایل

### حضرت موسی (علیه السلام) چرا ترسید؟

«إِنَّا نَخَافُ» حضرت موسی و هارون (علیهم السلام) در اینجا دو نوع خوف ابراز داشتند یکی به لفظ «أَنْ يَفْرُطَ» که معنی اصلی آنست تجاوز کردن از حدّ و مطلب این است که نشاید فرعون قبل از شنیدن صحبت ما بر ما حمله کند و خوف دیگر را به لفظ «أَنْ يَطْعَنِي» بیان فرمود، و مطلب آن این است او از این هم بیشتر سرکشی کند که متعلق به شما کلمات گستاخانه بگوید.

در اینجا یک سؤال این پدید می‌آید که در آغاز کلام، وقتی که به حضرت موسی (علیه السلام) مقام نبوت و رسالت عنایت گردید و او جهت شریک کردن هارون تقاضا کرد، و تقاضای او پذیرفته شد، پس در آن وقت حق تعالی به او گفت: «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ سُلْطَانًا فَلَا يَصْلُونَ إِلَيْكَا» و نیز این اطمینان هم



به آنها داده شد که آنچه در تقاضای خود خواسته بودی همه را به شما دادیم، **﴿قَدْ أَوْتَيْتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾** که از آن خواستها یکی شرح صدر بود که حاصلش این که از مخالفت، دل تنگی و خوف هراس، پیش نیاید.

باز پس از این وعده‌های الهی این خوف و اظهار آن چگونه است، یک پاسخ آن این که نخستین وعده که ما تو را پیروز می‌گردانیم و آنها به تو نخواهند رسید، این یک وعده مهمی است که می‌تواند مراد از آن غلبه حجّت و دلیل باشد، و هم غلبه مادی، و نیز چنین هم تصوّر می‌رود که پیروزی، زمانی متحقّق می‌شود که آنها دلایل او را گوش کنند و معجزات را بشنوند اما این دلهره هم هست که او قبل از شنیدن صحبت، حمله نکند و برای شرح صدر لازم نیست که خوف طبعی هم نباشد.

امر دوم این که خوف طبعی از اشیای ترسناک، سنّت تمام انبیاء علیهم‌السلام است که با وجود ایمان و یقین کامل بر وعده‌های خدا هم، پیش می‌آید خود حضرت موسی علیه‌السلام از مار قرار گرفتن عصای خود هنگام گرفتن آن ترسید که حق تعالی به او گفت: **﴿لَا تَخَفْ﴾** ترس و در تمام مواقع خطرناک دیگر هم چنین شد که خوف طبعی و بشری لاحق گشت، باز حق تعالی به وسیله بشارت آن را زایل فرمود، در آیات همین واقعه، آیه **﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾** و آیه **﴿فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا﴾** و آیه **﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى﴾** بر این مطلب شاهد و گواه می‌باشند، حضرت خاتم‌الأنبیاء و سید‌الأنبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سوی مدینه و بعضی صحابه پیش از این به طرف حبشه و باز به طرف مدینه هجرت فرمودند، و در غزوه‌ی احزاب برای نجات از این خوف خندق را حفر کردند، در صورتی که وعده نصرت و پیروزی از طرف حق تعالی بارها آمده بود، اما حقیقت این است که همه بر مواعید ربّانی یقین کامل داشتند، اما خوف طبعی که به مقتضای بشریت دامنگیر انبیاء هم می‌باشد، با این منافی نیست.

﴿إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى﴾ الله تعالی فرمود: که من با شما دو تا هستم همه را می شنوم و می بینم، مراد از معیت، معیت نصرت و کمک است که نمی توان حقیقت و کیفیت کامل آن را درک کرد.

### موسی علیه السلام در ضمن دعوت فرعون به ایمان، او را به آزاد ساختن قوم خود از مصایب اقتصادی هم دعوت داد

از این معلوم شد که انبیاء علیهم السلام همانگونه که دعوت مردم به سوی ایمان، جزء وظیفه ایشان داخل است، آزاد کردن امت از مصایب اقتصادی هم در شمار وظیفه‌ی ایشان می باشد، لذا در قرآن کریم در دعوت موسی به فرعون هر دو چیز ذکر شده است، نخست ایمان به خدا، دوم آزادی بنی اسرائیل، بالخصوص در این آیه فوق‌الذکر تنها بر ذکر جزء دوم اکتفا شده است.

### خدایتعالی هر چیز را آفریده، سپس مناسب وجود آن، او را هدایت فرموده که به کار مشغول باشد

تفصیل آن از این قرار است که یکی آن هدایت است که وظیفه و فرض منصبی انبیاء علیهم السلام است، آن هدایت بخصوصی است که مخاطب فقط اهل عقول جن و انس می باشند هدایت تشریعی و یک نوع دیگر هدایت تکوینی هم هست، که در مخلوقات عام و شامل هر چیز می باشد که به آب، آتش، خاک، باد و آنچه از آنها ترکیب یافته به هر چیز حق تعالی یک نوع خاصی از ادراک و شعور، عنایت فرموده است، که اگر چه با انسان و اجنه مساوی نیستند و از این جهت احکام تکلیفی حلال و حرام بر آنها جاری نمی گردد، ولی از ادراک و شعور خالی نیستند و به این راه ادراک و شعور هر چیز را حق تعالی هدایت



فرموده که تو برای چه کاری آفریده شدی و چه باید بکنی، و در پیروی از این حکم تکوینی و هدایت، آسمانها و زمین و مخلوقات آنها، به انجام وظیفه و کار خود مشغول می‌باشند، آفتاب و ماهتاب وظیفه خود را انجام می‌دهند، و ستارگان و سیارات دیگر به نحوی انجام وظیفه می‌کنند که در آن اختلاف یک دقیقه یا ثانیه پیش نمی‌آید، باد، آب، آتش و خاک هر یکی طبق منشأ آفرینش خود مشغول به کارند، و از آنها بدون از دستور ربّانی به قدر سر مویی فرقی واقع نمی‌شود، البته هرگاه دستور از او برسد آتش هم گلزار می‌گردد، هم چنانکه برای حضرت ابراهیم علیه السلام شد و گاهی آب کار آتش را می‌کند، چنانکه برای قوم فرعون، «أَغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا» انجام گرفت نوزاد را هنگام تولد که در توانایی کسی نیست که به او سخن یاد بدهد، چه کسی به او یاد داد که از پستان مادر غذا حاصل کن، و برای این فشار دادن پستان و مکیدن را چه کسی به او آموخت، هرگاه به گرسنگی، تشنگی، سردی و گرمی مواجه شود، گریه برای همه ضروریات او کافی است، اما چه کسی به او گریه‌ی تعلیم داد، این همه، همان هدایت ربّانی است که به هر مخلوق، مطابق به حیثیت و نیاز آنها از غیب بدون آموزش کسی، به آنها اعطا می‌گردد.

خلاصه این‌که از طرف حق تعالی یک هدایت عامه و تکوینی به هر یکی از مخلوقات است، که هر یک به آن از روی تکوین پایبند می‌باشد، و مخالفت با آن خارج از توان اوست، هدایت دیگر مختصّ به اهل عقول جن و انس است، این هدایت تکوینی و جبری نیست، بلکه اختیاری می‌باشد و در نتیجه‌ی همین اختیار او ثواب یا عذاب را بر او مترتب می‌گرداند در «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» قسم اوّل هدایت مذکور است، حضرت موسی علیه السلام نخست آن کار پروردگار را به فرعون نشان داد، که حاوی همه‌ی مخلوقات است و کسی نمی‌تواند بگوید که این کار را ما کردیم، یا انسانی آن را انجام داده است، فرعون

توانست به آن پاسخ بدهد، لذا به سخنان این طرف و آنطرف پرداخت، و چنین سؤال به موسی علیه السلام مطرح کرد که عوام با شنیدن جواب حقیقی آن از موسی علیه السلام بدگمان باشند، و آن این که در قرون گذشته که همه ی امّت‌ها و ملل جهان بت پرستش کرده اند، در باره آنها شما چه می گوید، و سرانجام آنها چه خواهد شد، هدف این بود که در پاسخ موسی علیه السلام خواهد گفت: که همه آنها گمراه و جهنمی هستند، پس به من فرصت می رسد که بگویم گوش کنید، این آقا همه ی جهان را احمق و گمراه و جهنمی می پندارد و مردم با شنیدن این از او بدگمان می شوند، پس هدف ما برآورده می شود، ولی پیامبر خدا حضرت موسی علیه السلام به آن، چنان پاسخ حکیمانه ای داد که از آن تمام توطئه او خنثی شد.

قَالَ فَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ﴿٥١﴾ قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ

گفت پس چیست حقیقت جماعت‌های گذشته. گفت خبر آنها نزد پروردگارم نوشته شده است

لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ ﴿٥٢﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا

نه گمراه می شود رب من، و نه فراموش می شود. اوست که ساخته برای شما زمین را فرش

وَسَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ

و کشیده برای شما در آن راهها و نازل کرده از آسمان آب، پس بیرون آوردیم از آن انواع

نَبَاتٍ شَتَّىٰ ﴿٥٣﴾ كُلُوا وَارْزَعُوا أُنْعَمْنَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي

سبزیجات. بخورید و بچرانید حیوانات خود را البته در این نشانیهاست برای

النَّهْيِ ﴿٥٤﴾ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً

عاقلان. از این زمین شما را آفریدیم و در آن می‌رسانیم شما را و از آن بیرون می‌آوریم بار

أُخْرَىٰ ﴿٥٥﴾ وَ لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَتَىٰ ﴿٥٦﴾

دیگر. و ما نشان دادیم به فرعون همه نشانیان خود را پس او تکذیب کرد و انکار نمود.



قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾  
گفت ای تو آمده‌ای برای بیرون راندن ما از کشور ما بزور سحر خود ای موسی.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا  
پس ما می‌آوریم در مقابله تو همچین سحر، پس مقرر کن در میان ما و خودت وعده که نه

تُخْلَفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سِوَى ﴿٥٨﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْتَةِ وَأَنْ  
ماخلاف آن برویم و نه تو، در یک میدان صاف. گفت وعده شماست روز عید و اینکه

### يُحْشِرُ النَّاسَ ضُحًى ﴿٥٩﴾

جمع کردند مردم بوقت چاشت.

### خلاصه‌ی تفسیر

فرعون (بر این شبهه وارد کرد که آن العذاب علی من کذب و تولی و) گفت که خیلی خوب پس حال گذشتگان چه شد (که انبیاء را تکذیب می‌کردند، بر آنها چه نوع عذابی نازل شد) موسی (علیه السلام) فرمود (که من ادعایی نداشتم که وقوع عذاب موعود در دنیا لازمی است بلکه گاهی در دنیا هم می‌آید و در آخرت حتماً واقع خواهد شد چنانکه) علم (بدکاری) آنها نزد پروردگار من در دفتر (اعمال محفوظ) است (اگر چه او نیاز به دفتر نداشت، ولی با توجه به بعضی حکمت این چنین کرده شد، هدف از آن این که الله تعالی از اعمال آنها کاملاً مطلع است و) پروردگار من (چنان داناست که) نه اشتباه می‌کند و نه فراموش می‌شود (لذا او کاملاً اعمال آنها را درست و صحیح می‌داند ولی برای عذاب وقت مقرر فرموده که هرگاه آنوقت بیاید عذاب بر آنها اجرا خواهد شد، لذا از عدم عذاب در دنیا لازم نیست که کفر و تکذیب موجب عذاب نباشند، تا اینجا مصاحبه حضرت موسی علیه السلام است، و در آینده الله تعالی قدری تفصیل از شأن ربوبیت خود بیان می‌کند و ذکر اجمالی آن در این

کلام موسی علیه السلام بود که «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى الْخَبْءَ» «عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي الْخَبْءَ» «لَا يَضِلُّ رَبِّي» چنان که می فرماید که او (رب) است که برای شما زمین را (مثل) فرش ساخت (که بر آن استراحت می کنید) و در آن (زمین) برای راه (رفتن) شما راه درست کرد و از آسمان آب نازل کرد باز ما به وسیله آن (آب) انواع نباتات مختلف پیدا کردیم (و به شما اجازه دادیم که) خود (هم) بخورید و دامهای خود را (هم) بچرانید در همه این چیزهای (مذکور) برای (استدلال) اهل عقل نشانیان (قدرت الهی) هستند (و هم چنان که نباتات را از زمین بیرون می آوریم هم چنین) ما شما را از همان زمین (در ابتدا) آفریدیم (چنان که حضرت آدم علیه السلام از خاک آفریده شد، پس توسط او ماده بعید، همه خاک است) و در آن ما شما را (پس از موت) می بریم (چنان که مرده در هر حالت باشد، اما سرانجام اگر چه بعد از مدتی باشد حتماً در خاک خواهد رفت) و (روز قیامت) باز از آن، ما شما را بیرون می آوریم (هم چنان که نخستین بار از آن آفریده ایم) و ما به او (فرعون) همه (آن) نشانی های خود را نشان دادیم (که به موسی علیه السلام اعطا گردیده بودند) پس او (وقتی که) تکذیب کرد و انکار نمود (و) گفت ای موسی تو نزد ما (با این دعوت) به این خاطر آمده ای که ما را از ملک ما با (زور) سحر خود بیرون برانی (و خودت عوام را فریفته و پیرو کرده رئیس قرار بگیری) پس اکنون ما هم در قبال تو هم چنین سحر می آوریم، تو در میان ما و خودت وعده ای مقرر کن که نه ما بر خلاف او راه برویم و نه تو خلاف آن بکنی در میدان همواری (تا که همه ببینند) موسی علیه السلام فرمود وعده (مقابله) شما آن روزی است که در آن جشن (شما) باشد و (در آن) مردم به وقت چاشت جمع می شوند (و ظاهر است که میدان جشن بیشتر در زمین هموار می باشد و از آن شرط مکان سوی هم کامل می شود).





### معارف و مسایل

﴿قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾ فرعون از سرانجام امتهای گذشته سؤال کرده بود که اگر حضرت موسی عليه السلام در پاسخ به آنها صراحتاً گمراه و جهنمی می گفت، فرعون می توانست مجالی برای این طعنه زن به دست می یافت که این آقا نه تنها ما را بلکه تمام دنیا را گمراه می پندارد، و عوام از آن در شک قرار می گرفتند، حضرت موسی عليه السلام چنان پاسخ حکیمانه ای داد که مطلب هم در آن کاملاً بیان گردید، و فرعون فرصتی برای فریب دادن آنها نیافت، فرمود که علم آنها به نزد پروردگار من است که سرانجام آنها چه خواهد شد، نه پروردگارم اشتباه می کند و نه فراموش می شود، مراد از اشتباه کردن این که بخواهد کاری دیگر بکند، کاری دیگر انجام گیرد، و مطلب فراموش شدن که ظاهر است.

﴿أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّى﴾ ازواج به معنی انواع و اصناف است، و شتی جمع شتیت است به معنی متفرق، مراد این که همین قدر انواع و اقسام نباتات آفرید که انسان نمی تواند اقسام آنها را هم احاطه بکند، باز در درخت، پوست، گل و میوه هر نباتی، الله تعالی خاصیتهای گذاشته که متخصصان علم طب و دکتری در حیرت می مانند، و با وجود جریان تحقیقات هزاران سال کسی نمی تواند بگوید که آنچه متعلق به یکی نوشته شده، حرف آخر است و تمام انواع و اقسام مختلف این نباتات برای انسان و دامها و حیوانات بیابانی غذا یا دوا می باشند، از چوب آنها انسان در تعمیر ساختمانها استفاده می کند، و وسایل استعمال خانگی از آن، هزارها می سازد، ﴿فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾ بنابراین، در آخر فرمود که: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ یعنی در این بسیار علایم قدرت الهی وجود دارد برای عاقلان. نهی جمع نهیة به عقل گفته می شود، که او انسان را از کارهای بد و مضر باز می دارد.

دراصل وجود هر انسان همراه با نطفه او، خاک آنجا هم شامل می شود

که او در آنجا مدفون می شود

﴿ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ ﴾ ضمیر منها راجع به زمین است، و معنایش این که ما شما را

از خاک زمین آفریدیم و مخاطب این، همه انسانها هستند، در صورتی که پیدایش عموم انسانها از زمین نیست، بلکه از نطفه است، بجز آدم علیه السلام که خلقت او به راه راست از خاک بوده، پس این خطاب یا می تواند مبنی بر این باشد، که اصل انسان و پدر همه، حضرت آدم علیه السلام است و توسط او نسبت آفرینش همه به سوی خاک چندان دور نیست، و بعضی فرموده که نطفه بر آورده از خاک می باشد، لذا آفرینش از نطفه در حقیقت خلق از خاک می باشد. امام قرطبی فرموده که: ظاهر الفاظ قرآن این است که آفرینش هر انسان از خاک است، و بعضی فرموده که: الله تعالی به قدرت کامل خویش در خلقت هر انسان خاک شامل می کند، لذا خلقت هر انسان مستقیماً به خاک منسوب گردیده است.

امام قرطبی فرموده که: ظاهر الفاظ قرآن این است که تخلیق هر انسان از

خاک به عمل آمده است، و حدیث حضرت ابوهریره رضی الله عنه بر این گواه است که در آن رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که: در رحم مادر هر انسان متولد، مقداری خاک از آنجایی که مقدر است که او مدفون بشود، انداخته می شود، این حدیث را ابونعیم در تذکره ابن سیرین روایت کرده و فرموده است: «هذا حدیث غریب من حدیث عون لم تکتبه إلا من حدیث عاصم بن نبیل و هو أحد الثقات الأعلام من أهل بصره» و مضمون این روایت از حضرت عبدالله ابن مسعود هم منقول است و عطای خراسانی فرموده که هرگاه نطفه در رحم بسته می شود، پس فرشته ای که بر خلقت او مأمور است، رفته از آنجایی خاک می آورد که دفن او در آنجا مقدر است، و این خاک را در آن نطفه شامل می گرداند، لذا تخلیق از نطفه و خاک هر



دو تا می باشد، و از این آیه استدلال کرده است که: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ﴾ (۱)

در تفسیر مظهري از حضرت عبدالله بن مسعود منقول است که رسول خدا ﷺ فرموده که در ناف هر بچه ای که متولد می شود قدری خاک ریخته می شود، و هرگاه بمیرد پس در آن زمین مدفون می گردد که خاک آنجا در خمیر او شامل شده است، و فرمود: که من و ابوبکر و عمر از یک خاک آفریده شده ایم و در آن دفن خواهیم شد، خطیب بعد از نقل این روایت فرموده که این حدیث غریب است و ابن جوزی آن را در ردیف موضوعات محسوب کرده است، اما شیخ محمد حارثی بدخشی فرموده که: بسیار شواهد بر این حدیث از حضرت ابن عمر و ابن عباس و ابوسعید خدری و ابوهریره رضی الله عنهم منقول است که این روایت با آنها تقویت می گردد، لذا این حدیث از پایه حسن (لغیره) کمتر نیست (۲).

﴿مَكَانًا سُورِي﴾ فرعون خود برای مقابله حضرت موسی ﷺ و ساحران این پیشنهاد را داد که مقابله در چنین مکانی باشد که برای آل فرعون و حضرت موسی ﷺ و بنی اسرائیل از نظر مسافت مساوی باشد تا که هیچ فریقی برای رفتن به آنجا به طی کردن مسافت طولانی در مشقت قرار نگیرد، حضرت موسی ﷺ آن را پذیرفته برای تعیین روز و وقت چنین فرمود که: ﴿مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخْشَرَ النَّاسُ ضُحًى﴾ یعنی این مقابله باید در یوم الزینه باشد که مراد از آن روز عید یا جشن دیگری است، که در آن مردم اجتماع می کنند، در این باره اختلاف است که آن چه روزی بود، بعضی گفته که آن عیدی برای اهل فرعون مقرر شده بود که در آن به لباس مزین پوشیده و از شهر بیرون رفتن عادت

داشتند، بعضی گفته که آن نوروز بود، بعضی گفته که یوم السبت روز شنبه بود که ایشان به عظمت آن قایل اند، بعضی گفته که آن روز عاشورا یعنی دهم محرم بود.

### فایده

حضرت موسی علیه السلام در تعیین روز و وقت حکمت بزرگی به کار برد، که روز عید را مقرر فرمود که در آن هر کوچک و بزرگ از هر طبقه در آن قبلاً اجتماع می کنند، و نتیجه لازمی آن این خواهد بود که این اجتماع بزرگ شامل همه ی مردم شهر خواهد بود، و وقت چاشت را مقرر کرد که پس از بلند شدن آفتاب می باشد که در آن یک مصلحت است که آمدن مردم بعد از فارغ شدن از ضروریات خویش، در آن میدان آسان است، و مصلحت دیگر این که این وقت به اعتبار روشن و ظهور از همه روز، بهتر است که در چنین وقت با اطمینان خاطر و سکون کارهای مهمی انجام می گیرد، و وقتی مردم از اجتماع اینگونه وقت فراغت بیابند، خبر تا دور و دراز انتشار می یابد، چنان که وقتی در آن روز حق تعالی موسی علیه السلام را بر ساحران فرعون غلبه داد، ظرف یک روز در کل شهر بلکه تا دور و دراز این خبر مشهور گردید.

### حقیقت سحر و اقسام آن و حکم شرعی آن

این مطلب با تفصیل کامل در داستان هاروت و ماروت در معارف القرآن جلد اول سوره ی بقره ص ۳۴۹ تا ۳۶۱ بیان شده است، در آنجا ملاحظه گردد.

فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ ﴿٦٠﴾ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ

پس برگشت فرعون باز جمع کرد همه ی تدابیر خود را باز آمد. گفت برای شان موسی



وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ  
بدبختی بر شما، دروغ نگویید بر خدا باز غارت می‌کند شما را به آفتی و پیروز نشد

مَنْ أَفْتَرَى ﴿۶۱﴾ فَتَنْزَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى ﴿۶۲﴾ قَالُوا  
هر کسی که دروغ گفت. پس نزاع کردند بر کار خود با یکدیگر و در نهان مشورت کردند. گفتند

إِنْ هَذَا نَسْحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ  
یقیناً این دو تا ساحرند می‌خواهند که بیرون برانند شما را از ملک‌تان بزور سحر خود و

يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّىٰ ﴿۶۳﴾ فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ  
بند کنند روش خوب شما را. پس جمع کنید تدبیر خود را باز بیایید صف بسته و پیروز شد

الْيَوْمَ مَنْ أَسْتَعَلَىٰ ﴿۶۴﴾ قَالُوا يَمُوسَىٰ أَمَا أَنْ تُتْلَىٰ وَ أَمَا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ  
امروز هر کسی که غالب شد. گفتند ای موسی یا تو بینداز و یا باشیم ما نخست

مَنْ أَلْقَىٰ ﴿۶۵﴾ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَأَذَّا حِبَالَهُمْ وَ عَصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ  
اندازنده. گفت خیر شما بیندازید پس ناگهان ریسمانهایشان و چوبهایشان به خیال او آمدند

سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ ﴿۶۶﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ ﴿۶۷﴾ قُلْنَا  
از سحر آنها که می‌دوند. پس احساس کرد در نفس خود ترس موسی. گفتیم

لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ﴿۶۸﴾ وَ أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا  
نترس حتماً تو غالبی. و بینداز آنچه را در دست راستت هست، می‌بلعد آنچه آنها

صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سِحْرٍ وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ ﴿۶۹﴾ قَالُوا  
ساخته‌اند، ساخته آنها فریب ساحری است و پیروز نمی‌شود ساحر هر کجا باشد. پس افتادند

السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَىٰ ﴿۷۰﴾ قَالَ  
ساحران به سجده، گفتند ما یقین کردیم بر رب هارون و موسی. گفت فرعون

ءَأَمَّنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ  
شما آن را قبول کردید و من تا هنوز حکم نداده‌ام، اوست بزرگ شما که آموخته به شما سحر،

فَلَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَ لَا صَلْبَنَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ

پس من خواهم برید دستها و پایهای شما را از طرف دیگر و بهدار می‌کشم شما را بر تنه درخت خرما

وَ لَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى ﴿۷۱﴾

و خواهید دانست که از ما عذاب چه کسی سخت‌تر و دیرپاست. گفتند ما تو را بالاتر نمی‌فهمیم

عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي

از آنچه به ما رسیده دلایل صاف و از او که ما را آفریده، بکن آنچه می‌گویی، تو می‌کنی

هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۷۲﴾

این زندگی دنیا را. ما یقین کردیم بر پروردگار خود تا ایام زود گناهان ما را آنچه اجبار کردی

عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى ﴿۷۳﴾

ما را بر آن از سحر و خدا بهتر است و همیشه باقیست. حق اینست که هر کس آمد پیش

رَبِّهِ مُجْرَمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَىٰ ﴿۷۴﴾

رب خود باگناه، برای او جهنم است که نمی‌میرد در آن و نه زنده می‌شود. و هر کسی بیاید

مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ ﴿۷۵﴾

پیش او با ایمان و نیکی کرده است، برای آنهاست درجات بلند. باغات است

عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ

سکونت، جاری می‌شود از زیر آنها جویها، همیشه می‌مانند در آنها و اینست پاداش

مَنْ تَزَكَّىٰ ﴿۷۶﴾

کسی که پاک باشد.

### خلاصه‌ی تفسیر

الغرض (باشنیدن این) فرعون (از جای خود در دربار) برگشت سپس به جمع کردن وسایل تدبیر خود (سحر) پرداخت باز (همه را برداشته در آن میدان که وعده شده بود) آمد (آنگاه) موسی (علیه السلام) به مردمان (ساحر) گفت



ای بدبختان بر خدا دروغ نگوئید (که وجود یا توحید او را انکار کنید یا که معجزات پدید آورده او را سحر بگوئید) زمانی خداوند متعال شما را به یک نوع سزا کاملاً نیست و نابود خواهد کرد، و هر کسی دروغ بگوید او (سرانجام) ناکامیاب می ماند، پس ساحران (با شنیدن این سخن در باره آن دو آقا) با هم اختلاف رأی پیدا کردند و در نهان به صحبت پرداختند (بالآخر همه متفق شدند و) گفتند که یقیناً این دو تا ساحرند هدف آنها این است که با (زور) سحر خود، شما را از سرزمین شما بیرون رانند و مرکز طریقه عمده (مذهبی) شما را بر کنند، الان شما با هم شده انتظام کنید و صف ترتیب داده (در مقابله) در آید و امروز کسی پیروز است که غالب باشد (باز) آنها (به موسی علیه السلام) گفتند که ای موسی (بگو) تو پیش تر (عصایت را) می اندازی یا ما جلوتر بیندازیم باشیم، آن جناب (با کمال بی اعتنایی) فرمود که خیر، شما نخست بیندازید (چنان که آنها ریسمانها و چوبهای خود را انداختند و چشم بندی کردند) پس ناگهان ریسمانها و چوبهایشان از چشم بندی آنها در خیال موسی علیه السلام چنان معلوم شد که (مانند مار) به دو راه می روند پس در دل موسی علیه السلام کمی ترس پدید آمد (وقتی در مشاهده، این ریسمانها و چوبها هم مار معلوم می گردند، و عصای من هم مار قرار می گیرد، بینندگان هر دو تا را یکی می پندارند پس چگونه در میان حق و باطل امتیاز برقرار می کنند و این ترس به اقتضای طبع بود، وگرنه حضرت موسی یقین داشت که وقتی الله تعالی این دستور را صادر فرموده برای همه ی نشیب و فراز آن انتظام خواهد فرمود، و رسول خود را کاملاً کمک خواهد کرد، و اینگونه خوف طبعی که به درجه و سوسه بود منافی شأن کمال نیست، الغرض وقتی این خوف عاری شد آنگاه) ما گفتیم شما نترسید شما غالب خواهید شد و (صورت آن اینکه) آنچه در دست راست تو (عصا) هست آن را بینداز، آنچه آنها (مسخره) درست کرده اند این (عصا) همه

را خواهد بلعید و آنچه آنها درست کرده‌اند فریب بازی ساحران است و ساحر هر کجا برود (در مقابل به معجزه گاهی) پیروز نخواهد شد، (موسی علیه السلام) اطمینان یافت که الآن کاملاً ممتاز خواهد شد، چنانکه او عصا را انداخت و آن در واقع همه را بلعید) پس ساحران (که این فعل فوق السحر را دیدنده متوجه شدند که این معجزه‌ای است و فوراً همه) به سجده افتادند و (به صدای بلند) گفتند که ما ایمان آوردیم به پروردگار هارون و موسی (علیه السلام) فرعون (با مشاهده‌ی این واقعه ساحران را تهدید کرد و) گفت که بدون این که من اجازه بدهم (بدون از رضایت من) شما به موسی (علیه السلام) ایمان آوردید؟! فی الواقع (معلوم می شود که) او (در سحر) از شما بزرگتر (و استاد) است که او به شما درس سحر داده است (و استاد و شاگرد با هم توطئه کرده‌اید به جنگ زرگری تا که حکومت را به دست گیرید) پس (اکنون حقیقت معلوم خواهد شد) که من دست و پاهای شما را به قطع می‌کنم، دست از یک طرف و پا از طرف دیگر و همه‌ی شما را بر درختهای خرما به دار می‌کشم (تا که همه دیده درس عبرت بگیرند) و این هم بر شما روشن گردد که از ما دو تا (من و رب موسی) عذاب چه کسی بیشتر سخت و دیرپاست، آنها به صراحت جواب دادند که ما تو را هرگز ترجیح نمی‌دهیم در مقابل آن دلایلی که به ما رسیده و در مقابل آن ذاتی که ما را آفریده است، آنچه تو می‌خواهی بکنی (با شرح صدر) بکن و تو بجز در این زندگانی دنیا چیزی بکنی دیگر چه می‌توانی بکنی، ما فقط به پروردگار خود ایمان آورده‌ایم تا که گناهان (گذشته) ما را (مانند کفر و غیره) عفو بفرماید و آنچه را که تو در (مقدمات) سحر بر ما فشار آوردی آن را نیز عفو خواهند فرمود و الله تعالی (به اعتبار ذات و صفات هم از تو) به درجه‌ها بهتر است و (به اعتبار ثواب و عقاب هم) زیاده دیرپاست (و تو نه به خیریت شده‌ای و نه به بقا، پس تو چه جایزه داری که به ما وعده داده بودی و چه عذابی داری که الآن به





آن تهدید می‌کنی و الله تعالی که ثواب و بقا دارد، قانون او اینکه) هر کس که مجرم (ستم) شده (کافر شده) پیش پروردگار خود حاضر باشد، پس برای او دوزخ (مقرر) است که در آن نمی‌میرد و نه زنده می‌ماند (نمردن که روشن است و زنده نماندن یعنی زندگی با آسایش نمی‌بیند) و کسی که با ایمان پیش او بیاید که کار نیک هم کرده است، پس برای ایشان درجات بلند هست یعنی باغات دایم که به زیر آنها جویها جاری می‌شود و آنها برای همیشه در آنجا خواهند ماند و هر کسی (از کفر و معصیت) پاک باشد، این است جایزه‌ی او (پس طبق این قانون ما کفر را رها کرده ایمان را اختیار کرده‌ایم).

### معارف و مسایل

﴿فَجَمَعَ كَيْدَهُ﴾ کید فرعون یعنی در تدبیر مقابله با موسی، ساحران و وسایل آنها را جمع کرد، از حضرت ابن عباس منقول است که تعداد ساحران هفتاد و دو نفر بودند و اقوال دیگر در باره‌ی آمار آنها بسیار مختلف است، از چهار صد گرفته تا نهصد هزار گفته شده است، همه آنها تحت ریاست رئیس واحد شمعون طبق دستور او کار می‌کردند و گفته شده رئیس آنها یک نفر کور بود، والله اعلم<sup>(۱)</sup>.

### خطاب پیامبرانه حضرت موسی به ساحران

پیش از این که حضرت موسی عليه السلام با معجزه در مقابله ساحران موقفی اختیار کند، آنها را به چند تا کلمه نصیحت کرده به عذاب خدا تهدیدشان کرد، و آن کلمات طبق ذیل اند:

﴿وَلَيْكُمُ لَا تَقْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ أَفْتَرَى﴾ یعنی، هلاکت شما در جلو آمده بر خدا تهمت و افترا نبندید که فرعون یا کسی دیگر در خدایی شریک است، اگر شما این چنین کردید شما را در عذاب خُرد خواهند کرد و ریشه‌ی شما را خواهند کند که بر خدا بهتان ببندد، او سرانجام ناکامیاب و محروم خواهد ماند.

ظاهر است کسانی که به تباری و حمایت قوّت و طاقت، خشم و خدمت طاغوتی فرعون در میدان برای مقابله آمده بودند تأثیر این کلمات موعظه، بر آنها بسیار بعید بود، ولی همراه با انبیاء عليهم السلام و پیروان آنها یک شوکت و طاقت مخفی می‌باشد که کلمات ساده آنها هم بر سخت‌ترین دلها مانند تیر و نشتر کار می‌کنند، با شنیدن این جملات حضرت موسی عليه السلام در صف ساحران زلزله پدید آمد و با هم مختلف شدند که ساحر نمی‌تواند چنین کلماتی بگوید، معلوم می‌شود که اینها از طرف خدا هستند، بنابر این بعضی گفتند با این مقابله بیجاست و بعضی بر سخن خود اصرار ورزیدند و همین است مطلب:

﴿فَتَنَزَّ عُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ﴾ باز برای رفع اختلاف با هم به سرگوشی و مشورت پرداختند، ﴿وَأَمَرُوا النَّجْوَى﴾ سرانجام رأی آخر بر مقابله قرار گرفت و گفتند: <sup>(۱)</sup> ﴿إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرُونَ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذُوبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى﴾ یعنی، این دو تا ساحرند و می‌خواهند که به وسیله‌ی سحر خود شما را یعنی فرعون و کسان فرعون را از سرزمین مصر شما بیرون برانند. مقصود این‌که می‌خواهند به وسیله‌ی سحر بر کشور شما تسلط یابند و این‌که طریقه شما را که از همه افضل و بهتر است آن را نابود کنند، مثلی صیغه مؤنث أمثل است، به معنی اعلی و افضل. مطلب این بود که مذهب و طریقه‌ی

۱ - این به ظاهر بر خلاف قاعده نحوی عربی است، ولی پاسخ آن این‌که در بعضی لغات عرب این صورت هم جایز است، (فصله القرطبی).



شما که فرعون را خدا و صاحب اقتدار و اختیار خود تسلیم دارید، همین از همه افضل و بهتر است، ایشان می خواهند آن را از بین برده دین و مذهب خود را انتشار دهند، و نیز معنی لفظ طریقه این هم می آید که به سردار و نماینده قوم طریقه قوم گفته می شود، و از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما و حضرت علی مرتضی رضی الله عنهما در اینجا تفسیر طریقه هم چنین منقول است که ایشان می خواهند سرداران و افراد با عزت قوم شما را از بین ببرند، لذا شما باید برای مقابله با صرف تمام نیروی خود با ایشان مبارزه کنید و همه ساحران صف بسته به یک بار در مقابل او به عمل در آیدید. **﴿فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صَفًّا﴾** صف بستن در مقابله، برای بیم در رعب، اثر خاصی دارد، لذا ساحران به صورت صف بسته مقابله کردند.

ساحران برای اظهار خونسردی و بی اعتنائی در ابتدا به حضرت موسی علیه السلام گفتند که آیا شما در ابتدا عمل خود را انجام می دهی یا ما جلوتر انجام دهیم، حضرت موسی علیه السلام در پاسخ فرمود که: **﴿بَلْ أَلْقُوا﴾** یعنی، اول شما بیندازید و نمایش سحر خود را نشان دهید، در این پاسخ حضرت موسی، حکمت‌های زیادی مضمربود، اولاً ادب مجلس که وقتی ساحران از خود این خونسردی را نشان دادند که به مخالف نخپست به حمله اجازه دادند، پس جواب شرافتمند این بود که از این طرف با خون سردی بیشتری به آنها اجازه داده شود، تا که آنان اول کار خود را شروع کنند، ثانیاً این گفتن ساحران مبنی بر اظهار بی فکری و اطمینان بود، حضرت موسی علیه السلام به آنها اجازه به ابتدا داده بی فکری و اطمینان خود را به ثبوت رساند، ثالثاً تمام نمایش سحر آنها در جلو حضرت موسی علیه السلام بیاید تا بعد از آن او معجزه خود را اظهار بفرماید، که بیک وقت ظهور غلبه حق واضح گردد، ساحران طبق اجازه حضرت موسی عمل خود را آغاز کردند و چوبها و ریسمانهای خود را که خیلی زیاد بودند بر زمین

ریختند و همه به ظاهر مار شدند.

﴿يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَتَّهَا تَسْعَى﴾ از این معلوم می شود که سحر ساحران فرعون یک نوع چشم بندی بود که به وسیله خاصی انجام می گیرد، و بینندگان تصوّر می کنند که این چوبها و ریسمانها مار شده به حرکت در آمده اند در صورتی که آنها در حقیقت مار نشده بودند، و بیشتر سحرها از این قبیل است.

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾ یعنی بر حضرت موسی عليه السلام از مشاهده این صورتحال خوف عاری شد، ولی آن را در دل پنهان نگهداشت و نگذاشت بر دیگران ظاهر گردد، پس اگر خوف حضرت موسی عليه السلام به خاطر خودش بوده، پس به مقتضای بشریت این خوف منافی مقام نبوت نیست، ولی ظاهر این است که او به خاطر خود نترسید، بلکه ترس او از این بود که در این اجتماع غلبه‌ی ساحران محسوس شد، پس آنچه هدف از دعوت نبوت بود آن انجام نگرفت، لذا در جواب که از طرف حق تعالی به او رسید، به او اطمینان داده شد که ساحران پیروز نخواهند شد، شما پیروز خواهید شد، در آیه آینده ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾ فرموده این دلهره را زایل گردانید.

﴿وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ﴾ به موسی وحی شد که آنچه در دست داری آن را بینداز، مراد از آن، عصای موسی است ولی نفرمود که عصا را بینداز لذا اشاره به این بود که سحر آنها حقیقت ندارد به آن اعتنا نکن، هر چه دست تو آمد آن را بینداز آن همه مارهای آنها را می بلعد و همین طور هم شد، حضرت موسی عليه السلام عصای خود را انداخت آن یک ازدهای بزرگ قرار گرفت و همه مارهای ساحران را بلعید



## ساحران فرعون، مسلمان شده به سجده افتادند

وقتی عصای موسوی ازدها شده همه مارهای تخیلی را بلعید چون آنها در سحر مهارت داشتند، یقین پیدا کردند که این کار نمی تواند به وسیله ی سحر انجام گیرد، بلکه بدون تردید، این معجزه می باشد که فقط قدرت حق تعالی ظاهر شده است، بنابر این به سجده افتادند و اعلان کردند که ما به رب هارون و موسی ایمان آوردیم، در برخی روایات حدیث آمده است که آنها سر از سجده بلند نکردند مگر آنگاه که قدرت الهی جنت و دوزخ را به مشاهده آنها در آورد<sup>(۱)</sup>.

﴿قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ﴾ خداوند فرعون را در آن اجتماع بزرگ رسوا کرد، بدحواس شده به ساحران گفت که چگونه بدون اجازه ی من شما به او ایمان آوردید. گویا به مردم نشان داد که هیچ قول و عمل از ساحران بدون اجازه ی من اعتباری ندارد، اما ظاهر است که پس از این معجزه ی واضح، اجازه کسی نزد هیچ عاقلی هیچ ارزشی ندارد، لذا الآن به ساحران تهمت زد که معلوم می شود که همه شما شاگردان موسی هستید او به شما سحر تعلیم داده است، شما توطئه کرده اید که در جلوی او شکست خود را اظهار نمایید.

﴿فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَأْزِلُكُمْ مِنَ خَلْفِیْ ۗ الْآنَ سَاحِرَانِ رَابِعَهُ شَدِيدَتَيْنِ سِزَا تَهْدِيدِ كَرْدِ كِه دَسْت وَ پَای شَمَا بَرِیْدَه خَوَاهِنْد شَد، بَدِیْن شَكْل كِه دَسْت رَاسْت وَ پَای چَپ قَطْع مِی گَرَدَد، اِیْن صَوْرَت رَا بَدِیْن خَاطِر اِخْتِیَار كَرْد كِه دَر قَانُون فَرَعُون طَرِیْقَه سِزَا هَمِیْن بُوَد یَا بَه اِیْن خَاطِر كِه دَر اِیْن صَوْرَت اِنْسَان یَك نَمُونَه اِز عِبْرَت قَرَار مِی گِیْرَد. ﴿وَأَلَّا صَلِّبَتَّكُمْ فِی جُدُوعِ النَّخْلِ﴾ یعنی دَسْت وَ پَاهَا رَا بَرِیْدَه بَاز بَر تَنَه ی دَرخْت خَرْمَا بَه دَار آوِیْزَان خَوَاهِیْد شَد، وَ بَه هَمِیْن شَكْل خَوَاهِیْد

۱ - رواه عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و ابن المنذر عن عكرمه - روح.

ماند تا که از گرسنگی و تشنگی همانجا بمیرید.

﴿قَالُوا لَنْ نُؤْمِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا﴾ ساحران این تهدید

شدید و اعلان سزای سخت فرعون را شنیدند و عزم راسخ بر ایمان خود به اثبات رساندند، گفتند: ما نمی‌توانیم تو را یا قولی از تو در برابر به آن بینات و معجزات ترجیح بدهیم که به وسیله‌ی حضرت موسی عليه السلام به ما رسیده است، حضرت عکرمه فرموده که: وقتی ساحران به سجده رفتند الله تعالی مقامات عالیه و نعمتهای جنت را که به آنها می‌رسید، به مشاهده‌ی آنها در آورد، لذا آنها گفتند: که با بودن این بینات ما نمی‌توانیم قول تو را بپذیریم<sup>(۱)</sup>. و نیز نمی‌توانیم که خالق کاینات و ربّ سموات را گذاشته تو را به پروردگاری خویش تسلیم نماییم. ﴿فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ﴾ لذا اکنون هر چه دلت می‌خواهد در حق ما بکن، و هر چه می‌خواهی سزاقرّکن، ﴿إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ یعنی، اگر به ما سزا هم دادی آن سزا هم فقط محدود به چند روز زندگی دنیا خواهد شد و پس از مرگ، تو بر ما تسلطی نخواهد داشت، برخلاف حق تعالی که ما قبل از مرگ هم در قبضه قدرت او می‌باشیم و بعد از آن هم، لذا فکر و اندیشه‌ی سزای او از همه مقدم‌تر است.

﴿وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ﴾ ساحران الآن اعتراف نمودند که تو ای

فرعون ما را بر این سحر اجبار کردی و گرنه ما به این کار بیهوده دست نمی‌زنیم الآن ما به خدا ایمان آورده نسبت به این گناه سحر از خدا آمرزش می‌خواهیم. در اینجا این سؤال می‌تواند پدید بیاید که این ساحران به میل خود برای مبارزه آمده بودند و برای این مبارزه با فرعون قرار دادی هم به امضا رسانده بودند که اگر ما پیروز شویم به ما چه می‌رسد، لذا اتهام آنها بر فرعون که تو ما را بر سحر



اجبار کردی چگونه درست می باشد، وجه آن می تواند این باشد که این ساحران در مرحله ی اوّل به طمع انعام و جایزه شاهی برای مبارزه آماده بودند، ولی بعداً متوجّه شدند که ما نمی توانیم با معجزه مقابله بکنیم، در این هنگام فرعون آنها را اجبار کرد، وجه دیگر این که فرعون آموزش سحر را در کشور خویش اجبار کرده بود، لذا هر شخصی بر آموختن آن مجبور بود<sup>(۱)</sup>.

### سرانجام خیر همسر فرعون، آسیه

در تفسیر قرطبی است که به هنگام این معرکه، همسر فرعون کاملاً در رابطه بود که سرانجام چه شد، وقتی به او اطلاع رسید که موسی و هارون علیهم السلام پیروز شدند، فوراً اعلان فرمود که من هم به ربّ موسی و هارون ایمان آوردم، فرعون وقتی از خانه، اطلاع یافت، دستور داد که سنگ بزرگی برداشته روی او بیندازند، آسیه با مشاهده ی آن روی به آسمان آورده پیش خدا فریاد زد، حق تعالی قبل از این که سنگ به او اصابت کند، روح او را قبض فرمود، سپس سنگ بر جسم بی روح او افتاد.

### انقلاب عجیبی در ساحران فرعون

﴿إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا﴾ الی ﴿ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى﴾ این کلمات و حقایق که ارتباطی با عقاید خالص اسلامی دارند، از زبان ساحران زمانی جاری می شود که تازه مسلمان شده اند و هنوز به تعالیم عقاید و اعمال اسلامی آشنایی پیدا نکرده اند، این همه در اثر اخلاص و صحبت حضرت موسی علیه السلام بود که حق تعالی تمام حقایق دینی را در آن واحد، چنان بر آنها آشکار کرد که در مقابل

آنها نه اعتنایی به جان خود کردند و نه به اندیشه بزرگترین تکالیف و شکنجه‌ها قرار گرفتند، گویا به محض ایمان آوردن، به آن مقام ولایت رسیدند که نایل شدن به آن برای دیگران پس از ریاضات و مجاهدات کل عمر هم مشکل است، فتبارك الله أحسن الخالقين، حضرت عبدالله بن عباس و عبید بن عمیر فرموده‌اند که نمایش زیبای قدرت الهی را مشاهده بفرمایید که ایشان اول صبح کافر و ساحر بودند و در آخر روز اولیاء الله و شهداء قرار گرفتند<sup>(۱)</sup>.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ  
و ما حکم فرستادیم به موسی که بپر بندگانت را بشب، پس بپنداز برای آنها راهی در دریا

يَبْسًا وَلَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخْشَىٰ ﴿٧٧﴾ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ  
خشک، نه احساس خطرکن از گرفتن و نه ترس از غرق شدن. پس تعقیب‌شان کرد فرعون

بِحُجُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾ وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ  
باقشون خود پس فراگرفت آنها را آب آنچنان که فراگرفت. و گمراه کرد فرعون قوم خود را

وَمَا هَدَىٰ ﴿٧٩﴾ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَفْجَيْنَاكَ مِّنْ عَدُوِّكَمْ وَ وَعَدْنَاكُمْ  
و نفهمانید. ای فرزندان اسرائیل ما نجات دادیم شما را از دشمنان و وعده دادیم به شما

جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَٰی ﴿٨٠﴾ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ  
جانب راست کوه طور را و فرود آوردیم بر شما من و سلوی. بخورید از چیزهای پاکیزه

مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ  
که رزق داده‌ایم به شما و سرکشی نکنید در آن پس فرود می‌آید بر شما خشم من و

مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ﴿٨١﴾ وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ  
هرکس که فرود آید براو خشم من، پس او هلاک شد. و بزرگترین بخشش من برای کسی است





## تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَىٰ ﴿۸۲﴾

که توبه کند و یقین بیاورد و کار شایسته کند، باز راه یاب باشد.

### خلاصه تفسیر

و (وقتی که فرعون با این هم، ایمان نیاورد و تا مدتی با جریان‌ها و حوادث و واقعات گوناگونی مواجه گردید، آنگاه) ما نزد موسی (علیه السلام) وحی فرستادیم که (این) بندگان ما را (بنی اسرائیل را از مصر) شبانه (بیرون) ببر و (دور برو تا آنها از ظلم و شداید فرعون رهایی یابند) باز (در راه که دریا می‌آید، پس) برای شان (عصا را) در دریا (زده) راه خشکی پیدا کن (عصا را بزن که از آن راه خشکی پدید می‌آید) و نترس از چیزی دیگر (مانند غرق شدن و غیره) که می‌باشد (بلکه با امن و اطمینان از دریا عبور می‌کنید، چنان که حضرت موسی (علیه السلام) شبانه طبق دستور، آنها را بیرون برد و به صبح در مصر خبر مشهور شد) سپس فرعون با قشون خود آنها را تعقیب کرد (و بنی اسرائیل طبق وعده خدا از دریا عبور کردند و هنوز آن راه دریایی همچنان بر حال خود باقی بود، چنان که در آیه دیگری آمده که: ﴿وَأْتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ﴾<sup>(۱)</sup> فرعونیان بدون فکر و اندیشه عقب و جلو، به راه افتادند، وقتی که همه داخل شدند) پس (آنگاه از هر چهار طرف آب) دریا (جمع شده) آنها را آنچنان که فراگرفتنی بود فراگرفت (و همه غرق شدند) و فرعون، قوم خود را به راه بد، انداخت، و راه نیک به آنها نشان نداد (آنچنان که او مدعی بود که: ﴿و ما أهدیکم إلا سبیل الّرشاد﴾<sup>(۲)</sup> و راه بد بودن ظاهر است که به ضرر دنیا هم ظاهر شد که همه هلاک شدند و آخرت هم؛ زیرا وارد جهنم شدند، چنان که در

آیه‌ی دیگر آمده است که «أَغْرَقُوا فَأَدْخَلُوا نَاراً»<sup>(۱)</sup> باز بنی اسرائیل پس از نجات از تعقیب فرعون و غرق شدن او به دریا، به نعمتهای گوناگونی نایل آمدند، مانند اعطای تورات و من و سلوی و ما با نوازش این نعمتها، به بنی اسرائیل گفتیم که) بنی اسرائیل (متوجه باشید) ما (چگونه نعمتهای به شما دادیم که) شما را از (این چنین) دشمن (بزرگ) نجات دادیم و ما به شما (به پیامبر شما به خاطر نفع شما) به آمدن جانب راست کوه طور (و پس از آمدن در آنجا به دادن تورات) وعده کردیم و (در وادی تیه) ما بر شما من و سلوی نازل کردیم (و اجازه دادیم که) آنچه اشیای نفیسی (که شرعاً حلال و طبعاً لذیذ هستند) که ما به شما داده‌ایم آنها را بخورید و در این (خوردن) از حدّ (شرعی) تجاوز نکنید (مثلاً این که از حرام به دست آورده شود، کذا فی الدر، یا آن را خورده به معصیت مبتلا شود) نشاید خشم من بر شما فرود آید، و هر کسی که خشم من بر او فرود آمد او کاملاً از بین رفت و (نیز همراه با آن، این هم هست که) من برای چنین اشخاصی بسیار بخشنده هستم برای کسی که (از کفر و معصیت) توبه کند و ایمان بیاورد و کار نیک انجام دهد باز بر (همان) راه استوار (هم) باشد (بر ایمان و عمل صالح مداومت نماید، این مطلب را ما با بنی اسرائیل گفته بودیم که تذکیر نعمت، امر به لشکر، نهی از معصیت و وعد و وعید، اینها شخصاً خود هم، نعمتهای دینی می‌باشند).

### معارف و مسایل

«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ» معرکه فیصله کن حق و باطل معجزه و سحر، کمر فرعون و آل فرعون را شکست، و بنی اسرائیل تحت رهبری حضرت



موسی و هارون علیهم السلام جمع شدند، پس اکنون به آنها دستور رسید که از اینجا هجرت کنند، و چون ترس تعقیب فرعون و سد راه قرار گرفتن دریا در جلو وجود داشت، لذا نسبت به هر دو چیز به حضرت موسی علیه السلام اطمینان داده شد که بر دریا عصای خود را بزند، از وسط آن راه خشکی پدید می آید، و ترس تعقیب فرعون از عقب باقی نمی ماند که سرگذشت آن بالتفصیل در حدیث الفتون در همین سوره ی قبلاً گذشت.

حضرت موسی علیه السلام عصا را بر دریا زد، از آن دوازده جاده چنان درست شد که آب فراوان دریا مانند بحر منجمد به دو طرف جاده به مقدار کوه استوار ماند، و از وسط، جاده خشک پدید آمد، چنانکه در سوره ی شعراء است: ﴿فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴾<sup>(۱)</sup> دیوارهای آبی را خداوند در وسط، دوازده جاده چنان قرار داده بود که رهروان هر جاده ای رهروان جاده دیگر را مشاهده کرده با هم صحبت می کردند، تا این وهم و گمان در ذهنشان نیاید که قبایل دیگر ما در چه حالی قرار گرفتند<sup>(۲)</sup>.

### برخی از احوال بنی اسرائیل به هنگام خروج آنها از مصر و آمارشان و آمار ارتش فرعون

در تفسیر روح المعانی این روایت آمده که حضرت موسی در اوّل شب بنی اسرائیل را برداشته عازم دریای قلزم گردید، بنی اسرائیل قبل از این در شهر شایع کرده بودند که عید ما آمده و ما برای جشن عید خود بیرون از شهر می رویم، و به این بهانه مقدار زیور از قوم قبط به عاریت گرفتند که پس از برگشت عید، آنها را مسترد می کنند، و آمارشان در آن زمان ششصد و سه هزار

و در روایت دیگر ششصد و هفتاد هزار بود، اینها روایات اسرائیلی هستند، امکان دارد در آن مبالغه شده باشد، اما اینقدر از اشارات قرآن و روایات حدیث ثابت است که دوازده قبیله بودند و آمار هر قبیله ای زیاد بود، و این هم یکی از مظاهر بزرگ حق تعالی بود که وقتی آنها وارد مصر شدند دوازده برادر بودند، الآن دوازده قبیله این دوازده برادر با آمار بزرگی که بیش از ششصد هزار گفته شده از مصر بیرون آمد، فرعون وقتی از خروج آنها اطلاع یافت، قشون خود را جمع کرد که در آن هفتاد هزار اسب سیاه بود و در مقدمه الجیش آن هفتصد هزار سوار بود، وقتی بنی اسرائیل این سیلاب ارتش را از عقب، و دریای قلزم را در جلوی خود دیدند، ترسیدند و به حضرت موسی علیه السلام گفتند: **﴿إِنَّا لَمُدْرَكُونَ﴾** که ما دستگیر شده ایم، حضرت موسی به آنها اطمینان داد که: **﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾** که پروردگارم با من است و او به من راه نشان می دهد، باز به دستور خدا عصا را بر دریا زد و از آن دوازده جاده ی خشک پدیدار گردید که دوازده قبیله بنی اسرائیل از آنها عبور کردند، هنگامی که فرعون با قشونش به آنجا رسید، با مشاهده ی این منظره حیرت انگیز، بجا خورد که چگونه در دریا برای آنها راه درست شده است، این را گفته، فوراً جلو آمده، اسب خود را بر راه دریا انداخت و به تمام قشون دستور داد که پشت سر او حرکت کنند وقتی که فرعون با تمام لشکریانش در این جادهای دریایی قرار گرفتند، حق تعالی به دریا دستور داد تا جاری گردد، و تمام اجزای دریا با هم وصل شدند، **﴿فَغَشِيَهُمْ مِّنَ أَلِيمٍ مَا غَشِيَهُمْ﴾** این مطلب را بیان می فرماید <sup>(۱)</sup> **﴿وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ﴾** پس از نجات از فرعون و عبور از دریا، الله تعالی به موسی و توسط او به تمام بنی اسرائیل وعده داد که به جانب راه کوه



طور بیایند تا که تورات به حضرت موسی علیه السلام اعطا گردد و خود قوم بنی اسرائیل هم شرف همکلامی او را مشاهده نمایند.

﴿ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ ﴾ این واقعه زمانی به وقوع پیوست که بنی اسرائیل پس از عبور دریا، جلو رفتند، و به آنها دستور رسید تا که در یک شهر مقدس داخل شوند و آنها از آن امر سرپیچی کردند، به آنها سزارسید که در آن وادی که به آن وادی تیه گفته می شود مقید گردند و از آنجا تا چهل سال نتوانستند بیرون بیایند، و با وجود این سزا به برکت حضرت موسی علیه السلام در این ایام زندانی هم بر آنها انواع و اقسام نعمتهایی سرازیر بود، که از آنجمله من و سلوی هم بودند که جهت غذا به آنها اعطا می گردیدند.

﴿ وَمَا أَعَجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ ﴾ ﴿ ۸۳ ﴾ قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَثَرِي وَعَجَلْتُ جراثیب و وزیدی از قومت ای موسی. گفت آنها دارند می آیند پشت سر من و بشتاب آمدم

﴿ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴾ ﴿ ۸۴ ﴾ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ بَسُوهُ تُو پروردگارا تا راضی بشوی. فرمود ما به آزمایش گذاشتیم قوم تو را پشت سر تو و

﴿ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴾ ﴿ ۸۵ ﴾ فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَقَوْمِ كَمِراه کرد آنها را سامری. پس بازگشت موسی به سوی قوم خود با خشم و تأسف، گفت ای قوم من

﴿ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَيْبَا بِه شما وعده نداده بود پروردگارتان وعده خوب، آیا به درازا کشید بر شما مدت، یا

﴿ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي ﴾ ﴿ ۸۶ ﴾ خواستید شما که فرود آید بر شما غضب پروردگار شما، بنابر این خلاف کردید وعده مرا.

﴿ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَ لَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْزَارًا ﴾ گفتند که ما خلاف نکردیم وعده تو را به اختیار خود، ولی تحمیل شد بر ما بارهای سنگینی

مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ﴿٨٧﴾ فَأَخْرَجَ  
از زیور قوم فرعون، پس ما آنها را انداختیم، پس بدین شکل انداخت سامری. پس ساخت و بیرون

لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَ  
آورد برای آنها گوساله کالبدی که در آن صدای گوساله بود، پس گفتند اینست معبود شما و

إِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾ أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا  
معبود موسی پس او فراموش شده است. ایانمی دیدند که او پاسخ نمی دهد به آنان سخنی را

وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾

و به اختیار ندارد برای آنها ضرری را و نه نفعی را

### خلاصه‌ی تفسیر

و (هنگامی که خدا خواست که تورات را به موسی علیه السلام بدهد دستور داد، تا بر کوه طور بیاید، و به آمدن بعضی از قوم هم دستور رسید <sup>(۱)</sup>، موسی علیه السلام در اثر اشتیاق از همه به جلو تنها رفت و رسید، و بقیه بجای خود باقی ماندند و به رفتن کوه طور عزم هم نکردند، الله تعالی از موسی علیه السلام پرسید که ای موسی چه چیزی سبب شد که تو از قومت جلوتر آمدی او (طبق گمان خودش) عرض کرد آنها پشت سر من هستند (دارند می آیند) و من (از همه جلوتر) نزد تو (در اینجا که شما وعده‌ی مکالمت و مخاطبت فرموده‌ای) زودتر به این خاطر آمدم که شما (بیشتر) خشنود می شوید (زیرا پیش قدمی در امتثال امر بیشتر موجب خشنودی هست) فرمود که ما قوم تو را پس از (آمدن) شما در بلا مبتلا کردیم و آنها را سامری گمراه کرد (که بیان آن در آینده می آید، فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا لَخ، و در فتنه این ابتلا را خداوند به سوی خویش از این جهت



منسوب فرمود که خالق هر فعل اوست ورنه در اصل نسبت این فعل به سوی سامری است که آن را در ﴿أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾ ظاهر فرموده است (الغرض موسی عَلَيْهِ السَّلَام پس از انقضای میعاد) با خشم و اندوه به سوی قوم خود برگشت (و) فرمود که ای قوم من آیا پروردگار شما به شما وعده‌ی خوب (و راستی) فرموده بود (که ما به شما یک کتاب احکام دین می‌دهیم، پس انتظار آن کتاب بر شما واجب بود) آیا بر شما (خیلی بیشتر از میعاد مقرر) زمانه طولانی گذشته بود (که از دریافت آن مایوسی واقع شد، لذا از طرف خود یک عبادتی ایجاد کردید) یا (با وجود عدم مایوسی) هدف‌تان این بود که بر شما خشم پروردگار‌تان فرود آید، لذا آنچه شما به من وعده کرده بودید (که تا برگشت شما هیچ کاری نخواهیم کرد و از نماینده‌ی شما هارون اطاعت خواهیم نمود) بر خلاف آن کردید، گفتند آنچه ما به شما وعده کرده بودیم آن را به اختیار خود وعده خلافی نکردیم (مطلب این نیست که کسی با فشار از آنها این کار را گرفت، بلکه مقصود این است که رأیی را که ما در ابتدا وقتی که خالی‌الذهن بودیم اختیار کرده بودیم، بر خلاف آن عمل سامری منشأ اشتباه قرار گرفت، که به سبب آن ما آن رأی سابق، یعنی توحید را اختیار نکردیم، بلکه رأی ما تبدیل شد، اگر چه بر آن هم به اختیار خود عمل کردیم، چنان‌که در آینده گفته شد) ولی از زیور آلات قوم (قبط) بار سنگینی بر دوش ما گذاشته شده بود که ما آنها را (به گفته‌ی سامری در آتش) انداختیم پس هم چنین سامری (هم زیور همراه خود را) انداخت (در آینده الله تعالی قصه را چنین تکمیل می‌فرماید) پس او (سامری) برای آنها یک گوساله (ساخته) ظاهر کرد که آن یک کالبد (خالی از کمالات) بود که در آن یک صدای (بی معنی) بود پس (نسبت به آن، آن مردمان نادان با یکدیگر گفتند که معبود شما و موسی هم، این است (عبادت این را بجا بیاورید) موسی فراموش شده است (که به خاطر تلاش خدا

به طور رفته است، حق تعالی بر این جسارت احمقانه‌ی آنها، می‌فرماید که) آیا آنها اینقدر هم نمی‌دیدند که آن (بالواسطه یا بلا واسطه) نمی‌تواند به سخن آنها پاسخ بگوید، و نه بر نفع و ضرر آنها توان دارد (این‌گونه ناکاره چگونه خدا می‌باشد، و اله بر حق توسط انبیا خطاب و کلام مورد لزوم را ایراد می‌فرماید).

### معارف و مسایل

وقتی حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل پس از نجات از تعاقب فرعون و دریا، قدم بجلو گذاشتند، بر یک قوم بت پرستی گذر نمودند، بنی اسرائیل با مشاهده‌ی عبادت و پرستش آنها گفتند: هم چنان که اینها اشیای موجود و محسوس، یعنی بتها را برای خود خدا قرار داده‌اند برای ما هم اینچنین معبودی بسازید، حضرت موسی علیه السلام در پاسخ به این سؤال احمقانه‌ی آنها فرمود: که شما خیلی نادان هستید، همه این بت پرستها از بین خواهند رفت، و این طریقه‌ی آنها باطل است، ﴿انکم قوم تجهلون ان هؤلآء متبر ما هم فیه و باطل ما کانوا یعملون﴾<sup>(۱)</sup> آنگاه حق تعالی به موسی علیه السلام وعده فرمود: که با قوم خود به کوه طور تشریف بیاورید که ما به تو کتاب تورات خود را می‌دهیم که برای شما و قوم شما دستورالعمل خواهد شد، اما پیش از اعطای تورات شما سی شبانه روز پیایی روزه بگیرید، سپس بر آن میعاد، ده اضافه شده چهل روز گردید، حضرت موسی علیه السلام همراه با قوم خود عازم طور شد، شوق حضرت موسی علیه السلام به این وعده ربّانی مشتعل گردید و به قوم خود وصیت فرموده به جلو رفت که شما هم در عقب من بیایید، من جلوتر رفته در عبادت روزه و غیره مشغول می‌شوم که مدت آن به من سی روز گفته شده است، و در غیاب من هارون علیه السلام





نماینده و به جای من است، بنی اسرائیل با معیت هارون علیه السلام آهسته پشت سر او روانه شدند و حضرت موسی علیه السلام با سرعت جلو رفت و خیالش این بود که قوم هم پشت سر به کوه طور نزدیک خواهند شد، اما در آنجا فتنه‌ی گوساله-پرستی سامری افتاد و قوم بنی اسرائیل به سه گروه تقسیم شده با هم مختلف شدند، و معامله حرکت آنها پشت سر حضرت موسی علیه السلام متوقف ماند.

وقتی حضرت موسی علیه السلام حاضر شد حق تعالی با او مخاطب شد که: ﴿وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَمُوسَى﴾ یعنی، ای موسی چرا از قومت جلو تر آمدی.

### سؤال از شتاب زدگی حضرت موسی و حکمت آن

هدف از سؤال به ظاهر این بود که حضرت موسی علیه السلام بی اطلاع از احوال قوم خود که آنها نزدیک به کوه طور رسیده‌اند و قوم در فتنه مبتلا شده است، آن از موسی علیه السلام اطلاع داده شود<sup>(۱)</sup>.

و در روح المعانی به حواله کشف آمده که غرض از این سؤال این بود که به حضرت موسی علیه السلام نسبت به تربیت قومش راهنمایی خصوصی شود و بر این شتاب ورزی متنبه گردد که مقتضای مقام پیامبری شما این بود که با قوم همراه می‌ماندید و آنها را زیر نظر خودتان نگاه داشته همراه می‌آوردید، و در نتیجه شتاب ورزی شما سامری قوم را گمراه کرد، در این شخصاً عمل عجلت مذمت شده که نباید این عمل انبیاء علیهم السلام باشد، و به حواله انتصاف نقل گردیده که در اینجا به حضرت موسی علیه السلام طریقه سفر به همراهی قوم نشان داده شد که رئیس القوم باید پشت سر باشد، چنان‌که در داستان لوط علیه السلام حق تعالی به او دستور داد که مؤمنان را برداشته از شهر بیرون آ، و آنها را در جلو قرار داده

شخصاً پشت سر آنها باش، ﴿وَاتَّبِعْ أَذْبَنَهُمْ﴾ (۱)  
در پاسخ به سؤال فوق حق تعالی، حضرت موسی علیه السلام طبق گمان خویش  
عرض نمود که افراد قوم پشت سر من دارند می‌رسند، و من قدری شتاب کرده  
به این خاطر جلو آمدم که پیش قدمی در اجرای امر حاکم، بیشتر موجب  
خشنودی خواهد شد، آنگاه حق تعالی او را از فتنه گوساله پرستی بنی اسرائیل  
آگاه ساخت که آنها را، سامری گمراه کرده است، و آنها در فتنه مبتلا شده‌اند.

### سامری چه کسی بود؟

بعضی گفته‌اند یک قبطنی، از آل فرعون بود که در همسایگی حضرت  
موسی علیه السلام سکونت داشت، به او ایمان آورد، وقتی موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از  
مصر بیرون آمد او هم همراه شد، بعضی دیگر گفته‌اند او رئیس قبیله سامره از  
بنی اسرائیل بود و این قبیله سامره در کشور شام معروف است، حضرت سعید  
بن جبیر فرموده که: او شخص فارسی از باشندگان کرمان بود، حضرت ابن  
عباس رضی الله عنهما فرموده که: او از چنین قومی بود که گاو می‌پرستیدند و در مصر وارد  
شده به ظاهر در دین بنی اسرائیل داخل شد، در دل نفاق داشت (۲)، در حاشیه  
قرطبی است که او از هندوهای هندوستان بود که گاو می‌پرستند - انتهی - بر  
موسی علیه السلام ایمان آورد و باز به سوی کفر برگشت، یا این که از اول به گونه‌ی  
منافقانه ایمان اظهار کرده بود، والله اعلم.

مشهور این است که سامری موسی بن ظفر نام داشت، ابن جریر از  
حضرت ابن عباس روایت فرموده که زمانی که موسی سامری متولد شد،  
فرعون برای قتل تمام پسران بنی اسرائیل حکم صادر کرده بود، مادرش از



ترس این‌که نشاید مأمورین فرعون او را بکشند، از مصیبت این‌که در جلو خود نینم که او کشته شود، این را بهتر دید که او را در غاری گذاشته دهن او را ببند، (و گاه گاهی به سراغ او می‌رفت و از او خبرگیری می‌کرد) از آن طرف الله تعالی جبرئیل امین را بر نگهداری و غذا رسانی او مأمور فرمود، او بر یک انگشت خویش عسل و بر یکی کره و بر یکی شیر می‌آورد، و به خوردن کودک می‌داد، تا این‌که در غار پرورش یافته بزرگ شد و سرانجام به کفر مبتلا شده و بنی اسرائیل را هم مبتلا کرد، سپس زیر غضب خدا قرار گرفت، و این مطلب را شاعری در دو شعر چنین ضبط کرده است (۱).

إذا المرء لم يخلق سعيداً تحيرت عقول مریبه و خاب المؤمن

فموسى الذى ربّاه جبريل كافر وموسى الذى ربّاه فرعون مرسل

ترجمه: هرگاه کسی در اصل آفرینش نیک بخت نباشد، پس عقول مریبان او در حیرت می‌مانند و امیدوار از او محروم می‌باشد، ملاحظه کنید آن موسی که جبرئیل امین او را پرورش داد، کافر شد، و آن موسی که فرعون لعین او را پرورش داد رسول خدا شد.

﴿أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدّاً حَسَناً﴾ حضرت موسی عليه السلام با حسرت و اندوه برگشته به بنی اسرائیل خطاب فرمود، و نخست آنها را به وعده‌ی الهی داد، تذکر داد، که آنها به خاطر آن، همه قوم را برداشته به سوی ایمن کوه طور روانه شدند که در آنجا رسیده خداوند به آنها کتاب هدایت خویش اعطا خواهند فرمود، و توسط آن، همه‌ی اهداف دینی و دنیوی شما برآورده خواهد شد.

﴿أَفْطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ﴾ یعنی بر این وعده خداوند مدت طولانی نگذشت که در آن احتمال برود که شما فراموش شده باشید، و شما پس از انتظار مدت

درازی مایوس شده طریقه دیگری اختیار کنید.

﴿أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ یعنی، فراموشی و مایوسی پس از انتظار که محتمل نیست، پس چه می توان گفت غیر از این که خود شما قصداً و عمدتاً غضب خدا را به سوی خود دعوت می دهید.

﴿قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا﴾ لفظ ملك به فتح میم و ضم آن، تقریباً هر دو به یک معنی می آیند و مراد از آن در اینجا به اختیار خود است و هدف آن، این که ما به گوساله پرستی به اختیار خود اقدام نکردیم، بلکه با مشاهده عمل سامری مجبور شدیم و روشن است که این ادعای آنها اشتباه و بی اساس است، سامری با کردار او آنها را اجبار نکرده بود که از فکر و اندیشه‌ی خود کار نگیرند و مبتلا گردند، در آینده واقعه‌ی سامری را بیان می کند.

﴿وَلَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْزَاراً مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ﴾ لفظ اوزار جمع و زراست، به معنی ثقل و بار، و چون گناه انسان در روز قیامت باری شده بر او تحمیل می گردد، آن را وزر و گناهها را اوزار می گویند، زینة القوم مراد از لفظ زینة زیور است، و مراد از قوم، قوم فرعون (قبط) است که قوم بنی اسرائیل به بهانه عید مقداری زیور از آنها امانت گرفته بودند، و باز به آنها اوزار بارهای گناه به این خاطر گفته شد که به نام عاریت از مردم گرفته بودند، می بایستی آنها را مسترد می کردند، و چون مسترد نکردند، آنها گناه قرار داده شدند، از حدیث فتون که قبلاً با تفصیل نقل گردید، معلوم می گردد که حضرت هارون علیه السلام آنها را به گناه بودن این فعل متنبه کرده بود و دستور داده که همه‌ی این زیورآلات را در یک چاله‌ای بیندازند، و در برخی روایات آمده که سامری برای انجام هدف خویش به آنها گفت که این زیورآلات مال مردم است، و نگهداشتن آنها وبال است، بنابه گفتن او در چاله‌ای انداخته شدند.

**مال کفار در چه صورتی برای مسلمان حلال است**



در اینجا این سؤال پدید می آید که کفار اهل ذمه که زیر لوای حکومت اسلامی و متعهد به قوانین آن، در کشور اسلامی سکونت دارند، و هم چنین کفار مستأمن که با مسلمانان بر حفظ مال و جان خود عهد و پیمان بسته اند، ظاهر است که مال آنها برای مسلمانان حلال نیست، ولی کفاری که نه اهل ذمه باشند و نه با مسلمانان عهد و پیمانی دارند، که در اصطلاح فقها به آنها کفار حربی گفته می شود، اموال آنها مانند اشیای مباح الاصل برای مسلمانان حلال است، پس چگونه هارون عليه السلام آنها را وزر و گناه قرار داد، و دستور داد که از تصرف آنها بیرون آورده در چاله ای انداخته شوند، یک جواب آن، آن جواب مشهور است که عموم مفسرین نوشته اند که مال کفار حربی اگر چه برای مسلمان جایز است، ولی آن در حکم مال غنیمت است که قانون آن قبل از شریعت اسلامی این بود که استخراج آن از دست کفار جایز بود، ولی استعمال آن برای مسلمانان و استفاده از آن حلال نبود، بلکه مال غنیمت از دست آنها گرفته می شد و بر تپه ای گذاشته می شد، آتش آسمانی (برق و غیره) آمده آن را می سوخت و این علامت پذیرش جهاد آنها بود، و هر مال غنیمتی که آتش سماوی آن را نمی سوخت، علامت این بود که جهاد قبول نشده است، و آن مال منحوس به شمار می رفت، و هیچکس نزد آن نمی رفت، و از مراعاتها و سهولت‌هایی که در شرع اسلام به طور ویژه به آن حضرت ﷺ اعطاء گردیده یکی این هم هست که مال غنیمت برای مسلمانان حلال گردید، چنان که در حدیث صحیح مسلم به آن تصریح شده است.

با توجه به این قاعده مال متصرفی قوم بنی اسرائیل که از قوم فرعون گرفته شده بود، اگر در حکم مال غنیمت قرار داده شود، باز هم استعمال آن جایز نبود، و از این جهت آن به لفظ اوزار تعبیر شده و حضرت هارون عليه السلام به انداختن آن در چالها دستور داد.

### فایده مهم

ولی با توجه به نظر فقاهت، تحقیقی که در این رابطه در کتاب السیر امام محمد و شرح آن مبوسط سرخسی نقل گردیده خیلی مهم و اقرب الی الصواب است، و آن این که مال کافر حربی هم در هر صورت غنیمت نمی باشد، بلکه شرط آن این که به وسیله ی جهاد و قتال شرعی به زور شمشیر از دست آنها گرفته شود، لذا در شرح سیر مغالبه بالمحاربه شرط قرار داده شده است، و آن مال کافر حربی که به صورت مغالبه و محاربه به دست نیاید، مال غنیمت نیست، بلکه به آن مال فیء گفته می شود که در حلال شدن آن اجازه و رضای کفار شرط است، مانند این که حکومت اسلام بر آنها خراج مقرر کند و آنها بر آن راضی باشند، که این خراج را ادا نمایند، پس در این، اگر چه جهاد و قتالی نیست، اما مالی که به صورت رضایت داده شده در حکم مال فیء است که آن هم حلال است.

و در اینجا در مال قوم فرعون هیچ یکی از این دو صورت نبود؛ زیرا آن به صورت عاریت از آنها گرفته شده بود، و آنها راضی نبودند که آن را به صورت تملیک داده، به آن راضی باشند، که به آن مال فیء گفته شود، و قتال و جهادی در آن متحقق نشده که مال غنیمت به شمار رود، لذا طبق قوانین شریعت اسلام هم، این مال برای آنها حلال نبود.

در واقعه هجرت، زمانی که آن حضرت ﷺ خواست که عازم مدینه ی منوره باشد، و امانات زیادی از کفار قریش پیش او به ودیعت گذاشته شده بود؛ زیرا همه ی اعراب بر امانتداری وی یقین داشتند و او را به لقب امین یاد می کردند، پس رسول خدا ﷺ برای مسترد کردن امانات آنها چنان اهتمام ورزید که حضرت علی رضی الله عنه را پشت سر گذاشته و امانات را به او سپرد فرمود و



دستور داد که امانت هر یکی را به او مسترد کند، و پس از فراغت از این امر، هجرت نماید، این اموال را آن حضرت علیه السلام طبق قانون، مال غنیمت حلال قرار نداد، وگر نه آن حق مسلمانان قرار می گرفت که نسبت به عدم استرداد آن اشکالی متوجه نمی شد، تا اینقدر اهتمام به کار برده شود، والله اعلم.

﴿فَقَدْ فُتِنَهَا﴾ یعنی ما آن زیوراهارا انداختیم، طبق حدیث فتون که قبلاً ذکر گردید، این عمل طبق دستور هارون علیه السلام انجام گرفت، و در بعضی روایات آمده که سامری آنها را غول زده امر کرد که زیوراهارا در چاله ای بیندازند و اگر هر دو سخن باشد، هم در آن دور از انتظار نیست.

﴿فَكَذَّبَكَ آلَتِي السَّامِرِيُّ﴾ از روایت حضرت عبدالله بن عباس در حدیث فتون که قبلاً ذکر گردید معلوم می شود که وقتی حضرت هارون علیه السلام به بنی اسرائیل به انداختن همه زیور آلات در چاله، دستور داد و آنها را نذر آتش کرد که همه زیورات گداخته شده به صورت یک جسم در آیند، و پس از تشریف آوری حضرت موسی علیه السلام نسبت به آنها معامله طی خواهد شد که آنها را چه کار باید کرد، پس وقتی هر یکی کل زیورات خود را در آن افگند، سامری هم با مشت پر و بسته ای آمد و رسید و به حضرت هارون گفت که من هم بیندازم، حضرت هارون به تصوّر این که او هم زیور در دست دارد فرمود: که بینداز، آنگاه سامری گفت: وقتی من بیندازم، شما دعا کنید که آنچه من می خواهم انجام گیرد، حضرت هارون از کفر و نفاق او نداشت، دعا فرمود و آنچه او در دست داشت، به جای زیور خاک بود که آن را از جای قدم اسب جبرئیل برداشته بود؛ زیرا مشاهده کرده که هر کجا قدم آن بیفتد در آن خاک آثار حیات گذاشته شده است، شیطان او را بر این وا داشت که به وسیله این، یک گوساله زنده کرده نشان دهد، در هر صورت اثر ذاتی آن خاک باشد، یا برکت دعای حضرت هارون علیه السلام، آن ذخیره گداخته شده طلا و نقره به انداختن آن

خاک و دعای حضرت هارون یک گوساله زنده شده به صدا در آمد. در روایات آمده که سامری بنی اسرائیل را به انداختن زیورات در آن چاله مشورت داده بود، در آنها این هم هست که او زیورات را گذاخته از آنها جسد گوساله‌ای آماده کرده بود، ولی در آن آثار حیات وجود نداشت، و پس از انداختن خاک جای پای جبرئیل، در آن حیات پدید آمد (همه این روایات در تفسیر قرطبی و غیره موجود است، و ظاهر است که اینها روایات اسرائیلی هستند که نمی‌توان بر آنها اعتماد کرد، ولی برای رد آنها هم دلیلی در دست نیست).

﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ﴾ یعنی از آن زیوراهای یک کالبد گوساله‌ای در آورد که در آن صدای (خوار) گاوی بود، بعضی از نسبت به لفظ جسداً فرموده‌اند که آن تنها یک جسد و جسم بود، و حیات در آن وجود نداشت و صدا هم از آن به سبب یک صفت خاصی بیرون می‌آمد، ولی قول عموم مفسرین همان است که در بالا ذکر گردید که در آن آثار زندگی موجود بود.

﴿فَقَاتُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ﴾ یعنی سامری و پیروان او با مشاهده‌ی این گوساله‌ی صدا دهنده به بقیه بنی اسرائیل گفتند که: این است خدای شما و موسی، موسی علیه السلام فراموش شده به جایی دیگر رفته است، تا اینجا عذر بی پایه‌ی بنی اسرائیل بیان گردید که هنگام عتاب موسی بیان کرده بودند، سپس در ﴿أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾ حماقت و گمراهی آنها را بیان فرمود که اگر این در حقیقت، یک گوساله زنده‌ای باشد و مثل گاو صدا هم بدهد، پس ای دشمنان عقل، این را بدانید که آن با خدا چه نسبتی دارد، وقتی نمی‌تواند به گفته‌ی شما پاسخ دهد، و نمی‌تواند نفع و ضرری به شما برساند، پس با خدا قرار دادن آن، حماقت شما





چه سندی دارد؟!

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ  
وگفته بود به آنها هارون پیش از این، ای قوم حق اینست که شما منحرف شدید به این گوساله

وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿۹۰﴾ قَالُوا لَنْ  
و پروردگار شما رحمن است پس به راه من بروید و از دستور من اطاعت کنید. گفتند که ما

نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَنكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿۹۱﴾ قَالَ يَهَرُونَ  
همیشه بر آن خواهیم ماند، تا که برگردد به سوی ما موسی. گفت موسی ای هارون

مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿۹۲﴾ أَلَّا تَتَّبِعَنِ  
چه چیزی باز داشت تو را وقتی دیدی که آنها منحرف شدند. که تو پشت سر من نیامدی.

أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿۹۳﴾ قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ  
آیا رد کردی حکم مرا. گفت ای پسر مادرم مکبر به ریش من و نه به سر من، من ترسیدم که

أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿۹۴﴾

تو بگویی تفرقه انداختی تو میان بنی اسرائیل و بیاد نیاوردی سخن مرا

### خلاصه تفسیر

به آنها هارون (علیه السلام) قبل از این (که حضرت موسی علیه السلام برگردد) هم گفته بود که ای قوم من، شما به سبب این (گوساله) در گمراهی مبتلا شده اید (عبادت آن به هیچ نحو نمی تواند درست باشد، این گمراهی ظاهر است) و پروردگار (حقیقی) شما رحمان است (نه این گوساله) پس شما (در باره ی این) به راه من بروید و (در این باب) از دستور من اطاعت کنید (به قول و فعل من اقتدا کنید) آنها جواب دادند که ما تا وقتی که موسی (علیه السلام) برگردد بر (عبادت) آن همیشه مصر خواهیم ماند (الغرض از گفته هارون علیه السلام اطاعت

نکرده بودند، تا این که موسی علیه السلام هم آمد و جلوتر به قوم خطاب کرد، چنانکه قبلاً ذکر گردید و سپس به هارون روی کرد و گفت ای هارون وقتی که تو (آنها را) دیده بودی که (کلاً) گمراه شدند (و به نصیحت هم گوش نکردند) پس چه چیزی (در آنوقت) از این که پشت سر من بیایی مانع شده بود، (می بایستی آنوقت پشت سر من می آمدی، تا آنها بهتر یقین می کردند، که شما این حرکت آنها را بی نهایت مبغوض می دارید و نیز از این سرکشان هر چه روابط قطع شود، بهتر است) پس آیا تو بر خلاف دستور من عمل کردی (که من گفته بودم: **«لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»**)<sup>(۱)</sup> چنان که در جزء نهم آمد، و مطلب آن این که شما به راه مفسدین نروید و در عموم آن این هم داخل است که با مفسدین روابط برقرار نکنید و از آنان کناره بگیرید) هارون علیه السلام گفت ای پسر مادرم (برادرم) مگیر به ریش من و به (مویهای) سرم (و به عذر من گوش کن که سبب نیامدن پیش شما، این بود که) من ترسیدم که (اگر من به سوی شما بیایم، پس کسانی که از گوساله پرستی اجتناب کرده اند به همراه من می آیند، پس قوم بنی اسرائیل به دو گروه منقسم می شود؛ زیرا کسانی که گوساله پرستی را بد دانسته اند، با من همراه می شوند و گروه دیگر در عبادت آن غرق شده، می مانند و در این صورت) شما می گویی که تو در میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی (که در بعضی صورت از اقامت میان آنها بیشتر مضر واقع می شد که مفسدان صحنه را خالی یافته بدون از خطر در فساد ترقی می کردند) و تو دستور مرا ملاحظه نکردی (که من گفته بودم، اصلح یعنی در این صورت شما مرا ملزم قرار می دادی که من تو را به اصلاح دستور داده بودم و تو در میان بنی اسرائیل تفرقه انداخته فساد پیاکردی).



### معارف و مسایل

وقتی فتنه‌ی گوساله پرستی در قوم بنی اسرائیل شیوع پیدا کرد، حضرت هارون علیه السلام حق نیابت و خلافت حضرت موسی علیه السلام را کاملاً ادا کرده به قوم تفهیم کرد، اما همانگونه که قبلاً بیان گردید، آنها به سه گروه تقسیم شدند: یکی در رفاقت حضرت هارون علیه السلام ماندند، از او اطاعت کردند و گوساله پرستی را گمراهی دانستند، و تعدادشان دوازده هزار گفته شده است (۱).

دو گروه دیگر در گوساله پرستی شریک شدند، فقط اینقدر با هم فرق داشتند که یکی چنین اقرار کرد که هرگاه موسی علیه السلام تشریف بیاورد و از آن منع کند ما آن را ترک خواهیم داد، و گروه دیگر چنان پخته شده بودند که یقین داشتند که موسی علیه السلام برگشته آن را معبود خواهند قرار داد، و ما نباید این طریقه را بگذاریم، وقتی که حضرت جواب این دو گروه را شنید که ما تا تشریف آوری حضرت موسی علیه السلام بر عبادت گوساله خواهیم ماند، با دوازده هزار همراه هم عقیده خود جدا شد، اما در بود و باش و غیره جای همه یکجا بود و در آن با هم مشترک بودند.

وقتی که حضرت موسی علیه السلام برگشت نخست به بنی اسرائیل خطاب فرمود، که قبلاً ذکر گردید، سپس به طرف نماینده خود حضرت هارون متوجه شده بر او خشم زیاد و ناراضی اظهار کرد، و به سر و ریش او گرفت و فرمود که، وقتی تو مشاهده کردی که بنی اسرائیل در گمراهی واضح شرک و کفر مبتلا شده گمراه شدند، چرا به دنبال من نیامدی، و چرا از دستور سرپیچی کردی.

﴿مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا﴾ این خطاب موسی علیه السلام در اینجا که چه چیزی تو را از اتباع من باز داشت، دو مفهوم دارد: یکی آنکه در خلاصه تفسیر گذشت که مراد از اتباع پشت سر موسی علیه السلام رفتن او بر کوه طور بود، و بعضی از مفسرین این را مراد از اتباع قرار داده اند که وقتی این مردم گمراه شدند، شما چرا به آنها مقابله نکردی؛ زیرا که اگر با بودن من چنین می شد، من حتماً با مرتکبین کفر و شرک که بر آن اصرار می ورزیدند جهاد و مقاتله می کردم، شما چرا چنین نکردی.

در هر دو صورت از طرف حضرت موسی علیه السلام حضرت هارون علیه السلام ملزم قرار گرفته بود که در چنین وضع که آنها گمراه شدند یا با آنها جهاد و قتال می کردید، یا حداقل از آنها اظهار برائت نموده علیحدگی اختیار می کردید و پشت سر من می آمدید و بود و باش به آنها نزد حضرت موسی علیه السلام از او اشتباهی بود، حضرت هارون علیه السلام در این باره با کمال مراعات ادب به خاطر فرو کردن خشم حضرت موسی او را به الفاظ: ﴿يَبْنَؤُمْ﴾ خطاب فرمود که ای پسر مادرم در این خطاب اشاره خاصی به این طرف رفته که در این باره شدت به کار نبری که من برادر تو هستم نه مخالف تو، لذا به معذوریت من گوش کن، سپس معذوریت خویش را چنین اظهار کرد که من احساس خطر کردم که اگر قبل از تشریف فرمایی شما به آنها جنگ و جهاد کنم، یا آنها را گذاشته با دوازده هزار نفر پشت سر شما بیایم در قوم بنی اسرائیل تفرقه واقع می شود، و آنچه به هنگام رفتن شما به من فرمودید که: ﴿أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحَ﴾<sup>(۱)</sup> من مقتضای آن اصلاح را چنین فهمیدم که نگذارم در آنها تفرقه واقع بشود، (امکان داشت که پس از برگشت شما همه اینها بفهمند و به سوی ایمان و توحید باز گردند) و در



موضع دیگر از قرآن ضمن بیان عذر حضرت هارون علیه السلام این هم هست که: ﴿إِنَّ أَلْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي﴾<sup>(۱)</sup> یعنی قوم بنی اسرائیل مرا ناتوان تصور کرد؛ زیرا پیروان من در برابر آنها خیلی کم بودند، لذا نزدیک بود که مرا بکشند. خلاصه عذر این که من با گمراهی شریک نبودم، و من در حدّ توان خود به آنها هدایت و تفهیم کردم، آنها به صحبت من گوش نکردند و در پی قتل من بر آمدند، اگر در این صورت من با آنها مقاتله می کردم یا آنها را گذاشته پشت سر شما حرکت می کردم، تنها این دوازده هزار بنی اسرائیلی با من همراه می شد، و بقیه به مقابله و مقاتله آماده می شدند، و معرکه درگیری باهمی گرم می شد، من برای رهایی از این، تا زمان برگشت شما مساهلت اختیار کردم، حضرت موسی علیه السلام که این عذر را شنید، دست از هارون کشید و به سوی بانی اصلی فساد سامری متوجه شد، در هیچ جایی از قرآن نیامده که حضرت موسی علیه السلام این نظریه هارون علیه السلام را تصحیح کرد یا که فقط آن را خطای اجتهادی تصور کرده او را رها کرد.

### اختلاف رأی میان دو نبی و جنبه‌ی صواب در هر دو جانب

در این واقعه رأی حضرت موسی علیه السلام از روی اجتهاد این بود که در این حال حضرت هارون و همراهان او نباید به آن قوم مشرک، بود و باش می کرد، بلکه آنها را گذاشته نزد او می رفت که این تنفر کامل از روش آنها می شد. و رأی حضرت هارون علیه السلام از روی اجتهاد این بود که اگر چنین می کرد، بنی اسرائیل برای همیشه فرقه فرقه می شد، و چون برای اصلاح آنها این احتمال وجود داشت که پس از برگشت موسی علیه السلام همه در اثر او باز به سوی

توحید و ایمان برگردند، لذا برای چند روزی به آنها مساهلت و مساکنت را تحمّل فرمود، هدف هر دو عمل به احکام الهی و برقرار داشتن قوم بر ایمان و توحید بود، ولی یکی مقاطعه و مقاتله را تدبیر آن قرار داد و دیگری به امید اصلاح حال، روش مساهلت و نرمی را برای این مقصد مفید پیش گرفت قرار داد، هر دو جنبه برای اهل عقل و فهم و فکر و نظر محل اندیشه و فکرنده، به هیچ یکی خطا و اشتباه گفتن آسان نیست، عموماً اختلاف مجتهدین امت از این قبیل می باشد، به هیچ یکی گناهکار یا نافرمان نمی توان گفت، اما این که حضرت موسی علیه السلام سر و ریش هارون را گرفت این موضع گیری در باره دین، در اثر شدت و غضب به خاطر خدا بود که قبل از بررسی او حضرت هارون علیه السلام را بر اشتباه واضح تصوّر کرده بود، وقتی به عذر او پی برد، برای خود و او دعای مغفرت فرمود.

قَالَ فَاَ خَطْبُكَ يَسْمِرِي ﴿ ۹۵ ﴾ قَالَ بَصَرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَاقْبَضْتُ

گفت موسی که چیست حال تو ای سامری. گفت دیدم آنچه دیگران ندیدند، پس گرفتم

قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿ ۹۶ ﴾ قَالَ

مشتی از زیر پای فرستاده شده، باز انداختم آن را، و چنین مشورت داد به من نفسم. گفت موسی

فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا

دور باش، در تمام زندگی سزای تو این است که بگویی دست نزنید، و برای تو وعده ای هست

لَنْ نُخْلِفَهُ وَلَنْ نُنْفِقَهُ وَأَنْظُرْ إِلَىٰ إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا

که هرگز از تو تخلف نمی کند، و بنگر به سوی معبودت که تمام وقت بر آن معتکف بودی.

لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿ ۹۷ ﴾ إِنَّمَا إِلٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي

ما آن را می سوزانیم باز بباد می دهیم آن را در دریا به باد دادن. معبود شما همان خداست که

لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿ ۹۸ ﴾



بجز او معبودی نیست همه چیز جای گرفته در علم او

### خلاصه تفسیر

(باز به سوی سامری متوجه شده به او) گفت ای سامری چگونه است کار تو (تو چرا چنین حرکتی بجا آوردی) او گفت چنین چیزی دیدم که دیگران ندیدند (روزی که حضرت جبرئیل بر اسبی سوار شده از دریا عبور کرد که به حمایت از مسلمین و نابودی کفار آمده بود، و در تاریخ طبری از سدی منقول است که حضرت جبرئیل پیش موسی علیه السلام بر اسبی سوار و این حکم را آورده بود که شما بر کوه طور بروید و سامری در آن هنگام او را دیده بود) باز من یک مشتی (خاک) از نقش قدم (سواری) فرستاده (خداوندی) برداشته بودم (و خود بخود در دلم آمد که در این آثار زندگی می باشد، بر هر چیزی که انداخته شود در آن زندگی پدید می آید) پس من آن مشت (خاک) را (در کالبد آن گوساله) انداختم و این امر به دلم پسندیده آمد، آن جناب فرمود پس فقط برای تو در این زندگی (دنیوی) این سزای (تصویب شده) است که تو گفته باشی که کسی به من دست نزند و برای تو (علاوه بر این سزا) وعده دیگر (از عذاب حق تعالی) هست که از تو خطا شدنی نیست (در آخرت عذاب جداگانه ای خواهد شد) و تو، به سوی این معبود (باطل) خود بنگر که بر (عبادت) آن معتکف شده بودی (بنگر که) ما آن را می سوزانیم باز (خاکستر) آن را در دریا به باد می دهیم (تا که از آن نام و نشانی باقی نماند) پس معبود (حقیقی) شما فقط خداست که بجز او کسی سزاوار عبادت نیست او به علم (خود) همه اشیاء را احاطه کرده است.

﴿بَصْرَتْ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ﴾ یعنی، چیزی را دیدم که دیگران ندیدند، مراد از آن جبرئیل امین است، یک روایتی در واقعه او اینست که وقتی در اثر معجزه حضرت موسی عليه السلام در دریای قلزم راه خشک پدید آمد و بنی اسرائیل از آن راهها عبور کردند، و قشون فرعون داشت در دریا داخل می شد، جبرئیل امین بر اسبی سوار و در آنجا موجود بود، روایت دیگر این که پس از عبور از دریا برای دعوت حضرت موسی عليه السلام به کوه طور، جبرئیل امین سوار بر اسبی تشریف آورده بود سامری او را دید و دیگران متوجه نشدند، علت آن در روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما چنین آمده که تربیت سامری خود به توسط جبرئیل امین شده بود، زمانی که مادرش او را در غار گذاشته بود، جبرئیل امین هر روز برای غذا رسانی او می آمد، بنابر این او با جبرئیل مأنوس بود و او را می شناخت، دیگران نتوانستند او را بشناسند<sup>(۱)</sup>.

﴿فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾ مراد از رسول در اینجا فرستاده خدا حضرت جبرئیل امین است، شیطان در قلب سامری این را انداخت که سم اسب جبرئیل هر کجا بیفتد، در خاک آنجا اثرات بخصوصی از زندگی و حیات پدید می آید، لذا این خاک را باید برداشت، او خاک جای پا را برداشت، این در روایت حضرت ابن عباس رضی الله عنهما است: «ألقى في روعه أنه لا يلقها على شيء فيقول كن كذا إلا كان» یعنی خود بخود در قلب سامری آمد که این خاک نقش قدم بر هر چیزی که انداخته و گفته شود که چنین چیزی باش، آن همان چیز خواهد شد، و بعضی فرموده که سامری این اثر نقش قدم را مشاهده کرد که هر کجا قدم می افتاد در آنجا فوراً سبزه نمودار می شد، و از آن استنباط کرد که در این خاک آثار زندگی هست، کذا في الكمالين، و این تفسیر در روح المعانی از صحابه و





تابعین و جمهور مفسّرین منقول است و آنچه ظاهر پرستان امروز بر آن ایراد گرفته‌اند به همه آنها پاسخ داده است، فجزاه الله خیر الجزاء<sup>(۱)</sup>.  
 باز وقتی که او از زیورات جمع شده بنی اسرائیل صورت یک گوساله‌ای ساخت و موافق به گمان خود که در این خاک آثار حیات هست در هر چیزی که انداخته شود در آن زندگی پدید می‌آید، او آن خاک را در گوساله ریخت به قدرت خداوندی در آن، آثار حیات پدید آمد و به صدا در آمد، و در حدیث فتون که قبلاً با تفصیل گذشت، آمده بود که او از حضرت هارون خواسته بود که آنچه من در دست دارم می‌اندازم به شرطی که شما دعا بخوانید که آنچه من می‌خواهم انجام گیرد.

حضرت هارون علیه السلام از نفاق و گوساله پرستی او اطلاع نداشت، دعا کرد و او خاک نقش قدم را در آن انداخت در اثر دعای حضرت هارون علیه السلام در آن، آثار حیات پدید آمد، و به اسناد روایت دیگر قبلاً نوشته شده که سامری اهل فارس یا هندوستان و از قومی بود که گاو می‌پرستیدند، به مصر وارد شده به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد و بعداً مرتد گشت، یا این که از اوّل به شکل نفاق اظهار ایمان کرده بود که بعداً نفاقش ظاهر گشت و در اثر اظهار ایمان اینقدر استفاده کرد که از دریا عبور نمود.

﴿فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ﴾ حضرت موسی علیه السلام برای سامری سزای دنیوی چنین تصویب کرد که همه مردم با او قطع ارتباط کنند، کسی پیش او نرود و به او هم دستور داد که به کسی دست نزند و تمام عمر بمانند حیوانات وحشی تنها بماند، امکان دارد این سزا به صورت قانونی باشد که پایبندی بر آن از طرف حضرت موسی علیه السلام بر او، و بر تمام بنی اسرائیل الزامی

باشد، و این هم امکان دارد که علاوه بر ارزش قانونی، در وجود او چنین حالتی پدید بیاید که نه او بتواند به کسی دست بزند و نه دیگران بتوانند به او دست بزنند، چنانکه در بعضی روایات آمده که در اثر دعای بد حضرت موسی علیه السلام در او چنین کیفیتی نمودار شد که اگر او به کسی دست می زد یا کسی به او دست می زد هر دو به تب مبتلا می شدند، کذا فی المعالم، از ترس این، او از همه می گریخت، و هرگاه کسی را می دید که دارد نزدیک او می آید از دور صدا می کرد که لا مساس، یعنی کسی به من به من دست نزند

### لطیفه‌ای در سزای سامری

در روح المعانی به اسناد بحر محیط نقل شده که حضرت موسی علیه السلام تصمیم گرفت که سامری را بکشد، اما الله تعالی به سبب سخاوت او و خدمت کردنش به مردم از سزای قتل او منع فرمود<sup>(۱)</sup>.

﴿لُنَحْرَقَنَّهُ﴾ یعنی، ما او را در آتش می سوزانیم، در اینجا این سؤال پیش می آید که این گوساله از زیور طلا و نقره ساخته شده بود، پس صورت سوزاندن آن در آتش به چه کیفیت می باشد، طلا و نقره گداخته می شود ولی نمی سوزد، جوابش این که اولاً در خود آن اختلاف است که پس از پدید آمدن آثار حیات در گوساله همان طلا و نقره ماند یا این که حقیقت آن تبدیل شده گوشت و خون قرار گرفت، اگر گوشت و خون شده بود، پس روشن است که مقصود از سوزاندن آن این که ذبح کرده سوزانیده می شود، و اگر قول دوم گرفته شود، پس مطلب سوزاندن آن این که به وسیله سوهان براده شده، ذره ذره کرده شود<sup>(۲)</sup>، یا به وسیله تدبیر اکسیری سوزانده شود<sup>(۳)</sup>، و این هم بعید

۲ - كما فی الدر المثور.

۱ - بیان القرآن.

۳ - كما فی روح المعانی.



نیست که احراق و سوزاندن به صورت خرق عادت و معجزه باشد؛ و الله اعلم<sup>(۱)</sup>.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَيْنَكَ مِنْ لَدُنَّا

چنین قصه می‌کنیم بر تو احوال آنچه قبلاً گذشته است و دادیم ما به تو از طرف خود

ذِكْرًا ﴿٩٩﴾ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿١٠٠﴾

کتاب خواندنی. هر کسی که روی بگرداند از آن، پس او بر می‌دارد روز قیامت باری،

خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾ يَوْمَ يُنْفَخُ

همیشه می‌مانند در آن و بد است بر آنها روز قیامت بار برداشتن. روزی که دمیده می‌شود

فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾ يَتَخَفَتُونَ

در صور و جمع گردانیده می‌آوریم گناهکاران را در آن روز نیلگون چشم. آهسته می‌گویند

بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ

با هم شما نماندید مگر ده روز. ما داناتریم به آنچه می‌گویند وقتی می‌گویند بهترین ایشان

طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا

در روش، شما نمانده‌اید مگر روزی. و از تو می‌پرسند از حال کوهها پس بگو آنها را پراکنده

رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا

می‌کند پروردگارم به باد دادن. پس می‌گذارد زمین را میدانی صاف. نمی‌بینی تو در آن کجی

وَ لَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ

و نه برآمدگی. در آن روز پیروی می‌کنند داعی را، نیست کج سخن او، و پست می‌شوند صداهای

لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا

از ترس رحمن، پس نمی‌شنوی مگر صدای نرم. در آن روز بکار نمی‌آید سفارش مگر در حق

مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿۱۰۹﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ  
کسی که اجازه داد رحمن و پسند کرده سخن او را. او می‌داند آنچه در جلوی آنهاست و

مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ﴿۱۱۰﴾ وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ  
آنچه در عقب آنهاست و نمی‌توانند او را دریافته احاطه کنند. و می‌مانند روی در جلو زنده

الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿۱۱۱﴾ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ  
و همیشه باقی، و خایب شد آنکه بار ظلم را برداشت. و هر کس بکند مقداری نیکی و او

مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا ﴿۱۱۲﴾ وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ  
ایمان هم داشته باشد او نمی‌ترسد از ظلم و زبانی که به او برسد. و هم چنین مانازل کردیم

قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ  
قرآن را به زبان عربی و گوناگون بیان کردیم در آن سخنهای ترساننده، تا که آنها پرهیز کنند

أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿۱۱۳﴾ فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ  
یا ایجاد کند در دلها نشان فکر. پس بالاست درجه خدا پادشاه برحق، و شتاب نکن در

بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿۱۱۴﴾  
گرفتن قرآن پیش از به پایان رسیدن وحی آن، به سوی تو، و بگو پروردگارا اضافه کن فهمم را.

### خلاصه‌ی تفسیر

ربط آیات: در سوره‌ی طه در اصل بیان از مسایل اصولی توحید، رسالت و آخرت است، و واقعات انبیاء علیهم‌السلام در این سلسله بیان شده‌اند، و سرگذشت حضرت موسی علیه‌السلام با تفصیل ذکر گردیده و در ضمن آن رسالت محمدی هم به اثبات رسیده است که بخشی از آن در آیات آینده بیان شده است، بدین شکل که اظهار این واقعات و قصص از زبان یک نبی امّی، خود دلیلی است بر رسالت و نبوت و وحی الهی و منبع همه آنها قرآن است، و در ذیل حقیقت قرآن



قدری از تفصیل معاد و آخرت هم آمده است، (همانگونه که ما داستان حضرت موسی علیه السلام را بیان کردیم) هم چنین ما به شما احوال، واقعات گذشته دیگر (و حکایتها) هم بیان می‌کنیم (تا در دلایل نبوت اضافه بشود) و ما از طرف خود به شما نصیحت نامه‌ای دادیم (قرآن که در آن این خبرها هست و آن خود هم مستقلاً به وجه اعجاز دلیل نبوت است و آن نصیحت نامه چنان است که) هر کس از (پذیرفتن مطالب) آن روی گردانی کند پس او در روز قیامت بار سنگین (عذاب) حمل خواهد کرد (و) او در آن (عذاب) برای همیشه می‌ماند و این بار به روز قیامت برای او (باری) بزرگ خواهد شد، روزی که در صور دمیده می‌شود (که از آن مردگان زنده می‌گردند) و ما در آن روز مجرمین (کفار) را (در میدان قیامت) در وضعی جمع می‌کنیم که (بی‌نهایت بد صورت می‌شوند که چشمهای شان) کبود می‌شوند (که بدترین رنگ چشم به شمار می‌رود و بقدری خوف زده می‌شوند که) آهسته آهسته با هم صحبت می‌کنند (و به یکدیگر می‌گویند) که شما (در قبر) فقط ده روز می‌مانید (مقصود این که ما فکر می‌کردیم که هرگاه بمیریم باز زنده نمی‌شویم این پندار ما اشتباه در آمد، زنده نشدن بجای خود این هم نشد که اقلاً دیرتر زنده می‌شدیم بلکه خیلی زود زنده شدیم که مدت آن به مثل ده روز معلوم می‌باشد، وجه معلوم شدن آن برابر این مقدار، طولانی و وحشتناکی آن روز است که ماندگاری در قبر در مقابل آن اینقدر کم معلوم می‌شود حق تعالی می‌فرماید که) آنچه (مدتی که) در باره‌ی آن گفتگو می‌کنند ما آن را کاملاً می‌دانیم (که آن چه قدر هست) وقتی که از همه روشن فکرتر آنها چنین می‌گوید که خیر، شما فقط یک روز (در قبر) مانده‌اید (او را از این جهت فکر روشن فرمود که با توجه به طول و هولناکی روز این نسبت اقرب بود، پس آن شخص حقیقت شدت را بیشتر درک کرده بود، لذا رأی او به نسبت رأی آن

شخص اوّل بهتر است و مقصدش این نیست که سخن آن شخص کاملاً صحیح است؛ زیرا واضح است که هر دو مقدار با توجه به اصل تحدید صحیح نیست و نه آن هدف قائلین بود) و (ای نبی از شنیدن وضع قیامت برخی) مردم از شما در باره ی کوهها می پرسند (که حالت آنها در قیامت چه می باشد) پس شما (در پاسخ) بفرمایید که پروردگارم آنها را (ریزه ریزه کرده) کاملاً به باد می دهد باز زمین را یک میدان هموار می کند که در آن تو (ای مخاطب) نه ناهمواری می بینی و نه برآمدگی (مانند کوه و تپه و غیره) می بینی، در آن روز همه به گفته ی داعی (خدا، یعنی فرشته ای که در صور می دمدم) می باشند (او به صدای دمیدن صور خود همه را از قبرها صدا می کند پس همه بیرون می آیند) کسی در جلو (هیچگونه) کسی نشان نمی دهد (که از قبر زنده شده بیرون نیاید هم چنانکه در دنیا در جلوی انبیاء علیهم السلام کج می مانند که تصدیق نمی کردند) و (از بیم) همه صداها در جلو الله تعالی پست می شوند پس (ای مخاطب) بجز صدای نرم پاها (که به سوی میدان حشر آهسته آهسته راه می روند) چیزی دیگر (صدایی) نمی شنوی (چه به سبب آنکه در آن هنگام چیزی نمی گویند اگر چه در مواقع دیگر آهسته آهسته گفتگو کنند، هم چنانکه در بالا آمد که **﴿يَتَخَفَتُونَ﴾** یا به سبب آنکه خیلی آهسته صحبت کنند کسی که از فاصله نزدیک هم باشد نشنیده باشد) در آن روز سفارش (کسی به کسی) نفع نمی دهد، مگر کسی را (سفارش انبیاء علیهم السلام و صلحا نفع می دهد) که به (سفارش) آن الله تعالی (سفارش کنندگان را) اجازه داده باشد و برای آن شخص گفتار (شافع) را پسند کرده است (مراد از آن مؤمن است که شافعین برای سفارش او مجاز می باشند و گفته ی آنها در این باره پسندیده حق تعالی می باشد، و هیچ کسی در حق کفار حق سفارش ندارد، پس عدم نفع به علت عدم شفاعت می باشد، هدف از این ترسانیدن کفار معترضین است که شما از



شفاعت هم محروم خواهید شد و) او (تعالی) همه‌ی احوال آینده و گذشته آنها را می‌داند و علم آنها نمی‌تواند (معلومات) او را احاطه کند (هیچ چنین چیزی نیست که خلق آن را بداند و خدا آن را نداند، ولی بسیار چنین چیز هست که الله تعالی آنها را می‌داند و خلق آنها را نمی‌دانند، پس همه‌ی احوال مخلوقات که شایستگی شفاعت یا عدم شفاعت بر آنها مترتب می‌گردد، در علم خداست پس هر کسی که به آن مستحق باشد، شافعین به شفاعت او مجاز می‌گردند و آنکه شایسته نباشد در حق او مجاز قرار نمی‌گیرند) و (در آن روز) همه‌ی چهرها در جلو آن حی و قیوم، پست می‌گردند (و تکبر و انکار همه متکبرین و منکرین ختم می‌شود) و (در این وصف همه شریک می‌باشند، باز در آینده شان میان این فرق می‌باشد که) کسی که ظلم (شرک) آورده باشد او (در هر صورت) ناکامیاب می‌باشد، و هر کسی که کار نیک کرده باشد و ایمان هم داشته باشد، پس او (به ثواب کامل نایل می‌گردد) نه ترس زیادی دارد و نه کمی (مثلاً این که گناهی در نامه اعمال او اضافه نوشته شود یا نیکی کم نوشته بگردد، و این کنایه است از کمال ثواب، پس هدف نفی ثواب کفّار است در مقابل آن، به علّت عدم موجب ثواب؛ زیرا که ظلم و حق کشی در حق کفّار هم واقع نمی‌شود و عدم کتابت اعمال کفّار در نامه اعمال ظلمی بشمار نمی‌رود، زیرا اعمال آنها بخاطر نبود از شرط ایمان، کالعدم می‌باشند) و ما (همچنانکه این مطالب را در اینجا صاف و روشن بیان کردیم) هم چنین آن را (همه را) قرآن عربی در آورده نازل کردیم (که الفاظ آن واضح است) و در آن ما انواع و اقسام وعید (قیامت و عذاب) بیان کردیم (که از آن هم، معنی واضح گشت، مطلب این که همه‌ی مضامین قرآن را ما صاف و روشن نشان داده‌ایم) تا که آنها (شنوندگان به وسیله‌ی آن، کاملاً) بترسند (و فوراً ایمان بیاورند) یا (اگر کاملاً نمی‌ترسند حدّ اقل این باشد که) این قرآن تا حدی برای آنها فهم پیدا کند (اگر

کاملاً اثری نباشد حدّ اقل باشد و بدین شکل کم کم جمع شده مقدار مناسبی جمع می شود و گاهی مسلمان گردند) پس الله تعالی که پادشاه حقیقی است، عالی شأن است (که چنین کلام مفیدی نازل فرمود) و (هم چنان که عمل کردن و نصیحت پذیرفتن که در بالا ذکر گردید، حق واجب تبلیغ قرآن است، و ادای آن بر همه مسلمانها که مکلف به احکام هستند، فرض است، هم چنین بعضی اداب متعلق به تنزیل قرآن است، و ادا کردن آنها مربوط به شماست، و از آن جمله یکی این است که در قرآن (خواندن) قبل از وحی شدن آن بر شما کامل بشود، شتاب نکنید (که در این بر شما زحمت می آید؛ زیرا شنیدن آن از جبرئیل، و خواندن آن هر دو با هم می شوند، پس چنین نکنید و به فکر این نباشید که شاید به یاد نماند، یاد دادن آن بر ماست) و شما (هم برای به یاد ماندن آن) چنین دعا بکنید که ای پروردگار من، علم مرا اضافه بفرما (در این دعا، بیاد ماندن علم حاصل شده، و تحصیل غیر حاصل، و خیر و مصلحت فهمیدن عدم حصول آنچه حاصل شدنی نیست و خوش فهمی در همه علوم، هم داخل است، پس باز آمدن از شتاب بی نهایت، مناسب می باشد، حاصلش این که از جمله تدابیر، حفظ تدبیر تعجیل را گذاشته، تدبیر دعا را اختیار بفرمایید).

### معارف و مسایل

﴿وَقَدْ ءَاتَيْنَكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾ مراد از ذکر در اینجا به اتفاق جمهور مفسرین، قرآن است. ﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا﴾ یعنی کسی که از قرآن اعراض و روگردانی بکند، در روز قیامت بار بزرگی از گناهان، بر دوش او گذاشته می شود، اعراض از قرآن به صورتهای گوناگونی می باشد، کسی به طرف تلاوت آن متوجه نشود و نه گاهی به فکر خواندن و یاد گرفتن





قرآن باشد، یا قرآن را می خواند، اما اشتباه و در فکر تصحیح حروف آن نباشد، یا صحیح می خواند اما با بی اعتنایی و بی توجهی می خواند، یا به طمع مال و عزت دنیایی می خواند، هم چنین عدم توجه برای فهم احکام قرآن هم، اعراض از قرآن است، و پس از فهم کوتاهی در عمل بر آن یا خلاف ورزی احکام آن درجه نهایی اعراض می باشد، الغرض بی اعتنایی به حقوق قرآن وبال بزرگی است که در قیامت به صورت بار سنگینی برگردن آن گذاشته می شود، چنان که در روایات حدیث آمده است که گناه و اعمال بد انسان در روز قیامت بار سنگینی شده بر او حمل می شود.

**﴿يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾** حضرت عمر رضی الله عنه فرموده که: اهل دهی از آن حضرت رضی الله عنه

سؤال کردند که صور چه چیزی است؟ آن جناب رضی الله عنه فرمود: که یک شاخی است که در آن دمیده می شود، مطلب این است که چیزی مانند شاخ است که بخاطر دمیدن فرشته در آن، همه دنیا از آن متأثر شده تمام مردگان زنده می گردند و می ایستند، حقیقت آن صور را خدا می داند.

**﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾** در حدیث صحیح از

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که در ابتدای وحی وقتی جبرئیل امین آیه ای از قرآن می آورد و به استماع آن حضرت رضی الله عنه می رساند، آن حضرت رضی الله عنه می کوشید تا آن را همراه با جبرئیل بخواند تا شاید از یاد نرود، و بدین شکل آن جناب مشقت دلی را متحمل می شدند، اولاً شنیدن و فهمیدن قرآن، ثانیاً به خاطر حفظ کردنش، با زبان ادا کردن آن، حق تعالی در این آیه و نیز در آیه: **﴿لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ﴾** <sup>(۱)</sup> در سوره ی قیامت برای تسهیل آن جناب رضی الله عنه فرمود که: آیات قرآن که بر شما نازل می گردد، حفظ کردن آن به مسئولیت شما گذاشته



نشده است، بلکه بر عهده ماست که آنها را در حفظ شما بگذاریم، لذا نیازی به خواندن همراه با جبرئیل و تحریک زبان نیست، شما در آن هنگام فقط با اطمینان بشنوید و دعا بکنید که: ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ یعنی پروردگارا علم مرا اضافه بفرما، که در این دعای جامع، قرآن نازل شده هم داخل است و طلب غیر نازل شده هم، و توفیق فهم آن هم.

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿۱۱۵﴾ وَ إِذْ  
وما تاکید کرده بودیم به آدم پیش از این، پس فراموش شد و نیافتیم در او قصدی. وقتی که

قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ ﴿۱۱۶﴾ فَقُلْنَا  
گفتیم به فرشتگان که سجده کنید آدم را، به سجده افتادند مگر ابلیس سر باز زد. پس گفتیم

يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ  
ای آدم، این دشمن تو و همسر توست، پس بیرون نراند شما را از جنت، پس در مشقت

فَتَشَقَّىٰ ﴿۱۱۷﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَىٰ ﴿۱۱۸﴾ وَ أَنْتَ لَا تَظْمَأُ  
واقع می شوید. به تو رسیده که نه گرسنه شوی در آن، و نه برهنه. و این که نه تشنه شوی

فِيهَا وَ لَا تَضْحَىٰ ﴿۱۱۹﴾ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَتَّادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ  
در آن، و نه گرمی آفتاب یابی. پس به دل او وسوسه انداخت شیطان، گفت ای آدم، نشان دهم تو را

عَلَىٰ شَجَرَةٍ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ ﴿۱۲۰﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا  
درخت همیشه ماندن را، و پادشاهی که کهنه نگردد. پس خوردند آن دو تا از آن، پس

قَبِدَتْ لَهُمَا سَوْءٌ تُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ  
ظاهر شد برای آنها شرمگاهشان، و شروع کردند به چسباندن برگ خود از برگهای جنت، و

عَصَىٰ آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴿۱۲۱﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ  
رد کرد آدم حکم رب خود را، پس همراه شد. باز برگزید او را رب او، باز متوجه شد بر او و

هَدَىٰ ﴿۱۲۲﴾ قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَأِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ



هدایت داد. گفت پایین شوید از اینجا هر دو با هم، باشید دشمن یکدیگر، پس اگر برسد

مِّنِّي هُدًى فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿۱۲۳﴾

به شما از طرف من هدایتی، پس هرکسی رفت به راه نشان داده‌ی من نه او گمراه می‌گردد و نه در

مشقت واقع می‌شود. و هر کسی رو بگرداند از یاد من، پس می‌رسد به او معیشت تنگ، و

نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ﴿۱۲۴﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ

می‌آوریم او را روز قیامت کور. او می‌گوید ای رب، چرا حشر کردی مرا کور، در حالی که من

بَصِيرًا ﴿۱۲۵﴾ قَالَ كَذَلِكِ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ

بودم بینا. می‌فرماید هم‌چنین آمدند پیش تو آیات ما، پس تو آنها را فراموش کردی، و

كَذَلِكِ الْيَوْمَ تُنسى ﴿۱۲۶﴾ وَكَذَلِكَ نُجْزِي مَنْ أَشْرَفَ

اینچنین تو را امروز فراموش می‌کنیم. و هم‌چنین عوض می‌دهیم به کسی که از حد تجاوز

وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ﴿۱۲۷﴾

کرده و یقین نکرده به آیات پروردگارش، و عذاب آخرت سخت‌است و برای همیشه باقی‌است.

### خلاصه تفسیر

و (بسیار) پیش از این، ما به آدم، (علیه السلام) حکم کرده بودیم (که بیانش در آینده می‌آید) پس از او غفلت (و بی احتیاطی) پدید آمد و ما (در اتمام به این حکم) در او پختگی (و ثابت قدمی) نیافتیم و (اگر تفصیل این اجمال در کار است پس) آن زمان را به یاد بیاورید که به فرشتگان گفتیم که در جلو آدم (علیه السلام) سجده (تحیه) بجا بیاورید، همه سجده کردند، مگر ابلیس (که) سر باز زد، ما سپس (به آدم) گفتیم که ای آدم (یاد کن که) یقیناً این دشمن تو و همسر تو است (و به سبب این که به خاطر شما مردود گشت) پس شاید شما هر دو تا را از جنت بیرون کند، (به گفته او، چنین کاری نکنید که از جنت بیرون رانده

شوید) پس در مصیبت اکتساب معاش) قرار خواهید گرفت، (و همسرت هم با تو در مصیبت خواهد بود، اما بزرگترین سهم آن به شما می‌رسد) و در جنت برای شما این (آرامش) وجود دارد که شما هیچ‌گاه گرسنه نمی‌شوید (که از آن در مشقت باشید، یا در تدبیر آن تأخیر و پریشانی باشد) و نه برهنه می‌باشید (که لباس میسر نشود یا خیلی دیرتر از احتیاج به دست آید تامل و مشقت واقع شود) و نه در آنجا تشنه می‌شوید (که آب نرسد یا در تأخیر شدنش تکلیف پیش آید) و نه در گرما می‌سوزید؛ (زیرادر بهشت آفتابی وجود ندارد و مکان هم از هر جهت در پناه هست، بر خلاف آن حالتی که اگر از جنت بیرون شده به دنیا رفتید همه این مصیبتها پیش می‌آیند، لذا با توجه به این امور هوشیار و بیدار باشید) سپس شیطان آنها را (فریب داد، یعنی) مورد لغزش قرار داد و گفت: ای آدم آیا من شما را به درختی (که خاصیتش) جاودانگی (باشد) نشان دهم (که با خوردن از آن برای همیشه خرم و شاد و آباد باشید) و چنان پادشاهی که هیچ‌گاه در آن ضعف نیاید، پس (به سبب فریب دادن او) هر دو از آن درخت خوردند (که از آن ممانعت آمده بود و شیطان آن را شجرة الخلد معرفی کرده به آنها فریب داده بود) پس (به محض خوردن آن) شرمگاه آن دو بر یکدیگر ظاهر شد و (برای پوشاندن بدن خویش) هر دو شروع به چسبانیدن برگها (ی درختان بهشت) بر (بدنهای) خویش کردند، و از آدم نسبت به دستور از پروردگارش تقصیر واقع شد، پس (در باره تحصیل مقصد، از همیشه ماندن در جنت) در اشتباه افتاد، سپس (وقتی که او معذرت خواهی نمود، پس) پروردگار او، او را (بیشتر) مقبول گردانید، لذا (با مهربانی) متوجه او شد و او را برای همیشه بر راه (مستقیم) استوار نگه داشت (که بعداً چنین اشتباهی واقع نشد، و وقتی که درخت را خورد) خداوند متعال فرمود: هر دو نفرتان از جنت پایین روید (و در دنیا) با چنان وضعی بروید که هر یکی از (فرزندان)



شما دشمن یکدیگر باشید، پس اگر به شما از طرف من (وسیله) هدایتی (رسولی یا کتابی) برسد پس هر کسی (از شما) از آن هدایت من، پیروی کند، پس او نه (در دنیا) گمراه می شود و نه (در آخرت) شقی خواهد بود، و کسی که از این نصیحت من اعراض نماید، برای او (پیش از قیامت در دنیا یا قبر) زندگی تنگ است و در روز قیامت ما او را کور کرده (از قبر) بر می خیزانیم، (با تعجب) می گوید: پروردگارا، مرا چرا کور کرده، برانگیختی، من که (در دنیا) بینا بودم (از من چه جرمی صادر شد؟! ) می فرماید: (به چنان مجازاتی که تو مبتلا شده ای) همانگونه (عمل از تو صادر شده که) احکام ما (توسط انبیا و علما) به تو رسید، باز هم، تو به آنها اعتنایی نکردی، هم چنین امروز برای تو هم هیچ فکری برداشته نمی شود، (چنانکه تو فکر نکرده بودی) و (هم چنان که این مجازات، مناسب به عمل داده شد) هم چنین (هر) کسی را که از حد (اطاعت) تجاوز کند و بر آیات پروردگارش ایمان نیآورد (به تناسب عملش) سزا خواهیم داد، و در حقیقت عذاب آخرت خیلی سخت و خیلی دیرپاست (که هیچ پایانی ندارد، پس واجب است که برای نجات از آن کاملاً اهتمام نمود).

### معارف و مسایل

**ربط:** از اینجا قصه حضرت آدم بیان می گردد، این قصه ی قبل از این، در سوره ی بقره و اعراف و سپس مقداری از آن در سوره ی حجر و کهف نیز گذشته است، و بعداً در سوره ی ص هم می آید در هر مقام بعضی اجزای مناسب از آن، با هدایات مربوطه بیان می گردد.

در این مقام ربط این قصه را به آیات گذشته از چند جهت بیان فرموده اند: که از جمله ی آنها آنچه همه واضح تر و بی غبار است این است که در آیات گذشته آمده بود، ﴿كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ﴾ در این آیه به رسول

خدا ﷻ خطاب شده می فرماید: که برای اثبات رسالت و نبوت شما و متنّبّه گردانیدن امت شما، ما احوال و وقایع انبیای گذشته را بیان می کنیم، و قصه‌ی مفصل حضرت موسی ﷺ، که قبل از این گذشت از آن جمله است، پیشین تر و از بعضی وجوه مهمترین داستان، داستان حضرت آدم ﷺ است که از اینجا آغاز گردیده است؛ و هدف از آن متنّبّه گردانیدن امت محمدی است که شیطان بزرگترین دشمن قدیمی همه بنی آدم است، که او جلوتر از همه به مادر و پدر شما دشمنی و عداوت کرد، و به انواع و اقسام حيله و تدابیر و مشورت‌های پر از مواسات و همدردی، دام گسترد و آنها را در یک لغزش مبتلا ساخت که در نتیجه، حکم خروج آنها از جنت، صادر گردید، و لباسهای جنت از بدنشان کنده شدند، سپس وقتی که به سوی حق تعالی انابت شد و از لغزش خود تقاضای عفو نمود، مقام مهم رسالت و نبوت به ایشان اعطا گردید، لذا همه بنی آدم نباید از اغوای شیطانی غافل باشند، و در باره‌ی احکام دین از وساوس و حیل شیطان با اهتمام کامل باید اجتناب ورزند.

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسَىٰ وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ در اینجا لفظ «عهدنا» به معنای «امرنا» یا «وصینا» است<sup>(۱)</sup>. با این مطلب که ما در رابطه با این واقعه بسیار پیش از این، به آدم ﷺ، وصیت کرده بودیم یعنی دستور اکید صادر کرده بودیم که ذکر آن در سوره‌ها بقره و سایر سوره آمده است، و در آینده هم قدری از آن ذکر می گردد، که درختی معین کرده نشان داده بودیم که از این درخت یعنی میوه و گل و هیچ جزوی از آن نخورید، و به آن نزدیک هم نشوید؛ و بقیه همه باغها و نعمتهای بهشت برای شما باز است که آنها را مورد استفاده قرار دهید، و هم چنانکه در آینده می آید، این را هم به آنان اطلاع داده بودیم که



ابلیس دشمن شماست، گاهی فریب او را نخورید که موجب درد سر شما قرار نگیرد، ولی آدم علیه السلام، فراموش کرد و ما در وجود او عزم پخته‌ای نیافتیم، در اینجا دو لفظ آمده است: یکی نسیان، دوم عزم، معنای نسیان که معروف است، فراموش شدن، غافل گشتن، و معنی لفظی عزم مستحکم کردن اراده می‌آید، مراد از این دو لفظ در اینجا چیست؟ قبل از فهم آنها باید دانست، که حضرت آدم علیه السلام، از پیامبران اولوالعزم است و انبیاء علیهم السلام، همه از گناهها معصوم هستند. در نخستین لفظ عارض شدن نسیان و فراموشی بر آدم ذکر گردیده است و چون نسیان و فراموشی از امور غیر اختیاری می‌باشند، لذا آنها گناه محسوب نمی‌شوند، چنان‌که در حدیث صحیح آمده است که: «رفع عن امتی الخطاء و النسیان» یعنی گناه خطا و نسیان از امت من آمرزیده شده است. و در قرآن کریم حکم عمومی آمده است که: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» یعنی، خداوند متعال به کسی چنین حکمی نمی‌دهد که آن بالاتر از اختیار و قدرت او باشد، اما این را هم، همه می‌دانند که حق تعالی در این جهان چنان وسایل و اسبابی گذاشته است که اگر کسی آنها را با احتیاط کامل استعمال کند، از نسیان و فراموشی محفوظ می‌ماند و چون انبیاء علیهم السلام، از مقرّبان خاص حق تعالی می‌باشند، آنها به همین میزان سخن هم، مؤاخذه می‌شوند، که چرا اسباب اختیاری را کار نبستند، تا بتوانند به وسیله‌ی آنها از این نسیان نجات یابند، بسا اوقات از یک وزیر سلطنت کاری قابل مؤاخذه قرار می‌گیرد که از عموم خدمتگزاران قابل مؤاخذه نمی‌شود، حضرت جنید بغدادی رحمته الله، فرموده است که: «حسنات الابوار سیئات المقربین» یعنی بسیاری از کارهای نیک صالحین و نیکان امت، در حق مقرّبان بارگاه الهی سیئات و لغزش فهمیده می‌شوند.

اولاً این واقعه حضرت آدم علیه السلام قبل از زمان نبوت و رسالت است که در آن زمان، صدور بعضی از گناهان در نزد بعضی از علمای اهل سنت، منافی با

عصمت نیست، ثانیاً آن نسیان است نه گناه، اما با توجه به مقام شامخ حضرت آدم علیه السلام و تقرب او نزد حق سبحانه و تعالی، آن هم در حق او، لغزش قرار داده شد که او از جانب خداوند مورد عتاب قرار گرفته است و برای متنبه ساختن او، آن لغزش، به لفظ عصیان تعبیر گردید، چنانکه در آینده می آید.

لفظ دیگر «عزم» است و در این آیه فرموده است که از آدم علیه السلام، عزمی یافته نشد و در بالا گذشت که عزم عبارت است از استوار ماندن بر اراده کاری، حضرت آدم علیه السلام، تصمیم کامل گرفته بود که حکم الهی را اجرا نماید، اما به سبب وساوس شیطان در استحکام این تصمیم گیری، خلل وارد شد، و نسیان نگذاشت او بر آن استوار بماند، والله اعلم.

**﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ﴾** این توضیح مختصری است نسبت به آن عهدی که حق تعالی از آدم علیه السلام، گرفته بود، و در آن پس از آفرینش آدم به فرشتگان و در ضمن آنها، به ابلیس هم؛ زیرا که آن زمان او در بهشت و در جمع فرشتگان قرار داشت، دستور داده شد که همه به آدم علیه السلام، سجده کنند، همه فرشتگان سجده کردند، ولی ابلیس سر باز زد، و علتین انکار در آیه ای دیگر، تکبر او بیان شده است که من از آتش آفریده شده ام و این از خاک، و آتش در مقابل خاک افضل و اشرف است، پس من چرا به آن سجده کنم، بنابر این، ابلیس ملعون گردیده، از جنت اخراج شد، و درهای همه باغها و نعمتهای جنت بر آدم و حوا علیهم السلام، کشاده شدند و استعمال هر چیز برای آنها مجاز گردید، فقط نسبت به یک درخت معین، هدایت گردیدند که آن را (میوه ها و گلهای آن را) نخورند و به آن نزدیک هم نشوند. این مطلب هم در آیات سوره ی بقره و اعراف آمده است، در اینجا حق تعالی به جای ذکر آن، آن تذکر خودش را ذکر نمود که نسبت به حفظ عهد و استوار ماندن بر آن به آنها داده بود که آگاه باشید که شیطان (ابلیس) همانگونه که در واقعه سجده ظاهر گشت، دشمن شما هر دو





یعنی آدم و حوّا است، و نشاید او با مکر و تدبیری شما را در فریب انداخته بر خلاف این عهد، شما را به کاری و ادار سازد که در نتیجه، شما از جنّت اخراج گردید، «فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشُقَّ» یعنی، شیطان هیچ گاه شما را از جنّت بیرون نراند که به سبب آن شما به رنج و مشقّت مبتلا باشید، لفظ «تشقی» از شقاوت مشتق است و این لفظ در دو معنی استعمال می شود: یکی شقاوت آخرت، دوم شقاوت دنیا، یعنی رنج و مشقّت جسمانی و در اینجا همین معنی دوم می تواند مراد باشد؛ زیرا که با توجه به معنای اوّل این لفظ در حق انبیا به جای خود، در حق مسلمانان نیک هم نمی تواند استعمال گردد، لذا فَرَاءَ اللهُ این شقاوت را چنین تفسیر فرموده است که: «هُوَ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ كَدِيدِيهِ» یعنی مراد از شقاوت در اینجا این است که با زحمت دست خود امرار معاش کند<sup>(۱)</sup>. و در اینجا قرینه مقام هم شاهد معنای دوم است، زیرا در آیه بعد از این، از جمله نعمتهای جنت چهار مورد چنین ذکر گردید که برای زندگی هر انسانی ارزش اساسی را دارند و در لوازم زندگی از همه مهمتر می باشند. یعنی: غذا، آب، لباس و مسکن، در این آیه فرمود: همه‌ی این نعمتها در جنّت بدون کسب و اکتساب و محنت و مشقتی به دست می آیند، در این اشاره شده است که اگر از اینجا بیرون رفتید، این نعمتها از شما سلب خواهند شد و شاید با توجه به این اشاره در اینجا، از نعمتهای بزرگ جنّت ذکری به میان نیامد، بلکه تنها آنها را ذکر نمود که زندگی انسان منوط به آنهاست، و به آنها هشدار داد که نشاید در فریب شیطان گرفتار آمده از جنّت بیرون روید، که همه‌ی این نعمتها از شما سلب خواهند گردید، آنگاه لازم می آید که بر روی زمین این لوازم زندگی را، با محنت و مشقّت به دست بیاورید، مفهوم لفظ «فتشقی» این است که جمهور

مفسرین آن را آورده‌اند، امام قرطبی در اینجا این را هم متذکر شده است که وقتی حضرت آدم علیه السلام، به زمین تشریف آورد، جبرئیل چند دانه گندم و برنج و غیره از جنت آورد و به او داد که اینها را در زمین به کار، وقتی که بوته آنها برآمد و بر آن دانه قرار گرفت آن را درو کن، سپس آرد کرده نان پیز و طریقه انجام این کارها را هم به آدم تفهیم کرد و مطابق آن دستور، حضرت آدم علیه السلام، نان پخت و بر غذا خوردن نشسته بود که نان از دست او رها شده به پایین کوه آویزان شد، آدم به دنبال آن رفت و با زحمت فراوان آن را به دست آورد، جبرئیل امین گفت: ای آدم رزق تو و فرزندان تو بر زمین چنین با زحمت و مشقت به دست می آید<sup>(۱)</sup>.

### نفقه لازمه زن بر عهده‌ی شوهر است

در اینجا در ابتدای آیه، حق تعالی حضرت حوا را هم با حضرت آدم به طور مشترک مورد خطاب قرار داده است که: «عَدُوُّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنْ الْجَنَّةِ» که شیطان دشمن شما و همسر شماست و نشاید چنین حرکتی پیش آید که او باعث بیرون راندن شما از جنت قرار گیرد، اما در آخر آیه لفظ «فَتَشْتَقِي» را مفرد آورده و زن را در آن شریک ننمود، و الا باید به مقتضای مقام می گفت: «فتشتقیا». امام قرطبی از آن، این مسئله را استنباط نموده که ضروریات زندگی زن هم بر عهده‌ی شوهر است، و زحمت و مشقتی که از تحصیل آنها لازم است تنها مرد مسئول آن می باشد، لذا فتشقی را مفرد آورد، تا اشاره کند به این که پس از هبوط بر زمین زحمت و مشقتی که در تحصیل لوازمات زندگی پیش می آید بر حضرت آدم علیه السلام، واقع خواهد شد؛ زیرا فراهم نمودن نفقه و



لوازم زندگی حوا بر عهده‌ی حضرت آدم علیه السلام، می‌باشد.

### نفقه‌ی واجب فقط منحصر به چهار چیز است

قرطبی فرموده است که این آیه، این را هم به ما نشان داده است که نفقه‌ای که بر عهده‌ی مرد است، فقط چهار چیز می‌باشد: تأمین غذا، آب، لباس و مسکن، و آنچه بیش از اینها شوهر برای همسرش صرف می‌کند، همه تبرع و احسان می‌باشد، و بر او واجب و لازم نیست، بنابر این معلوم می‌گردد که علاوه بر زن، هر کسی دیگر که نفقه آن را شریعت، بر عهده‌ی کسی نهاده است، در آن هم همین چهار چیز واجب می‌باشد. مانند نفقه مادر و پدر که به هنگام احتیاج و معذوریت بر اولاد واجب می‌گردد، که تفصیل آن در کتب فقه آمده است.

﴿إِنَّ لَكَ أَلًّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى﴾ لوازم زندگی که این چهار چیز اساسی است، در بهشت بدون زحمت و مشقت به دست می‌آید، و از این که در جنت گرسنگی پیش نمی‌آید نباید این شبهه را وارد کرد که تا وقتی گرسنگی پیش نیاید در غذا ذایقه و لذتی ایجاد نمی‌شود، و هم چنین تا وقتی تشنگی پیش نیاید لذت و آرامش آب سرد احساس نمی‌شود، علتش این است که مطلب از عدم لحوق گرسنگی و تشنگی این است که زحمت تحمل گرسنگی و تشنگی اتفاق نمی‌افتد، که به هنگام گرسنگی و تشنگی غذا و آب میسر نشود یا در به دست آوردن آن تأخیر واقع بشود، بلکه هر چیز در زمان آرزو و تمنا فوراً حاضر و موجود است.

﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْلِهِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ آنچه شبهاتی واقع می‌شود که وقتی به آدم و حوا منع گردید که از درخت بخصوص نخورند، و حتی به نزدیک آن نروند، و به آنها هشدار داده شد که شیطان دشمن شماست، از کید و مکر آن اجتناب ورزید، تا نشاید که شما را از جنت بیرون

نراند، پس با وجود این همه هدایتها واضح و روشن هم، چگونه این پیغمبر عالی مقام در دام فریب شیطان واقع شد، و نیز این نافرمانی واضح و گناهی است، و حضرت آدم نبی و رسول خداست، چگونه این از او صادر شد، در صورتی که جمهور امت بر این اتفاق دارند که انبیاء علیهم السلام، از هر نوع گناه کوچک و بزرگ معصوم می باشند، پاسخ همه این سؤالاها در سوره ی بقره معارف القرآن ص ۲۴۷ جلد اول گذشته در آنجا ملاحظه گردد. و آنچه در این آیه نسبت به حضرت آدم علیه السلام، در الفاظ صریح آمده است که: «عصی» و «غوی» آن هم در سوره ی بقره بیان گردیده است که اگر چه این عمل آدم علیه السلام، طبق قوانین شرعی گناهی نبود، ولی چون آدم علیه السلام، پیامبر و از مقرّبین خاص خداست؛ لذا کوچکترین لغزش او هم، با الفاظی بسیار سخت، تعبیر گردیده است، و بر آن عتاب وارد شده است، و لفظ «غوی» به دو معنی استعمال میشود: یکی به معنای تلخی زندگی و منغص بودن آن، دوم گمراه یا غافل شدن، بعضی از ائمه ی تفسیر مانند قشیری، قرطبی و غیره در اینجا نخستین معنای «غوی» را اختیار کرده اند و مطلب از آن، این است که عیش و عشرتی که در بهشت به آدم دست داده بود، باقی نماند و زندگیش تلخ گردید.

### هدایتی مهم در حق انبیاء علیهم السلام و حفظ ادب و احترام آنها

قاضی ابوبکر بن عربی در زیر این آیه، در «احکام القرآن» در حق انبیاء علیهم السلام، نسبت به چنین الفاظ «عصی و غیره» بحث مهمی کرده اند که عیناً در ذیل نقل می گردد:

« لا يجوز لأحدنا اليوم ان يخبر بذلك عن آدم الا اذا ذكرناه في اثناء قوله تعالى عنه او قول نبيه، فاتما ان يبتدئ ذلك من قبل نفسه فليس بجائز لنا في ابائنا الادين الينا المماثلين لنا فكيف في ابنا الاقدم الاعظم الاكرم النبي المقدم الذي عذره الله سبحانه و تعالى و تاب عليه و



غفر له»<sup>(۱)</sup> امروز برای هیچ یک از ما جایز نیست که این عبارت عصیان را به سوی آدم عَلَيْهِ السَّلَام، منسوب کند، بجز آنچه در این آیه قرآن یا در ضمن حدیثی از پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام، آمده باشد که می تواند آن را بیان کند، اما منسوب کردن این لفظ از جانب ما برای نزدیکترین آباء و اجداد ما هم جایز نیست، چه برسد به نخستین پدر ما که از هر حیث از آبا و اجداد ما مقدم و اعظم و اکرم و پیامبر معزز خدا می باشد، که معذرت خواهی او را خداوند پذیرفته و آمرزش او را اعلام نموده است، پس این نسبت در حق او به هیچ وجه جایز نخواهد بود.

با توجه به این مطلب، قشیری و ابونصر فرموده اند: بنا بر این لفظ، جایز نیست که آدم عَلَيْهِ السَّلَام، را عاصی و غاوی بگویند، و در هر کجا از قرآن، که نسبت به رسول و نبی چنین الفاظی وارد شده است، پس مراد از آن یا امور خلاف اولی می باشد، یا این که قبل از نبوت اتفاق افتاده اند، لذا در ضمن آیات قرآن و روایات حدیث ذکر آنها درست است، اما از طرف خود اجازه نیست کسی نسبت به آنها چنین الفاظی استعمال نماید.<sup>(۲)</sup>

**«أَهْطًا مِنْهَا جَمِيعًا»** یعنی هر دو تای شما پایین بروید از جنت، این خطاب می تواند به هر دو تای آدم و ابلیس باشد، پس در این صورت مراد از **«بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»** واضح است، که به دنیا رفته دشمنی شیطان با شما جریان خواهد داشت. و اگر گفته شود که شیطان قبل از این واقعه از بیرون رانده شده بود، لذا شریک گردانیدن او در این خطاب بعید به نظر می رسد، پس احتمال دیگری هم وجود دارد که این خطاب به آدم و حوّا هر دو تا باشد و مراد از عداوت در این صورت احتمال عداوت در اولاد آنها بیان گردیده است، و روشن است که دشمنی با یکدیگر اولاد زندگی مادر و پدر را تلخ می کند.

۱ - از تفسیر قرطبی، و ذکره فی البحر المحیط ایضاً.

۲ - قرطبی.

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي﴾ در اینجا مراد از ذکر می تواند قرآن باشد، و ذات با برکات آن حضرت ﷺ هم، چنان که در آیات دیگر، ﴿ذِكْرًا رَسُولًا﴾<sup>(۱)</sup> آمده است، حاصل هر دو تا این است که هر کسی که از قرآن یا رسول اعراض کند، سرانجام آن این است که ﴿فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ یعنی زندگی او تنگ می گردد و در قیامت کور برانگیخته می شود. نخستین عذاب، در دنیا بر او مسلط می گردد و عذاب دوم یعنی کوری در قیامت دامنگیر او خواهد شد.

### حقیقت تنگی و تلخی زندگی کافر و بدکار در دنیا

در اینجا این سؤال پدید می آید که تنگی معیشت در دنیا مختص کفار و فجّار نیست، بسا اوقات به مؤمنین صالحین هم متعرض می گردد، بلکه انبیاء علیهم السلام، از همه بیشتر در دنیا با شداید و مصایب مبتلا گردیده اند، در صحیح بخاری و کتب دیگر احادیث به روایت سعد و غیره منقول است که رسول کریم ﷺ، فرمود: بلاها و مصایب سخت دنیا از همه بیشتر بر انبیا است، سپس هر کسی که هر مقدار صالح و ولی باشد به آن مناسبت در این مصایب مبتلا خواهد شد، بر عکس کفار و فجّار که عموماً در مسرت و عیش و عشرت دیده می شوند، پس این مقوله قرآن که معیشت آنها تنگ است، می تواند در آخرت باشد و در دنیا خلاف آن مشاهده معلوم می گردد.

جواب روشن و بدون اشکال آن، این است که مراد از عذاب دنیا عذاب قبر است که معیشت او در قبر تنگ کرده می شود، و خود قبر که مسکن او قرار می گیرد، چنان او را می فشارد که دنده های او می شکنند، چنان که در بعضی از



احادیث، تصریح شده است، و در مسند بزار به سند جید از حضرت ابوهریره منقول است که رسول خدا ﷺ، خود لفظ آیه «مَعِيشَةً ضَنْكاً» را چنین تفسیر نمود که مراد از آن عالم قبر است. (۱)

و حضرت سعید بن جبیر مطلب تنگی معیشت را چنین بیان نموده است که از او، وصف قناعت سلب می‌گردد، و حرص دنیا در او افزوده می‌شود. (۲) که در نتیجه، هر چند مال و ثروت داشته باشد، گاهی به سکون قلبی نایل نمی‌گردد، همیشه اندیشه افزایش مال و خطر کاهش آن، او را بی‌قرار می‌کند و این امر همیشه در اهل ثروت مشاهده و معروف است، حاصل آن این است که وسایل و اسباب راحت نزد آنان بسیار جمع می‌باشد، اما آنچه آن را راحتی می‌دانند نصیب‌شان نمی‌گردد؛ زیرا که آن بدون اطمینان و سکون قلبی به دست نمی‌آید.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي  
 آيا نفهميدند از اين كه چقدر هلاك كرديم پيش از آنها از گروهها كه ايشان مي‌گردند در

مَسَلِكِهِمْ إِنِّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ ﴿١٢٨﴾ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ  
 جايبهاي آنان، در اين نشانههاي خوبي است براي عاقلان. واگر نمي بود سخني كه قبلاً صادر

مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِرِزْمًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿١٢٩﴾ فَاصْبِرْ  
 شده بود از طرف پروردگارت، حتماً مي‌شد درگيري، واگر نمي بود وعده مقرر. پس صبر كن

عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلِ غُرُوبِهَا  
 بر آنچه مي‌گويند، و بخوان خوبان پروردگارت را پيش از طلوع آفتاب و پيش از غروب آن،

وَ مِنْ ءَانَايِ الْاَيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطَّرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣٠﴾ وَ لَا تَمُدَّنَّ

و در بعضی ساعات شب بخوان، و بر کنارهای روز، شاید راضی بشوی. و مدوز

عَيْنِيكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
چشمانت را بر آنچه به استفاده دادیم ما مردمان گوناگون را زینت زندگی دنیا، برای

لِنَقْتَنِمَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿۱۳۱﴾ وَأَمْرٌ أَهْلَكَ  
آزمایش گرفتنشان و رزق عطیه پروردگار تو بهتر و پاینده تر است. و امرکن افراد خانوادهات را

بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ  
به نماز و خودت هم قایم باش بر آن، نمی خواهیم از تو رزقی، ما رزق می دهیم به تو، و خوب است

لِنَتَّقُوهُ ﴿۱۳۲﴾ وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أُولَٰئِكَ تَأْتَمُّهُمْ  
سرانجام پرهیزگاری. و می گویند چرا نمی آورد پیش ما نشانی از رب خود، آیا نرسید به آنها

بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿۱۳۳﴾ وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا  
نشانی در کتب گذشته. و اگر هلاک می کردیم آنها را با آفتی پیش از این، می گفتند

رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نُنزِلَ وَ  
پروردگارا چرا نفرستادی به سوی ما پیامبری، که پیروی می کردیم کتاب تو را پیش از ذلت و

مُخْزَىٰ ﴿۱۳۴﴾ قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَن  
رسوایی. بگو هر یکی منتظر است، شما هم منتظر باشید، زود خواهید دانست که چه کسانی

أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ ﴿۱۳۵﴾

هستند صاحبان راه راست و چه کسی راه یافته است.

### خلاصه تفسیر

(این معترضین که به اعراض اصرار می ورزند، پس) آیا آنها (تاکنون) از این هدایت نیافته اند که ما پیش از آنها گروه بسیاری را به (سبب این اعراض به وسیله عذاب) هلاک کردیم، که در جاهای (بعضی از) آنها، ایشان هم می گردند، (زیرا منازل بعضی از آنها به هنگام رفتن اهل مکّه به شام، در سر راه





می افتاد) در (امر یاد شده) دلایل (کافی) هست برای (درک) اهل فهم (که بر بد بودن نتایج اعراض دلالت دارند) و (آنها که به سبب عدم عذاب فوری دچار اشتباه شده اند، که مذهب ما بر حق است، حقیقت آن، این است که) اگر از طرف پروردگار تو قبلاً سخنی گفته نمی شد، (و آن این که بنا بر بعضی مصالح به آنها مهلت داده می شود) و (برای عذاب) میعاد میقرر نمی بود (که آن روز قیامت است) پس (به مقتضای کفر و اعراض آنها) حتماً عذاب می آمد (خلاصه این که کفر مقتضی عذاب است، اما به سبب یک مانع متوقف شده است، پس شبهه و ایراد آنها و استدلال شان از عدم عذاب فوری، بر حقاقت خویش، اشتباه است. الغرض این امهال است نه اهمال) پس (وقتی که آمدن عذاب امری یقینی است، پس) شما در مقابل سخنان (کفر آمیز) آنها صبر کنید (و خشمی که به سبب بغض فی الله، بر آنها عارض می شود و از تأخیر عذاب بر آنها پریشانی می آید، آن را ترک نمایید) و با حمد (و ثنا) پروردگارت تسبیح (و تقدیس او را) بیان کن، (که ذکر در اینجا نماز را هم شامل است) پیش از طلوع آفتاب (مانند نماز فجر) و پیش از غروب آن (مانند نماز ظهر و عصر) و در اوقات شب (هم) بیان نما، (مانند نماز مغرب و عشاء) و در اوّل و آخر روز (برای اهتمام تسبیح بیان کردن، مکرر را گفته می شود، که از آن نماز مغرب و فجر هم از جهت اهتمام، مکرراً ذکر گردید) تا که (به شما ثواب برسد و) شما (از آن) خوشحال باشید، (با این مطلب که شما به سوی معبود حقیقی متوجه شوید و به فکر مردم نباشید) و هرگز به طرف آنچه ما گروههای مختلف کفار (را) مانند یهود و نصاری و مشرکین) مستفید کرده ایم، نگاه نکنید، (چنانکه تاکنون هم نگاه ننموده اید) زیرا آن (فقط) رونق زندگی دنیاست) هدف، گوشزد کردن دیگران است که وقتی نبی معصوم که به او احتمال نمی رود، از این ممنوع قرار گرفت، پس غیر معصوم به طریق اولی باید از آن ممنوع قرار

گیرد، و آزمایش به خاطر این است که چه کسی سپاس گزار احسان می شود و چه کسی سرکشی می نماید) و عطیه پروردگار تو (که در آخرت میسر می گردد) به درجات (از این) بهتر و دیرپاست، که هیچ گاه فنا نمی پذیرد، خلاصه کلام این که نه به سوی اعراض به کسر همزه، آنها توجه شود و نه به سوی اعراض به فتح همزه، یعنی اسباب عیش آنها، زیرا سرانجام همه آنها عذاب است) و بستگان خود (افراد خانواده یا مؤمنین) را هم به نماز امر بفرما و خودت هم به آن پایبند باش، (این امور بیشتر قابل توجه می باشند) ما از شما (و هم چنین از دیگران چنین کسب) رزقی طلب نمی کنیم، (که مانع از طاعات ضروری باشد بلکه) ما شما را (و هم چنین دیگران را) روزی می دهیم، (مقصد اصلی، اکتساب نیست، بلکه دین و طاعت می باشد، و در حالی به اکتساب اجازه می رسد یا حکم داده می شود که خللی در طاعت نیاید) و سرانجام خوب برای پرهیزگاری است (بنابر این ما به شما دستور می دهیم که: **«لَا تَمُدَّنَّ** الی **وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالْحَمْلِ»** برخی از احوال و اقوال معترضین در بالا ذکر گردید، و نیز یکی از اقوال آنها در اینجا هم ذکر می گردد که) آنها (از روی عناد) می گویند که چرا این رسول نشانه ای برای ما نمی آورد، (در آینده جواب می دهد که) آیا ظهور مضامین کتب گذشته به آنها نرسیده (مراد از آن قرآن است که از آن صدق مضمون پیشین گویی کتب سابق ظاهر گردید، با این مطلب که آیا به آنها قرآن نرسیده است که قبلاً آوازه ای داشت و آن دلیل کافی بر نبوت بود) و اگر ما آنها را قبل از آمدن قرآن (در سزای کفر) به وسیله ی عذابی هلاک می کردیم (و باز در قیامت سزای اصلی کفر به آنها داده می شد که آن هم ضروری است) پس اینها (در مقام عذر خواهی) چنین می گفتند پروردگارا چرا به سوی ما رسولی (در دنیا) مبعوث نفرمودید تا ما بر دستور شما راه می رفتیم، پیش از این که (در اینجا) ذلیل باشیم و (در نظر دیگران) رسوا شویم، (لذا اینک،



مجالی برای عذر نمانده است، اگر آنها چنین بگویند که آن عذاب کی می آید (پس) شما بگویید (ما) همه در انتظاریم، پس (هنوز) قدری در انتظار باشید، عنقریب شما (هم) خواهید دانست که چه کسانی صاحبان راه راست اند و او چه کسی است که به (منزل) مقصود رسیده است (این قضاوت پس از مرگ، یا پس از حشر ظاهر خواهد بود).

### معارف و مسایل

﴿أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ﴾ مرجع ضمیر فاعل در یَهْدِ راجع به هدی است که در ضمن «یَهْدِ» مذکور است و مراد از آن قرآن می باشد یا پیامبر، و معنای آن، این است که آیا قرآن یا رسول ﷺ، به ایشان یعنی اهل مکّه، هدایت نمود و به آنها اطلاع نداد که چقدر گروه و امتها در اثر نافرمانی خویش، در عذاب خداوندی گرفتار شده هلاک گشته اند، و اینک شما در خانه ها و سرزمین آنها گردش می کنید، و نیز امکان دارد که مرجع ضمیر، خداوند متعال باشد، و معنای آن چنین می باشد که آیا الله تعالی به آنها هدایت نمود، الخ.

﴿فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ اهل مکّه که به خاطر گریز از ایمان دست به بهانه ای زده بودند و در حق رسول خدا ﷺ، کلمات گستاخانه ذکر می کردند، کسی ساحر، کسی شاعر و کسی دیگر کاذب، می گفت، قرآن معالجه ایذا رسانی آنها را به دو طریق بیان نموده است: نخست این که آن جناب به آنها توجه ننماید، بلکه صبر کند. دوم این که به عبادت خداوند متعال مشغول باشد که در جمله آینده به لفظ ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾ بیان گردیده است.

معالجه ایذا رسانی دشمنان صبر و اشتغال به یاد خداست

در این جهان هیچ کس چه بزرگ و چه کوچک، چه نیک و چه بد، نمی تواند از دشمنان نجات یابد، هر یکی نوعی دشمنی دارد و دشمن هر چند حقیر و ضعیف باشد تا حدی به مخالف خویش ایذا می رساند، چه به وسیله بدگویی و فحاشی که اگر رو به رو جرأت پیدا نکند، پشت سر بگوید، لذا هر کسی در فکر نجات از ایذای دشمن می باشد، قرآن بهترین و کامیاب ترین نسخه معالجه آن را مرکب از دو چیز بیان نمود: نخست صبر، یعنی کنترل نمودن نفس تا در صدد انتقام گیری نباشد. دوم اشتغال به عبادت و یاد خدا. تجربه گواه است که تنها این یگانه نسخه ای است، که به وسیله آن، نجات از ایذا رسانی دشمن میسر می گردد؛ زیرا آن شخصی که در انتقام جویی قرار گیرد هر چند قوی و نیرومند و صاحب قدرتی باشد، بسا اوقات بر انتقام جویی قادر نمی شود و تصور انتقام جویی، خود جداگانه عذابی مستقل می باشد، ولی هرگاه توبه انسان به سوی خدا باشد و چنین تصور کند که در این جهان هیچ کسی بدون مشیت خدا به هیچ کسی نمی تواند کوچکترین ضرر و زیانی برساند و تمام اعمال و افعال خداوندی مبنی بر حکمت خواهند شد، لذا آنچه اتفاق افتاده در آن حتماً حکمتی می باشد، پس خشم و غضبی که در اثر ایذای مخالف پدید آمده خود به خود فرو خواهد نشست، لذا در پایان آیه فرمود:

﴿لَعَلَّكَ تَرْضَى﴾ یعنی با این تدبیر شما راضی خواهید شد، ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾ یعنی شما خدا را با حمد و شکر او، به پاکی یاد کنید، در این اشاره است که هر بنده ای که به یاد خدا و انجام عبادت موقّق گردد، او باید بر این عمل خویش به جای ناز و افتخار، حمد و شکر خدا را وظیفه خویش قرار دهد، و این ذکر الله و عبادت، نتیجه موقّیّت اوست. و این لفظ ﴿سَبِّحْ بِحَمْدِ﴾ می تواند به معنای عموم حمد و ذکر باشد و نیز مختصّ به معنای نماز بیاید، عموماً حضرات مفسّرین این معنا را مراد گرفته اند، و نیز اوقاتی که برای آن تعیین گردیده است آنها را هم



به معنی اوقات نماز گرفته‌اند، مراد از: «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» نماز فجر و از: «قَبْلَ غُرُوبِهَا» نماز ظهر و عصر و از: «مِنْ أُنْتَايِ اللَّيْلِ» همه همه نمازهای شب، مغرب و عشا است حتی تهجد هم در آن داخل است و باز به لفظ: «وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» بر آن مزید تأکید آمده است.

### ثروت چند روزی دنیا علامت مقبولیت در بارگاه خدا نیست بلکه خطری است برای مؤمن

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» در اینجا خطاب به رسول خدا ﷺ، است و در اصل این هدایتی است برای امت، که متمولان و ثروتمندان جهان، به انواع و اقسام رونقها و نعمتهای دنیوی نایل آمده‌اند، اما شما به سوی آنها نظر نیندازید؛ زیرا همه این عیش، فانی و چند روزی است، و نعمتی که خداوند متعال به شما و توسط شما به مؤمنان عنایت فرموده است، به درجات از این رونق چند روزی دنیوی آنها، بهتر است.

عیش و عشرت و ثروت و دبدبه‌ی کفار و فجّار همیشه در این جهان موجب این سؤال می‌شود که وقتی آنها در نزد خدا مبعوض و ذلیل هستند، پس چرا این گونه انواع و اقسام نعمتها نایل آمده‌اند و چرا مؤمنان اطاعت شعار، در غربت و افلاس مبتلا می‌باشند؟ تا جایی که حضرت فاروق اعظم به آن جلالت عالی قدری که داشت، وقتی به اتاق مخصوص آن حضرت ﷺ، که در آن خلوت‌گزین بود به بارگاه او به زیارت مشرف شد و دید که آن جناب بدون فرش روی حصیری خوابیده‌اند و آثار آن حصیر بر بدن مبارک وجود دارد، از این سؤال متأثر شده بی‌اختیار به دربار عرض کرد: که یا رسول الله، این قیصر و کسری و امرای آنها از انواع و اقسام نعمتها محظوظ و مستفیداند و شما که از همه مخلوقات جهان، برگزیده خدا و رسول و محبوب او می‌باشید

وضع زندگی شما چنین است.

رسول خدا ﷺ، فرمود: ای ابن خطاب آیا تاکنون شما در شک و قرار گرفته‌اید، آنها کسانی هستند که خداوند لذات و تنعمات آنها را در این جهان به آنها عنایت کرده است و در آخرت بهره‌ای ندارند، بلکه در آنجا فقط به عذاب مبتلا می‌شوند، و معامله مؤمنان برعکس آنهاست، از اینجاست که رسول خدا ﷺ، از زینت و راحت طلبی دنیا کاملاً مستغنی بوده و زندگی ساده را می‌پسندیدند، در صورتی که قدرت داشتند تا برای خود صدها وسایل راحت مهیا سازند و هرگاه ثروت دنیا بدون زحمت و مشقتی پیش او می‌آمد فوراً آن را در راه خدا بر غربا و فقرا صرف می‌کرد. و برای فردای خویش هم چیزی باقی نمی‌گذاشت، ابن ابی حاتم به روایت حضرت ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا ﷺ، فرموده است:

«ان اخوف ما اخاف علیکم ما یفتح الله لکم من زهرة الدنيا»<sup>(۱)</sup> بیشترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، این است که ثروت و زینت دنیا بر شما گشاده می‌شود. در این حدیث رسول خدا ﷺ، جلوتر به امت خبر داده بود که در آینده، شما در دنیا فتوحاتی به دست خواهید آورد و ثروت و مال و عیش و عشرت فراوان خواهد شد، و آن وضع زندگی موجب مسرت نیست، بلکه چیز خطرناکی است که در آن مبتلا شده از یاد خدا و احکام او غفلت پیش نیاید.

### تأکید اهل و عیال بر پایبندی نماز و حکمت آن

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» یعنی شما اهل و عیال خود را هم به نماز امر بفرمایید و شخصاً خود هم به آن پایبند باشید، اینها در ظاهر دو حکم



جداگانه ای می باشند: یکی تأکید اهل و عیال به نماز، دیگری پایبندی خود او، اما بعد از فکر و اندیشه معلوم می گردد که برای پایبندی کامل شما به نماز لازم است، که اهل و عیال و بستگان محیط شما هم پایبند به نماز باشند؛ زیرا اگر محیط بر خلاف آن باشد، طبعاً خود انسان شکار کوتاهی خواهد شد.

لفظ «اهل» شامل همسر و اولاد و بستگان و همه کسانی می شود که محیط و معاشرت انسان از آنها تامین می شود، وقتی که این آیه بر رسول خدا ﷺ، نازل گردید آن جناب همه روز هنگام نماز صبح بر در منزل حضرت علی رضی الله عنه و فاطمه رضی الله عنهما تشریف می برد و آنها را صدا می زد که «الصلوة الصلوة»<sup>(۱)</sup>.

و هرگاه نظر حضرت عروه بن زبیر بر ثروت و حشمت سلاطین و امرا می افتاد فوراً به خانه بر می گشت و افراد خانواده ی خود را به نماز دعوت می داد و این آیه را در محضر آنها تلاوت می نمود، و هرگاه حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در شب به نماز تهجد بیدار می شد، افراد خانواده ی خود را هم بیدار می کرد و این آیه را بر آنها تلاوت می کرد<sup>(۲)</sup>.

### هر کسی که به نماز و بندگی خدا بپردازد، خداوند کسب رزق را بر او آسان خواهد نمود

﴿لَا نَسْأَلُكَ رِزْقاً﴾ یعنی ما از شما نمی خواهیم که شما رزق خود و اهل و عیال خود را با نیروی علم و عمل خویش مهیا سازید، بلکه این معامله را ما بر عهده ی خود گرفته ایم؛ زیرا تحصیل رزق در اصل از عهده انسان خارج است، او بیش از بیش این را می تواند انجام دهد که زمین را شخم زده قابل کشت کند و

در آن بذر بیفشاند، ولی در رویانیدن بوته از آن، کوچکترین دخالتی ندارد، بلکه آن مستقیماً کار خداست، بعد از رویدن بوته و درخت کار انسان فقط تا حدی است که از آن حفاظت و نگهداری کند و از میوه و گل آفریده خدا، از آن، استفاده ببرد، و هر کسی که به عبادت خدا مشغول باشد، خداوند متعال، این بار سخت را برای او سبک و آسان می‌کند، ترمذی و ابن ماجه از حضرت ابوهریره نقل کرده‌اند که رسول الله ﷺ، فرموده است:

«يقول الله تعالى يا ابن آدم تفرغ لعبادتي املأ صدرك غني و اسد فقرك و ان لم تفعل ملاءت صدرك شغلاً و لم اسد فقرك»<sup>(۱)</sup> الله تعالی می‌فرماید: ای فرزند آدم تو خود را برای عبادت من فارغ کن من سینه تو را از غنا و استغنا پر می‌کنم و نیازمندی تو را برطرف می‌سازم و اگر تو چنین نکردی، سینه تو را پر از شغل و فکر می‌سازم و احتیاجات تو را برطرف نمی‌کنم، (یعنی هر چند ثروت و مال اضافه شود به همان میزان حرص هم اضافه خواهد شد، لذا برای همیشه محتاج باقی می‌مانی.

حضرت عبدالله بن مسعود می‌فرماید: از رسول خدا ﷺ، شنیدم که فرمود:

«من جعل همومه همأً واحداً همّ المعاد كفاه الله هم دنياه و من تشعبت به الهموم في احوال الدنيا لم يبال الله في اي اودية هلك»<sup>(۲)</sup> کسی که همه افکار خود را، آخرت قرار دهد، خداوند متعال افکار دنیوی او را کفایت می‌نماید و هر کسی که به فکر کارهای مختلف دنیا باشد، خداوند متعال به او اعتنا نمی‌کند که او در کدام میدان این افکار، هلاک می‌گردد.

﴿بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى﴾ یعنی کتابهای آسمانی گذشته مانند تورات و





انجیل و صحف ابراهیم علیه السلام، و غیره، همه بر رسالت و نبوت رسول آخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، گواهی می دهد، پس آیا این بیانات برای آن منکران از حدّ کافی و بیشتر اثبات کننده نیستند.

﴿فَسْتَغْلَمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ أَهْتَدَى﴾ یعنی، امروز خداوند به هر کسی زبانی داده است و هر کس می تواند به بهتر بودن و درستی عمل خویش ادعا کند، ولی ادعای محض دردی را دوا نمی کند، بهتر و صحیح ترین طریقه آن است که نزد خداوند، مقبول و صحیح باشد و در قیامت همه بر آن مطلع خواهند شد که چه کسی بر اشتباه و گمراهی بوده است و چه کسی بر راه راست و مستقیم بوده است، «اللهم اهدنا لما اختلف فيه الى الحق باذنك و لا حول و لا قوة الا بك و لا ملجأ و لا منجأ منك الا اليك»

الحمد لله الذي وفقني لتكميل سورهى طه يوم الخميس لاربعة عشر خلت من ذى الحجة  
الحرام سنة ۱۳۹۰ هـ والله سبحانه و تعالى اسال لتكميل باقى القرآن و الله المستعان و عليه  
التكلىن

\*\*\*\*\*

خدا را شکر که ترجمه سورهى طه در روز یکشنبه چهارم ربیع الاول  
سنه ۱۴۰۶ هـ ق به پایان رسید و از خدا می خواهم که به تکمیل ترجمه  
باقیمانده تفسیر معارف القرآن موفقم بگرداند، آمین.

\*\*\*

## سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ

سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ مَكِّيَّةٌ وَ هِيَ مِائَةٌ وَ اِثْنَتَا عَشْرَةَ آيَةً وَ سَبْعَ رُكُوعَاتٍ  
سوره انبیاء در مکه نازل شده و دارای یکصد دوازده آیه و هفت رکوع می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾ مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ  
نزدیک آمد برای مردم وقت حسابشان و آنها در بی خبری روگردانند. نمی رسد به آنها هیچ

ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ يُحَدِّثُ إِلَّا أَصْنَمَهُمْ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾ لَاهِيَةً  
پسند نوینی از سوی ربشان، مگر آن را می شنوند در حالی که به بازی مشغول اند. در بازی

قُلُوبِهِمْ وَ اسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ  
قرار گرفته دلهایشان و پوشیدند درگوشی را بی انصافان، کیست این شخص بجز انسانی

مِّثْلِكُمْ أَفْتَاتُونَ السِّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ  
مانند شما، پس چرا مبتلا می شوید در سحر او دیده (ودانسته). او گفت پروردگارم می داند

الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾ بَلْ قَالُوا أَضْغَتْ  
سخن را در آسمان و زمین، و اوست شنوا و دانا. آن را گذاشته می گویند خوابهای

أَخْلَمَ بَلْ أَفْتَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ  
بریشان است، خیر، بلکه دروغ گفته است، خیر، بلکه شعر گفته است، پس بیاورد پیش ما نشانی

كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ ﴿٥﴾ مَا ءَامَنْتُ قَبْلَهُمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا  
هم چنانکه پیغام آورده اند گذشتگان. ایمان نیاورده پیش از آنها دهی که هلاک کردیم آن را،



أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي  
 آیا ایشان اکنون ایمان می آورند. و پیغام ندادیم پیش از تو مگر توسط همین مردان که وحی

إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾ وَمَا جَعَلْنَاهُمْ  
 می کردیم به سوی آنها، پس سؤال کنید از یاد کنندگان اگر شما نمی دانید. و نساخته بودیم

جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ  
 آنها را بدنی که نخوردند غذا و نبودند همیشه جاویدان. باز راست کردیم به آنها وعده،

فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾ لَقَدْ أَنْزَلْنَا  
 سپس نجات دادیم آنها را و هر که را خواستیم، و هلاک کردیم از حد تجاوز کنندگان را. نازل کردیم

إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾  
 به سوی شما کتابی که در آن ذکر شما هست، آیا شما نمی فهمید.

### خلاصه‌ی تفسیر

نزدیک آمد و فرا رسید، برای آن (منکر) ها وقت حسابشان، (قیامت دارد به تدریج نزدیک می شود) و آنها (هنوز) در غفلت (واقع) هستند (و از یقین کردن به آن و آمادگی در مقابل آن) اعراض کرده اند (و غفلتشان تا جایی اضافه شده است که) نصیحتی که از طرف پروردگارشان اینک (و مناسب به حال آنها) می آید (به جای این که آنها متنبه شوند) آن را به گونه ای می شنوند که (به آن) می خندند (و) دلهایشان (به هیچ وجه بدین سو) متوجه نمی شوند و این ظالمان (و کفار با هم) آهسته آهسته درگوشی سخن می گویند (نه به خاطر این که از اهل اسلام خوفی داشتند؛ زیرا کفار در مکه ضعیف نبودند، بلکه بدین خاطر که بر خلاف اسلام توطئه نموده آن را از بین ببرند) که ایشان (محمد ﷺ علیہ السلام) فقط مانند شما یک انسان (عادی) می باشد (پیامبر نیست و کلام دلکش و دلربایی که او می خواند، از آن، در شک و شبهه ناتوان کردن او

از اعجاز به فکر ثبوت نبوت او نباشید؛ زیرا آن در حقیقت کلام سحر آمیزی است) پس آیا (با وجود این) باز هم شما برای شنیدن سحر (به پیش او) می‌روید در حالی که شما (این را) کاملاً می‌دانید (و می‌فهمید) به پیامبر (ﷺ) دستور جواب داده شد، و او طبق دستور در پاسخ فرمود: پروردگار هر سخنی را که (چه) در آسمان باشد و (چه) در زمین (باشد و چه ظاهر باشد و چه پوشیده کاملاً) می‌داند و او کاملاً شنوا و داناست (پس این اقوال کفر آمیز شما را هم می‌داند و شما را کاملاً سزا خواهد داد. و آنها تنها بر سحر دانستن کلام حق، اکتفا نکردند) بلکه چنین (هم) گفتند که این (قرآن) خیالات پراکنده‌ای است (که در حقیقت دلکش هم نیست) بلکه (بالا تر از آن این است که) پیامبر (ﷺ) آن را (با قصد و اختیار از پیش خود) تراشیده است (و در تخیلات خواب انسانی قدری بی‌اختیار و معذور و مبتلا به اشتباه هم می‌تواند باشد، و این افترا تنها ویژه‌ی قرآن نیست) بلکه یک شاعر است (که همه سخنان او هم چنین تراشیده و تخیلی می‌باشند، خلاصه این‌که او رسول نیست بلکه مدعی رسالت است) پس او باید چنان نشانه (بزرگی) بیاورد، چنان‌که پیشینیان رسول قرار داده شدند (معجزات بزرگ نشان دادند، آنگاه ما او را به عنوان رسول پذیرفته، او ایمان می‌آوریم، و این گفته‌ی آنها هم، یک بهانه بود و اگر نه انبیای گذشته را هم قبول نمی‌کردند، حق تعالی در پاسخ به آنها می‌گوید) هیچ اهل روستایی پیش از آنها که ما هلاکشان کردیم (با وجود ظاهر شدن معجزات خواسته آنها هم) ایمان نیاوردند، پس آیا ایشان (بر ظهور این معجزات) ایمان می‌آورند (و در چنین وضعیتی بر عدم ایمان، عذاب نازل خواهد شد؛ لذا ما آن معجزات را ظاهر نمی‌سازیم، و معجزه‌ی قرآن کافی است) و (شبهه‌ای که آنها در ارتباط با رسالت داشتند که نباید بشر رسول باشد، جوابش این است که) ما پیش از شما فقط مردانی را پیامبر نموده‌ایم، که به



سوی آنان وحی می فرستادیم پس (ای منکران) اگر شما (این را) نمی دانید از اهل کتاب سؤال کنید (زیرا که آنها اگر چه کافرند اما در خبر متواتر، مسلمان یا مورد اعتماد بودن راوی، شرط نیست، پس شما آنها را دوست خود می پندارید؛ لذا قول آنها نزد شما باید معتبر باشد) و (هم چنین شق دوم شبهه ای که راجع به رسالت است که رسول باید فرشته باشد، پاسخ این است که ما بدن رسولان (را که قبلاً گذشته اند) چنان قرار نداده ایم که غذا نخورند (آنان را فرشته نیافریده بودم) و (ایشان که در انتظار وفات شما جشن برگزار می کنند، لقوله تعالی: ﴿تَرَبَّصُّ بِهٖ رَيْبَ الْمُنُونِ﴾<sup>(۱)</sup> کذا فی المعالم، این وفات هم منافی با نبوت نیست؛ زیرا که) آنها (که گذشته اند، نیز) همیشه (در دنیا) باقی نمانده اند (پس اگر شما هم فوت نمایید، در نبوت شما چه اعتراضی لازم می آید. الغرض هم چنان که در گذشته رسول بوده، شما هم هستید و هم چنان که ایشان شما را تکذیب می کنند، کفار آن زمان، آنها را هم تکذیب کرده اند) سپس آنچه ما به آنها وعده داده بودیم (که مکذبین را به وسیله ای عذاب هلاک خواهیم کرد و شما و مؤمنان را محفوظ نگاه خواهیم داشت و ما) آن (وعده) را راست در آوردیم یعنی: آنها را و کسی را که (نجات او) منظور بود (از این عذاب) نجات دادیم و متجاوزین از حدّ (اطاعت) را (به وسیله این عذاب) هلاک گردانیدیم (پس اینها باید بترسند، ای منکران پس اگر بعد از این تکذیب بر شما، چه در دنیا و چه در آخرت عذابی بیاید جای شگفتی نیست، زیرا که) ما به سوی شما چنین کتابی فرستاده ایم که در آن برای شما (به حدّ کافی) نصیحت موجود است، آیا (با وجود چنین تبلیغ و موعظه ای) باز هم شما نمی فهمید (و قبول نمی کنید).

## معارف و مسایل

**فضیلت سوره‌ی انبیاء:** حضرت عبدالله بن مسعود می فرماید: سوره‌ی کهف و سوره‌ی مریم و سوره‌ی طه و سوره‌ی انبیاء از نظر نزول، نخستین سوره و ثروت و کسب قدیم من می باشند که من همیشه از آنها حفاظت می کنم<sup>(۱)</sup>

﴿ أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ ﴾ یعنی: نزدیک است آن زمان فرا رسد که حساب اعمال از مردم گرفته می شود، مراد از آن قیامت است، و نزدیک شدن آن با توجه به عمر گذشته دنیاست؛ زیرا که این امت آخرالامم است، و اگر حساب عمومی مراد گرفته شود، حساب قبر هم در آن شامل است که پس از مردن هر کس، فوراً گرفته می شود بنابراین، مرگ هر شخص قیامت شخصی آن کس گفته شده است، «من مات فقد قامت قیامته» یعنی، هر کسی که مرد قیامت او، همان زمان برپا شد. با توجه به این معنی، نزدیک شدن وقت حساب کاملاً واضح است که مرگ هر کسی و لو این که هر چند عمر داشته باشد، چندان دور نیست، به ویژه وقتی که نهایت عمر معلوم نیست هر روز و هر ساعت خطر مرگ در پیش است.

هدف از این آیه، هشدار است برای مردمان غفلت شعار، که در آن همه‌ی مؤمنان و کافرانی داخل هستند که در خواهش‌های دنیا مشغول شده روز آن حساب را فراموش کنند؛ زیرا فراموش کردن، ریشه‌ی همه مفساد و گناهان است.

﴿ مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ، لَا هِيَءَ قُلُوبُهُمْ ﴾

این توضیح بیشتری است برای کسانی که از عذاب قبر و آخرت غافل و از آماده سازی برای آنها روی گردان هستند؛ که هرگاه آیه‌ی جدیدی از قرآن



بیاید و تلاوت گردد، آن را در حالی می شنوند که آن را به باد تمسخر و بازیچه می گیرند و دل‌هایشان از خداوند و آخرت کاملاً غافل است و نیز می تواند این مراد آن باشد که به هنگام شنیدن آیات قرآن آنها چنان در بازیچه و مشغله‌ای خویش مبتلا می باشند که به سوی قرآن کوچکترین توجهی مبذول نمی کنند و نیز می تواند معنای آن این باشد که با خود آیات قرآن، روش تمسخر و ریشخند پیش گیرند.

﴿أَفْتَاتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾ یعنی، اینها باهم آهسته آهسته درگوشی نجوا کرده چنین می گویند: آنهایی که خود را نبی و رسول می دانند مانند ما انسان هستند، فرشته‌ای نیست که ما سخنان او را بپذیریم، باز این کلام الهی که در جلو آنها تلاوت می گردید و از حلاوت و بلاغت و تأثیر آن در قلوب، هیچ کافری نمی توانست انکار کند برای باز داشتن مردم از آن چنین صورتی پیدا کرده بودند که آن را سحر و جادو قرار دهند و باز برای جلوگیری مردم از اسلام بگویند که وقتی شما درک کردید که این سحر است باز به نزد او رفتن و شنیدن کلام او خلاف دانشمندی است، شاید این مصاحبه با یکدیگر را بدین خاطر آهسته انجام می دادند که نشاید مسلمانان بشنوند و راز تلبیس احمقانه آنها، کشف شود.

﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَتْ أَحْلَمٌ﴾ أَضْغَتْ أَحْلَمٌ به آن خوابهایی گفته می شود که در آن قدری تخیلات نفسانی یا شیطانی وجود داشته باشد، لذا آن به خیالات پریشان ترجمه شده است، یعنی آن منکران در ابتدا، قرآن را سحر گفتند، باز از آن ترقی کرده به خوابهای پریشان تعبیرش کردند، باز از آن هم بالاتر تجاوز کرده گفتند که این افترا و بهتانی است که بر خدا بسته شده است. سپس گفتند که او شاعر است و تخیلات شاعرانه در کلام او دیده می شود.

﴿فَلْيَأْتِنَا بَيِّنَاتٍ﴾ یعنی اگر او در حقیقت نبی و رسولی است پس معجزه

خاصّ خواسته‌ی ما را نشان دهد، حق تعالی در پاسخ آن، فرمود: در امم گذشته هم، این به تجربه و رسیده است که هر نوع معجزه‌ای که آنها خواستند آن به وسیله‌ی رسول خدا به آنها نشان داده شد، ولی باز هم ایمان نیاوردند، هر قومی که پس از مشاهده‌ی معجزه خواسته خودش، ایمان نیاورد، قانون الهی در حق آنها این است که در دنیا عذاب نازل کرده کارشان یکسره خاتمه داده شود و چون حق تعالی به اعزاز رسول الله ﷺ علیاً السلام، امت را از عذاب عمومی محفوظ و مصون نگهداشته است؛ لذا نشان دادن معجزات خواسته‌ی آنها، خلاف مصلحت است، باز در جمله **﴿أَفْهَمُ يُؤْمِنُونَ﴾** اشاره به این است که آیا با مشاهده‌ی معجزه خواسته خویش ایمان می‌آوردند، مطلب این است که از ایشان هیچ امید و توقّعی نیست، لذا معجزه‌ی خواسته‌ی آنها به آنان نشان داده نمی‌شود.

**﴿فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** مراد از اهل ذکر در اینجا علمای تورات و انجیل هستند که به آن حضرت ﷺ، ایمان آورده بودند، با این مطلب، اگر شما از احوال انبیای گذشته اطلاعی به دست ندارید که آیا آنها انسان بودند یا فرشته، پس از علمای تورات و انجیل دریافت نمایید؛ زیرا همه‌ی آنها می‌دانند که همه انبیای گذشته از نوع انسان بودند، لذا در اینجا اگر مراد از اهل ذکر مطلق اهل کتاب (یهود و نصاری) هم باشند، باز هم بعید نیست؛ زیرا که همه شاهد این معامله هستند، در خلاصه‌ی تفسیر همین احتمال اختیار گردیده تشریح داده شده است.

**مسئله:** در تفسیر قرطبی آمده است که از این آیه معلوم می‌گردد که برای انسان جاهل که از احکام شرع اطلاع ندارد، تقلید عالم واجب است که از او دریافته مطابق آن عمل کند.





## قرآن کریم افتخار و اعزازی است برای عرب

﴿كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ﴾ مراد از کتاب، قرآن و از ذکر در اینجا شرف و فضیلت و آوازه است، با این مطلب، که این قرآن که در زبان عربی شما نازل گردیده است، موجب عزّت و افتخار دایمی شماست، شما باید از آن تقدیر کنید، همانگونه که دنیا مشاهده نموده که حق تعالی جهان عرب را به برکت قرآن بر همه ی دنیا فتح و تسلّط داد و در تمام عالم عزّت و آوازه ی آن منتشر شده است و آن را هم هر کس می داند که این اعزاز مبنی بر خصوصیت جغرافیایی یا لسانی یا طایفه ای آنها نبوده، بلکه فقط به برکت قرآن بوده است و اگر قرآن نمی بود شاید امروز کسی اسمی از عرب را یاد نمی کرد.

وَ كُمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أُنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا ءَاخِرِينَ ﴿۱۱﴾  
و چقدر خرد کردیم روستاهایی را که ظالم بودند، و آفریدیم پس از آنها اقوام دیگری.

فَلَمَّا أَحْسَبُوا بِأَسْنَاءِ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿۱۲﴾ لَا تَرْكُضُوا وَ أَرْجِعُوا  
پس وقتی که احساس کردند آفت ما را، ناگهان ایشان از آنجای می ریختند. نگریزید و برگردید

إِلَىٰ مَا أَتْرَقْتُمْ فِيهِ وَ مَسَكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ ﴿۱۳﴾ قَالُوا  
به جایی که عیش می کردید و در خانه های خودتان، شاید کسی از شما سؤال کند. گفتند

يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۱۴﴾ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ  
وای بر ما، یقیناً ما گناهکار بودیم. پس همیشه این شد فریادشان تا این که کردیم آنها را

## حَصِيداً خَمِدِينَ ﴿۱۵﴾

درو شده خاموش شوند.

## خلاصه ی تفسیر

و ما روستاهای بسیاری را که اهالی آنها ظالم (کافر) بودند ویران

ساختیم و پس از آنها اقوام دیگری آفریدیم، پس وقتی که این ظالمان عذاب ما را دیدند که فرامی‌رسد، پس شروع به دویدن کردند از آن روستا (تا که از عذاب نجات بیابند، حق تعالی می‌فرماید: نگریزید و به سوی وسایل عیش و خانه‌های خود برگردید، شاید کسی از شما بازخواست کند) که بر شما چه گذشته، با این مطلب، که به صورت تعریف هشدار دادن آنها بر جسارت‌های احمقانه‌ی آنها که وسایل و اماکنی که شما به آنها افتخار می‌کردید، الآن نه آن وسایل باقی ماندند و نه آن خانه‌ها و نه اسم و رسمی از دوست و آشنا باقی ماند) آنها (هنگام نزول عذاب) می‌گویند: وای بر شقاوت ما، یقیناً ما ظالم بودیم و همیشه این داد و فریاد شان می‌ماند تا این‌که ما آنها را چنان (نیست و نابود) کردیم که مانند کشت درو شده یا مانند آتش خاموش شده‌ای بودند.

### معارف و مسایل

روستاهایی که ویرانی آنها در اینجا ذکر گردیده است، بعضی از مفسرین آنها را حضورا و قلابه‌ی یمن، دانسته‌اند، که در آنها خداوند رسولی از جانب خود فرستاده بود که در باره نام او روایات مختلف هستند، بعضی او را موسی بن میشا و بعضی شعیب ذکر کرده‌اند، و اگر اسم او شعیب باشد پس او غیر از شعیبی است که در مدین بوده است آنها رسول خدا را کشتند، خداوند متعال آنها را به وسیله پادشاه کافری یعنی بخت نصر تباه و برباد نمود و او را بر آنها مسلط گردانید، چنان‌که وقتی در فلسطین گمراهی اختیار کردند بخت نصر را بر آنها مسلط گردانیده به آنها سزا داده بود، ولی حق این است که قرآن شهر ویژه‌ای را



معین نمود، لذا مناسب این است که عام گذاشته شود و بدین شکل شامل شهرهای یمن هم می‌باشد، والله اعلم.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبَادٍ ﴿۱۶﴾ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ  
و ما نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه در میان آنهاست بازی کنان. اگر می‌خواستیم که

نَتَّخِذَ لَهُمْ أَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿۱۷﴾ بَلْ  
بگیریم باز یچه‌ای، پس می‌گرفتیم از نزد خود، اگر می‌بودیم ما کننده آن. نیست چنین،

نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ  
مامی‌ز نیم رأست را بر دروغ پس می‌شکند سر او را، پس او از بین می‌رود، و برای شماست

الْوَيْلُ لِمَا تَصِفُونَ ﴿۱۸﴾ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ  
بربادی از آنچه بیان می‌کنید. و از آن اوست کسی که در آسمانها و زمین است و کسانی که

عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿۱۹﴾ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ  
در نزد اوست می‌باشند سرکشی نمی‌کنند از عبادت او، و سستی نمی‌کنند. یاد می‌کنند او را شب

وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿۲۰﴾ أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنْ الْأَرْضِ هُمْ  
و روز و مانده نمی‌شوند. آیا مقرر کرده‌اند آنها معبودهایی از زمین که آنها

يُنشِرُونَ ﴿۲۱﴾ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا  
زنده می‌کنند ایشان را. اگر می‌بود در این دو تا معبودی دیگر بجز از خدا، پس هر دو تا ویران

فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۲۲﴾ لَا يُسْأَلُ عَمَّا  
می‌شدند، پس پاک است الله مالک عرش، از آنچه ایشان بیان می‌کنند. سؤال نمی‌شود از

يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ ﴿۲۳﴾ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا قُلْ هَاتُوا  
آنچه می‌کند و از آنها سؤال می‌گردد. آیا مقرر کرده‌اند بجز از او معبودان دیگری، بگو بیاورید

بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ  
مدرک خودتان را، این است سخن کسانی که با من اند و سخن پیشینیان از من، باز بیشترشان

لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا  
 نمی فهمند حق را، پس از سر خود رد می کنند. و نفرستادیم پیش از تو هیچ رسولی، مگر

نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾ وَ  
 به او چنین وحی گردید که سخن این است که نیست معبودی بجز من، پس مرا بپرستید. و

قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ كُفًّی رَا بَسْرُ خُودِ، هَرَكَزْ لَا یُقِ اُو اِیْنِ نِیْسْتِ وُلِی اَنهَآ بِنْدِكَآنِ مَعْرُزِی  
 می گویند که قرار داده رحمن کسی را پسر خود، هرگز لایق او این نیست ولی آنها بندگان معززی

لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا  
 هستند. نمی توانند سبقت کنند از او در گفتار و آنها به دستور او کار می کنند. می داند آنچه

بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى  
 در جلو آنها و آنچه پشت سر آنهاست، و سفارش نمی کنند مگر برای کسی که از او خدا راضی

وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ  
 باشد و آنها از بیم او می ترسند. و هر کس از آنها بگوید که منم معبود بجز او، پس او را

نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾

سزا می دهیم به جهنم چنین سزا می دهیم ظالمان را.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (مصنوعات ما بر یگانگی ما دلالت دارند، زیرا) ما آسمان و زمین را و آنچه در میان آنهاست، چنین نیافریده ایم که مرتکب فعل عبثی شده باشیم (بلکه حکمت‌های بسیاری در آنهاست، که بزرگترین آنها، دلالت نمودن آنها بر توحید حق تعالی است، و) اگر مقصود ما (از آفریدن آسمان و زمین) اختیار شغلی (بی فایده) می بود (و حکمتی از آن هدف قرار نمی گرفت) (تنها خوش دلی هدف می بود) پس ما تنها چیزی از نزد خود مشغله قرار می دادیم (مانند مشاهده صفات کمال خویش) اگر این کار را انجام می دادیم (زیرا که مشغله



باید با شأن شاغل نسبتی داشته باشد، پس کجا ذات خالق کاینات، و کجا این مصنوعات حادثه، البته صفات بخاطر قدیم و لازم ذات بودنش، تا حدی مناسبتی دارند، پس وقتی که به دلایل عقلی و اجماع اهل ادیان، مشغله قرار دان آنها هم محال است، پس در مصنوعات حادثه نباید کسی وهم و گمانی داشته باشد، لذا ثابت گردید که ما آنها را بی مورد نیافریده ایم) بلکه (برای اثبات حق و ابطال باطل آفریده ایم و) ما (آن) حق را (که مصنوعات بر اثبات آن دلالت دارند، چنان) بر باطل (غلبه می دهیم که شما تصور کنید که ما آن را بر این) می زنیم، پس آن (حق) مغز این (باطل) را بیرون می آورد (آن را سرکوب می سازد، پس آن (باطل سرکوب شده) به یکبار، از بین می رود (دلایل توحید که از این مصنوعات به دست می آیند، شرک را کلاً منتفی می سازند، که احتمالی هم از جانب مخالف آن، باقی نمی ماند) و (شما که با وجود این دلایل قاطع، به شرک مبتلا می شوید، پس) برای شما از آنچه (برخلاف حق) از خود بیان می کنید بربادی (بدبختی) بزرگی خواهد شد، و (شأن حق تعالی آن است که هر آنچه در آسمانها و زمین است از آن (و مملوک) اوست و (از) کسانی که در نزد خداوند (بسیار مقبول و مقرب) هستید از آن جمله می باشند (کیفیت بندگی آنها این است که) از عبادت او عاری ندارند و نه مانده می شوند (بلکه) شب و روز (خدا را) تسبیح (و تقدیس) می کنند (گاهی) توقّف نمی کنند (پس وقتی که حالت ایشان چنین است عموم مخلوقات در چه شماری هستید، پس لایق عبادت اوست و وقتی که کسی دیگری چنین نیست، پس شریک تصور کردن برای او، چقدر نادانی و حماقت است) آیا (با وجود این دلایل دال بر توحید)، آنها غیر از خداوند معبودان دیگری گرفته اند (بویژه) از اشیای زمین (که باز هم ادنی تر و نازکتر می باشند، مانند سنگ و بتهای معدنی) که آنها کسی را زنده می کنند (آنکه نمی تواند روح بدمد، چنین عاجز کی لایق می شود که

معبودی قرار گیرد و) اگر در زمین و (یا در) آسمان غیر از خداوند معبود (واجب الوجود دیگری) می بود (پس هر دوی (از دیر زمان) در هم می شکستند (زیرا طبق عادت در اراده و افعال هر دوتا، مزاحمت ایجاد می شد، و با هم، درگیر می شدند و برای این، فساد لازم است اما فساد واقع نیست، لذا نمی تواند معبود متعددی وجود داشته باشد) پس (از این بیانات ثابت شد که) خداوند متعال که مالک عرش است از آنچه ایشان بیان می کنند (که نعوذ بالله شریکانی دارد) پاک است (در صورتی که عظمت او چنان است که) آنچه او انجام می دهد کسی نمی تواند از او بازخواست کند و از دیگران بازخواست می شود (خداوند متعال می تواند بازخواست کند، پس کسی در عظمت، با او شریک نیست، پس چگونه کسی می تواند با او در معبودیت، شریک باشد، بحث تا اینجا به صورت نقض و ابطال و استلزام محال بود، و بحث آینده به صورت سؤال و منع کلام است که) آیا آنها غیر از خدا معبودان دیگری مقرر کرده اند (به آنها) بگو که شما (بر این ادعا) دلیل (و مدرک) خود را ارایه دهید (تا اینجا سؤال و ابطال شرک به دلیل عقلی بود، و در آینده استدلال به دلیل نقلی است که) این کتاب همراهان من (قرآن) و کتب پیشینیان از من (تورات و انجیل و زبور) موجود است (که صدق و منزل من الله بدون آنها به دلیل عقلی ثابت است، و در بقیه ی کتب اگر چه تحریف به کار رفته، ولی در قرآن هیچ احتمالی از تحریف نیست، پس مطالب آن کتب که مطابق با قرآن باشد، حتماً صحیح است، و مقتضای همه این دلایل، این بود که ایشان به توحید قایل می شدند، ولی باز هم قایل نشدند) بلکه بیشتر آنها کسانی هستند که به امر حق یقین نمی کنند، پس (از این جهت) آنها (از قبول کردن آن) اعراض می کنند و (این توحید چیز تازه ای نیست که از آن در وحشت باشند، بلکه شرع قدیمی است، چنانکه) ما پیش از شما هیچ چنین پیامبری



نفر ستاده ایم که به او وحی نفر ستاده باشیم، که غیر از من کسی دیگر (سزاوار) معبود (بودن) نیست، پس (تنها) مرا عبادت کنید، بعضی (از مشرکان) چنین می گویند که (العیاذ بالله) خداوند متعال (فرشتگان را) فرزند خویش قرار داده است، (پناه بر خدا) او (تعالی از این افترا) پاک است (و آن فرشتگان فرزندان او نیستند) بلکه بنده ی (او) هستند (آری بندگان) معزز (ی هستند، و از اینجا این بی خبران در اشتباه قرار گرفته اند) (و کیفیت بندگی و محکومیت و ادب آنها چنین است که) آنها نمی توانند از او سبقت گرفته سخنی بگویند (بلکه منتظر امر او می باشند) و آنها طبق دستور او عمل می کنند (نمی توانند خلاف آن انجام دهند، زیرا می دانند که) خداوند متعال احوال گذشته و آینده آنها را (کاملاً) می داند (پس آنچه دستور باشد و هرگاه باشد موافق حکمت او خواهد بود، لذا نه عملاً مخالفت می کنند و نه در گفتار مبادرت می ورزند) و (کیفیت ادب آنها تا این حد است که) آنها جز از کسی که (برای شفاعت کردن او) خدا راضی باشد، نمی توانند برای کسی سفارش کنند و همه آنها از هیبت خدا می ترسند (این توضیح محکومیت و مغلوبیت آنها بود، در آینده بحث از غالبیت و حاکمیت خداست، اگر چه حاصل هر دو با هم متقارب است یعنی) هر کسی از آنها (بالفرض) چنین بگوید که غیر از خدا، من هم معبودی دیگر هستم، پس ما سزای او را جهنم قرار می دهیم (و) ظالمان را چنین سزا خواهیم داد (خداوند کاملاً بر آنها مسلط است چنان که بر مخلوقات دیگر، پس آنها چگونه می توانند اولاد خدا باشند، در صورتی که برای اولاد خدا، خدا بودن هم ضروری است).

### معارف و مسایل

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبَادٍ﴾ یعنی ما آسمان و زمین و

آنچه در میان آنهاست را برای بازی و لعب نیافریدیم، در آیات گذشته آمده بود که بعضی از روستاها را هلاک و ویران ساختیم، در این آیه اشاره به این شده است، چنانکه آفرینش آسمان و زمین و تمام مخلوقات آنها بر حکمتها و مصالح مهم مبتنی است، هم چنان ویرانی روستاهایی که تباه کرده شده‌اند، آن هم عین حکمت بوده است، و این مطلب را در این آیه چنین تعبیر نموده است که آیا منکران توحید و رسالت، قدرت کامل و علایم روشن علم و بصیرت ما را که در صنعت و آفرینش آسمان و زمین و تمام مخلوقات مشاهده می‌گردد، نمی‌بینند و نمی‌فهمند، یا چنین تصوّر می‌کنند ما همه این کاینات را بی‌مورد و برای بازیچه‌ای آفریده‌ایم.

﴿الْعَبِیْن﴾ مشتق از لعب است و لعب، آن کاری را می‌گویند که با آن، مقصد درستی دنبال نشود،<sup>(۱)</sup> و (لهو) به آن کاری گفته می‌شود که اصلاً هدفی به آن متعلق نباشد نه صحیح و نه غلط، بلکه هدف تنها وقت گذرانی باشد، منکرین اسلام که بر رسول الله ﷺ، و قرآن اعتراض کرده، از پذیرش توحید سر باز می‌زنند و با وجود این نشانه‌های عظیم قدرت الهی، تسلیم نمی‌شوند، این رویه‌ی آنها گویا ادّعا بر این است که همه این اشیا، بی‌مورد و برای بازی آفریده شده است، در پاسخ به آن فرموده شد که اینها بیهوده و بازیچه نیستند، اگر قدری به فکر و اندیشه فرو بروید، خواهید دانست که در هر ذره‌ای از کاینات و در هر صنعتی از قدرت، هزارها حکمت وجود دارد و همه آنها درس خاموش معرّف حق سبحانه و توحید او می‌باشند.

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید.

﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَأَتَّخِذْنَهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ یعنی، اگر ما





می خواستیم که شغلی به صورت بازیچه بسازیم و هدف، انجام این کار می شد، پس ما چه نیازی داشتیم که زمین و آسمان و غیره را پدید آوریم این کار می توانست از اشیای نزد ما هم انجام یابد.

لفظ «لَهُ» در زبان عرب برای اشیای فرضی اطلاق می گردد که اصلاً وجودی نداشته باشند، و در اینجا هم این مطلب به این لفظ بیان گردیده است که اگر شخصی نادان همه این مخلوقات و مصنوعات علوی و سفلی آسمان و زمین را لهو و لعب تصوّر کند، آیا این میزان، عقل هم ندارد، که این چنین کارهای بزرگ برای لهو و لعب انجام داده نمی شوند و کسی که بخواهد چنین کاری انجام دهد آن را بدین شکل نمی کند، در این اشاره به این رفته که شأن خداوندی خیلی بلند و بالاست، صدور لهو و لعب از یک نفر فهمیده هم متصوّر نیست، چه برسد به خداوند متعال.

معنای اصلی و معروف «لهو» شغل بیکاری است که مطابق آن تفسیر مذکور بیان گردیده است؛ بعضی از مفسّرین فرموده اند که گاهی لفظ لهو به معنای همسر و اولاد هم می آید و اگر در اینجا زن و فرزند مراد گرفته بشود، پس هدف آیه ردّ نظریه یهود و نصارا است که حضرت مسیح و عزیر عليهما السلام را پسران خدا می دانستند، یعنی اگر ما برای خود اولاد بر می گرفتیم چرا از مخلوق انسانی می گرفتیم از مخلوق پیش خود ما انتخاب می کردیم، والله اعلم.

﴿بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ معنای لغوی «قذف»

انداختن و زدن است «یدمغ» به معنای وارد کردن ضرب بر مغز است و «زاهق» به معنای رونده و بی نام و نشان شونده است، با این مطلب که کاینات عجیب و غریب آسمان و زمین را ما برای بازیچه نیافریدیم بلکه مبتنی بر حکمت‌های بزرگ آفریده ایم که یکی از آن جمله هم این است که به وسیله آن حق و باطل از هم ممتاز می شوند و مشاهده‌ی مصنوعات قدرت، چنان مردم را به سوی حق

هدایت می کند که باطل نمی تواند در مقابل آن بایستد، و این مطلب چنین تعبیر شده است که حق بر باطل زده می شود که از آن مغز باطل به هوا می رود و بی نام و نشان قرار می گیرد.

﴿وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ یعنی، بندگان ماکه نزد ما هستند، مراد از آن فرشتگانند، همیشه در عبادت ما بدون مکث مشغول می باشند، اگر شما عبادت مرا بجا نیاورید، در خدایی من هیچ گونه فرقی نخواهد آمد، و چون انسان، دیگران را بر حال خود قیاس می کند و بر این خوگر و عادی می باشد، دو چیز می تواند از عبادت دایمی او، مانع بشود: یکی این که عبادت کسی را خلاف مقام و درجه‌ی خود تصور کند، لذا بدان نزدیک نشود. دوم این که می خواهد عبادت کند، اما از این جهت نمی تواند که مسلسل دایماً عبادت بکند که به مقتضای بشریت به انجام کار کوچک خسته و مانده می شود نیاز پیدا می کند به استراحت و خواب، لذا در آخر آیه این هر دو مانع را از فرشتگان نفی فرمود که آنها نه از عبادت من استکبار می نمایند که آن را خلاف مقام خویش بدانند، و نه از عبادت کردن خسته و مانده می شوند، و این مطلب را در آیه بعدی چنین تکمیل نموده است که: ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾ یعنی فرشتگان شب و روز به تسبیح مشغول می باشند و گاهی هم سست نمی شوند.

عبدالله بن حارث می گوید که من از کعب احبار پرسیدم که آیا فرشتگان غیر از تسبیح کار دیگری ندارند، و اگر دارند پس با کارهای دیگر چگونه هر وقت تسبیح جاری می باشد، کعب فرمود: ای برادرزاده آیا کاری دیگر یا شغل دیگر تو را از تنفس باز می دارد و در کارهای تو مخل و مانع می شود، در اصل تسبیح برای فرشتگان مانند تنفس است برای ما یا چشم زدن که این هر دو تا هر



وقت و در هر حال جاری می‌باشند، و در هیچ کاری مانع و مخل نمی‌شوند.<sup>(۱)</sup>  
**﴿أَمْ آتَّخَذُوا إِلَهَةً مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ﴾** در اینجا جهالت مشرکان را از چند جهت ظاهر نمود، نخست این که ایشان چنان احمقند که خدا هم درست کردند، آن هم از مخلوق زمین و اینها از مخلوقات علوی و آسمانی در هر حال کمتر و ابتر هستند، دوم این که کسانی را که خدا قرار دادند، آیا آنها را دیدند که کسی را زنده کنند و در آن روح بدمند، و برای معبود لازم است که مرگ و حیات خلایق در قبضه او باشد.

**﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ﴾** این دلیل عادی توحید است که مبنی بر عموم عادات می‌باشد، و نیز اشاره‌ای است به طرف دلیل عقلی که تقاریر مختلفی از آن در کتب علم کلام مذکور است، و از این جهت دلیل عادی است، اگر در آسمان و زمین دو خدا و دو مالک و مختار باشد، ظاهر این است که باید احکام هر دو تا کاملاً در زمین و آسمان نافذ گردند و عادتاً این امکان ندارد که آنچه یکی حکم بدهد، دوم هم عیناً آن حکم را صادر کند، یا آنچه یکی پسند کند، دومی هم همان را پسند کند؛ لذا گاه گاهی اختلاف رأی و اختلاف احکام ناگزیر خواهد شد، و هرگاه احکام دو خدا در زمین و آسمان مختلف شدند، نتیجه بجز ویرانی آسمان و زمین چیزی دیگر نخواهد شد، یکی می‌خواهد اینک روز باشد، دومی می‌خواهد که شب باشد، یکی می‌خواهد که باران ببارد و دومی می‌خواهد که نبارد، پس احکام متضاد هر دو تا، چگونه نافذ می‌شوند، و اگر یکی مغلوب گردد پس او مالک، مختار و خدا نماند، در اینجا ایراد این شبهه که امکان دارد، هر دو تا با هم نموده احکام جاری کنند، این چه استبعادی دارد، پاسخ به آن در کتب علم کلام با تفصیل آمده است، در اینجا همین قدر باید در

ذهن باشد که اگر هر دو تا پایبند مشورت باشند که یکی بدون مشورت دیگری نتواند کار کند، لازم می آید که هیچ یکی از آن دو مالک و مختار نباشد، پس هر دو تا ناقص می باشند و ناقص نمی تواند خدا باشد و شاید در آیه ی آینده: ﴿لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُّونَ﴾ اشاره ای به این طرف یافته باشد، هر کسی که مستلزم و پایبند قانون باشد و دیگری حق نداشته باشد که از افعال و اعمال او مؤاخذه کند، نمی تواند خدا باشد، خدا کسی است که پایبند دیگری نباشد و کسی حق نداشته باشد از او سؤال بکند، لذا اگر دو خدا باشند که هر دو تا پایبند مشورت باشند، پس لزوماً هر یکی حق دارد از دیگری سؤال کند و بر ترک مشورت، مؤاخذه نماید و این خود منافی با منصب خدایی است.

﴿هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي﴾ یکی از مفاهیم آن همان است که در خلاصه ی تفسیر بیان گردیده است که مراد از ﴿ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ﴾ قرآن و ﴿وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي﴾ تورات و انجیل و زبور و کتب دیگر پیشین هستند، و معنای آیه این است که قرآن من و همراهانم و کتب امم گذشته (تورات و انجیل) و غیره موجود هستند، آیا در یکی از آنها بیان شده که جز خدا عبادت دیگری به جا آورده شود، در تورات و انجیل با وجود تحریف هیچ جایی روشن نشده که کسی را با خدا شریک کرده معبود قرار دهید، در بحر محیط مفهوم آن چنین بیان شده است که این قرآن ذکری است برای همراهان من و هم چنین ذکری است برای کسانی که پیش از من بوده اند، مطلب این است که از نظر دعوت و تشریح احکام ذکری است برای همراهان من و ذکر آن برای سابقین بدین معناست که به وسیله آن احوال و معاملات و قصص گذشتگان زنده است.

﴿لَا يَسْتَفِئُونَ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ یعنی فرشتگان چگونه اولاد حق تعالی می باشند، آنها چنان خایف و مؤدب هستند که نه در قول از خدا سبقت می گیرند و نه در عمل گاهی برخلاف او کاری انجام می دهند، مطلب از عدم



سبقت در قول این است که تا وقتی از طرف حق تعالی دستوری نباشد، از طرف خود بر مسابقه در گفتار جرأت نمی‌کنند، از این، این هم معلوم گردید که یکی از آداب بزرگان این هم هست که هرگاه در مجلس بحثی به میان آید انتظار می‌رود که صحبت را رئیس مجلس آغاز کند و صحبت دیگران خلاف ادب است.

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا

آیا ندیدند منکران که آسمانها و زمین بسته بودند، باز ما آنها را گشودیم و آفریدیم

مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾ وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ

از آب هرچیز زنده را، باز هم آیا یقین نمی‌کنند. و گذاشتیم ما در زمین بار سنگین که آنها را

تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ

گرفته مایک نشود و گذاشتیم در آن راههای گشاده تا که آنها راه بیابند. و ساختیم آسمان را

سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِنَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

سقفی محفوظ و آنها به نشانیهای آن توجه ندارند. و اوست آنکه آفرید شب و روز

وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٣﴾

و خورشید و ماهتاب را هر یکی در جای خود می‌چرخد.

### خلاصه‌ی تفسیر

آیا این کافران نمی‌دانند که آسمان و زمین (قبلاً) بسته بودند (نه از آسمان باران می‌آمد و نه از زمین محصولات حاصل می‌شد، این را به بسته شدن تعبیر نموده است، چنان‌که اگر الآن هم در منطقه‌ای یا در وقتی از آسمان باران نیاید و از زمین محصولاتی به دست نیاید، پس با توجه به آن منطقه یا آن زمان می‌توان گفت که آنها بسته‌اند) باز ما هر دو تا را (به قدرت خویش) گشودیم (که از



آسمان باریدن باران و از زمین رویدن نباتات آغاز گردید) و (از باران تنها نباتات رشد نمی کنند بلکه) ما از آب (باران) هر چیز زنده ای را آفریده ایم (در وجود هر ذی روح زنده و بقای آن آب حتماً سهمی دارد، چه بی واسطه و چه بواسطه، چنان که در آیه ی ۱۶۴ با سوره ی بقره آمده است: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾ آیا (باشنیدن این سخنان) باز هم ایمان نمی آورند و ما (به قدرت خویش) در زمین کوهها را به این خاطر ساختیم که زمین با مردم به لرزه در نیاید و ما در آن (زمین) راههای گشاده درست کردیم، تا که مردم (به وسیله آنها) به منزل (مقصود) برسند و ما (به قدرت خویش) آسمان را (به نگهبانی زمین بالای آن مانند) یک سقفی ساختیم که (از هر نظر) محفوظ است (از سقوط و هم از شکستن و منفجر شدن هم، و از این هم که شیطان در آن رسیده بتواند سخنان آسمان را گوش کند، اما این محفوظ و مضبوطی آسمان هم دایمی نیست، بلکه تا مدت مقرر است) و ایشان از نشانه های (موجود در) این (آسمان) اعراض کننده می باشند (در آنها فکر و اندیشه و تدبّر به کار نمی برند) و او چنان (قادر) است که شب و روز، خورشید و ماه را آفرید (و نشانه های آسمانها اینهاست) و هر یکی (از شمس و قمر) در یک مداری (چنان می چرخند که گویا) شنا می کنند.

### معارف و مسایل

﴿أَوَلَمْ يَرَأِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ در اینجا لفظ رؤیت به معنای علم عمومی است، چه به چشم حاصل شود و چه به استدلال عقل، زیرا مطلبی که در آینده بیان می گردد تا حدی متعلق به مشاهده و دیدن است و مقداری به علم استدلالی است.

﴿أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ لفظ ﴿رَتْقًا﴾ به معنای بسته و



﴿فَتَقُّ﴾ به معنای گشودن می باشد، مجموعه این دو لفظ: «رتق، فتق» به معنای انتظام و اختیار کامل کاری، به کار برده می شوند، ترجمه الفاظ آیه از این قرار است که آسمان و زمین بسته بودند، ما آنها را گشودیم، مراد از بسته شدن و گشادن در اینجا چیست؟ مفسران در بیان مراد آن اقوال مختلفی نقل کرده اند، مگر از مجموعه ی آنها معنایی که صحابه کرام و جمهور مفسرین اختیار کرده اند همان است که در خلاصه ی تفسیر بیان گردید، که مراد از آن بند کردن باران از آسمان و محصولات زمینی است و مراد از گشودن، گشودن این دو تاست.

در تفسیر ابن کثیر واقعه ی حضرت عبدالله بن عمر به سند ابی حاتم چنین نقل شده است که کسی پیش او آمد و از او نسبت به تفسیر این آیه سؤال کرد، او به حضرت ابن عباس اشاره نمود که به پیش آن شیخ برو و از او سؤال کن و از آنچه به تو پاسخ داد، مرا نیز آگاه کن، آن شخص به پیش حضرت ابن عباس رفت و پرسید: مراد از «رتقا و فتقنا» در این آیه چیست؟ حضرت ابن عباس فرمود: قبلاً آسمان بسته بود باران نمی بارید و زمین بسته بود که در آن نباتات نمی روید، وقتی خداوند متعال به وسیله بشر روی زمین را آباد نمود، از آسمان باران و از زمین نشو و نما را گشود، این شخص پس از دریافت تفسیر آیه، به پیش حضرت عبدالله بن عمر رفت و آنچه از حضرت ابن عباس شنیده بود برای او بازگو کرد، حضرت عبدالله بن عمر فرمود: اینک برای من ثابت گردید که فی الواقع به حضرت ابن عباس علم قرآن اعطا شده است؛ قبل از این، در باره ی تفسیر قرآن من او را جری می پنداشتم و آن را نمی پسندیدم، ولی اکنون معلوم شد که خداوند متعال ذوق خاصی نسبت به تفسیر قرآن به او عنایت فرموده است و او رتق و فتق را درست تفسیر فرموده است.

این روایت حضرت ابن عباس در تفسیر روح المعانی به حواله ابن المنذر

و ابونعیم و گروه دیگری از محدّثین نقل شده است که از آن جمله یکی حاکم صاحب مستدرک می باشد و حاکم آن را صحیح قرار داده است.

ابن عطیه اوفی پس از نقل این روایت، فرموده است که این تفسیر خیلی خوب و جامع و با توجه به سیاق و سباق خیلی مناسب است و برای منکرین عبرت و حجّتی هم هست و مظهر نعمتهای خصوصی و قدرت کامل خداوند متعال که اساس توحید و معرفت می باشد، هست و آنچه در آیه ما بعد: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ فرموده است، با توجه به این معنی مناسبت دارد، و در بحر محیط هم این معنی مورد پسند قرار گرفته است و علامه قرطبی آن را قول عکرمه قرار داده و فرموده است که از آیه ای دیگر این معنا تأیید می گردد و آن آیه در سوره ی طارق است: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ﴾<sup>(۱)</sup> و امام طبری هم همین معنی را اختیار نموده است.

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ مراد این است که در آفرینش هر جاننداری آب دخالتی دارد، و در نزد اهل تحقیق تنها انسان و حیوان ذی روح و جاندار نیستند، بلکه در نباتات حتّی جمادات هم نزد آنها روح و حیاتی ثابت است، و روشن است که آب در آفرینش و ایجاد و ارتقای همه این چیزها دخل بزرگی دارد.

ابن کثیر به سند امام احمد از ابوهریره نقل نموده است که او گفت: من در خدمت رسول خدا ﷺ، عرض کردم که یا رسول الله من هرگاه شما را زیارت می کنم دلم شاد و چشمهایم خنک می گردند شما هر چیز را به من نشان دهید، فرمود: هر چیزی از آب آفریده شده است سپس ابوهریره عرض کرد که چنین عملی به من نشان بده که به انجام آن من وارد جنّت بشوم، آن جناب ﷺ، فرمود:





«أفش السلام و أطمع الطعام وصل الأرحام و قم بالليل والناس نيام ثم أدخل الجنة بسلام»  
 تفرد به احمد و هذا اسناد على شرط الشيخين الخ. سلام گفتن را عام بگردان  
 (اگر چه مخاطب بیگانه باشد) و به مردم غذا بده (و این را هم حدیث عام قرار  
 داده است، و غذا دادن به هر کس چه کافر باشد و چه فاسق از ثواب خالی  
 نیست) و صله‌ی رحم به جای آور و به شب نماز تهجد بخوان، زمانی که همه  
 مردم در خواب هستند، پس به سلامتی وارد بهشت خواهی شد.

﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ﴾ لفظ «مید» در زبان عرب بر حرکت  
 اضطرابی اطلاق می‌گردد، و مراد آیه این است که خداوند برای برقرار کردن  
 توازن زمین، بار کوهها را بر آن گذاشت، تا که او نتواند حرکت اضطرابی کند و  
 در اثر آن اهل زمین ضرر یابند، و این تحقیق فلسفی، که سنگینی کوهها در قرار  
 گرفتن زمین چه دخلی دارند در اینجا نیازی به آن نیست، اهل علم می‌توانند  
 برای توضیح کامل آن به تفسیر کبیر و غیره مراجعه نمایند، و حضرت  
 حکیم‌الامه آن را به قدر نیاز در تفسیر سوره‌ی نحل در «بیان القرآن» مرقوم  
 فرموده است.

﴿كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ لفظ «فلك» در اصل به هر دایره و چیز مدور اطلاق  
 می‌شود، بنابر این پوست گردی که در چرخ قرار دارد به آن فلکة‌المغزل  
 می‌گویند<sup>(۱)</sup>. و بدین مناسبت به آسمان هم فلک گفته می‌شود، و مراد در اینجا  
 آن مدار شمس و قمر است که بر آنها دارند حرکت می‌کنند، و در الفاظ قرآن  
 هیچ جایی تصریح نشده است که آیا این مدارها در خود آسمان هستند یا در  
 خارج از آن در فضا می‌باشند، تحقیقات فضایی فعلی روشن ساخته که این  
 مدارها در فضا و خلا خیلی پایین‌تر از آسمان قرار دارند.

از ظاهر این آیه مفهوم می شود که خورشید هم بر یک مدار حرکت می کند، فلاسفه جدید قبلاً منکر آن بودند، ولی اکنون آنها هم قایل شده اند، و اینجا جای تفصیل بیشتری نیست، والله سبحانه و تعالی اعلم.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنَّ مَتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾ كُلُّ

و ندادیم بد هیچ بشری پیش از تو زندگی جاویدان، پس آیا اگر تو مردی آنها می ماند. هر

نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا

نفسی چشنده مرگ است، و می آزماییم شما را به بدی و نیکی آزمودنی، و به سوی ما

تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾ وَ إِذْ أَرَأَيْتَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي

برگردانیده می شوید. و هر کجا دیدند تو را منکران کاری ندارند با تو مگر مسخره کردن، آیا این است که

يَذُكَّرُ أَهْلَتَكُمْ وَ هُمْ يَذُكَّرُ الرَّحْمَنُ هُمْ كَفَرُونَ ﴿٣٦﴾ خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِن

می گیرد نام بتهای شما را و آنها از نام رحمن منکراند. آفریده شده انسان از

عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ ءَايَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَى

شتاب، نشان می دهم اکنون به شما نشانایان خود را پس شتاب نکنید از من. و می گویند کی

هَذَا الْوَعْدَانِ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ

می شود این وعده اگر هستید شما راستگو. اگر بدانند این کفار وقتی که نتوانند دفع کنند

عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَ لَا عَن ظُهُورِهِمْ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾ بَلْ تَأْتِيهِمْ

از صورتهای خود آتش را و نه از پشتهای خود و نه حمایت کرده می شوند. بلکه می آید بر آنها

بَعْتَهُ فَتَبَهُتْهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾

ناگهان پس مبهوت می سازند آنها را پس نمی توانند دفع آن را و نه به آنها فرصت داده می شود.

وَ لَقَدْ أَسْتَهْزَىءَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ

و مسخره شده به رسولانی پیش از تو، پس برگشت بر مسخره کنندگان از ایشان آنچه به آن



يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٤١﴾ قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ  
مسخره می‌کردند. بگو کیست که نکهبانی می‌کند به شما شب و روز از رحمن بلکه آنها از

ذَكَرَ رَبَّهُمْ مُّغْرَضُونَ ﴿٤٢﴾ اَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ  
ذکر پروردگارشان روی می‌گردانند. آیا برای آنها معبودانی هست که نجات می‌دهند آنها را

مِّنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ اَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِّنَّا يُصْحَبُونَ ﴿٤٣﴾ بَلْ  
بجز از ما، آنها نمی‌توانند خود را کمک کنند و نه برای آنها از ما رفاقتی هست. بلکه

مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَاٰبَاءَهُمْ حَتّٰى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ اَفَلَا يَرَوْنَ  
عیش دادیم آنها را و پدرانشان را تا این‌که طولانی شد بر آنها زندگی، پس آیا نمی‌بینند

اَنَّا نَاتِي الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا اَفَهُمُ الْغٰلِبُونَ ﴿٤٤﴾ قُلْ  
که ما می‌آییم به زمین که می‌کاهیم آن را از کنارهایش، پس آیا آنها غالب می‌شوند. بگو

اِنَّمَا اَنْذَرُكُمْ بِالْوَحٰى وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاَ اِذَا  
این‌که من شما را می‌ترسانم موافق به دستورات و نمی‌شنوند کران خواندن را وقتی که

مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾ وَ لَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ  
ترسانیده شوند. و اگر برسد به آنها بو و نفه‌ای از عذاب پروردگار تو، حتماً خواهند گفت،

يَوَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا ظٰلِمِيْنَ ﴿٤٦﴾ وَ نَضَعُ الْمَوَازِيْنَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ  
وای بر ما، که گناهکار بودیم. و می‌گذاریم ترازوهای انصاف را روز قیامت،

فَلَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَاِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ اَتَيْنَاهَا  
پس ظلم نمی‌شود بر هیچ‌کسی به مقدار ذره‌ای، و اگر باشد به قدرانه از خردل می‌آوریم آن را

وَ كَفٰى بِنٰحِسِيْنَ ﴿٤٧﴾

و ما کافی هستیم برای حساب.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (ایشان که بر وفات شما شادمانی می‌کنند، لقوله تعالی ﴿نَتَرَبَّصُّ بِهٖ رَبِّبٌ﴾

الْمُنُونِ﴾<sup>(۱)</sup> و این وفات منافی با نبوت نیست زیرا که) ما پیش از شما هم برای هیچ بشری (چه پیامبر باشد و چه غیر آن در این جهان) جاویدان ماندن را مقرر نکرده‌ایم، (لقوله تعالیٰ ﴿وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ﴾)<sup>(۲)</sup> پس همانگونه که بر انبیای گذشته پیش از شما مرگ آمده و از آن در نبوت هیچ کسی شبه‌ای وارد نمی‌شود، هم چنین از وفات شما هم در نبوت شما هیچ شبه‌ای وارد نخواهد شد، خلاصه این‌که نبوت و مرگ هر دو می‌توانند در یک شخص جمع شوند) سپس (اینکه) اگر شما وفات یابید، آیا آنها (در این جهان) برای همیشه جاوید می‌مانند (آخر آنها هم خواهند مرد، پس شادمانی برای چیست، با این مطلب که اگر خوشحالی آنها بر وفات شما در رابطه با ابطال نبوت است پس، ﴿مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ الْخَبَرَ﴾ پاسخ آن خواهد بود، و اگر در اثر بغض و عداوت ذاتی است پس ﴿أَفَأَنْ مَتَّالِخٍ﴾ جواب آن می‌باشد الغرض، در هر صورت این انتظار مهممل و لغو می‌باشد و مرگ چیزی است که) هر ذی‌روحو (از شما) مزه‌ی آن را خواهد چشید و (آنچه ما به شما زندگی چند روزه داده‌ایم، هدف از آن تنها این است که) ما شما را به احوال خوب و خراب کاملاً بیازماییم (مراد از حالت بد آنست که مخالف مزاج باشد، مانند مرض و فقر، و مراد از حالت خوب آنچه موافق باشد، مانند صحت و ثروت که در زندگی، همین احوال به گونه‌های مختلف پیش می‌آید، بعضی در این احوال ایمان و طاعت بجا می‌آورد و کسی به کفر و معصیت مبتلا می‌گردند، با این مطلب که شما را بدین خاطر زندگی دادیم که ببینیم چگونه عمل می‌کنید) و (بر انقضای این زندگی) باز همه شما پیش ما خواهید آمد (و به هر کسی مناسب حالش سزا و جزا خواهیم داد، پس امر مهم، مرگ و بعد از آن خواهد شد و زندگی فقط عارضی



است، سپس هم اینها بر آن افتخار دارند، و بر وفات پیامبر جشن شادمانی می‌گیرند، چنین نشد که در این زندگی مستعار ثروت ایمان و اطاعت به دست می‌آورند که به دردشان می‌خورد و بر عکس نامه‌ی اعمال خود را سیاه و منزل آخرت را سنگین می‌کنند و نمی‌ترسند) و (حالت این منکرین چنین است که) این کفّار وقتی شما را می‌بینند پس شما را مسخره و ریشخند می‌کنند (و با هم می‌گویند) که آیا این (آقا) است که معبودان شما را (به بدی) یاد می‌کند (پس بر شما اعتراض انکار بتها هم خواهد بود) و (خود) اینها از ذکر (حضرت) رحمن (جلّ شأنه) انکار (و کفر) می‌ورزند (پس در اصل اعتراض این است، لذا آنها باید بر این حالت خود استهزا می‌کردند و حالتشان این است که وقتی مضمون سزای کفر را می‌شنوند، هم چنانکه در بالا آمد که: **﴿إِنِّيْنَا تُرْجَعُونَ﴾** بنا بر تکذیب، متقاضی می‌شوند که این سزا زودتر بیاید و این تقاضا و عجله پسندی اکثر ویژگی طبیعت انسانی است، و چنان طبعی است که گویا) انسان (خمیر) شتاب ورزی شاخه شده است (یعنی همانند این که عجله و شتاب زدگی از اجزای ترکیبی آن است و از اینجاست که آنها به عجله عذاب را می‌خواهند و تأخیر آن را دلیل عدم وقوع آن می‌پندارند ولی ای کفّار این اشتباه شماست؛ زیرا آن وقت معینی دارد، لذا قدری صبر کنید) ما به زودی (هنگام آمدن آن) نشانه‌های (قهر یعنی سزای) خود را به شما نشان خواهیم داد، پس شما با عجله از من نخواهید، (زیرا عذاب قبل از وقت نمی‌آید و از وقت آمدنش تأخیر هم نمی‌شود) و اینها (وقتی این مطلب را می‌شنوند که عذاب بر وقت مقرر می‌آید، پس به رسول و مؤمنان چنین) می‌گویند که این وعده کی می‌آید، اگر شما (در اخبار وقوع عذاب) راستگو هستید (پس تأخیر برای چیست؟ چرا واقع نمی‌شود، اصل این است که آنها از این مصیبت اطلاع ندارند که چنین بدون اندیشه صحبت می‌کنند) کاش کفّار از آن زمان اطلاع

می داشتند که (آنها را از هر طرف آتش دوزخ احاطه می کند و) آنها نمی توانند (آن) آتش را از جلو خود دفع کنند و نه از عقب خود و نه کسی از آنها حمایت می کند (اگر از این مصیبت اطلاعی می داشتند، چنین صحبت نمی کردند، و عذاب آتشی که آنها در این جهان متقاضی آن می باشند لازم نیست که طبق تقاضای آنها پدید آید) بلکه آن آتش آنها را فوراً می گیرد و بدحواس شان می کند، پس نمی توانند آن را از خود دفع کنند و نه به آنها مهلت داده می شود و (اگر چنین بگویند که چون این عذاب در آخرت موعود شده، لذا در این جهان نخواهد شد، ولی خوب است که در دنیا هم از آن نمونه ای نشان دهید، پس اگر چه طبق قانون مناظره نشان دادن نمونه آن ضروری نیست اما تبرّعاً نمونه ای از آن نشان داده می شود و آن اینکه) پیامبرانی که پیش از شما گذشته اند، آنها هم که قبل از شما (از جانب کفار) مورد تمسخر قرار گرفته شدند، لذا بر کسانی که به آنها تمسخر کرده بودند، آن عذاب واقع شد که به آن استهزا می کردند (که عذاب کجاست؟ لذا از این معلوم گشت که کفر موجب عذاب است و اگر در دنیا واقع نشود پس در آخرت حتماً واقع خواهد شد و نیز به آنها) بگویید (که این که شما در دنیا از عذاب محفوظ هستید، این هم رحمن است که شما را محفوظ نگه داشته است، این هم احسان از او و دلیلی بر توحید است، و اگر شما این را هم نمی پذیرید، پس بگویید) کیست که شما را در شب و روز از (عذاب) رحمن حفظ می کند (و مسلماً مقتضای این مضمون این بود که به توحید قایل می شدند، ولی آنها باز هم قایل نشدند) بلکه آنها (الآن هم حسب سابق) از (قبول کردن) ذکر (توحید) پروردگار (حقیقی) خویش روگردان هستند (آری ما نسبت به توضیح مصداق ﴿مَنْ يَكْفُرْ كُفْرًا﴾ صراحتاً می پرسیم که) آیا غیر از ما معبودان دیگری هم در نزد آنها وجود دارند که (از عذاب مذکور) آنها را نجات دهند (آنها از کجا می توانند جلوی آن را بگیرند، بیچارگی و



درماندگی آنها به حدی است که) نمی توانند خود را نگه دارند (مثلاً اگر کسی بخواهد آنها را بشکند، نمی تواند از خود دفاع کنند، کقوله تعالی: ﴿وَإِنْ يَسْأَلُكَمُ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ﴾<sup>(۱)</sup> پس نه آن معبودان می توانند از آنها حفاظت کنند) و نه در مقابل ما کسی می تواند حامی آنها باشد (و ایشان با وجود این دلایل قاطع و ساطع، حاضر نیستند حق را بپذیرند، علتش این نیست که در ادعا یا دلیل خلل وجود دارد) بلکه (علت اصلی آن، این است که) من آنها را و آبا و اجداد آنها را اسباب و متاع کامل (در دنیا) دادم، تا این که مدتی طولانی بر آنها (در این حالت) گذشت (که پشت در پشت در عیش و آرام قرار گرفتند، پس چنان سیر شدند که به غرش در آمدند و چشمهایشان کور شدند، با این مطلب که در آنها خلل غفلت وجود دارد، نباید با وجود این قدر منبهات تشریعی و تکوینی، اینقدر در غفلت فرو رفت، چنان که یک امر هشدار دهنده ای ذکر می گردد و آن اینکه) آیا آنها نمی بینند که ما زمین (آنها) را (به وسیله ی فتوحات اسلامی) از چهار طرف برابر داریم می کاهیم، پس آیا اینها (چنین توقع دارند که آنها بر رسول خدا ﷺ، و مؤمنان) غالب می شوند (زیرا قراین عادی و دلایل تنزیلیه هستند که بر مغلوبیت آنها و غلبه ی اهل حق، به شرطی که مسلمانان از اطاعت خداوندی اعراض نکنند، و دست از حمایت اسلام نکشند، پس در باره ی این امر، اندیشیدن، خود برای متنبه شدن کافی است، و اگر با وجود این هم، به سبب جهل و عناد متقاضی وقع عذاب باشند، پس) شما بگویند که من فقط به وسیله وحی شما را می ترسانم (آوردن عذاب در توان من نیست) و (اگر چه این طریقه دعوت به سوی حق و انذار کافی است، ولی) این کران وقتی که (برای دعوت به سوی حق از عذاب) ترسانیده می شوند، نمی شنوند (و در

طریق وضوح حق تأمل نمی کنند، بلکه هر دو پا در یک کفش کرده متقاضی عذاب می باشند) و (کیفیت علو همتشان به قدری است که) اگر شمه‌ای از عذاب پروردگار تو به آنها برسد، پس (تمام شجاعت آنها ختم شده و) چنین می گویند که وای به کم‌شانسی ما (که چگونه به جلوی ما آمد) واقعاً ما در اشتباه بودیم (پس با این همت هنوز متقاضی عذاب هستند و در واقع، مقتضای این شرارت آنها، این است که کارشان در دنیا یکسره می شد، اما ما با توجه به حکمت‌های زیادی، نمی خواهیم آنها را در این جهان به سزای موعود برسانیم، بلکه برای آخرت ذخیره گذاشته‌ایم) و (در آنجا) روز قیامت، ما ترازوی عدل را نصب می کنیم (و اعمال همه آنها را وزن می کنیم) پس بر هیچ کسی کوچکترین ظلمی نخواهد شد و (نتیجه‌ی عدم ظلم این خواهد بود که) و اگر عمل (کسی) به قدر دانه ارزنی باشد، ما آن را هم (در آنجا) حاضر می‌سازیم (و آن را هم وزن می‌کنیم) و ما برای محاسبه کافی هستیم. (و پس از این وزن و محاسبه ما، نیازی به هیچ گونه حساب و کتابی باقی نمی‌ماند، بلکه همه قضاوت‌ها روی این نافذ می‌گردند پس در آنجا سزای مناسب و کافی در مقابله به شرارت‌های مردم داده می‌شود).

### معارف و مسایل

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ در آیات گذشته ادعاهای باطل و عقاید شرک آمیز کفار و مشرکین که در آن حضرت مسیح و عزیر و غیره شریک خدا یا فرشتگان و مسیح اولاد خدا گفته شده بود، رد گردید، و با دلایل واضح این عقاید گمراه کن آنها، باطل اعلام گردید، و مخالفین نسبت به آن هیچ گونه پاسخی نداشتند و در چنین موارد وقتی که مخالف با دلیل و حجت مغلوب گردد، سر صداره می‌اندازد و در نتیجه‌ی آن مشرکین مکه، آرزو می‌کردند که





زودتر رسول خدا ﷺ، وفات کند، چنانکه در بعضی از آیات آمده که: ﴿نَتَرَبِّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ﴾<sup>(۱)</sup> در این آیه حق تعالی به این آروزی بی جای آنها، دو نوع جواب داده است: و آن این که اگر رسول ما زود وفات یابد به شما چه نفعی عاید می‌گردد، اگر هدف شما این است که وقتی او وفات کند ما به مردم می‌گوییم که او رسول و پیامبر نبود و اگر نه نمی‌مرد، پس به آنها چنین پاسخ داد که پیامبرانی که شما هم نبوت آنها را تصدیق می‌کنید آیا وفات نکرده‌اند و وقتی که به نبوت و رسالت آنان با وفات بودشان فرقی نیامد، پس چگونه، پس از وفات آن حضرت ﷺ، می‌توان سر و صدا راه انداخت، و اگر هدفتان از زود وفات یافتن آن جناب ﷺ این است که خشم‌تان سرد بشود، پس یاد داشته باشید که این منزل مرگ در پیش شما هم هست، آخر شما هم خواهید مُرد، پس شادی با مرگ کسی دیگر، چه فایده دارد؟

اگر بمُرد عدو جای شادمانی نیست      که زندگانی ما نیز جاودانی نیست

### مرگ چیست؟

سپس فرمود: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ یعنی هر نفس چشنده‌ی مرگ است، مراد از هر نفس در اینجا نفوس ارضیه، یعنی جاندار زمینی است که مردن همه‌ی آنها امری الزامی است، این امر شامل نفوس ملایکه نمی‌شود، در این اختلاف است که آیا در روز قیامت فرشتگان هم می‌میرند یا خیر؟ بعضی فرموده‌اند که برای یک لحظه بر همه مرگ عارض می‌گردد، چه انسان و نفوس زمینی باشند و چه ملایکه و نفوس آسمانی، و بعضی گفته‌اند که فرشتگان، حور و غلمان جنت از مرگ مستثنی می‌باشند، والله اعلم<sup>(۲)</sup>. و حقیقت مرگ

نزد جمهور علما، خروج روح از جسد عنصری است، و روح عبارت است از: جسم لطیف، نورانی، ذی حیات و متحرّکی که در کلّ بدن انسانی همچون عرق گلاب در گل سرایت می‌کند، ابن قیم حقیقت روح را بیان کرده، با صد دلیل آن را اثبات کرده است<sup>(۱)</sup>.

از لفظ: ﴿ذَاتِقَةُ أَمْوَاتٍ﴾ اشاره به این رفته است که هر نفس مشقّت ویژه‌یمرگ را حس می‌کند، زیرا محاوره چشیدن مزه در چنین موارد به کار می‌شود و این ظاهر است که با توجّه به اتصالی که روح با بدن دارد، هنگام خروج آن از بدن، احساس رنج و مشقّت امر طبیعی است، اما این معامله که بعضی از اهل الله هنگام مرگ لذّت و راحت احساس نموده‌اند که از تنگنای دنیا رها شده به لقای الهی پیوسته‌اند، این یک نوع دیگر از لذّت است که منافی بامشقّت طبیعی مفارقت روح از بدن، نیست؛ زیرا هرگاه نفع و راحت بزرگی در نظر باشد، برای به دست آوردن آن تحمل مشقّت کوچک آسان می‌گردد، با توجّه به این معنی بعضی از اهل الله غم و رنج و مصایب دنیا را محبوب قرار داده‌اند که: «از محبّت تلخها شیرین شود»

غم چه استاده تو بر در ما اندر آ، یارِ ما، برادر ما

و مولانا رومی می‌فرماید:

رنج، راحت شد، چو مطلب شد بزرگ

گرد گله، توتیایی، چشم گرگ

همه‌ی رنج و راحت دنیا آزمایش است

﴿وَتَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ یعنی، ما به وسیله‌ی هر خیر و شر، انسان را



می آزماییم، مراد از شر چیز مخالف طبع، مانند مرض، رنج، اندوه، فقر و فاقه، و مراد از خیر در مقابل آن هر چیز مرغوب طبع، مانند صحت و عافیت، خوشی و راحت، غنا، اسباب عیش و غیره، این هر دو نوع چیزها در این جهان برای آزمایش انسان پیش می آیند که بر شر، یعنی امور خلاف طبع صبر نموده حق آن را ادا نماید و بر خیر، یعنی اشیای مرغوب خاطر، شکر کرده حق آن را ادا نماید، آزمایش این است که چه کسی بر این ثابت قدم می ماند و چه کسی ثابت قدم نمی ماند، و بزرگان فرموده اند: که ثبات قدم بر حقوق شکر مشکل تر است به نسبت ثبات بر حقوق صبر، صبر کردن انسان بر مشقت، آن قدر سنگین نیست که ادای حق شکر بر عیش و عشرت و آرام و راحت مشکل می باشد، از اینجا است که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه فرموده:

«بَلِينَا بِالضَّرَاءِ فَصَبْرُنَا وَ بَلِينَا بِالسَّرَاءِ فَلَمْ نَصْبِر»<sup>(۱)</sup> یعنی ما با مشقتها آزموده شدیم که بر آنها صبر کردیم ولی وقتی به عیش و عشرت مبتلا شدیم نتوانستیم از آنها صبر کنیم، یعنی نتوانستیم بر ادای حقوق آنها ثابت قدم بمانیم.

### شتاب ورزی مذموم است

﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾ عجل به معنای عجله و شتاب است که حقیقت آن طلب چیزی قبل از وقت است، و این وصف فی نفسه مذموم است، و در جای دیگری از قرآن به صورت ضعف انسانی بیان شده است که: ﴿وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾<sup>(۲)</sup>، یعنی انسان بسیار عجله به خرج می دهد، وقتی حضرت موسی به سوی کوه طور از قوم، جلو رفت و به بارگاه حق سبحانه رسید، در آنجا هم بر این شتاب ورزی مورد عتاب قرار گرفت، و آنچه مسارعت و

مسابقت فی الخیرات در باره‌ی انبیا و صالحان به صورت مدح بیان شده است در مفهوم عجله و شتاب‌ورزی داخل نیست؛ زیرا آن طلب چیزی قبل از وقت نیست، بلکه بر وقت کوشش در تکثیر خیرات و حسنات است، والله اعلم.

و مطلب «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» این است، چنان‌که در طبیعت انسان ضعفهای زیادی گذاشته است: یکی از آنها ضعف و عجلت هم هست، و آنچه در طبیعت و جبلت داخل باشد عرب آن را به این عنوان تعبیر می‌کند که این شخص از آن چیز آفریده شده است، چنان‌که در مزاج کسی خشم غالب باشد، گفته می‌شود که این از خشم ساخته شده است.

«سَأُورِيكُمْ آيَاتِي» مراد از آیات در اینجا آن معجزات و احوالی است که بر صدق و حقانیت رسول خدا ﷺ، گواهی می‌دهند<sup>(۱)</sup>. چنان‌که در غزوه‌ی بدر و غیره این علایم بطور واضح هویدا گشتند، و سرانجام غلبه مسلمانان که از همه بیشتر ضعف و ذلیل فهمیده می‌شدند را همه مشاهده نمودند.

### وزن اعمال در قیامت و میزان آنها

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» لفظ موازین جمع میزان است، به معنای ترازو می‌آید، در اینجا برای میزان لفظ جمع به کار رفته که مطلب آن را بعضی از مفسرین چنین بیان فرموده‌اند که برای وزن اعمال ترازوهای زیادی به کار برده می‌شود، چه برای هر شخص ترازوی جداگانه باشد، یا برای هر نوع عمل ترازوی علیحده باشد، ولی جمهور علما بر این اتفاق نظر دارند که ترازوی همه‌ی اعمال یکی می‌باشد و به این خاطر آن را به صیغه یجمع تعبیر کرد که به جای چندین میزان به کار برده می‌شود؛ زیرا که اعمال همه مخلوقات



را از آدم علیه السلام، تا قیامت که خدا می داند آمارشان چقدر است، تنها همین ترازو، وزن می کند، و قسط به معنای عدل و انصاف می آید، با این مطلب که این میزان به عدل و انصاف وزن می کند، کوچکترین کم و کاستی در آن نمی باشد. در مستدرک حاکم به روایت حضرت سلمان مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: روز قیامت ترازویی که برای وزن اعمال وضع می شود، آنقدر بزرگ و گشاد است که اگر بخواهند آسمان و زمین را در آن وزن کنند جای می گیرند<sup>(۱)</sup>.  
حافظ ابوالقاسم لاکائی در سنن خود، از حضرت انس روایت نموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: بر میزان فرشته ای مقرر می گردد، و هر انسان به پای آن آورده می شود، اگر اعمال نیک او زیادتیر شد، فرشته جار می زند که تمام اهل محشر آن را می شنوند که فلان شخص کامیاب گردید، اکنون هیچ گاه او محروم نخواهد شد، و اگر اعمال نیک او کم باشند باز هم فرشته اعلان می کند که فلان شخص شقی و محروم شد، لذا گاهی کامیاب نخواهد شد. و نیز از حضرت حدیفه نقل کرده است، این فرشته که میزان است، حضرت جبرئیل امین است<sup>(۲)</sup>.

حاکم، بیهقی و آجری، از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده اند که او فرموده است: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله، سؤال کردم که آیا شما در روز قیامت به یاد اهل و اولاد خود می باشید؟ فرمود: در قیامت سه موضع به گونه ای است که در آنها کسی از کسی یاد نمی کند: یکی آنکه برای وزن اعمال به پای میزان حاضر می شوند، تا وقتی که معلوم نگردد که آیا اعمال نیک او زیادتیر شده است، یا کم، کسی به یاد کسی دیگر نمی باشد، دوم آن که وقتی نامه های اعمال توزیع می شوند، تا وقتی که معلوم نگردد که آیا نامه اعمال به



دست راست رسیده (که علامت نجات است) یا به دست چپ و یا از طرف پشت رسیده (علامت عذاب است)، سوم هنگام عبور از پل صراط است تا گذشته است که کسی کسی را یاد نمی‌کند<sup>(۱)</sup>.

﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا﴾ یعنی، هنگام یوم حساب و وزن اعمال، همه اعمال کوچک و بزرگ انسان، حاضر کرده می‌شود، تا که در حساب و وزن در بیاید.

### شکل وزن اعمال

می‌توان تصوّر کرد، وزن اعمال بدین صورت باشد که نامه‌ی اعمال نوشته فرشته، وزن گردد، چنان‌که در حدیث بطاقه به آن اشاره شده است، و نیز امکان دارد که عین اعمال به شکل جواهر مستقلی در آمده وزن گردند، که عموم روایات بر این شاهد هستند، و جمهور علما این صورت را اختیار نموده‌اند. و در قرآن مجید از آیه‌ی: ﴿وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾<sup>(۲)</sup> و از آیات دیگر و بسیاری روایات حدیث هم این تأیید شده است.

### محاسبه‌ی اعمال

ترمذی از حضرت عایشه‌ی صدیقه‌رضی الله عنهما روایت کرده است که شخصی پیش پیامبر ﷺ، آمد و نشست و عرض کرد: یا رسول الله، من دو غلام دارم که مرا تکذیب می‌کنند و در معاملات خیانت می‌ورزند و از دستور من سرپیچی می‌کنند، در مقابل من هم با آنها به زبان، بد می‌گویم و با دست آنها را می‌زنم، پس میان من و این دو غلام به چه شکل انصاف می‌باشد؟



رسول خدا ﷺ، فرمود: نافرمانی و خیانت و سرپیچی آنها وزن می‌گردد، سپس سب و شتم و زد و کوب تو وزن می‌شود، اگر سزای تو و جرم آنها برابر شدند که معامله برابر خواهد شد، و اگر سزای تو از جرم آنها کمتر شد، پس این از طرف شما احسان محسوب می‌شود و اگر از جرم آنها اضافه شد پس به قدر زیادتی از تو قصاص گرفته می‌شود، آن شخص از آنجا بلند شد و جداگانه نشست و به گریه افتاد، آن جناب ﷺ، فرمود: مگر تو در قرآن این آیه را نخوانده‌ای؟ ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ او عرض کرد: اکنون برای من جز این چاره‌ای نیست که من آنها را آزاد کرده از غم و اندوه این محاسبه بی‌فکر باشم (۱).

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾ الَّذِينَ  
وما داده‌ایم به موسی و هارون، کتاب فیصله‌کن و روشن و نصیحتی برای ترسندگان. آنانکه

يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ  
می‌ترسند از رب خود پشت‌سر، و آنها از قیامت خیره دارند. و این نصیحتی است بابرکت

أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾

که ما نازل کرده‌ایم آن را پس آیا شما آن را قبول ندارید.

### خلاصه‌ی تفسیر

و ما (پیش از شما) به موسی و هارون (علیهم‌السلام) یک چیز قاطع و روشن و نصیحتی (تورات) برای متقین عنایت کردیم، آنها (متقیانی) که از پروردگار خود در خفا می‌ترسند و (به سبب ترس از خدا) آنها از قیامت (هم) می‌ترسند

(زیرا ترس در قیامت از این است که از طرف خدا ناراضی و سزایی نباشد) و چنانکه ما آن کتاب را به او داده بودیم، هم چنین) این (قرآن هم) یک (کتاب) نصیحت و کثیرالفایده‌ای است، که ما آن را نازل کرده‌ایم، پس آیا (بعد از این که معلوم شد، عادت الهی تنزیل کتب است، و خود منزل بودن آن من الله به دلیل ثابت است) باز هم شما (نزول آن از جانب خداوندرا) منکر هستید.

### معارف و مسایل

﴿الْفُرْقَانِ وَ ضِيَاءٍ وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ﴾ این هر سه صفت تورات هستند که فرقان یعنی میان حق و باطل امتیاز می‌آورد، و برای دلها ضیاء و نور است و برای مردم ذکر و تذکیر و وسیله هدایت است. و بعضی فرموده‌اند که مراد از فرقان امداد خداوندی است که همیشه در هر جا با موسی عليه السلام بود، که در خانه فرعون پرورش یافت و سپس هنگام مقابله، خداوند فرعون را ذلیل کرد و به هنگام تعقیب لشکر فرعون، در دریا راه پدید آمده از او نجات یافت و لشکر فرعون غرق شد و هم چنین بعداً هم این امداد خداوندی مشاهده گردید، و ضیاء و ذکر هر دو تا صفت تورات‌اند، و قرطبی هم این را ترجیح داده است؛ زیرا پس از لفظ فرقان از آوردن فاصله به وسیله او معلوم می‌شود که اشاره به این است که علاوه بر فرقانِ تورات، این چیز دیگری است، والله اعلم.

وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا اِبْرٰهٖمَ رُسُلَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهٖ عَلٰمِیْنَ ﴿۵۱﴾ اِذْ قَالَ لِاٰبِیْهٖ  
و جلوتر داده بودیم به ابراهیم راه‌نیک او را، و ما از او خبر داریم. وقتی که گفت او به پدرش

وَ قَوْمِهٖ مَا هَذِهِ التَّمٰثِیْلُ الَّتِیْ اَنْتُمْ لَهَا عٰكِفُوْنَ ﴿۵۲﴾ قَالُوْا وَ جَدْنَا ءِاٰبَآءَنَا  
و قومش چیستند این بتها که شما بر آنها مجاور قرار گرفته‌اید. گفتند یافتیم آبا و اجداد خود را





هَآءِ عِبَادِينَ ﴿٥٣﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾  
 که از آنها عبادت می‌کردند. گفت همیشه بودید شما و پدران شما در گمراهی واضح.

قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّعِينِينَ ﴿٥٥﴾ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ  
 گفتند آیا آورده‌ای پیش ما حق را یا بازی می‌کنی. گفت خیر، رب شما همان رب آسمان

وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾ وَ تَاللَّهِ  
 و زمین است که آفرید آنها را و من به این سخن قایل هستم. و قسم به خدا که من

لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾ فَجَعَلَهُمْ جُذًا  
 چاره‌ای می‌سازم برای بت‌های شما وقتی بروید پشت گردانیده. پس آنها را تکه تکه کرد

إِلَّا كِبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَٰذَا بِآهِتِنَا  
 مگر بزرگتر آنها را که شاید به سوی او برگردند. گفتند که چه کسی کرد این کار را با خدایان ما

إِنَّهُ لِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ  
 آن شخص بی‌انصاف است. گفتند شنیدیم جوانی را که به بت‌ها چیزی می‌گفت که به او

إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾  
 ابراهیم می‌گویند. گفتند که بیاورید او را در جلو مردم، شاید آنها ببینند.

قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِآهِتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا  
 گفتند آیا تو کردی این را به معبودان ما ای ابراهیم. گفت خیر بلکه بزرگتر آنها این را کرده

فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾ فَارْجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمْ  
 از آنها بپرسید اگر صحبت می‌کنند. پس فکر کردند در دل خود، باز گفتند شما هستید

الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾  
 بی‌انصاف. پس خم شدند سر پایین کرده که تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند.

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَ لَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾  
 گفت آیا باز هم شما می‌پرستید بجز خدا چنین چیزی را که نه نفع به شما برساند و نه ضرر.



أَفَ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا حَرِّقُوهُ  
بیزارم من از شما واز آنچه می پرستید بجز از خدا، آیا شما هیچ نمی فهمید. گفتند بسوزانید

وَأَنْصُرُوا إِلَهَاتِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَعَلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْنَا يَنْزَارُ كُوْنِي بَرْدًا وَ سَلَامًا  
او را و کمک کنید به معبودان خود اگر چیزی می کنید. گفتیم ای آتش سرد باش و راحت

عَلَىٰ آبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾ وَ نَجَّيْنَاهُ  
برسان برابراهیم. و تصمیم داشتند به او بد، پس انداختیم آنها را در زیان. و نجات دادیم او را

وَ لَوْطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ  
ولوط را به سوی زمینی که برکت کرده ایم در آن برای جهانیان. و بخشیدیم به او اسحاق را و

يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلاًّ جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً  
یعقوب را دادیم فوق العاده و همه را نیک بخت کردیم. و کردیم آنها را پیشوا که

يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ  
راهنمایی می کنند به دستور ما و وحی کردیم به آنها، کردن نیکی ها، و برگزار کردن نماز و

إِتْيَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عِبْدِينَ ﴿٧٣﴾

دادن زکات را و بودند مشغول به عبادت ما.

### خلاصه ی تفسیر

و ما پیش از این (زمان موسوی) به ابراهیم (علیه السلام) خوش فهمی او را (مناسب با شأن او) داده بودیم و ما (کمالات علمی و عملی) او را کاملاً دانسته بودیم (او بسیار کامل بود و آن وقت او قابل ذکر است که) وقتی به پدر و خویشاوندان خود (در حالی که آنها را مشغول به عبادت بتها دید) گفت: این چه بتهایی (واهی) هستند که شم در (عبادت) آنها مصر هستید (اینها هرگز سزاوار عبادت نیستند) آنها (در پاسخ) گفتند که ما بزرگان خود را مشغول به عبادت آنها دیده ایم (و آنها مردمان فهمیده ای بوده اند، و از این معلوم می شود



که این بتها سزاوار عبادت هستند) ابراهیم (علیه السلام) فرمود: یقیناً شما و آبا و اجداد شما (در سزاوار قرار دادن آنها به عبادت) در اشتباه صریح (مبتلا) هستید (در نزد خود آنها هم دلیل و مدرکی برای معبودیت آنها وجود ندارد، لذا آنها از این جهت در گمراهی هستند و شما دارید از کسانی تقلید می‌کنید که بدون دلیل و ثبوت در پیروی او هام قرار گرفته‌اند، لذا شما هم در ضلالت هستید، و چون آنها چنین چیزی نشنیده بودند با کمال تعجب) گفتند آیا شما (در فکر خود) حق را (فهمیده) پیش ما تقدیم می‌دارید یا (اینکه) شوخی می‌کنید، ابراهیم (علیه السلام) فرمود: خیر (شوخی نیست بلکه سخن حق است و نه تنها به نزد من بلکه در حقیقت هم، حق همین است که اینها سزاوار عبادت نیستند) بلکه پروردگار (حقیقی) شما (که سزاوار عبادت است) آن است که پروردگار همه آسمانها و زمین است، آنکه (علاوه بر تربیت) آن همه (آسمانها و زمین و مخلوقاتی که در آن وجود دارند این اصنام هم در آنها داخل هست، همه) را آفریده و من بر این (ادّعا) دلیل هم دارم (همانند شما تقلید کورانه نمی‌کنم) و قسم به خدا من چاره‌ای می‌سازم برای این بت‌های شما وقتی شما (از کنار) بروید (تا که عاجزی و درماندگی آنها بیشتر مشاهده گردد، آنها تصوّر کردند که او به تنهایی نمی‌تواند بر خلاف ما کاری انجام دهد، لذا به او اعتنایی نکردند و رفتند) پس (بعد از رفتن آنها) او آن بتها را (به وسیله تبر و غیره شکست و) تگّه تگّه کرد، مگر یک بت بزرگ را (که در جثه یا در نظر آنها در تعظیم بزرگ بود که آن را باقی گذاشت و هدف از آن نوعی استهزا بود که از سالم ماندن یکی و تگّه تگّه شدن بقیه وهم برود که شاید او این همه را خُرد کرده است؛ پس ابتدا ایهام است باز وقتی که آنها نسبت به قطع و بریدن تحقیق کنند و بر این بت بزرگ هم گمان نبرند، پس از ناحیه آن هم اعتراف به عاجزی او خواهد شد و بیشتر حجتّ قایم می‌گردد، لذا در انتهای امر این الزام و

می باشد یعنی مبهوت کردن آنهاست و هدف مشترک اثبات عجز است، از بعضی به انکار و از این یکی به اقرار. الغرض این یکی را بنابر این مصلحت رها نموده و بقیه را همه شکست) که شاید آنها به سوی ابراهیم (برای دریافت) باز گردند (و باز آنها به تقریر جواب مکرر کاملاً بتوانند، احقاق حق کنند، الغرض وقتی که آنها وارد بتکده شدند، دیدند که وضع بتها خیلی خراب است، با هم) گفتند که این (توهین) را چه کسی به بتهای ما کرده؟ در این شکی نیست که او خیلی کار نادرستی کرده است (این سخن را کسانی پرسیدند که از قول او اطلاع نداشتند که فرموده بود: ﴿تَاللّٰهِ لَآکِیْدَنَّالْخ﴾ یا از این وجه که در آن وقت آنجا نبوده اند؛ زیرا لازم نیست همه ی قوم هنگام مناظره حاضر باشند، و یا حاضر بوده اند، اما به دوری نشنیده اند، و بعضی شنیده اند، کذا فی الدر المنثور عن ابن مسعود نحواً منه) بعض (از این قول علم داشتند) گفتند که ما از جوانی که به او ابراهیم گفته می شود شنیده ایم که این بتها را (به بدی) یاد می کند (سپس) آنها (همه) یا کسانی که قبلاً پرسیده بودند) گفتند که (وقتی موضوع از این قرار است) پس خیلی خوب او را در جلو همه مردم حاضر کنید تا که (شاید او اقرار کند و) آنها (بر اقرار او) گواه باشند و پس از اتمام حجّت به او سزا داده شود تا کسی نتواند بر آن ملامت کند. الغرض او به جلوی همه آمد و) مردم (به او) گفتند، آیا تو این عمل را با بتهای ما انجام داده ای ای ابراهیم؟ او (در پاسخ) فرمود: (شما چرا این احتمال را فرض نمی کنید که) من (این عمل را) انجام نداده ام، بلکه بزرگتر آنها کرده (و وقتی که در آن کبیر، احتمال کردن می تواند باشد، پس در این صغار هم احتمال گویایی می تواند وجود داشته باشد) پس از آنها پرسید، اگر صحبت می کنند؟ (و اگر احتمال فاعلیت از بزرگ و توان گویایی از کوچکان باطل است، پس عاجزی آنها نزد شما مسلم شد؛ پس علات عتقاد الوهیت چیست) آنگاه آنها در دل خود اندیشیدند، سپس (با



همدیگر) گفتند که در اصل شما به ناحق هستید، (و ابراهیم بر حق است، چرا که وقتی کسی چنین عاجز باشد، او چگونه معبود می‌باشد) باز (از روی خجالتی) سر خود را پایین انداختند (به حضرت ابراهیم با زبانی مظلومانه گفتند که) ای ابراهیم تو می‌دانی که این بتها صحبت نمی‌کنند (ما از آنها چه پرسیم؟ و از این فاعلیت بت بزرگ به درجه‌ی اولی منفی خواهد شد، آنگاه ابراهیم عليه السلام کاملاً به داد آنها رسید و) فرمود: (متأسفانه وقتی آنها چنین هستند) پس آیا خدا را رها کرده شما چیزهایی را می‌پرستید که نه می‌توانند نفعی برای شما داشته باشند و نه (مستقیماً) ضرری می‌رسانند، ننگ بر شما (که با وجود وضوح حق، بر باطل اصرار می‌ورزید) و بر آنها (هم) که شما آنها را غیر از خدا می‌پرستید، آیا شما (اینقدر هم) نمی‌فهمید (از این تقریر بویژه از این‌که از شکستن و تگّه تگّه کردن انکار فرمود، در صورتی که احتمال انتقام مقتضی انکار بود، بر آنها ثابت گشت این کار اوست و نتوانستند به تقریر او جواب بدهند، پس به مقتضای این قول که:

چو حجّت نماند جفا جوی را      به پرخاش در هم کشد روی را  
یعنی وقتی که جاهل جوابی نداشته باشد به پیکار روی می‌آورد) آنها (با هم) گفتند که این (ابراهیم) را در آتش بسوزانید و انتقام مبعودان خود را (از او) بگیرید اگر شما چیزی می‌خواهید انجام دهید (این کار را بکنید و اگر نه اعتبار شما ساقط می‌شود. الغرض همه متفق شده آماده شدند و او را در آتش سوزانی، انداختند آنگاه) ما (به آتش) دستور دادیم که ای آتش سرد و بی‌آزار باشد در حق ابراهیم (نه چنان گرم باش که نوبت به سوختن برسد و نه چنان سرد و یخ باش که از سردی به او آزار برسد، بلکه مانند هوای معتدل باش، و هم چنان شد) و آنها خواستند که به او بد، کنند (که هلاک گردد) پس ما آنها را ناکام کردیم (که مقصودشان حاصل نشد، بلکه بر عکس حقانیت حضرت

ابراهیم بیشتر به ثبوت رسید) و ما ابراهیم و (برادرزاده‌ی او، کذا فی الدر المنثور عن ابن عباس رضی الله عنهما) لوط (علیه السلام) را (که او بر خلاف قوم به حضرت ابراهیم علیه السلام، تصدیق کرده بود، قال تعالی ﴿فَأَمَّنَّ لَهُ نُوطٌ﴾<sup>(۱)</sup> و از این جهت به او هم مخالف و در تعقیبش قرار گرفته بودند) به چنین کشوری (ملک شام) فرستاده (از شر و ایدای کفار) نجات دادیم که در آن برای جهانیان برکت گذاشته بودیم (برکت دنیوی هم که هر نوع میوه‌های عمده به کثرت وجود دادر و مردم دیگر هم از آنها مستفید می‌شوند و دینی هم که در آنجا انبیاء علیهم السلام به کثرت مبعوث شدند که برکات شرایع آنان تا دور و دراز در جهان گسترش یافت، یعنی آنان بنا بر دستور خدا به سوی ملک شام هجرت نمودند) و (پس از هجرت) ما اسحق (را به او پسر) و یعقوب را نواسه عطا کردیم، و ما همه‌ی اینها (پدر و پسر و نواسه) را (بزرگترین نیکوکار قرار دادیم (مصدق بزرگترین نیکی عصمت است که در بشریت از خواص نبوت است، پس با این مطلب همه آنها را پیامبر قرار دادیم) و ما (همه) آنها را مقتدا کردیم (این هم از لوازم نبوت است) که به دستور ما (خلق را) هدایت می‌کردند (که از مناصب نبوت است) و ما به سوی آنان برای انجام کار نیک و (بویژه) پایبندی به نماز و ادای زکات حکم فرستادیم (این دستور را دادیم که این کارها را انجام دهید) و آنان برای ما (کاملاً) عبادت می‌کردند، (آنچه به آنان دستور شده بود، آن را کاملاً بجای می‌آوردند، پس در صالحین به سوی کمال نبوت و در ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾ به سوی کمال علم و در ﴿كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ به سوی کمال عمل و در ﴿أُمَّةً يَهْتَدُونَ﴾ به سوی هدایت و تربیت دیگران اشارات کافی وجود دارد).



## معارف و مسایل

﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَمَكُمْ﴾ از ظاهر الفاظ چنین معلوم می شود که حضرت ابراهیم علیه السلام، این سخن را در جلو قومش گفته بود، ولی بر این شبه ای وارد می شود که حضرت ابراهیم علیه السلام، با عبارت ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾، (من مریض هستم) عذر خواسته، از رفتن در اجتماع عید با آنان خودداری کرده بود، و چون حادثه ای شکستن بتها و وقوع یافت، آنگاه آنها در جستجو قرار گرفتند که چه کسی این کار را کرده است؟ اگر از این سخن ابراهیم علیه السلام، قبلاً قوم اطلاعی در دست می داشتند، پس همه این کارها برای چیست؟ پاسخ آن در خلاصه ی تفسیر چنین داده شده است که چون ابراهیم علیه السلام، در این نظریه تنها بود، و در مقابله با تمام قوم، برای او حیثیتی قایل نشدند امکان داشت، که به سوی سخن او هم التفاتی نکنند، یا فراموش کرده باشند<sup>(۱)</sup>. و نیز امکان دارد که تحقیق و تلاش کنندگان کسانی دیگر باشند که از این گفتگوی حضرت ابراهیم علیه السلام، آگاهی نداشته باشند، و قول مجاهد و قتاده از جمع مفسرین این است که حضرت ابراهیم علیه السلام، در جلو قوم این سخن را نگفته بود، بلکه در دل گفته است، یا پس از رفتن قوم در جلو یکی دو نفر از ضعیفان که مانده اند گفته باشد، سپس وقتی که شکستن بتها اتفاق افتاد و قوم در تلاش آن قرار گرفتند، آنها نسبت به حضرت ابراهیم علیه السلام، مخبری کرده اند<sup>(۲)</sup>.

﴿فَجَعَلَهُمْ جُودًا﴾ جود جمع جذ به کسر جیم به معنای قطعه است با این مطلب که حضرت ابراهیم علیه السلام، همه آن بتها را شکسته و تکه تکه کرد.

﴿إِلَّا كَبِيرًا هُمْ﴾ یعنی تنها بت بزرگ را ناشکسته رها نمود، بزرگی آن یا به اعتبار حس بوده که از نظر جسم و جثه از همه بتها بزرگتر بود، و این هم امکان

دارد که با وجود برابری در جسم و جثه با بت‌های دیگر، در عقیده بت پرستان از بقیه بت‌ها بزرگ دانسته شود.

**﴿الْعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾** در اینجا در ضمیر «إليه» دو احتمال وجود دارد:

یکی این که این ضمیر به سوی ابراهیم علیه السلام، راجع باشد، چنان که در خلاصه‌ی تفسیر چنین بیان شده است و مطابق با آن، آیه چنین تشریح گردید که هدف حضرت ابراهیم علیه السلام، از این عمل خودش، این بود که ایشان به سوی من رجوع کنند، و پرسند که چرا چنین کردی؟ آنگاه من آنها را بر حماقتشان مطلع کنم، و نیز یکی از مفاهیم **﴿إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾** می‌تواند این باشد که این کار را به این امید انجام داده که شاید با مشاهده‌ی خُرد شدن بت‌ها خردشان به کار افتد و دریابند که آنها لایق پرستش نیستند، آنگاه به سوی دین حضرت ابراهیم علیه السلام، رجوع نمایند، و کلبی فرموده است که ضمیر الیه راجع به کبیر است و معنایش این است که وقتی آنها با هم بیایند و بت‌ها را به صورت تگه پاره، و بت بزرگ را سالم ببینند که تبر هنوز به گردنش آویزان است شاید به سوی آن رجوع نموده از او پرسند که چرا چنین شده است؟ و او در پاسخ می‌گوید، پس عاجزی او هم بر آنها پرواضح می‌شود.

**تحقیق و تفصیل این که قول حضرت ابراهیم دروغ نبود**

**﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾** یعنی وقتی حضرت

ابراهیم علیه السلام، به دست قوم اسیر شده احضار گردید، و برای اقرار گرفتن از او بازخواست شد، که آیا تو با بت‌های ما چنین عملی انجام دادی؟ حضرت ابراهیم علیه السلام، پاسخ داد: بلکه بزرگتر آنها این عمل را انجام داده است، از خود آنها پرسید اگر می‌توانند صحبت کنند.

در اینجا سؤالی پدید می‌آید که این عمل را خود حضرت ابراهیم علیه السلام،





کرده بود، پس انکار کردن آن و نسبت دادن آن به بت بزرگ در ظاهر خلاف واقع است که به آن دروغ گفته می شود، و شأن حضرت خلیل خدا بالاتر از این است، برای پاسخ دادن به این، حضرات مفسرین احتمالات زیادی بیان فرموده اند: که یکی از آن موارد، همان بود که در خلاصه‌ی تفسیر بیان القرآن اختیار گردیده است، که این قول حضرت ابراهیم علیه السلام، به صورت فرض محال بوده است، یعنی شما چرا فرض نمی کنید که این کار را بت بزرگ انجام داده است و سخنی که به صورت فرض محال بر خلاف واقع گفته شود دروغ محسوب نمی شود، چنان که در خود قرآن آمده است: «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَدًّا فَأَنَا أَوْلُ الْعَبِيدِينَ»<sup>(۱)</sup> یعنی، اگر خداوند رحمان پسری می داشت پس، پیش از همه، من در گروه عبادت گزارانش قرار می گرفتم، توجیه بی غبار و بی تأویل همان است که بحر محیط و قرطبی و روح المعانی و غیره، آن را اختیار نموده اند که این اسناد مجازی است، کاری که حضرت ابراهیم علیه السلام، به دست خویش انجام داده است و آن را به سوی بت بزرگ به صورت اسناد مجازی نسبت داده است؛ زیرا که او حضرت ابراهیم علیه السلام، را بر این کار، آماده کرده است، و شاید وجه تخصیص آن، از این جهت باشد که قوم او نسبت به این بت، تعظیم بیشتری می کردند. این مثال باقی می ماند که کسی به سزای دزدی دست دزد را ببرد و باز بگوید که آن را من قطع نکرده ام، بلکه کردار و کج رفتاری او، آن را قطع کرده است؛ زیرا که سبب قطع ید او عمل او می باشد.

حضرت ابراهیم علیه السلام، هم عملاً شکستن بتها را به بت بزرگ نسبت داده بود، چنان که در روایات آمده است که تبر یا تیشه‌ای که بتها را شکسته بود آن را به گردن بت بزرگ یا در دستش گذاشته بود تا که مشاهده کنندگان تصور کنند



که او، این کار را کرده است، و در گفتار هم، آن را به سوی او نسبت داد که این یک نوع اسناد مجازی است، چنان که در محاورات عرب مقوله مشهوره «انبت الربیع البقله» مثال معروف آن است، (باران موسم بهار، نباتات را رویانید) که اگر چه رویاننده در حقیقت حق تعالی است، اما آن به سوی سبب ظاهری آن منسوب شده است، و کسی نمی تواند آن را دروغ بدانند، هم چنین منسوب کردن این عمل به سوی بت بزرگ از طرف حضرت ابراهیم علیه السلام، در گفتار و عمل هرگز دروغ نخواهد بود. البته برای بسیاری از مصالح دینی این توریه را اختیار نموده که از آن جمله یکی این بود که بینندگان بدین سو متوجه بشوند که شاید بت بزرگ بر آنها خشم کرده است، که چرا در عبادت من این بت های کوچک شریک گردانیده می شوند، و اگر این خیال در دل آنان پدید آید، پس راه توحید حق تعالی باز می گردد که وقتی یک بت بزرگ با خود شرکت بت های کوچک را گوارا نمی کند، پس چگونه پروردگار عالمیان این سنگها را قبول می نماید.

دوم اینکه، در این زمان این تصوّر آنان قرین قیاس می باشد تا آنهایی که ما آنها را خدا و مختار کل تصوّر می کنیم، اگر چنین می بودند، پس هیچ کسی بر شکستن آنها قادر نمی شد.

سوم اینکه، اگر این کار را به بت بزرگ نسبت دهیم، پس آن بتی که بتواند این کار را انجام دهد که بت های دیگر را بشکند، پس آن توان گویایی را هم باید داشته باشد، لذا فرمود: ﴿فَسْتَلَوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْظِقُونَ﴾ خلاصه قول مذکور حضرت ابراهیم علیه السلام، بر ظاهر خود، حمل کرده و گفته شود که حضرت ابراهیم علیه السلام، این عمل را که به بت بزرگ منسوب نموده، اسناد مجازی را در نظر گرفته است، لذا در آن نه دروغ باقی می ماند و نه خلاف واقع، فقط نوعی توریه است.



### حقیقت نسبت سه دروغ به ابراهیم در حدیث

اکنون یک سؤال باقی است که خود رسول خدا ﷺ در احادیث صحیح فرموده است که: «ان ابراهیم علیہ السلام لم یکذب الا ثلاث»<sup>(۱)</sup> یعنی حضرت ابراهیم علیہ السلام، هیچ‌گاه دروغ نگفته است مگر در سه موضع، آنگاه تفصیل آن سه تا در خود آن حدیث چنین آمده است: از آن جمله دو تا دروغ خاص برای خدا گفته شده است، یکی همین «بَلْ فَعَلَهُ کَبِيرُهُمْ» دوم در روز عید برای معذرت‌خواهی در جلو قوم که: «إِنِّي سَقِيمٌ»<sup>(۲)</sup> که من مریض هستم، و سوم (برای حفظ همسر خویش) که حضرت ابراهیم علیہ السلام، همراه با همسر خود حضرت ساره در سفر بود و بر چنان شهری گذشتند که رئیس آن ظالم و بی‌عفتی بود، هرگاه زنی را همراه شوهرش می‌دید او را می‌گرفت و با او عمل منافی عفت انجام می‌داد، و اگر دختری را با پدرش یا خواهری را با برادرش می‌دید این کار را انجام نمی‌داد، هنگامی که حضرت ابراهیم علیہ السلام، با همسرش وارد این شهر شد، مخبرین ورود او را بدان ظالم اطلاع دادند، او حضرت ساره را اسیر کرده پیش خود خواند، دستگیر کنندگان از حضرت ابراهیم علیہ السلام، پرسیدند: این زن با تو چه نسبتی دارد؟ حضرت ابراهیم علیہ السلام، برای نجات از ترس ظالم فرمود: او خواهر من است (این است آنکه در حدیث از آن به دروغ سوم تعبیر شده است) اما با وجود این او دستگیر شد و حضرت ابراهیم علیہ السلام، به ساره هم اطلاع داد که من تو را خواهر خودم معرفی کرده‌ام تو هم بر خلاف آن نگو؛ زیرا از نظر اخوت اسلامی تو خواهر من هستی، چرا که در این سرزمین فقط من و تو مسلمان هستیم و با هم خویشاوندی اخوت اسلامی را داریم، حضرت ابراهیم علیہ السلام، برای مقابله توان نداشت، جهت فریاد و زاری به بارگاه خدا به نماز

مشغول شد و حضرت ساره به نزد آن ظالم رسید، او به نیت بد به طرف ساره مایل شد، که قدرت ایزدی او را مفلوج کرد، آنگاه او از حضرت ساره تقاضا کرد که دعا کند، تا این حالت او برطرف شود، در صورت اخیر من با تو چیزی نخواهم گفت، در اثر دعای حضرت ساره خداوند او را صحیح و سالم کرد ولی او به عهد خود وفا نکرد و باز به نیت بد، خواست به او دست بزند، مگر باز هم خداوند حالت اولی را بر او آورد و بدین شکل این واقعه تا سه بار اتفاق افتاد، سپس او حضرت ساره را مسترد کرد (خلاصه مضمون حدیث این است) به هر حال در این حدیث به طرف حضرت ابراهیم علیه السلام، نسبت سه دروغ تصریح شده است، که این مطلب منافی به شأن نبوت و عصمت است، ولی جواب آن در خود همان حدیث آمده است، و آن این که هیچ یکی از آنها به اعتبار معنی حقیقی دروغ نبود، بلکه آن توریه‌ای بود که برای نجات از ظالم حلال و جایز و در حکم دروغ نمی‌باشد، و دلیلش در خود حدیث مذکور، این است که حضرت ابراهیم علیه السلام، به حضرت ساره گفته بود که من تو را خواهر خودم معرفی کرده‌ام از تو که سؤال می‌شود تو هم مرا برادر خود معرفی کن و علت خواهر گفتن را هم به او گفت که من و تو با توجه به اخوت اسلامی با هم برادر و خواهر می‌باشیم و این را توریه می‌گویند که الفاظی چنان گفته شوند که دو مفهوم داشته باشند که شنونده، یک مفهوم را در نظر بگیرد و گویند مفهوم دیگری را، و این توریه برای نجات از ظلم به فقها جایز است، و این از تقیه اهل تشیع کاملاً جداست، زیرا در تقیه به صراحت دروغ بکار می‌رود و بر آن عمل می‌شود و در توریه دروغ صریح وجود ندارد، بلکه با توجه به آن معنی که گوینده صحبت می‌کند کاملاً صحیح و درست می‌باشد مانند برادر و خواهر بودن به نسبت اخوت اسلامی و این علت در الفاظ خود حدیث مذکور، به صراحت مذکور است و از آن معلوم می‌گردد، که آن در حقیقت دروغ نبود



بلکه نوعی توریه بود، عیناً این توجیه در هر کلام سابق هم می تواند به کار برده شود، توجیه «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» در بالا ذکر گردید که این فعل به صورت اسناد مجازی به سوی بت بزرگ منسوب شده است، هم چنین است جمله: «إِنِّي سَقِيمٌ» زیرا سقیم چنان که در ظاهر به معنای بیمار می آید، هم چنین به معنای رنجیده و غمگین و مضمحل شدن هم اطلاق می گردد، و حضرت ابراهیم علیه السلام، به اعتبار معنای دوم فرمود، «إِنِّي سَقِيمٌ» ولی شنوندگان از آن، معنی مریض را فهمیدند، و در آن حدیث که این الفاظ وارد شده که دو دروغ به خاطر خدا بودند، این خود یک قرینه قوی می باشد که این عمل گناه نبود، و اگر نه انجام گناه برای خدا معنی ندارد، و زمانی کار گناه نمی تواند باشد، که در حقیقت کذبی نباشد، بلکه چنین کلامی باشد که محتمل دو معنی باشد: یکی کذب و دومی صحیح باشد.

### تغلیط حدیث دروغهای ابراهیم جهالت است

مسلمانانی که از میرزا قادیانی و دیگر مستشرقین متأثر شدند، این حدیث را با وجود صحیح السند بودنش بدین خاطر غلط و باطل دانسته اند که در آن به سوی حضرت ابراهیم علیه السلام، دروغ نسبت داده شده است، و تکذیب همه راویان سند آسان تر است از این که خلیل الله دروغگو قرار داده شود؛ زیرا آن خلاف قرآن است، و باز از این یک قاعده کلی استخراج کرده: هر حدیثی که بر خلاف قرآن باشد، هر چند با سندهای قوی و صحیح و معتبر ثابت باشد، آن باید تغلیط بگردد، این امر به جای خود کاملاً صحیح و در نزد تمام امت به طور فرض محال مسلم است، ولی علمای امت در تمام ذخیره احادیث عمر خود را صرف کرده، تک تک احادیث را بررسی کرده اند و هیچ حدیثی از احادیثی که با سندهای قوی و صحیح ثابت شده است، نمی تواند مخالف با



قرآن باشد، بلکه این نتیجه‌ی قلت فهم یا کجی آن است که هر حدیثی را که بخواهد یا باطل بگوید یا آن را معارض با قرآن قرار داده خود را فارغ الذمه دانسته و گفته که چون این حدیث خلاف قرآن است اعتباری ندارد، چنان‌که در این حدیث مشاهده گردید که مراد از الفاظ آن دروغها در حدیث توریه است که در خود حدیث موجود است، اما این‌که چرا در حدیث توریه به لفظ کذب تعبیر گردیده است، علّتش همان است که فراموشی و لغزش حضرت آدم علیه السلام، به لفظ «عصی» و «غوی» ضمن قصه حضرت موسی علیه السلام در سوره‌ی طه گذشت که در حق مقرّبان بارگاه حق تعالی کوچکترین ضعف، و عمل بر رخصت و ترک عزیمت هم، قابل مؤاخذه می‌باشد و در چنین مواردی عتاب حق تعالی در قرآن در باره‌ی انبیاء علیهم السلام به کثرت منقول است، در حدیث مشهور و معروف شفاعت آمده است که در محشر وقتی همه مخلوقات جمع شده برای شتاب در حساب به طلب شفاعت پیش انبیاء علیهم السلام می‌رسند، همه آنان از آدم تا مسیح هر یکی به یاد کوتاهی از خود، افتاده به شفاعت جرأت نمی‌کند، در نهایت همه پیش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله حاضر می‌شوند و آن جناب برای شفاعت کبری بر می‌خیزند، در آن حدیث حضرت ابراهیم علیه السلام، به یاد این کلمات که به صورت توریه گفته بود و در حقیقت کذب نبودند، می‌افتد اما چون خلاف عزیمت پیامبرانه بودند آنها را تقصیر و کوتاهی برای خود قرار داده معذرت می‌خواهد، برای اشاره به آن کوتاهی آنها به لفظ دروغ تعبیر گردیده‌اند و این حق آن حضرت صلی الله علیه و آله، بود که چنین تعبیر نمایند و تاروایت و بیان حدیث ما هم حق داریم ولی برای احدی جایز نیست که از طرف خود در حق حضرت ابراهیم علیه السلام، بگوید که او دروغ گفته است، چنانکه ضمن قصه حضرت موسی علیه السلام، در تفسیر سوره‌ی طه با حواله قرطبی و بحر محیط گذشت که آنچه در قرآن یا حدیث در حق پیامبری چنین الفاظی بیاید، می‌توان آنها را به



صورت تلاوت یا تعلیم قرآن یا روایت حدیث ذکر کرد، نسبت آن الفاظ از طرف خود او، در حق هر پیامبری بی ادبی است و جایز نیست.

### در حدیث مذکور هدایت مهم و بیان لطیفی در باره اخلاص عمل

دروغهای سه گانه‌ای که در حدیث مذکور در حق حضرت ابراهیم علیه السلام، ذکر گردیده است، نسبت به دو مورد آن آمده بود که آنها به خاطر خداوند متعال بوده‌اند، ولی نسبت به سوم که در باره حضرت ساره گفته بود، آن را برای خدا ذکر نکرد، در صورتی که حفظ آبروی همسر هم عین دین است، راجع به آن در تفسیر قرطبی از قاضی ابوبکر بن عربی نکته‌ی بزرگی نقل گردیده است که آن کمر شکن صالحان و اولیاست، و آن این‌که اگر چه در امر سوم هم مورد دینی بود، اما در آن قدری حظ نفس، حفظ عصمت هسمر و آبروی او نیز قرین بود، بنا بر اشتغال آن بدین میزان غرض دنیوی، آن از لیست فی الله یا لله خارج گردید؛ زیرا حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِلَّا لِلَّهِ الدِّينَ الْخَالِصَ﴾ این معامله حفظ عصمت همسر، اگر از طرف امثال ما می‌شد یقیناً آن در شمار الله فی الله محسوب می‌شد، اما مقام عظمت شأن انبیاء علیهم السلام از همه بالاتر است برای آنها شامل شدن همین قدر حظ نفس هم منافی با اخلاص کامل قرار داده شده است، والله اعلم وفقنا الله للاخلاص فی کل عمل.

### حقیقت گلستان شدن آتش نمرود بر حضرت ابراهیم علیه السلام

کسانی که منکر معجزات و خوارق عادات هستند در این، تحریفات عجیب و غریبی به کار برده‌اند، حق این است که آنچه در فلسفه قانون کلی ذکر گردیده است که اگر چیزی لازم ذاتی چیز دیگری باشد هیچ‌گاه نمی‌تواند از او جدا بگردد، ضابطه‌ای باطل و بی دلیل است حقیقت امر این است که در جهان و

تمام مخلوقات هیچ چیزی ضرورت ذاتی چیزی دیگر نیست، بلکه تنها بنا بر عادت الهی چنین جریان دارد که حرارت و سوزاندن لازمه آتش است و برودت خاموش کردن لازمه آب است، اما این لزوم عادی است نه عقلی؛ زیرا فلاسفه نتوانسته اند بر عقلی بودن آن دلیل عقلی عرضه کنند، پس وقتی که این لزوم عادی شد، هرگاه خداوند تحت حکمت خاصی بخواهند که عادت را تبدیل بفرمایند، پس در تبدیلی آن محال عقلی لازم نمی آید، هرگاه خداوند بخواهد، آتش کار سرد کردن و خاموش کردن را انجام می دهد، و آب کار سوختن را، در صورتی که آتش در حقیقت خویش آتش باشد و آب هم آب می باشد، ولی در حق گروه یا فرد خاص خاصیت خود را از دست می دهد، و معجزاتی را که خداوند متعال برای اثبات نبوت انبیاء علیهم السلام ابراز می دارد، حاصل همه ی آنها همین می باشد، لذا الله تعالی به آتش دستور داد که سرد باش و آن سرد گردید و اگر همراه بالفظ برداللفظ سلاماً نمی آمد آتش مانند یخ سرد شده و سبب اذیت قرار می گرفت، قرآن در حق آل فرعون که در آب غرق شدند فرموده است: **﴿أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَاراً﴾** یعنی آنها به محض این که در آب غرق شدند وارد آتش گردیدند.

**﴿حَرِّ قَوْه﴾** یعنی نمرود و تمام قوم تصمیم کردند که او در آتش سوزانده شود. در روایات تاریخی آمده است که همه ی مردم شهر تا یک مدّت ماه در جمع آوری وسایل سوخت مشغول بودند، سپس آنها را آتش زده تا برابر یک هفته در آن می دمیدند و آتش آن را اضافه می کردند تا شعله آن در فضای آسمان بر فراز بلند شد، که اگر مرغی به هوا بالای آن می گذشت می سوخت، آنگاه خواستند که حضرت ابراهیم علیه السلام را در آن بیندازند در این اندیشه فرو رفتند که او را چگونه در آن بیندازند؛ زیرا کسی نمی توانست کنار آن برود، شیطان به آنها نشان داد که او را در منجنیق گذاشته رها کنند، وقتی که حضرت





خلیل الله به وسیله منجنیق در دریای آتش انداخته شد، تمام فرشتگان بلکه مخلوقات آسمان و زمین یکباره فریاد کشیدند که پروردگارا این چه حالی است؟ که دارد بر خلیل تو می گذرد! حق تعالی همه را اجازه داد که به کمک او بشتابند، فرشتگان به خاطر کمک به خدمت حضرت ابراهیم علیه السلام، رسیدند، اما حضرت ابراهیم علیه السلام، فرمود: خدا برای من کافی است و وضع مرا می بیند، جبرئیل امین عرض کرد که اگر به کمک نیازی هست من برای خدمت حاضرم، فرمود: نیاز دارم اما نه به تو، بلکه به خداوند<sup>(۱)</sup>.

﴿قُلْنَا يَا كُوفِي بَرِّدًا وَسَلَامًا وَ سَلَّمَا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ﴾ قبلاً گذشت که برداً و سلاماً بودن آتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام، می تواند بدین صورت باشد که آتش، آتش نمانده بلکه به هوا تبدیل گردیده باشد، ولی ظاهر این است که آتش در حقیقت آتشی بودن خود، مانده و هر چه دور و بر حضرت ابراهیم علیه السلام، بوده همه آنها را سوخته حتی ریسمانهایی که حضرت ابراهیم علیه السلام، به آنها بسته بودند همه را سوخته و از بین برده است، اما تپشی از آن به بدن مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام، نرسیده است، (کما فی بعض الروایات).

در روایات تاریخی آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام، تا یک هفته در آن آتش مانده و می فرمود: من در تمام عمرم گاهی به چنین راحت نرسیده ام که ظرف این هفت روز به آن نایل شده ام<sup>(۲)</sup>.

﴿وَجِئْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ﴾ یعنی، حضرت ابراهیم علیه السلام، را به اتفاق حضرت لوط علیه السلام، از آن سرزمین (عراق) که نمرود بر آن تسلط داشت، نجات داده به چنین سرزمینی رسانیدیم که ما در آن برای همه جهانیان، برکت گذاشته ایم، مراد از آن سرزمین کشور شام است، که به اعتبار

ظاهر و باطن مجموعه‌ای از برکات بزرگ است؛ زیرا از نظر باطن سرزمین انبیاء علیهم‌السلام است که بیشتر انبیاء علیهم‌السلام در آنجا متولد شده‌اند و از نظر ظاهر اعتدال آب و هوا و کثرت نهر و چشمه و وفور همه نوع میوه و نشو و نمود فوق العاده نباتات که نفع آنها تنها منحصر به ساکنان آنجا نیست بلکه به عموم مردم جهان می‌رسد.

﴿ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ﴾ یعنی، ما (طبق تقاضا و خواسته‌ی او) پسری (به نام) اسحاق به او دادیم و اضافه بر آن نواسه‌ای (به نام) یعقوب عطا نمودیم یعنی، دعا تنها در حق پسر بود، خداوند متعال به فضل خویش پسری به او عنایت فرموده باز اضافه بر آن از طرف خود نواسه‌ای هم به او عطا نمود، بنابراین این به او نافلة گفته شد.

و لوطاً ءاتیناهُ حکماً و علماً و نجیناهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ  
و دادیم ما به لوط حکم و فهم و نجات دادیم او را از آن دهی که می‌کردند کارهای

الْحَبِيثِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَسَقِينَ ﴿۷۴﴾ و اَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ  
گنبدیده، بودند آنها مردمان بسیار نافرمان. و داخل کردیم او را در رحمت خویش، او هست

مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۷۵﴾

از نیک بختان.

### خلاصه‌ی تفسیر

و به لوط علیه‌السلام حکمت و علم (مناسب با شأن انبیا) عطا نمودیم و ما او را از آن روستایی که اهلش کارهای ناپسند انجام می‌دادند، نجات دادیم (که بدتر از همه‌ی آن لواط بود و آنها به بسیاری افعال بد و بیهوده معتاد بودند، مانند شراب خواری، رقاصی، ریش تراشی، سیبل گذاری، کبوتر بازی، سنگ



افگنی، سوت زدن و پوشیدن لباس ابریشم<sup>(۱)</sup>. یقیناً آنها خیلی بد ذات و بدکار بودند، و ما حضرت لوط را در رحمت خویش (در جمع بندگان که مورد رحمت بودند) داخل نمودیم (زیرا که) بلاشبه او از نیکان عالی (رتبه) بود (مراد از نیک عالی رتبه عصمت است که از ویژگیهای هر پیامبری است).

### معارف و مسایل

روستایی که نجات حضرت لوط از آن، در این آیات ذکر گردیده «سَدُوم» نام داشت، و در کنار و اطراف آن هفت روستای دیگر هم وجود داشت که همه آنها را حضرت جبرئیل بلند نموده زیر و روی کرده بود، فقط یک روستا را باقی گذاشت، تا لوط علیه السلام، با مؤمنان وابسته به او، بتوانند در آن سکونت کنند<sup>(۲)</sup>.

**﴿تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ﴾** خبائث جمع خبیثه است، عادات بسیار خبیث و زشت را خبائث می گویند، در اینجا عادت خبیث تر و زشت تر، لواط بود که حیوانات بیابان هم از آن پرهیز می نمایند. یعنی انجام عمل جنسی مرد با مرد، در اینجا همین یک عادت آنها به سبب این که جرم خیلی سنگین است خبائث گفته شد و این هم بعید نیست، چنان که بسیاری از فرموده اند، و علاوه این، وجود عادات خبیث دیگر هم، در آنها در روایات مذکور است، چنان که در خلاصه ی تفسیر به حواله ی روح المعانی گذشت، و با ملاحظه آن خبائث گفتن ظاهر است، والله اعلم.

وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَ

و نوح را وقتی که ندا کرد پیش از این، پس اجابت کردیم دعای او را، پس نجات دادیم او را و

۱ - اخرجه اسحق بن بشر والخطیب و ابن عساکر عن الحسن مرفوعاً کذا فی الروح.

۲ - قاله ابن عباس، قرطبی.

أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿۷۶﴾ وَ نَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا  
 اهل او را از پریشانی بزرگ، و کمک کردیم او را بر کسانی که تکذیب می‌کردند آیات ما را

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۷۷﴾  
 بودند آنها مردمان بد، پس غرق کردیم آنها را تمام.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (یاد) نوح (علیه السلام) را بیان کنید وقتی که پیش از این (زمانه ابراهیم) که او (به بارگاه خداوند متعال) دعا نمود (که انتقام مرا از این کفار بگیر) پس ما دعای او را قبول کردیم و او را با پیروانش از غم سنگین بزرگی، نجات دادیم، (این غم به تکذیب کفار و انواع و اقسام آزار رسانی آنها پیش می‌آمد) و (چنین نجات دادیم که) ما انتقام او را از کسانی گرفتیم که احکام ما را (که حضرت نوح علیه السلام، آورده بود) تکذیب کرده بودند، یقیناً آنها خیلی بد بودند، لذا ما همه آنها را غرق کردیم.

### معارف و مسایل

﴿وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ﴾ مراد از ﴿مِنْ قَبْلُ﴾ پیش از ابراهیم و لوط علیهما السلام، است که ذکر شأن در آیات گذشته آمده است و ندای نوح که در اینجا به طور مجمل ذکر گردیده است، تفصیل آن در سوره‌ی نوح، این است که نوح علیه السلام، برای قوم خویش نفرین نمود که: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ یعنی، پروردگارا هیچ جنبنده‌ای از کفار را بر روی زمین باقی نگذار، و در جایی دیگر آمده است که وقتی قوم حضرت نوح علیه السلام، به هیچ وجه حاضر نشد که قول او را قبول بکند، او به بارگاه خداوند عرض نمود که ﴿أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ﴾ یعنی، من مغلوب و عاجز شده‌ام، شما از آنها انتقام بگیرید.



﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾ مراد از کرب عظیم یا غرق در طوفان است که تمام قوم در آن غرق گردید، یا مراد از آن اذیت‌های قوم است که قبل از طوفان به نوح و خاندان او می‌رساندند.

وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَخْتَصِمُونَ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَمُّ الْقَوْمِ  
و داوود و سلیمان را وقتی که قضاوت می‌کردند در کشت، وقتی چرید در آن به شب رمه قومی

وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا  
و بودیم ما به قضاوت‌شان حاضر. پس تفهیم کردیم آن را به سلیمان و دادیم هر یکی را حکم

وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾  
و فهم و تابع گردانیدیم به داوود کوه‌ها را که تسبیح می‌خواندند و مرغ‌ها را و همه اینها را ما کردیم.

وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِّنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ  
و آموزیدیم به او ساختن لباس برای شما تا که حفظ کند شما را در جنگ، پس آیا شما

شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾ وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ  
شکر بجا می‌آورید. و تابع گردانیدیم برای سلیمان باد تندی را که می‌وزد به دستور او

إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ ﴿٨١﴾  
به سوی زمینی که برکت دادیم در آن، و ما به هر چیز دانا هستیم.

وَ مِّنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغْوُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا  
و تابع گردانیدیم چندین شیطان که غوطه می‌زنند برای او و انجام می‌دهند کارهای زیادی

دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾

علاوه از آن، و ما آنها را کنترل کرده‌ایم.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (داستان) داوود و سلیمان (علیه‌السلام)، را ذکر کنید وقتی که هر دو در باره

مزرعه (که در آن گندم یا درخت انگور بود، کذا فی الدر المنثور) قضاوت کردند، زمانی که در آن (مزرعه) گوسفندان قومی به شب داخل شدند (و آن را چریدند) و ما آن قضاوت را که در خصوص مردمان (صاحب پرونده) بود می دیدیم، پس ما (صورت آسان) فهم آن قضاوت را به سلیمان دادیم، و ما به هر دو حکمت و علم عنایت نموده بودیم، (قضاوت حضرت داوود هم خلاف شرع نبود، و صورت مقدمه بدین شکل بود که خسارت مزرعه به مقدار قیمت گوسفندان بود و حضرت داوود گوسفندان را در مقابل خسارت وارده به صاحب کشت داد و مقتضای قانون اصل شرع هم همین بود که در آن رضایت مدعی یا مدعی علیه شرط نیست، اما چون در این صورت صاحب گوسفندان کاملاً در خسارت واقع شده بود، لذا حضرت سلیمان در مقام مصالحه که منوط به رضایت طرفین بود، صورتی را تجویز نمود که در آن سهولت و مراعات طرفین وجود داشت و آن این که تا مدتی گوسفندان پیش صاحب کشت باشند، تا از شیر و روغن آنها استفاده نماید، و کشت به صاحب گوسفندان سپرده شود که خدمت آبیاری و غیره را انجام دهد، هرگاه مزرعه به حالت اصلی خودش آمد، مزرعه و گوسفندان هر یکی به مالکش مسترد شود<sup>(۱)</sup>.

پس از این معلوم شد که بین این دو قضاوت هیچ تعارضی وجود ندارد که صحّت یکی مقتضی عدم صحّت دیگری باشد، بنابر این: «كُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» را اضافه کرد) و (تا اینجا کرامت عامّه مذکور بود، که هر دو در آن شرکت داشتند، سپس کرامت خصوصی هر یکی را جداگانه بیان می نماید) تابع حضرت داوود کردیم کوهها را که آنها (همراه با تسبیح او هم)، تسبیح

۱ - کذا فی الدر المنثور عن مرة و ابن مسعود و مسروق و ابن عباس و مجاهد و قتاده و الزهري.



می خواندند و (هم چنین) مرغها را هم، (چنانکه در سوره‌ی سبا آمده است): ﴿یا جبال اوبی معه والطیر﴾<sup>(۱)</sup> و (این امر کسی را شگفت زده نسازد) انجام دهنده (این کارها) ما بودیم (و عظمت قدرت ما ظاهر است، پس در صدور این معجزات جای شگفتی نیست) و ما صنعت (ساختن) زره را برای (نفع) شما به او نمایاندم (یعنی) تا که آن (زره) شما را (در جنگ) از ضد یکدیگر نگاهدارد (و مقتضای این نفع عظیم، این است که شما سپاس گوید) پس آیا (در مقابل این نعمت) شما شکر می گوید (یا خیر) و ما باد تندی تابع سلیمان (علیه السلام) گردانیده بودیم که آن به دستور او به سوی سرزمینی می وزید که ما در آن برکت گذاشته ایم (مراد از آن ملک شام است، که مسکن او بود، «کذا فی الدر عن السدی و یدل علیه عمارته بیت المقدس» یعنی: هرگاه از ملک شام به جای دیگر می رفت و باز می آمد، پس این آمدن و هم چنین رفتن هم به وسیله باد می بود، چنانکه در در منثور به روایت و تصحیح حاکم از حضرت ابن عباس کیفیت آن چنین روایت است که سلیمان علیه السلام، همراه با اعیان مملکت بر ضدلیها می نشستند سپس باد را صدا کرده، به آن دستور می داد که همه را برداشته در مدت کوتاهی مسافت یک ماه را طی می کرد) و ما همه چیز را می دانیم (و در علم ما اعطای این چیزها به سلیمان عین حکمت بود، لذا عنایت کردیم) و بعضی از شیطانها (جنها) به گونه‌ای بودند که برای سلیمان (علیه السلام) در دریا غوطه می زدند (تا که مروارید بیرون آورده، پیش او بیاورند) و آنها کارهایی دیگر هم علاوه بر این (برای سلیمان) انجام می دادند و (اگر چه آن جنها سرکش و شریر بودند مگر) کنترل کننده آنها ما بودیم. (لذا آنها نمی توانستند، دم بزنند).

## معارف و مسایل

﴿نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ﴾ معنای «نفس» با توجه به لغت عرب این است که به شب حیوان در کشت و زرع وارد بشود و خسارت وارد کند.

﴿فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾ ضمیر «فَقَهَّمْنَاهَا» در ظاهر به سوی پرونده و قضاوت آن، راجع می باشد، و معنای آن این است که قضاوتی را که به نزد خدا پسندیده بود، آن را به حضرت سلیمان تفهیم کرد، و صورت این پرونده و قضاوت آن، ضمن خلاصه‌ی تفسیر در بالا گذشت، و از آن معلوم می گردد که قضاوت حضرت داوود هم، از روی قانون شرع اشتباه نبود، قضاوتی که خداوند متعال آن را به حضرت سلیمان تفهیم نمود، در آن مصلحت و مراعات دو طرف وجود داشت، لذا آن به پیشگاه حق تعالی پسندیده قرار گرفت.

امام بغوی از حضرت ابن عباس و قتاده و زهری این واقعه را چنین نقل فرموده است که دو نفر در خدمت حضرت داوود عليه السلام، حاضر شدند که یکی از آن دو نفر صاحب گوسفندان و دیگری صاحب مزرعه بود، صاحب مزرعه مدعی شد که گوسفندان به شب رها شده در مزرعه‌ی من وارد شده و آن را کاملاً از بین برده اند، چیزی نگذاشته اند (که غالباً مدعی علیه به آن اقرار نموده باشد و قیمت گوسفندان با قیمت خسارت مزرعه برابر بوده لذا) حضرت داوود عليه السلام، چنین قضاوت نمود که صاحب گوسفندان همه گوسفندان خود را به صاحب مزرعه بدهد؛ (زیرا چیزهایی که به وسیله قیمت، داد و ستد در آنها، جاری می باشد در عرف فقیهان به آنها «ذوات القیم» گفته می شود اگر کسی آنها را ضایع کرد تاوان آنها به حساب قیمت ادا می گردد و چون قیمت گوسفندان مساوی با قیمت مزرعه‌ی ضایع شده بود، لذا قضاوت طبق این ضابطه انجام گرفت) آن هر دو مدعی و مدعی علیه از عدالت، داوود عليه السلام، که برگشتند پس (بر سر دروازه با پسر او) حضرت سلیمان عليه السلام، ملاقات کردند او





پرسید: قضاوت شما به کجا انجامید؟ آنها بیان کردند، حضرت سلیمان فرمود: اگر من قضاوت می‌کردم به شکل دیگری می‌شد که به نفع طرفین تمام می‌شد، باز شخصاً در خدمت پدر بزرگوار حضرت داوود علیه السلام حاضر شده آن را عرض کرد، حضرت داوود علیه السلام، با تأکید از او پرسید که آن چه قضاوتی است که از این بهتر است، حضرت سلیمان فرمود: شما همه‌ی گوسفندان را به صاحب مزرعه بده تا که او از شیر و پشم و غیره آنها استفاده بکند، و زمین کشت را به صاحب گوسفندان بسپار که در آن کشت کند و کشت را برابر سازد، وقتی که کشت برابر شد مطابق با آن که گوسفندان خورده بودند، پس کشت را به صاحب کشت بده و گوسفندان را به صاحب گوسفندان، حضرت داوود این قضاوت را پسندید و فرمود: اکنون باید چنین قضاوت کرده شود و هر دو طرف را خواند و این قضاوت دومی را به اجرا گذاشت<sup>(۱)</sup>.

### آیا بعد از قضاوت می‌توان قضاوت قاضی قبلی را شکست و تبدیل نمود؟

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که وقتی حضرت داوود علیه السلام، قضاوتی نموده بود، حضرت سلیمان چه حقی داشت که آن را بشکند؛ و اگر خود حضرت داوود علیه السلام، پس از استماع، قضاوت سابق خود را شکسته و دومی را به اجرا گذاشته است، آیا قاضی می‌تواند که پس از صدور حکم آن را بشکند و قضاوت را تبدیل نماید؟

قرطبی در این مقام بر این قبیل مسایل بحث مفصّلی ایراد نموده است، خلاصه‌ی آن این است که اگر قاضی بر خلاف نصوص شرعی و جمهور امت، تنها به تخمین قضاوت اشتباهی کرده، پس آن قضاوت به اتفاق مردود و باطل

است، و قضاوت قاضی دیگر بر خلاف این، نه این که جایز، بلکه واجب است. و عزل آن قاضی واجب است، اما اگر قضاوت آن مبتنی بر اجتهاد شرعی و مطابق با اصول اجتهاد بوده است، پس برای قاضی دیگر جایز نیست که آن را بشکند؛ زیرا اگر چنین مجاز قرار گیرد، فساد عظیمی برپا خواهد شد. و قوانین اسلامی ملعبه‌ای قرار می‌گیرند، و روز به روز حلال و حرام تبدیل می‌شوند، البته اگر خود قاضی قضاوت کننده بعد از اجرای آن، طبق اصول اجتهاد متوجه شد که در قضاوت قبلی و اجتهاد به آن، اشتباهی شده است پس تبدیل نمودن جایز، بلکه بهتر است.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، در نامه مفصلی که مشتمل بر اصول قضا و فصل مقدمات، به حضرت ابوموسی اشعری نوشت و بر این تصریح نمود که اگر بعد از قضاوت، اجتهاد تبدیل شد، باید قضاوت قبلی تبدیل گردد، مضمون این نامه را دارقطنی با سند، نقل فرموده است <sup>(۱)</sup> و شمس‌الائمہ سرخسی در باب القضاى مبسوط هم این نامه‌ی مفصل را نقل فرموده است. و قول امام التفسیر مجاهد، این است که قضاوت‌های حضرت داوود و حضرت سلیمان علیهم السلام، هر دو به جای خود درست بودند، و حقیقت این است که قضاوت حضرت داوود علیه السلام، قضاوت قانونی بود، و قضاوت حضرت سلیمان علیه السلام، نوعی صلح بین آن دو بود، و در قرآن آمده است که: ﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾، لذا این صورت دوّم به نزد خداوند متعال مورد پسند قرار گرفت <sup>(۲)</sup>.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، به قضاة خود، هدایت داده بود که هرگاه پیش شما پرونده دو کس بیاید، قبلاً سعی بکنید که آن دو تا به یک شکلی با هم صلح و آشتی کنند، اگر این ممکن نشد، آنگاه قضاوت شرعی خود را نافذ کنید، و



حکمت آن را چنین توضیح داد که اگر چه با قضاوت حاکمانه دادگاه، یک فریق خاموش می شود، اما در میان آنها تخم بغض و فساد کاشته می شود، که نباید در میان دو مسلمان این پیش بیاید، بر خلاف صورت صلح که از آن نفرت دلها زایل می گردد<sup>(۱)</sup>.

مطابق با این قول مجاهد، این معامله شکستن قضاوت قاضی و تبدیلی آن، قرار نگرفت بلکه حکمی که به استماع طرفین رسیده بود، هنوز نرفته بودند که صورت صلح برای آنها پیشنهاد گردید، و هر دو جانب بدان راضی گشتند.

**اگر دو مجتهد طبق اجتهاد خود به دو حکم متضاد حکم بدهند آیا**

**هر یکی از آنها صواب است یا یکی اشتباه دانسته می شود؟**

در این مقام قرطبی به تفصیل کامل و دیگران بعضی به طور مفصل و بعضی به گونه‌ی مختصر، بحث کرده‌اند که هر مجتهدی همیشه مصیب می باشد، و اگر دو اجتهاد متضاد شود آیا هر دو بر حق قرار داده می شوند، یا یکی از آنها خطا و اشتباه گفته می شود؟ اقوال عالمان از قدیم الایام در این باره با هم مختلف بوده‌اند، هر دو فریق به آیه‌ی مذکور استدلال کرده‌اند، کسانی که قایل به حقانیت هر دو اجتهاداند، اگر چه متضاد باشند، از جمله آخر آیه استدلال نموده‌اند که در آن آمده: «وَكُلًّا اتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» در اینجا بیان شده است که به حضرت داوود و سلیمان علیهم السلام، هر دو حکمت و علم عطا شده است، و عتایی بر داوود علیه السلام، وارد نشده است، و نه به او گفته شد که او اشتباه کرده است؛ از این معلوم گردید که قضاوت داوود هم بر حق بود، البته قضاوت حضرت سلیمان علیه السلام، بنابر اصلح بودنش برای طرفین ترجیح یافت؛ و کسانی

که می گویند که در موارد اختلاف، حق در یک جانب می باشد، و جانب دیگر اشتباه است، استدلالشان از نخستین جمله همین آیه است: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» که در آن تخصیص به کار رفته و نسبت به حضرت سلیمان گفته شده که ما قضاوت راستینی به او، تفهیم کردیم، از این ثابت می گردد که قضاوت داوود علیه السلام، به حق نبود، اگر چه او به سبب اجتهاد خود معذور قرار می گیرد، و در این باره مؤاخذه نمی شود. این بحث در کتب اصول فقه به تفصیل کامل، وارد شده است، در آنجا ملاحظه شود. در اینجا فقط همین قدر باید دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله، در حدیثی فرموده است: هر کسی که اجتهاد نموده و طبق اصول مقرر شرع حکم بدهد، اگر در اجتهاد خود مصیب باشد به او دو اجر می رسد، یکی در اثر زحمت اجتهاد و دیگری در اثر صحت و اصابت حکم، و اگر اجتهاد او صحیح نباشد و در آن اشتباهی واقع شود، باز هم به او تنها اجر زحمت اجتهاد می رسد، و اجر دوم که در مقابل صحت حکم بود به او نمی رسد (این حدیث در بیشتر کتابهای مستند حدیث، منقول است) از این حدیث حقیقت اختلاف عالمان هم واضح می گردد که در اصل، اختلاف آنها همانند یک نزاع لفظی قرار می گیرد؛ زیرا مراد از برحق شدن هر دو جانب این است که برای مجتهد مخطی و پیروان او، اجتهاد حق و صحیح است، از عمل بر آن آنها نجات می یابند اگر چه این اجتهاد فی نفسه اشتباه باشد، و بر کسانی که بر آن عمل می کنند هیچ گناهی عاید نمی گردد، و کسانی که گفته اند که حق در یکی از دو جانب می باشد و جانب دوم خطا و اشتباه است، مراد از آن بیش از این نیست که به مجتهد مخطی به علت عدم اصابت او به حق، اجر کامل نرسد، ولی مطلبش این نیست که بر او ملامتی وارد شود، یا به پیروان او گناهکار گفته شود، در تفسیر قرطبی این مباحث با تفصیل کامل در این مقام مورد بحث قرار گرفته است، اهل علم می توانند در آنجا ملاحظه بفرمایند.



## اگر حیوان کسی به جان یا مال کسی ضرر رساند چه قضاوتی باید کرد؟

از قضاوت حضرت داوود علیه السلام، چنین ثابت می‌گردد که بر مالک حیوان ضمان لازم می‌آید، در صورتی که این حادثه به شب اتفاق بیفتد، ولی ضروری نیست که قضاوت شریعت داوودی در شریعت محمدی برقرار باشد، لذا در این مسئله ائمه‌ی مجتهدین با هم اختلاف کرده‌اند، امام شافعی می‌فرماید که اگر حیوان کسی به شب در مزرعه‌ی دیگری داخل شده خسارتی وارد کند، بر مالک آن ضمان لازم می‌آید، و اگر این اتفاق در روز واقع بشود ضمان لازم نمی‌آید، استدلال او می‌تواند از قضاوت حضرت داوود علیه السلام باشد، اما طبق قوانین شرع محمدی او از حدیثی استدلال نموده که مرسلأ در مؤطای امام مالک منقول است که شتری حضرت براء بن عازب در باغ کسی رفت و به آن خسارت وارد کرد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، چنین قضاوت فرمود که نگهداری باغ و مزرعه در شب اگر چه بر ذمه‌ی مالک است ولی اگر حیوان کسی به شب خسارتی وارد کند بر مالک آن ضمان لازم است، امام اعظم ابوحنیفه و فقهای کوفه می‌گویند که اگر همراه با حیوان محافظ یا چوپانی باشد و در اثر غفلت او حیوان به باغ و مزرعه‌ی کسی خسارت وارد کرده است در این صورت بر مالک آن ضمان لازم می‌گردد، اعم از این که این اتفاق به شب رخ بدهد، یا به روز، و اگر مالک یا محافظی همراه نباشد، حیوان خودسرانه رفته و به مزرعه کسی خسارتی وارد کرده است، بر مالک آن ضمان لازم نمی‌آید، در این صورت هم شب و روز با هم برابر است، و دلیل امام اعظم حدیثی است که امام بخاری و مسلم و تمام محدثین آن را روایت فرموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: «جرح العجماء جبار» یعنی ضرری که حیوانی به کسی وارد کند قابل مؤاخذه نیست، یعنی بر مالک آن ضمان نیست (به شرطی که مالک یا محافظ با آن همراه

نباشد، چنانکه از ادله‌ای دیگر ثابت است) در این حدیث بدون از فرق شب و روز قانون عمومی شرع این بیان گردید که اگر مالک قصداً و عمدتاً حیوان خود را در باغ و مزرعه‌ی کسی رها نکرد، بلکه حیوان گریخته و رفت، پس ضمان خسارت آن، بر مالک نمی‌آید و در سند واقعه براء بن عازب فقهای حنفیه کلام کرده‌اند، و فرموده‌اند که: نمی‌توان آن را در مقابل با حدیث صحیحین حجّت تسلیم کرد، والله اعلم.

### تسبیح کوهها و مرغها

﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾ از کمالات ظاهری حق تعالی، کمال حسن صوت هم به حضرت داوود عنایت شده بود، وقتی که او زیور را می‌خواند، مرغان در هوا می‌ایستادند و همراه با او تسبیح می‌خواندند، و هم‌چنین از هر کوه و سنگ و درخت و کلوخ صدای تسبیح بلند می‌شد، کمال خوش آوازی، از کمالات ظاهری بود، و شرکت کوهها و مرغها در تسبیح، به تسخیر خداوندی، به صورت معجزه بود، و برای صدور معجزه لازم نیست که در پرندگان و کوهها حیات و شعور باشد، بلکه به صورتی در هر غیر ذی شعور هم شعور پدید می‌آید. علاوه بر این، تحقیق این است که در کوه و سنگ هم طبق حیثیت آنها، حیات و شعور وجود دارد، از جمع اصحاب پیامبر ﷺ حضرت ابوموسیٰ اشعری خیلی خوش آواز بود. روزی قرآن می‌خواند که رسول خدا ﷺ، اتفاقاً از آنجا گذشت، با شنیدن تلاوت او، ایستاد، و به آن گوش کرد، سپس فرمود که: حق تعالی به او خوش آوازی حضرت داوود عطا فرموده است، وقتی حضرت ابوموسیٰ مطلع شد که آن حضرت ﷺ، تلاوت او را شنیده است، عرض کرد که اگر من می‌دانستم که شما می‌شنوید من



بیشتر می‌کوشیدم که صدایم را خوش بگردانم<sup>(۱)</sup>.

### فایده

از این معلوم گردید که در تلاوت قرآن حسن صوت و لهجه خوب که از آن یک نوع جاذبیت پدید آید تا حدّی مطلوب و محبوب است، به شرطی که در آن مانند قاریان امروزی غلو نباشد که هدف تنها خوش کردن صدا و جذب کردن مردم باشد، و مقصد اصلی تلاوت از بین برود، والله اعلم.

### صنعت ساخت زره از جانب خدا به حضرت داوود عنایت گردید

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ﴾ لفظ «لبوس» با توجه به معنای لغوی به هر اسلحه گفته می‌شود که انسان آن را بپوشد یا در گردن بیندازد، مراد از آن در اینجا زرهی آهنی است که در جنگ به خاطر حفظ بدن پوشیده می‌شود و در آیه‌ای یگر هم آمده که: ﴿وَالنَّارُ لَهُ الْخَدِيدُ﴾ یعنی ما برای او آهن را نرم کرده بودیم، چه بدین صورت که آهن در دست او آمده خود بخود نرم گردد که آن را به هر شکلی که به خم کنند پیچ بخورد، مانند موم یا بدین شکل که تدبیر انداختن آن در آتش و نرم کردن را به او نشان دهند که امروز در همه کارخانه‌های آهن استعمال می‌گردد.

### چنین صنعتی که به نفع مردم باشد، مطلوب و فعل انبیاست

در این آیه ضمن تذکره‌ی تعلیم صنعت زره سازی به حضرت داوود علیه السلام، حکمت آن را چنین بیان فرمود که: ﴿لِتُخَصِّنْكُمْ مِّنْ بَأْسِكُمْ﴾ یعنی تا که این زررها

شما را در میدان جنگ از خطر شمشیرهای تیز بتوانند حفظ کنند، و این چنین نیازی است که به درد اهل دین و دنیا می خورد، لذا تعلیم صنعت آن را، الله تعالی انعامی از خود قرار داد؛ از این معلوم گشت که هر صنعت که نیاز مردم از آن برآورده شود، یاد گرفتن و یاد دادن آن داخل ثواب می باشد، به شرطی که به نیت خدمت خلق باشد، و تنها هدف کسب نباشد، ساختن صنعتهای گوناگونی از انبیاء علیهم السلام منقول است، مانند کشاورزی از حضرت آدم علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرموده که هر صنعتکار که در صنعت خویش نیت نیکی یعنی خدمت به خلق داشته باشد، او مانند امّ موسی می باشد که او پسر خود را شیر داد و معاوضه‌ی آن از طرف فرعون مجّاناً به او رسید، هم چنین صنعتکار که به نیت خدمت خلق کاری بکند به ثواب آن که مقصد اصلی اوست، نایل می آید، و مزید بر آن نفع دنیوی صنعت هم، به او می رسد، این حدیث در ضمن قصّه حضرت موسی در سوره طّه گذشت.

### تسخیر باد برای حضرت سلیمان و مسایل متعلق به آن

از حضرت حسن بصری منقول است که وقتی این حادثه برای حضرت سلیمان اتفاق افتاد که با معاینه اسبهای ارتش مشغول شده نماز عصر از او فوت گردید، بر این غفلت خویش متأسّف شد و اسبهایی را که سبب این غفلت قرار گرفته بودند، بیکار کرده رها نمود، چون این عمل او برای رضا جویی الله تعالی بود، خداوند متعال سواری تیزرفتار بهتری از اسبها، به او عنایت کرد که تفصیل این واقعه و تفسیر آیات متعلق به آن، در سوره «ص» انشاء الله خواهد آمد.

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً﴾ این بر جمله سابق ﴿سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ﴾ عطف

است، یعنی هم چنان که الله تعالی کوهها و پرندها را برای حضرت داوود مسخّر کرده بود، که با او هم صدا شده تسبیح می خواندند، هم چنین باد را برای





حضرت سلیمان علیه السلام، مسخر فرموده بود که بر آن سوار شده هر کجا می خواست خیلی زود به آسانی می رسید، در اینجا این امر قابل ملاحظه است که در تسخیر داوود علیه السلام، لفظ «مع» استعمال شده است که کوهها و پرندها را با او مسخر کرده بود، و در اینجا با صرف لام فرمود که باد را برای سلیمان علیه السلام، مسخر کرده بود، در این، اشاره لطیفی بر این امر هست که در هر دو تسخیر فرق بود، که وقتی حضرت داوود علیه السلام، به تلاوت مشغول می شد کوهها و پرندها خود بخود به تسبیح مشغول می گشتند، و به دستور منتظر نمی شدند، و باد را تحت امر حضرت سلیمان کرده بود که هرگاه بخواهند و به هر طرف که بخواهند بروند به باد دستور می داد که او را به آنجا برساند، باز هر کجا می خواستند فرود آیند در آنجا او را فرود می آورد، باز وقتی می خواستند برگردند بر می گرداند<sup>(۱)</sup>.

در تفسیر ابن کثیر کیفیت تخت حضرت سلیمان علیه السلام، که بر باد راه می رفت چنین بیان شده است، که حضرت سلیمان علیه السلام، از چوب، تخت بزرگی ساخته بود که بر آن خودش با اعیان سلطنت و قشون با وسایل جنگی همه می نشستند، سپس به باد دستور می داد، او این تخت وسیع و عریض عظیم الشان را به دوش گرفته به هر کجا که دستور می رسید می برد و فرود می آورد، این تخت بادی، از صبح تا ظهر مسافت یکماه راه را طی می کرد و از ظهر تا شام مسافت یکماه دیگر یعنی ظرف یک روز مسافت دو ماه به وسیله باد طی می شد. ابن ابی حاتم از حضرت سعید بن جبیر نقل فرموده که بر این تخت سلیمان ششصد هزار صندلی گذاشته می شد که بر آن به معیت حضرت سلیمان علیه السلام، اهل ایمان سوار می شدند، و پشت سر آنها جنتان اهل ایمان سوار

می شدند، باز به پرندگان دستور داده می شد تا که بالای سر آن بر تمام تخت سایه بيفکنند تا از تابش آفتاب گزندگی نرسد، باز به باد دستور داده می شد که این اجتماع عظیم الشان را برداشته به هر کجا که دستور رسیده، می رساند. و در بعضی روایات آمده که در تمام مدت این سفر فضایی، حضرت سلیمان علیه السلام، در راه سر پایین آورده به ذکر و شکر خدا مشغول بود، به راست و چپ التفاتی نمی کرد و عملاً اظهار تواضع می نمود<sup>(۱)</sup>.

﴿عَاصِفَةً﴾ معنی لفظی ﴿الرَّيْحَ عَاصِفَةً﴾ (تند باد) است و در آیه ای دیگر صفت این باد «رُحَاء» بیان گردیده است که به معنای باد نرم می باشد که نه از آن غبار برخیزد و نه در فضا تلاطم پدید آید، در ظاهر این دو صفت متضاد می باشند، اما اجتماع آنها باهم بدین شکل ممکن است که این باد به ذات خود خیلی تند و تیز باشد که ظرف چند ساعت مسافت یک ماه راه را بتواند طی کند، اما قدرت الهی آن را به گونه ای قرار دهد که از آن در فضا تلاطم پدید نیاید، چنان که وضعیت آن چنین بیان شده است که فضایی که این تخت در آن روانه می شد در آنجا به پرنده ای کوچکترین اذیتی وارد نمی شد.

### تسخیر جن و شیاطین برای سلیمان علیه السلام،

﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ﴾

یعنی ما برای حضرت سلیمان علیه السلام، شیاطین را که بعضی از آنها در دریا غواصی کرده برای او جواهرات بیرون می آوردند، و علاوه بر این کارهای دیگر هم انجام می دادند، که ذکر بعضی از آن کارها در آیات دیگر آمده است: ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جَفَانٍ كَالْجَوَابِ﴾<sup>(۲)</sup> یعنی برای حضرت



سلیمان علیه السلام، محراب و ساختمان عظیم الشان و مجسمه‌ها و کاسه‌های بزرگ سنگی مانند حوض که حضرت سلیمان علیه السلام، از آنها کارهای سخت و صنایع عجیب و غریبی می‌گرفت، می‌سازند و ما کنترل کننده آنها بودیم؛ شیاطین آن اجسام لطیفه‌ی ساخته شده از آتش هستند که عقل و شعور دارند و همانند انسان مکلف به احکام شرع می‌باشند و برای این نوع لفظ جن یا جن‌ها، به کار می‌رود و کسانی که ایمان نیاورده در حال کفر باقی بمانند، شیاطین گفته می‌شوند، ظاهر این است که همه جن‌ها چه مؤمن و چه کافر مسخر حضرت سلیمان بودند، مؤمنان بدون تسخیر حضرت سلیمان علیه السلام، هم احکام او را به حیث فریضه‌ی مذهبی به جا می‌آوردند، لذا نیاز به ذکر تسخیر آنها نبود، لذا در تسخیر، تنها ذکر شیاطین یعنی جن کفار به میان آمد که با وجود کفر و سرکشی خویش با فشار تحت فرمان حضرت سلیمان قرار گرفته بودند، و شاید بدین خاطر در دنباله‌ی آیه، این جمله اضافه گردید که ما کنترل کننده آنها بودیم، وگرنه همیشه از طرف جنیان کافر احتمال خطر وجود داشت که ضرری برسانند اما حراست خداوندی بر آنها مسلط بود، لذا نتوانستند کوچکترین گزندی برسانند.

### یک لطیفه

حق تعالی برای حضرت داوود علیه السلام، اجسام سنگین و سخت را مسخر نمود که در آنها کوه‌ها و آهن شامل بودند، و برعکس برای حضرت سلیمان علیه السلام، چنان اجسام لطیفه‌ای را مسخر نموده که دیده نشوند، مانند باد و جن‌ها، از این واضح شد که قدرت کامل خداوندی بر همه‌ی آن مخلوقات ساری و جاری است<sup>(۱)</sup>.



وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿۸۳﴾

وایوب را وقتی که خواند پروردگارش را که بر من واقع شده تکلیف، و تویی مهربانترین مهربانان.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ

پس شنیدیم فریاد او را، پس دور کردیم آنچه بر او تکلیفی بود، و عطا کردیم به او اهل او را و

مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ ﴿۸۴﴾

مثل آنها همراه با آنها و رحمتی از طرف خویش و نصیحتی برای بندگی کنندگان.

### خلاصه‌ی تفسیر

و قصه‌ی ایوب (علیه السلام) را به یاد آور و وقتی که (پس از ابتلا به مرض شدید) پروردگار خود را خواند که این تکلیف به من می‌رسد و شما از همه‌ی مهربانان مهربانتر هستید (پس به مهربانی خویش این مشقت مرا بردار) پس ما دعای او را قبول کردیم و تکلیفی را که او داشت برداشتیم و (بدون تقاضای او) ما اهل او را (اولادی که از او غایب شده بودند، قاله الحسن کذا فی الدر المنثور) یا مرده بودند کما قال غیره) عطا کردیم (بدین شکل که آنها پیش او آمدند، بدین معنی که به قدر آنها دیگر پیدا شد؛ قاله عکرمة کما فی فتح المنان) و همراه با آنان برابر آنها (در حساب) دیگر هم (دادیم یعنی چقدر اولاد قبلاً داشت برابر با آنها دیگر هم دادیم، چه از پشت خود او یا به حیث اولاد الاولاد) کذا فی فتح المنان من کتاب ایوب) به سبب رحمت خاصه‌ی خویش و به سبب یادگاری برای عبادت کنندگان.

### معارف و مسایل

#### قصه‌ی حضرت ایوب (علیه السلام).

نسبت به داستان حضرت ایوب (علیه السلام)، روایات اسرائیلی بسیار طولانی‌ای



وجود دارد و آنچه از آن جمله محدّثین در حدّ تاریخ قابل اعتماد قرار داده است، در اینجا نقل می‌گردد، از قرآن کریم فقط تا این ثابت است که او به مرض شدیدی مبتلا شد که بر اثر آن از خود صبر نشان داد و سرانجام به بارگاه الهی دعا نمود و از آن، نجات یافت و این که در مرضی او همه‌ی اهل و اولاد و احباب از او غایب شدند چه به سبب مرگ یا به وجه دیگری، سپس حق تعالی او را صحیح و تندرست نمود و اولادی که داشت همه را به او برگرداند، بلکه همان قدر دیگر اضافه هم داد، و بقیه اجزای قصّه بعضی در احادیث مستند موجود است و بیشتر در روایات تاریخی آمده است، حافظ ابن کثیر تفصیل آن داستان را چنین نوشته است:

حق تعالی در ابتدا به حضرت ایوب علیه السلام، ثروت و مال، زمین، خانه، مرکب، اولاد، حشم و خدم بسیار زیادی عنایت فرموده بود، سپس خداوند متعال او را به آزمایش پیامبرانه مبتلا کرد، که همه اینها از دست او رفتند و در جسد مبارکش هم آن چنان مرض شدیدی شبیه به جذام پدید آمد، که هیچ قسمتی از بدن، غیر از زبان و قلب او، از آن مرض باقی نماند، و او در این حال زبان و قلب را به یاد خدا مشغول می‌داشت و شکر بجا می‌آورد، و به سبب این مرض شدید، تمام عزیزان و دوستان و همسایگان او را کنار رفتند و بیرون از شهر او را در خرابه‌ای انداختند، کسی به پیش او نمی‌آمد فقط همسر او از او احوال پرسی می‌کرد که دختر حضرت یوسف علیه السلام، یا نواسه‌ی او بود، و به نام «لیّا» بنت منشا بن یوسف یاد می‌شد<sup>(۱)</sup>. ثروت و مالش همه از بین رفته بود، همسر محترم او زحمت کشیده برای او و خود روزی و ضروریات دیگر را فراهم می‌کرد و او را خدمت می‌نمود، این ابتلا و امتحان حضرت ایوب علیه السلام،



چیزی حیرت انگیز و تعجب آور نبود، قول نبی کریم ﷺ، است که: «اشد الناس بلاء الانبياء ثم الصالحون ثم الامثل فالامثل» بیشتر از همه، سخت ترین بلا و آزمایش بر سر انبیاء علیهم السلام، می آید، سپس به صالحین دیگر درجه به درجه. و در روایتی دیگر آمده است که ابتلا و آزمایش هر انسان به قدر صلابت و مضبوطی او در دین است، هر کسی در دین بیشتر مضبوط باشد، همان قدر مورد آزمایش و ابتلا قرار می گیرد (تا به همان حد درجات او در نزد خدا بلند باشند) حق تعالی به حضرت ایوب علیه السلام، در صف انبیاء مقام ممتازی در صلابت دین و صبر عطا نموده بود، (چنانکه به حضرت داوود علیه السلام، در شکر چنین امتیازی عنایت نموده بود) حضرت ایوب علیه السلام، در صبر بر شداید و مصایب ضرب المثل است. یزید بن میسره می فرماید: وقتی خداوند متعال حضرت ایوب علیه السلام، را از اموال و اولاد و غیره همه نعمتهای دنیا تهی دست کرده مورد آزمایش قرار داد، او فارغ شده بیشتر در یاد و عبادت خدا زحمت کشید و به دربار خدا عرض نمود: پروردگارا! من برای این، شکر تو را بجای می آورم که تو به من ثروت و مال دنیا و اولاد عطا فرمودی که محبت آن در درون قلب من جای گرفت، سپس بر این شکر می کنم که تو مرا از همه آنها فارغ البال نمودی اینک در میان من و تو هیچ چیزی حایل باقی نمانده است.

حافظ ابن کثیر پس از نقل روایات مذکور می نویسد که از وهب بن منبه نسبت به این قصه روایات طولانی منقول است و چون در آنها غرابت و طولانی بودن وجود داشت، ما آنها را ترک گفتیم.

### دعای حضرت ایوب علیه السلام، منافی با صبر نیست

حضرت ایوب علیه السلام، در این بلای شدید، که از همه مال و مسکن و دنیا جدا شده مبتلا به چنان مرض جسمانی شد که مردم از آمدن به پیش او



بترسند، بیرون از شهر در خرابه‌ای تا هفت سال و چند ماه افتاد، و گاهی جزع و فزع و شکایتی از زبان او بر نیامد، همسر نیکوکار و زوجه‌ی محترمه او «لَیْثَا» هم عرض کرده بود که رنجش شما اضافه شده، به درگاه خدا دعا کن که این رنجش بر طرف بشود، فرمود: من تا هفتاد سال صحیح و سالم در ثروت و نعمت بی‌شمار خدا گذراندم، آیا در قبال آن، تا هفت سال مبتلا شدن به مصیبت هم مشکل است؟ عزم و ضبط و صبر و ثبات پیامبرانه تا حدی بود که به دعا خواندن هم همت نمی‌کرد که نشاید این خلاف نباشد، (در صورتی که دعا به درگاه خدا و عرض کردن نیازمندی‌ها و مشقّت خویش در ردیف بی‌صبری و ناشکیبایی قرار نمی‌گیرد) سرانجام چنین سببی تحقّق یافت که او را بر دعا کردن وا داشت و چنان‌که در بالا نوشته شد، این فقط دعا بود، بی‌صبری نبود، حق تعالی در کلام خویش بر کمال صبر او، مهر ثبت فرموده است که: **﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا﴾**<sup>(۱)</sup> در توضیح آن سبب، روایات بسیار مختلف و طولی نقل شده است، از این جهت متروک می‌شود.

ابن ابی حاتم از حضرت عبدالله بن عباس روایت نموده است: (وقتی که دعای حضرت ایوب علیه السلام، قبول گردید و به او دستور داده شد که پاشنه‌ی پای خود را بر زمین بزن، از آنجا چشمه‌ی آب زلال، پدیدار می‌گردد؛ در آن، آب‌تنی بکن و از آن بنوش، این مرض بر طرف می‌گردد، حضرت ایوب طبق آن عمل کرد، تمام بدن او که به سبب جراحات از بین رفته و مشتی چندتا استخوان چیزی باقی نمانده بود، به مجرد غسل در آب آن چشمه، با پوست و موی به حالت اصلی خود برگشت، سپس) خداوند متعال یک دست لباس از جنت برای او فرستاد، آن را پوشید و از آن خرابه جدا شده در گوشه‌ای نشست،



زوجه‌ی محترم طبق عادت برای خبرگیری او آمد او را بر جایش ندید، به گریه افتاد، ایوب علیه السلام، را که در گوشه‌ای نشسته بود دید، ولی او را نشناخت؛ زیرا وضعیتش تغییر کرده بود، از او پرسید: ای بنده‌ی خدا! (آیا تو می‌دانی که) آن مریض مبتلایی که در اینجا افتاده بود، کجا رفت، آیا سگان و گرگان او را خوردند؟ و تا دیر وقتی در این باره با او صحبت کرد، با شنیدن همه‌ی این گفتگوها او گفت: ایوب منم، ولی زوجه‌ی محترم باز هم تا این زمان او را نشناخت و به او گفت: ای بنده‌ی خدا! مرا مسخره می‌کنی، آنگاه حضرت ایوب علیه السلام، فرمود: اندیشه کن، ایوب من هستم خداوند متعال دعای مرا پذیرفت و بدن مرا دوباره سالم گردانید، ابن عباس می‌فرماید: سپس خداوند متعال مال و ثروت او را باز به او و نیز اولاد او را برگردانید و برابر با تعداد اولاد او اولاد دیگر هم به او عنایت نمود<sup>(۱)</sup>.

ابن مسعود فرموده است که: حضرت ایوب علیه السلام، هفت پسر و هفت دختر داشت که هنگام این ابتلا همه مردند، وقتی خداوند متعال او را تندرست نمود، آنها را بار دوم زنده کرد و به تعداد آنها از زوجه‌ی محترم همانقدر اولاد شد که قرآن در خصوص آن می‌فرماید: ﴿وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ﴾، ثعلبی فرموده است که: این قول، به ظاهر قرآن، نزدیک است<sup>(۲)</sup>.

بعضی از حضرات فرموده‌اند: به تعداد فرزندان سابق به او فرزند تازه رسید، و مراد از مثل اولاد، اولاد الاولاد است، والله اعلم.

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۸۵﴾ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي

و اسماعیل و ادريس و ذالكفل را، اين همه صابرانند. و داخل كرديم آنها را در





رَحْمَتَنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۶﴾  
رحمت خویش، آنها هستند از نیک بختان.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (داستان) اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را به یاد آور، این همه (بر احکام تشریحی و تکوینی الهی) از ثابت قدمان بودند و ما (همه) آنها را در رحمت (خاصه‌ی) خویش داخل کرده بودیم، یقیناً اینها (همه) از صالحان با کمال بودند.

### معارف و مسایل

#### آیا حضرت ذوالکفل پیامبر بود یا ولی، و داستان عجیب او

در آیات مذکور تذکره‌ی سه شخص آمده است که حضرت اسماعیل و حضرت ادریس نبی بودند که نبوت و رسالت‌شان از آیات زیادی در قرآن ثابت و تذکره‌ی آنها هم در موارد متعددی از قرآن آمده است، شخص سوم ذوالکفل است، این کثیر فرموده است که از ذکر نام او همراه با این دو پیامبر ظاهر است که او هم پیامبر بوده است، ولی از بعضی روایات دیگر معلوم می‌گردد که او از زمره‌ی پیامبران نبوده است، بلکه مردی صالح از اولیاءالله بوده است، امام تفسیر ابن جریر با سند خود از مجاهد نقل کرده که حضرت یسع علیه السلام، (که نبوت و پیامبری او در قرآن مذکور است) وقتی پیر و ناتوان شد، خواست که کسی را برای خود خلیفه مقرر کند تا که در حیات او تمام آنچه در وظایف پیامبری او داخل است، انجام دهد.

برای این هدف حضرت یسع علیه السلام، همه اصحاب خود را جمع نمود که من می‌خواهم خلیفه‌ای برای خود انتخاب کنم که دارای سه شرط به قرار زیر



باشد:

۱- همیشه روزه باشد. ۲- همیشه شب‌ها برای عبادت بیدار باشد.  
۳- هیچگاه خشمگین نشود. شخصی غیر معروف از جمع بلند شد که مردم او را حقیر و ذلیل می‌پنداشتند و گفت من برای این امر حاضرم، حضرت یسع علیه السلام، پرسید که آیا تو همیشه روزه می‌گیری و همیشه شب بیداری می‌کنی و گاهی خشمگین نمی‌شوی؟ او عرض کرد که: من حتماً پایبند این سه امر هستم، حضرت یسع علیه السلام، (شاید بخاطر عدم اطمینان بر قول او) در آن روز او را رد کرد باز روز دیگر هم چنان به جمع خطاب فرمود که همه ساکت ماندند و فقط آن شخص بلند شد، آنگاه حضرت یسع علیه السلام، او را به خلیفه‌گری خویش نامزد کرد، چون شیطان دید که «ذوالکفل» در این امر پیروز شد به شیاطین و همکاران خود گفت که به شکلی بر این اثر بگذارید تا کاری بکند که این مقام از او سلب گردد، یاوران شیطان عذر خواستند که ما نمی‌توانیم بر او تسلط پیدا کنیم، شیطان ابلیس گفت: خوب او را به من کنید، (من با او مبارزه می‌کنم) حضرت ذوالکفل مطابق معاهده‌ی خویش تمام روزها روزه می‌گرفت و تمام شبها بیدار می‌ماند فقط هنگام ظهر قیلوله می‌کرد (قیلوله عبارت است از خواب نیمروز) شیطان در عین ظهر به هنگام قیلوله او آمد و دراز زد، او بیدار شد و پرسید کیستی؟ گفت: پیرمرد مظلومی هستم، او در را باز کرد، او داخل شده داستانی بیان کرد که شخصی از اقوام من با من نزاع دارد، بر من چنین ظلم کرده و چنان کرده است.

خلاصه این‌که داستان طویلی شروع کرد تاوقت خواب نیمروز تمام شد، حضرت ذوالکفل فرمود: هرگاه من بیرون آمدم تو پیش من بیا حق تو را خواهم گرفت و داد، حضرت ذوالکفل بیرون آمد و در مجلس عدالت خویش در انتظار او قرار گرفت، ولی او را نیافت روز دوم وقتی در دادگاه جهت حل



تنازعات نشست در انتظار آن پیرمرد شد و او نیامد، وقتی ظهر برای قیلوله به خانه رفت او آمد و در را زد، او پرسید: کیستی؟ جواب داد که پیرمرد مظلومی هستم او در را باز کرد و فرمود: که من به تو دیروز نگفته بودم که هرگاه من در نشستگاه خود می‌نشینم، تو بیا، (تو نه دیروز آمدی و نه امروز صبح) او گفت: جناب طرفان بنده اشخاص خبیث الطبع هستند، وقتی آنها دیدند که شما در نشیمنگاه خود نشسته‌اید و من حاضر شوم شما او را بر دادن حق من اجبار خواهید کرد، لذا در آن زمان اقرار می‌کند که ما حق تو را خواهیم داد، سپس وقتی شما از مجلس بلند شوید، انکار می‌کنند او باز به او گفت که اکنون برو، وقتی که من در مجلس نشستم پیش من بیا، با این مصاحبه قیلوله امروز هم از دست رفت و بیرون آمده در مجلس نشست و در انتظار پیرمرد قرار گرفت (و روز بعد هم تا ظهر انتظار کشید او نیامد باز وقتی روز سوم نیمروز شد، و روز سوم خواب آمد و بر او غلبه یافت) به خانه آمد و اهل خانه را سفارش کرد که کسی در را نباید بزند، این پیرمرد روز سوم باز آمد و خواست که در را بزند جلو او را گرفتند پس از پنجره داخل شد و در را زد، او باز از خواب بیدار شد و دید که او داخل خانه آمده است و دید که در طبق عادت بسته است، از او پرسید: تو از کجا آمدی؟ در این هنگام حضرت ذوالکفل شناخت که این شیطان است و فرمود: آیا تو دشمن خدا ابلیس هستی؟ او اقرار نمود: آری، و گفت که تو مرا در هر تدبیر خسته کردی و گاهی در دام من واقع نشدی، اینک من کوشیدم که تو را به نحوی خشمگین سازم، تا تو در آن اقرار خویش کاذب در بیایی که با حضرت یسع نبی خدا کرده بودی، لذا من مرتکب همه‌ی این حرکتها شدم، این بود واقعه‌ای که به خاطر آن به او خطاب ذوالکفل داده شد؛ زیرا که معنی ذوالکفل کسی است که معاهده خویش را به تکمیل برساند، حضرت ذوالکفل

بر این معاهده خویش درست وفا نمود<sup>(۱)</sup>.

و در مسند احمد روایتی دیگر هم آمده است اما در آن به جای ذوالکفل نام «الکفل» آمده است بنابراین، آن روایت را نقل کرده فرموده است که این کسی دیگر است به نام کفل و آن ذوالکفل که نامش در این آیه آمده است او این نیست، آن روایت از این قرار است:

حضرت عبدالله بن عمر می فرماید: من از رسول خدا ﷺ، حدیثی شنیدم یکی دو بار نه، بلکه بیش از هفت بار شنیده‌ام که آن جناب ﷺ، فرمود: کفل شخصی از بنی اسرائیل بود که از هیچ گناه پرهیز نمی کرد، زنی پیش او آمد او به آن زن شصت دینار داد و بر عمل حرام او را راضی گردانید وقتی که برای عمل مباشرت نشست آن زن به لرزه در آمد و به گریه افتاد، او پرسید که سبب گریه چه بود؟ آیا من تو را اجبار کردم، او گفت: خیر، اجبار نکردی، ولی این چنان گناهی است که من گاهی در عمرم به آن مرتکب نشده‌ام، و در این وقت ضرورتی مرا بر این امر اجبار کرد، لذا بر این اظهار آمادگی کردم، او شنیده در آن حال از پیش زن جدا شده بلند شد، و گفت: برو این دینار مال تو و من از این به بعد گناهی نخواهم کرد، اتفاق چنین رخ داد که کفل در همان شب فوت کرد و صبح بر در او از غیب این تحریر مشاهده گردید: «غفرالله للكفل» یعنی خداوند متعال کفل را مورد آمرزش قرار داد.

این کثیر پس از نقل این روایت مسند احمد، گفته که آن را کسی از صحاح سته روایت نکرده است و اسناد آن غریب است و در هر صورت اگر روایت ثابت هم باشد، در آن کفل ذکر شده نه «ذوالکفل» چنین معلوم می شود که آن کسی دیگر بوده است، والله اعلم.



خلاصه‌ی کلام این‌که «ذوالکفل» خلیفه‌ی پیامبر خدا حضرت یسع علیه السلام، و ولی صالحی بوده، امکان دارد به سبب اعمال پسندیده او، در این آیه در زمره‌ی انبیاء علیهم السلام، ذکر شده باشد، هیچ‌هم بعید نیست که قبلاً خلیفه حضرت یسع باشند، بعداً حق تعالی او را به مقام پیامبری برسانند، والله سبحانه و تعالی اعلم.

وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ

و صاحب ماهی وقتی رفت، به خشم رفته، پس پنداشت که نمی‌توانیم بگیریم او را

فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ

پس خواند در تاریکی‌ها که حاکم نیست بجز تو، تویی عیبی، من بودم از

الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَفَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَكَذَلِكَ

گناهکاران. پس شنیدیم فریاد او را و نجات دادیم او را از غصه و این چنین

نُجِّي الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾

نجات می‌دهیم مؤمنان را.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (داستان پیامبر) صاحب ماهی (یونس علیه السلام) را به یاد آور وقتی که او (از اقوام خویش هنگامی که ایمان نیاوردند) ناخشنود شده رفت (و پس از برطرف شدن عذاب از قوم، او هم خود بر نگشت و برای این سفر در انتظار حکم ما قرار نگرفت) و او (طبق اجتهاد خود) چنین فهمید که ما (در این رفتن) بر او گیرودار نخواهیم کرد (چون که این فرار را او به اجتهاد خودش جایز فهمید، لذا در انتظار وحی نایستاد، و چون برای انبیا مناسب است که تا آمدن وحی انتظار بکشند و این کار مناسب از او ترک گردید، لذا این ابتلا به او پیش



آمد که در راه با دریا برخورد، و در آنجا بر کشتی سوار شد، کشتی در حال جریان بود که متوقف شد، یونس علیه السلام، فهمید که این فرار بدون اجازه از من ناپسند آمد، و به خاطر آن کشتی متوقف شده است، به کشتیان گفت: مرا به دریا بیندازید، آنان راضی نشدند، خلاصه به قرعه اتفاق کردند، باز هم قرعه به نام او بیرون آمد، در نهایت او را در دریا انداختند و طبق دستور خدا، ماهی او را بلعید، اخراج ابن ابی حاتم عن ابن عباس کذا فی الدر المنثور) پس او در تاریکیها ندا کرد (یکی تاریکی شکم ماهی، دوم تاریکی آب دریا هر دو تاریکی عمیق که به جای چندین تاریکی بودند، یا سوم تاریکی شب، قاله ابن مسعود کما فی الدر المنثور، الغرض در آن تاریکیها دعا کرد) که غیر از تو معبودی نیست (این است توحید)، پروردگارا (از همه ی نقایص) پاک هستی (تنزیه) من یقیناً مقصّر هستم (این استغفار است که هدف از آن این است که از سر تقصیر من بگذرو و از این شدت نجاتم ده) و ما دعای او را قبول کردیم و او را از آن مشکل نجات دادیم (که قصه ی آن در آیه: ﴿فَبَدَّلْنَا بِالْعَرَاءِ الْخَبَّ﴾<sup>(۱)</sup>، در سوره ی صافات مذکور است) و ما چنین مؤمنان (دیگر) را (هم از کرب و غم) نجات می دهیم (وقتی ماندنشان چند روزی در غم مصلحت نباشد).

### معارف و مسایل

﴿وَ ذَا النُّونِ﴾ داستان حضرت یونس بن متی علیه السلام، را قرآن در سوره ی یونس، انبیاء، صافات و سوره ی نون ذکر کرده است، در جایی نام اصلی او را ذکر نموده و در جای دیگر به القاب ذَا النُّونِ و صاحب الحوت او را یاد کرده است، نون و حوت به معنای ماهی هستند و ترجمه «ذَا النُّون» صاحب الحوت



می باشد صاحب ماهی چون بنا بر تقدیر الهی حضرت یونس چند روزی در شکم ماهی ماندگار شد، به این مناسبت به او ذالنون و صاحب الحوت گفته می شود.

### داستان یونس علیه السلام

در تفسیر ابن کثیر آمده است که حضرت یونس علیه السلام، برای هدایت روستایی از موصل به نام نینوا، مبعوث گردید، حضرت یونس علیه السلام، آنها را به سوی ایمان و عمل صالح دعوت داد آنها تمرد و سرکشی کردند، حضرت یونس علیه السلام، ناراضی شده از روستا خارج شد و به آنها گفت: ظرف سه روز بر شما عذاب خواهد آمد، وقتی حضرت یونس علیه السلام، روستا را گذاشته بیرون رفت آنها در فکر قرار گرفتند که اکنون عذاب خواهد آمد (از بعضی روایات معلوم می گردد که برخی از آثار، نزول عذاب را هم مشاهده کرده بودند) پس از کفر و شرک توبه کرده و همه ی اهالی روستا از زن و مرد و بچه ها به سوی بیابان بیرون رفتند و دامهای خود را هم همراه با بچه های آنها برداشته و از مادرها جدا کردند و همه به گریه و زاری افتادند و با الحاح به خدا پناه بردند، بچه دامها که از مادر جدا شده بودند شور و غوغا کردند، خداوند متعال توبه ی راستین و الحاح و زاری آنها را قبول نمود و عذاب را از آنها برطرف کرد و از آن سوی حضرت یونس علیه السلام، در انتظار رفت که عذاب می آید و قوم هلاک خواهد شد وقتی اطلاع یافت که عذاب نیامده است و قوم صحیح و سالم در جایگاهای خود هستند به این فکر فرو رفت که اینک من دروغگو قرار داده می شوم و در بعضی روایات آمده است در قوم او مرسوم بود که اگر نسبت به

کسی ثابت گردد که او دروغگو است به قتل رسانده می‌شد<sup>(۱)</sup>. حضرت یونس علیه السلام، از این موضوع احساس خطر جانی کردند، پس او به جای بازگشت به سوی قوم، به قصد هجرت به جای دیگری عازم سفر شد، و در راه دریا بود برای عبور از آن بر کشتی سوار شد، اتفاقاً کشتی در چنان گردابی گیر کرد که نزدیک بود غرق شود، ملاحظان نظر دادند که از سرنشینان کشتی یکی را در دریا بیندازند، باقیمانده می‌توانند از غرق شدن محفوظ بمانند، برای این کار میان سرنشینان کشتی، قرعه کشی شروع شد، قرعه به نام حضرت یونس علیه السلام، درآمد، (شاید اهل کشتی از بزرگواری او آگهی داشتند) از انداختن او در دریا سر باز زدند، و دوباره قرعه کشی کردند، باز هم نام او در آمد، باز هم متردد شدند، بار سوم قرعه کشی نمودند باز هم نام او بیرون آمد و حکایت قرعه کشی در جای دیگری از قرآن، بدین الفاظ آمده است که: ﴿فَسَاهُمْ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾<sup>(۲)</sup> یعنی قرعه کشی شد و حضرت یونس علیه السلام، در آن معین گردید، آنگاه حضرت یونس علیه السلام، بلند شده لباسهای غیر ضروری را از تن بیرون کشیده خود را به دریا انداخت از آن طرف حق تعالی به ماهی از دریای اخضر دستور داد که دریاها را شکافته فوراً به آنجا رسید (کماقاله ابن مسعود) و حضرت یونس علیه السلام، را در شکم خود فرو برد، خداوند متعال به ماهی هدایت داده بود که نه به گوشت او ضرری لاحق شود و نه به استخوانش، این غذای تو نیست، بلکه شکم تو تا چند روزی زندان اوست، (تا اینجا همه‌ی واقعه در روایات ابن کثیر آمده است مگر کلماتی که بین پراکنش آمده است از کتب دیگر گرفته شده است، از اشارات و بعضی تصریحات قرآن همین قدر مفهوم می‌شود که هجرت حضرت یونس علیه السلام، بدون حکم صریح خدا به بارگاه او





ناپسند قرار گرفت و بر آن عتاب نازل گردید، و سپس نوبت بدانجا کشیده شد، که در شکم ماهی ماندگار شد.

عذابی که حضرت یونس علیه السلام، قوم خود را به آمدن آن ظرف سه روز ترسانیده بود، رأی شخصی او نبود، بلکه بنا بر وحی الهی بوده و جدا شدن او در آن زمان از قوم که عادت قدیمی انبیاء علیهم السلام، است این هم در ظاهر طبق دستور خدا بوده و تا اینجا هیچ امر لغزش موجب عتاب نبوده ولی وقتی خداوند متعال توبه‌ی راستین و الحاح و زاری قوم را قبول نمود، عذاب را از آنها باز داشت، سپس برنگشتن حضرت یونس علیه السلام، به سوی قوم و عزم سفر به قصد هجرت مبنی بر اجتهاد او بود که اگر من با این وضع به سوی قوم بازگردم دروغگو دانسته می‌شود و دعوت من بی‌تأثیر و بی‌فایده خواهد بود، بلکه هراس از دست دادن جان را هم دارم، و عزم هجرت بنا بر اجتهاد و عدم انتظار حکم صریح خداوند اگر چه گناهی نبود ولی این رویه‌ی حضرت یونس علیه السلام، به بارگاه الهی مورد پسند واقع نشد که او بدون انتظار وحی تصمیم گرفت، این اگر چه گناه نبود ولی حتماً بر خلاف اولی بود، و شأن انبیاء و مقربان بارگاه الهی خیلی بلند است، آنان باید روان شناس باشند و اگر از آنها در این باره کوچکترین کوتاهی پیش آید بر آن هم عتاب و گرفت می‌آید، این موضوع بود که بر آن عتاب وارد گردید.

در تفسیر قرطبی از قشیری منقول است که این صورت غضب زمانی برای یونس پیش آمد که عذاب از قوم برداشته شد، و او آن را نمی‌پسندید و ماندن او تا چند روز در شکم ماهی به شکل تعذیب نبود، بلکه برای تأدیب بود، چنان‌که زجر و تنبیه بر بچه‌های نابالغ تعذیب نمی‌باشد بلکه تأدیبی است تا که

آنها در آینده احتیاط نمایند<sup>(۱)</sup>. بعد از فهم واقعه تفسیر الفاظ آیات مذکور را ملاحظه نماید.

﴿ذَهَبٌ مُّغَضِبًا﴾ یعنی: خشمگین رفت، در ظاهر، مراد از آن، خشم بر قوم است، و همین نظر از حضرت ابن عباس منقول است، و کسانی که مفعول «مُغَضِبًا» را رب قرار داده‌اند مراد آنها هم «مُغَضِبًا لِرَبِّهِ» است یعنی به خاطر پروردگار خویش به خشم آمد و رفت و به خاطر خدا خشم بر کفار و فجّار عین علامت ایمان است<sup>(۲)</sup>.

﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ در لفظ «لَنْ نَقْدِرَ» بنابر لغت این احتمال هم می‌رود که از مصدر «قدر» مشتق باشد پس معنی آن است که او پنداشت که ما بر او قدرت و تسلط نمی‌یابیم، روشن است که این را مسلمانی نمی‌تواند گمان کند چه برسد به پیامبری؛ زیرا چنین پندار و تصوّر کفر صریح است، لذا در اینجا این معنی قطعاً نمی‌تواند مراد باشد، احتمال دوم این است که از مصدر قدر مشتق باشد به معنای تنگی کردن، چنان‌که در قرآن آمده است: ﴿اللَّهُ يَنْبِسُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ﴾<sup>(۳)</sup>، یعنی خداوند رزق را وسیع می‌کند برای کسی که بخواهد و تنگ می‌کند آن را بر کسی که بخواهد، از ائمه‌ی تفسیر عطا، سعید بن جبیر، حسن بصری و بسیاری علمای دیگر همین را معنی آیه قرار داده‌اند و مراد از آیه این‌که حضرت یونس علیه السلام، بنابر اجتهاد خود می‌پنداشت که اگر با این وضع من قوم را گذاشته بیرون بروم خداوند بر من تنگی نخواهد نمود.

احتمال سوم این است که از «قدر» به معنای تقدیر مشتق باشد که به معنای قضاوت و داوری است، پس معنای آیه این است که حضرت

۲- کذا فی القرطبی والبحرالمحیط.

۱- قرطبی.

۳- رعد، ۲۶.



یونس علیه السلام، پنداشت که در این باره مؤاخذه و بازخواستی متوجه من نخواهد بود، از میان ائمه‌ی تفسیر قتاده، مجاهد و فرّاء همین معنی را اختیار کرده‌اند، در هر صورت نسبت به معنای اوّل در اینجا هیچ احتمالی نمی‌رود، البته معنای دوم یا سوم می‌توانند مراد باشند.

### دعای یونس علیه السلام، برای هر کس در هر زمان و برای هر مقصد مقبول است

﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾، یعنی چنان‌که حضرت یونس علیه السلام، را از غم و مصیبت نجات دادیم، هم چنین با همه‌ی مؤمنان چنین خواهیم کرد، به شرطی که با صدق و اخلاص به سوی ما متوجه باشند و به ما پناه ببرند، در حدیثی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: دعای ذوالنون که آن را در بطن ماهی خوانده بود یعنی: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» هر مسلمانی برای هر مقصدی وقتی به آن دعا کند، خداوند متعال استجاب خواهد نمود<sup>(۱)</sup>.

وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿۸۹﴾  
و زکریا را، وقتی خواند پروردگار خود را که ای رب نگذار مرا تنها و تویی بهترین وارثان.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا  
پس ما شنیدیم دعای او را و بخشیدیم به او یحیی و اصلاح کردیم همسرش را، آنان

يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴿۹۰﴾  
می‌دویدند بر نیکی‌های ما و می‌خواندند ما را به امید و ترس و بودند در جلو ما عاجز.

۱ - رواه احمد والترمذی والحاکم و صححه من حدیث سعد بن ابی وقاص - از مظهری.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (داستان) زکریا (علیه السلام)، را به یاد آرید، وقتی که او پروردگار خود را خواند و گفت: پروردگارا! مرا بلا وارث نگذار (به من فرزندی عنایت بفرما تا وارث من باشد) و (در اصل) تویی بهترین (وارث حقیقی) وارثان، (بنابر این فرزند هم نمی‌تواند وارث حقیقی قرار بگیرد؛ زیرا او وقتی فنا می‌گردد، ولی از این وارث ظاهری بعضی فواید و منافع دینی به دست می‌آید، از این خاطر آن مطلوب است) پس ما دعای او را قبول کردیم و (فرزندی) به نام یحیی به او دادیم و به خاطر او همسرش را هم (که نازا بود) قابل اولاد کردیم این همه از انبیاء علیهم السلام، که در این، ذکرشان به میان آمد) در کارهای نیک می‌دویدند و با امید و بیم عبادت ما را بجا می‌آوردند، و در برابر ما عاجز می‌شدند.

### معارف و مسایل

حضرت زکریا علیه السلام، آرزو داشت فرزندی به عنوان وارث به او عطا گردد، برای آن دعا کرد و در ضمن عرض کرد که: «أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» که چه به من پسر داده شود یا خیر، در هر صورت تو بهترین وارث منی، این مراعات مؤدبانه‌ی پیامبری است که توجه اصلی پیامبران باید به سوی حق تعالی باشد و اگر به سوی غیرالله توجهی از آنان پدید آید، اما نباید از اصل مرکز منحرف شود. «يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» آنان در هر حال رغبت و خوف، راحت و مشقت، خدا را می‌خوانند، و می‌تواند معنای آن این باشد که آنان هنگام عبادت و دعا در میان امید و بیم قرار می‌گیرند از طرف خدا توقع قبول و ثواب هم دارند و بخاطر گناهها و کوتاهی‌ها ترس هم دارند<sup>(۱)</sup>.



وَأَلَّتْ أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا  
وَأَنْزَلْنَا فِيهَا رُوحَنَا وَتَمَّتْ فِي جَنَّةٍ مَعَهَا وَتُكَلِّمُهَا مَا تَشَاءُ مِنَ الْبَيْنِ أُوْحَاهُ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَصَرَّةَ الثَّمِينَةَ وَالْمُزَنِّيَّ الْحَبِيمَ

وَأَبْنَاءَ آيَةَ لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾  
و پسرش را نشانی برای جهانیان.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (قصه‌ی) آن بی بی (حضرت مریم) را بیان کن که ناموس خود را (از مردان) حفظ نمود (هم در نکاح و هم در عمل منافی با عفت) پس ما (توسط جبرئیل علیه السلام) روح خود را در او دمیدیم (که بدون شوهر حامله شد) و ما او را و پسر او (عیسی علیه السلام) را برای جهانیان نشانه‌ی (قدرت کامل خویش) قرار دادیم (که با دیدن و شنیدن آن بفهمند که خداوند متعال بر هر چیز قادر است، او می تواند بدون پدر هم فرزند بیافریند و بدون پدر و مادر هم مانند حضرت آدم علیه السلام).

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾ وَ  
أَيْنَمَا هُمْ سَمِعُوا دُعَاءَهُ تَبَيَّنَ لَهُمْ وَأَنَّهُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿٩٣﴾

تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُفُّوا أَلْسِنَهُمْ جَعَلُوا بَيْنَهُمْ بَارًا فَتَابَ عَلَيْهِمْ لَوْلَا جَعَلُوا بَيْنَهُمْ بَارًا تَفَتَنُوا كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَهُمْ مَخْلُوعُونَ ﴿٩٤﴾

مِنَ الصَّالِحِينَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ﴿٩٥﴾ وَ  
حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٦﴾

و مقرر شده بر هر روستایی که ویران کردیم ما آن را که آنها باز نمی آیند. تا این که وقتی

فَتَحَّتْ يَأْجُوجُ وَ مَاْجُوجُ وَ هُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾ وَأَقْرَبَ  
گشاده شوند یا جوج و ماجوج و آنها از هر فرازی سررازی شده می آیند. و نزدیک رسیده است

الْوَعْدِ الْحَقِّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُؤْوِلُنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ  
وعده راست، پس در آن دم، بالا می ایستند چشم های منکران، بدبختی ما، ما بی خبر بودیم

مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾ إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِّنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ  
از این خیر، بلکه ما گناهکار بودیم. شما و آنچه شما می پرستید غیر از خدا آتش افروز

جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرُدُونَ ﴿٩٨﴾ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلهَةً مَا وَرَدُوهَا  
دوزخ هستند، شما بر آن وارد خواهید شد. اگر این بتها معبود می بودند بر آن وارد نمی شدند

وَ كُلِّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾  
و همه در آن برای همیشه خواهند ماند. برای آنها در آنجا فغان است و آنها در آنجا چیزی نمی شنوند.

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾ لَا يَسْمَعُونَ  
کسانی که برای آنها مقرر شده از طرف ما جلوتر نیکی، آنها از آن دور خواهند ماند. نمی شنوند

حَسِيصَهَا وَ هُمْ فِي مَا شَتَّتْ أَنفُسَهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾ لَا يَحْزَنُهُمْ  
صدای آنرا و آنان در لذتهای نفس خویش جاوید می باشند. غمگین نمی شوند در آن

الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَ تَتَلَقَّهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾  
پریشانی بزرگ، و استقبال می کنند آنها را ملائکه، این روز شماست که به شما وعده شده بود.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ  
روزی که ما می پیچیم آسمان را مانند پیچیدن طومار کاغذها، همانگونه که آفریده بودیم نخستین بار

نُعِيدُهُ وَ عَدَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ  
آنرا برمی گردانیم، وعده لازم شده بر ما که ما باید آنرا انجام دهیم. و ما نوشته ایم در زبور

مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

پس از نصیحت، که سرانجام، مالک زمین می شوند بندگان نیک من.



### خلاصه‌ی تفسیر

**ربط آیات:** تا اینجا قصص و وقایع انبیاء علیهم‌السلام، و در ضمن آنها بسیاری از مسایل اصولی و فروعی بیان گردید، مثلاً اصول توحید و رسالت و عقیده آخرت در میان همه انبیای مشترک و اساس دعوت آنها می‌باشد، در وقایع مذکور محور مساعی همه‌ی آنان مضمون توحید حق سبحانه بود، در آیات آینده به صورت نتیجه‌گیری قصص، اثبات توحید و مدمت شرک بیان می‌گردد.

ای مردم (آنچه قبلاً طریقه و عقیده توحید انبیاء علیهم‌السلام معلوم گردیده است) این است طریقه‌ی شما (که ماندن شما بر آن واجب است) که آن تنها طریقه‌ای است (که در آن هیچ نبی و هیچ شریعتی اختلافی نداشته است) و (ما حاصل این طریقه این است که) من پروردگار شمایم، پس شما بندگی مرا به جا آورید، و (بر مردم لازم بود که وقتی ثابت گردید که همه انبیا و همه‌ی کتابهای آسمانی و شریعتها، دعوتگر این طریقه می‌باشند، آنها هم بر این طریقه می‌رفتند، ولی چنین نکردند، بلکه) آنان در دین خود اختلاف راه انداختند (ولی سزای آن را خواهند دید؛ زیرا که) همه به پیش ما خواهند آمد (و پس از آمدن به هر یکی، پاداش عملش، خواهد رسید) پس هر کسی که کارهای شایسته انجام داده باشد به شرطی که مؤمن هم باشد، پس زحمت او ضایع نخواهد شد، و ما آن را خواهیم نوشت (که در آن امکان فراموشی و اشتباه باقی نمی‌ماند، و طبق آن نوشته به او ثواب می‌رسد) و (آنچه ما گفته‌ایم که همه پیش ما خواهند آمد، منکران در آن شبه وارد می‌کنند که چقدر از عمر دنیا گذشته و تاکنون چنین اتفاقی واقع نشده است که مرده زنده گردد و مورد محاسبه قرار گیرد، ولی این ایراد شبهه، از این جهت، اشتباه است، که برای بازگشت به سوی خدا، قیامت است، و پیش از آن، کسی باز نمی‌گردد، و از



اینجا است که) روستاهایی را که ما (به وسیله عذاب یا مرگ) ویران کرده ایم، برای آنها این امر (به امتناع شرعی) امکان پذیر نیست، که آنها (در دنیا برای محاسبه) بازگشته بیایند (ولی این عدم بازگشت دائمی نیست، بلکه تا وقت موعود روز قیامت است) تا این که وقتی (آن وقت موعود فرا رسد که در ابتدا انتظام آن چنین می شود که) یا جوج و مأجوج (که اینک راه آنها به وسیله ی سدّ ذوالقرنین مسدود است آنها) کشاده شوند و آنها (به سبب کثرت بی انتها) از هر بلندی (تپه و کوه) سرازیر (معلوم) می شوند و (وعده ی راستین بازگشت به سوی خدا) نزدیک می شود، که ناگاه وضع چنین می شود که چشمهای منکران خیره می شود (و چنین می گویند که) وای بر بدشانسی ما، که نسبت به این موضوع غافل بودیم، (باز قدری به اندیشه فرو رفته می گویند که آن را زمانی می توان غفلت گفت، که کسی ما را مطلع نمی کرد) بلکه (حقیقت این است که) ما مقصّر بودیم (حاصل این که کسانی که زندگی دوباره در قیامت را منکر بودند، آنان هم در این زمان قایل می شوند که در آینده برای مشرکین و عید می آید) یقیناً شما و آنچه شما غیر از خدا می پرستید، همه در سرنگون می شوند (و) همه ی شما در آن داخل می شوید (و این موضوع آن پیامبران و فرشتگانی را شامل نمی شود، که بعضی از مشرکان آنها را خدا و معبود قرار داده بودند؛ زیرا در آن یک مانع شرعی وجود دارد که آنها مستحقّ آن نیستند، و نه آنان در این باره تقصیری دارند، در آینده از آیه ی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ﴾ هم این شبهه دفع گردید، و این امر قابل فهم است که) اگر (این معبودان شما) در واقع معبود می بودند، پس چگونه وارد این (جهنّم) می شدید و (وارد شدن هم به گونه ای که چند روزی نیست بلکه) همه ی (عابدان و معبودان) در آن برای همیشه می مانند (و) برای آنها در آن شور و غوغایی می باشد و در آنجا (به سبب شور و غوغای خود) هیچ چیزی از کسی نمی شنود (این است بیان وضع





دوزخیان و) کسانی که برای شان از طرف ما خوبی مقرر شده (و در اعمال و افعال آنها، تحقق پیدا کرده است) آنها از این (دوزخ به قدری) دور نگهداشته می شوند که صدای آن را هم نمی شنوند؛ (زیرا ایشان در بهشت می باشند و میان جنت و دوزخ فاصله دوری وجود دارد) و آنان در لذتهای نفسانی خود، همیشه می مانند (و) پریشانی بزرگ (زنده شدن در قیامت و مشاهده نمودن وضع ترسناک محشر) آنها را اندوهگین نمی کند، و (به مجرد بیرون آمدن از قبر) فرشتگان از آنان استقبال می کنند (و می گویند) این است آن روز که به شما وعده داده می شد، (این رویه ی اکرام و مژده دادن بیشتر موجب شادمانی و مسرت می شود، و اگر در روایتی ثابت گردد که هیچ کسی از هول و خوف قیامت مستثنی نیست، این وضع برای همه پیش می آید، چون زمان آن برای بندگان نیک خیلی کم می باشد، لذا همچون نبود آن، تلقی می گردد و) آن روز (هم) قابل یادآوری است که ما در آن (پس از نفخه اولی) آسمانها را چنان می پیچیم که نامه های نوشته شده پیچیده می شوند، (سپس پس از پیچیدن چه کلاً معدوم گردند یا تا نفخه دوم بر همین وضع بمانند هر دو امر ممکن است و) همانگونه که ما هنگام آفرینش قبلی (همه چیز را) آغاز کرده بودیم، هم چنین (به آسانی) آن را دوباره پیدا می کنیم، این وعده ای است بر عهده ی ما، که ما، حتماً (آن را وفا) خواهیم کرد، و (آنچه در بالا برای بندگان نیک وعده ی ثواب و نعمت شده، آن وعده خیلی قدیم و مؤکد می باشد، چنانکه) ما در (همه ی) کتابهای (آسمانی) پس از (نوشتن در) لوح محفوظ نوشته ایم که مالک این زمین (بهشت) بندگان نیک من می باشند (قدامت این وعده از اینجا ظاهر است که در لوح محفوظ نوشته شده است، و تأکید از این امر، که هیچ کتاب آسمانی از آن خالی نیست).

## معارف و مسایل

﴿وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ در اینجا لفظ حرام به معنای ممتنع شرعی می باشد که در خلاصه‌ی تفسیر به «امکان پذیر نیست» ترجمه گردیده و در نزد بیشتر مفسرین لفظ «لا» در ﴿لَا يَرْجِعُونَ﴾ زاید است، و معنی آیه این است که روستاهایی که ما آنها را با اهلش ویران کرده‌ایم، محال است که آنها باز برگشته، به دنیا بیایند، و بعضی دیگر از مفسران حرام را در اینجا به معنای واجب قرار داده است «لا» را در معنای معروف خودش نفی، بجا گذاشته و مفهوم آیه را چنین دانسته است، که واجب است بر روستایی که ما به وسیله عذاب آن را ویران کرده‌ایم، که آن در دنیا بر نمی‌گردد<sup>(۱)</sup>. با این مطلب که پس از مرگ در توبه بسته می‌شود و اگر کسی بخواهد که به دنیا آمده، عمل صالح انجام دهد، فرصتی برای آن نخواهد یافت، آنگاه فقط زندگی قیامت خواهد بود و بس.

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾ از لفظ «حتى»

اشاره به این می‌شود که به ترتیب و جداگانه بر مضمون سابق، در آیه گذشته گفته شده بود، کسانی که بر کفر مرده‌اند، زنده شدن و برگشتن دوباره یا آنها به دنیا، امکان پذیر نیست، و نهایت این عدم امکان این بیان گردید که دوباره زنده شدن و برگشتن آنها تا زمانی امکان، پذیر نیست که حادثه‌ی یأجوج و مأجوج تحقق نیافته است، که علامت نزدیکی قیامت می‌باشد، چنانکه در صحیح مسلم به روایت حضرت حدیفه آمده است که ما چند نفری از صحابه روزی با هم صحبتی داشتیم که رسول کریم ﷺ، تشریف آورد، و فرمود: با هم چه صحبتی دارید؟ عرض کردیم: داریم از قیامت صحبت می‌کنیم، آن جناب ﷺ،



فرمود که: قیامت تا زمانی برپا نمی شود که پیش از آن ده علامت ظاهر نگردد، و از آن میان خروج یا جوج و مأجوج را ذکر نمود.

در آیه، برای خروج یا جوج و مأجوج لفظ ﴿فَتِيحَتْ﴾ گشاده شدن، استعمال نمود که معنای ظاهری آن، این است، که پیش از آن آنها در بند و گرفتاری می باشند، در نزدیکی قیامت، وقتی که خداوند متعال بخواهد که آنها بیرون آیند، آن گرفتاری از راه برداشته می شود، و ظاهر قرآن کریم این است که این گرفتاری، سد ذوالقرنین است، که در نزدیکی قیامت به آن پایان داده می شود، چه قبل از این، آن شکسته باشد، اما برای آنها در آن زمان راه هموار می باشد، در سوره ی کهف بر یا جوج و مأجوج و محل وقوع سدّ ذوالقرنین و مسایل مربوطه، به تفصیل بحث شده است، در آنجا ملاحظه شود.

﴿مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾ لفظ ﴿حَدَبٍ﴾ به هر جای مرتفعی گفته می شود، چه کوههای بزرگ باشند و چه تپه های کوچک، در سوره ی کهف جایی که بر محل وقوع یا جوج و مأجوج بحث شد، از آن معلوم گردید که جای آنها پشت کوههای شمال دنیاست، لذا هنگام خروج از آن طرف از کوهها و تپه ها سرازیر به نظر می آیند.

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ یعنی: شما و معبودان شما غیر از خدا، همه آتش افروز جهنّم قرار می گیرند، در این آیه جهنمی بودن تمام معبودان باطل، که گروههای مختلف کفار آنها را پرستش کرده اند، بیان گردید، اینک این شبهه وارد می شود که پرستش حضرت مسیح و عزیر و ملایکه هم انجام پذیرفته، پس مراد از رفتن همه به چیست؟ پاسخ آن، از حضرت ابن عباس، در تفسیر قرطبی، چنین منقول است که فرمود: در قرآن آیه ی آمده است که مردم در آن شبهاتی وارد می کنند، تعجب در است که در خصوص آن از من نمی پرسند، معلوم نیست که آیا از جواب شبهات آگهی

دارند از این جهت سؤال نمی‌کنند، یا این‌که در اصل به طرف شبهه و جواب آن التفاتی نکرده‌اند، مردم عرض کردند: آن چه آیه‌ی است؟ فرمود: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ﴾ است وقتی که این آیه نازل گردید، بر کفار قریش دشوار آمد که در این نسبت به معبودان ما خیلی توهین شده است، آنان پیش ابن‌الزبیری (عالم اهل کتاب) رفتند و از این موضوع شکوه نمودند، او گفت: اگر من در آنجا می‌بودم پاسخ آن را می‌دادم، آنها پرسیدند: چه جوابی می‌دادی؟ او گفت: من به او می‌گفتم که نصاری حضرت مسیح را و یهود حضرت عزیر را می‌پرستند نسبت به آنها شما چه می‌گویید؟ (آیا معاذالله آنان جهنمی هستند) کفار قریش با شنیدن این، خیلی شادمان شدند که در واقع، چنان گفتاری است که محمد (ﷺ)، نمی‌تواند نسبت به آن، پاسخ بدهد، اینجا بود که خداوند متعال این آیه را نازل نمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ یعنی، کسانی که برای آنها از طرف ما خوبی مقرر شده است، آنان از این خیلی دور می‌باشند. و معلوم شد که در خصوص ابن‌الزبیری این آیه نازل شد: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾<sup>(۱)</sup> یعنی، وقتی ابن‌الزبیری حضرت مسیح را به صورت مثال بیان کرد، قوم تو قریش از شادمانی سرصدا بلند کردند.

﴿لَا يَخْزُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ﴾ حضرت ابن‌عبّاس فرموده است که: مراد از فرع

اکبر، نفخه‌ی دوم صور است که به واسطه آنان همه‌ی مردگان زنده شده، به میدان حساب حاضر می‌شوند، بعضی نفخه‌ی اوّل را فرع اکبر قرار داده است، ابن‌عربی گفته است که: نفخات سه مورد هستند: نخستین نفخه فرع است که از آن همه مردم دنیا به وحشت می‌افتند و به آن فرع اکبر گفته می‌شود، دومی نفخه صعق است، که همه در آن می‌میرند و فنا می‌شوند، سوم نفخه بعث است



که از آن، مردگان زنده می‌شوند، و برای استشهاد بر آن، حدیثی به روایت حضرت ابوهریره از مسند ابویعلی، بیهقی، عبد بن حمید، ابوالشیخ، ابن جریر طبری و غیره نقل شده است<sup>(۱)</sup> والله اعلم.

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾ معنای لفظ «سجل» از حضرت ابن عباس «صحیفه» منقول است، علی بن طلحه، مجاهد، قتاده و غیره هم، همین معنی را بیان کرده‌اند، و ابن جریر و ابن کثیر و غیره هم این را اختیار کرده‌اند، و «کُتُب» در اینجا به معنای مکتوب است، معنی آیه این است که آسمان آن‌چنان پیچیده می‌شود که صحیفه با نوشته داخل خود پیچیده می‌شود<sup>(۲)</sup>، و روایات دیگر متعلق به سجل که نام کسی یا فرشته است، به نزد محدثین ثابت نیستند<sup>(۳)</sup>.

نسبت به مفهوم آیه در صحیح بخاری از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: خداوند متعال روز قیامت همه آسمانها و زمینها را پیچیده به دست می‌گیرد، ابن ابی حاتم با سند خویش از حضرت ابن عباس نقل کرده است که خداوند متعال در روز قیامت همه آسمانها را به آنچه در آنها هست و همه زمینها با آنچه در آنها هست پیچیده یک جا می‌گذارد و همه آنها در دست خدا مانند یک دانه ارزان هستند<sup>(۴)</sup>.

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ صَرِيرُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ «زبور» جمع زبر به معنای کتاب است، و زبور نام آن کتاب ویژه‌ای است، که بر حضرت داوود علیه السلام، نازل شده است، مراد از «زبور» در اینجا چیست؟ در این باره اقوال مختلفی وجود دارد، در روایتی از حضرت ابن عباس آمده است که مراد از ذکر در آیه تورات است و مراد از زبور کتابهایی است که پس از تورات

۲ - کذا قاله ابن کثیر و ذکره فی الروح.

۴ - ابن کثیر.

۱ - مظهري.

۳ - فصله ابن کثیر.

نازل شده‌اند، مانند انجیل، زبور داوود و قرآن<sup>(۱)</sup>. و این تفسیر از ضحاک هم منقول است، و ابن زید فرموده است که مراد از ذکر لوح محفوظ و مراد از زبور کتابهای آسمانی است که بر انبیاء علیهم‌السلام، نازل شده‌اند و این نظر را زجاج اختیار نموده است<sup>(۲)</sup>.

﴿الْأَرْضُ﴾ مراد از ارض در اینجا نزد جمهور مفسرین ارض بهشت است و این تفسیر را ابن جریر از حضرت ابن عباس نقل نموده و از مجاهد، ابن جبیر، عکرمه، سدی و ابوالعالیه هم منقول است، امام رازی فرموده است که آیه‌ی دیگر قرآن که در آن فرموده است: ﴿وَأَوْرثْنَا الْأَرْضَ نَبَوًّا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ﴾ مؤید آن است و آنچه در این آیه فرموده است که وارث این ارض، صالحین می‌باشند، نیز قرینه‌ای برای آنست که مراد از ارض، ارض جنت می‌باشد؛ زیرا وارث زمین، مؤمن و کافر هر دو تا می‌باشند، و نیز وارث ارض بودن صالحین در اینجا بعد از ذکر قیامت آمده است، و پس از قیامت زمینی غیر از زمین بهشت نیست، و از حضرت ابن عباس روایتی چنین آمده است که مراد از این ارض، عام است که زمین جنت باشد یا زمین دنیا، یگانه وارث بودن جنت برای صالحین روشن است، و وارث کل زمین دنیا هم در وقتی برای مؤمنان صالحین موعود است که نسبت به آن در آیات متعدد و اخبار آمده است، در آیه‌ی آمده: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>(۳)</sup> و در آیه‌ی دیگر آمده است: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>(۴)</sup> و در آیه‌ی سوم آمده: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾<sup>(۵)</sup>، تصرّف مؤمنین صالحین را بر بزرگترین معمر

۱- اخرجہ ابن جریر.

۲- اعراف، ۱۲۸.

۳- غافر، ۵۱.

۴- روح المعانی.

۵- نور، ۵۵.



دنیا یکبار قبلاً جهان مشاهده کرده، و تا زمانی طولانی برقرار ماند، و باز در زمان مهدی علیه السلام، خواهد بود (۱).

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿۱۰۶﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً  
در این بمراد خود می‌رسند، عبادت گزاران. و نفرستادیم تو را مگر رحمتی

لِّلْعَالَمِينَ ﴿۱۰۷﴾ قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحَدَّ فَهَلْ أَنْتُمْ  
برای جهانیان. بگو که بمن این دستور رسیده که معبود شما معبودی یگانه است، پس آیا شما

مُسْلِمُونَ ﴿۱۰۸﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلَّامٌ لِّمَا كَانُمْ عَلَيْكُمْ أَعْدَاءُ  
فرمانبردار می‌باشید. پس اگر آنها اعراض کردند، پس تو بگو من خبر داده شما را از هر دو طرف برابر،

وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ ﴿۱۰۹﴾ إِنَّهُ يَعْلَمُ  
و من نمی‌دانم آیان نزدیک است یا دور آنچه شما و عده داده شده است. آن پروردگار می‌داند

الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿۱۱۰﴾ وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لِّكُمْ  
آنچه به صدای بلند بگویند و آنچه پنهان می‌کنید. و من نمی‌دانم شاید در تأخیر از شما آزمایش

وَمَتَّعْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۱۱۱﴾ قُلْ رَبِّ أَحْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا  
گرفته می‌شود، و فایده داده می‌شود، تا مدتی. گفت رسول ای رب فیصله کن بانصاف و رب ما

الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ ﴿۱۱۲﴾  
رحمن است از او مددخواسته می‌شود بر آنچه شما نشان می‌دهید.

### خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً در این (قرآن یا در جزئی از آن، یعنی سوره‌ی مذکور) مضمون کافی، برای عبادت گزاران آمده است (و کسانی که از عبادت و اطاعت سرباز

می زنند، برای آنها هم این هدایتی هست، ولی در آنها طلب هدایت نیست، لذا از استفاده از آن، محروم هستند) و ما شما را برای امری دیگر، (رسول قرار داده) نفرستادیم، مگر برای مهربانی کردن به مردم جهان (و آن رحمت این است که مردم از رسول خدا ﷺ، این مضامین را قبول کرده، ثمر آن هدایت را به دست آورند، و کسی که قبول نمی کند، تقصیر خود اوست، از آن در صحّت این مضمون فرقی واقع نمی شود) شما به آنان (به صورت خلاصه کلام مجدداً) بگویید که نزد من (در باره ی اختلاف با یکدیگر موحدین و مشرکین) فقط این وحی آمده است که معبودی شما معبود یگانه است، لذا پس از ثبوت حقانیت آن) اکنون هم شما قبول دارید (یا خیر؟ یعنی اینک قبول کنید) باز هم اگر آنان از قبول کردن آن) سر باز زدند، پس شما (در مقام اتمام حجّت) بگویید که من به روشنی به شما اطلاع داده ام (که در آن ذره ای خفا و پوشیدگی نمانده است، اطلاع توحید و حقانیت اسلام و سزایی که بر انکار آن داده می شود، همه به صراحت کامل بیان گردیده است، و اینک نه به من نسبت به تبلیغ حق مسئولیتی باقی مانده و نه عذری برای شما باقی است) و اگر (نسبت به حقانیت آن شما بدین خاطر مشکوک هستید که سزایی که بیان شده چرا به آنها نمی رسد، پس بدانید که رسیدن مجازات امری یقینی است، ولی) من این را نمی دانم که آن (مجازات) که به شما وعده شده، آیا به زودی (وقوع پذیر است) و یا (در زمانی) دور (البته وقوع آن امری ضروری است؛ زیرا) خداوند متعال از گفتار علنی (شما) هم آگاه است و از آنچه شما در دل پنهان می کنید، نیز با خبر می باشد، و (از تأخیر عذاب در فریب عدم وقوع آن نباشید، این مبنی بر مصلحت و حکمتی است) من نمی دانم (که آن چه مصلحتی است؟ البته همین قدر می توانم بگویم که) شاید (این تأخیر عذاب) امتحانی برای شما باشد (متنبّه شده، ایمان بیاورید) و تا زمانی (محدود وقت مرگ) فایده برسد،





(که غفلت اضافه شود و عذاب اضافه گردد، نخستین معامله یعنی امتحان، رحمتی است، و معامله دیگر یعنی طول عمر و آسودگیهای دنیا عقوبت و مجازات است، و وقتی از همه این مضامین، هدایت حاصل نشد) پیغمبر ﷺ، به حکم خداوند فرمود: پروردگارا (در میان من و قوم من) قضاوت نما (که همیشه) موافق با حق (می باشد، با این مطلب که عملاً قضاوت بفرما، وعده‌ی فتح و نصرتی به مسلمانان شده است آنها را تحقق بخش، تا که اتمام حجّت بیشتر بر آنان قرار گیرد) و (رسول خدا ﷺ، این را هم به کفار فرموده است که) پروردگار ما، بسیار مهربان است، که از او در این امور کمک گرفته می شود، که شما می سازید (که مسلمانان به زودی نیست و نابود خواهند شد، یعنی ما در مقام مقابله با شما از پروردگار مهربان خود کمک می گیریم).

### معارف و مسایل

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾، «عالمین» جمع عالم است که شامل همه مخلوقات انس، جن، حیوانات، نباتات و جمادات است و رحمت قرار گرفتن رسول خدا ﷺ، برای همه آنها بدین شکل است که روح حقیقی همه کاینات ذکر الله و عبادت اوست؛ و از اینجاست هنگامی که این روح از زمین بیرون می گردد، و هیچ یک بر روی زمین باقی نماند که «الله الله» بر زبان آورد موت همه این چیزها یعنی قیامت واقع می شود، و وقتی معلوم شد که روح همه‌ی اینها ذکر الله و عبادت اوست، پس رحمت بودن رسول خدا ﷺ، برای همه اینها خود بخود ظاهر شد، زیرا که ذکر الله و عبادت او تعالی تا قیامت توسط تعالیم عالی‌ی او برقرار است، از این جهت رسول خدا ﷺ، فرمود: «انا رحمة

مُهْدَاة» من از طرف خدا رحمت اعزام شده ام<sup>(۱)</sup>. و از حضرت ابن عمر روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: «انا رحمة مُهداة برفع قوم و خفض آخرین»، یعنی من رحمت اعزام شده خداوند هستم تا که گروهی را (که فرمانبردار خدا هستند) سر بلند سازم و گروهی دیگر را (که فرمانبردار خدا نمی باشند) به پستی نشانم<sup>(۲)</sup>.

از این معلوم می شود که برای محو نمودن کفر و شرک از جهان، پست کردن کفار و جهاد با آنان هم، عین رحمت است؛ زیرا توقع است که به وسیله یان، سرکشان به هوش آمده، پایبند ایمان و عمل صالح باشند، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تم تفسیر سُورَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ لَيْلَةَ الرَّابِعِ وَالْعَشْرِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ الْحَرَامِ سَنَةِ ۱۳۹۰ مِنَ الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ قَبْلَ الْعِشَاءِ وَ لَهُ الْحَمْدُ أَوَّلًا وَ آخِرًا وَ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ هُوَ الْمَرْجُوعُ لِاتِّمَامِ الْبَاقِي وَ مَا ذَلِكَ عَلَيْهِ بِعَزِيزٍ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ



و قد تم الترجمة صبيحه سابع عشر من ربيع الثاني سنة ۱۴۰۶ هـ بعد صلاة الصبح فله الحمد و أرجو من الله تبارك و تعالی ان يوفقني لاتمام بقية الترجمة بفضلله سبحانه و تعالی و ما ذلك عليه بعزیز





## سورة الحج

سورة الحج مدنیة وهی ثمان و سبعون آیه و عشر رکوعات  
سوره حج در مدینه نازل شده و دارای هفتاد و هشت آیه و ده رکوع می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا  
ای مردم بترسید از رب خود، بی شک زلزله قیامت چیزی است بزرگ. روزی که ببینید آن را

تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا  
غافل می شود هر شیردهنده از آنکه شیرش می دهد، و می اندازد هر زن حامله حمل خود را

وَ تَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾  
و می بینی مردم را مست، و نیستند مست، ولی عذاب خدا سخت است.

## خلاصه ی تفسیر

ای مردم از پروردگار خود بترسید (و ایمان و اطاعت، اختیار کنید؛ زیرا)  
یقیناً زلزله ی قیامت امر بسیار بزرگی است (که آمدن آن لزومی است، و امروز  
برای نجات از شدايد آن روز، فکر کنید، که راه آن تقواست، در آینده شدت

زلزله بیان می‌گردد) روزی که شما مردم آن (زلزله) را ببینید (وضع چنان می‌شود که) تمام زنان شیرده (به سبب هیبت و دهشت، کودک) شیرخوار خود را فراموش می‌کنند، و تمام زنان حامله حمل خود را (قبل از وقت) وضع می‌کنند، و تو (ای مخاطب) مردم را به صورت مست می‌بینی در حالی که آنها مست نمی‌باشند (زیرا امکان و احتمال استعمال مواد مخدر در آنجا نیست) ولی عذاب خدا امر بسیار سختی است. (که به سبب خوف آن، حالت آنها همانند مست می‌باشد).

### معارف و مسایل

**ویژگیهای این سوره:** مفسرین در مکی و مدنی بودن این سوره با هم اختلاف دارند، هر دو روایت از حضرت ابن عباس منقول است، جمهور مفسرین بر این عقیده‌اند که این سوره ترکیبی از آیات مدنی و مکی است، و قرطبی این نظر را اصح قرار داده است، و نیز فرموده است که از عجایب این سوره است که بعضی از آیات آن در شب و بعضی در روز، بعضی در سفر و بعضی در حضر، بعضی در مکه و بعضی در مدینه، بعضی هنگام جنگ و جهاد، بعضی در حال صلح و امن نازل شده است، و بعضی از آنها ناسخ و بعضی منسوخ و بعضی محکم و بعضی متشابه می‌باشد؛ زیرا بر تمام اصناف تنزیل مشتمل است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ﴾ این آیه بر آن حضرت ﷺ، در حال سفر نازل گردید، و آن حضرت ﷺ، با صدای بلند آن را تلاوت نمود، همراهان سفر، صحابه‌ی کرام با شنیدن صدای رسول خدا ﷺ، جمع شدند، آن جناب آنان را مورد خطاب قرار داد که: آیا شما زلزله قیامت را که در این آیه ذکر شده است می‌دانید که در چه روزی واقع می‌شود؟ صحابه عرض کردند: خدا و رسول او



بهتر می دانند، آن حضرت ﷺ، فرمود: آن همان روزی است که خداوند متعال به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، دستور می دهد که اهل جهنّم را جدا کن، آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، عرض می کند: اهل جهنّم چه کسانی هستند؟ خداوند می فرماید: از هر هزار نفر نهصد و نود و نه ۹۹۹ نفر، فرمود: در آن هنگام است که به سبب خوف و هول، کودکان پیر می شوند و زنان باردار سقط جنین می کنند، صحابه کرام با شنیدن آن پریشان شدند و عرض کردند: یا رسول الله چه کسی است، آنکه از ما نجات می یابد؟ فرمود: شما اندیشه ای نداشته باشید اهل جهنّم از یاجوج و ماجوج هزار نفر می باشند و از شما یک نفر، این مضمون در صحیح مسلم و غیره به روایت ابوسعید خدری نقل است، و در بعضی از روایات آمده است که در آن روز شما با دو گروه از مخلوق قرار می گیرید، که هرگاه آنان با هر اجتماع باشند، آن از روی آمار، غالب و اکثر می باشد، یکی یاجوج و ماجوج، دوم ابلیس و ذریه ی او، و از اولاد آدم کسانی که قبلاً مرده اند، (لذا بیشتر تعداد نه صد و نود و نه از آنها می باشند) همه ی این روایات در تفسیر قرطبی و غیره نقل شده اند.

### زلزله قیامت کی فرا می رسد؟

آیا این زلزله پس از وقوع قیامت و دوباره زنده شدن مردم واقع می شود یا پیش از آن، بعضی فرموده اند که آن قبل از وقوع قیامت و از آخرین علامات قیامت محسوب می گردد، و در آیات زیادی از قرآن کریم ذکر شده است چنانکه: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»<sup>(۱)</sup>، «و حَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً»<sup>(۲)</sup>، «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا»<sup>(۳)</sup> و غیره.

۲ - الحاقه، ۱۴.

۱ - زلزال، ۱.

۳ - واقعه، ۴.

از حدیث مذکور که در آن ذکری از خطاب آدم آمده، استدلال نموده و این زلزله را پس از حشر و نشر و دوباره زنده شدن قرار داده است؛ حق این است که در بین این دو روایت هیچ منافاتی وجود ندارد، وقوع زلزله قبل از قیامت هم، از آیات قرآن و احادیث صحیح، ثابت است، و بعد از حشر و نشر از حدیث مذکور ثابت است، والله اعلم.

این کیفیت زلزله قیامت که در آیه‌ی ما بعد ذکر شده که تمام زنان باردار سقط جنین می‌کنند، و زنان شیرده، بچه‌ی شیر خوار را فراموش می‌کنند اگر این زلزله در این جهان قبل از وقوع قیامت است؟ پس در وقوع چنین حادثه‌ای، هیچ اشکالی وجود ندارد، و اگر پس از حشر و نشر قیامت است، پس توجیه آن این است که هر زنی که در دنیا به حالت حمل مرده است، روز قیامت با همین حال حشر می‌گردد، کسی که در زمان شیردادن مرده است، به همان شکل با کودکش برانگیخته می‌شود<sup>(۱)</sup>، والله اعلم.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿۳﴾  
و کسانی از مردم هستند که می‌جنگند درباره‌ی خدا بدون علم، و پیروی می‌کند از هر شیطان سرکش.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿۴﴾  
نوشته شده در حق او که هر کسی رفیق او باشد، پس او را گمراه می‌کند و می‌برد او را به عذاب دوزخ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن  
ای مردم اگر شما مشکوک هستید در زنده شدن، پس ما شما را آفریدیم از خاک باز از

نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مَخْلُوقَةٍ  
قطره، باز از خون بسته، باز از قطعه گوشت نقشه کشیده شده و غیر نقشه کشیده شده،



لَنْبَيْنَ لَكُمْ وَ تَقْرَفِي الْأَرْحَامَ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ  
تا روشن کنیم برای شما و نگهداریم در شکمها آنچه بخواهیم تا مدتی مقرر، باز بیرون می آوریم

طِفْلاً ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَن يَتَوَفَّىٰ وَ مِنْكُمْ مَن  
شمارا کودک باز وقتی برسد به طاقت جوانی خود و بعضی از شما فوت می شود و بعضی

يُرَدُّ إِلَىٰ آرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَىٰ الْأَرْضَ  
برگردانیده می شود به عمر ناقص، تا که پس از دانستن ندانگ چیزی را، و تو می بینی زمین را

هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ  
ویران، پس وقتی که نازل کردیم ما بر آن آب، ترو تازه شد و بلند شد و رویانید از هر نوع

زَوْجٍ بَهِيحٍ ﴿٥﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُخَيِّ  
چیزهای با رونق. این همه به این خاطر است که الله حق است، و اوست که زنده می کند

الْمُوتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ  
مردگان را و اوست بر هر چیز قادر. و این که قیامت می آید در آن شکی نیست، و این که خدا

يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾ وَ مِنْ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ  
برمی انگیزد کسانی را که در گورستان اند. و بعضی از مردم کسانی هستند که می جنگند درباره خدا

بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَاهُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ﴿٨﴾ ثَانِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ  
بدون از علم و بدون دلیل و بدون از کتاب روشن. برگرداننده است پهلوئی خود را تا برگرداند

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾  
از راه خدا، برای اوست در دنیا رسوایی و می چشانیم او را روز قیامت عذاب سوزان.

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾  
این بوجه آنچه جلو فرستاده است دو دست تو و بوجه اینکه الله ظلم نمی کند بر بندگان.

### خلاصه‌ی تفسیر

و بعضی از مردم به گونه‌ای هستند که درباره‌ی خدا (در خصوص ذات یا

صفات یا افعال او) بدون دیدن و دانستن مجادله می‌کنند، و پشت سر هر شیطان سرکش قرار می‌گیرند (برای گمراه شدن چنان مستعد هستند که هر شیطانی به هر نحوی که بخواهد، او را فریب دهد، موفق می‌شود، پس در وجود او ضلالت نهایی وجود دارد که هر شیطان بر او تسلط پیدا می‌کند) از طرف خداوند نسبت به او این امر نوشته (و طی شده است) که هر کسی که با او تعلق برقرار کند (از او پیروی کند) عاقبت امر او چنین است که او آن را (از مسیبه حق) گمراه می‌کند، و راه عذاب نوزخ را به او نشان می‌دهد (در آینده خطاب به آن جدال‌کنندگان آمده است که) ای مردم اگر شما از (امکان) زندگی دوباره (در روز قیامت) دچار شک هستید پس (قدری در مضمون آینده اندیشه کنید تا شکتان برطرف بشود و آن اینکه) ما (نخستین بار) شما را از خاک آفریدیم (زیرا غذایی که نطفه از آن تولید می‌گردد، نخست از عناصر به دست می‌آید که یک جزء آن هم خاک است) سپس از نطفه‌ای (که از غذا تولید می‌شود) سپس از خون بسته (که از پدید آمدن غلظت و سرخی در نطفه حاصل می‌شود) سپس از قطعه‌ای گوشت (که از آمدن شدت در علقه پدید می‌آید) که (بعضی) کامل می‌باشند (که در آن همه اعضا ساخته می‌شوند) و (بعضی) هم ناقص هستند که بعضی از اعضا ناقص می‌ماند، و بدین خاطر این ساخت و ترتیب تفاوت را بدین شکل ساخت) تا که ما در جلو شما (قدرت خود را) ظاهر کنیم (و از این موضوع ظاهر است که او بر آفریدن دوباره قادر می‌باشد) و (پی‌گیر این مضمون این است که بیشتر از آن قدرت ظاهر می‌گردد که) ما در شکم (مادر نطفه‌ای) را که می‌خواهیم تا مدتی معین (وقت وضع حمل) نگه می‌داریم (و آنچه را که نخواهیم نگه داریم سقط می‌گردد) سپس (پس از این مدت معین) ما شما را بصورت کودکی کامل (از شکم مادر) بیرون می‌آوریم، سپس (به سه گروه تقسیم می‌شوند، یکی آنکه بعضی از شما تا حدّ جوانی مهلت می‌یابد) تا





که شما (به سن) نهایی جوانی خود برسید و بعضی از شما هم آنها هستند که (قبل از جوانی) می‌گیرند (این گروه دوم است) و بعضی از شما کسانی هستند که به عمر فرسوده (پیری بی سابقه) رسانیده می‌شوند که در اثر آن پس از دانستن نادان قرار می‌گیرند (چنانکه بیشتر پیرمردان مشاهده می‌شوند که اینک صحبتی کرد باز نسبت به آن سؤال می‌کند، این گروه سوم است، همه این احوال علامتهای قدرت عظیم الله تعالی هستند، یک استدلال هم این بود) و (در آینده استدلال دیگر می‌آید که) ای مخاطب، زمین را می‌بینی که خشک (افتاده) است سپس وقتی ما بر آن آب باران نازل می‌کنیم پس آن بلند شده می‌شکافد و همه نوع (انواع مختلف) نباتات خوشنما می‌رویند (پس این هم یک دلیل بر قدرت کامل خداوند است، در آینده برای توضیح بیشتر استدلال علت و حکمت تصرّفات مذکور را بیان می‌نماید یعنی) این (که در ضمن دو استدلال سابق ایجاد و اظهار اشیاى مذکور ذکر گردیده است، همه) به سبب این است که خداوند متعال در وجود خود کامل است و (این کمال ذاتی اوست) و اوست که مردگان را زنده می‌کند (این کمال فعلی اوست) و او بر هر چیزی قادر است (این کمال وصفی اوست، این هر سه امر باهم علالتّ مور مذکور می‌باشد؛ زیرا که اگر یکی از کمالات ثلاثه متحقّق نمی‌شد، پس چیزی ایجاد نمی‌شد، ظاهر است) و (نیز بدین سبب شد که) قیامت دارد می‌آید، و در آن کوچکترین شبهه‌ای نیست، و خداوند متعال (در قیامت) اهل گورستان را (دوباره می‌آفریند) (این حکمت امور مذکور می‌باشد، یعنی، ما تصرّفات مذکور را به این خاطر انجام دادیم که در آن از جمله حکمتها، یک حکمت و غرض این بود که هدف ما آوردن قیامت و زنده کردن مردگان بود، پس از این تصرّفات امکان آنها بر مردم ظاهر گردد، پس برای ایجاد اشیاى مذکور سه علت و دو حکمت، بیان گردید، و سبب به معنای اعم، شامل همه می‌باشد، بنابر این باء سببیه «بِأَنَّ

الله» بر همه داخل شده است) و (تا اینجا استدلال، بر گمراهی مجادلین و رد آنان ذکر گردید، و در آینده اضلال آنان با وبال عظیم ضلال ذکر می گردد) بعضی از مردم به گونه ای هستند که در شأن خداوند متعال (در باره ذات یا صفات یا افعال او) بدون آگاهی (علم ضروری) و بدون دلیل (علم استدلالی عقلی) و بدون کتابی روشن (علم استدلالی نقلی) و بدون پیروی و تقلید (محقق) از روی تکبر به مجادله بر می خیزند تا که (دیگران را هم) از راه خدا (از دین حق) گمراه کنند برای چنین شخص، در دنیا رسوایی خواهد بود، خواه هر نوع رسوایی باشد، چنانکه بعضی از گمراهان به قتل و اسارت و غیره رسوا می گردند و بعضی در مناظره با اهل حق شکست خورده در نظر مردم عاقل، بی آبرو می شوند) و ما او را در روز قیامت عذاب سوزان می چشانیم (و به او گفته می شود) که این پاداش کارهای دو دست تو است، و این ثابت است که خداوند متعال بر بندگان (خود) ستمکار نیست (پس بدون جرم به شما سزا نمی دهد).

### معارف و مسایل

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ این آیه در باره نضر بن حارث نازل

شد که خیلی جدل باز بود و فرشتگان را دختران خدا و قرآن را داستانهای گذشتگان قرار می داد، قیامت و زندگی دوباره را منکر بود<sup>(۱)</sup>.

اگر چه نزول آیه متعلق به شخصی خاص شده، اما حکم آن برای هر کسی که در او این خصایل رذیله یافته بشوند، عام است.

۱ - کذا رواه ابن ابی حاتم عن ابی مالک، مظهري.



## درجات و احوال مختلف آفرینش انسانی در شکم مادر

﴿فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾ در این آیه درجات مختلف آفرینش انسان در شکم مادر بیان گردیده است که تفصیل آن در حدیث صحیح بخاری از حضرت عبدالله بن مسعود روایت است، رسول خدا ﷺ، که صادق و مصدوق است فرموده است که: نطفه‌ی انسان تا چهل روز در رحم مادر می ماند، پس از چهل روز علقه یعنی خون بسته می شود، و باز در چهل روز مضغه یعنی قطعه گوشتی می باشد، سپس از جانب خداوند متعال فرشته‌ای اعزام می گردد که در آن روح می دمَد و در حق او چهار امر فوراً می نویسد: نخست این که عمر او چقدر است، دوم رزق او به چه میزان است، سوم چه عملی می کند، چهارم این که سرانجام او شقی و بدبخت می شود یا سعید و خوش بخت (۱).

در روایتی دیگر که ابن ابی حاتم و ابن جریر از حضرت عبدالله بن مسعود روایت کرده اند آمده است که: نطفه چون از گذشت چند روز به مضغه گوشت تبدیل می گردد، فرشته‌ای که بر آفرینش هر انسان مأموریت دارد از خدا سؤال می کند که: «یا رب مخلقه، او غیر مخلقه» یعنی، (آیا از این نطفه، آفریدن انسانی نزد تو مقدر است یا خیر؟) اگر از طرف خدا این پاسخ داده شود که این غیر مخلقه است، پس رحم آن را اسقاط می کند و به مراحل دیگر آفرینش نمی رسد و اگر دستور برسد که مخلقه است، باز فرشته سؤال می کند که پسر است یا دختر؟ شقی است یا سعید؟ و عمر او چقدر است؟ و عمل او چگونه است؟ و کجا می میرد؟ (همه این چیزها برای فرشته بیان می گردد) (۲). و این تفسیر مخلقه و غیر مخلقه از حضرت ابن عباس هم منقول است (۳).

﴿مُخَلَّقةٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقةٍ﴾ از حدیث مذکور تفسیر این دو کلمه چنین معلوم شد،

۲- ابن کثیر.

۱- قرطبی.

۳- قرطبی.

نطفه‌ای که آفرینش انسان از آن مقدر است **مُخَلَّقة** و آنچه ضایع و ساقط شدنش مقدر است آن **غَیر مُخَلَّقة** است، و بعضی از مفسرین **«مُخَلَّقة وَ غَیر مُخَلَّقة»** را چنین تفسیر نموده‌اند، نوزادی که آفرینش او مکمل و تمام اعضای او صحیح و متناسب باشند او مخلقه است و آنکه بعضی اعضایش ناقص یا قد و غیره‌ی او متناسب نباشند او غیر مخلقه است، و در خلاصه‌ی تفسیر مسیر مأخوذ بود، والله اعلم.

**«ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً»** یعنی بعد از این شما را از شکم مادر به صورت طفل صعفی بیرون می‌آوریم که بدن او، سمع و بصر او، حواس و عقل و نیروی حرکت او، گرفتن او ضعیف می‌باشند، الغرض همه‌ی نیروهای او بی‌نهایت ضعیف و ناتوان باشند، سپس به تدریج در آنها ترقی داده می‌شود تا این‌که به مدت نهایی خود برسد. **«ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ»** همین معنای رامی‌رساند لفظ «أشد» جمع سدة است، مانند انعم و نعمة، با این مطلب که سلسله‌ی ترقی تدریجی تا سده‌ای ادامه دارد که همه نیروی شما به پایه‌ی تکمیل برسند که در زمان جوانی خواهد بود.

**«أَرْدَلِ الْعُمْرِ»** یعنی عمری که در عقل و شعور و حواس انسان خلل واقع شود، نبی کریم ﷺ، از چنین عمری به خداوند پناه برده است، در نسائی به روایت حضرت سعد منقول است، که رسول خدا ﷺ، دعایی مشتمل بر الفاظ ذیل را به کثرت می‌خواند، و راوی حدیث حضرت سعد این دعا را به تمام اولاد خود یاد می‌داد و آن دعا این است: **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَرُدَّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا وَ عَذَابِ الْقَبْرِ»** (۱).



## مدارج مختلف عمر پس از آفرینش ابتدایی انسان و احوال آن

در مسند احمد و ابویعلی از حضرت انس بن مالک روایت است که کودک تا زمانی که به بلوغ نرسیده است، اعمال نیک او به حساب والد یا والدین او نوشته می‌شوند و اگر عمل بدی از او صادر گردد، نه به حساب خود او نوشته می‌شود و نه به حساب والدین او، سپس وقتی که به بلوغ برسد، قلم حساب بر او جاری می‌شود و به دو فرشته‌ای که با او همراه هستند دستور داده می‌شود که از او نگهداری کنند و او را تقویت کنند، وقتی در اسلام به سن چهل سالگی می‌رسد، خداوند متعال او را از سه نوع مرض حفظ می‌کند، یعنی از جنون و جذام و برص، و چون به سن پنجاه سالگی برسد، خداوند متعال در حساب او تخفیف می‌دهد، وقتی که به شصت سالگی می‌رسد او را به انابت به سوی خود موفّق می‌گرداند، چون به هفتاد سالگی می‌رسد، همه‌ی اهل آسمان با او محبت می‌کنند و چون به هشتاد سالگی می‌رسد، خداوند متعال نیکی‌های او را می‌نویسد و بدیهای او را می‌آمرزد و او را در باره اهل بیت خودش شفیع می‌گرداند و شفاعت او را می‌پذیرد و لقب او «امین الله و اسیر الله فی الارض» می‌باشد یعنی (اسیر خدا در زمین) زیرا عموماً نیروی انسان در این عمر خاتمه می‌یابد و برای هیچ کاری در دل او لذتی باقی نمی‌ماند و همانند اسیر، عمر خود را می‌گذراند، و چون به حدّ اذل العمر می‌رسد در نامه اعمال او تمام نیکی که در صحّت و جوانی می‌کرد، نوشته می‌شود و اگر گناهی از او صادر گردد، نوشته نمی‌شود.

این روایت را حافظ ابن کثیر از مسند ابویعلی نقل کرده، سپس فرموده است که: «هذا حدیث غریب جداً و فیه نکارة شدیدة» (این حدیث غریب است و در آن انکار شدیدی وجود دارد، سپس فرموده است: «و مع هذا قد رواه الامام احمد بن حنبل فی مسنده موقوفاً و مرفوعاً» (با وجود این غرابت و نکارت، امام احمد آن را



در مسند خود به هر دو نحو موقوف و مرفوع روایت کرده است، سپس ابن کثیر از مسند امام احمد هر دو نوع روایت را نقل نموده است، که تقریباً مضمون آنها همان است که به حواله‌ی مسند ابویعلی ذکر گردید، والله اعلم.

﴿ثَانِي عِطْفِهِ﴾ عطف به معنای جانب و پهلو است، یعنی پهلو پیچنده مراد از آن اعراض کردن است.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ

وبعضی از مردم آن است که می‌پرستد خدا را بر کناره، پس اگر رسید به او خوبی ثابت می‌ماند

بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ  
بر آن عبادت، و اگر رسید به او آزمایشی برمی‌گردد بر رخ خود، زیان بار شده در دنیا و

الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿۱۱﴾ يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ  
آخرت، این است زیان بسیار واضح. می‌خواند غیر از خدا چنین چیزی را که نه ضرری می‌رساند به او

وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿۱۲﴾ يَدْعُوا لِمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن  
و نه نفعی، این است گمراهی دور افتاده. می‌خواند کسی را که ضررش جلوتر برسد از

نَفْعِهِ لِبَيْسٍ الْمَوْلَىٰ وَ لِبَيْسٍ الْعَشِيرُ ﴿۱۳﴾

نفعش، یقیناً دوستی دوست بد و رفیق بدی است.

### خلاصه‌ی تفسیر

و بعضی از مردم خدا را (به گونه‌ای) می‌پرستند (که کسی) بر کناره‌ی (چیزی ایستاده) باشد (و با فرصت به گریختن آماده باشد) پس اگر به او نفع (دنیوی) برسد به سبب آن (در ظاهر) قرار می‌گیرد و اگر بر او آزمایشی آید، اعراض نموده (به سوی کفر) می‌گریزد (و به سبب آن) خسارت دنیا و آخرت را متحمل شد، این است خسارت واضح (خسارت دنیا به وجه آزمایش



دنیوی که به وقوع مصیبتی می‌باشد، ظاهر است، و خسارت آخرت این است که اسلام را رها کرده) غیر از خدا را می‌پرستد و (به حدّی عاجز و ناتوان است (که) نمی‌تواند به او ضرری برساند و نه می‌تواند به او نفعی عاید کند (یعنی اگر آن را نپرستی، نمی‌تواند ضرری برساند، و اگر بپرستی، نمی‌تواند نفعی برساند، و روشن است که اگر کسی قادر مطلق را رها کرده چنین ناتوانی را اختیار نماید، در خسارت کامل قرار می‌گیرد) گمراهی نهایی این است (تنها این نیست که از عبادت آن نفعی عاید نگردد، بلکه بر عکس موجب ضرر و زیان است؛ زیرا که) او چنان چیزی را می‌پرستد که ضرر آن از نفعش قریب‌تر است، چنین کارساز و چنین رفیق بسیار بدی است (که به هیچ نحو در هیچ حالت هیچ دردی را دوا نکند، باز هم آن را آقا و مولیٰ یا دوست و رفیق قرار دهید، در هیچ صورتی از آن هیچ نوع نفعی عاید نمی‌گردد).

### معارف و مسایل

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَغْبُدُ لِلَّهِ عَلَىٰ حَرْفٍ﴾ بخاری و ابن ابی حاتم از حضرت ابن عباس روایت کرده‌اند که وقتی رسول خدا ﷺ، هجرت نموده به مدینه طیبه اقامت گزید، بعضی از چنان افرادی آمده مسلمان می‌شدند (که در دل ایمانی پخته نداشتند) اگر پس از مسلمان شدن در مال و اولاد آنها ترقّی پدید می‌آمد، می‌گفتند: که این دین نیکویی است، و اگر بر عکس می‌شد، می‌گفتند: که این دین بدی است، در حق این قبیل افراد این آیه نازل گردید که ایشان در کناره ایمان ایستاده‌اند، اگر آنها پس از ایمان به ساز و سامان و راحت دنیوی نایل می‌آمدند بر دین استوار می‌شدند و اگر به صورت آزمایش به تکلیف و مشقّتی مبتلا می‌گردیدند از دین بر می‌گشتند.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي  
 اللهُ داخل می‌کند کسانی را که ایمان آورده کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی که جاری هستند

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۱۴﴾ مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ  
 سه زیر آنها جویها، الله می‌کند آنچه می‌خواهد. هر کس که خیال داشته باشد که هرگز

يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ  
 کمک نمی‌کند به او خدا در دنیا و آخرت، پس آویزان کند ریشمانی به سوی آسمان، باز ببرد

فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ ﴿۱۵﴾ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ  
 پس بنگرد که آیا برطرف شد با این تدبیر خشم او. و چنین نازل کردیم این قرآن را آیات

بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيَ مَن يُرِيدُ ﴿۱۶﴾  
 روشن، و اینکه خدا تفهیم می‌کند کسی را که بخواهد.

### خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً خداوند متعال کسانی را که ایمان آورده، کارهای شایسته انجام داده‌اند در چنان باغهایی (جنت) داخل می‌نمایند که در زیر آنها نهرها جاری است (و اگر خداوند متعال بخواهد که به کسی یا قومی ثواب یا عذابی برساند، هیچ مانعی او را باز نمی‌دارد، زیرا) خداوند متعال (قادر مطلق است) و آنچه بخواهد انجام می‌دهد (و کسانی که مجادله آنان با دین حق ذکر شد، عدم پیروزی آنان در آیه بعدی بیان می‌گردد، فرمود) کسی که (با رسول خدا ﷺ مخالفت و مخاصمه نموده) فکر می‌کند که (او پیروز می‌شود و جلو ترقی دین آن جناب را می‌گیرد و اینکه) خداوند متعال رسول الله ﷺ (و دین او) را در دینا و آخرت کمک نمی‌کند او باید ریشمانی بر آسمان آویزان کند (و آنجا ببیند) سپس (به وسیله‌ی آن ریشمان اگر می‌تواند تا به آسمان برسد، پس خود را برساند تا که) جلوی آن وحی را بگیرد (و ظاهر است که کسی نمی‌تواند این را





انجام دهد) پس بعداً باید فکر کند که آیا (این) تدبیر او (که از آن کاملاً عاجز است) سبب خشم و غضب او را (وحی را) می‌تواند موقوف کند و ما این (قرآن) را چنان نازل کرده‌ایم که (در آن جز قدرت و اراده ما کسی دخلی ندارد و) در آن دلایل روشن (برای تعیین حق) وجود دارد کسی را که خدا بخواهد هدایت می‌نماید.

### معارف و مسایل

﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ﴾ حاصل این‌که معاندی که سد راه اسلام قرار گرفته می‌خواهد، خدا به رسول خود و دین او کمک نکند، باید بداند که زمانی متحقق می‌شود که معاذالله آن حضرت ﷺ، از پست و مقام نبوت معزول گردد و نزول وحی بر او منقطع شود؛ زیرا خدایی که به او نبوت و رسالت عنایت کرده است به کمک او در دنیا و آخرت وعده محکم داده است، و از نظر عقل هم نباید در آن تخلف پیش آید، پس کسی که می‌خواهد جلو ترقی او و دینش را بگیرد، پس او اگر می‌تواند به این تدبیر دست زند، که از او منصب نوبت سلب شده وحی منقطع گردد، و این مطلب را بصورت فرض محال چنین عنوان نموده است که اگر کسی می‌خواهد نزول وحی را از آن حضرت ﷺ، منقطع کند به نحوی خود را به آسمان رسانده، این سلسله وحی را قطع نماید و ظاهر است که نه رفتن کسی بدین شکل به آسمانها ممکن است، و نه دستور داده به خدا که وحی را قطع کند، ممکن است؛ پس وقتی این تدبیر او مؤثر نیست، پس از خشم و غضب برخلاف ایمان و اسلام چه نتیجه‌ای به دست می‌آید، این تفسیر عیناً در در منشور از ابن زید روایت شده است و در نزد من از همه تفاسیر این بهتر

است (۱).

قرطبی این تفسیر را از ابو جعفر نحاس نقل کرده، فرموده است که آن از همه‌ی تفاسیر بهترین تفسیر است، و نیز این تفسیر را از حضرت ابن عباس هم نقل نموده است - و بعضی این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که مراد از سماء سقف خانه‌ی خود اوست و مطلب آیه این است که اگر تمنا و آرزوی معاند جاهل این باشد، که خدا به رسول و دین خود کمک نکند، و بر خلاف اسلام در خشم و غضب فرو رفته است پس بداند که این آرزوی او هیچ گاه برآورده نخواهد شد. و معالجه این خشم احمقانه این است که ریسمانی به سقف آویخته، خود را اعدام نموده بمیرد (۲).

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصْرِيَّ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ  
و آنانکه مسلمان‌اند و آنانکه یهوداند و صابئین و نصاری و مجوس و آنانکه

أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾  
مشرک‌اند، هر آینه خدا قضاوت می‌کند در میان آنها روز قیامت، و هر چیز در محضر خداست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمٰوٰتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ  
آیانی بینی که خدا را سجده می‌کند آنکه در آسمانهاست و آنکه در زمین است و خورشید

وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ  
و مهتاب و ستارگان و کوهها و درخت و حیوانها و بسیاری مردم، و بسیاری است که ثابت شده

عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَ مَن يُّهِنُ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرَمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾  
بر او عذاب و کسی را که خدا ذلیل کند نیست برای او عزت دهنده‌ای خدای کند آنچه بخواهد.



### خلاصه‌ی تفسیر

در این شکی نیست که مسلمانان و یهود و نصاری و مجوس و مشرکان در میان همه ایشان خداوند در روز قیامت قضاوت (عملی) خواهند نمود (که مسلمانان را وارد جنت و همه اقسام کفار را وارد خواهند کرد) بی شک الله تعالی از هر چیز آگاه است.

و تو ای مخاطب آیا این را نمی‌دانی که به پیشگاه خداوند (مناسب با حالت خویش) عاجزی می‌کنند، کسانی که در آسمانها هستند و کسانی که در زمین می‌باشند و خورشید و مهتاب و ستارگان و کوهها و درختها و حیوانها و (با وجود این که همه مخلوقات مطیع و فرمانبردارند، اما انسانها که در یک حدّ به خصوصی عاقل است، همه آنها مطیع و فرمانبردار نیستند، بلکه) بسیاری از انسانها هم (اطاعت و عاجزی می‌کنند) و بسیاری دیگر کسانی هستند که استحقاق عذاب بر آنها ثابت شده است و (حق این است که) کسی که خداوند او را ذلیل کند (که به هدایت موقّق نگردد) برای او هیچ عزّت دهنده‌ای نیست (و) خداوند متعال (اختیار دارد که به حکمت خویش) آنچه بخواهد انجام دهد.

### معارف و مسایل

در آیه‌ی سابق نسبت به تمام ملل دنیا چه مؤمن و چه کافر، و سپس خطاب به گروههای مختلف العقاید کفار فرمود که: خداوند متعال در میان همه آنها قضاوت خواهند نمود، و او از ظاهر و باطن هر یکی از آنها آگاه است، این چه قضاوتی می‌باشد، ذکر آن در قرآن آمده است، که برای مؤمنان نیکوکار راحت ابدی لازوال می‌باشد و برای کفار عذاب دایمی، در آیه دوم مطیع و فرمانبرداری همه مخلوقات را چه زنده ذی‌روح باشند یا جمادات و نباتات به

عنوان سجده بیان کرده، بنی نوع انسان را به دو گروه منقسم کرد: یکی را مطیع و فرمانبردار و شریک سجده، و دیگری را سرکش و باغی و منحرف از سجده قرار داد، و فرمانبرداری به سجده کردن تعبیر گردیده است که در خلاصه‌ی تفسیر به عاجزی کردن تعبیر گردید، تا که شامل هر نوع سجده و هر نوع مخلوق باشد؛ زیرا این سجده مناسب حال هر یک از آنهاست، سجده انسان عبارت است از: قرار دادن پیشانی بر زمین، و سجده مخلوقات دیگر انجام آن وظیفه‌ای است که به خاطر آن آفریده شده‌اند.

### حقیقت اطاعت و فرمانبرداری تمام مخلوقات

فرمانبردار و تابع مشیت قرار گرفتن همه کاینات و مخلوقات برای خالق خویش، یکی تکوینی و تقدیری و غیر اختیاری است که از آن هیچ مخلوقی چه مؤمن و چه کافر، چه مرده و چه زنده و جمادات و نباتات مستثنی نیستند از این حیث، همه بطور یکسان تحت حکم و مشیت حق تعالی هستند، هیچ ذره یا کوهی بدون اذن و مشیت او نمی‌تواند کوچکترین حرکتی انجام دهد، و اطاعت و فرمانبرداری دیگر اختیاری است، که مخلوقی به قصد اختیار خویش از احکام الهی اطاعت کند که در آن مؤمن و کافر با هم فرق دارند، که مؤمن اطاعت شعار و فرمانبردار می‌باشد و کافر از آن منحرف و منکر. و چون در این آیه میان مؤمن و کافر فرقی بیان شده است، این خود قرینه‌ای است بر این‌که مراد از سجده و فرمانبرداری، تنها اطاعت تکوینی و تقدیری نیست، بلکه اطاعت اختیاری و ارادی است، در این نباید این شبهه وارد گردد، که اطاعت ارادی و اختیاری تنها ذوی العقول جن و انسان است، در حیوانها، جمادات و نباتات عقل و شعوری وجود ندارد، پس قصد و اراده از کجا و اطاعت اختیاری چگونه متحقق می‌شود؛ زیرا از نصوص و تصریحات



بی شمار قرآن، این امر ثابت است که هیچ مخلوقی از عقل و شعور و قصد و اراده با فرق مراتب، خالی نیست، البتّه خداوند متعال انسان و جن را با درجه‌ی کامل عقل و شعور، نواخته است و از این جهت آنها به احکام امر و نهی مکلف شده‌اند، و علاوه بر آنها به بقیه‌ی مخلوقات به هر صنفی موافق با ضروریات آن، عقل و شعور داده شده که پس از انسان از همه بیشتر این عقل و شعور در حیوان دیده می‌شود، و در درجه دیگر در نباتات و سپس در جمادات، عقل و شعور حیوانات عموماً احساس می‌شود، و عقل و شعور نباتات را هم می‌توان با مقداری اندیشه و فکر دریافت، ولی عقل و شعور جمادات به قدری کم و مخفی است که عموم مردم نمی‌توانند آن را دریابند، ولی خالق آنها خبر داده است که آنها هم دارای عقل و شعور و قصد و اراده‌ی می‌باشند، قرآن کریم در باره آسمان و زمین فرمود: ﴿قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾<sup>(۱)</sup> یعنی وقتی که خداوند متعال به آسمان و زمین دستور داد که شما باید تابع فرمان قرار گیرید، پس به رضایت خود تابع فرمان باشید و اگر نه به جبر و اکراه باید تابع قرار گیرید، آنها عرض کردند که ما با اراده و رضایت خویش اطاعت و فرمانبرداری را قبول خواهیم کرد، و در جایی دیگر قرآن کریم نسبت به سنگهای کوه فرموده است: ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾<sup>(۲)</sup> یعنی، بعضی از سنگها به گونه‌ای هستند که از ترس و خشیت خدا به زیر، سرازیر می‌شوند، هم چنین در احادیث زیادی مصاحبه‌ی کوهها و گواهی بر عقل و شعور مخلوقات دیگر، به کثرت یافت می‌شود، بنابر این، اطاعت و فرمانبرداری که در این آیه به لفظ سجده تعبیر شده است، مراد از آن اطاعت اختیاری و ارادی است. و معنای آیه این است که علاوه بر نوع انسان (که در ضمن آنان جن‌ها هم قرار دارند) تمام مخلوقات

دیگر با قصد و اراده خویش به بارگاه خداوند، سر به سجده خم کرده تابع فرمان او می‌باشند، تنها جن و انس هستند که به دو گروه منقسم شده‌اند: یکی مؤمن و مطیع و سجده گزار، دیگری کافر و نافرمان و منحرف از سجده که خداوند متعال آنها را ذلیل کرده است که به سجده موفق نشده‌اند، والله اعلم.

هَٰذَا نَ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ

این دو تا مدعی‌اند که جنگ کرده‌اند در باره رب خود. پس کسانی که منکر شدند می‌برند

لَهُمْ نِيَابٌ مِّن تَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾ يُصْهَرُ بِهِ مَا

برای شان لباس آتشین، ریخته می‌شود بر سر آنها آب جوش. گداخته بیرون می‌آید به آن آنچه

فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾ وَ لَهُمْ مَقْمَعٌ مِنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ

در شکمهاست و پوستها نیز. و برای آنهاست چکش آهنی. هرگاه بخواهند که

يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾

بیرون آیند از آن از جهت غم، باز انداخته می‌شوند در آن، و بچشید عذاب سوزان را.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ

بی شک الله داخل می‌کند کسانی را که یقین کرده و اعمال شایسته کرده‌اند، در باغهایی که

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ

جاری هست در زیر آنها نهرها، پوشانیده می‌شوند در آن نگوها از طلا و مروارید، و

لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٢٣﴾ وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطٍ

لباس شان در آن ابریشم است. و راه یافتند به سوی سخن پاکیزه، و راه یافتند به سوی راه

الْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾

ستوده.



### خلاصه‌ی تفسیر

(کسانی که در آیه گذشته «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا» ذکرشان به میان آمد) ایشان دو گروهند (یکی مؤمن و دیگری کافر، سپس گروه کافر باهم چند گروه هستند، یهود، نصاری، صابئین، مجوس و بت پرستان) که در حق پروردگار خویش (از نظر عقیده و گاهی اوقات از حیث بحث) باهم اختلاف کردند (و قضاوت این اختلاف در روز قیامت بدین شکل می‌باشد که) کسانی که کافر بودند برای (پوشاک) آنها لباس آتشین بریده می‌شود (آتش تمام بدن آنها را چنان فرا می‌گیرد که لباس) و بر سر آنها آب جوش ریخته می‌شود که به سبب آن هر چه در شکم است (روده‌ها) و پوستها همه گداخته می‌شوند (از این آب جوشانده مقداری (داخل شکم می‌رود که از آن روده‌ها و آنچه داخل شکم وجود دارد همه اجزا و اعضا گداخته می‌شوند، و مقداری بر ظاهر جاری می‌شود، که از آن پوست گداخته می‌شود) و برای (کوبیدن) آنها گرز آهنین می‌باشد (و از این مصیبت هیچ گاه نجات حاصل نمی‌شود) آنان وقتی که (در دوزخ از ترس) غصّه و غم می‌خواهند از آن بیرون بیایند، باز در آن انداخته می‌شوند و گفته می‌شود (برای همیشه) عذاب سوزان را بچشید (و هیچ گاه بیرون آمدن از آنجا نصیبتان نمی‌شود) و خداوند متعال کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، در چنان باغهای (بهشت) داخل می‌نمایند که در زیر آنها نهرها جاری است و به آنها در آن النگو طلا و مروارید پوشانده می‌شود و لباس‌شان در آن ابریشم است و (همه‌ی این انعام و اکرام آنها به سبب این است که در دنیا با اعتقاد) کلمه‌ی طیّبه (به آنها) هدایت داده شده بود، و راه (خداوند) به آنها نشان داده شده بود، که لایق حمد است (و آن راه اسلام است).

## معارف و مسایل

﴿هَذَا نِ خَصْمَانِ أَخْتَصَمُوا﴾ این دو گروه که در این آیه ذکر شده است، یکی عموم مؤمنین و در مقابل با آنها، دوم همه گروه کفارند، چه از قرن اوّل باشند یا از قرون بعدی؛ البتّه آیه در باره‌ی آن دو گروه نازل شده که برای مبارزه در میدان بدر در مقابل یکدیگر نبرد آزما شدند، از گروه مسلمان حضرت علی، حمزه و ابو عبیده رضوان الله علیهم اجمعین، و از گروه کفار عتبه بن ربیع و پسرش ولید و برادرش شیبه بودند که هر سه کافر کشته شدند و از مسلمانان حضرت علی و حمزه صحیح و سالم برگشتند و ابو عبیده سخت مجروح شده و به محضر آن حضرت علیه السلام، جان به حق تسلیم نمود، و نزول آیه در حق این مبارزین میدان بدر از احادیث بخاری و مسلم ثابت است، ولی ظاهر است که حکم آیه مخصوص آنان نیست، برای کلّ امت در هر زمان عام است.

## حکمت پوشاندن النگو به اهل جنت

در این جا این شبهه که پوشیدن النگو کار زنها و زیور آنهاست، این کار برای مردان عیب می باشد، جوابش این که این امتیاز پادشاهان دنیا بوده که بر سر، تاج، و در دست، النگو می پوشیدند، چنان که در حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، وقتی که به سفر هجرت بیرون آمد و سراقه بن مالک در تعقیب او برای دستگیر کردن آن جناب صلی الله علیه و آله، حرکت کرد و به دستور خدا اسبش به زمین فرو رفت و او توبه کرد، و به برکت دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله، اسب از زمین بیرون آمد، آنگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله، به سراقه بن مالک وعده فرموده بود که وقتی النگوی کسری پادشاه ایران به غنیمت در دست مسلمانان می آید به تو داده خواهد شد و وقتی که در عهد خلافت فاروق اعظم کشور فارس فتح شد و این النگوی شاه ایران در ضمن بقیه‌ی اموال غنیمت به دست مسلمانان افتاد، سراقه آنها را





مطالبه کرد و به او داده شد، خلاصه همان گونه که پوشیدن تاج بر سر، برای عموم مردان رایج نیست، از اعزاز شاهان است، هم چنین النگو در دست هم اعزاز شاهی فهمیده می‌شد، لذا به اهل جنت النگو پوشانیده می‌شود، در باره النگوها در این آیه و آیه‌ی سوره‌ی فاطر آمده است که از طلا می‌باشد، و در آیه‌ی سوره‌ی نسا آمده است که از نقره می‌باشند، بنابر این مفسرین فرموده‌اند که به اهل جنت سه نوع النگو پوشانیده می‌شود: یکی از طلا، و دیگری از نقره، و سومی از مروارید، چنان‌که در این آیه مروارید هم ذکر گردیده است<sup>(۱)</sup>.

### لباس ابریشم برای مردان حرام است

در آیه‌ی مذکور آمده است که لباس اهل جنت از ابریشم می‌باشد، با این مطلب که تمام ملبوسات آنها، فرش، پرده و غیره از ابریشم می‌باشد که در دنیا از همه عمده‌ترین لباس فهمیده می‌شود و روشن است که ابریشم جنت، با ابریشم دنیا تنها در نام یکی است و گرنه در عمدگی و بهتری به آن هیچ نسبتی ندارد.

امام نسائی، بزار و بیهقی با سند جید از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرموده است: لباس ابریشم اهل جنت از گل‌های جنت بیرون می‌آید و در روایت حضرت جابر آمده است که: در جنت درختی می‌باشد که ابریشم از آن پدید می‌آید و لباس اهل جنت از آن تهی می‌گردد<sup>(۲)</sup>.

امام نسائی از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده است که نبی کریم صلی الله علیه و آله، فرمود: «من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسه فی الآخرة و من شرب الخمر فی الدنیا لم یشر بها فی الآخرة و من شرب فی انیة الذهب والفضة لم یشر بها فی الآخرة ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله لباس

اهل الجنة و شراب اهل الجنة و ائمة اهل الجنة»<sup>(۱)</sup>.

کسی که در دنیا لباس ابریشم بپوشد آن را در آخرت نمی پوشد و کسی که در دنیا شراب بنوشد در آخرت آن را نمی نوشد و کسی که در دنیا در ظروف طلا و نقره غذا بخورد، در آخرت در آنها غذا نخواهد خورد، سپس رسول خدا ﷺ، فرمود: هر سه چیز مختص اهل جنت می باشد.

با این مطلب که چون کسی در دنیا این کارها را انجام داده و توبه نکند، او در بهشت از این سه چیز محروم می ماند، اگر چه در جنت داخل هم باشد، چنانکه در روایت حضرت عبدالله بن عمر آمده است که رسول خدا ﷺ، فرموده است: کسی که در دنیا شراب نوشید، و سپس از آن توبه نکرد او در آخرت از شراب جنت محروم می ماند<sup>(۲)</sup>. نیز در حدیث دیگری به روایت حضرت ابوسعید خدری آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود:

«من لبس الحریر فی الدنيا لم یلبسه فی الآخرة و ان دخل الجنة لبسه اهل الجنة و لم یلبسه هو»<sup>(۳)</sup>.

کسی که در دنیا ابریشم پوشید، در آخرت نمی پوشد، اگر چه در جنت داخل هم باشد، اهالی دیگر بهشت می پوشند، مگر او که نمی تواند بپوشد. در اینجا می تواند این شبهه وارد گردد، وقتی که شخصی وارد بهشت گردید، و باز از چیزی محروم گردد او متحسر و متأسف می شود و جنت جای آن نیست، در آنجا نباید کسی برای چیزی اندوه و افسوس بخورد، و اگر این موجب حسرت و افسوس نباشد، پس محرومی نتیجه ای ندارد، قرطبی به آن پاسخ مناسبی داده است، همانگونه که مقامات و درجات اهل متفاوت و مختلف می باشند، و همه تفاوت را احساس می کنند، اما با این حال حق تعالی

۲ - رواه الائمة - قرطبی.

۱ - از قرطبی به حواله نسائی.

۳ - رواه ابوداود، الطیاسی فی مسنده و قال القرطبی اسناده صحیح.



قلوب بهشتیان را به گونه‌ای قرار می‌دهد که در آنها نسبت به هیچ چیزی حسرت و افسوس باقی نماند، والله اعلم.

﴿وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ﴾ حضرت ابن عباس فرموده است: مراد از آن کلمه طیبه «لا اله الا الله» است بعضی فرموده‌اند که مراد از آن قرآن است<sup>(۱)</sup>. حق این است که همه مشمول آن هستند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ

گسائی که منکر شدند و باز می‌دارند از راه خدا، و از مسجد حرام، که ما ساختیم آن را

لِلنَّاسِ سَوَاءً أَلْعَكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ

برای مردم، برابر است در آن مقیم و وارد از خارج، و هر کسی بخواهد در آن کج راهی

بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿۲۵﴾

به سبب ظلم، می‌چشانیم او را عذاب درگداز.

### خلاصه‌ی تفسیر

بی شک کسانی که کافر شدند و (مسلمانان را) از راه خدا و از مسجد حرام باز می‌دارند (تا مسلمانان نتوانند عمره بجا آورند، در صورتی که ویژگی حرم این است که در آن کسی خصوصیتی ندارد، بلکه) ما آن را برای همه مردم مقّر کرده‌ایم، که در آن همه با هم برابر هستند، کسانی که (داخل حدود حرم) سکونت دارند هم چنین هستند (کسانی که در آنجا مقیم هستند) و واردان از بیرون (مسافران) هم و هر کسی در آن (حرم شریف) با ظلم به کار خلاف دین اراده کند، پس ما به او عذاب دردناک خواهیم چشانید.

## معارف و مسایل

در آیه‌ی گذشته مخاصمت دو گروه مؤمنین و کفار با همدیگر ذکر گردیده بود، و یک صورتی ویژه‌ای از آن مخاصمت، در این آیه بیان شده است، که بعضی از آن کفار، کسانی هستند که خود بر گمراهی اصرار دارند، و دیگران را هم از رفتن به راه خدا باز می‌دارند، و چنین مردمی بودند که رسول خدا ﷺ، و اصحاب او را وقتی که برای عمره احرام بسته و می‌خواستند به حرم شریف داخل شوند، از داخل شدن به مسجد حرام باز داشتند. حال آن که مسجد حرام و آن قسمت از حرم که متعلق به عبادت حج و عمره‌ی مردم است، در ملکیت آنها نبود، تا که آنها حق مزاحمت و مداخلت داشته باشند، بلکه آن برای همه مسلمانان یکسان است که اهل حرم و مسافران بیرونی، همه در آن با هم برابرند، و در آینده سزای آنان ذکر می‌گردد که هر کسی در مسجد حرام (کل حرم) کار بی دینی انجام دهد مانند باز داشتن مردم از دخول در حرم، یا انجام دادن کاری دیگر برخلاف دین، به او عذاب دردناکی چشانیده می‌شود، به ویژه وقتی که به آن کار خلاف دین ظلم (شرک) آمیخته باشد، چنان‌که حالت مشرکان مکّه بود که مسلمانان را از دخول در حرم باز داشتند که این رویه آنها هم خلاف دین و ناروا بود، باز همراه با دین، به کفر و شرک هم مبتلا بودند، و اگر چه هر کار خلاف دین بویژه شکر و کفر هر کجا و در هر زمان حرام و جرم نهایی و موجب عذاب است، اما اگر کسی چنین کاری در حرم محترم کند، جرم آن دو برابر خواهد شد، بنابر این در اینجا به حرم تخصیص نموده آن را بیان کرد.

﴿وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ مراد از سبیل الله، اسلام است معنای آیه این

است که ایشان خود از اسلام دوراند و دیگران را هم از اسلام باز می‌دارند.

﴿وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ این جرم دوّم آنهاست که مسلمانان را از ورود به



مسجد حرام باز می‌دارند، مسجد حرام در اصل نام آن مسجدی است که پیرامون خانه‌ی خدا ساخته شده است، و این جزء مهم حرم مکه می‌باشد، ولی بسا اوقات مسجد حرام گفته، کل حرم مکه مراد گرفته می‌شود، چنان‌که در خود این واقعه یعنی باز داشتن مسلمانان از دخول حرم برای ادای عمره که کفار مکه آن حضرت ﷺ، رانه تنها از دخول به مسجد باز داشتند، بلکه از داخل شدن در حرم مکه باز داشته بودند، که از احادیث صحیح ثابت است و در قرآن کریم در این واقعه لفظ مسجد حرام به معنای مطلق حرم استعمال شده است،

وَ صُدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

در تفسیر از حضرت ابن عباس منقول است که مراد از مسجد حرام در اینجا کل حرم است.

### مراد از مساوی بودن حق همه‌ی مسلمانان در حرم مکه

تمام امت و ائمه‌ی فقها بر این امر متفق هستند که مسجد حرام و آن قسمت از حرم که متعلق به افعال حج است، مانند میدان وسط صفا و مروه که در آن سعی انجام می‌پذیرد و میدان منی و عرفات و مزدلفه برای عموم مسلمانان جهان وقف هستند که نه گاهی در ملکیت شخصی کسی داخل شده‌اند و نه می‌توانند داخل شوند، و علاوه بر اینها نسبت به بقیه‌ی اماکن مکه مکرمه و سرزمینهای حرم هم، بعضی از ائمه فقها فرموده است که آنها هم وقف می‌باشند، که فروشی آنها یا بکرایه دادن آنها حرام است، هر مسلمانی می‌تواند هر کجا بنشیند، ولی مسلک مختار فقهای دیگر این است که منازل مکه می‌توانند ملک شخصی کسی قرار گیرند، لذا خرید و فروش و بکرایه دادن آنها جایز است، از حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، ثابت است که او سرای صفوان بن امیه را در مکه‌ی مکرمه خریده و آن را زندان مجرمان قرار داد، از

امام ابوحنیفه دو قول منقول است: یکی همانند قول سابق و دومی چون قول ثانی و فتوی بر همین قول دوم است<sup>(۱)</sup>. این بحث به تفصیل در کتب فقه مذکور است، ولی در این آیه آن قسمتی از حرم که باز داشتن از آن ذکر گردیده به هر حال به نزد همه وقف عام است که باز داشتن از آن حرام است، و از آیه مذکور حرمت آن ثابت می‌گردد، والله اعلم.

﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ﴾ «الحداد» در لغت به معنای انحراف از راه است، و مراد از الحداد در اینجا نزد مجاهد و قتاده کفر و شرک است، ولی مفسرین دیگر آن را در معنای عام خودش قرار داده‌اند که در آن هر گناه و نافرمانی خدا و رسول، حتی فحش و بدگفتن به خادم خویش هم داخل است، و با توجه به این معنی حضرت عطا فرموده است که: مراد از الحداد در حرم، داخل شدن در حرم بدون احرام یا ارتکاب ممنوعی از ممنوعات احرام همانند شکار حرم و بریدن درخت آن و غیره می‌باشد، و هر چیزی که در شرع ممنوع و ناجایز باشد در هر جا گناه و موجب عذاب است، تخصیص حرم به این خاطر می‌باشد که چنانکه در حرم مکه ثواب نیکی اضافه می‌شود، عذاب گناه هم خیلی اضافه خواهد بود<sup>(۲)</sup>.

و از حضرت عبدالله بن مسعود تفسیر آن، چنین منقول است، که جز حرم، در بقیه‌ی جاها تنها به اراده‌ی گناه، گناه نوشته نمی‌شود تا وقتی که به آن جامه‌ی عمل پوشانده نشود، و در حرم تنها به اراده پخته هم، گناه نوشته می‌شود<sup>(۳)</sup>. این تفسیر را از ابن عمر هم نقل کرده و آن را صحیح دانسته است، وقتی که حضرت عبدالله بن عمر به حج می‌رفت دو خیمه می‌زد: یکی در حرم و دیگری بیرون از حرم و اگر می‌خواست که بر کسی از اهل و عیال و خدام

۲ - قاله مجاهد.

۱ - کذا فی روح المعانی.

۳ - قرطبی.



خود عتاب و سرزنش کند، این عمل را در خیمه بیرون از حرم انجام می داد، وقتی مردم حکمت آن را دریافت کردند، فرمودند که برای ما بیان می شد که آنچه انسان کلمات عتاب آمیز همانند: کلا والله و بلی والله می گوید، اینها هم جز الحاد، و حرام می باشند<sup>(۱)</sup>.

وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهِّرْ  
و وقتی معین کردیم برای ابراهیم جای بیت را که شریک نکن با من چیزی را و پاکیزه نگهدار

بَيْتِي لِّلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعَ السُّجُودِ ﴿٢٦﴾ وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ  
خانه مرا برای طواف کنندگان و ایستادگان و رکوع و سجده کنندگان. و اعلان کن میان مردم

بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾  
برای حج که پیش تو پیاده و سوار و بر هر شتر لاغر می آیند از هر راه دور.

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يُذَكِّرُوا أَسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ  
تا برسند بجای منافع خویش، و ذکر کنند نام خدا را، در روزهای معین بردیج آنچه خدا داده

مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعَمُوا الْفَقِيرَ ﴿٢٨﴾ ثُمَّ لِيَقْضُوا  
به آنها از دامهای چهارپا، پس بخورید از آنها و طعام دهید به فقیر بدحال. پس باید دور کنند

تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾  
چرک خود را و وفا کنند به نذر خود و طواف کنند به خانه قدیمی.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (این قصه را بیاد آور که) وقتی جای خانه کعبه را به ابراهیم (علیه السلام) نشان دادیم (زیرا در آن زمان خانه کعبه ساخته نشده بود و دستور دادیم) که (این

خانه را برای عبادت آماده کن و در این عبادت) هیچ چیزی را با من شریک نگردان (این در اصل تعریضی بود برای آیندگان؛ علت منع از شرک با بنای بیت الله، این هم می تواند باشد، که به هنگام نماز یا طواف، نادانی در اشتباه نیفتد که بیت الله معبود است) و خانه‌ی مرا برای طواف کنندگان و قیام و رکوع و سجده کنندگان (در نماز) از نجاسات ظاهر و باطن (کفر و شرک) پاک نگهدار (این هم در اصل تعریضی برای دیگران است؛ زیرا احتمال نداشت که حضرت ابراهیم علیه السلام خلاف آن، عمل کند) و (این هم به حضرت ابراهیم علیه السلام، گفته شده بود که) در میان مردم نسبت (به فرضیت) حج اعلان بفرما (از این اعلان) مردم به پیش شما (به پیش این ساختمان مقدس) می آیند، پیاده هم و (به سبب طول مسافت) بر شتران لاغر هم که از راههای دور و دراز می آیند (و آنها به این خاطر می آیند) تا که برای فواید (دینی و دنیوی) خویش حاضر گردند (فواید دینی که معلوم و مشهور است، و فواید دنیوی هم اگر مقصد قرار نگیرد مانند خرید و فروش و گوشت قربانی، چیز مذمومی نیست) و (بدین خاطر می آیند) تا در روزهای مقرر (که روزهای قربانی هستند یعنی، دهم، یازدهم، دوازدهم ذوالحجه) بر آن دامهای مخصوص (هنگام ذبح حیواناتی قربانی) که خدا به آنان داده اند نام خدا را بر زبان آورند (تا اینجا خطاب به حضرت ابراهیم علیه السلام، بود و در آینده خطاب به امت محمدی است) از این دامهای (قربانی شده) شما هم بخورید (زیرا این جایز است و مستحب این است) که به خوردن فقیران مصیبت زده بدهید، و پس (از قربانی) باید مردم چرکهای خود را دور کنند (احرام را گشاده سراهای خود را بتراشند) و واجبات خود را (چه به نذر قربانی یا چیزی دیگر واجب کرده باشند یا بدون نذر افعالی که در حج واجب است، همه را) تکمیل کنند و (در این ایام معلومات) این خانه محفوظ و ایمن (بیت الله) را طواف کنند (که به این، طواف زیارت، گفته می شود).





## معارف و مسایل

در آیه‌ی ما قبل وعید عذاب شدید، برای باز دارندگان از مسجد حرام و حرم آمده بود، و در آینده مناسب با آن، عظمت و فضایل خصوصی بیت الله ذکر می‌گردد که از آن قباحت فعل آنها بیشتر واضح می‌گردد.

### آغاز بنای بیت الله

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ﴾ بوا در لغت به معنای جا و مکان دادن به کسی است، معنای آیه این است که این امر قابل تذکر و یادآوری است که ما ابراهیم علیه السلام، را در آن مکان، جای دادیم که بیت الله در آنجاست، در این، اشاره به این است، که حضرت ابراهیم علیه السلام، پیش از این در آنجا سکونت نداشت، چنانکه در روایات آمده است که او به صورت هجرت از ملک شام در آنجا آورده شد و در مکان البیت اشاره به این است که بیت الله پیش از حضرت ابراهیم وجود داشته است، چنانکه در روایات معتبر وارد شده است که بنای قبلی او پیش از فرود آمدن آدم به زمین یا همراه با او بوده است، و آدم علیه السلام، و انبیا بعد از او، بیت الله را طواف می‌کردند، و در زمان طوفان نوح علیه السلام، ساختمان آن برچیده شد، اما اساس و جای معین آن موجود بود، و حضرت ابراهیم را در آنجا آورده اسکان دادند و به او دستور رسید که: ﴿أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا﴾ یعنی در عبادت من کسی را شریک نساز، ظاهر است که از حضرت ابراهیم علیه السلام، احتمال شرک نمی‌رفت؛ زیرا وقایع بت شکنی و مقابله با بت پرستان و سخت‌ترین آزمایش در این باره از او قبلاً بیان شده بود، لذا مراد از آن تعریضی به دیگران است که از شرک پرهیز کنند.

دومین دستور به او این داده شد که: ﴿وَ طَهَّرْ بَيْتِي﴾ یعنی خانه‌ی مرا پاک نگه دار، اگر چه در آن زمان خانه موجود نبود، اما بیت الله در اصل عبارت از در

و دیوار و ساختمان نیست، بلکه آن عبارت از آن بقعه‌ی مقدسه است که در آن قبلاً بیت الله بنا شده بود، و اکنون دوباره به ساختن آن دستور داده می‌شود، که آن بقعه و مکان در هر حال بود، و بدین خاطر به پاک نگه داشتن آن دستور رسید که در آن زمان هم قوم جرهم و عمالقه چند تا بت آنجا گذاشته بودند، و پرستش می‌شدند<sup>(۱)</sup>. و این احتمال هم می‌رود که هدف از این حکم تعریض آیندگان است، و مراد از پاک کردن این است که همانگونه که از کفر و شرک پاک نگه داشتن است، هم چنین از نجاسات و کثافات ظاهری هم پاک نگه داشتن مراد است و غرض از خطاب ابراهیم این است که دیگران متوجّه بشوند که وقتی خلیل الله که شخصاً خود عامل آن بود که به آن دستور داده شد، پس ما چقدر باید به آن اهتمام ورزیم.

سومین دستور به ابراهیم علیه السلام، این داده شد که: «وَ أذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» یعنی در میان مردم اعلان کن که حج بیت الله بر شما فرض شده است، بغوی و ابن ابی حاتم از حضرت عبدالله بن عباس نقل کرده‌اند که وقتی به حضرت ابراهیم دستور رسید که فرضیت حج را اعلان کن او به بارگاه الهی عرض کرد که (اینجا میدان و صحرائی است، شنونده‌ای نیست و) جایی که عمران و آبادی است صدای من به آنجا نمی‌رسد) خداوند متعال فرمود: مسئولیت شما فقط اعلان کردن است، مسئولیت رساندن و انتشار دادن آن به تمام جهان بر ماست، حضرت ابراهیم علیه السلام، بر مقام ابراهیم که آن را الله تعالی خیلی بلند کرد، اعلان نمود، و در بعضی از روایات آمده است که آن جناب علیه السلام، بر کوه ابی قیس بالا رفته اعلان نمود، انگشتها را در گوشها قرار داده به راست و چپ، شرق و غرب هر طرف ندا داد که ای مردم! پروردگار شما خانه خود را ساخته



است و حج آن را بر شما فرض کرده است، پس همه شما دستور پروردگار خویش را بجا آورید.

در این روایت این هم آمده است که خداوند متعال این صدای ابراهیم علیه السلام، را به تمام جهان رسانید نه تنها به مردم زنده آن زمان، بلکه به مردمی که تا قیامت زنده شدنی است، به صورت معجزه به همه‌ی آنها رسانیده شد و هر کسی که حج در قسمت او نوشته شد، در پاسخ به این ندا: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» گفت یعنی، به حاضر شدن اقرار نمود، حضرت ابن عباس فرموده است که: اصل اساس تلبیه‌ی حج پاسخ به این ندای ابراهیم علیه السلام، است <sup>(۱)</sup>.

سپس در آیه بعدی از آن، تاثیر ذکری به میان آمده است که از طرف خداوند متعال برای رساندن صدای ابراهیم علیه السلام، به همه‌ی مردم جهان انتظام برگزار شد که: «يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» یعنی مردم از گوشه و کنار جهان به سوی بیت الله می آیند بعضی پیاده و بعضی سوار، و سواران هم از ممالک دور و دراز می آیند که به سبب آن، سواریه‌های شان لاغر خواهند شد، چنان‌که از آن زمان تا امروز که چندین هزار سال گذشته است، کیفیت زائران بیت الله بدین گونه بوده است، انبیای بعدی و امتهایشان هم به آن پایبند بوده‌اند و پس از حضرت عیسی علیه السلام، که عهد دراز مدّت جاهلیّت گذشته در آن هم اهالی عربستان با وجودی که در بلای بت پرستی مبتلا بودند ولی به همان شکلی که از حضرت ابراهیم علیه السلام، منقول و مأثور بود، پایبند ارکان حج بودند.

«لَيْشْهَدُوا مَنَفَعَهُمْ» یعنی حضور آنها با طی مسافت طولانی، برای منفعت خود آنهاست، منافع در قرآن به صیغه‌ی نکره ذکر شده به طرف عموم

آن اشاره شده است که در آن منافع دینی بی شماری وجود دارند، و منافع دنیوی هم بسیار مشاهده می گردد، حدّ اقل این امر خود، قابل تعجب و حیرت است که در سفر حج عموماً مبالغ زیادی صرف می شود که بعضی از مردم تمام عمر زحمت کشیده و کم کم آن را به دست می آورند و در اینجا یکباره آن را به مصرف می رسانند، اما در تمام تاریخ جهان هیچ واقعه ای نتوانسته بیان گردد که کسی به سبب مخارج حج و عمره فقیر و محتاج شده باشد، ولی در هزینه کارهای دیگر، مانند مراسم عروسی و تعمیر منازل، که هزاران مردم فقیر و محتاج شده اند، مشاهده می شوند، خداوند متعال در سفر حج و عمره این خصوصیت را هم مقرر کرده است که از آن هیچ کسی به فقر و فاقه دنیوی مبتلا نمی شود بلکه در بعضی از روایات آمده است که صرف کردن در حج و عمره فقر و افلاس را برطرف می کند، اگر تأمل بشود این هم عموماً مشاهده می گردد، و منافع دینی حج که از زیاد است اما نایل آمدن به یکی از آنها هم کم نیست.

در حدیث حضرت ابوهریره آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: هر کسی که برای خدا حج کرد و در آن از رفت و فسوق اجتناب کرد او از حج چنان بر می گردد که گویا تازه از شکم مادر متولد شده است، یعنی در ابتدای ولادت، بچه بی گناه و معصوم بوده است این هم چنان خواهد شد<sup>(۱)</sup>. یک فایده برای آمدن حجاج بیت الله در بالا ذکر گردید که بسیاری از منافع دینی و دنیوی خود را مشاهده خواهند کرد، و فایده ی دیگر این ذکر گردید که: ﴿وَيَذَكِّرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَيْمَاتٍ الْأَنْعَامِ﴾ یعنی تا آنها نام خدا را در روزهای مقرر ذکر کنند بر آن دامهای چهارپا که خداوند به آنان



عنایت نموده است، پیش از همه این امر مهم است که نگاه او بر گوشت قربانی و فوایدی که از آن به دست می آید نباشد، بلکه چیز اصلی، ذکرالله است که در این روزها بر حیوانات به هنگام قربان کردن یاد کرده می شود که روح عبادت است، و گوشت قربانی برای آنها حلال گردید که این نعمت اضافی است.

و مراد از «**أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ**» آن روزهایی است که در آن قربانی کردن جایز است یعنی تاریخهای دهم، یازدهم و دوازدهم ذوالحجه، و لفظ «**مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ**» عام است که شامل هر نوع قربانی می شود چه واجب باشد و یا مستحبی، «**فَكُلُوا مِنْهَا**» لفظ «**كلوا**» اگر چه به صیغه ی امر آمده است ولی مراد از آن وجوب نیست، بلکه اباحت و جواز است، در آیه: «**وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا**» حکم شکار به معنای اجازه است.

مسئله: در مکه ی معظمه و زمان حج انواع حیوان ذبح می گردد: یکی آنکه در سزای جرمی، قربانی حیوانی واجب می گردد، و مانند این که یکی در حرم شکاری بکند، پس در سزای آن قربانی حیوان واجب می گردد و تفصیل آن در کتابهای فقه می آید که در عوض چگونه شکاری چه نوع حیوان باید قربان کرد، هم چنین اگر کسی در حرم کاری انجام داد که ممنوع است بر او هم ذبح حیوان لازم و واجب می گردد که به آن در اصطلاح فقها دم جنایت گفته می شود در این هم قدری تفصیل وجود دارد که از انجام بعض ممنوعات ذبح گاو و شتر واجب می شود و به انجام بعضی بز و گوسفند کفایت می کند و در بعضی دم واجب نمی شود، تنها دادن صدقه کافی است و اینجا جای آن تفصیل نیست، احقر به قدر ضرورت آنها را در رساله «**احکام الحج**» خویش آورده ام، خوردن گوشت این گونه دم که در سزای جرم و جنایت ذبح گردد، برای خود آن شخص جایز نیست، بلکه آن فقط حق فقیران و مساکین می باشد، هم چنین خوردن آن برای ثروتمندان دیگر هم جایز نیست و برای تمام فقهای

امت متفق می‌باشند، بقیه‌ی اقسام قربانی چه واجبی باشند و یا نفلی که به نزد احناف و شوافع و مالکیه دم قران و تمتع هم داخل است خوردن گوشت هم، آنها برای خود شخص قربانی کنند، و اعزه واجبات او جایز است، اگر چه غنی هم باشند، در این آیه این بیان شده است او تفصیل کامل مسایل آن را در کتابهای فقه ملاحظه نمایید، حکم گوشت عموم قربانی‌ها و قربانی‌های خاص حج یکی است که خود قربانی کننده و هر مسلمان چه غنی باشد و چه فقیر می‌تواند از آن بخورد ولی مستحب است که حدّ اقل یک سوم آن را به فقیران و مساکین بدهد و این دستور استحبابی در جمله آینه چنین ذکر شده است که: ﴿وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾ بئس به معنای خیلی تنگدست و مصیبت زده و فقیر به معنای حاجتمند است با این مطلب که مستحب است، از گوشت قربانی به آنان هم بدهد، ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾ تفت در لغت به معنای چرک و پلیدی‌هایی می‌آید که بر بدن انسان جمع گردد و چون در حالت احرام تراشیدن و گرفتن و کندن موی و هم چنین ناخن و استعمال خوشبوی حرام است، پس جمع شدن چرک زیر آنها امری طبیعی است در این آیه فرمود: که وقتی در حج از انجام قربانی فارغ شدید آن چرک و اوساخ را زایل کنید، با این مطلب که آنگاه احرام را باز کنید و سر را بتراشید و ناخن‌ها را بگیرید و موی اضافی بدن را دور کنید، در آیه مذکور نخست ذکر قربانی کردن آمد، سپس گشودن احرام، از این مستفاد گردید که بدین ترتیب باید کار کرد که قبل از قربانی تراشیدن سر و گرفتن ناخن و غیره ممنوع می‌باشد و کسی که مرتکب آنها بشود بر او دم جنایت واجب می‌شود.

### درجه‌ی ترتیب امور حج

انجام امور حج طبق ترتیبی که در قرآن و حدیث بیان گردیده است و



فقها آن را منضبط کرده‌اند، به اتفاق امت حدّ اقل سنت است و در وجوب آن اختلاف است، امام ابوحنیفه و امام مالک آن را واجب می‌گویند که از تخلف در آن دم جنایت واجب می‌گردد، امام شافعی آن را سنت فرموده است، لذا از تخلف در آن قایل به قلت ثواب است ولی دم را واجب نمی‌داند، در حدیث ابن عباس آمده است که: «من قدم شیئاً من نسکه او آخره فلیهرق دماً رواه ابن ابی شیبه موقوفاً و هو فی حکم المرفوع»<sup>(۱)</sup>. یعنی هر کسی که در افعال حج تقدیم و تأخیری بجا آورد، بر او لازم است که دم بدهد، این روایت را امام طحاوی هم به طرق مختلف نقل نموده و همین است، مذهب حضرت سعید بن جبیر، قتاده، نخعی و حسن بصری که بر تخلف کننده ترتیب، دم را واجب می‌دانند، تفصیل و تحقیق آن در این مقام در تفسیر مظهري آمده است، و نیز بقیه‌ی مسایل حج هم با تفصیل نوشته شده است.

﴿وَلْيُؤْفُقُوا نُذُورَهُمْ﴾ نذور جمع نذر است که در اردو به آن سنت گفته می‌شود و حقیقت آن این است که کاری که در شرع بر کسی لازم و واجب نباشد اگر او به زبان نذر کند که من این کار را می‌کنم یا برای خدا فلان کار بر من لازم است که آن را انجام دهم این نذر می‌گردد، حکمش این است که انجام دادن آن لازم می‌شود، اگر چه در اصل واجب نبود، ولی برای وجوب آن به اتفاق امت شرط است که آن کار از نظر شرع گناه و ناجایز نباشد، لذا اگر کسی انجام دادن گناهی را بر خود نذر کرد، این انجام دادن آن، بر او واجب نمی‌گردد، بلکه انجام خلاف آن، بر او واجب است، البته کفاره‌ی قسم بر او واجب می‌شود، و نزد امام ابوحنیفه و فقهای دیگر این شرط هم وجود دارد که آن کار چنان کاری باشد که از جنس آن عبادت مقصوده‌ی در شرع یافته شود،

مانند نماز، روزه، صدقه، قربانی و غیره که از جنس آن بعضی عبادات و واجبات شرعی هست، پس اگر کسی به نماز، روزه و صدقه نفلی نذر بکند، پس آن نفل بر ذمه او واجب می‌گردد، که انجام آن لازم و واجب می‌باشد، از آیه‌ی مذکور همین حکم ثابت است؛ زیرا در آن به ایفای نذر دستور داده شده است.

مسئله: باید دانست که تنها به تصوّر و اراده در دل، نذر ثابت نمی‌گردد تا وقتی که الفاظ نذر با زبان ادا نگردند، در تفسیر مظهري در این مقام مسایل و احکام نذر به تفصیل کامل جمع گردیده است که به جای خود فوق‌العاده حایز اهمیّت است، ولی در اینجا جای نقل آنها نیست.

### پاسخ به یک سؤال

پیش از این آیه، اعمال حج، قربانی و گشودن احرام ذکر شد، و در آینده هم طواف زیارت ذکر می‌گردد، پس ذکر ایفای نذر در میان به چه مناسبتی است؟ در صورتی که ایفای نذر یک مسئله مستقلی است که چه در حج باشد یا خارج از آن، و چه در حرم باشد یا خارج از آن در منطقه‌ای دیگر.

پاسخ آن این است که اگر چه ایفای نذر حکمی شرعی است مستقل، که به افعال و ایام حج و حرم مخصوص نیست، اما ذکر آن در اینجا در ضمن افعال حج شاید بدین خاطر باشد که وقتی انسان برای حج بیرون می‌آید، پس در دل او داعیه‌ای پدید می‌آید که در این سفر فوق‌العاده کارهای نیک و عبادت انجام دهد، و در آن انجام کارهای زیادی را نذر هم می‌کند، بویژه نذر قربانی حیوانات عموماً رایج است، و حضرت ابن عباس از نذر در اینجا نذر قربانی را مراد گرفته است، و مناسبت دیگر نذر، با احکام حج این است، همانگونه که از نذر و قسم بر انسان چیزهای بسیاری که در اصل از نظر شرع واجب نبودند





واجب می‌گردند، و چیزهای بسیاری که در اصل حرام و ناجایز نبودند، بر او ناجایز و حرام می‌گردند - تقریباً همه‌ی احکام احرام از این قبیل هستند که لباس دوخته و استعمال خوشبوی، تراشیدن مو، گرفتن ناخن و غیره فی نفسه ناجایز بودند، اما او با بستن احرام همه‌ی آنها را بر خود حرام کرد، هم چنین بقیه‌ی افعال و اعمال حج که در عمر یک بار فرض می‌باشند، ولی بعداً به بستن احرام حج یا عمره همه آنها بر او فرض می‌گردند، بنابر این حضرت عکرمه در اینجا در تفسیر ندور فرموده است: مراد از آن مواجب حج است که به سبب حج بر او لازم شده است.

﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ مراد از طواف در اینجا طواف زیارت است که در روز دهم ذوالحجه پس از رمی جمار و قربانی انجام می‌گیرد، این طواف دوّمین رکن و فرض حج است، نخستین رکن وقوف عرفات است که پیش از این انجام می‌پذیرد و به طواف زیارت همه احکام احرام مکمل شده، احرام کاملاً گشوده می‌شود<sup>(۱)</sup>.

﴿بَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ بیت الله را به این خاطر «بیت العتیق» نام نهاده‌اند که عتیق به معنای آزاد است، و رسول خدا ﷺ، فرموده است که خداوند متعال از این جهت خانه‌ی خود را به بیت العتیق نام‌گذاری کرده است که آن را از غلبه و قبضه کفار و جبّاران آزاد کرده است<sup>(۲)</sup>. و هیچ کافری نمی‌تواند بر آن قبضه و تسلط داشته باشد، حادثه‌ی اصحاب فیل شاهد این امر است، والله اعلم.

در تفسیر مظهري در این مقام احکام و مسایل طواف کاملاً بیان شده است که قابل ملاحظه است، والله اعلم.

۱ - روی ذلك عن ابن عباس و مجاهد و الضحاك و جماعة بل قال الطبري و ان لم یسلم له لا خلاف بین المتأولین فی انه طواف الاقاصه و یکون ذلك یوم النحر از روح المعانی.

۲ - رواه الترمذی و حسنه و الطبرانی و غیرهم - از روح المعانی.



ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ

این را شنیدید، و هر کسی که تعظیم حرمت خدا را بجا بیاورد، پس آن بهتر است برای او

عِنْدَ رَبِّهِ وَ أَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ

در نزد پروردگارش، و حلال‌اند برای شما چهارپایان، مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود،

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿۳۰﴾ حُنَفَاءَ لِلَّهِ

پس دور باشید از نجاست بتها، و دور باشید از گفتار دروغ. متوجه شده به سوی خدا،

غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ

نه شریک مقرر کننده با او، و هر کس شریک مقرر کرد به خدا، پس گویا افتاد از آسمان

فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿۳۱﴾ ذَٰلِكَ وَ مَنْ

پس می‌ریزند او را مرغان لاشخور، یا انداخت او را باد در جای دور. این را شنیدید، و هر کس

يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿۳۲﴾ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ

تعظیم کند به چیزهای نامزد خدا، پس این از تقوای دلهاست. برای شما در چهارپایان فواید است

إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿۳۳﴾

تا وقت مقرر، باز رساندن آنهاست تا خانه قدیم.

### خلاصه‌ی تفسیر

این امر شده (احکام ویژه‌ی حج بود) و (اکنون احکام عمومی دیگر که شامل احکام حج و بعضی از احکام دیگر می‌باشد را، بشنوید) هر کسی که برای احکام محترم الله واقعی قایل باشد، پس در حق او به نزد پروردگارش بهتر است، (این هم در ارزش قایل شده برای احکام خدا، داخل است، که علم آنها را بیاموزد، و نیز این که به آنها عمل کند، و بهتری وقعت به جای آوردن احکام خداوندی در حق او، از این جهت است، که آن موجب نجات از عذاب و سبب راحت جاویدانی است) و این چهارپایان ویژه به استثنای (بعضی) آنچه بر



شما خوانده می‌شود (بجز آنچه در آیه سوره انعام و غیره: ﴿قُلْ لَا أُجَدِّفِمْ أَوْحِیَ الِیَّ مَحْرَمًا﴾<sup>(۱)</sup> تفصیل حیوانهای حرام بیان شده است، بقیه‌ی حیوانها) برای شما حلال شده است (در اینجا حلال بودن حیوانهای چهارپا بدین خاطر ذکر شده است که به سبب حرمت شکار در حال احرام کسی در اشتباه واقع نشود که عموم حیوانات حرامند، و وقتی که خوبی دین و دنیا در تعظیم احکام خداوندی منحصر است) پس شما از نجاستها یعنی بتها کناره بگیرید (زیرا شریک مقرر کردن بتها با خداوند، سرکشی علنی از حکم خداوند است؛ در اینجا کناره گیری از شرک بصورت ویژه به این خاطر بیان گردید که مشرکین مکّه به هنگام تلبیه، می‌گفتند: «إِلَّا شَرِکًا هُوَ لَکَ» یعنی بجز این بتها که مال خود او هستند شریکی ندارد) و از گفتار دروغ دور شوید (چه دروغ در عقیده باشد، مانند عقیده شرک آمیز مشرکین، یا هر نوع دروغ دیگر) بدین گونه که به سوی خدا متوجه شوید و با او (کسی را) شریک مقرر نکند، و کسی که به خداوند شرک ورزد (حال او چنان می‌شود که) گویا از آسمان ساقط شده، سپس پرندگان او را بربایند، یا او را باد در جای دور و درازی بیندازد، این امر هم (که بصورت قاعده کلیه بود) انجام گرفت و (اینک دستورات لازم در خصوص حیوانات قربانی را گوش کنید که) هر کسی که این یادگارهای (مذکوره) دین خداوندی را کاملاً ملاحظه نماید، و این ملاحظه از ترس خدا در دل به دست می‌آید، (مراد از ملاحظه یادگارها، پایبندی احکام الهی در خصوص قربانی است، چه احکام قبل از ذبح باشند، یا احکام هنگام ذبح، مثل بردن نام خدا بر آن، یا احکام وابسته بعد آن، مانند خوردن و نخوردن آن، به این عبارت که آنچه خوردنش برای او حلال است بخورد، و از آنچه خوردنش برای او حلال

نیست نخورد، برخی از این احکام قبلاً هم ذکر شده‌اند، و برخی دیگر از این قرار است که) برای شما از آنها تا وقت مقرر، فرصت استفاده است، (تا وقتی که طبق قواعد شرعیه «هدی» قرار نگیرند جایز است که از شیر و سواری و حمل بار بر آنها استفاده کرد، ولی هرگاه آن برای بیت الله یا حج و عمره هدی قرار گرفت، استفاده از آن جایز نیست) سپس (پس از هدی قرار گرفتن) محل ذبح آن قریب به بیت عتیق است (مراد از بیت العتیق کل حرم است یعنی آن را بیرون از حرم ذبح ننماید).

### معارف و مسایل

مراد از «حُرْمَتِ اللَّهِ» اشیای معزز و محترم خدا، یعنی احکام شرعیه است، و تعظیم آن، عبارت است از: تحصیل علم آنها و عمل بر آنها که این سرمایه سعادت دنیا و آخرت است.

«أَحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» مراد از انعام شتر، گاو، گوسفند و غیره است که آنها در حال احرام هم حلال هستند و حیواناتی که در «إِلَّا مَا يُتْلَىٰ» مستثنی شده است، در آیات دیگر توضیح داده شده است، مانند مردار «موقوذه» و آنچه بر او نام خدا برده نشود، یا نام غیر الله بر آن برده شود که اینها همیشه حرام هستند چه در حال احرام باشد یا غیر احرام.

«فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» رجز به معنای نجاست و ناپاکی است، و اوثان جمع وثن به معنای بت است، بتها را از این جهت ناپاک قرار داد که باطن انسان را از نجاست شرک پر می‌کنند.

«وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» مراد از «قول الزور» دروغ است، دروغ آن است که خلاف حق باشد، چه در عقاید فاسد کفر و شرک باشد، و چه دروغ گفتن در معامله یا شهادت، رسول خدا ﷺ، فرموده است: از همه‌ی گناهان کبیره



بزرگترین گناه کبیره، این است که با خداوند کسی را شریک مقرر کند، یا نافرمانی والدین را آورده یا به دروغ گواهی بدهد، و در عموم گفتگو دروغ بگوید - و رسول خدا آخرین لفظ «وقول الزور» را بارها تکرار فرمود<sup>(۱)</sup>.

«وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ» شعائر جمع شعیره به معنای علامت است، آنچه علامات مذهب ویژه یا گروهی باشد به آنها شعائر گفته می شود، شعائر اسلام عبارتند از: آن احکام و ویژه‌ای، که در عرف، علامات مسلمانی متصور می شوند و بیشتر احکام حج از این قبیل است.

«مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» یعنی تعظیم شعائر الله از علامات تقوای قلبی است، و کسی تعظیم آنها را بجا می آورد که در دل تقوا و خوف خدا داشته باشد، از این معلوم می شود که در اصل تقوا متعلق به دل است، هرگاه در دل خوف خدا باشد، آثار آن، در تمام اعمال و افعال مشاهده می شوند.

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» یعنی استفاده از حیوانات چهارپا، مانند شیر، سواری و باربرداری تا زمانی برای شما حلال است که آنها را برای ذبح در حرم مکه به نام خدا «هدی» نامزد نکرده باشید، هدی به آن حیوانی می گویند که حاجی یا معتمر، آن را با خود می برد، تا در حرم ذبح نماید، وقتی آن را برای هدی حرم، نامزد و مقرر نمود، پس از آن هیچ نوع استفاده، بدون از عذر موجه، جایز نیست، مانند این که شتر برای هدی همراه داشته باشد و خود پیاده راه می رود و حیوان دیگر برای سواری ندارد و پیاده روی برای او مشکل بگردد، پس بنابر اجبار و نیاز سوار شدن بر آن جایز است.

«ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» مراد از بیت عتیق در اینجا کل ارض حرم است، که در اصل حریم خاص بیت الله می باشد، چنان که در آیات گذشته از



اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَآؤُهَا وَ لَكِن يَنَالُهُ اَلتَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَ لِكَ سَخَّرَهَا  
 بخدا گوشت آنها ونه خون آنها، ولی می رسد به او ادب دلهای شما، چنین مسخر کردیم آنها را

لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ بَشِّرِ اَلْمُحْسِنِينَ ﴿۳۷﴾  
 برای شما تا که کبر یایی خدا را بخوانید، بر این که شما را هدایت کرد و بشارت ده نیکوکاران را.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (دستور ذبح قربانی‌ای که در حرم آمده است، نباید کسی از آن چنین تصور کند که هدف اصلی، تعظیم حرم است، بلکه هدف در اصل تعظیم خدا و تقرب به اوست، و مذبح و مذبوح وسیله‌ای برای آن، و تخصیص بعضی از حکمتهاست، و اگر این تخصیصات هدف اصلی قرار می‌گرفتند، پس در هیچ شریعتی تغییر نمی‌پذیرفتند، اما دگرگون شدن آنها روشن است، البته هدف اصلی که نزدیکی به خداوند است، در همه شرایع به طور یکسان محفوظ مانده است، چنانکه) ما (در همه شرایع گذشته) برای هر امتی قربانی بدین خاطر مقرر کرده بودیم که آنها بر این چهار پایان مخصوص، که خدا به آنها داده است، نام خدا را ببرند، (پس هدف اصلی، ذکر نام خواند، بود) پس (از این ثابت گردید که) معبود (حقیقی) شما خدای یگانه است (که به همه دستور رسیده است که با ذکر او، تقرب جویند) لذا همه شما از آن او، باشید (موحد خالصی باشید و نگذارید که با «معظم بالذات» فهمیدن مکان، و غیره به اندازه ذره‌ای شائبه‌ی شرک در عمل شما پدید آید) و (ای محمد ﷺ، هر کسی که بر این تعلیم ما عمل کند) شما به تسلیم شوندگان (در قبال احکام الهی) مژده‌ی (بهشت و سایر بخششهای الهی را) بده که (به برکت این توحید خالص) به گونه‌ای هستند که هرگاه (احکام و صفات و وعده وعید) خدا (در نزد آنها) ذکر گردد، دل آنها بترسد و بر مصیبتی که به آنها می‌رسد صبر می‌کنند و بر

نماز پایبند می‌باشند، و از آنچه ما به آنها داده‌ایم (به قدر حکم و توفیق) انفاق می‌کنند (توحید خالص چنان چیز بابرکتی است که در اثر آن، کمالات نفسانی و بدنی و مالی حاصل می‌شوند) و (همچنین آنچه در بالا ضمن بیان شعایر الله انتفاع از آن ممنوع بیان گردید، نشاید از آن چنین شبه‌ای پدید آید که خود قربانی‌ها در اصل معظم بالذات هستند؛ زیرا هدف از آن‌هم، تعظیم خدا و دین اوست. و این تخصیصات طریقه‌ای برای آن می‌باشند، پس) شتر و گاو قربانی را (و هم چنین بز و میش را) یادگاری برای (دین) خدا قرار داده‌ایم (که از علم و عمل بر احکام متعلق به آن، عظمت خداوند متعال و ارزش دین ظاهر می‌گردد که در انتفاع از چیز نامزد او، رأی مالک مجازی، قابل اعتبار نباشد و از این، بندگی کامل او و معبودیت حقیقی مالک، ظاهر می‌گردد، و علاوه بر این حکمت دینی) در این حیوانات برای شما فواید (دیگری هم) وجود دارد (مثلاً فواید دنیوی مانند خوردن و خوراندن و فایده اخروی آن ثواب است) پس (وقتی در آن چنین حکمت‌هایی وجود دارد) شما آنها را نگه داشته (به هنگام ذبح) نام خدا را بر آنها ببرید (این تنها در باره شترها گفته شده است که در حالت ایستاده ذبح کردن به وجه آسانی ذبح و خروج روح بهتر است، پس از این فایده اخروی یعنی ثواب حاصل می‌شود، و نیز عظمت خداوند ظاهر شد که به نام او، یک جان، قربانی گردید، و از این خالقیت او و مخلوقیت آن اظهار گردید) پس وقتی که آنها به پهلو بیفتند (و سرد گردند) پس شما خود هم بخورید و به خوردن غیر سایل و سایل (محتاج) که دو گروه فقیر هستند) بدهید. (که این فایده‌ی دنیوی هست و) ما آن حیوانات را این چنین تابع فرمان شما قرار دادیم (که شما با وجود ضعف خود و توانایی آنها این چنین بر ذبح آنها توانا شده‌اید تا که شما (بر این تسخیر خداوندی) شکر بجای آورید (این حکمت در مطلق ذبح شده، قطع نظر از قربانی قرار گرفتن آنها، و در آینده عدم



مقصود بالذات بودن، تخصیصات ذبح را با یک قاعده‌ی عقلی بیان می‌فرماید، که ملاحظه بفرمایید این امری است روشن که) نه گوشت آنها به بارگاه الهی می‌رسد و نه خون آنها، ولی در نزد او تقوی شما (که نیت تقرب و اخلاص از شعبه‌های آن است) می‌رسد (پس ثابت شد که هدف تعظیم الهی است، و چنانکه در بالا در جمله **﴿كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا﴾** حکمت برای تسخیر، علاوه از خصوصیت قربانی بیان شده بود، در آینده حکمت ویژه از نظر قربانی بودن آنها را بیان می‌فرماید که) الله تعالی این چنین این حیوانات را تابع فرمان شما قرار داده است که شما (آنها را در راه خدا قربان کرده) کبرایی خدا را بر این امر بیان کنید که او شما را (این چنین، به قربانی کردن) موفق گردانید (و اگر توفیق الهی شامل حال شما نمی‌گشت یا این که شما در ذبح آنها، شبهات وارد کرده از این عبادت محروم می‌شدید، یا به نام غیرالله ذبح می‌کردید) و (ای محمد) به مخلصین مژده بده (پیش از این، مژده بر شعبه‌های اخلاص بود، و این مژده مختص به خود اخلاص است).

### معارف و مسایل

**﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا﴾** لفظ منسک و نسک از نظر لغت عرب به چندین معنی اطلاق می‌شوند: یکی قربانی حیوان، دوم تمام افعال حج، سوم مطلق عبادت، در موارد مختلف قرآن این لفظ در این سه معنی استعمال شده است، و در اینجا هر سه معنی می‌توانند مراد قرار داده شوند، بنابر این از ائمه‌ی تفسیر، مجاهد و غیره در اینجا منسک را به معنای قربانی قرار داده‌اند، و با توجه به آن، معنای آیه چنین است که دستور قربانی به این امت، حکم جدیدی نیست، بر امم گذشته هم عبادت قربانی مقرر شده بود، و قتاده معنای دوم را مراد گرفته است که با توجه به آن، معنای آیه این می‌شود، چنان که افعال حج بر این



امت عاید گشته بر امم گذشته هم حج فرض شده بود، ابن عرفه معنای سومی را مراد گرفته و از این نظر معنای آیه چنین است که ما فریضه عبادت کردن را بر امت‌های گذشته هم فرض کرده بودیم، البتّه در طریقه عبادت میان همه‌ی امت‌ها تفاوتی وجود داشته، ولی در اصل عبادت، همه شریک بوده‌اند.

﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾ لفظ خبت در لغت عربی به معنای زمین پست می‌آید، بنابراین این خبیت به آن شخص گفته می‌شود که خود را حقیر کند لذا حضرت قتاده و مجاهد «مخبتین» را به متواضعین ترجمه کرده‌اند، عمرو بن اوس می‌گوید: که مخبتین کسانی هستند که بر مردم ظلم نمی‌کنند، و اگر کسی بر آنها ظلم کند، از او انتقام نمی‌گیرند، سفیان فرموده است که ایشان کسانی هستند که بر قضا و قدر خدا، در هر حالت رنج و راحت، تنگی و فراخی، راضی می‌باشند.

﴿وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾ معنای اصلی «وجل» آن خوف و هیبتی است که به سبب عظمت کسی در دل پدید آید، و حال بندگان نیک خدا و صلحا چنین است که با ذکر و شنیدن نام خدا به سبب عظمت و کبریایی او هیبت خاصی بر دل‌های شان عارض می‌گردد.

﴿وَالْبُذُنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعْتِيرِ اللَّهِ﴾ قبلاً گذشت که شعائر عبارت است از: آن عبادت و احکام خاصی که علامات دین اسلام متصور می‌شوند که قربانی یکی از آنهاست، پایبندی چنین احکام فوق العاده مهم است.

﴿فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ﴾ صواف به معنای مصفوفه است یعنی صف بسته، حضرت عبدالله بن عمر آن را چنین تفسیر فرموده که حیوان بر سه پا بایستد و یک دست آن بسته شود که این صورت قربانی، مختص شتر است که قربانی کردن آن در حالت قیام بهتر و سنّت است، و ذبح بقیه‌ی حیوانات به صورت خوابانیدن سنّت است.



﴿فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا﴾ در اینجا وجبت به معنای سقطت آمده است، چنانکه محاوره وجبت الشمس به معنای سقطت، مشهور است، مراد از آن خروج روح حیوان است.

﴿الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾ در آیه گذشته، کسی که گوشت قربانی به او داده می شد، به عنوان بائس الفقیر، یاد گردید، که معنای آن محتاج مصیبت زده است، در این آیه، به جای آن، به دو لفظ قانع و معتر تفسیر و توضیح گردید، مراد از قانع آن فقیر و محتاج است که از کسی سؤال نمی کند، و با وجود غربت و فقر خویش، بجای خود نشسته به آنچه به او برسد قناعت می کند، و معتر کسی است که به چنین موارد برود که امید به رسیدن چنین چیزی داشته باشد، چه به زبان سؤال کند یا نکند<sup>(۱)</sup>.

صورت‌های عبادت، هدف نیستند بلکه هدف اطاعت و اخلاص قلب است  
 ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا﴾ هدف نشان دادن این است، قربانی کردن که عبادت بزرگی است، گوشت و خون او به بارگاه الهی نمی رسد و نه آن، هدف از قربانی است، بلکه هدف اصلی از آن، بردن نام خدا بر آن و بجا آوردن حکم خدا با اخلاص است، حکم بقیه‌ی عبادات که نشست و برخاست در نماز و گرسنگی و تشنگی در روزه هدف اصلی نیست، بلکه هدف اصلی بجا آوردن حکم الهی با اخلاص و محبت قلبی است، اگر این عبادات از اخلاص و محبت خالی باشند، پس تنها صورت و کالبد آن می ماند، روح در آنها نیست، ولی صورت شرعی و کالبد عبادات هم از این جهت ضروری است که برای بجا آوردن دستور الهی، این صورتها از طرف او تعیین گردیده است، والله اعلم.



إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿٣٨﴾  
 الله دفع می‌کند دشمنان را از مؤمنان، خدا دوست نمی‌دارد هیچ دغل باز و ناسپاس را.

### خلاصه‌ی تفسیر

بی‌شک خداوند متعال (غلبه و قدرت آزار رسانی این مشرکین را به زودی) از مؤمنان دفع خواهد نمود (که سپس نمی‌توانند از حج و غیره باز دارند) و خداوند متعال هیچ جنایتکار و کافری را دوست نمی‌دارد. (بلکه از این قبیل مردم ناراضی است، لذا سرانجام، آنها را سرکوب و مؤمنان را غالب خواهند نمود).

### معارف و مسایل

در آیات گذشته این تذکره به میان آمد که مشرکان رسول خدا ﷺ، و اصحاب او را که به عمره احرام بسته و به نزدیک مکه در مقام حدیبیه رسیده بودند، از ورود در حرم شریف و مسجدالحرام و ادای عمره باز داشته بودند، در این آیه بدین وعده به مسلمانان تسلی داده شد، که عنقریب خداوند متعال این نیروی مشرکان را که بوسیله‌ی آن دارند بر مسلمانان ظلم می‌کنند، درهم خواهد کوبید. این حادثه در سال شش هجری اتفاق افتاده بود که پس از آن متواتر نیروی مشرکین ضعیف و همت شان رو به پستی نهاد، تا این که در سنه ۸ هـ. مکه‌ی مکرمه فتح شد که در آیات آینده تفصیل آن می‌آید.

أُذِّنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ  
 دستور رسید به آنان که کفار با آنها جنگ می‌کنند به این خاطر که بر آنها ظلم شده و خدا



عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقْدِيرٌ ﴿۳۹﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ  
به کمک کردن آنها قادر است. آنانکه بیرون رانده شدند از خانه های شان بدون از ادعای جزیاینکه

يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ  
می گویند رب ما خداست و اگر دفع نمی کرد خدا بعضی مردم را از بعضی منهدم کرده می شدند

صَوْمِعُ و بَيْعُ و صَلَوَاتُ و مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا و لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ  
تکایا و مدرسه ها و عبادتگاهها و مساجد که خوانده می شود در آن نام خدا بسیار و الله حتماً کمک می کند

مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۴۰﴾ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ  
به کسی که کمک کند به او، بی شک الله قوی و نیرومند است. آنانکه اگر ما مسلط کنیم آنها را

فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ و آتَوْا الزَّكَاةَ و أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و نَهَوْا عَنِ  
در زمین برپا می دارند نماز را و می دهند زکات را و امر می کنند به معروف و منع می کنند از

الْمُنْكَرِ و لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿۴۱﴾  
بدی و در اختیار خداست سرانجام هر کار.

### خلاصه ی تفسیر

(اگر چه تاکنون طبق مصالح از جنگ با کفار منع شده بود ولی اینک) اجازه جنگ به کسانی که (از طرف کفار) با آنها جنگ کرده می شود، بدین خاطر که بر آنها (بسیار) ظلم شده است، داده می شود (علت مشروعیت جهاد این است) و (در این حال اجازه، نباید بر قلت مسلمانان و کثرت کفار نظر انداخت، زیرا) بدون شبهه خداوند متعال بر مسلط گردانیدن آنها قدرت کامل دارد (در آینده) مظلومیت آنها بیان می گردد که) آن (بیچارگانی) که از خانه های خود بدون جهت فقط بدین خاطر که می گویند که رب ما خداست، بیرون رانده شدند (بیشترین خشم و قهر کفار بر عقیده ی توحید بود که آنها را چنان پریشان کردند، که بر ترک وطن اجبار گردیدند، در آینده، حکمت جهاد

بیان می‌گردد که) و اگر این نمی‌بود که خداوند متعال (همیشه) زور مردم را به وسیله‌ی یکدیگر دفع می‌کرد (اهل حق را گاه گاهی بر اهل باطل مسلط نمی‌کرد) پس (در هر زمان هر یکی از) خلوت خانه و عبادت خانه نصاری و عبادت خانه یهود و مساجد (مسلمانان) که در آنها نام خدا به کثرت گرفته می‌شد، همه منهدم (و منعدم) می‌شدند، (در آینده مژده به غلبه‌ی اخلاص در جهاد، بیان گردیده است) بی‌شک خداوند متعال به کسی کمک می‌کند که به (دین) خدا کمک کند (در جنگ فقط نیت او اعلا‌ی کلمة الله باشد) بی‌شک خداوند متعال توانا (و) غالب است. (او به هر کسی که بخواهد می‌تواند، غالب سازد و قدرت بدهد) سپس فضیلت آن بیان می‌گردد) ایشان طوری هستند که اگر ما به آنها در دنیا حکومت بدهیم پس آنها خود هم به نماز پایبند می‌شوند و زکات می‌دهند و (دیگران را هم) به کار نیک امر می‌کنند و از کار بد باز می‌دارند، و سرانجام همه کارها در اختیار خداست (پس با توجه به وضع فعلی مسلمانان، چطور کسی می‌تواند بگوید که سرانجام آنها چنین باقی خواهد ماند، بلکه امکان دارد که برعکس آن باشد هم چنان که شد).

## معارف و مسایل

### نخستین دستور جهاد با کفار

وضع مظالم کفار مکّه، بر مسلمانان، به حدّی رسیده بود که روزی نمی‌گذشت که مسلمانی از دست ستم آنها مجروح و زخمی نیامده باشد، در آخر زمان سکونت مکّه، آمار مسلمانان بالا رفته بود، از ظلم و ستم کفار به محضر آن حضرت ﷺ، شکایت کرده از او اجازه خواستند، تا در مقابل کفار آماده قتال باشند، رسول خدا ﷺ، در پاسخ می‌فرمود: صبر کنید، تا کنون دستور جهاد به من داده نشده است و این سلسله حدود ده سال بدین شکل ادامه



یافت (۱).

وقتی که رسول خدا ﷺ، به ترک وطن مکه و هجرت از آن اجبار گردید، و صدیق اکبر در رکاب بود، به هنگام خروج مکه از زبان او بر آمد: «اخرجوا نبیهم لیهلکون» یعنی، اهل مکه پیامبر خود را بیرون رانندند، اکنون زمان هلاکتشان رسیده است، بعد از ورود به مدینه ی منوره آیه ی مذکور نازل گردید، که در آن، به مسلمانان در مقابل کفار اجازه جهاد داده شد (۲).

ترمذی، نسائی، ابن ماجه، حاکم و غیره از حضرت ابن عباس نقل کرده اند و ترمذی آن را حسن گفته است، ابن عباس فرموده است که: این نخستین آیه ای است که در باره قتال با کفار، نازل شده است. در صورتی که پیش از این در هفتاد آیه از قتال منع شده بود.

### یکی از حکمت های جهاد و قتال

﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ﴾ در این آیه حکمت قتال و جهاد بیان گردیده است، که این دستوری تازه نیست، به انبیای گذشته و امم آنها هم دستور قتال با کفار داده شده بود، و اگر چنین نمی شد؛ هیچ مذهب و دینی باقی نمی ماند، همه دین و مذهب و عبادتگاه های آنها ویران می گشتند.

﴿هَدَمْتُ صَوْمِعُ وَّ بَيْعُ وَّ صَلَوَاتُ وَّ مَسْجِدُ﴾ همه ادیان و مذاهب جهان که ریشه و اساس آنها در زمانی از جانب خدا و به وسیله ی وحی برپا شده و سپس منسوخ گشته و در آن تحریف پدید آمده، به کفر و شرک تبدیل شده اند و در وقت خود برحق بوده اند، عبادتگاه های همه آنها در این آیه ذکر گردیده است؛ زیرا احترام و نگهداری آنها در زمان خود فرض بوده است، و از آن عبادتگاهها

۲ - رواه النسائی والترمذی عن ابن عباس، قرطبی.

۱ - قرطبی عن ابن عربی.

ذکری به میان نیامد که ریشه آنها گاهی بر نبوت و وحی الهی نبوده است، مانند گبران آتش پرست یا هندوهای بت پرست؛ زیرا عبادتگاههای آنان قابل احترام نبوده‌اند.

صوامع در آیه جمع صومعه است که عبادتگاه مخصوص راهبان تارک الدنيا نصاری است، و بیع جمع بیعه است که نام عموم کلیساهای نصاری است و صلوات جمع صلوة و نام عبادتگاه یهود است، و مساجد جمع مسجد نام عبادتگاه مسلمانان است.

به این مطلب که اگر به قتل با کفار اجازه داده نمی‌شد، پس در هیچ زمانی برای هیچ مذهب و ملتی، جای ایمنی، باقی نمی‌ماند، و در زمان موسی علیه السلام، صلوات و در زمان عیسی علیه السلام، صوامع و بیع و در زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، مساجد منهدم گردانیده می‌شدند<sup>(۱)</sup>.

### پیشگویی قرآن در حق خلفای راشدین و ظهور آن

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ الذین در این آیه صفت کسانی است که در آیه ماقبل بدین الفاظ ذکر شده‌اند: ﴿أَخْرِجُوا مِنْ دِينِهِمْ بِغَيْرِ حَقِّ﴾ یعنی، کسانی که از خانه‌هایشان از روی ستم و به ناحق بیرون رانده شدند، راجع به آنها در این آیه فرموده شد، که ایشان کسانی هستند که اگر به آنان در روی زمین حکومت و اقتدار داده شود، اقتدار خود را در امور دین صرف می‌کنند، که نمازها را برپا می‌دارند، و زکات ادا می‌نمایند، و مردم را به سوی کارهای نیک دعوت می‌کنند، و از کارهای بد باز می‌دارند، و این هم قبلاً معلوم شد که این آیات، پس از هجرت فوراً در زمانی نازل گردیدند که هنوز مسلمانان در هیچ



سرزمینی به حکومت و اقتداری نایل نگشته بودند، اما حق تعالی در باره‌ی آنها از پیش خبر داده بود که: هرگاه آنان به حکومت و اقتداری نایل گردند، به امور مذکور و مهم دین، عمل خواهند کرد، بنابر این، حضرت عثمان غنی رضی الله عنه، فرمود که: «ثناء قبل بلاء» یعنی، این فرمان خدایی بدون تحقق عمل، نسبت به عاملین آن، مدح و ثنایی است، باز این پیشگویی حق تعالی که وقوعش یقینی بود، چنین متحقق شد که هر چهار خلیفه راشد مصداق کامل مهاجرین **«الَّذِينَ أُخْرِجُوا»** بودند، باز خداوند متعال پیش از همه به آنان در زمین مکت و قدرت یعنی حکومت و سلطنت عنایت نمود، و طبق پیشگویی قرآن، اعمال و کردار و کارنامه‌های آنها را به جهانیان نشان داد که آنان اقتدار خود را در این کارها استعمال کردند که نماز برپا داشتند و نظام زکات را مستحکم کردند، کارهای شایسته رواج دادند و جلو بدیها را گرفتند.

لذا علما فرموده‌اند که: این آیه دلیل بر این است که خلفای راشدین همه مصداق این بشارتند، و نظام خلافت که در عهد آنها برپا شده، برحق و صحیح و مطابق عین آنچه خدا اراده فرموده و بدان راضی است و پیشگویی نموده است، می‌باشد<sup>(۱)</sup>.

این ابعاد تاریخی شأن نزول این آیه است، ولی ظاهر این است که الفاظ قرآن هرگاه عام باشند، آنها در واقعه خاصی منحصر نیستند، بلکه حکم آنها هم عام است، بنابر این از میان ائمه‌ی تفسیر، ضحاک فرموده است که: در این آیه، به کسانی هدایت داده شده است که خداوند متعال به آنان ملک و سلطنت عطا فرموده است، که در اقتدار خود کارهایی را انجام دهند که خلفای راشدین در عهد خویش انجام داده بودند<sup>(۲)</sup>.



وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٢﴾ وَ قَوْمُ  
و اگر تکذیب کنند تو را، پس تکذیب کرده پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود و قوم

إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾ وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَى فَأَمَلَيْتُ  
ابراهیم و قوم لوط. و اهالی مدین و تکذیب شده موسی، پس مهلت دادم

لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾ فَكَأَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا  
بدمکرون، باز گرفتم آنها را، پس چگونه شد انکار من. پس بسی روستاهاست که ما غارت کردیم آنها را

وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بئرٌ مَّعْظَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَّشِيدٌ ﴿٤٥﴾  
و آنها گناهکار بودند، الان آنها افتاده اند بر سقفهای خود، و بسی جاههای بی کار و قصرهای گجکاری شده.

أَقْلَمَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ  
آیا سیر نکردند در ملک، که می شد برای آنها دلها که بفهمند به آنها، یا گوشها که بشنوند

بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾  
به آنها، پس چشمها کور نمی شوند، ولی کور می شوند دلهایی که در سینه ها است.

وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ  
ومی خواهند به شتاب از تو عذاب را و خدا هرگز تخلف نمی کند وعده خود را و روزی به نزد پروردگار تو،

كَأَنفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾ وَ كَأَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَيْتُهَا وَ هِيَ  
مانند هزار سال است، از آنچه شما حساب می کنید. و بسی روستاها را مهلت دادیم و آنها

ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتَهَا وَ إِلَى الْمَصِيرِ ﴿٤٨﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ  
گناهکار بودند، پس گرفتم آنها را و بسوی من است بازگشت تو بگو ای مردم من برای شما ترساننده

مُبِينٌ ﴿٤٩﴾ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾  
آشکارم. پس کسانی که یقین آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، برای شان است بخشش و رزق باعزت.

أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾



## خلاصه‌ی تفسیر

و اگر ایشان (مجادله کنندگان) شما را تکذیب کنند، (شما نگران نباشید زیرا که) پیش از آنها قوم نوح، عاد، ثمود، قوم ابراهیم، قوم لوط و اهل مدین هم (پیامبران خویش را) تکذیب کرده‌اند و موسی (علیه السلام) هم تکذیب شده است (ولی پس از تکذیب) به آن کفار (چند روزی) مهلت دادم، چنان‌که به منکران امروز، مهلت داده‌ام، سپس من آنها را گرفتار (عذاب) کردم، پس (ملاحظه کنید) که وقوع عذاب من چگونه بود، الغرض بسی روستاهاست که آنها را (با عذاب خویش) هلاک کردیم، بدین وضع که آنها نافرمانی می‌کردند، پس (اکنون وضع آنها چنین است که) آنها بر سقفها خود افتاده‌اند، (ویرانند، زیرا از روی عادت ابتدا سقف می‌افتد سپس دیوارها بر آن می‌افتند) و (این چنین در آن روستاها) بسیاری از چاهها بی‌فایده افتادند (جایی که قبلاً آباد بودند) و بسیاری قصرهای پخته گچکاری شده (که اینک شکسته‌اند، همه‌ی اینها همراه با آن روستاها ویران گشتند، پس هم‌چنین بر وقت موعود مردم این زمان هم به عذاب گرفتار خواهند شد) پس آیا ایشان (پس از شنیدن) در زمین سیری نکردند که از آن دل‌هایشان چنین باشند که با آنها بفهمند، یا گوش‌هایشان چنین باشند که با آنها بشنوند، حق این است که چشمهای (نافهمان) کور نمی‌شوند بلکه دل‌ها در سینه کور می‌شوند، (دل‌های منکرین فعلی هم کور شده‌اند، کاش از اوضاع امتهای گذشته، درس می‌گرفتند) و ایشان (برای ایراد شبهه در نبوت) از شما عذاب فوری تقاضا می‌کنند (و از زود نیامدن عذاب، چنین استدلال می‌کنند که عذاب آمدنی نیست) در صورتی که خدا هرگز در وعده خویش تخلف نخواهد ورزید، (حسب وعده حتماً عذاب خواهد آمد) و روزی به نزد پروردگار تو (که در آن عذاب واقع می‌شود) (روز قیامت در

امتداد یا اشتداد خود) برابر با هزار سال است طبق حساب شما (پس ایشان بسیار احمقند، که چنین مصیبت را تقاضا می کنند!) و (باز خلاصه‌ای از جواب مذکور را بشنوید که) بسیاری از روستاها وجود دارد که من به آنها مهلت داده بودم و آنها نافرمانی می کردند، باز من آنها را (به عذاب) گرفتار ساختم، و بازگشت همه، به سوی من خواهد بود (آنگاه سزایی کامل داده خواهند شد) و تو (این را هم به آنها) بگو که، ای مردم من برای شما ترساننده‌ای آشکار هستم (در وقوع و عدم وقوع عذاب هیچ گونه دخالتی ندارم و من ادعای آن را هم نکرده‌ام) پس کسانی که (با شنیدن این ترس) ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، برای آنان بخشش و رزق با عزت (بهشت) خواهد بود و کسانی که برای شکست (پیامبر و اهل ایمان) در خصوص آیات ما (جهت انکار و ابطال آنها) می کوشند تا (آنها را عاجز کنند) ایشان در دوزخ ساکن خواهند شد.

## معارف و مسایل

اگر سیر و سیاحت و سیاحت در روی زمین برای به دست آوردن

عبرت و بصیرت باشد، پس مطلوبی دینی است

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَهُمْ قُلُوبٌ﴾ در این آیه ترغیبی است برای

سیر و سیاحت، وقتی که به چشم عبرت باشد، و از ﴿فَتَكُونَهُمْ قُلُوبٌ﴾ بدان اشاره رفته است که مشاهده‌ی احوال و اوضاع ملل زمان گذشته به انسان، عقل و بصیرت عنایت می کند، به شرطی که آنها به چشم عبرت دیده شوند، نه به حیث بعضی سوانح تاریخی، پس هر واقعه، درسی برای بصیرت است - ابن ابی حاتم در کتاب «التفکر» از حضرت مالک بن دینار نقل کرده که حق تعالی به حضرت موسی عليه السلام دستور داد، تا از آهن کفش درست کند و عصای آهنی به



دست گیرد و تا حدی در زمین سیر و سیاحت کند که این کفشهای آهنی، ساییده شوند و عصای آهنی بشکند،<sup>(۱)</sup> اگر این روایت صحیح باشد، پس هدف از این سیر و سیاحت، کسب عبرت و بصیرت است.

### مراد از هزار سال بودن روز قیامت

آنچه در آیه مذکور فرموده است که: ﴿إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ﴾ یعنی روزی در نزد پروردگار تو برابر با هزار سال دنیاست، در این دو احتمال وجود دارد، یکی آنکه مراد از آن روز قیامت باشد، و مراد از برابر بودن آن با هزار سال، این است که به سبب وقایع خطرناک و اوضاع بیم‌ناک، آن روز به قدری طولانی احساس می‌شود که هزار سال می‌نماید و در خلاصه‌ی تفسیر، آن با عبارت اشتداد تعبیر کرده شد، بسیاری از مفسرین همین را معنای آن قرار داده‌اند.

دوم این‌که در حقیقت هر روز قیامت برای همیشه به قدر هزار سال دنیا باشد، در بعضی از روایات حدیث نسبت به این معنی، تأییدی وجود دارد. در مسند احمد و جامع ترمذی از حضرت ابوهریره روایت است، که روزی آن حضرت رضی الله عنه، به فقیران مهاجرین خطاب نموده فرمود: من شما را در روز قیامت به نور کامل مژده می‌دهم و به این که شما از ثروتمندان و اغنیا نصف روزی جلوتر در جنت وارد می‌شوید، و هر روزی در نزد خدا هزار سال است، لذا فقرا پانصد سال جلوتر از اغنیا در جنت داخل می‌گردند<sup>(۲)</sup>.

و این معنی دوم، در خلاصه‌ی تفسیر به عبارت امتداد تعبیر شده است، والله اعلم.

### پاسخ به یک شبهه

در سوره‌ی معارج که روز آخرت، برابر با پنجاه هزار سال قرار داده است: «كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» در آن هم هر دو تفسیر اشتداد و امتداد می‌توانند بیابند، و چون شدت و مصیبت هر کسی نسبت به دیگران متفاوت، کم و بیش هستند، لذا آن روز را بعضی هزار سال، و بعضی دیگر پنجاه هزار سال احساس می‌کنند، و اگر معنای دوم مراد گرفته شود که در حقیقت روز آخرت پنجاه هزار سال باشد، پس در میان این دو آیه به ظاهر تعارض واقع شده است که در یکی هزار سال و در دیگری پنجاه هزار سال ذکر گردیده است؛ حضرت سیدی حکیم‌الامت در بیان القرآن تطبیق میان این دو آیه را ذکر فرموده است که برای علما در الفاظ علمی و اصطلاحی ذکر می‌گردد، و آن این‌که این تفاوت از یک هزار سال به پنجاه هزار سال به اعتبار اختلاف آفاق است، چنان‌که در دنیا «معدّل النهار» در جاهایی دولابی می‌باشد و در جاهای دیگر حمائلی، و در جاهایی رحوی، و از این جهت طول شبانه روز بر خط استوا بیست و چهار ساعت و بر عرض تسعین «قطب شمالی» یک سال است و در میان این دو نقطه با تفاوت مقادیر، مختلف می‌باشد، هم چنین امکان دارد که نخستین حرکت خورشید که با معدل می‌باشد به صورت خرق عادت و اعجاز، چنان سست باشد که بر هر افق به قدر هزار سال باشد، و بر آن افقی که از افق اول پنجاه درجه تفاوت داشته باشد، بر آن پنجاه هزار سال باشد، و در میان آن دو نقطه به همین مناسبت متفاوت باشد، والله اعلم<sup>(۱)</sup>.



وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِيَّ  
و آنچه ما قبل از تو، رسول و نبی فرستادیم، پس وقتی که آرزو کرد، انداخت شیطان در

أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ  
خیال او، پس الله محو می‌کند آنچه را می‌اندازد شیطان، باز محکم می‌کند آیات خود را والله

عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۲﴾ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي  
بی‌نهایت دانا و حکیم است. تا بیازماید خدا به آنچه شیطان اندوخته کسانی را که در

قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿۵۳﴾  
دلها یسکان مرض هست، و دلها یشان سخت هستند، و گناهکاران در مخالفت دوری قرار گرفته‌اند.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ  
و تا بدانند کسانی که علم دارند که این متحقق است از طرف پروردگار تو، پس یقین کنند بر آن

فَتُحِبَّتْ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۵۴﴾  
و نرم گردند بر آن دلها یشان و خداوند تفهیم کننده یقین کنندگان است، به راه راست.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً  
و همیشه منکران نسبت به این، در فریب می‌باشند، تا این که برسد به آنها قیامت ناگهان،

أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ ﴿۵۵﴾ الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ  
یا برسد به آنها آفتی، روزی که نباشد در آن خلاصی پادشاهی در آن روز مال خداست، قضاوت می‌کند

بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۵۶﴾  
میان آنان، پس کسانی که یقین آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهای پر نعمت می‌باشند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۵۷﴾  
و کسانی که منکر شده و تکذیب کرده‌اند آیات ما را پس برای آنهاست عذاب ذلت‌بار.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (ای محمد، کسانی که با اغوای شیطان با شما مجادله می‌کنند، این امر

تازه‌ای نیست، بلکه) ما پیش از شما هیچ رسول و پیامبری را چنین نفرستاده‌ایم که با این قصّه مواجه نگردند، که وقتی او چیزی (از احکام الهی) را بر مردم خواند (فوراً) شیطان در خواندن او (در قلوب کفار) شبهه (و ایراد) وارد کرد (و کفار همان شبهات و اعتراضات را مطرح کرده با انبیا به مجادله پرداختند، چنان‌که در آیه‌ای دیگر فرموده است: ﴿و كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا - وَإِنَّ الشَّيْطِينَ لِيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيَجَادُلُوكُمْ﴾<sup>(۱)</sup>). سپس خداوند متعال شبهات وارده‌ی شیطان را (به پاسخ‌های قاطع و دلایل واضح) نیست و نابود می‌کند (چنانکه ظاهر است که با جواب صحیح اعتراض دفع می‌گردد) سپس خداوند متعال (مضامین) آیات خویش را بیشتر مستحکم می‌کند (اگر چه آنها «فی نفسها» مستحکم هستند، لیکن با پاسخ به این اعتراضات این استحکام بیشتر ظاهر شد) و خداوند متعال (در خصوص این اعتراضات) کاملاً داناست (و در آموزش پاسخ آن) کاملاً حکیم است (و تمام این داستان را بدین خاطر بیان نمود) تا که الله تعالی شبهات وارده‌ی شیطان را (وسیله‌ی) آزمایش کسانی قرار دهد، که در دل‌هایشان (مرض) وجود دارد، و کسانی که دل‌هایشان (کاملاً) سخت هستند (علاوه بر شک، بر باطل یقین کرده‌اند، پس آنان مورد آزمایش واقع می‌گردند، تا ببینیم که اکنون بعد از پاسخ هم، از شبهات پیروی می‌کنند! یا جواب حق را فهمیده می‌پذیرند). و در اصل (این) ظالمان (هم اهل شک، و نیز اهل یقین بالباطل)، در مخالفت بزرگی هستند، (که حق را با وجود وضوح آن، فقط بوجه عناد، قبول نمی‌کنند. و شیطان به وسوسه اندازی بدین خاطر، گردانیده شد، که آزمایش انجام گیرد) و (پاسخ صحیح به این شبهات و ابطال آنها به نور هدایت



بدین وجه است) تا کسانی که فهم (صحیح) اعطا شده‌اند (از پاسخها و نور هدایت) بر این امر بیشتر یقین کنند (آنچه که پیامبر خوانده است) از طرف پروردگار تو برحق است، پس بیشتر پایبند ایمان باشند، سپس (از برکت یقین بیشتر) دل‌هایشان به (عمل بر) آن متمایل گردد و در اصل خداوند متعال راه راست را به اهل ایمان می‌نمایاند (پس چگونه آنها به هدایت نایل نگردند، حکایت اهل ایمان این بود) و (اما) کفار (پس آنان) نسبت به آن (حکم خوانده شده) همیشه در شک باقی می‌مانند (که شیطان در قلب آنها القا کرده بود) تا این‌که قیامت به طور ناگهانی بر آنها واقع شود (که حتی عذابی درکار نباشد، هولش برای همه کافی است) یا (بالتر از آن، این‌که) عذاب روز بی‌برکتی (چون روز قیامت) بدانان برسد، (و جمع شدن هر دو که در واقع انجام خواهد شد، مصیبتی شدیدتر از این است، با ایشان بدون مشاهده‌ی عذاب از کفر باز نمی‌آیند، اما باز آمدن آن زمان، به درد نمی‌خورد) پادشاهی آن روز از آن خدا می‌باشد، و خداوند متعال در میان همه‌ی اینها که ذکر گردیدند عملاً قضاوت خواهد نمود، پس کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آنها در باغهای بسی ایمن، قرار می‌گیرند، و کسانی که کفر کرده و آیات ما را تکذیب کرده‌اند، برای آنها عذاب ذلت باری خواهد بود.

### معارف و مسایل

«مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» از این الفاظ معلوم می‌شود که هر یکی از رسول و نبی از مفهوم جداگانه‌ای برخوردار است، مفهوم هر دو یکی نیست، پس فرق میان آن دو چیست؟ در این باره اقوال مختلفی وجود دارد، آنچه مشهور و واضح است این است، که نبی به شخصی گفته می‌شود که از طرف خداوند بخاطر اصلاح قوم به مقام نبوت برگزیده شود و به سوی او وحی بیاید چه کتاب و



شریعت مستقلی به او عنایت گردد یا به تبلیغ کتاب و شریعت نبی قبلی مأموریت یابد، مثال اوّل مانند حضرت موسی و عیسی و خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله، و مثال دوم مانند حضرت هارون علیه السلام، که به تبلیغ کتاب حضرت موسی تورات و شریعت او، مأموریت یافته بود.

و رسول کسی است که شریعت و کتاب مستقلی به او عنایت گردد، از این معلوم شد که نبی بودن هر رسول امری ضروری است، ولی رسول بودن هر نبی امری ضروری نیست، این تقسیم برای بنی نوع انسانی است. رسول گفتن به فرشته‌ای که از طرف خدا وحی آورد منافعی با این نیست، تفصیل آن در سوره‌ی مریم گذشته است.

﴿الْقَ الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ لفظ تمنی، در اینجا به معنای قرأ و امنیه به معنای قرائت است و این معنی در لغت عرب معروف است. و تفسیر این آیه که در خلاصه‌ی تفسیر نوشته شده است خیلی روشن و بی ابهام است که ابو حیان در بحرالمحیط و بسیاری مفسران دیگر آن را اختیار نموده‌اند، در کتب حدیث در این مقام داستانی نقل شده است که به نام غرائق معروف است، این داستان در نزد جمهور محدثین ثابت نیست و بعضی آن را موضوع ملحدین و ایجاد زنادقه قرار داده است، و کسانی که آن را معتبر دانسته‌اند و به شبهاتی که از ظاهر الفاظ آن، بر احکام قطعی قرآن و سنّت عاید می‌گردند، پاسخهای مختلفی داده‌اند، اما این امر کاملاً روشن است که تفسیر این آیه قرآنی موقوف بر این داستان نیست، بلکه مطلب بی غل و غش آن، همان است که در بالا بیان گردید، پس بدون وجه جزء تفسیر این آیه قرار دادن آن داستان و گشودن در شکوک و شبهات و به فکر پاسخ آنها قرار گرفتن، کار مفیدی نیست، لذا آن ترک می‌گردد، والله اعلم سبحانه و تعالی اعلم.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ  
و کسانى که هجرت کردند در راه خدا، باز کشته شدند یا مردند، هر آینه مى دهد خدا آنها را

رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّزُقِينَ ﴿۵۸﴾ لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا  
روزی خوب، و خداست بهترین روزی دهنده. هر آینه داخل مى کند آنها را جایی که

يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۵۹﴾  
مى پسندد آن را و خدا به هر چیز دانا، بردبار است.

### خلاصه‌ی تفسیر

و کسانى که در راه خدا (برای حفظ دین) و وطن خود را رها کردند (که ذکر آن در آیه گذشته به عبارت: «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِينِهِمْ» آمده است) باز آنان (در مقابله با کفار) به قتل رسیدند یا (با مرگ طبیعی) مردند (آنان ناکام و محروم نیستند، اگر چه آنان به فواید دنیوی نایل نمی گردند، ولی خداوند متعال در آخرت) حتماً رزق عمده‌ای به آنان خواهد داد، (نعمتهای بی شمار بهشت) و یقیناً، الله تعالی بهترین روزی دهنده است (و با این رزق خوب) الله تعالی آنان را (مسکن خوبی هم می دهد، یعنی) در چنین جایی داخل مى کند که آنها آن را (خیلی) پسند مى کنند، (اما این امر که بعضی از مهاجرین چرا از فتح و نصرت دنیوی و فواید آن محروم شدند و کفار مقابل آنها، چرا بر قتل آنها، تسلط یافتند، چرا آنها به قهر الهی هلاک نشدند، پس وجه آن این است که) یقیناً الله تعالی (بر مصلحت و حکمت هر چیز) کاملاً دانا است (در این عدم پیروزی ظاهری آنان هم، مصالح و حکمتهای زیادی وجود دارد و) بسیار حلیم است (لذا فوراً به دشمنان سزا نمی دهد).

ذُلكَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوِقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ  
این را شنیدید، و هر کسی که انتقام گرفت بمثل آنچه عقوبت کرده شده به آن، باز تعدی شود بر او

لَيَنْصُرَنَّ اللهُ اِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾  
هر آینه کمک خواهد کرد او را خدا بی شک خدا درگذرکننده و آمرزنده است.

### خلاصه‌ی تفسیر

این (مطلب که) بیان شد، و (در آینده بنگرید) چون کسی به دشمن (همانقدر اذیت برساند که (از طرف دشمن) به او رسیده است، باز (پس از این برابری اگر از طرف دشمن) به آن شخص تعدی گردد، پس الله تعالی به آن شخص حتماً کمک خواهد فرمود، که الله تعالی بی شک بسیار معاف کننده و بسیار آمرزنده است.

### معارف و مسایل

قبل از آیاتی چند، این مطلب ذکر گردیده است که الله تعالی به مظلوم کمک خواهد نمود. ﴿وَ اِنَّ اللهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ ولی مظلوم بر دو قسم است: یکی آن که از دشمن انتقام ظلم را نگرفته، بلکه او را بخشیده است. دوم آن که از دشمن برابر انتقام گرفته است که مقتضایش این است که اکنون هر دو با هم برابرند و در آینده این سلسله خاتمه یابد، ولی دشمن به سبب انتقام گرفتن او مشتعل شده بار دوم حمله کرده و بر او مزید ظلم کرده است. پس این شخص باز مظلوم قرار گرفته در این آیه به نصرت چنین مظلومی وعده داده است. اما چون مورد پسند خدا این است که مردم بر نخستین ظلم صبر کند و درگذر نماید انتقام نگیرد، چنانکه در بسیاری آیات ذکر آن آمده است، مانند: ﴿فَن عفا و اصلح فأجره على الله﴾، ﴿وَ اِن تَعَفَوْا اَقْرَبَ لِلتَّقْوٰى﴾، ﴿وَ لَمَن صَبَرَ وَ غَفَرَ اِنَّ ذٰلِكَ لَمِن



عزم **الأمور** در همه این آیات بدین ترغیب شده است که از ظلم انتقام گرفته نشود، بلکه عفو نماید و صبر کند، از این رهنمایی های قرآن افضل و اولی بودن این روش ثابت شد. شخصی مذکور که از دشمن خود انتقام برابر گرفته و بر این روش افضل و اولی طبق هدایات قرآنی عمل نکرده است، لذا از آن این شبهه وارد شده است که شاید اکنون او از حمایت خدا محروم گردد، لذا در پایان آیه فرمود: **﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ غَفُورٌ﴾** یعنی، خداوند متعال بر این تقصیر او که بر افضل و اولی عمل نکرده است هیچ گونه مؤاخذه ای نخواهد نمود، بلکه اکنون هم اگر مخالف بر او بار دوم ظلم کرد، پس به او از طرف خدا کمک خواهد شد <sup>(۱)</sup>

**ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوجِبُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوجِبُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ**

این به سبب آنکه الله داخل می کند شب را در روز و داخل می کند روز را در شب، و آنکه خدا

**سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۶۱﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ**

شنوا، بیناست. این به سبب آن که الله اوست برحق، و آنچه او را می خوانند بجز او، آنست

**الْبَطْلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۶۲﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**

باطل، و الله است بر همه بالا، بزرگ. آیا ندیدی که خدا نازل کرد از آسمان آب

**فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿۶۳﴾ لَهُ مَا**

پس می گردد زمین سرسبز، بی شک خدای دانند، به راز مخفی خبردار است. از اوست آنچه

**فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَالْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿۶۴﴾ أَلَمْ تَرَ**

در آسمانها و آنچه در زمین است، و خداست بی نیاز ستوده. آیا ندیدی که

**أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ**

الله مسخر کرد برای شما آنچه در زمین است و کشتی را که می رود در دریا به دستور او و

يُسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ  
نگه می‌دارد آسمان را از این‌که بیفتد بر زمین مگر به دستور او، بی‌شک الله نرمی کننده،

رَحِيمٌ ﴿۶۵﴾ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ  
مهربان است. و اوست که زنده کرد شما را باز می‌میراند شما را باز زنده می‌کند شما را

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿۶۶﴾  
هرآینده انسان ناسپاس است.

### خلاصه‌ی تفسیر

این (مسلط گردانیدن مؤمنان از آنجاست) که (قدرت) الله تعالی (بسیار کامل است، و اجزای) شب را در روز و (اجزای) روز را در شب داخل می‌کند، (این انقلاب کاینات از مسلط گردانیدن قومی بر قومی دیگر بیشتر شگفت آور است) و بدین سبب است که الله تعالی (به همه‌ی این اقوال و احوال) کاملاً شنوا و کاملاً بیناست (او ظلم کفار و مظلومیت مؤمنان را می‌شنود و می‌بیند، بنابراین این او از همه‌ی احوال با خبر است، و قدرت و توانایی او نیز از همه بیشتر است، این مجموعه سبب پیروز گردانیدن مستضعفان قرار گرفته است) و (نیز) این (نصرت) بدان سبب (یقینی) است که (هیچ قدرتی در آن مجالی ندارد که در این باره با خدا مزاحم شود، زیرا که) خدا در وجود خود کامل است، و چیزهایی را که مردم آنها را غیر از خدا می‌پرستند، آنها کاملاً بی‌کارند (که در وجود خود هم محتاج و ناتوانند، آنها چگونه می‌توانند مزاحم خدا شوند) و خداوند بزرگ و عالی شأن است (از تأمل در این، حقایق توحید و بطلان شرک، بر هر کس منکشف می‌گردد، علاوه بر این) آیا با خبر نیستی که خداست که از آسمان باران می‌باراند که از آن زمین سرسبز شده است (سپس) یقیناً الله تعالی بسیار مهربان از همه‌ی امور باخبر است (بنابر این بر



نیازمندیهای بندگان مطلع شده مطابق آن مهربانی می‌نماید) همه‌ی آنچه که در آسمانها و زمین است، از آن اوست، و بی‌شک خداست که محتاج کسی نیست، سزاوار هر نوع ثنایی است (و تو ای مخاطب) آیا اطلاع نداری که الله تعالی در کار شما گماشته است، اشیای زمین را و کشتی را (هم) که در دریا به دستور او راه می‌رود و آسمانها را از ساقط شدن بر زمین نگهداشته است، مگر دستور او برسد (پس همه اینها می‌تواند انجام گیرد، اگر چه گناهان و اعمال بندگان متقاضی چنین دستوری هستند، ولی باز هم چنین دستوری نمی‌دهد، به سبب این که) یقیناً الله تعالی بر مردم بسیار مشفق و مهربان است، و اوست که به شما زندگی عنایت فرموده است باز (در وقت مقرر) شما را می‌میراند، سپس (در قیامت) شما را زنده می‌کند (مقتضای این احسانات و انعامات این بود که مردم توحید و شکر خدا را اختیار می‌کردند، ولی) در واقع انسان بسیار ناسپاس است (که هنوز هم از کفر و شرک باز نمی‌آید، مراد همه انسانها نیست، بلکه کسانی هستند که به این ناسپاسی مبتلا هستند).

### معارف و مسایل

﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ﴾ یعنی، اشیای زمینی را مسخر انسان قرار داد، معنای ظاهری و عمومی مسخر گردانیدن چنین متصوّر می‌شود که آنها به فرمان او باشند، مطابق این معنی در اینجا این شبهه وارد می‌گردد که کوهها و دریاها و درنده‌ها و پرنده‌ها و هزاران اشیای زمینی تحت فرمان انسان نمی‌باشند، اما گماشتن چیزی در خدمت کسی که هر وقت خدمت او را انجام دهد، این هم در حقیقت مسخر اوست، اگر چه به فرمان او نیست، بلکه بنابر دستور مالک حقیقی آن وظیفه را انجام می‌دهد، بنابر این در اینجا تسخیر به کار گماشتن ترجمه گردید. این هم در توان خدا بود که همه‌ی این اشیا را تحت

فرمان انسان قرار دهد، ولی نتیجه‌ی آن، در حق خود انسان مضر واقع می‌شد؛ زیرا طبایع و خواهش‌ها و نیازمندیهای انسانها باهم مختلف می‌باشد، مثلاً انسانی به دریا دستور می‌داد که روی به این سو کن و دیگری برخلاف آن دستور می‌داد سرانجام غیر از فساد چیز دیگری به دست نمی‌آمد، لذا الله تعالی همه‌ی آنها را تحت فرمان خود قرار داد، ولی آنچه هدف اصلی تسخیر بود، آن را به مردم رسانید.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ  
 برای هر امت مقرر کردیم راه بندگی که آنها آنچنان بندگی می‌کنند، پس نباید با تو منازعه

فِي الْأَمْرِ وَ أَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾ وَ إِنْ  
 کنند، در این کار، تو بخوان بسوی رب خود، بی‌شک تو بر راه راست هستی. و اگر با تو

جَادُلُوكَ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ  
 مجادله کنند، پس بگو الله داناتر است به آنچه شما می‌کنید. الله قضاوت می‌کند میان شما

يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي  
 روز قیامت در آنچه رأی شما در آن جدا جدا بود. آیا تو نمی‌دانی که خدا می‌داند آنچه در

السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾  
 آسمان و زمین است، این هم ثبت است در کتاب، این بر خدا آسان است.

### خلاصه‌ی تفسیر

ما برای هر امتی (از امتهای اهل شرایع گذشته) طریقه‌ی ذبح کردن را مقرر کرده‌ایم، که آنها بدان طریق ذبح می‌کنند، پس (معترضین) نباید در این امر (ذبح) با تو درگیر شوند (آنها حق ندارند که با تو بحث و مجادله کنند، ولی شما حق دارید، بنابر این) شما (آنها را) به سوی (دین) پروردگار خویش



دعوت دهید، یقیناً شما بر راه راست هستید (راهی راه راست، حق دارد که گمراه را به سوی خود فرا خواند، ولی گمراه چنین حقی ندارد) و اگر این مردم (در این خصوص هم) به شما مجادله کنند، پس شما بگویید که: الله تعالی کاملاً از کارهای شما با خبر است (و او بر شما علم کافی دارد، توضیح آن در آینده این است که) الله تعالی در میان شما در خصوص آنچه که اختلاف می کردید روز قیامت قضاوت (عملی) می نماید (سپس تأکید این است که) ای مخاطب آیا نمی دانی که الله تعالی همه چیز را، و آنچه در آسمان و زمین است می داند (و در ضمن محفوظ شدن در علم الهی، این هم) امر یقینی است که این (یعنی همه این اقوال و اعمال) در نامه اعمال (هم محفوظ) است (پس) یقیناً (ثابت شده است که) این (قضاوت) در نزد خداوند آسان است.

### معارف و مسایل

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا﴾ این مضمون تقریباً با همین الفاظ در آیه ی ۳۴ در همین سوره ی گذشته است، ولی در مراد و معنای لفظ «منسک» در هر دو جا فرقی وجود دارد که در آنجا لفظ «نسک و منسک» در ضمن احکام حج به معنای قربانی آمده بود، بنابر این در آنجا با لفظ واو ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ﴾ فرمود، در اینجا مراد از آن معنای دیگر (احکام ذبائح یا علم احکام شرعیه) و مفهوم دیگری است، و این حکمی است مستقل، لذا آن با حرف عطف بیان نگردید، در تفسیر این آیه یک قولی آن است که در خلاصه ی تفسیر بیان گردیده است، که بعضی کفار با مسلمانان در باره ذبائح آنها بحث و مجادله یی جامی کردند، و می گفتند: این حکم مذهب شما، شگفت آور است که حیوانی را که شما به دست خودتان بکشید، حلال باشد و آنچه را خدا به راه راست کشته، یعنی: حیوانات مردار عمومی حرام باشد، در پاسخ، این مجادله آنها، این آیه نازل



گردید<sup>(۱)</sup>.

پس معنای منسک در اینجا طریقه ذبحی می‌باشد، و حاصل جواب این است که الله تعالی احکام ذبیحه هر امت و شریعتی را جداگانه مقرر فرموده است، شریعت نبی کریم ﷺ، شریعتی است مستقل، که معارضه آن با احکام شریعت قبلی جایز نیست، چه برسد به این که شما با رأی خالص و خیال باطل خود آن را معارضه کنید، یعنی: عدم معطل بودن حیوان مردار مختص شریعت این امت نیست، در تمام شرایع گذشته هم حرام بوده است؛ پس این گفتار شما کاملاً بی اساس است، بنابر این خیال بی بنیاد، مجادله و معارضه با نبی صاحب شریعت، کاملاً حماقت است<sup>(۲)</sup>. و جمهور مفسرین لفظ «منسک» را در اینجا به معنای عموم، احکام شرع گرفته‌اند؛ زیرا که در اصل لغت «منسک» به جای معینی می‌گویند که برای عمل خاص خیر یا شر مقرر شود، و به این مناسبت، به احکام حج «مناسک الحج» گفته می‌شود که در آن، مقامات خاصی، برای اعمال و احکام بخصوصی، مقرر است<sup>(۳)</sup>.

در قاموس معنای لفظ «نسک» عبادت نوشته شده است و در قرآن: ﴿أَرِنَا مَنَاسِكَنَا﴾ به همین معنی به کار رفته است، مراد از مناسک، احکام شرعی عبادت است، از حضرت ابن عباس این تفسیر دوم هم روایت گردیده است. و در تفسیر ابن جریر، ابن کثیر، قرطبی، روح المعانی و غیره همین تفسیر معنی دوم اختیار کرده شده است. و سباق و سیاق آیه هم قرینه‌ای بر آن است که مراد از «منسک» شریعت و احکام عمومی آن است، و مفهوم آیه چنین است که مشرکین و مخالفین اسلام که در احکام شریعت محمدی جنگ و جدال راه

۱ - كما رواه الحاكم و صححه والبيهقي في الشعب عن علي بن حسين و ابن عباس انها نزلت بسبب قول الخزاعيين. روح المعاني.

۲ - هكذا بين في روح المعاني معنى الآية.

۳ - ابن کثیر.



می اندازند و ریشه‌ی این جدال این است که در مذهب اجداد آنان، این احکام وجود نداشت، آنها بشنوند که معارضه و مجادله شریعت جدید با شریعت قدیم باطل است؛ زیرا الله تعالی به هر امتی در زمان او، یک کتاب و شریعت خاصی داده است، که پیروی آن شریعت، برای آن امت تا زمانی صحیح و درست بوده که شریعت و دیگری از طرف خدا نیامده باشد. و هرگاه شریعت دیگری بیاید پس باید از آن شریعت جدید پیروی شود، و اگر دستوری در آن مخالف با شریعت گذشته است، پس حکم قبلی منسوخ و این ناسخ آن متصور می شود، لذا به هیچ کسی حق داده نمی شود که با صاحب این شریعت جدید مجادله و منازعه کند، حاصل الفاظ آخر آیه: «فَلَا يُنْزِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ هَمِينَ» است، که در زمان حاضر وقتی که خاتم الانبیاء ﷺ، شریعت مستقلی آورده کسی حق ندارد که در احکام شریعت او، جدال و نزاع کند.

از آیه این نیز معلوم شد که میان تفسیر اول و این تفسیر، در حقیقت نمی توان اختلافی پیدا کرد که نزول آیه به سبب نزاع خاصی در باره ذبائح شده است. ولی الفاظ عمومی آیه شامل همه‌ی احکام شرعیّه می باشد «والعبرة لعموم الالفاظ لا لخصوص المورد» که عمومیت الفاظ معتبر است نه خصوصیت مورد نزول، پس حاصل هر دو تفسیر این است که وقتی الله تعالی به هر امتی شریعت جداگانه‌ای داده است. که در آن، احکام جزئیّه مختلف هم می باشند، پس به پیرو شریعت گذشته حق نمی رسد که با شریعت جدید معارضه و نزاع کند، بلکه پیروی این شریعت جدید بر او واجب است؛ لذا در آخر آیه فرمود: «أَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ» یعنی: شما به گفته‌ها، نزاع و جدال آنان، متأثر نشوید، بلکه مرتب در انجام وظیفه‌ی دعوت الی الحق خویش، مشغول باشید؛ زیرا شما برحق و بر صراط مستقیم هستید و مخالفانتان از راه، منحرف هستند.

## پاسخ به یک شبهه

از آنچه گفته شد این امر روشن گردید که پس از نزول شریعت محمدی به عاملین شرایع گذشته یهود و نصاری حق نمی رسد که بگویند: خود قرآن در این آیه به ما گنجایش داده است که هر شریعتی از طرف خداست؛ لذا اگر در زمان نزول اسلام هم ما بر شریعت موسوی یا عیسوی عمل کنیم نباید مسلمانان با هم اختلاف کنند؛ زیرا در آیه پس از ذکر اعطای شریعت ویژه به هر امت به همه ی مردم جهان چنین حکم شده است که پس از اقامه ی شریعت محمدی با این شریعت مخالفت نکنند، چنین نفرمود که مسلمانان مخالف حکم، از شریعت گذشته آنان، صحبت نکنند، و از آیات بعدی این مطلب بیشتر واضح می گردد که در آنها به مجادله کننده خلاف اسلام، هشدار داده شده که الله تعالی این حرکات شما را کاملاً می داند و اوست که به آنها سزا خواهد داد: ﴿وَإِنْ جَدَلُواكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ  
ومی پرستند غیر از خدا آنچه را که نازل نکرده به آن سندی، و آنچه را که ندارند نسبت به آن علم و ما

لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿۷۱﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بِحُجَّتِ  
آگهی، و نیست برای بی انصافان مددگاری. و وقتی که خوانده شود بر آنها آیات روشن ما،

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ  
می شناسی در صورت کفار بدشکلی، نزدیکی شوند که حمله کنند بر کسانی که می خوانند

عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ ذَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَّ اللَّهُ  
بر آنها آیات ما را تو بگو نشان دهم شما را چیزی بدتر از این که آتش است، وعده داده خدا

الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَشَىٰ الْمُصِيرُ ﴿۷۲﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ  
آن را به کفار و خیلی بد جای بازگشتی است. ای مردم بیان گردیده مثالی بشنوید آن را،

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ  
كُفَّاءٌ رَأْسَهُمْ وَلَا يَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا وَإِنْ يَدْعُوا إِلَىٰ عِزِّ اللَّهِ فَإِنَّ لَهُمُ عِزًّا قَدْ جَاءَهُمْ مِنْ اللَّهِ الْفَتْحُ وَإِنَّهُمْ يَخْلَعُونَ حَلِيبًا لَوْلَا إِذْ يَخْلَعُونَ عَلَيْهِمْ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۳﴾

وَأَنْ يَسْأَلَهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴿۷۳﴾  
و اگر برباید از آنها مگسی چیزی را، نمی توانند بازگرفت آن را از آنها، عاجز مانند طالب و مطلوب.

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۷۴﴾  
نشناختند قدر خدا را آنچنان که قدر اوست، بی شک الله زورآور غالب است.

### خلاصه‌ی تفسیر

و (مشرکان) غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که خداوند متعال (بر جواز عبادت آنها) هیچ حجتی (در کتاب خود) نفرستاده است و در نزد آنها نیز دلیل (عقلی) وجود ندارد وقتی که (در قیامت به سزای شرک خود می رسند) برای آن ظالمان هیچ مددکاری (نه قولاً که بر استحسان فعل آنها بتواند دلیلی بیاورد و نه عملاً که آنها را از عذاب نجات دهد) نخواهد بود، و (آنها در این گمراهی و عناد با اهل حق چنان در غلو هستند که) وقتی آیات ما (در خصوص توحید و غیره) که (در مضامین خود) کاملاً روشن هستند (توسط اهل حق) پیش آنها خوانده شود، پس شما در صورت کفار (به سبب کراهیت باطنی) آثار بدی می بینید. (مانند گره آمدن در صورت، بالا رفتن بینی و تبدیل شدن رخ، و از این آثار چنان معلوم می شود که) نزدیک است (اکنون) بر کسانی حمله کنند که آیات ما را به پیش آنها می خوانند (ترس حمله همیشه وجود دارد و گاه گاهی متحقق هم می شود، پس با توجه به استمرار ﴿يَكَادُونَ﴾ فرمود) شما (به آن مشرکان) بگویید که (آنچه شما بر شنیدن آیات قرآنی، اظهار ناگواری می کنید) آیا من به شما ناگوارتر از این (قرآن هم) چیزی نشان دهم، آن دوزخ است (که) الله تعالی آن را به کفار وعده داده است، و آن بد

جایی است (نتیجه‌ی اظهار ناگواری به قرآن، دوزخ ناگوار است. و می‌توانید این ناگواری را به خشم و غضب و انتقام تدارک کنید، اما به ناگواری دوزخ چه معالجه‌ای می‌توانید انجام دهید؛ سپس با یک دلیل بدیهی، بطلان شرک بیان می‌گردد که) ای مردم یک امر عجیبی بیان می‌گردد، لذا با توجه کامل بشنوید (و آن این که) در این، هیچ شکی نیست که آنچه را که غیر از خدا شما می‌پرستید، نمی‌توانند (کوچکترین) مگسی خلق کنند، اگر چه همه با هم جمع شوند و (خلق کردن امر بزرگی است، آنها چنان عاجزند که) اگر مگسی از آنها چیزی (از نذرهای آنها) برباید، پس نمی‌توانند آن را از آن، باز گیرند، این عبادت کنندگان هم عاجز و آن معبودان هم عاجزند (افسوس که) آنها چنان که لایق به شأن خداست (که غیر از او کسی را عبادت نمی‌کردند) قدر نکردند (که به شرک مبتلا شدند، در حالی که) خداوند متعال بی‌نهایت قوی و بر هر چیز غالب است (پس عبادت، حق ویژه او بود، نه حق غیر قوی و غیر عزیز که عدم قوت آن با روشن‌ترین دلایل معلوم شده است).

### معارف و مسایل

#### توضیح حرکت جاهلانه‌ی شرک و بت پرستی با بیان مثالی

«ضَرْبٌ مِّثْلٌ» عبارت «ضَرْبٌ مِّثْلٌ» عموماً برای تمثیل قصه‌ی خاصی به کار می‌رود و از ضرب مثل در اینجا این مراد نیست، بلکه می‌خواهد حماقت شرک و بت پرستی را با مثال واضحی بیان کند که بت‌هایی را که شما تصور می‌کنید کارسازند، چنان عاجز و ناتوانند که همه با هم نمی‌توانند چیزی ضعیفی، مانند مگس را خلق کنند، خلق کردن به جای خود که کار بزرگی است، بلکه شیرینی و میوه‌ای را که به پیش آنها می‌گذارید و مگسها آنها را می‌خورند نمی‌توانند آن اشیا را از مگسها حفظ کنند، پس چگونه آنها می‌توانند



شما را از آفتی، رهایی بخشند، لذا در پایان آیه نادانی آنها را این الفاظ بیان فرمود: «ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» یعنی: هرگاه معبود به این ناتوانی باشد، عابد به طریق اولی از آن ناتوان تر خواهد بود، «مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» یعنی: چقدر احمق و احسان فراموشند که قدر خدا را نشاخشند، که این سنگهای ناتوان و بی شعور را با آن خدای قادر و عظیم الشان برابر کرده اند، والله اعلم.

اللَّهُ يَضْطَنُّ مِنَ الْمَلَكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾  
 الله بر مکی گزیند از ملائکه پیغام رسان و از مردم، الله شنوای بیناست.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾  
 می داند آنچه در جلو ایشان است و آنچه پس ایشان است، و بخدا می رسد هر کار.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَرْكَعُوا وَأَسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ  
 ای مؤمنان رکوع کنید و سجده کنید و عبادت کنید پروردگار خود را و بکنید نیکی

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ  
 تا که شما رستگار شوید. و زحمت کشید برای خدا حق زحمت کشیدن او، اوست که

أَجْتَبَكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ  
 برگزید شما را و نگذاشت در دین بر شما مشکلی که این پدر شما ابراهیم، او

سَمَّكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ  
 نامید شما را مسلمان، پیش از این، و در این قرآن، تا رسول گواه باشد بر شما و

تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَءَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ  
 باشید شما گواه بر مردم، پس برپا دارید نماز را و بدهید زکات را و محکم بگیرید خدا را،

هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

اوست مالک شما پس بهترین مالک و بهترین مددکار اوست.

### خلاصه‌ی تفسیر

خداوند متعال (اختیار دارد که برای رسالت، هر که را بخواهد) انتخاب می‌کند، از فرشتگان (هر فرشته‌ای را که بخواهد) رساننده‌ی احکام (خداوندی نزد پیامبران مقرر می‌فرماید) و (هم چنین) از میان مردم (هم هر کسی را که بخواهد برای عموم مردم احکام رسان مقرر می‌فرماید: یعنی، مدار رسالت برگزیدن خداوندی است، در آن خصوصیت ملکیت یعنی: فرشته بودن شرط نیست بلکه همانگونه که رسالت می‌تواند با ملکیت جمع گردد که مشرکان هم آن را قبول دارند، چنان‌که خود برای رسول بودن فرشتگان پیشنهاد می‌دادند، هم چنین با بشریت هم می‌تواند یکجا جمع شود، البته این‌که چرا اصطفای به یک فرد مخصوصی اختصاص یافت، پس سبب ظاهر آن، احوال خصوصی همان رسل می‌باشد و این) امری است یقینی که الله تعالی کاملاً شنوا و کاملاً بیناست (یعنی) او احوال آینده و گذشته (همه‌ی فرشتگان و مردم) را (کاملاً) می‌داند (پس احوال حاضر را به طریق اولی می‌داند، خلاصه این‌که از همه احوال، شنیدنی و دیدنی باخبر است، احوال بعضی از آنان متقاضی این اصطفای شد) و (سبب حقیقی آن، این است که) مدار همه‌ی کارها خداست (او مالک مستقل بالذات و فاعل مختار است، اراده او مرجح بالذات می‌باشد، و برای این اراده احتیاج به مرجح نیست. پس سبب حقیقی، اراده خداوندی است، و سؤال از سبب آن بیهوده است. و هو معنی قوله تعالی ﴿لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ﴾، یعنی: کسی حق ندارد که از الله تعالی علت فعل او را سؤال کند. در پایان سوره‌ی نخست به بعضی فروع و شرایع و سپس به استقامت بر آیین ابراهیم دستور داده شد، و برای ترغیب به آن، بعضی مطالب بیان گردید) ای اهل ایمان پس از قبول کردن اصول، به فروع هم پایبند باشید، خصوصاً به نماز، پس شما رکوع کنید و سجده به جای آورید و (عموماً بقیه فروع را انجام داده) عبادت



پروردگار خود را بجای آورید و کار نیک کنید، امید (وعده) است که شما فلاح خواهید یافت، و در کار خدا کاملاً زحمت بکشید که شایسته آن است. او شما را (از اسم دیگر) ممتاز فرمود (هم چنان که در آیه‌ای: ﴿جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ و غیره مذکور است) و بر شما در دین هیچ نوع تنگی نیاورد (و ای اهل ایمان اسلامی که نسبت به بجا آوردن احکام آن به شما امر شده، همان دین ابراهیمی است) شما بر آیین پدر خود ابراهیم پایدار باشید او شما را به لقب مسلمان یاد کرد، هم در گذشته و هم در این (قرآن)، تا رسول خدا برای شما گواه باشد، و (پیش از این، شهادت رسول) شما (در پرونده‌ی بزرگی که در آن گروهی از انبیا هستند و گروه دوم ملل مخالف آنان قرار دارند) بر (آن) مردمان (مخالف) گواه باشید (و از شهادت رسول، شهادت شما تصدیق گردد و قضاوت به نفع انبیا تمام شود) پس (احکام ما را کاملاً بجا بیاورید و) شما (بطور ویژه) به نماز پایبند باشید و زکات ادا کنید و (در بقیه‌ی احکام هم) خدا را محکم بگیرید (با عزم و همت احکام دین را بجای آورید؛ و به طرف رضایت و عدم رضایت غیرالله و مصلحت و مضرت نفس خویش، التفات نکنید) اوست کار ساز شما، پس او کارساز و مددکاری نیک است.

## معارف و مسایل

### سجده تلاوت سوره‌ی حج

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا أَنفُسَكُمْ﴾ در سوره‌ی حج

آیه‌ای قبلاً هم گذشت که به اتفاق، سجده تلاوت کردن بر آن واجب است، در باره‌ی وجوب سجده تلاوت بر این آیه، ائمه با هم اختلاف دارند نزد امام اعظم ابوحنیفه، امام مالک و سفیان ثوری بر این آیه سجده تلاوت واجب نیست؛ زیرا ذکر سجده در اینجا همراه با رکوع آمده است که به ظاهر مراد از آن نماز



است. چنان‌که در: ﴿وَأَسْجُدِي وَآزْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ همه متفقند که مراد از آن، نماز است و به تلاوت آن، سجده واجب نمی‌گردد، هم چنین بر تلاوت آیه مذکور هم سجده واجب نیست، نزد امام شافعی و امام احمد و غیره بر این آیه هم، سجده تلاوت واجب است. دلیلشان حدیثی است که در آن آمده است، برتری سوره‌ی حج بر بقیه‌ی سوره‌ها از آنجاست که در آن دو سجده تلاوت وجود دارد، و نزد امام اعظم ابوحنیفه این روایت متکلم فیه است که می‌توان تفصیل آن را در کتب فقه و حدیث از نظر گذراند.

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ لفظ جهاد و مجاهد به معنای صرف کردن تمام نیرو و تحمّل مشقت در تحصیل مقصدی می‌آید، در قتال با کفار هم، مسلمانان هر نوع نیروی ممکن خود را از قول و فعل، صرف می‌کنند و بدین معنی به آن جهاد گفته می‌شود، و مراد از حق جهاد اخلاص کامل برای خداست که در آن شائبه‌ای برای نام و نمود و مال غنیمت نباشد.

حضرت ابن عباس فرموده است که: حق جهاد این است، که در جهاد تمام نیروی خود را صرف کند و به ملامت‌کننده توجه نکند، و بعضی از مفسرین در اینجا جهاد را به معنای صرف کل نیروی، با اخلاص، در اجرای احکام الهی و تمام عبادات گرفته‌اند. ضحاک و مقاتل فرموده‌اند: که مراد آیه این است: «إِعْمَلُوا لِلَّهِ حَقَّ عَمَلِهِ وَأَعْبُدُوهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ» یعنی: عمل کنید برای خدا هم چنان‌که شایسته اوست، و عبادت کنید خدا را هم چنان‌که شایسته اوست. و حضرت عبدالله بن مبارک فرموده است که مراد از جهاد در اینجا، جهاد با نفس خویش و مقابله با خواهش‌های بی‌جای آن است، و همین است حق جهاد، امام بغوی و غیره در تأیید این قول، حدیثی هم از حضرت جابر بن عبدالله نقل کرده‌اند، که گروهی از صحابه که به جهاد کفار رفته بودند چون برگشتند آن حضرت رضی الله عنه، به آنان فرمود: «قدمتم خیر مقدم من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر» قال



مجاهدة العبد لهواه رواه البيهقي و قال هذا اسناد فيه ضعف، یعنی: شما خوش آمدید از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ، یعنی: جهاد مقابله با خواهش‌های نفس که اکنون هم جاری است، این روایت را بیقهی نقل کرده است، اما در آن ضعف وجود دارد.

### فایده

در تفسیر مظهری تفسیر دوم اختیار شده است، از این آیه این مسئله را استنباط کرده است، که وقتی صحابه کرام در مقابله با کفار جهاد می‌کردند و جهاد مقابله با خواهش‌های نفس در آن زمان هم جاری بود، ولی در حدیث آن را پس از برگشت ذکر کرد، در این اشاره به این است که جهاد مقابله با نفس، اگر چه در جبهه‌ی کارزار جریان داشت، ولی عادتاً این جهاد موقوف بر صحبت شیخ کامل است، لذا آن پس از برگشت از جهاد و حضور در خدمت آن حضرت ﷺ، شروع شد.

### امت محمدی، امت منتخب خداوند متعال است

﴿هُوَ أَجْتَبَكُمْ﴾ از حضرت واثله بن اسقع رضی الله عنه، روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: حق تعالی از تمام بنی اسماعیل کنانه را، سپس از کنانه قریش را سپس از قریش بنی هاشم را، پس از بنی هاشم، مرا انتخاب نمود<sup>(۱)</sup>.

﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ یعنی: الله تعالی در باره‌ی دین، بر شما هیچ گونه تنگی، روا نداشته است. مراد از عدم تنگی در دین را، بعضی چنین بیان فرموده‌اند: که در این دین، هیچگونه گناهی وجود ندارد که با توبه

معاف نگردد، و برای نجات آن در آخرت راهی نباشد، برخلاف امم گذشته که در آنها بعضی از گناهان چنان بودند که به توبه هم آمرزیده نمی شدند.

حضرت ابن عباس فرموده است که: مراد از تنگی، آن احکام سخت و شدیدی است که بر بنی اسرائیل عاید شده بودند، و قرآن آنها را به اصرار و اغلال تعبیر کرده است، و بر این امت این چنین حکمی فرض نشده است. و بعضی فرموده اند که مراد از تنگی، آن تنگی است که انسان نتواند آن را تحمل کند، و در این دین، چنین حکمی وجود ندارد که فی نفسه قابل تحمل نباشد، امامشقت و زحمت کوچک در هر کار دنیایی هست، در تحصیل علم، کارمندی، تجارت و صنعت چقدر تحمل زحمات پیش می آید، ولی به خاطر آن، گفته نمی شود که این کارها سخت و دشوارند، و آنچه به سبب محیط نامناسب، یا عدم رواج در کشور و منطقه، در کاری مشقت و تنگی پیش آید، آن را به سختی عمل و تنگی آن، تعبیر نمی کنند، بر انجام دهنده از این جهت دشوار معلوم می گردد که در محیط، کسی با او همکار نیست، در شهری که پختن نان رایج نباشد به دست آوردن نان در آنجا چقدر دشوار می شود، همه آن را می دانند، ولی با وجود این، گفته نمی شود که پختن نان کار خیلی مشکلی است.

و حضرت قاضی ثناءالله، در تفسیر مظهری فرموده است که: امکان دارد مراد از عدم تنگی در دین، این باشد که خداوند متعال این امت را از میان اممها، منتخب فرموده و به برکت آن، تحمل مشقات، در راه دین، بر این امت، آسان بلکه لذیذ می باشد، و در زحمت راحت محسوس می گردد بویژه وقتی که در دل حلاوت ایمان پدید آید، مشکل ترین کارها هم سبک و آسان محسوس می شود، در حدیث صحیح از حضرت انس رضی الله عنه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: «جعلت قرة عینی فی الصلاة» یعنی: خنکی چشمهایم در نماز گذاشته شده



است. (۱)

﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ یعنی: این آیین پدر شما ابراهیم علیه السلام، است، این خطاب در اصل به مؤمنان قریش است که از نژاد ابراهیم علیه السلام، بودند، سپس همه مردم در تبعیت از قریش مشمول این فضیلت می باشند، چنان که در حدیث آمده است که: «النَّاسُ تَبِعَ لِقْرِيشِ فِي هَذَا الشَّانِ مُسْلِمُهُمْ تَبِعَ لِمُسْلِمِهِمْ وَكَافِرُهُمْ تَبِعَ لِكَافِرِهِمْ» (۲) یعنی: همه مردم در این دین تابع قریشند، مسلمانان تابع مسلمانان قریش هستند، کفار تابع کفار قریش، و بعضی فرموده اند که خطاب: ﴿أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ به همه ی مسلمانان این امت است، و پدری ابراهیم علیه السلام، برای همه ی از این جهت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، پدر روحانی همه ی امت می باشد، همانطور که ازواج مطهرات، امهات المؤمنین هستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله، ظاهر است که از نژاد حضرت ابراهیم علیه السلام است.

﴿هُوَ سَمَّكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا﴾ یعنی: حضرت ابراهیم علیه السلام، لقب اسلام را برای امت محمدی و تمام اهل ایمان قبل از نزول قرآن تصویب فرموده است. و در خود قرآن هم، چنان که دعای ابراهیم علیه السلام، در قرآن چنین منقول است: ﴿رَبَّنَا وَأَجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾ و اسم مسلمانی که در قرآن برای اهل ایمان مقرر گردیده است، اگر چه واضح آن راه راست حضرت ابراهیم علیه السلام، نیست ولی قبل از قرآن تصویب این نام از طرف او سبب قرار گرفت، که قرآن این نام را وضع فرمود، لذا آن هم به سوی حضرت ابراهیم منسوب گردید.

﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ یعنی آن جناب صلی الله علیه و آله، در محشر گواهی خواهند داد که من احکام خدا را به این رسانیده

بودم و امت محمدی به آن اقرار خواهند کرد، ولی وقتی که انبیای دیگر چنین می‌گویند، امت‌های دیگر منکر می‌شوند، آنگاه محمدی شهادت می‌دهد که بدون شک همه‌ی انبیا به امت‌های خود احکام خدا را رسانیده‌اند، و از طرف امت‌های دیگر بر این شهادت چنین جرح می‌شود که در زمان ما امت محمدی وجود نداشته است، چگونه آنها می‌توانند در خصوص ما، گواه قرار گیرند، امت محمدی در پاسخ این جرح چنین پاسخ می‌دهند، که اگر چه ما بدون شک در قرن آنها موجود نبوده‌ایم، ولی ما این را از پیامبر ﷺ، خود شنیده‌ایم که در صدق آن هیچگونه شبهه‌ای وجود ندارد، لذا ما می‌توانیم گواهی بدهیم، پس شهادت آنها پذیرفته می‌شود، این است مضمون حدیثی که آن را بخاری و غیره از حضرت ابوسعید خدری روایت کرده‌اند.

**﴿فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ﴾** با این مطلب که وقتی الله تعالی بر شما چنین احسانهای بزرگی فرموده که قبلاً ذکر گردید، پس بر شما فرض است که در پایبندی به احکام الهی کوشش نمایید و در اینجا بر نماز و زکات به این خاطر اکتفا کرد که در احکام و اعمال متعلق به بدن نماز از همه مهمتر است و از احکام متعلق به اموال، زکات مهمتر، گویا مراد پایبندی به تمام احکام شرع است.

**﴿وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ﴾** یعنی: در همه‌ی کارها تنها به خدا اعتماد داشته باشید، از او کمک بخواهید، حضرت عبدالله بن عباس فرموده است که مراد از این اعتصام، این است که از خدا بخواهید، تا شما را از تمام مکروهات دنیا و آخرت، محفوظ کند و بعضی فرموده‌اند که معنای واعتصموا بالله این است که به قرآن و سنت تمسک جویند. و در همه حال آنها را لازم بگیرید، چنانکه در حدیث آن حضرت ﷺ، آمده است: «تُرکت فیکم امرین لن تظلوا ما تمسکتهم بهما کتاب الله



و سنّة رسولہ رواہ مالک فی المؤطاء مرسلًا»<sup>(۱)</sup>.

که من در میان شما دو چیز گذاشتم: تا زمانی که شما به آنها متمسک باشید، گمراه نخواهید شد، یکی کتاب الله و دیگری سنّت رسول الله است.

تم تفسیر سورة الحج بعون الله سبحانه و به نعتصم هو مولانا و نعم النصیر

الحمد لله که بیشتر تفسیر سوره‌ی حج در ماه ذوالحجه که آخرین ماه اشهر الحج است تکمیل گشت و کل تفسیر ظرف هفت روز تمام شد، پنج روز از ذوالحجه سنه ۱۳۹۰هـ و دو روز از محرم سنه ۱۳۹۱هـ و لله الحمد اوله و آخره و به استعین فی تکمیل الباقي و ما ذلك على الله بعزیز.

ترجمه سوره‌ی حج به تاریخ دهم جمادی الاولی سنه ۱۴۰۶هـ به اتمام رسید.





## سورة الْمُؤْمِنُونَ

سورة المؤمنون مكية وهي مائة وثمان عشرة آية و ست ركوعات

سوره مؤمنون در مکه نازل شده و دارای یکصد و هجده آیه و شش رکوع می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ  
رستگار شدند مؤمنان. آنانکه در نماز خود، خیم شوندگانند. و آنانکه

هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ هُمْ  
به سخن بیهوده متوجه نمی شوند. و آنانکه زکات می دهند. و آنانکه

لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ  
شرمگاه خود را حفظ می کنند. مگر بر زنان خود یا بر کنیزکان مملوکه خود، پس بر آنها

غَيْرُ مُلْمَأِينَ ﴿٦﴾ فَمَنْ أَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾ وَ  
سلامتی نیست. پس هر کسی که تلاش کند، بجز از این، پس آنها هستند از حد تجاوزگران. و

الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ  
اننانکه به امانت‌های خود و عهد خود، باخبراند. و آنانکه بر نمازهای خود

يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ  
محافظ اند. ایشان اند وارثان. که میراث می برند فردوس را که

فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾

در آن همیشه می مانند.



## فضایل و خصوصیات سوره‌ی مؤمنون

در مسند امام احمد از حضرت فاروق اعظم، عمر بن خطاب، روایت است که وقتی بر رسول خدا ﷺ، وحی نازل می‌شد، به گوش کسانی که دور و بر نشسته بودند، صدایی شبیه به صدای زنبور عسل می‌رسید، روزی در کنار او چنین صدایی شنیده شد، توقف کردیم تا وحی را که تازه نازل شده است، بشنویم. وقتی که از کیفیت ویژه‌ی وحی فراغت یافتند، آن حضرت ﷺ، روی به قبله آورده نشستند و چنین دعا نمودند: «اللَّهُمَّ زِدْنَا وَلَا تَنْقُصْنَا وَ اَكْرِمْنَا وَلَا تُهِنَّا وَ اَعْطِنَا وَلَا تَحْرِمْنَا وَ اَنْزِلْنَا وَلَا تُؤَيِّرْ عَلَيْنَا وَ اَرْضْ عَنَّا وَ اَرْضِنَا» یعنی ای خدا ما را اضافه بده، کم نکن و عزت ما را بیفزا، ذلیل مان مگردان و به ما بخشش بفرما، محروم مان نگردان و ما را بر دیگران ترجیح نده و دیگران را بر ما ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را به رضایت خویش راضی بگردان، سپس فرمود: اکنون چنان ده آیه ای بر من نازل شده که هر کس بر آنها عمل کند، مستقیماً به بهشت وارد خواهد شد. سپس ده آیه‌ای را که در بالا ذکر شد، تلاوت نمود<sup>(۱)</sup>.

و امام نسائی در کتاب التفسیر از یزید بن یزید بن یزید بن یزید بن یزید نقل کرده است که او از حضرت عایشه‌ی صدیقه سؤال کرد که خلق رسول خدا ﷺ، چگونه و چه بود؟ او فرمود: خلق آن جناب ﷺ یعنی عادت طبعی او، چنان بود که در قرآن است، سپس این ده آیه را تلاوت نموده گفت: این خلق و عادت رسول خدا ﷺ، بود<sup>(۲)</sup>.

## خلاصه‌ی تفسیر

بالتحقیق مسلمانانی (در آخرت) رستگار شدند که (با تصحیح عقاید به



صفات ذیل هم موصوفند، یعنی: آنان) در نماز خود (چه فرض باشد و چه غیر فرض) خشوع کنندگانند و آنان که از امور لغو (بیهوده) چه قولی باشند و چه فعلی) کناره گیرند و آنانکه (در اعمال و اخلاق) تزکیه کننده خود هستند و آنانکه شرمگاههای خود را (از شهوت و حرام) حفظ می کنند مگر از زنان خود یا کنیزکهای (شرعی) خود (که از آنها حرجی حاصل نمی شود) زیرا که (در این باره) هیچ الزامی بر آنها وجود ندارد، کسی که علاوه بر این (در جای دیگر) طالب (شهوت رانی) باشد چنین کسان از حدّ (شرعی) متجاوزند و کسانی که امانتهای (سپرده) خود و عهد خود را (که در ضمن عقدی کرده یا هم چنین به آن ابتدا کرده است) مراعات می کنند و کسانی که به نمازها پایبندی می کنند، ایشان ارث برنده هستند. که وارث فردوس (برین) خواهند بود (و) آنها در آن برای همیشه می مانند.

## معارف و مسایل

### رستگاری و چگونه به دست آوردن آن

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ لفظ فلاح در قرآن و سنت به کثرت استعمال شده است در اذان و اقامه هر روز پنج بار هر مسلمان به سوی فلاح دعوت داده می شود و معنای فلاح این است که هر مرادی به دست آید، و هر گونه مشقتی از بین برود<sup>(۱)</sup>، این لفظ هر چند مختصر است به همان مقدار چنان جامع است که هیچ انسانی نمی تواند بیش از آن چیزی را آرزو کند، و بدیهی است که فلاح کامل آن است که حتی یک مراد نیز باقی نماند که انجام نگیرد، و مشقتی باقی نماند که برطرف نگردد. در این جهان تحت قدرت بزرگترین انسانها اگر چه



پادشاه هفت اقلیم یا بزرگترین رسول و پیامبر باشد نیست. امکان ندارد که در این دنیا برای کسی چیزی خلاف طبعش پیش نیاید و همه‌ی خواسته‌های او که هر وقت در دل او پدید آیند، بدون انجام پذیرند. و اگر چیز دیگری نباشد اما زنگ زوال و فنای هر نعمتی، و احساس خطر وقوع هر مشقتی، در پیش است که هیچ کسی نمی‌تواند از آن مصون باشد.

پس معلوم شد که فلاح کامل چیزی است که نمی‌تواند در این جهان بدست آید؛ زیرا دنیا دارالتکلیف والمحنة است، و هیچ چیز آن باقی و پایدار نیست، این متاع گرنامایه در عالم دیگر به دست می‌آید که نام آن بهشت است، و آن چنان کشوری است که در آن آدمی به همه‌ی مرادهای خود در هر زمانی بدون انتظار، نایل می‌گردد. ﴿وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، یعنی: آنها به هر آنچه که بخواهند نایل می‌گردند، و در آنجا کوچکترین رنج و مشقتی عارض نمی‌گردد و هر شخصی در حالی که عبارت، ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ﴾<sup>(۲)</sup> خوانده در آنجا داخل می‌شود. یعنی: سپاس خدایی را که از ما حزن و اندوه را کنار زد و ما را به فضل خویش به مقامی رسانید که همه چیز آن پایدار و دایمی است. از این آیه این اشاره هم یافته می‌شود که در دار دنیا هیچ کس چنین نمی‌باشد که هیچ گاه به او رنج و اندوهی نرسیده باشد. لذا به محض ورود به بهشت هر شخص چنین می‌گوید: که اکنون ما از غم نجات یافتیم.

قرآن کریم در سوره‌ی اعلیٰ جایی که نسخه‌ی به دست آوردن فلاح را نشان داده است که: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾<sup>(۳)</sup> که خود را از گناهان پاک کند، با آن چنین هم اشاره فرمود که: جای فلاح کامل در اصل، در آخرت است. کار

طالب فلاح نیست که تنها دل را به دنیا وابسته کند. فرمود: ﴿بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: شما مردم دارید دنیا را بر آخرت ترجیح می دهید در حالی که آخرت بهتر است که هر مرادی می تواند در آنجا به دست می آید، و هر مشقتی بر طرف می شود و آن باقی نیز خواهد ماند.

خلاصه این که فلاح کامل و مکمل، تنها در بهشت به دست می آید، دنیا جای آن نیست، البته به اعتبار اکثر احوال، فلاح یعنی: خداوند متعال به مراد خود رسیدن، و نجات از مشقتها را در دنیا هم، به بندگان خود می دهد. در آیات مذکور، الله تعالی وعده رستگاری را به آن مؤمنان فرموده است که: متّصف به آن هفت صفتی باشند که در این آیات ذکر شده است، این فلاح عام و شامل است، فلاح کامل و مکمل آخرت را هم در بر می گیرد. و نیز شامل مقدار فلاحی که ممکن است در دنیا به دست آید نیز می شود.

در اینجا این سؤال به ذهن می رسد که نایل شدن مؤمنان حامل صفات مذکوره به فلاح کامل در آخرت مفهوم می شود، ولی به ظاهر فلاح دنیا سهم کفّار و فجّار قرار گرفته است، و در هر زمان انبیاء علیهم السلام و بعد از آنان صلحای امت عموماً به مشقتها مبتلا می باشند، ولی جواب آن روشن است که فلاح کامل دنیا وعده داده نشده است که هیچ مشقتی پیش نیاید، بلکه پیش آمدن رنج و مشقت برای صلحا و متّقین و کفّار و فجّار امری اجتناب ناپذیر است و این نیز حالت رسیدن به مراد است که تا حدّی هر کسی چه صالح و متّقی باشد یا کافر و فاجر به بعضی از اهداف خود، می رسد، پس از این دو فریق به کدام یک گفته می شود که به مراد خود رسیده است، این به اعتبار عواقب و سرانجام خواهد شد.



مشاهده و تجربه‌ی دنیا شاهد است که هر مصلحی که حامل این هفت صفت باشد و ضمن متّصف بودن آنها نیز پایدار باشد، اگر چه در دنیا موقتاً به مشقّتی مواجه گردد، اما سرانجام پس از اندکی مشقّت از او بر طرف می‌شود و به مراد خود خواهد رسید، و تمام دنیا بر عزّت دادن به او اجبار می‌گردد، و نام نیک او در دنیا باقی خواهد ماند، به هر اندازه که با تأمل و انصاف مطالعه شود، در هر زمان و هر خطه بر آن، شهادت داده می‌شود.

### آن هفت صفت مؤمن کامل که وعده‌ی فلاح دنیا و آخرت به آنها در این آیات داده شده است

نخستین وصف: مؤمن بودن است و آن یک امر اساسی و اصل الاصول است. آن را جدا کرده و هفت وصفی که در اینجا بیان گردیده است از این قرار است:

اول: «خشوع» در نماز، معنای لغوی خشوع سکون است و در اصطلاح شرع خشوع عبارت از: پدید آمدن سکون در قلب است، یعنی از روی قصد و خیال غیرالله را در دل نیارود، و بر اعضای بدن هم آرامش حاکم باشد، که حرکات بیهوده و عبث انجام ندهد<sup>(۱)</sup>. بویژه حرکاتی که آن حضرت ﷺ، در نماز از آنها منع فرموده است، و فقهای کرام آنها را به عنوان مکروهات نماز، یکجا جمع کرده‌اند. در تفسیر مظهري این تعریف خشوع از حضرت عمرو بن دینار منقول است، و چیزهای مختلفی که از بزرگان دیگر، در تعریف خشوع منقول است. در اصل تفصیل سکون قلب و جوارح می‌باشد، مثلاً حضرت مجاهد فرموده است که: خشوع عبارت از: پستی صدا و نظر است. حضرت علی فرموده است: خشوع عبارت است از احتراز از التفات به راست و چپ،



(نگریستن به گوشه چشم). حضرت عطا فرموده است: خشوع عبارت است از: عدم عبث به قسمتی از بدن در حدیثی از حضرت ابوذر روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: خداوند متعال به هنگام نماز کاملاً به سوی بنده متوجه است تا زمانی که بنده به سوی دیگری ملتفت نشود، وقتی او به سوی دیگر، التفات کند (به گوشه‌ی چشم بنگرد) الله تعالی روی از او بر می‌گرداند<sup>(۱)</sup>.

نبی اکرم ﷺ، به حضرت انس رضی الله عنه دستور داد، نظر خود را به جایی بدوز، که در آنجا سجده می‌کنی و به طرف راست و چپ التفات نکن<sup>(۲)</sup>.

حضرت ابوهریره می‌فرماید: رسول خدا ﷺ، کسی را دید که داشت در نماز با ریش خود بازی می‌کند، فرمود: «لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه»<sup>(۳)</sup> یعنی: اگر در دل این شخص خشوع وجود می‌داشت بر اعضای او هم آرامش حاکم می‌بود<sup>(۴)</sup>.

### خشوع در نماز چه درجه‌ای دارد؟

امام غزالی و قرطبی و بعضی دیگر فرموده‌اند: خشوع در نماز فرض است اگر کل نماز بدون خشوع ادا شود، نماز ادا نشده است، و عده‌ای دیگر فرموده‌اند: در این شکی نیست که خشوع روح نماز است و بدون آن نماز بی‌روح است. ولی نمی‌توان آن را رکن نماز دانست که اگر خشوع نباشد، نماز ادا نشده است و اعاده‌ی آن فرض گردد.

حضرت سیدی حکیم‌الامة، در بیان القرآن فرموده است: خشوع در نماز موقوف علیه نیست و در این درجه فرض نیست، ولی در حدّ قبول شدن نماز

۱ - رواه احمد والنسائی و ابوداود و غیرهم، مظهری.

۲ - رواه البیهقی فی السنن الکبری، مظهری.

۳ - رواه الحاکم والترمذی بسند ضعیف.

۴ - ترمذی.



موقوف علیه و در این درجه فرض است. طبرانی حدیثی در معجم کبیر به سند حسن از حضرت ابوالدرداء روایت فرموده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: از همه آنچه جلوتر از این امت برداشته می شود، یعنی سلب می گردد، خشوع است. حتی به جایی می رسد که در قومی هیچ خاشعی دیده نمی شود<sup>(۱)</sup>.

دومین وصف: مؤمن کامل، پرهیز از لغو است ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ لغو عبارت است از: کلام فضول یا کار فضولی که متضمن هیچ فایده‌ای نباشد، اعلی ترین درجه‌ی لغو معصیت و گناه است که در ضمن این که در آن فایده‌ی دینی نیست ضرر و نقصان دینی نیز در بردارد که پرهیز از آن واجب است، و پایین ترین درجه‌ی آن این است که نه مفید باشد و نه مضر که ترک آن حد اقل، اولی و موجب مدح است، رسول خدا ﷺ، در حدیثی فرمود: «من حسن إسلام المرأ ترکها ما لا یعنیه» یعنی: از نیکویی مسلمانی شخص آن است، که از امور بی فایده دست بردارد. بنابر این، آن از صفات خاصه‌ی مؤمن قرار داده شد.

وصف سوم: مؤمن کامل، پرداخت کننده زکات است لفظ زکات در لغت به معنای پاک کردن آمده است، و در اصطلاح شرع عبارت از صدقه دادن مقداری مال با شرایطی چند است، و عموماً در قرآن این لفظ به همین معنای اصطلاحی به کار رفته است؛ و در این آیه هم می تواند همین معنی مراد باشد، و آنچه بر این شبهه وارد می گردد که این آیه مکی است و زکات در مکه فرض نبوده است، بلکه پس از هجرت در مدینه فرض شده است. ابن کثیر و مفسرین دیگر پاسخ آن را چنین داده اند که فرض شدن زکات در مکه نازل شده بود و در سوره‌ی مزمل که بالاتفاق مکی است عبارت: ﴿أَقِمُْوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾

آمده است، ولی تفصیل دستور انتظام عمومی به وسیله‌ی حکومت و مقادیر نصاب پس از رفتن به مدینه طیبه مورد اجرا گذاشته شد؛ و کسانی که زکات را از احکام مدنی به شمار آورده‌اند، منشأ آن همین است، و کسانی که فرض شدن زکات را پس از ورود به مدینه قایل شده‌اند، زکات را در اینجا به معنای مضمون عام لغوی گرفته‌اند، یعنی: پاک کردن نفس خویش که در خلاصه‌ی تفسیر نیز همین معنی مراد گرفته شده است، قرینه‌ی این معنی در این آیه این است که عموماً در قرآن کریم هر کجا ذکر زکات فرضی آمده به الفاظ: ﴿إِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾، ﴿يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾، ﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾ بیان گردیده است و در اینجا تبدیلی عنوان: ﴿لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ فرمودن، قرینه‌ای است بر اینکه، در اینجا معنی اصطلاحی زکات مراد نیست، علاوه بر این تعلق بی تکلف فاعلون به فعل می‌باشد، و زکات اصطلاحی فعل نیست، بلکه مقداری از مال است، و آوردن فاعلون برای آن مقدار مال، بدون تأویل امکان ندارد، و اگر زکات در آیه، به معنای زکات اصطلاحی گرفته شود این فرض شدن و لزوم آن برای مؤمن معامله‌ای روشن است، و اگر مراد از آن تزکیه نفس باشد، یعنی تزکیه آن از رذایل، آن هم فرض است؛ زیرا شرک، ریا، تکبر، حسد، بغض، حرص و بخل که تزکیه عبارت از پاک کردن نفس از آنهاست، همه آنها حرام و گناه کبیره هستند، که پاک کردن نفس از آنها فرض است.

وصف چهارم: حفظ شرمگاه از حرام است: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَنفُسِهِمْ حَفِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ﴾ یعنی: کسانی که از غیر همسران و کنیزکهای شرعی خود شرمگاههای خود را حفظ می‌کنند، یعنی: علاوه بر انقضای شهوت، طبق موازین شرعی با این دو، با دیگری از طریق نامشروع به شهوت‌رانی مبتلا نمی‌شوند. در خاتمه این آیه فرمود: ﴿فَأِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾ یعنی کسانی که مطابق موازین شرع با همسران خویش یا کنیزکهای شرعی



خویش، شهوت نفس را تسکین می دهند، قابل ملامت نیستند، در این آیه اشاره به این است که این نیاز، در حدّ ضرورت باید گذاشته شود، و نباید مقصد زندگی قرار گیرد. لذا درجه‌ی آن این است که هر کسی چنین عملی انجام دهد، قابل ملامت نمی باشد، والله اعلم.

﴿فَنِ ابْتَعَىٰ وَرَأَىٰ ذَٰلِكَ فَأَوْلَىٰكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾ یعنی: قضای شهوت باغیر از همسر منکوحه و کنیزک شرعی طبق موازین شرع، بصورت دیگری حلال نیست، که شامل زنا هم می شود، و نکاح با زنی که شرعاً محرم باشد آن هم در حکم زناست، و جماع با همسر و کنیزک در حال حیض و نفاس یا برخلاف فطرت از عقب هم، در این حکم داخل است، و هم چنین قضای شهوت با مرد، پسر یا حیوان هم شامل این حکم است، و نزد جمهور مفسّرین استمناء با دست هم، (خارج کردن منی با دست) مشمول همین حکم است<sup>(۱)</sup>.

وصف پنجم: ادای حق امانت است، ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾ معنای لغوی لفظ امانت شامل هر آن چیزی است که مسئولیت آن را کسی به عهده گرفته باشد، و مورد اعتماد باشد، و چون آن، اقسام بی شماری دارد با وجود صیغه مصدر بودنش به صورت جمع آورده شد، تا که مشتمل بر همه‌ی انواع امانات باشد، چه آنها متعلّق به حقوق الله و یابه حقوق العباد باشند، امانات متعلّق به حقوق الله ادای همه فرایض و واجبات شرعی و پرهیز از تمام محرّمات و مکروهات است. داخل شدن امانت مالی در امانات متعلّق به حقوق العباد، معروف است، که اگر کسی مال خود را پیش کسی دیگر به صورت امانت گذاشت، این امانت می باشد که تا زمان مسترد کردن، حفظ آن بر عهده اوست. علاوه بر این اگر کسی سخن رازی با دیگری گفت، آن هم امانت

۱- از تفسیر بیان القرآن، قرطبی، بحر محیط و غیره.



اوست که اظهار راز دیگری بدون اذن شرعی، خیانت در امانت است، کاری که به کارگر یا کارمند محوّل شد، وقتی که در انجام آن کار باید صرف گردد و آن را با هم طی کردند. صرف آن وقت در انجام کار بدون کوتاهی امانت است، دزدی در کار یا در وقت خیانت است، از این معلوم شد که حفظ امانت و ادای حق آن لفظ بسیار جامعی است که شامل همه تفاسیل مذکور می باشد.

وصف ششم: ایفای عهد است یکی از عهود آن معاهده‌ای است که از دو طرف درباره معامله‌ای لازم قرار داده می شود که انجام دادن آن فرض و تخلف از آن غدر و فریب و حرام است، دوم آنکه بدان وعده گفته می شود که بصورت یک جانبه کسی به دیگر وعده‌ای بدهد که فلان چیز را به تو خواهم داد یا فلان کار را برای تو انجام می دهم. انجام این همه از نظر شرع لازم و واجب است.

در حدیثی آمده است که: «أَلْعِدَّةُ دَيْنٌ» یعنی: وعده نوعی قرض است، یعنی هم چنان که ادای قرض واجب است، هم چنین انجام دادن وعده هم واجب است که تخلف از آن بدون عذر شرعی گناه است، فرق میان این دو عهد این است که در ایفای مورد اول اگر یکی کوتاهی کند، طرف می تواند او را برانجام آن توسط عدالت اجبار کند، ولی در وعده یک جانبه اجباری توسط قضات در کار نخواهند بود، البتّه انجام دادن آن از نظر دیانت واجب و بدون عذر شرعی تخلف در آن، گناه است.

وصف هفتم: محافظت بر نماز است، «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» مراد از محافظت نماز پایبندی بر آن و ادای هر نمازی در وقت مستحب آن است<sup>(۱)</sup>.

در اینجا لفظ صلوات به صیغه جمع بدین خاطر آورده شد که مراد از آن



نمازهای پنجگانه است، و هدف از آن ادای هر یکی در وقت مستحب خودش می باشد، در ابتدا که مقصود بالذكر خشوع بود در آنجا لفظ مفرد آورده شد که روح مطلق نماز چه فرضی باشد، چه واجب و سنت، چه نفل، خشوع است، و اگر اندیشه و تأمل در جایی به کار گرفته شود، تمام حقوق الله و حقوق العباد و احکام متعلق به آن، در این اوصاف هفتگانه جای می گیرند، کسی که به این اوصاف متصف و به آنها پایبند باشد، آن مؤمن کامل و مستحق فلاح دنیا و آخرت است.

این امر قابل توجه است که هم ابتدا و آغاز این هفت وصف به نماز بود و هم اختتام آن به نماز است که بدین امر اشاره دارد که اگر نماز به حیث نماز با تمام آداب و پایبندی ادا گردد بقیه اوصاف خود به خود در او پدید خواهند آمد، والله اعلم.

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ۝ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ﴾ حاملین اوصاف مذکور به عنوان وارث جنت فردوس معرفی شدند، در لفظ وارث اشاره به این امر شده است، چنان که رسیدن مال مورث به وارث قطعی و لازمی است. هم چنین دخول حاملین این اوصاف به بهشت یقینی است، و پس از ذکر اوصاف مفلحین پشت سر قد اُفْلَحَ، در این جمله اشاره به این هم هست که فلاح کامل و جای اصلی فلاح بهشت است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ ﴿۱۲﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي وَاغْرٍ ﴿۱۳﴾  
و آفریدیم انسان را از گل انتخاب شده. باز گردانیدیم آن را نطفه در

قَرَارِ مَكِينٍ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً قَرَارِ مَكِينٍ ﴿۱۴﴾  
قرارگاهی. باز ساختیم نطفه را خون بسته‌ای، سپس کردیم خون بسته را قطعه گوشتی،

فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ

پس کردیم قطعه گوشت را استخوانها، سپس پوشانیدیم بر استخوانها گوشت، باز

أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿۱۴﴾ ثُمَّ أَنْكُم

بلند کردیم آن را در صورت دیگر، پس برکت بزرگ از خداست بهترین آفریننده. باز شما

بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ أَنْكُم يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿۱۶﴾ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا

پس از این می میرید. باز شما در قیامت بلند کرده می شوید. و ما آفریدیم

فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿۱۷﴾ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ

بالای سر شما هفت راه، و نیستیم ما از خلق، ناآگاه، و نازل کردیم از آسمان

مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهَلْقَدِرُونَ ﴿۱۸﴾ فَأَنْشَأْنَا

آب به اندازه، پس جای دادیم آن را در زمین و ما بر بردن آن توانا هستیم. پس آباد کردیم

لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَ أَغْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاحٍ كَثِيرَةٌ وَ

برای شما به آن، باغات از درخت خرما و انگور که برای شما در آن میوه های زیادی هست و

مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۱۹﴾ وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَ صَبِغٍ

از آنها می خورید. و آن درخت که می روید از کوه سینا، می روید با روغن و نان خورشید

لِلْأَكْلِيلِينَ ﴿۲۰﴾ وَ إِنَّا لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ لِّتَسْقِيَكُمْ بِمَاءٍ فِي

برای خوردگان. و برای شما امر عبرت آمیزی هست می نوشانیم شما را از آنچه در

بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۲۱﴾ وَ عَلَيْنَا وَ

در شکم آنهاست و برای شما در آنها فواید زیادی هست و بعضی را می خورید. و بر آنها و

عَلَى الْفَلَكِ تَحْمَلُونَ ﴿۲۲﴾

بر کشتی ها سوار کرده می شوید.

### خلاصه ی تفسیر

(نخست پدید آمدن انسان بیان شده است) و ما انسان را از خلاصه ی گل



(غذا) آفریدیم (اول گل می شود سپس توسط نباتات غذا به دست می آید) سپس او را از نطفه آفریدیم که (تا مدتی مقرر) در مقام محفوظ (رحم) مانده (و آن از غذا حاصل شده بود) سپس ما آن نطفه را به خون بسته ای تبدیل کردیم، سپس خون آن نطفه را به قطعه ای گوشت مبدل ساختیم، سپس (بعضی از اجزای) آن قطعه ای گوشت را به استخوانها تبدیل کردیم، سپس بر آن استخوانها گوشت پوشانیدیم (تا به وسیله ی آن استخوانها پوشیده شدند) سپس (پس از همه این دگرگونیها) ما (در آن، روح دمیده) او را (به شکل) مخلوق دیگری درآوردیم، (که از احوال گذشته کاملاً ممتاز و متباین است؛ زیرا انقلابات پیش از این در یک جماد بی روح پدید می آمد و اکنون او به انسانی ذی روح و زنده تبدیل شد) پس چگونه است شأن خدایی که از همه سازندگان بهتر است، (زیرا دیگر سازندگان می توانند در اشیای آفریده خدا قطع و برید کرده چیزی بسازند، پدید آوردن زندگی، ویژه خداست، تفصیل انقلابات مذکور بر نطفه در قانون و کتب دیگر طب هم ذکر شده است. و در آینده، فنا که سرانجام آخر انسان است بیان می گردد) سپس شما پس از این (تمام قصه عجیب) حتماً خواهید مرد (سپس صحبت از بازگشت در میان می آید) سپس شما در روز قیامت دوباره زنده کرده خواهید شد (و همانگونه که ما به شما در ابتدا، وجودی عطا کرده بودیم، هم چنین برای بقای شما هم انتظام کرده ایم که) ما بالای سر شما هفت آسمان (که در آنها برای ملایکه راههای رفت و آمد وجود دارد) ساخته ایم (که بعضی از مصالح شما هم، به آنها وابسته است) و ما از (مصالح) مخلوق بی خبر نبودیم (بلکه هر مخلوق را با مراعات مصالح و حکمتهایی آفریده ایم) و ما (برای بقا و نشو و نما ی انسان) از آسمان به مقدار (مناسب) آب نازل کردیم، سپس ما آن را (تا مدتی) در زمین نگه داشتیم، چنانکه مقداری آب بر روی زمین می ماند و مقداری در داخل آن

فرو می‌رود که گاه گاهی خارج می‌شود) و ما (همانگونه که بر نازل کردن آن، قادر هستیم، هم‌چنین) بر ناپود کردن آن تواناییم (چه بصورت مستحیل گردانیدن آن به هوا، یا چنان به عمق زمین فرو بردن آن که نتوانید آلات آن را استخراج نمایید، ولی ما آن را باقی نگاه داشتیم) سپس توسط آن (آب) باغهایی پدید آوردیم، از درخت خرما و انگور برای شما که در آن (درختهای خرما و انگور) ها میوه‌های زیادی وجود دارد (که هرگاه آنها تازه خورده شوند، میوه متصوّر می‌شوند) و از آنها (آنچه باقیمانده خشک کرده، نگهداشته شود، آنها را بصورت غذا) می‌خورید و (از آن آب) درختی هم (به نام زیتون پدید آوردیم) که در طور سینا (فراوان) یافت می‌شود که می‌روید با روغن و خورش برای خورندگان (از میوه آن هر دو فایده به دست می‌آید چه آن را در روشن کردن چراغ و مالش دادن در اعضا بکار برید یا به وسیله‌ی آن نان را تر کرده بخورید، این همه انتظامات آب و نباتات بود) و (در آینده منافع و آسانی‌هایی که توسط حیوان برای انسان می‌باشد، بیان گردیده است که) برای شما در حیوانات (هم) جای عبرت گرفتن است، که شما را از آنچه در شکم آنها وجود دارد (شیر) می‌نوشانیم و برای شما در آنها هم فواید بسیاری هست (که موی و پشم آنها به کار می‌آید) و بعضی از آنها را (نیز) می‌خورید و بر آنها (که قابل باربرداری می‌باشند) و بر کشتی‌ها سوار می‌شود

### معارف و مسایل

در آیات گذشته طریقه‌ی رستگاری دنیا و آخرت انسان، در اجرای احکام خدا و عبادت او، با پاک نگهداشتن ظاهر و باطن و ادای حقوق العباد، بیان گردید، و در آیات مذکور، قدرت کامل خداوند متعال و مظاهر خاص آن در آفرینش انسان، ذکر می‌گردد، تا از آن واضح گردد که انسان عاقل و باشعور،



غیر از این راهی دیگر، نمی تواند اختیار نماید.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ﴾ سلاله به معنای خلاصه و طین به معنای گل که بدین معناست که اجزای بخصوص را از خاک زمین بیرون آورده از آن انسان آفریده شده است. ابتدای آفرینش انسان از آدم علیه السلام، و آفرینش او از خلاصه آن خاک انجام گرفت، بنابر این آفرینش ابتدایی به طرف خاک منسوب گردید و پس از آن نطفه یک انسان وسیله آفریدن انسان دیگر قرار گرفت که در آیه بعدی آن را به ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً﴾ توضیح داده است، با این مطلب که ابتدای آفرینش از خاک آغاز گردید، سپس در آینده سلسله آفرینش از جز لطیف خاک یعنی از نطفه به اجرا در آمد، جمهور مفسرین، تفسیر آیه مذکور را چنین نوشته اند و نیز می توان گفت که مراد از ﴿سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ نطفه انسانی است؛ زیرا آن از غذا تولید می شود و غذای انسان از خاک تولید می گردد، والله اعلم.

### مراحل هفتگانه آفرینش انسان

در آیات مذکور، هفت مرحله از آفرینش انسان ذکر گردیده است، پیش از همه سلاله من طین، دوم نطفه، سوم علقه، چهارم مضغه، پنجم عظام، یعنی استخوانها، ششم پوشانیدن گوشت روی استخوانها و در هفتم تکمیل آفرینش یعنی دمیدن روح است.

### لطیفه‌ای شگفت آور از حضرت ابن عباس

در تفسیر قرطبی در این مقام از حضرت عبدالله بن عباس با استدلال به این آیه، نسبت به تعیین شب قدر، لطیفه‌ی شگفت آوری، نقل شده است، و آن این که حضرت فاروق اعظم، باری در مجمعی از اکابر صحابه پرسید: که شب قدر در چه تاریخی از رمضان می باشد؟ همه در پاسخ فقط چنین گفتند که: والله

اعلم، کسی وقتی برای آن معین ننمود، حضرت ابن عباس در آن میان کوچکتر از همه بود، مورد خطاب قرار گرفت که تو چه می‌گویی؟ حضرت ابن عباس فرمود: یا امیرالمؤمنین خداوند آسمانها و زمینها را هفت آفریده است آفرینش انسان را در هفت مراحل به پایه تکمیل رساند و برای غذای انسان هفت چیز آفرید، لذا آنچه در فهم می‌آید این است که شب قدر در تاریخ بیست و هفتم باشد، فاروق اعظم این استدلال عجیب را شنیده به صحابه‌ی کرام فرمود: شما نتوانستید پاسخی را بدهید که این کودک داد، کودکی که هنوز مویهای سرش برابر نشده است. این حدیث طویل در مسند ابن ابی شیبہ آمده است، حضرت ابن عباس از هفت درجه آفرینش انسانی همان را مراد گرفت که در این آیه آمده است و هفت چیز در غذای انسان در آیه سوره‌ی عبس آمده است: ﴿فانبتنا فيها جباو عنباو قضاو زيتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاكهة و ابا﴾<sup>(۱)</sup> در این آیه هشت چیز ذکر شده است که هفت مورد اوّل غذای انسان است و آخرین یعنی «اب» غذای حیوانات می‌باشد<sup>(۲)</sup>.

سپس هفت مرحله‌ای که بر آفرینش انسان می‌گذرد، بلاغت قرآن را ملاحظه می‌فرمایید که همه‌ی آنها را به یک اندازه بیان نفرمود، بلکه دگرگونی آن را از یک دور تا دور دیگر به عبارت «ثم» تعبیر نمود که بر تراخی دلالت دارد. و در جایی به لفظ فا آن را ذکر نمود که بر تعقیب بلا مهلت دلالت دارد. در این، اشاره به آن ترتیبی است، که از یک انقلاب تا انقلاب دیگر طبعا پدید می‌آید، که بعضی انقلابات از نظر عقل انسانی خیلی مشکل و بسیار دیر به دست می‌آید، و بعضی دیگر این قدر دیر به دست نمی‌آید، چنان‌که قرآن کریم «سه» دوره ابتدایی را به لفظ «ثم» بیان نمود، نخست «سلاله من طین و بعد



تبدیل کردن آن به صورت نطفه که آن را به لفظ «ثم» بیان فرمود. «ثم جعلته نطفة» زیرا تولید غذا از خاک و سپس جز بدن قرار گرفتن غذا و سپس جز خاص از آن به صورت نطفه در آمدن، از نظر عقل انسان وقت زیادی می طلبد، هم چنین بعد از این درجه‌ی سوم تبدیلی نطفه به خون بسته را، این هم وقت طولانی می خواهد که آن را هم به عبارت: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» بیان فرمود. و بعد از این، سه مراحل دیگر یعنی، مضغه شدن علقه و استخوان قرار گرفتن مضغه و پوشش گوشت روی استخوانها در مدتی کوتاه چندان بعید به نظر نمی رسد، پس این سه مورد را به عبارت «فا» ذکر نمود، سپس دور آخر که نفخ روح و پیدا کردن زندگی است، آن را هم به عبارت ثم تعبیر نمود؛ زیرا که پدید آوردن روح و حیات در یک جماد و غیر ذی روح از نظر عقل مدّت زیادی می خواهد بنابر این در اینجا باز عبارت ثم آورده شد.

خلاصه این که اگر مطابق عقل و قیاس انسانی در دگرگونی از مرحله‌ای تا مرحله‌ی دیگر وقت طولانی لازم است، در آنجا به لفظ ثم اشاره شده است و اگر از روی قیاس عموم مردم، وقتی در آن درکار نباشد، از آن به عبارت فا تعبیر نموده به آن طرف اشاره نموده است. لذا با توجه به آن حدیث شبهه‌ای بر این وارد نمی گردد، که در آن فرموده است، در انقلاب از هر مرحله تا مرحله دیگری چهل روز صرف می شود؛ زیرا این کار قدرت کامل خداوندی است که تابع عقل و قیاس انسانی نمی باشد.

**آخرین مقام آفرینش انسانی، پدید آوردن روح و حیات در اوست**  
 این را قرآن بطور خاص و نمایانی چنین بیان نمود که: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ» یعنی باز ما او را آفرینشی دیگر عطا کردیم، وجه بیان این امتیاز، این است که شش مرحله‌ی قبلی آفرینش متعلق به عالم عناصر و مادیات و



انقلاب و تبدیل در آن بود، و این هفتمین مرحله‌ی آخر متعلق به عالم دیگر یعنی عالم ارواح است که روح به جسم منتقل می‌شود، بنابراین از آن به «خلق آخر» تعبیر نمود.

### روح حقیقی و روح حیوانی

در اینجا خلقا آخر را حضرت ابن عباس، مجاهد، شعبی، عکرمه، ضحاک، ابوالعالیه و غیره به نفخ روح تفسیر کرده‌اند. در تفسیر مظهری آمده است که غالباً مراد از این روح، روح حیوانی است که آن هم مادی، و جسمی است لطیف، که در تمام رگ و ریشه جسم حیوان ساری است، که اطبا و فلاسفه به آن روح می‌گویند و آفرینش آن هم پس از آفرینش همه‌ی اعضا می‌باشد، بنابراین، از آن به عبارت «ثم» تعبیر نمود، و روح حقیقی که ارتباط عالم ارواح دارد و حق تعالی آن را از آنجا آورده و با قدرت کامل خویش با روح حیوانی ارتباط آن را برقرار می‌فرماید، شناخت حقیقت آن کار انسان نیست، و آفریدن این روح حقیقی از آفرینش انسانی خیلی جلوتر انجام گرفته است و خطاب به همان ارواح حق تعالی در ازل فرموده: ﴿ءَالْسُّتُ بِرَبِّكُمْ﴾<sup>(۱)</sup> و همه به لفظ: ﴿بلی﴾ به ربوبیت حق تعالی اقرار کردند، البته ارتباط آن جسم انسانی، پس از آفرینش اعضای انسانی انجام می‌گیرد، پس امکان دارد که مراد از نفخ روح در اینجا برقراری ارتباط روح حقیقی با روح حیوانی باشد، و در حقیقت حیات انسان متعلق به همان روح حقیقی است که وقتی با روح حیوانی مرتبط می‌شود به انسان زنده گفته می‌شود، و هرگاه ارتباط آن از روح حیوانی منقطع شود، انسان مرده دانسته می‌شود و روح حیوانی هم از کار می‌افتد.



﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ معنی اصلی خلق و آفرینش عبارت است: از پدید آوردن چیزی از سر نو، بدون ماده سابقه که این صفت مختص حق تعالی است. و با ملاحظه‌ی این معنی خالق تنها حق تعالی است، کسی دیگر چه فرشته و چه انسان، نمی‌تواند خالق باشد، ولی گاه گاهی این لفظ خلق و آفرینش در معنای صنعت هم به کار می‌رود، و حقیقت صنعت بیش از این نیست که مواد و عناصری که حق تعالی آنها را به قدر کامل خود در این جهان آفریده است، در آن دست کاری نموده و با هم ترکیب داده از آنها چیز تازه‌ای ساخته شود، که این کار را هر انسانی می‌تواند انجام دهد. و با توجه به این معنی می‌توان به انسانی گفت که خالق فلان چیز مخصوص است، خود قرآن کریم فرموده است: ﴿تَخْلُقُونَ أَفْكَاءَ﴾<sup>(۱)</sup>، و در باره حضرت عیسی علیه السلام، فرموده است که: ﴿إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾<sup>(۲)</sup>، در تمام این موارد لفظ خلق به صورت مجاز بر صنعت اطلاق شده است.

هم چنین در اینجا لفظ ﴿الْخَالِقِينَ﴾ به صیغه جمع به این خاطر آورده شده است که عموم مردم که به اعتبار صنعت گری خویش، خود را خالق چیزی تصور می‌کنند، پس الله تعالی از این خالقان یعنی صنعت گران، بهترین صنعت گر است، والله اعلم.

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ﴾ در سه آیه ماقبل مبدأ انسان یعنی ابتدای آفرینش او ذکر شده بود، اکنون در این دو آیه معاد یعنی سرانجام او نیز ذکر می‌گردد. در این آیه فرمود: همه‌ی شما پس از آمدن و سکونت کردن در این جهان با مرگ مواجه خواهید شد، که کسی نمی‌تواند از آن، مستثنی گردد، سپس فرمود: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ یعنی: پس از مرگ در روز قیامت

همه‌ی شما زنده گردانیده مبعوث می‌شوید تا که حساب اعمال شما را گرفته به منزل اصلی بهشت یا جهنّم، رسانیده شوید، این است سرانجام انسان، در آینده احوال درمیانی آغاز و انجام یعنی، مبدأ و معاد و تفصیلی از احسانات و انعامات خداوندی بر انسان است، که ذکر آنها از آفرینش آسمان در آیه‌ی بعدی شروع می‌شود.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ طرائق جمع طریقه است که می‌توان آن را به معنای طبقه گرفت، لذا معنای آن این است که هفت آسمان تو در تو بالای سر شما ساخته شد، و معنای مشهور طریقه راه است و می‌تواند به معنای آن باشد که این آسمانها گذرگاههای فرشتگانند، وقتی که احکام خدا را برداشته وارد زمین می‌شوند.

﴿وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَنَفِينَ﴾ در اینجا نشان داد که ما انسان را پس از آفریدن مهمل نگذاشته‌ایم و نمی‌توانیم از او غافل بمانیم، بلکه وسایل نشو و نما، رهایش و آسایش او را هم آماده کرده‌ایم که ابتدای آن از آفرینش آسمانها بوده است، سپس از آسمان آب نازل کرده وسایل غذا و آسایش انسان را به وسیله‌ی میوه‌ها و گلها آفرید، که تذکره آن را در آیه مابعد چنین بیان نمود.

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهٍ لَّقَدِيرُونَ﴾

### نظام شگفت آور قدرت الهی برای رساندن آب به انسان

در این آیه، با ذکر بارانیدن آب از آسمان، قید ﴿بقدر﴾ را اضافه نمود، تا بدین امر اشاره نماید که انسان چنان ضعیف الخلق است که اگر چیزهایی که مدار زندگی او قرار گرفته‌اند از مقدار مقدر بیشتر باشند، آنها هم برای او وبال جان و عذابی قرار می‌گیرند. مانند آب که بدون آن، انسان و حیوان نمی‌تواند



زنده بماند، اگر بیش از ضرورت باران ببارد طوفان بپا می‌خیزد و برای انسان و وسایل او وبال و عذابی قرار می‌گیرد، بنابر این، بارانیدن آب از آسمان هم به اندازه‌ی خاصی می‌باشد، که ضروریات انسانی را تکمیل کند، و به صورت طوفان درنیاید. جز در مواردی که تقاضای حکمت الهی علت مسلط کردن طوفان قرار گیرد، پس از این، مسئله‌ی قابل تأمل، این است، که اگر طبق ضرورت روزمره به مقدار نیاز باران ببارد، باز هم انسان بامشقت مواجه می‌گردد، باران در روز، مخالف با کارهای روزمره و مزاج اوست، و اگر طبق ضرورت سال یا شش ماه یا سه ماه در یک زمان ببارد و به مردم دستور داده شود که سهم آب خود را تا شش ماه جمع کنید و استفاده نمایید، پس هر انسان به جای خود، اغلب مردم نمی‌توانند برای جمع آوری آن انتظام کنند، و اگر به شکلی انتظام حوضهای بزرگ و تانکرها را بکنند، باز هم ظرف چند روز این آب فاسد می‌شد که نوشیدن یا استفاده‌ی دیگر آن، دشوار می‌باشد، بنابر این، قدرت حق تعالی جلّ شأنه، آن را چنین انتظام نمود، که هرگاه باران ببارد از آبی که درخت و زمین نیاز به آن دارند، سیراب می‌شوند، سپس در حوضها و تالابها و گودالهای مختلف زمین این آب جمع می‌گردد که انسان و حیوانات آن را طبق ضرورت استعمال کنند، ولی روشن است که این آب ظرف چند روز تمام می‌شود، انتظام آب رسانی دایمی که به انسان در هر منطقه هر روز آب تازه برسد، چگونه برگزار شود؟ قدرت الهی انتظام آن را بدین شکل مقرر نموده است که مقدار زیادی از آب به صورت برف دریای منجمد بر قلّه‌های کوهها در فضای پاک و صاف گذاشته که نه گرد و غباری بدانجا برسد، و نه که در دسترس انسان و حیوان قرار گیرد، و نه امکان فساد آن پیش آید، و نه گندیده و فاسد می‌شود، سپس آب برف کم کم گداخته به وسیله‌ی رگه‌های کوهها در زمین پخش می‌شود، و این لوله‌کشی قدرت الهی، در تمام گوشه و کنار زمین



می‌رسد، که از آن در بعضی موارد چشمه‌ای می‌جوشد، و در بعضی جاها به صورت جوی و نهر آب بر روی زمین جاری می‌گردد، و آبهای تازه جاری شده میلیاردها انسان و حیوانات را سیراب می‌گرداند، و مقداری از آب برف کوهها در عمق زمین فرو رفته زیر زمین جریان پیدا می‌کند و آن را به صورت حفر چاهها می‌توان هر جا استخراج کرد، این نظام کامل در این آیه‌ی مذکور قرآن در یک لفظ: ﴿فَأَسْكَنَهُ فِي الْأَرْضِ﴾ بیان گردید، و در پایان به این هم اشاره نمود، آبی که از ته زمین به صورت‌کنندن چاه استخراج می‌شود، این هم سهولتی از طرف خداست، که در عمق خیلی زیادی نیست، بلکه در عمق خیلی کمی این آب، گذاشته شده وگرنه امکان داشت بلکه مقتضای خاصیت طبیعی آب بود که در عمق زمین چنان فرو برود که از دسترس انسان خارج گردد، و این مطلب در آخر آیه به این جمله بیان گردید که: ﴿وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَدِيرُونَ﴾. سپس چیزهایی را که به وسیله‌ی آب پدید می‌آید طبق مزاج و مذاق عرب بیان نمود که باغهای درخت خرما و انگور از آن پدید آمد و میوه‌های دیگر را در یک لفظ عام جمع نمود: ﴿لَكُمْ فِيهَا فَوْكِ كَثِيرَةٌ﴾ یعنی: در این باغها علاوه بر خرما و انگور، برای شما هزاران نواع دیگر میوه آفرید، که شما آنها را تنها با صورت تلذذ می‌خورید، و بعضی از آنها ذخیره شده، غذای مستقلی از آن برای شما آماده می‌گردد، ﴿وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ بیانگر این مطلب است، سپس بطور ویژه ایجاد زیتون و روغن آن را ذکر نمود، زیرا که منافع بی‌شماری دارد، و چون درخت زیتون بیشتر در کوه طور وجود دارد لذا به آن منسوب گردید. ﴿وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ﴾ سیناء و سینین عبارت از جایی است که کوه طور در آن واقع است، روغن زیتون به جای نیازهای روغن، مانند مالش بدن و روشن کردن چراغ هم به کار می‌رود، و نیز به جای خورش هم مصرف می‌گردد، که آن را چنین ذکر نمود: ﴿تُنْبِتُ بِالدَّهْنِ وَ صَبِغٍ لِّلْأَكْلِينَ﴾ خصوصیت کوه طور برای



زیتون این است، که این درخت بیش از همه بر کوه طور روید و بعضی فرموده‌اند: پس از طوفان نوح نخستین درختی که بر روی زمین روید زیتون بود<sup>(۱)</sup>.

پس از این، خداوند متعال نعمتهایی را ذکر نمود که به وسیله‌ی حیوانات، آنها را به انسان عطا نموده بود تا که انسان از آنها عبرت حاصل کند، و به قدرت و رحمت کامل خدا استدلال نموده به توحید و عبادت مشغول باشد، لذا فرمود: **﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾** یعنی: برای شما در حیوانات عبرت و نصیحتی وجود دارد، سپس به برخی از تفصیل آن، اقدام نموده فرمود: **﴿نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا﴾** که ما از شکم آن حیوانات برای شما شیر پاکیزه آماده کردیم که بهترین غذای انسانی است، سپس فرمود: تنها شیر نیست، بلکه در آنها برای شما بسیار منافع و فواید (بیشماری دیگر) وجود دارد: **﴿وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ﴾** اگر ببیند شید تک تک اجزای حیوان به درد انسان می‌خورد، و از آن انواع و اقسام و وسایل زندگی انسان مهیا می‌گردد، از موی و استخوان، رودها، رگها و همه اجزای حیوانات، انسان وسایل بیشماری برای خود می‌سازد، و آماده می‌کند که آمارگیری آنها هم مشکل است، علاوه بر آن منافع بیشمار، بزرگترین نفع آن این است که گوشت حیوانات حلال گوشت بهترین غذای انسانی است: **﴿وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾** در پایان فایده‌ی بزرگتری از حیوانات ذکر نمود که سوار آنها هم می‌شوند و در حمل بار هم از آنها استفاده می‌کنند، و در این استفاده‌ی اخیر چون کشتی‌ها در دریا هم شامل هستند که استفاده بزرگ سواری و باربری از آنها گرفته می‌شود؛ لذا کشتی‌ها را هم همراه آنها ذکر نمود: **﴿وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلِكِ تَحْمَلُونَ﴾** و در حکم فلک یعنی، کشتی است سایر سواریهای صنعتی چون ماشین و غیره را هم می‌باشند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَسْقَوْمَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا

وما فرستادیم نوح را به سوی قومش، پس او گفت ای قوم، بندگی خدایا بجایاورید، نیست

لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۲۳﴾ فَقَالَ الْمَلَأُوا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

حاکمی برای شما غیر از او، آیا شما نمی ترسید. پس گفتند سرداران کافر قوم او،

مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

این کیست، انسانی است مانند شما، می خواهد که برتری یابد بر شما، و اگر خدا می خواست

لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿۲۴﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا

نازل می کرد فرشته، ما نشنیده ایم آیین را در آبا و اجداد گذشته خودمان. نیست او بجز از

رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فترَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۲۵﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي

مردی که جنون دارد، انتظار بکشید برای او تا مدتی. گفت پروردگارا، تو کمک کن به من که

بِمَا كَذَّبُونَ ﴿۲۶﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ

آنها مرا تکذیب کردند. پس حکم دادیم به او که بساز کشتی را در جلو چشمان ما و

وَحِينًا فَاذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ

بدستور ما، پس هرگاه برسد حکم ما و جوش زند تنور پس بینداز در کشتی از هر چیز

زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تَخَافِ بِنِي

جفتی دو دو، و اهل خود را مگر کسی که نخست مقرر شده در حق او قول، و صحبت نکن

فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ﴿۲۷﴾ فَاذَا أَسْتَوَيْتَ أَنْتَ

بامن در مورد ظالمان، بدون از شک آنها غرق شدنی هستند. پس وقتی که بالا رفتی تو

وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّنا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۲۸﴾

و همراهان تو بر کشتی، پس بگو سپاس خدا را، آنکه نجات داد ما را از مردمان گناهکار.

وَقُلِ رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿۲۹﴾

و بگو پروردگارا، فرود آور مرا فرود آوردن با برکت، و تو هستی بهترین فرود آورنده.



إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿۳۰﴾  
در این، نشانیهاست، و ما آزمایش کننده ایم.

### خلاصه‌ی تفسیر

(در آیات ماقبل آفرینش انسان و پدید آوردن وسایل گوناگونی برای بقا و آسایش او، ذکر گردید، در آینده انتظامی که برای تربیت روحانی و رستگاری دینی او، در نظر گرفته شده است، بیان می‌گردد) و ما نوح (علیه السلام) را به عنوان پیامبر به سوی قوم او فرستادیم، پس او (به قومش) فرمود که: ای قوم من! خدا را عبادت کنید و غیر از او کسی سزاوار معبود قرار دادن نیست، (وقتی که این امر ثابت است، پس) آیا باز هم شما (از معبود قرار دادن دیگران) نمی‌ترسید؟! پس (با شنیدن این قول حضرت نوح علیه السلام)، رؤسای قومش که کافر بودند، (به عوام) گفتند که این شخص، غیر از مانند شما، یک انسان (عادی) است، چیزی دیگر (رسول و غیره) نیست، هدف (اصلی) او، (از این ادعا) این است، که برتر از شما قرار گیرد (هدف او فقط جاه و مقام است) و اگر خواست خدا می‌بود (که رسول بفرستد)، پس (برای این کار) فرشتگان را می‌فرستاد، (لذا ادعای او بیجاست، هم چنین دعوت او به سوی توحید اشتباه دیگری است، زیرا) ما این موضوع را (که دیگری را معبود قرار ندهید، هیچ‌گاه) از بزرگان گذشته خود نشنیده‌ایم، پس او کسی است که به جنون مبتلا شده است، (از اینجاست که برخلاف همه جهان صحبت می‌کند که من رسولی هستم و معبود یکی است) پس تا وقتی (وقت مرگش) در انتظار (این حالت) باشید، (سرانجام تا مدتی رسیده از بین خواهد رفت، و همه‌ی مصیبت‌ها خاتمه می‌یابد) نوح (علیه السلام)، از ایمان آوردن آنان مأیوس شده به بارگاه باری تعالی (عرض نمود: پروردگارا! انتقام مرا (از آنها) بگیر؛ زیرا آنها مرا تکذیب کردند،



پس ما (دعای او را پذیرفتیم و) به او دستور دادیم که تحت نظر و به دستور ما، کشتی بساز، (که اکنون طوفانی خواهد آمد، و شما با مؤمنان به وسیله‌ی آن، محفوظ خواهید ماند)، پس وقتی که دستور ما (به عذاب نزدیک) آمد و رسید، و (علامت آن این است که) از زمین فواره آب آغاز گشت، پس (آنگاه) از هر نوع (حیوانات که بدرد انسان می‌خورند، و نمی‌توانند در آب زنده بمانند، مانند: گوسفند، بز، گاو، شتر، اسب، خر و غیره) یک نر و یک ماده، یعنی دو عدد داخل آن (کشتی) نما و افراد خانواده خود را هم (سوار کن) مگر کسی که حکم (غرق شدن) در حق او نافذ شده است (کسی که از اهل و عیال تو کافر باشد او را سوار نکن) و (این را بشنو که به هنگام نزول عذاب) نسبت به (نجات) کفار با من صحبت نکن، (زیرا که) همه آنها غرق خواهند شد، پس وقتی که شما و همراهان (مسلمان) شما در کشتی نشستید چنین بگو: سپاس خدایی را که ما را از کفار (از افعال آنها و وبال آن) نجات داد، و (وقتی که بعد از پایین آمدن طوفان، از کشتی فرود آمدید) چنین بگویید: پروردگارا! مرا (بر زمین) با برکت، فرود آر (با اطمینان ظاهری و باطنی نگهدار) و شما (به اعتبار پذیرایی به پیش خود) از همه پذیرایی کنندگان بهتر هستید (کسانی دیگر که میهمانان را پذیرایی می‌کنند، نمی‌توانند اهداف میهمانان را برآورده سازند، و او را نجات دهند، و شما همه اینها را می‌توانید) در این (واقعه‌ی مذکور برای اهل عقل) نشانه‌های زیادی (از قدرت ما) وجود دارد، و ما (این نشانه‌ها را معلوم کرده بندگان خود را) می‌آزماییم (تا ببینیم که چه کسی از آنها استفاده می‌کند، و چه کسی استفاده نمی‌کند، و آن نشانه‌ها از این قرار است: فرستادن رسول، نجات مؤمنان، هلاک کردن کفار، پدید آوردن طوفان ناگهانی، حفظ کشتی و غیره).



## معارف و مسایل

﴿وَفَارَ التَّنُورُ﴾ تنور بر آن جای ویژه‌ای اطلاق می‌شود که برای پختن نان ساخته می‌شود، و این معنی معروف و مشهور است. و به اعتبار معنای دوم تنور بر تمام روی زمین اطلاق می‌شود، و در خلاصه‌ی تفسیر با در نظر گرفتن همین معنی، ترجمه شده است، و بعضی از این عبارت، تنور خاص پختن نانی را مراد گرفته که در مسجد کوفه است، و بعضی گفته که آن در ملک شام است، جوش زدن آب از این تنور، علامت طوفان برای حضرت نوح علیه السلام، قرار داده شد<sup>(۱)</sup>. تذکره‌ی حضرت نوح و طوفان و کشتی در سوره‌های گذشته با تفصیل بیان شده است.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٣١﴾ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ  
باز آفریدیم پس از ایشان قومی دیگر را. سپس فرستادیم در آنها رسولی از خود آنها که

اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾ وَقَالَ  
بپرستید خدا را، نیست برای شما حاکمی بجز از او، پس آیا شما نمی‌ترسید. و گفتند

الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَاهُمْ  
سرداران قوم او که کافر بودند، و تکذیب می‌کردند ملاقات آخرت را، و آسودگی داده بودیم

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ  
در زندگی دنیا، نیست این مگر انسانی مانند شما می‌خورد از آنچه شما می‌خورید و

يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾ وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا  
می‌نوشد از آنچه شما می‌نوشید. و اگر اطاعت کردید از انسانی مانند خود، پس یقیناً شما

لَخَسِرُونَ ﴿۳۴﴾ أَيْعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَاباً وَ عِظَماً  
 خراب شدید. آیا به شما وعده می‌دهد که هرگاه شما بمیرید و باشنید خاک و استخوانها،

أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ ﴿۳۵﴾ هَيَّاتَ هَيَّاتَ لِمَا تُوْعَدُونَ ﴿۳۶﴾  
 بیرون آورده می‌شوید. کجا می‌تواند باشد، کجا می‌تواند باشد، آنچه به شما وعده داده شده است.

إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿۳۷﴾  
 نیست مگر همین زندگی ما در دنیا، که می‌میریم و زنده می‌شویم و نیستیم ما بلند شونده.

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۳۸﴾  
 و نیست او مگر مردی که بسته است بر خدا دروغ، و نیستیم ما پذیرنده او.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ ﴿۳۹﴾ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِحَّ نَسِيمِينَ ﴿۴۰﴾  
 گفت پروردگارا کمک کن به من که آنها مرا تکذیب کردند. گفت الاّن ظرف چند روز می‌شوند پشیمان.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۴۱﴾  
 پس گرفت آنها را فریادی بحق، پس کردیم آنها را خس و خاشاک، پس دور باشند قوم گناهکار

### خلاصه‌ی تفسیر

سپس (بعد از قوم نوح) ما گروه دیگری، آفریدیم (مراد از آن قوم عاد یا ثمود است) سپس در میان آنها رسولی فرستادیم که از خود آنان بود (مراد از آن هود عليه السلام، یا صالح عليه السلام، می‌باشد، آن پیامبر گفت) ای مردم خدا را پرستید که غیر از او معبود (حقیقی) دیگری ندارید، آیا شما (از شرک) نمی‌ترسید؟ و ما به آنها در زندگی دنیوی عیش هم داده بودیم، گفتند این فقط انسانی (عادی) مانند شماست، که می‌خورد آنچه که شما می‌خورید، و می‌نوشد از آنچه که شما می‌نوشید، و (وقتی که او انسانی مانند شما هست، پس) اگر شما از گفته‌ی انسانی (عادی) مانند خود، پیروی کنید، یقیناً شما در خسارت (عقل) قرار گرفته‌اید، (این حماقتی است بزرگ!) آیا این شخص به شما چنین می‌گوید که



هرگاه بمیرید و (پس از مردن) به خاک و استخوان تبدیل شوید، (چنانکه وقتی اجزای لحمیه خاک می‌گردند، استخوانها بدون گوشت می‌مانند و پس از چندی آنها هم خاک می‌شوند، پس این شخص می‌گوید که هرگاه بدین حالت برسید) باز (هم بار دوم زنده گردانیده از زمین) بیرون آورده می‌شوید، (پس چنین شخص هیچ‌گاه شخصی نمی‌تواند قابل اطاعت و پیروی باشد، و) بسیار بعید است آنچه به شما گفته می‌شود، و زندگی تنها همین زندگی دنیوی ماست، که چون کسی از ما می‌میرد و کسی پیدا می‌شود و ما دوباره زنده گردانیده نمی‌شویم، فقط این چنین شخصی است که بر خداوند افترا می‌بندد (که او مرا رسول مقرر کرده، اعزام فرموده است، و معبودی دیگر بجز او نیست و قیامت می‌آید) و ما هرگز او را راستگو نمی‌پنداریم، پیامبر دعا کرد که پروردگارا انتقام مرا بگیر؛ زیرا که آنها مرا تکذیب کردند، فرمود که ایشان عنقریب پشیمان خواهند شد، چنانکه آنها را صدای شدیدی (یا عذاب) طبق وعده برحق (که لیصبحن ندمین) آمد و فراگرفت (که به سبب آن همه هلاک شدند) سپس (از هلاکت) آنها را (مانند) خس و خاشاک (پایمال) کردیم پس خداوند کفار را خواهد گرفت.

### معارف و مسایل

در آیات ماقبل داستان حضرت نوح علیه السلام، به صورت هدایتی ذکر گردیده بود، در آینده احوال بعضی از انبیا و ائمه‌ایشان به صورت اجمال بدون تعیین نام ذکر می‌شود، با توجه به آن آثار و علامات، حضرات مفسرین فرموده‌اند: مراد از این امته‌ها، عاد یا ثمود یا هر دوی آنها هستند، به سوی عاد حضرت هود علیه السلام، مبعوث گردید، و به سوی ثمود حضرت صالح علیه السلام، در این قصه بیان گردید که هلاکت ایشان به وسیله‌ی «جیغ» انجام گرفت و هلاکت وسیله جیغ



در جای دیگر برای قوم ثمود بیان شده است. بنابراین، بعضی فرموده‌اند که مراد از: ﴿قَرْنًا ۚ اٰخِرِيْنَ﴾ در این آیات، ثمود است ولی امکان دارد که مراد از: ﴿الصَّيْحَةَ﴾ در اینجا مطلق عذاب باشد، پس می‌تواند متعلق به قوم عاد هم باشد، والله اعلم.

﴿اِنَّ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِيْنَ﴾ غیر از این زندگی دنیا زندگی دیگر وجود ندارد، پس مردن و زنده شدن مختص به این دنیاست و سپس زندگی دیگری نخواهد بود، این است قول عموم کفار که منکر قیامت هستند، با این انکار که به زبان انجام دادند، به صراحت کافر هستند، اما تأسف در این است که امروز بسیاری از مسلمانان هم وجود دارند که این انکار عملاً از قول و فعل آنها تراوش می‌کند، هیچ گاه به سوی حساب قیامت و آخرت متوجه نمی‌شوند، الله تعالی اهل ایمان را از این مصیبت نجات دهد.

ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْۢ بَعْدِهِمْ قُرُوْنًا ۙ اٰخِرِيْنَ ﴿۴۲﴾ مَا تَسْبِقُ مِنْۢ اُمَّةٍ اَجَلَهَا وَ مَا

باز آفریدیم پس از آنها، گروه‌های دیگر. سبقت نمی‌گیرد هیچ قومی از وعده خود و نه

يَسْتَنْخِرُوْنَ ﴿۴۳﴾ ثُمَّ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَّا جَاءَ اُمَّةً

عقب می‌ماند. باز فرستادیم پیامبران خود را پشت سر همدیگر، هرگاه رسید به قومی

رَّسُوْلًا كَذَّبُوْهُ فَاتَّبَعْنَاۢ بَعْضَهُمْۙ بَعْضًا وَّ جَعَلْنَاهُمْ اَحَادِيْثَ

پیامبر، او، تکذیب کردند او را، پس کردیم مابعضی را پشت سر بعضی و کردیم آنها را داستانها،

فَبَعْدًا لِّلْقَوْمِۗ لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿۴۴﴾ ثُمَّ اَرْسَلْنَا مُوسٰى وَّ اَخَاهُ هٰرُوْنَ

پس دور باشند کسانی که قبول نمی‌کنند. باز فرستادیم موسی و برادرش هارون را با

بَنِيۡ اِسْرٰٓءِيْلَ وَّ سُلٰطٰنٍ مُّبِيْنٍ ﴿۴۵﴾ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَّ مَلٰٓئِهٖ فَاَسْتَكْبَرُوْا وَ كَانُوْا قَوْمًا

نشانیان خویش و سگد واضح. بسوی فرعون و سرداران او، پس تکبر کردند و بودند گروهی



عَالِينَ ﴿۴۶﴾ فَقَالُوا أَنْوْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ﴿۴۷﴾  
سرکش، پس گفتند آیا ما قبول کنیم دو انسان مانند خود ما را و قوم آنها پیرو ماست.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿۴۸﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ  
پس تکذیب کردند آن دو تا را، پس شدند از هلاک شوندهگان. و دادیم ما به موسی کتاب،

لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۴۹﴾ وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْنَهُمَا إِلَى رُبُوعٍ  
تا که آنها، راه یابند. و کردیم پسر مریم و مادر او را نشانی، و جای دادیم آنها را بر تپه

### ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ ﴿۵۰﴾

قرارگاه و چشمه داری.

#### خلاصه‌ی تفسیر

باز پس از (هلاک شدن) آنها (عاد یا ثمود) ما امت‌های دیگری آفریدیم (که آنها به سبب تکذیب رسل هلاک شدند، و مدّتی که در علم خدا برای هلاکت آنها مقرر بود) هیچ امتی (از آن امتها) نتوانست از آن (مشخص خودش (در هلاک شدن) سبقت بگیرد و نتوانستند (از آن مدّت مقرر) عقب بمانند (بلکه در عین وقت هلاک گردیدند، خلاصه آن امتها نخست آفریده شدند) سپس ما (نزد آنها) پیامبران خود را (برای هدایت) یکی بعد از دیگری فرستادیم، (همانگونه که آن امتها یکی بعد از دیگری آفریده شدند، ولی حالت آنها چنان شد که) هرگاه نزد یکی از آن امتها رسول (مختص) آنان (با احکام خدا) می آمد، آنها او را تکذیب می کردند، پس ما (هم در هلاک کردن) رشته یکی را پشت سر دیگری بستیم و حکایت آنها را بصورت داستانهایی در آوردیم، (چنان نیست و نابود شدند که غیر از داستانها از آنان نام و نشانی باقی نماند) پس گرفت خدا بر کسانی است (که بر تفهیم انبیاء علیهم السلام هم)، ایمان نمی آورند، سپس ما موسی علیّه السلام و برادر او هارون (علیه السلام) را با احکام خویش و

دلایل روشن، (معجزه صریح که دلیل نبوت است) به سوی فرعون و درباریهای او، (مبعوث کرده) فرستادیم (و مبعوث شدن او به سوی بنی اسرائیل که معلوم است)، پس آنها (از تصدیق و اطاعت او) کبر ورزیدند و راه کبر در پیش گرفتند (عقل آنها پیش از آن خراب بود) چنانکه (باهم) گفتند ایا ما بر چنین (اشخاصی) که انسانهایی چون ما هستند (و هیچ امری موجب امتیاز بر ما نیست) ایمان آوریم (و فرمانبردار آنان باشیم) در حالی که قوم (خود) آنها فرمانبردار ما هستند (خود ما بر قوم آنها ریاست داریم، پس چگونه ما می توانیم اقتدار و ریاست این دو شخص را تسلیم کنیم، آنها ریاست دینی را بر ریاست دنیوی قیاس کردند که ما دارای نوعی ریاست هستیم، پس مستحق آن ریاست دیگر هم ما هستیم. پس وقتی که آنان به ریاست دنیوی نایل نگشتند، چگونه به ریاست دینی نایل می آیند، و فساد این مقایسه واضح است) الغرض، آنها این دو شخص را تکذب کردند، لذا (به سبب این تکذیب) هلاک کرده شدند و (پس از هلاکت) ما به موسی (علیه السلام) کتاب (تورات) عنایت کردیم تا که (به وسیله آن) آنها (بنی اسرائیل قوم موسی) هدایت یابند و (برای دلالت بر توحید و قدرت خویش و نیز برای هدایت بنی اسرائیل) پسر مریم (عیسی علیها السلام) و ما در او (مریم علیها السلام) را نشانی بزرگی (بر قدرت خویش و صدق او) قرار دادیم (که متولد شدن بدون پدر برای هر دو، آیت بزرگی است) و (چون هدف، پیامبر کردن او بود و پادشاهی ظالم از زمان کودکی در پی قتل او قرار گرفته بود، بنابراین) ما (او را نجات داده) آن دو تا را بر چنان زمین بلندی برده و پناه دادیم که (بخاطر پدید آمدن محصولات و میوه جات) قابل سکونت (و بخاطر جریان نهر) جایی شادابی بود (تا این که با ایمنی کامل جوان شد و به نبوت نایل گشت، پس تصدیق او در توحید و دعوی رسالت، لازمی بود، ولی بعضی تصدیق نکردند).



يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾  
ای رسولان بخورید چیزهای پاکیزه و بکنید کار نیک، آنچه شما می‌کنید من می‌دانم.

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿٥٢﴾  
و ایشان اند مردمان دین شما، همه بر یک دین، و منم رب شما، پس از من بترسید.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ  
پس تفرقه انداختند و کردند کار خود را باهم تکه تکه، هر فرقه‌ای به آنچه نزد آنهاست

فَرَحُونَ ﴿٥٣﴾ فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾ أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ  
خوشحالند. پس بگذار آنها را در بیهوشی خود غرق، تا وقتی. آیا می‌پندارند آنچه ما می‌دهیم

بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ ﴿٥٥﴾ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾  
به آنان مال و اولاد. پس دویدید می‌رسانیم به آنان خوبی، چنین نیست آنها نمی‌فهمند.

### خلاصه‌ی تفسیر

(چنان که ما به شما اجازه دادیم که نعمتهای ما را استفاده کرده، عبادت ما را بجا آورید، به همه‌ی پیغمبران و توسط آنها به امت‌هایشان حکم دادیم که) ای پیغمبران شما (و امتتان) از چیزهای نفیس بخورید (که نعمتهای خداست) و (پس از خوردن شکر بجا آورید و) کارهای نیک انجام دهید (عبادت کنید و) من همه کارهای انجام داده شما را، بطور کامل می‌دانم (پس بر عبادت و کارهای نیک جزا و ثمرات عطا می‌کنم) و (ما به آنان چنین گفتیم، روشی که اکنون به شما نشان داده شده) این است، طریقه‌ی شما (که واجب است بر شما تا بر آن راه بروید و بر آن استوار باشید) که آن روش (از آن همه انبیا و امت‌های آنان است، که در هیچ شریعتی این طریقه تبدیل نشد) و (حاصل این طریقه این است که) من پروردگار شما هستم، پس تنها از من بترسید (با دستورات من، مخالفت نکنید؛ زیرا بحیث رب بودنم، خالق و مالک شما هم هستم، و از حیث



منعم بودنم، به شما نعمتهای بیشماری خواهم داد. مقتضای همه این چیزها، اطاعت و فرمانبرداری است، پس می‌بایست نتیجه‌ی آن این می‌شد، که همه بر همین طریقه‌ی مذکور ثابت می‌ماندند، ولی چنین نکردند، بلکه آنها دین و طریقه خود را علیحده کرده، اختلاف به وجود آوردند، و هر گروهی به آنچه نزد اوست (طریقه‌ی خود ساخته خودشان) خوشحالند (که با وجود باطل بودن، آن را حق می‌پندارند) پس شما آنها را در جهالت‌شان تا مدت خاصی، رها سازید (شما بر جهالت آنها اندوهگین نشوید، وقتی که مدت مقرر مرگ آنها فرا رسد، حقیقت به طور کلی روشن می‌گردد، و آنچه که اکنون به عذاب دچار نمی‌شوند، پس) آیا آنها (از این)، گمان می‌برند که آنچه ما به آنها از مال و اولاد می‌دهیم، پس ما شتابان به آنها فایده می‌رسانیم، (هرگز این چنین نیست)، بلکه ایشان (به سبب این مهلت) نمی‌دانند (این مهلت به آنها به صورت استدراج داده می‌شود که سرانجام، بیشتر موجب عذاب آنها، خواهد شد؛ زیرا که با مهلت دادن ما، آنان بیشتر مغرور شده به سرکشی و گناهها مبتلا می‌شوند، و عذاب‌شان بیش خواهد شد).

### معارف و مسایل

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّوَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَأَعْمَلُوا صَالِحاً﴾ لفظ «طیبت» در لغت به

معنای چیزهای پاکیزه و نفیس می‌آید، و چون در شریعت اسلام آنچه حرام شده است، نه پاکیزه‌اند، و نه به نزد اهل عقل نفیس و مرغوب، بنابر این مراد از طیبات تنها اشیای حلال است که به اعتبار ظاهر و باطن پاکیزه و نفیس می‌باشند، در این آیه چنین نشان داده شد، که به همه‌ی انبیاء علیهم‌السلام، در زمان خودشان دو هدایت داده شده است: یکی این‌که غذای حلال و پاکیزه بخورند. دوم این‌که عمل نیک و صالح انجام دهند، پس وقتی که با انبیاء علیهم‌السلام، که



خداوند متعال آنها را معصوم گردانیده، چنین خطاب می‌شود، پس به افراد امت این دستور بیشتر قابل اهتمام خواهد شد، و در اصل هم هدف اجرای این امر برای امتهاست.

علما فروده‌اند: با آوردن این دو دستور به طور یکجا، اشاره به این امر است، که غذای حلال در عمل صالح، دخل بزرگی دارد، هرگاه غذا حلال باشد، خود به خود مردم به اعمال نیک، موقف می‌شوند، و اگر غذا حرام باشد، با وجود اراده‌ی اعمال نیک، موانع پیش می‌آید، در حدیث آمده است که بعضی از مردم سفر طولانی می‌کنند و غبار آلود می‌شوند، سپس به درگاه خدا دست به دعا بلند می‌کنند، و یا رب و یا رب می‌گویند، ولی غذایشان حرام است نوشیدنی هم حرام، لباس هم از حرام می‌باشد، و از حرام تغذیه می‌شوند، پس دعای آنها چگونه می‌تواند پذیرفته بشود<sup>(۱)</sup>.

از این معلوم شد که در پذیرش عبادت و دعا، خوردن حلال دخل بزرگی دارد، و هرگاه غذا حلال نباشد استحقاق پذیرش عبادت و دعا باقی نمی‌ماند. **«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»** لفظ «امت» به معنای گروه و قوم ویژه یک پیامبر معروف و مشهور است. و گاهی این لفظ به معنای طریقه و دین هم آمده است و مراد از آن در اینجا همین معنی دوم است.

چنانکه در آیه: **«وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ»**<sup>(۲)</sup> مراد از امت یک دین و طریقه است، و مراد از آن در اینجا همین معنی است.

**«فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُرًا»** زبر جمع زبور است که به معنای کتاب می‌آید و با توجه به این معنی، مراد آیه این است که الله تعالی همه انبیا و امتهايشان را در مسایل اصول و عقاید، هدایت فرموده بود، که به یک دین و روش تمسک

جویند، ولی امتها آن را نپذیرفتند، و در ما بین خود هم فرقه‌های مختلفی شدند، هر یکی دین خود را جدا و طریقه خود را علیحده قرار داد. و «زبر» گاهی جمع زبره هم می‌آید، که به معنای قطعه و فرقه است، و این معنی در اینجا بیشتر واضح است؛ و مراد آیه این است که ایشان در اصول و عقاید هم فرقه‌های مختلفی قرار گرفتند، ولی اختلاف فروعی ائمه‌ی مجتهدین شامل آن نمی‌شود؛ زیرا که از این اختلاف، دین و ملت جدا نمی‌گردد، و چنین اختلاف کنندگان فرقه‌های جداگانه‌ای گفته نمی‌شوند، و در آوردن این اختلاف فروعی و اجتهادی، به رنگ فرقه‌بازی، جهالت محض می‌باشد، که به نزد هیچ یک از مجتهدین جایز نیست.

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِئَايَاتِ رَبِّهِمْ

آلته کسانی که از ترس پروردگار خود اندیشه دارند، و کسانی که بر سخنان پروردگار خود

يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾ وَالَّذِينَ

یقین می‌کنند. و کسانی که کسی را با پروردگار خود شریک تسلیم نمی‌کنند. و کسانی که

يُؤْتُونَ مَاءً آتَوْا وَقَلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾

می‌دهند آنچه می‌دهند و دلهایشان می‌ترسند از اینکه آنان بسوی پروردگار خود رجوع‌کننده هستند.

أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾ وَلَا تَكْلَفُ

آنها مسابقه می‌گیرند در نیکی‌ها، و آنها از همه جلوتر، به آنها رسیدند. و ما مکلف نمی‌کنیم

نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

کسی را مگر بقدر گنجایش او، و بنزد ما نوشته است آنچه می‌گوید راست، و بر آنها ظلم نمی‌شود.

### خلاصه‌ی تفسیر

در این، کوچکترین شکی نیست، کسانی که از پروردگارشان پروا دارند، و



کسانی که بر آیات پروردگار خویش ایمان دارند، و کسانی که با پروردگار خود شرک نمی‌ورزند، و کسانی که (در راه خدا) می‌دهند آنچه را که می‌دهند، و (با وجود دادن و صرف کردن در راه خدا) دل‌هایشان از این، خوف زده می‌ماند، که آنها به پیش پروردگار خود رجوع کنندگانند (ملاحظه کنید در آنجا رفته از این صدقات چه ثمراتی ظاهر خواهد شد، چنین نباشد که این دادن طبق دستور صورت نگیرد. مثلاً از مال حلال نباشد، یا نیت برای خدا خالص نباشد، یا در نیت اخلاص کامل وجود نداشته باشد، یا حرمت مال برای ما واضح نباشد. پس برعکس موجب مؤاخذة قرار نگیرد، پس کسانی که در او چنین صفاتی وجود داشته باشد) ایشان بزودی استفاده خواهند کرد، و آنها به سوی او دوان خواهند رفت و (این اعمال مذکور چندان مشکل هم نیستند، که انجام دادن آنها دشوار باشد؛ زیرا که) ما کسی را بالاتر از وسعتش مکلف به کاری نمی‌کنیم (بنابر این، همه‌ی این کارها آسان است، و با این، سرانجام خوب و ثمره آنها یقینی است؛ زیرا که) به نزد ما دفتر (نامه اعمال محفوظ) است که (همه احوال را) درست نشان می‌دهد، و بر مردم کوچکترین ظلمی نخواهد شد.

### معارف و مسایل

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَاءً آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾ لفظ «یؤتون» از ایتابه معنای دادن و صرف کردن مشتق است، لذا تفسیر آن به صدقات بیان شد. و از حضرت عایشه‌ی صدیقه یک قراءت از آن به: «يَأْتُونَ مَاءً آتَوْا» هم منقول است. یعنی عمل می‌کنند به آنچه می‌کنند، صدقات، نماز و روزه و تمام اعمال نیک را شامل است، و اگر چه طبق قراءت مشهور در اینجا ذکر از صدقات می‌باشد، ولی در هر صورت مراد از آن عموم اعمال صالح است، چنانکه از حدیثی

ثابت است، حضرت عایشه می فرماید: من مطلب این آیه را از رسول خدا ﷺ، پرسیدم که آیا انجام دهنده این کارها که می ترسند، شرابخواران یا دزدانند؟ آن حضرت ﷺ، فرمود: دختر صدیق چنین نیست، بلکه ایشان کسانی هستند که روزه می گیرند و نماز می خوانند و صدقات می دهند و با وجود این، می ترسند که شاید این عمل ما به بارگاه خدا (در اثر کوتاهی) مقبول نیفتد، و ایشانند که در کارهای نیک مسارعت و مسابقت می کنند<sup>(۱)</sup>.

و حسن بصری می فرماید: ما کسانی را دیده ایم که کارهای نیک انجام داده چنان می ترسیدند که شما کار بد کرده آنچنان نمی ترسید<sup>(۲)</sup>.

﴿أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَالْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَبِقُونَ﴾ مراد از مسارعه فی الخیرات این است که چنانکه عموم مردم در پی منافع دنیا می دوند و به فکر پیشی گرفتن از دیگران هستند، ایشان در فواید دین این چنین عمل می کنند، لذا آنان در کارهای دین از دیگران جلو می افتند.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا وَ هُمْ أَعْمَلُ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا

بلکه دل‌هایشان بیهوش‌اند از این طرف، و آنان کارهای دیگر دارند، غیر از این که آنها را

عَمِلُونَ ﴿۶۳﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْرُونَ ﴿۶۴﴾

انجام می دهند. تا این‌که وقتی می‌گیریم آسودگان‌شان را در آفت، ناگهان آنان جیغ می‌کشند.

لَا تَجْرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تَنْصُرُونَ ﴿۶۵﴾ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلِّ عَلَيْكُمْ

جیغ نکشید امروز شما از ما نجات نخواهید یافت. تلاوت می‌شدند بر شما آیات من،

فَكُنْتُمْ عَلَىٰ آعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ ﴿۶۶﴾ مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَمِرَاتِهِمْ جُرُونَ ﴿۶۷﴾

پس شما به عقب می‌دویدید. تکبر کرده از آن افسانه را می‌گذاشتید.



أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾  
پس آیا فکر نکردند در این کلام، یا آمد به نزد آنها آنچه نیامده بود به آبا و اجداد گذشته‌شان.

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٦٩﴾ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ  
یا نشناختند رسول خود را پس آنها او را بیگانه می‌پندارند. یا می‌گویند به او دیوانگی دست‌داده.

بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٠﴾ وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ  
بلکه آورده بنزد آنان حق را و به بیشترشان حق ناگوار می‌گذرد. و اگر پیروی کند رب برحق

أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ  
از خواهش‌هایشان فاسدمی‌شوند آسمانها و زمین، و هر کس که در آنها هست، بلکه رسانیده ایم

بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٧١﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ  
به آنها نصیحت‌شان را، پس آنان به نصیحت خویش توبه نمی‌کنند. یا تو سؤال می‌کنی از آنها

خَرْجًا فَخَرَجَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرِّزْقِينَ ﴿٧٢﴾ وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ  
محصولی، پس محصول رب تو بهتر است، و اوست بهترین روزی‌رسان. و تو دعوت می‌دهی

إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٣﴾ وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ  
آنها را به راه راست. و آنانکه تسلیم نمی‌کنند آخرت را، از راه

لَنَنكِبُونَ ﴿٧٤﴾ وَ لَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِم مِّنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا  
منحرف شده‌اند. و اگر ما بر آنها رحم کنیم و دور کنیم آنچه مشقتی به آنها رسیده اصرار می‌کنند

فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾ وَ لَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا  
در گمراهی خود، سرگردان. و ما گرفته بودیم آنها را در آفت، پس عاجزی نکردند

لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ  
بیش پروردگار خود، و تضرع نکردند. تا این‌که وقتی باز کردیم بر آنها در عذاب سخت را،

إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾  
ناگهان آنها در آن مأیوس می‌شوند.

### خلاصه‌ی تفسیر

(پیش از این، احوال مؤمنان را شنیدید، ولی کفار چنین نیستند) بلکه (برعکس) دل‌های کفار از طرف این دین (که در ﴿بَيِّنَاتٍ رَبِّهِمْ﴾ مذکور است) در جهالت (و شک غرق) هستند (که حال آن در بالا معلوم شده است ﴿فَدَّزَّهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ﴾) و علاوه بر این (جهالت و انکار) برای آنها اعمال (بدی) دیگر هم هست، که (پی در پی)، آنها را انجام می‌دهند، (ایشان همیشه به شرک و اعمال سیئه عادت می‌کنند)، تا این‌که وقتی ما خوشحال شوندگان آنها را (که ثروت و مال و خدم و حشم همه چیز، در نزد آنان هست (پس از مرگ) عذاب می‌کنیم (و غریب و غربا در چه حسابی هستند، و آنها از عذاب، چه راه نجاتی می‌توانند پیدا کنند، الغرض وقتی که عذاب بر همه نازل می‌شود) پس فوراً فریاد می‌زنند (و همه انکار و استکبار که الآن به آن معتاد هستند خنثی می‌گردد، آنگاه به آنها گفته می‌شود) اکنون فریاد نکشید (که هیچ فایده‌ای ندارد؛ زیرا که) از طرف ما به شما هیچگونه کمکی نمی‌شود (و اینجا دارالجزا است و دارالعمل نیست، در آن فریاد زدن و عاجزی کردن مفید واقع شود، و در آنجا که دارالعمل بود، حالتان این بود که) آیات من بر شما (به زبان پیغمبران) تلاوت می‌شدند، پس شما به عقب برمی‌گشتید، تکبر کرده در مشغله قرار دادن قرآن (در شأن قرآن) بیهوده‌گویی می‌کردید، که کسی آن را سحر گفته بود، شعر می‌پنداشتید، و مطلب از مشغله قرار دادن همین است. پس آنچه شما در دارالعمل کردید، جزای آن را امروز در دارالجزا بچشید، و ایشان که قرآن و صاحب قرآن را تکذیب می‌کنند، علت آن چیست؟) آیا آنها در این کلام (الهی) فکر نکردند (تا به سبب آن اعجاز آن ظاهر می‌گشت، و ایشان ایمان می‌آوردند) یا (علت تکذیب این است که) نزد آنان چنان چیزی آمده است که نزد بزرگان گذشته آنها نیامده بود، (مراد از آن، آمدن احکام الهی



است، که امر جدیدی نیست، همیشه توسط انبیاء علیهم السلام، به افراد امت این احکام داده شده است. کقوله تعالی: ﴿مَا كُنْتَ بِدَعَاءٍ مِّنَ الرَّسْلِ﴾<sup>(۱)</sup>، پس این علت تکذیب هم باطل قرار گرفت و این دو وجه در باره ی قرآن است، سپس در حق صاحب قرآن می فرماید، یعنی) یا (وجه تکذیب این است که) ایشان بر (صفت دیانت و صدق امانت) رسول خود واقف نبودند، و بدین خاطر او را انکار کردند (این وجه هم باطل است؛ زیرا بر صدق و دیانت آن جناب، همه متفق بودند) و یا (وجهش این است که) ایشان (نعوذ بالله) نسبت به آن جناب، قایل به جنونند (پس اعلی ترین صاحب عقل و صاحب الرای بودن آن جناب صلی الله علیه و آله، هم ظاهر است، پس در حقیقت در حق او هیچ وجهی هم معقول نیست)، بلکه (علت اصلی، این است که) این رسول سخن حق به نزد آنها آورده و بیشتر از سخن حق نفرت دارند! (پس علت تام تکذیب، و عدم پیروی حق، این است، و ایشان کجا از دین حق پیروی می کنند، ایشان برعکس می خواهند که آن دین حق، تابع تخیلات آنها قرار داده شود، و مضامینی را که در قرآن برخلاف آنها هستند، اخراج یا ترمیم گردد، کقوله تعالی: ﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَتَى بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلَهُ﴾<sup>(۲)</sup> و (به فرض محال) اگر (چنین امری واقع می شد) و دین حق تابع خیالات آنها قرار می گرفت، پس (در تمام عالم، کفر و شرک انتشار می یافت، و اثر آن، این قرار می گرفت، که غضب حق تعالی بر تمام عالم متوجه می شد، و مقتضای آن این بود که) تمام آسمانها و زمین و آنچه در آنها (آباد) است، همه برباد می رفت، چنانکه در قیامت به سبب عام شدن گمراهی در همه مردم، غضب الهی بر همه عام می باشد، و از عام شدن غضب الهی هلاکت همه عام می گردد، حقیقت امر مقتضی و جوب قبول آن است، اگر چه نافع نباشد، و



عدم قبول آن، خود عیبی است، ولی تنها این عیبی نیست که از حق کراهیت وجود داشته باشد، بلکه (بالا تر از آن، عیب دیگری هم هست، که از پیروی حق که وسیله‌ی نفع آنهاست، دوری می‌گیرند، پس) ما نزد آنان سخن نصیحت (و منفعت) آنها را فرستادیم، پس آنان از نصیحت خویش هم، روگردانی می‌کنند، یا (علاوه بر وجوه مذکور، این هم وجه تکذیب آنهاست، که می‌پنداشتند) شما قصد درآمدی از آنان دارید، پس (این هم اشتباهی است؛ زیرا وقتی شما می‌دانید که) دادن پروردگار توازه نیکوتر است، و او از همه‌ی دهندگان بهتر است، (پس چگونه از مردم خواهید خواست) و (خلاصه حالت آنها این است، که) شما آنها را به طرف راه راست (که در بالا حق گفته شد) دعوت می‌دهید، و حالت کسانی که بر آخرت ایمان ندارند این است که از این راه (راست) منحرف می‌شوند، (با این مطلب که حق بودن، و مستقیم بودن، و مانع بودن، همه مقتضیات ایمان، یکجا جمع هستند، و هیچ یکی از وجوهاتی که می‌توانستند مانع قرار گیرند موجود نیست، پس عدم ایمان از رشد جهالت و ضلالت است) و (حالت قساوت و عنادشان این است، که همانگونه که اینها از آیات شرعیّه متأثر نمی‌باشند، هم چنین از آیات قهریه مصایب و بلیات هم، نخواهند شد، اگر چه به هنگام مصیبت طبعاً ما را می‌خوانند، ولی آن دفع الوقتی می‌باشد، و) اگر ما بر آنها مهربانی کرده باشیم، و مشقتی که بر آنهاست آن را دور هم سازیم، پس آنها (باز هم) در گمراهی خویش سرگردان شده، اصرار می‌ورزند (و آنچه قول و قراری که وقت مصیبت کرده بودند، کلاً از میان می‌رود، کقوله تعالی: ﴿إِذَا مَسَ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا﴾<sup>(۱)</sup>، و قوله تعالی: ﴿إِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ﴾<sup>(۲)</sup>)، و (شاهد آن این است که بسا اوقات) ما آنها را گرفتار



عذاب هم کرده ایم، پس آنان نه پیش پروردگار خویش (کاملاً) فروتنی و نه عجز اختیار کردند، (پس وقتی که در عین مصیبت، و مصیبت هم چنان شدید، که می توان آن را به عذاب تعبیر کرد، مانند قحط که در اثر نفرین آن حضرت ﷺ، در مکه واقع شده بود، و آنها عاجزی اختیار نکردند، پس بعد از زوال مصیبت به درجه ی اولی از آنان این توقع نمی رود، ولی همه این بی اعتنایی و بی باکی آنها، تا آن مصایب است که به آنها معتاد شده اند) تا این که وقتی ما بر آنها در عذاب شدید را بگشاییم (که فوق العاده باشد، چه در دنیا که قهر غیبی بیاید، یا بعد از مرگ که حتماً واقع خواهد شد)، پس ناگهان حیرت زده می مانند (که این چه شد همه ی نشئه خنثی می شود).

### معارف و مسایل

﴿غَمْرَةٌ﴾ به چنان آب عمیق گفته می شود که مردم در آن غرق گردند، و داخل شونده خود را در آن پنهان سازد، بنابر این بر پرده و هر چیز پنهان کننده هم، اطلاق می گردد، در اینجا جهالت مشرکانه ی آنها «غمره» گفته شده که در آن، دلها غرق شده پنهان شده است، که از هیچ گوشه ای شعاعی به آنها نمی رسد.

﴿وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَٰلِكَ﴾ یعنی: برای گمراهی آنها تنها پرده کفر و شرک کافی بود، ولی آنان بر این اکتفا نکردند، و همراه با آن مرتباً اعمال خبیثه ی دیگری مرتکب می شوند.

﴿مُتَرَفِّعِهِمْ﴾ مترف از طرف به معنای تنعم و خوشحالی می آید، در اینجا از عذابی یاد شد که در آن شاه و گدا، خوشحال و بدحال، همه، داخل می شوند، ولی مترفین و خوشحالها بدین خاطر ذکر شدند که چنین اشخاصی، عموماً در دنیا برای نجات خود از مصایب دنیا می توانند وسایلی را انتظام کنند، ولی

هرگاه عذاب خدا فرارسد، جلوتر از همه ایشان بی یار و یاور می مانند، مراد از عذابی که در این آیه گرفتار شدن آنها به آن ذکر شده است، طبق قول حضرت ابن عباس غزوه بدر است، که به وسیله ی شمشیران مسلمانان، بر سرداران شان، مسلط گردید، و بعضی از آن عذاب قحط مراد گرفته که در اثر دعای بد آن حضرت علیه السلام، بر اهل مکه مسلط شد، تا حدی که آنان بر خوردن حیوانات مردار و سگها و استخوانها مجبور شدند، آن حضرت علیه السلام، بسیار کم نسبت به کفار دعای بد کرده است، ولی در این موقع به علت شدت مظالم آنها بر مسلمانان، مجبور شده، چنین دعای بدی کرده بود. «اللهم اشدد و طأتك علی مضر واجعلها علیهم سنین کننی یوسف» (۱).

**﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَمِرًا تَهْجُرُونَ﴾** در اینجا بیشتر مفسرین ضمیر لفظ: «به» را به سوی حرم راجع کرده اند و آن اگر چه در بالا مذکور نیست ولی با توجه به تعلق عمیق که قریش مکه به آن داشتند و بر آن نازیدنشان این قدر معروف و مشهور بود که نیازی به ذکر آن نماند. و معنای آیه این است که عقب گرد کفار مکه از آیات خدا، پس از استماع آنها و عدم تسلیم آنها به سبب تکبر و نازیدن آنها به حرم مکه و خدمت گذاریشان نسبت به آن بود. و **﴿سَمِرًا﴾** از سمر مشتق است که در اصل معنای آن شب مهتابی است، عربها عادت داشتند که در شبهای مهتابی با هم نشسته داستانها می گفتند، لذا لفظ «سمر» در معنی قصه و داستان استعمال گردید، و به قصه گو، سامر گفته می شود، و این لفظ اگر چه مفرد است ولی در معنای جمع اطلاق می شود، و در اینجا سامر به معنای سامرین به صورت جمع به کار رفته است. یکی از احوال مشرکین که سبب انکار آیات الهی قرار گرفته بود، نازیدنشان نسبت به مکه و خدمت آن بود، و حالت



دوم شان این بیان گردید که ایشان با اشتغال به قصه‌ها و داستانهای بی اصل و اساسی، عادت کرده بودند، و به آیات خداوندی دلچسبی نداشتند.

﴿تَهْجُرُونَ﴾ این از لفظ هجر، بضم الهاء، مشتق است که به معنای بیهودگی و سب و شتم می‌آید، این سومین حالت مشرکین بیان گردید، که ایشان به بیهوده گویی بی جا و سب و شتم عادت داشتند، و در شأن رسول خدا ﷺ، بعضی چنین کلمات گستاخانه‌ای می‌گویند.

### منع قصه‌گویی بعد از نماز عشا و هدایتی ویژه

شغل افسانه‌سرایایی به شب، از قدیم الایام در میان عرب و عجم رواج داشت، و در آن مفاسد زیاد و تزییع اوقات وجود داشت، نبی کریم ﷺ، برای ازالهی این رسم بد، از خفتن قبل از عشا، و قصه‌گویی بعد از آن، منع فرمود. حکمتش این است که اعمال یومیه انسان که می‌توانند کفاره‌ی هر روز او قرار گیرد، با نماز عشا به پایان می‌رسند، پس بهتر است که این آخرین عمل روز او قرار گیرد، و اگر پس از عشا در افسانه‌گوییهای بیجا مشغول گردند، اولاً این خود کاری بیهوده و مکروه است، ثانیاً در ضمن آن مرتکب گناههای دیگری مانند غیبت، دروغ و غیره می‌باشد، و سرانجام بد دیگر آن، این است که شب تا دیر بیدار می‌ماند، پس نمی‌تواند صبح زود بیدار شود، بنابراین بود که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، هرگاه کسی را می‌دید که بعد از عشا به افسانه‌گویی بیجا مشغول است، او را متنّبه می‌کرد و به بعضی سزا هم می‌داد، و می‌فرمود: زود بخوابید شاید در آخر شب برای نماز تهجد موقوف گردید<sup>(۱)</sup>.

از ﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ حِنَّةٌ﴾ پنج چیز ذکر گردیده است که تا

حدّی می توانست مانع از ایمان مشرکین به پیامبر باشد، و عدم مانع بودن هر یکی را همراه با آن، بیان فرموده است. حاصل آن این است که هیچ یکی از وجوهاتی که می توانستند مانع ایمان آنها باشند، وجود ندارد، و آنچه سبب و داعی ایمان آوردن باشد، همه موجود است، لذا انکار آنها اکنون غیر از ضد و عناد، چیز دیگری، نیست، و ذکر آن در آیه ی بعدی چنین آمده است: ﴿بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾ یعنی هیچ وجه عقلی یا طبعی بر انکار رسالت موجود نیست، پس وجه انکار جز از این، چیز دیگری نیست که رسول خدا ﷺ، سخن حق آورده و سخن حق بر آنها ناگوار می گذرد، و نمی خواهند آن را بشنوند، که سبب آن، غلبه ی هوا و هوس و محبت به حصول اقتدار و ریاستی است که جاهلان دارند، و تقلید از آنهاست. و این پنج چیز که به عنوان مانع، از ایمان و اقرار به نبوت ذکر شده است، از آن جمله یکی چنین بیان شده است:

﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ﴾ یعنی: یکی از وجوهات انکارشان می تواند این باشد، آن کسی که با دعوت حق و ادّعی نبوت آمده اگر از بیرون می آمد و هیچ کسی از نام و نشان، نسب، عادات، خصال و کردار او واقف نمی شد، اینها می توانستند بگویند که ما از احوال این مدّعی، اطلاعی در دست نداریم، پس چگونه او را به پیامبری و رسولی تسلیم کرده، مقتدای خویش قرار بدهیم، ولی در اینجا این امر واضح است که رسول خدا ﷺ، از اعلی ترین نسب قریش در این شهر مکه متولد شده و از کودکی گرفته تا جوانی، و پس از آن عمر خود را در جلوی همین مردم گذرانیده است، هیچ عمل و عادت او از آنها مخفی نمانده و تا قبل از ادّعی نبوت همه ی کفار او را صادق و امین می دانستند، و کسی بر عمل و کردار او، کوچکترین ایرادی نگرفته بود، لذا اکنون این عذر آنها هم نمی تواند قابل قبول قرار گیرد، که آنها او را نمی شناسند.



﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ﴾ در آیه ماقبل نسبت به مشرکین گفته شده بود، ایشان که به هنگام مبتلا شدن به عذاب، پیش خدا، یا رسول، فریاد می‌کشند، اگر ما به فریاد آنها رحم کرده عذاب را مرتفع سازیم، پس حال سرکشی و شرارت جبلّی آنها، این است که پس از نجات از عذاب، باز هم به سرکشی و نافرمانی خویش مشغول می‌گردند، در این آیه واقعه، شکل آن بیان شده است، که آنان در چه عذابی مبتلا گردانیده شدند، ولی باز هم، پس از نجات از عذاب، در اثر دعای نبی کریم ﷺ، به پیش خدا سر خم نکردند، بلکه طبق سابق بر کفر و شرک خویش اصرار ورزیدند.

**وقوع عذاب قحط بر اهل مکه و دفع شدن آن، به دعای پیغمبر ﷺ**  
 قبلاً معلوم شد که آن حضرت ﷺ، برای مسلط شدن عذاب قحط بر اهل مکه، دعا کرده بود، بنابر این آنها به قحط شدیدی مبتلا شدند، و برخوردار و غیره مجبور گردیدند، و به مشاهده آن، ابوسفیان در خدمت آن حضرت ﷺ، در مدینه آمد و گفت: من شما را به نام خدا و صله‌ی رحمی قسم می‌دهم که شما نفرمودید که من برای اهل عالم رحمت شده مبعوث شده‌ام، آن جناب ﷺ، فرمود: بدون شک من چنین گفته‌ام و حقیقت هم همین است. ابوسفیان گفت: شما بزرگان قوم خود را در میدان بدر به شمشیر کشتید و آنچه الآن مانده است آنها را به گرسنگی می‌کشید! پیش خدا دعا کن، تا این عذاب از ما برطرف گردد، رسول خدا ﷺ، دعا فرمود، و این عذاب فوراً برطرف شد، و بر این، آیه مذکور نازل گردید: ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ﴾.

در این آیه بیان فرمود: پس از ابتلا به عذاب و نجات از آن هم، ایشان به پیش خدا سر خم نکردند، چنان‌که واقعه همین بود که قحط در اثر دعای



پیغمبر ﷺ، بر طرف شد، ولی مشرکان بر کفر و شرک خویش همچنان مصر ماندند<sup>(۱)</sup>.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾  
و اوست آنکه آفریده برای شما گوش و چشمها و دلها، شما خیلی کم شکر می‌کنید.

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾  
و اوست آنکه آفریده و پراکنده کرده است شما را در زمین، و بسوی او جمع شده می‌روید.

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتَلَفُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾  
و اوست آنکه زنده‌می‌کند و می‌میراند، و کار اوست تبدیلی شب و روز، آیا شما درک‌ندارید.

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا و  
بلکه گفتند مانند آنچه گفته بودند پیشینان. گفتند آیا وقتی که ما مردیم و خاک و

عِظْمًا أَءَنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٨٢﴾ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَاَبَاؤُنَا  
استخوان شدیم آیا ما زنده‌شده بلند می‌شویم. وعده داده شده است بما و به ابا و اجداد ما

هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا  
بیش از این، نیست این مگر افسانه‌های پیشینان. بگو برای کیست زمین و آنچه در آنست

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَنْ  
اگر شما می‌دانید. اکنون خواهند گفت برای خداست، بگو آیا پس شما نمی‌اندیشید. بگو کیست

رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ  
مالک آسمانهای هفتگانه و مالک تخت بزرگ. الآن نشان خواهند داد که الله است، بگو

أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ و  
آیا پس شما نمی‌ترسید. بگو در دست کیست پادشاهی هر چیز، و او پناه می‌دهد و



لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ

کسی از او پناه داده نمی‌شود اگر شما می‌دانید. الآن خواهند گفت که از خداست، بگو

فَأَنِّي تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾ بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۹۰﴾

از کجا بر شما سحر شده است. بلکه ما رسانیده ایم به آنها حقا و البته آنها دروغگو هستند.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ

نگرفته خدا پسری و نه حکم کسی با او اجرا می‌شود، و اگر چنین می‌بود، می‌برد هر حاکم

بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحٰنَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿۹۱﴾

آفریده خود را و غلبه می‌یافت بعضی بر بعضی، پاک است خدا از آنچه بیان می‌کنند.

عَلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۹۲﴾

داننده پوشیده و آشکارا، او خیلی بلند است از آنچه شرک می‌کنند.

### خلاصه‌ی تفسیر

و او (الله) چنان (قادر و منعم) است که برای شما گوش و چشمها و دلها آفریده است، (که آرام گیرید و دین را هم درک کنید ولی) شما خیلی کم، سپاس بجا می‌آورید (زیرا سپاس اصلی این بود که دین پسندیده آن منعم را قبول می‌کردید، و زندگی دوباره در قیامت، را انکار نمی‌کردید)، و او چنان است که شما را در زمین پراکنده ساخته و همه‌ی شما (در قیامت) به پیش او آورده می‌شوید، (آنگاه حقیقت این کفران نعمت، معلوم خواهد شد)، و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و کمی و بیشی شب و روز در اختیار اوست، پس آیا شما (این را هم) نمی‌فهمید، (که این دلایل قدرت، بر توحید و زندگی دوم در قیامت، دلالت دارند، ولی باز هم قبول نمی‌کنید)، بکله ایشان هم آنچنان می‌گویند که (کفار) گذشته می‌گفتند، (یعنی) چنین می‌گویند که آیا وقتی که ما بمیریم و خاک و استخوان شویم، آیا بار دوم زنده خواهیم شد، این، ما و به آبا و



اجداد ما پیش از (ماهم) وعده داده شده است، و نیست این مگر سخنهایی بدون مدرک که از گذشتگان نقل شده است، (چون از این گفته انکار قدرت لازم می آید و از آن مانند انکار بعث، انکار توحید، هم می باشد، بنابر این در پاسخ آن، در ضمن اثبات قدرت، اثبات توحید هم، بیان گردیده است، یعنی) شما (در جواب) بگویید که (خیلی خوب بگویید که) این زمین و آنچه در آن است، ملک چه کسی است؟ اگر شما می دانید؟ آنها حتماً خواهند گفت: ملک خدا هست، (پس) شما به آنها بگویید، پس چرا فکر نمی کنید، (که حکم قدرت علی البعث و توحید، هر دو ثابت گردید و) شما این را هم بگویید که (خیلی خوب بگویید که) مالک این هفت آسمان و مالک عرش عالی شان، چه کسی است، (به این هم) حتماً پاسخ خواهند داد که (همه) اینها ملک خداست، (آنگاه) شما بگویید، پس چرا (از او) پروا نمی کنید (که از قدرت و آیات بعث او انکار می کنید، و) شما این را نیز (به آنان) بگویید که چه کسی است که اختیار همه چیزها به دست اوست؟ و او (هر کسی را که بخواهد) پناه می دهد و کسی نمی تواند در مقابل او به کسی پناه دهد، اگر شما می دانید (باز هم در پاسخ) آنان، حتماً خواهند گفت: همه اینها صفات خدا هستند، (آنگاه) شما بگویید پس شما چگونه دیوانه شده اید! (که همه، این مقدمات را تسلیم دارید و نتیجه را که توحید و اعتقاد به قیامت باشد، نمی پذیرید. این بود استدلال بر مقصود، در پاسخ آن در آینده، ابطال دلیل مقدمه است، یعنی: **إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأُولِينَ** الخ یعنی: آنچه به آنان گفته می شود که قیامت می آید و مردگان زنده می گردند، این **أَسْطِيرُ الْأُولِينَ** نیست) بلکه ما سخن حق را به آنها رسانیده ایم، و یقیناً (خود) ایشان دروغگو هستند (تا اینجا مصاحبه پایان یافت، و توحید و بعث هر دو ثابت گشتند، ولی چون در این دو مسئله، مسئله توحید فوق العاده قابل اهمیّت است؛ و در اصل مبنای مسئله قیامت و آخرت و بیشتر محل بحث



بود، لذا در تتمه، تقریر آن، مستقلاً بیان گردید که) الله تعالی کسی را اولاد قرار نداده است (آن چنان که مشرکان نسبت به ملایکه می گفتند) و نه خدای دیگر با او هست، اگر این چنین می بود، پس هر خدا مخلوق خود را (تقسیم کرده) جدا می نمود و (باز طبق عادت شاهان جهان برای گرفتن مخلوقات دیگر) بر یکدیگر حمله می کردند (پس تباهی مخلوقات نهایی نمی داشت، امّا نظام عالم به دستور سابق برقرار است، از این ثابت گردید که) خداوند متعال از این سخنان (مکروه) پاک است، سخنانی که ایشان به او نسبت می دهند، دانای همه پوشیدگیها و آشکارا، اوست، الغرض از شریک مقرر کردن ایشان بالاتر (ومنزه) است.

### معارف و مسایل

﴿وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ﴾ یعنی خداوند متعال نسبت به هر کسی که بخواهد، او را از عذاب و مصیبت و رنج و مشقت پناه می دهد، ولی کسی مجال ندارد که در مقابل او، کسی را پناه داده او را از عذاب و تکلیف او باری تعالی، نجات دهد، این به اعتبار دنیا هم درست است که الله تعالی به کسی نفع رسانی بخواهد کسی نمی تواند او را باز دارد، و اگر نسبت به کسی که بخواهد تکلیف و عذاب بدهد کسی نمی تواند او را نجات دهد، و به اعتبار آخرت هم این مضمون صحیح است، کسی که الله تعالی او را به عذاب مبتلا کند کسی نمی تواند او را نجات دهد، و کسی را که در جنت و راحت داخل کند، کسی نمی تواند جلوگیری کند<sup>(۱)</sup>.



قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيْنِيْ مَا يُوعَدُوْنَ ﴿۹۳﴾ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِيْ فِى الْقَوْمِ  
بگواى رب اگر بنمايى مرا آنچه به آنها وعده شد. پس اى رب مگردان مرا در قوم

الظَّالِمِيْنَ ﴿۹۴﴾ وَاِنَّا عَلٰى اَنْ تُرِيْكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِرُوْنَ ﴿۹۵﴾ اَذْفَعُ بِالَّتِى  
گناهكار. و ما تواناييم بر اين كه بنماييم تو را آنچه وعده کرده ايم. در پاسخ به سخن بد بگو

هٰى اَحْسَنُ السَّيِّئَةِ مَخْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُوْنَ ﴿۹۶﴾ وَقُلْ رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ  
آنچه بهتر است، ما كاملاً مى دانيم آنچه بيان مى كنند. و بگو اى رب پناه مى برم به تو از

هَمَزَاتِ الشَّيْطٰنِ ﴿۹۷﴾ وَ اَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَّحْضُرُوْنَ ﴿۹۸﴾ حَتّٰى اِذَا  
تعرض شيطان. و پناه مى برم به تو اى رب اين كه پيش من بيانند. تا اين كه وقتى بيايد

جَاءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُوْنَ ﴿۹۹﴾ لَعَلّٰى اَعْمَلُ صٰلِحًا فِىْمَا  
به يکى از ايشان مړى، مى گويد اى رب مرا باز بفرست. شايد من کار نيکى انجام دهم در آنچه

تَرَكْتُ كَلَّا اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَآئِهِمْ بَرْزَخٌ  
از پس گذاشته ام، هرگز چنين نيست اين سخنى است كه اومى گويد و پشت سر آنها پرده است

اِلٰى يَوْمٍ يُبْعَثُوْنَ ﴿۱۰۰﴾

تا روزى كه بلند کرده شوند.

### خلاصه‌ی تفسیر

شما (به بارگاه خدا) دعا کنید که ای پروردگار من، عذابی را که به کفار وعده داده می شود (چنانکه در سابق از: ﴿اِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ﴾ معلوم شد) اگر به من نشان دهی، (مثلاً بدین شکل که آن عذاب بر آنها در زندگی من بیاید، اشکالی ندارد، من هم ببینم؛ زیرا که برای آن عذاب موعود وقت خاصی نشان داده نشده است، چنان که آیه‌ی مذکور هم که در آن همین احتمال وجود دارد نیز مبهم است، خلاصه اگر این چنین شد) پس پروردگارا مرا در جمع آن ظالمان قرار مده، و ما قادریم که آنچه را به آنها وعده داده شد، به تو نشان دهیم، (اما تا



زمانی که دچار عذاب نشوند) شما (چنین با آنها رفتار کنید) از بدی آنها به چنین روش دفاع کنید که بسیار خوب (و همراه با آرامش) باشد (و برای شخص خود انتقام نگیرید، بلکه آن را به ما کنید، و) ما کاملاً می دانیم، آنچه را ایشان (نسبت به شما) می گویند، و (اگر شما به مقتضای بشریت، خشم گرفتید، پس) شما چنین دعا کنید که پروردگارا من به شما پناه می برم از وساوس شیطانها (که منجر گردد به چنان چیزی که خلاف مصلحت باشد، اگر چه خلاف شرع نباشد) و پروردگارا به تو پناه می برم از این که شیطان پیش من آید (و وسوسه اندازی به جای خود، از این خشم می رود، این کفار از کفر و انکار معاد باز نمی آیند) تا این که وقتی مرگ به (سراغ) کسی بیاید، (و بالای سرش و بایستد، و او آخرت را مشاهده بکند) آنگاه (چشمها باز می گردند، و بر جهل و کفر خویش نادم شده) می گوید: پروردگارا (مرگ را از من بازگردان (و) بار دیگر مرا (به دنیا) بفرست، تا که به آن (دنیا)ی که من رها کرده و آمده ام (بازگردم) کار نیکو (تصدیق و طاعت) انجام دهم، (حق تعالی، این تقاضا را رد فرموده است که) هرگز (چنین نخواهد شد) این سخنی است که او می گوید (و انجام پذیرفتنی نیست، بدین علت که) پرده در پیش آنها ظاهر می گردد (که باید بیاید و آن از برگشتن به دنیا مانع است، مراد از آن مرگ است که وقوع آن در وقت مقرر ضروری است، ﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا﴾ و پس از مرگ، برگشت به دنیا هم) تا روز قیامت (خلاف قانون الهی است).

### معارف و مسایل

﴿قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُوْنَ ۝ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ﴾ مطلب

این دو آیه، این است که در آیات زیادی از قرآن، وعید عذاب بر کفار و مشرکین مذکور است، و این امری عام است، و وقوعش در قیامت قطعی و یقینی است،

و احتمال دارد در دنیا هم واقع بشود، و اگر این عذاب در دنیا هم واقع بشود، باز هم در آن این احتمال وجود دارد که بعد از عهد آن حضرت علیه السلام، فرارسد، و نیز این احتمال هم می‌رود که در عهد خود آن حضرت علیه السلام، متحقق گردد؛ و هرگاه در دنیا بر قومی عذاب بیاید، اگر آن فقط به ظالمان نمی‌باشد، بلکه مردمان نیک هم، از آن مشقت دنیوی متأثر می‌گردند، اگر چه در آخرت بر آنها عذابی نباشد، بلکه در عوض این مشقتی که در دنیا به آنها رسیده، مأجور می‌شوند، قرآن می‌فرماید: ﴿اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: بترسید از آن عذابی که اگر بیاید، تنها مختص ظالمان نمی‌باشد، دیگران هم در معرض آن قرار می‌گیرند.

در این آیات به رسول خدا صلی الله علیه و آله، این دعا تلقین شده است که پروردگارا اگر بر ایشان وقوع عذاب شما در جلو و مشاهده‌ی من مقدر است، پس مرا در ردیف آنها قرار نده، اگر چه معصوم و محفوظ بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله، از عذاب خدا یقینی بود، ولی باز هم تلقین این دعا بدین خاطر شد، که شما در هر حال پروردگار خود را به یاد داشته باشید، و به پیش او فریاد کنید، تا که مزد شما اضافه گردد<sup>(۲)</sup>.

﴿وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِيرُونَ﴾ یعنی: ما کاملاً بر این توانا هستیم که رسیدن عذاب به آنها را به شما نشان دهیم، بعضی از مفسرین فرموده‌اند: اگر چه عدم وقوع عذاب عمومی بر این امت از طرف خدا به برکت آن حضرت صلی الله علیه و آله، وعده شده است: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾<sup>(۳)</sup> یعنی: ما حاضر نیستیم که آنها را با بودن شما در میان‌شان، هلاک کنیم، ولی آمدن عذاب دنیوی در بعضی احوال خاص، بر بعضی مردم مخصوص، منافعی آن نمی‌باشد، در این



آیه هم چنان که فرمود: ما بر این قادریم که عذاب آنها را به شما نشان دهیم، عذاب قحط و گرسنگی بر اهل مکه و سپس عذاب شمشیر در غزوه‌ی بدر در جلو آن حضرت ﷺ، بر آنها به وقوع پیوست <sup>(۱)</sup>.

**﴿ادْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾** یعنی: توبدی را به نیکی و ظلم را به انصاف و بی‌رحمی را به وسیله‌ی رحم دفع بفرما، این تعلیمی است برای مکارم اخلاق که به رسول خدا ﷺ، داده شد تا در معاملات بین مسلمانان همیشه باید جاری باشد؛ البته عفو و گذشت در مقابل مظالم کفار و مشرکین، و دست دراز نکردن به سوی آنان، به وسیله‌ی آیات جهاد منسوخ گشته است، ولی در عین حال جهاد مظاهر زیادی از حسن اخلاق بجا گذاشته شده است، که عدم قتل زن و کودک و پیشوایان مذهبی، که در جنگ شرکت نداشته باشند، و عدم مثله کردن مقتولین و غیر ذلک از مکارم الاخلاق از آن جمله، به شمار می‌روند، لذا در آیه‌ی مابعد به آن حضرت ﷺ، تلقین شده است که به پناه بردن از شیطان و وساوس او دعا کند، تا در عین میدان قتال از این که شیطان او را به خشم در آورد و برخلاف عدل و انصاف و مکارم اخلاق چیزی از او صادر گردد، و آن دعا این است:

**﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ ۝ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾**

لفظ: «همز» به معنای دفع کردن و فشردن می‌آید و نیز به معنی صدا زدن پیاپی آمده است، این دعا به اعتبار مفهوم عام خویش، دعای جامعی است برای نجات از شر مکر شیطان، رسول خدا ﷺ، به مسلمانان این دعا را تلقین نموده تا که در حالت خشم و غیظ و غضب که انسان از کنترل خود بیرون می‌آید، و در آن «همز» شیطان دخلی دارد، محفوظ بماند، و علاوه بر این برای نجات از

حملات و آثار دیگر جنها و شیاطین هم این دعا مجرب است. حضرت خالد رضی الله عنه در شب، خواب نمی رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله، کلمات این دعا را به او تلقین نمود تا آن را خوانده به خواب رود. او آنها را خواند، این حالت بر طرف شد، و آن دعا این است: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَعِقَابِهِ وَمِنْ شَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ وَأَنْ يَحْضُرُونَ».

﴿أَنْ يَحْضُرُونَ﴾ در صحیح مسلم از حضرت جابر بن عبدالله، رضی الله عنهما روایت است که آن حضرت صلی الله علیه و آله، فرمود: شیطان در هر کاری و هر حالتی به پیش شما می آید، و در هر کاری و سوسه ی گناه و کار اشتباه را در دل شما می اندازد<sup>(۱)</sup>. برای پناه از آن این دعا تقلین شده است.

﴿رَبِّ أَرْجِعُون﴾ یعنی: وقتی که به هنگام مرگ عذاب آخرت در نظر کافر ظاهر می گردد، آرزو می کند که ای کاش من باز به دنیا برگردم و عمل نیک کرده از این عذاب نجات یابم.

ابن جریر به روایت ابن جریر نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: چون مؤمن به هنگام مرگ فرشتگان رحمت و وسایل رحمت را در جلو خود می بیند، فرشتگان از او سؤال می کنند: آیا می خواهی که باز به دنیا برگردانیده شوی؟ او می گوید: من در آن دنیا رنج و مشقت تحمل کردم، در آنجا چه کاری بکنم، مرا نزد خدا ببرید و چون از کافر سؤال می کنند او می گوید: ﴿رَبِّ أَرْجِعُون﴾ یعنی، مرا به دنیا باز گردانید.

﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ معنی لفظی برزخ حاجز و فاصل است که در میان دو حالت یا دو چیز فاصل باشد، به آن برزخ می گویند، لذا زمان بعد از مرگ را تا قیامت و حشر برزخ می گویند، که این



حدّ فاصل میان حیات دنیا و حیات آخرت است. و معنی آیه این است که وقتی مرده‌ی کافر از فرشتگان می‌خواهد تا او را دوباره به دنیا بفرستند، پس این کلمه را خواهند گفت؛ زیرا که اکنون عذاب پیش چشمانش جلوه‌گر شده و این کلمه اکنون هیچ فایده‌ای ندارد؛ زیرا که او اکنون به عالم برزخ رسیده است، و طبق قانون هیچ کسی نمی‌تواند از برزخ برگشته به دنیا بیاید، و قبل از قیامت و بعث و نشر زندگی دیگر میسر نخواهد شد، والله اعلم.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱۰۱﴾

پس چون دمیده‌شود در صور نه‌قرابت‌هایشان آن‌روز باقی می‌مانند و نه یکی از دیگری می‌پرسد.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۲﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ

پس هر کسی که سنگین شد و زنتش، ایشانند رستگاران. و هر کسی که سبک شد و زنتش

فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿۱۰۳﴾ تَلْفَحُ وَّجُوهَهُمْ

ایشانند که باختند خود را، در جهنم برای همیشه می‌مانند. می‌سوزد صورتهایشان را

النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿۱۰۴﴾ أَلَمْ تَكُنْ أَتَىٰ تَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا

اتش و آنان در آن بد شکل می‌شوند. آیا خوانده نشدند آیات من بر شما، پس شما به آنها

تُكذِّبُونَ ﴿۱۰۵﴾ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿۱۰۶﴾

تکذیب می‌کردید. گفتند ای رب، فشار آورد بر ما بدبختی ما، و بودیم ما قومی گمراه.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿۱۰۷﴾ قَالَ أَخَسُّوْا

ای رب ما، بیرون آر ما را از آن، پس اگر بر گشتیم پس هستیم ما گناهکار. فرمود ذلیل باشید

فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ ﴿۱۰۸﴾ إِنَّهُ كَانَ قَرِيْقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا

در آن و صحبت نکنید. با من بود گروهی از بندگانی که می‌گفتند ای رب ما، یقین کردیم

فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِمِينَ ﴿۱۰۹﴾ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ

بیامرز ما را و رحم کن بر ما و تویی بهترین مهربان. پس گرفتید آنها را به مسخره تا اینکه



أَنْسَوَكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿۱۱۰﴾ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا  
فراموش گردانید شما را از یاد من و می‌خندید به آنها. دادم من امروز آنها را پاداش

صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۱۱۱﴾ قَلَّ كَمَ لَيْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ  
صبر آنها و آنها هستند به مراد خود رسیده. فرمود چقدر مانند در زمین به حساب

سِنِينَ ﴿۱۱۲﴾ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضِ يَوْمٍ فَسئَلُ الْعَادِينَ ﴿۱۱۳﴾ قَلَّ  
سالها. گفتند مانند روزی یا کمتر از روزی، بپرس از آمارگیران. فرمود،

إِنْ لَيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۱۴﴾ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّا خَلَقْنَاكُمْ  
نماندید مگر اندک، اگر شما می‌دانستید. آیا می‌پندارید که ما آفریدیم شما را

عَبَثًا وَ أَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿۱۱۵﴾

باز بجهای و شما به سوی ما باز نمی‌گردید.

### خلاصه‌ی تفسیر

و آنگاه که (روز قیامت می‌آید و در) صور دمیده می‌شود، پس (در چنان  
هول و بیم گرفتار می‌شوند) قربت‌هایی که در میان آنها (وجود داشت، آنها هم  
گویا) در آن روز نخواهند ماند، (کسی با کسی همدردی نخواهد کرد، مانند  
بیگانه قرار می‌گیرند) و نه کسی از کسی می‌پرسد (که برادر! تو در چه حالی  
هستی؟ الغرض نه خویشاوندی و نزدیکی به درد می‌خورد، و نه دوستی و  
آشنایی دردی را دوا می‌کند، پس چیزی که در آنجا کارساز است، تنها ایمان  
است که برای شناخت آن که بر همه ظاهر گردد، ترازویی نصب می‌گردد، و به  
وسیله آن، اعمال و عقاید وزن می‌شوند) پس هر کسی که کفه‌ی (ایمان) او  
سنگین باشد، (شخصی مؤمن بوده باشد)، پس ایشان پیروزی (نجات را)  
خواهند یافت (و این وضعیت هول و بیم مذکور که نه خویشاوندی کسی برای  
کسی مفید واقع شود، نه دوستی و نه کسی از کسی بپرسد که تو در چه حال



هستی، به مؤمنان پیش نخواهد آمد، کقوله تعالی: ﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾<sup>(۱)</sup>، و کسی که کفهی (ایمان او) سبک باشد (کافر باشد) پس آنانند که به خود خسران وارد ساختند و برای همیشه درخواهند ماند (و حق تعالی بدون واسطه یا بالواسطه به آنها می فرماید): آیا (در دنیا) آیات من بر شما خوانده نمی شدند، و شما آنها را تکذیب می کردید؟ (پس این سزای آن است که به شما می رسد) آنان می گویند: پروردگارا (در واقع) بدبختی ما (دست های) ما را گیر کرده بود (بی شک) ما مردمان گمراهی بودیم (ما به جرم خود اعتراف و اظهار ندامت و معذرت نموده تقاضا می کنیم که) پروردگارا (اکنون) ما را از این (جهنم) بیرون آر (و دوباره به دنیا برگردان، کقوله تعالی: ﴿فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا﴾<sup>(۲)</sup>)، سپس اگر دوباره ما (چنین) کردیم، پس یقیناً مقصراً هستیم (آنگاه مجازاتی کامل به ما برسان، و اکنون رهایمان ساز) می فرماید: رانده شدید، به (جهنم) بیفتید و با من صحبت نکنید (ما این را قبول نداریم، آیا به یاد ندارید که) گروهی از بندگانم (از مؤمنان) بودند که (بیچارگان به ما) عرض می کردند که پروردگارا ایمان آوردیم، پس ما را بیامرز. و بر ما رحم کن، و بزرگترین رحم کنندگان تو هستی، پس شما (فقط بر این سخن که از هر جهت قابل قدر بود) آنها را به باد تسخر گرفتید (تا این که آن را مشغله خود قرار دادید) و این اشتغال، شما را از یاد ما غافل ساخت و شما بر آنها می خندیدید، (پس آنها ضرر نکردند، چند روزی بامشقت مواجه گردیدند، و صبر کردند و چنین نتیجه داد که) من امرزو به آنان پاداش صبرشان را چنین دادم، که آنها رستگار شدند (و شما بدین ناکامی گرفتار شدید، با این مطلب که تقصیر شما سزاوار این نیست که با اعتراف هنگام مجازات مورد عفو قرار گیرد؛ زیرا شما چنان معامله ای انجام دادید که در اثر

آن حقوق ما و حیز حقوق بندگان از بین رفت، آن بندگان مقبول و محبوب ما بوده و رابطه ویژه‌ای با ما داشتند؛ زیرا که در مسخره کردن آنها اذیت آنان که از بین بردن حق العباد است و تکذیب حق که منشأ سخریه و اضاعه حق خداست، هر دو لازم آمد، پس مناسب است که سزای آنها هم کامل و پایدار باشد، و پیروز گردانیدن مؤمنان به نعمتهای جنّت در جلو چشم آنها، خود نوعی مجازات برای کفّار است؛ زیرا که از پیروز شدن دشمن نوعی ایذای روحی به دست می‌آید، این پاسخ تقاضاهای آنهاست، و در آینده بر بطلان عقیده و مشرب آنان آگاهی می‌دهد، تا که به سبب ذلّت بر روی ذلّت و تحسّر بر روی تحسّر، در عقوبت‌شان، شدّت حاصل شود، لذا) فرمود: (پس بگوئید) شما به اعتبار حساب سالها چه مدّت در زمین مانده‌اید (چون از هول و بیم آنجا هوش و حواس آنها فرط می‌باشد و طول آن روز هم در نظر قرار می‌گیرد) پاسخ می‌دهند (سال یعنی چه؟ اگر زیاد مانده‌ایم) روزی یا از روزی هم کمتر ماندگار بودیم (و حق این است که یادمان نمانده است) پس از حسابدانان (فرشتگان که همه حساب اعمال و آمار به دست آنهاست) پرس، می‌فرماید: «یوم او بعضی یوم» اشتباه است، ولی همین قدر از اقرار شما که صحیح هم همان است ثابت شد که) شما (در جهان) مدّت کوتاهی مانده‌اید (ولی) چقدر خوب بود که شما (این را در همان زمان) می‌فهمیدید (که بقای دنیا غیر قابل اعتبار است، و علاوه بر آن، دارالقرار دیگر است، ولی در آنجا شما بقا را منحصر در دنیا فهمیدید، و منکر این دارالقرار شدید: ﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾<sup>(۱)</sup>)، و اکنون اشتباهی که اهر شد و شما آن را صحیح تصوّر کردید، بی فایده ماند؛ و بعد از متنّبّه کردن بر اشتباه عقیده، در آینده بر این عقیده، زجر



و توییخ است، که به صورت چکیده مضمون، فرد قرارداد جرم است) آری، آیا شما چنین تصوّر می کردید که به نزد ما آورده نمی شوید (با این مطلب که وقتی ما در آیاتی که صدق آنها به دلایل صحیح ثابت است به قیامت و جزای اعمال خبر داده بودیم، معلوم شده نبود که از حکمت‌های آفرینش مکلفین یکی این است که انکار از آن چقدر امر منکری بود).

### معارف و مسایل

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾ در روز قیامت صور دوباره دمیده می شود، اثر نفخه‌ی اولی یعنی دمیدن صور اول این می باشد که کل کاینات، آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست، همه فنا می شوند و در اثر نفخه‌ی دوم همه مردگان زنده شده بلند می شوند، در آیه قرآنی کریم: ﴿ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، به آن تصریح شده است، آیا مراد در این آیه نفخه‌ی اولی است یا نفخه‌ی آخری، مورد اختلاف است، از حضرت ابن عباس به روایت ابن جبیر منقول است، که مراد از آن در این آیه، نفخه‌ی اولی است، و از حضرت عبدالله بن مسعود بروایت عطا از حضرت ابن عباس منقول است که مراد از آن در اینجا نفخه‌ی ثانیه است، و در تفسیر مظهری این را تصحیح نموده است. قول حضرت عبدالله بن مسعود این است که در روز قیامت تک تک بندگان چه مرد و چه زن به میدان محشر آورده می شوند، و در جلو همه اولین و آخرین در آن اجتماع بزرگ، ایستانیده می شوند، آنگاه منادی الهی ندا در می دهد که این شخص فلان بن فلان است، اگر کسی بر ذمه‌ی او حقی دارد جلو بیاید، و حق خود را بگیرد، و آن زمانی است که پسر خوشحال می شود که

حقی از من بر ذمه پدرم ثابت باشد، و اگر از پدر حقی بر پسرش ثابت گردد او هم خوشحال می شود، و هم چنین اگر زن و شوهر و خواهر و برادر بر یکدیگر حقی داشته باشند، با شنیدن این ندا خوشحال شده برای وصول کردن آن آماده می گردند، این همان هنگامی است که در خصوص آن در آیه ی مذکور آمده است: ﴿فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾ یعنی: در آن زمان نسب و خویشاوندی به درد نمی خورد و کسی نسبت به کسی دیگر ترحم نمی کند، هر کسی به فکر خویش می شود، و همین است مضمون این آیه که: ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبْنَيْهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾<sup>(۱)</sup>، یعنی: روزی که در آن، هر انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و اولاد خود به دور می گریزد.

### فرق احوال مؤمنین و کفار در محشر

این حالت کفار بود که ذکر گردید، چنان که در بالا ذکر شد، و این حالت مؤمنین نخواهد بود؛ زیرا که احوال مؤمنین را خود قرآن چنین ذکر فرموده است که: ﴿الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾<sup>(۲)</sup>، یعنی: خداوند متعال اولاد مؤمنین صالحین را به شرط ایمان با پدرانشان ملحق می نماید، و در حدیث آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: وقتی در قیامت همه در میدان محشر تشنه می شوند، کودکان مسلمان که در ایام نابالغی فوت کرده اند، از جنت آب برداشته بیرون می آیند و مردم از آنها آب می طلبند، می گویند: ما در تلاش مادر و پدر خود هستیم و این آب مال آنهاست<sup>(۳)</sup>.

هم چنین در حدیث دیگری که ابن عساکر به سند صحیح از حضرت ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده، آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: روز قیامت هر قرابتی

۲ - طور، ۲۱.

۱ - عبس، ۳۴.

۳ - رواه ابن ابی الدنيا عن عبدالله بن عمر و عن ابی ذر، مظهري.



که در ارتباط بانسب یا زوجیت پدید آمده است، همه منقطع می شود، (کسی به درد کسی نمی خورد) مگر خویشاوندی نسب و زوجیت من، علما فرموده اند: نسب نبوی شامل همه مسلمانان می شود؛ زیرا رسول خدا ﷺ، پدر امت و ازواج مطهرات او مادران امت می باشند، خلاصه به درد نخوردن خویشاوندی و دوستی در محشر در حق کفار می باشد و مؤمنان نسبت به یکدیگر کمک و سفارش خواهند کرد، و تعلق آنان نسبت به یکدیگر، مفید واقع خواهد شد.

﴿وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ یعنی: از همدیگر نمی پرسند، و آنچه در آیه ی دیگر آمده است که: ﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، یعنی: مردم در محشر از همدیگر سؤال می کنند، حضرت ابن عباس در این باره فرموده است که در محشر مواقف مختلفی وجود دارد حال هر موقف از دیگری جداست، گاهی چنین می شود که کسی از کسی سؤال نمی کند، سپس وقتی که در موقف دیگر آن هول و بیم کم می شود از احوال همدیگر می پرسند<sup>(۲)</sup>.

﴿فَن تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾ یعنی: هر کسی که کفّی اعمال نیک او در ترازوی عمل سنگین باشد، او پیروز خواهد شد، و کسی که کفّی نیکی های او سبک باشد، ایشانند که در دنیا خود را به خسارت انداخته اند، و اکنون برای همیشه در جهنم خواهند ماند، در این آیه مقابله در میان مؤمنین کامل و کفار ذکر گردیده است، و وزن اعمال هر یکی با سرانجام آن ذکر شده است، که کفّی مؤمنین صالحین سنگین می شود، و پیروز می گردند، و کفّی کفار سبک مانده برای همیشه در جهنم خواهند ماند.

و از تصریحات دیگر قرآن ثابت است، که منظور از سنگین قرار گرفتن



کفه‌ی اعمال مؤمنان کامل، این است که در کفه‌ی دیگر سیئات و معاصی وزنی ندارند، و آن خالی بنظر می‌رسد و مراد از سبک شدن کفه‌ی اعمال کفار این است که در کفه‌ی نیکی‌ها وزنی باقی نمی‌ماند، بلکه مانند ظرف خالی سبک می‌ماند، چنان‌که قرآن فرموده است: ﴿فَلَا تَقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾<sup>(۱)</sup>، یعنی: ما نسبت به کفار و اعمال آنها وزنی قایل نمی‌شویم، حالت مؤمنان کامل این است که اصلاً گناهی مرتکب نشده یا که به توبه و غیره آمرزیده شده‌اند، به هنگام وزن اعمال در کفه‌ی سیئات به نام آنها چیزی نوشته نخواهد شد. و طرف دیگر کفارند که اعمال نیک آنها هم به سبب فقط شرط ایمان، در میزان عدل بی‌وزن می‌گردد، اما معامله مسلمانان گنهکار که در کفه نیکیها هم اعمالی دارند و در کفه‌ی سیئات هم، ذکر آنها در این آیه به صراحت نیامده است، بلکه عموماً در قرآن کریم نسبت به سزا و جزای مسلمانان گنهکار سکوت اختیار شده است، که شاید وجهش این باشد که به هنگام نزول قرآن همه مؤمنان صحابه کرام عدول بودند که عموماً از گناه کبیره پاک ماندند، و اگر از کسی گناهی سرزده، او توبه کرده و به سبب توبه آمرزیده شده است<sup>(۲)</sup>.

در آیه‌ی: ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخِرَ سَيِّئًا﴾<sup>(۳)</sup>، ذکر کسانی آمده است که اعمال نیک و بد آنها با هم آمیخته است، حضرت ابن عباس در باره‌ی آنها فرموده است که روز قیامت حساب اعمال ایشان بدین شکل خواهد بود، هر شخصی که نیکی‌های او از بدی‌هایش افزون باشد اگر چه با یک نیکی به جنت می‌رود و کسی که بدی‌های او از نیکی‌هایش اضافه باشند، اگر چه به یک گناه هم باشد به دوزخ می‌رود، ولی دخول او در دوزخ برای تطهیر و پاک کردن می‌باشد، چنان‌که آهن و طلا و غیره در آتش انداخته از زنگ و غیره پاک کرده

۲ - مظهری.

۱ - کهف، ۱۰۵.

۳ - توبه، ۱۰۲.



می شوند، رفتن او به جهنم هم بدین شکل می باشد، وقتی که به وسیله ی آتش جهنم زنگ گناهان او زدوده شد، قابلیت می یابد که وارد بهشت گردد، و به جنت فرستاده می شود، و حضرت ابن عباس فرموده است که میزان عمل قیامت چنان صحیح وزن کننده می شود که اگر به قدر یک دانه ارزن کمی و بیشی باشد کفه ی آن پایین می آید یا بالا می رود، و کسی که حسنات و سیئات او در میزان عمل کاملاً مساوی باشند او در اصحاب اعراف داخل می گردد و تا مدتی در میان دوزخ و بهشت در انتظار حکم ثانی قرار می گیرد و سرانجام او نیز به بهشت وارد می شود<sup>(۱)</sup>.

در این قول ابن عباس، ذکری از کفار نیست، تنها از مؤمنان گنهکار یاد شده است.

### کیفیت وزن اعمال

از بعضی روایات حدیث، معلوم می گردد، که خود انسان مؤمن و کافر در میزان عدل وزن کرده می شوند، کافر هیچ وزنی نخواهد داشت، هر چند فربه و گردن کلفت باشد<sup>(۲)</sup>، و از برخی روایات حدیث معلوم می شود که نامه ی اعمال آنها وزن کرده می شود، ترمذی، ابن ماجه، ابن حبان و حاکم این مطلب را از حضرت عبدالله بن عمر روایت کرده اند. و از بعضی روایات دیگر معلوم می شود که اعمال هر انسانی را که در دینا بی وزن و بی جسم اعراض می باشد، در محشر مجسم کرده در میزان عمل می گذارند و وزن می کنند. طبرانی و غیره این را به روایت ابن عباس، از رسول خدا ﷺ، نقل کرده است. متن و الفاظ همه این احادیث کاملاً در تفسیر مظهري آمده است که بدانجا رجوع شود، و در

۲ - بخاری و مسلم من حدیث ابی هریره.

۱ - رواه ابن ابی حاتم، مظهري.



تأیید قول آخر عبدالرزاق در فضل علم از ابراهیم نخعی حدیثی نقل کرده است که در روز قیامت اعمال شخصی برای وزن آورده می شود و در کفّه ی ترازو گذاشته می شود، پس این کفّه سبک می ماند، سپس چیزی شبیه به ابر آورده شده در کفّه ی حسنات او گذاشته می شود این کفّه سنگین می گردد آنگاه به او گفته می شود که: آیا می دانی این چه چیزی بود (که کفّه ی حسنات تو را سنگین کرد؟) او می گوید: من آن را نمی دانم، پس به او گفته می شود که این علم تو است که به مردم نشان می دادی، و ذهبی در فضل علم از حضرت عمران بن حصین رضی الله عنه، روایت نموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرموده است: روز قیامت خون شهدا و سیاهی نوشته های علما (که به وسیله ی آن کتب علم دین را می نوشتند) با هم وزن کرده می شوند، وزن سیاهی نوشته های علما از خون شهدا، سنگین تر می شود<sup>(۱)</sup>.

بعد از نقل سه گونه روایات در خصوص کیفیت وزن اعمال، در تفسیر مظهري فرموده است، که در آن هیچ مورد دور از ذهنی وجود ندارد که خود انسان و اعمال او در شکل مجسمی وزن گردد، یا که به نامه ی اعمال او همراه گذاشته وزن کرده شود، لذا در بین این سه روایت هیچ گونه تعارض و اختلافی وجود ندارد.

﴿وَهُمْ فِيهَا كَالْحُونَ﴾ کالح، در لغت به کسی گفته می شود که دو لب او دندانهای او را پنهان نکنند، و یکی در بالا بماند و دیگری پایین، و دندانها ظاهر به نظر برسند که بی نهایت صورت بدی حاصل می شود، در جهنّم لب بالای جهنمی بالا می رود و لب زیرین پایین فروهشته می شود، دندانهایش آشکار می شود.



﴿وَلَا تُكَلِّمُونِ﴾ حضرت حسن بصری فرموده است: این آخرین کلام اهل جهنم است، که در پاسخ آن گفته می شود که با ما صحبت نکنید، و پس از این آنها نمی توانند با کسی صحبت کنند، و مانند حیوانات به سوی یکدیگر عوعو می کشند، بیهقی و غیره از محمد بن کعب نقل کرده است که در قرآن پنج نوع تقاضای اهل جهنم نقل شده است و به چهار مورد از آنها پاسخ داده شده و در جواب پنجم گفته شده است که، ﴿وَلَا تُكَلِّمُونِ﴾ پس این آخرین کلام آنها می باشد و سپس نمی توانند صحبت کنند<sup>(۱)</sup>.

فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمُلْكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿۱۱۶﴾ وَ

پس برتر است خدا که پادشاه بر حق است، نیست حاکمی جز او، مال عرش کریم است. و

مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ

هرکسی که بخواند با خدا حاکمی دیگر را، که نباشد نزد او سندی نسبت به آن، پس حساب او

عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿۱۱۷﴾ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ

با خداست، یقیناً پیروز نمی شوند منکران. و بگو ای رب بیامرز و رحم کن و تویی بهترین

الرَّحِيمِينَ ﴿۱۱۸﴾

رحم کننده.

### خلاصه‌ی تفسیر

وقتی همه‌ی این مضامن معلوم شد (پس (به ثبوت رسید که) خداوند متعال بسیار عالی شأن است، (عالی شأنی که) پادشاه حقیقی است، و غیر از او کسی سزاوار عبادت نیست، (و اوست که) مالک عرش عظیم است، و هرکسی

که (بعد از اقامه‌ی دلایل، بر این امر) همراه خداوند معبودی دیگر را که دلیلی در نزدش (مبنی بر معبودیت) وجود ندارد، بپرستد پس حسابش با پروردگارش خواهد بود، (که نتیجه ضروری آن این است که) یقیناً کفار پیروز نمی‌شوند، (بلکه تا ابد معذب خواهند شد)، و (چون شأن الهی این است پس) شما (و دیگران بدرجه اولی) چنین بگویید که پروردگارا (خطاهای مرا) بیامرز و (در همه حال مرا در معاش، توفیق عبادت، نجات آخرت و اعطای جنت) مشمول رحمت خود قرار ده، که همانا تو مهربان‌ترین مهربانان هستی

### معارف و مسایل

این آخرین آیات سوره‌ی مؤمنین، از: **﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾** تا آخر سوره، فضیلت خاصی دارند، بغوی و ثعلبی از حضرت عبدالله بن مسعود، روایت کرده‌اند، که گذرش بر چنین بیماری افتاد که به امراض خیلی شدیدی مبتلا بود، حضرت عبدالله بن مسعود این آیات سوره‌ی مؤمنین را از: **﴿أَفَحَسِبْتُمْ﴾** تا آخر سوره، در گوش او خواند، او فوراً آفاقه یافت. رسول خدا ﷺ، از او پرسید: در گوش او چه خواندی؟ عرض کرد: این آیات را خواندم: رسول خدا ﷺ، فرمود: قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ی اوست، اگر انسانی که یقین داشته باشد این آیات را بر کوهی بخواند، آن کوه از جای خود تکان می‌خورد<sup>(۱)</sup>.

**﴿رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ﴾** در اینجا مفعول «اغْفِرْ وَارْحَمْ» هر دو مذکور نیست که چه چیز را بیامرزد و بر چه چیز رحم بفرماید، از این اشاره به عموم است که دعای مغفرت شامل ازاله‌ی هر مضر و امر مشقت‌آوری است، و دعای رحمت



شامل حصول هر مراد و محبوب است؛ زیرا دفع مضرت و جلب منفعت که خلاصه‌ی زندگی و مقاصد انسانی است، هر دو را شامل می‌شود<sup>(۱)</sup>. و تلقین دعای مغفرت و رحمت به رسول خدا ﷺ، با وجود این‌که او معصوم و مرحوم است در اصل برای آموزش امت است، که شما چقدر باید به این دعا اهتمام داشته باشید<sup>(۲)</sup>.

«إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُونَ» سوره‌ی مؤمنین به: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آغاز شد و پایان آن بر: «لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُونَ» اختتام یافت، از این معلوم می‌گردد که فلاح یعنی پیروزی کامل سهم مؤمنان است و کفار از آن محرومند.

تمت سورة المؤمنون في ثمانية ايام من اول لمحرم سنة ۱۳۹۱ هـ وذلك في يوم عاشورا يوم الاثنين و لله الحمد اوله و اءخره و آياه أسأل التوفيق لاتمام الباقي في كما يحب و يرضاه و ان يتقبل مني و يجعله ذخراً لأخرتي و هو المستعان.

و قد تمت الترجمة بتاريخ ۲۸ جمادى الاول سنة ۱۴۰۶ هـ و أسأل التوفيق لاتمام

بقية التفسير و هو المستعان.



## سورة النور

سورة النور مدنیة وهی اربع و ستون آیه و تسع رکوعات  
سوره نور در مدینه نازل شده و دارای شصت و چهار آیه و نه رکوع می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَقَرَّضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا  
این سوره ایست که ما نازل کردیم آن را، و بر ذمه لازم گردانیدیم آن را و نازل کردیم در آن

آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا  
سخنان واضح، تا که شما به یاد آورید، زن بدکار و مرد بدکار را بزنید به هر یکی از این دو تا

مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ  
صد تا شلاق، و نباید بر شما نسبت به آنها رحم در اجرای حکم خدا، اگر شما یقین دارید به خدا

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾  
و روز آخر، و ببینند زدن آنها را گروهی از مسلمانان.

## خلاصه ی تفسیر

این سوره ای است که (الفاظ) آن را ما نازل کرده ایم و (معانی یعنی احکام) آن را (هم) ما مقرر نموده ایم (چه آنها فرض و واجب باشند، یا



مندوب و مستحب) و ما (برای دلالت بر این احکام) در این (سوره) آیاتی روشن نازل کردیم تا که شما دریابید (و عمل کنید) زن زانی و مرد زانی (حکم هر دو تا این است که) به هر یکی از آن دو، صد تازیانه بزنید، و نباید شما در باره‌ی (اجرای حکم) خدا، ترحم کنید (و آنان را رها سازید، یا در سزا کوتاهی کنید) اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، و به هنگام سزای آن دو باید گروهی از مسلمانان حاضر باشند (تا آنها رسوا گردند و مشاهده کنندگان و شنوندگان عبرت گیرند).

### معارف و مسایل

نخستین آیه‌ی این سوره به صورت مقدمه است، که هدف از آن اهتمام خاص نسبت به احکام آن است، از جمله احکام، نخست سزای زنا را بیان نمود که هدف، صورت بیان عفت است، و به جهت آن حکم حفظ چشمها و عدم دخول بدون اجازه در خانه‌ها در آینده بیان می‌گردد، ارتکاب زنا با نقض تمام این تدابیر احتیاطی، رسیدن به اوج خلاف عفت و تجاوز واضح، به احکام خانوادگی است؛ لذا از سزاهایی (حدودی) که بر جرایم انسانی در اسلام و قرآن مشخص گردیده است، سزای زنا از همه‌ی آن سزاهای شدیدتر و بیشتر است، زنا اضافه بر آن که خودش جرم شدیدی است، چندین جرم دیگر را در بردارد، و نتایج آن موجب تباهی جامعه انسانی است، حوادث قتل و غارتگری که در دنیا اتفاق می‌افتد اگر تحقیق و بررسی شود، علت بیشتر آنها زن و روابط نامشروع با اوست، لذا در ابتدای سوره برای قلع و قمع این بی‌عفتی، و جرم نهایی، حد، شرعی آن بیان گردید.

## زنا جرمی بزرگ و مجموعه چندین جرم دیگر است لذا در اسلام سزای آن از همه‌ی مجازات‌ها سنگین‌تر مقرر گردید

قرآن کریم و احادیث متواتر سزای چهار جرم و طریقه اجرای آن را خود معین نموده و آن را محوّل به رأی قاضی یا حاکم نگذاشته است؛ و در اصطلاح شرع به آنها «حدود» گفته شده و علاوه بر این چهار، مجازات بقیه‌ی جرایم بدین شکل معین نشده، بلکه حاکم یا قاضی با توجه به وضع و موقعیت جرم و محیط و غیزه مقداری از مجازات را که برای انسداد جرم کافی تصوّر کند، می‌تواند به همان میزان مجازات دهد، و بدین گونه مجازات در اصطلاح شرع «تعزیرات» گفته می‌شود، حدود شرعی چهارتا است: دزدی، بهتان زدن به شخص پاکدامن، شرب خمر و زنا، که هر یکی از اینها در حدّ خود، جرمی سنگین است که امنیت جهان را به هم می‌زند، و مجموعه‌ی چندین مفساد دیگر است، اما از همه آنها آنچنان که عواقب و نتایج بد زنا نظم جهان را تباه و برباد می‌دهد شاید در جرم دیگری به این کیفیت نباشد.

۱- دست زدن به دختر یا خواهر یا همسر کسی مرادف به قتل اوست، فدا کردن همه ثروت، مال و جان برای شخص شرافتمند، چنان دشوار نیست که کسی بر عفت حرم او دست درازی کند، از اینجاست که روزمره این وقایع دیده می‌شود که اگر بر حرم کسی تعدّی شد، او بدون احساس خطر نسبت به جان خویش، در صدد قتل و نابودی زانی قرار می‌گیرد، و این جوش انتقام چندین نسل و خانواده را از بین می‌برد.

۲- در ملّتی که زنا رواج یابد، نسب کسی محفوظ نمی‌ماند، وقتی که خویشاوندی دختر، خواهر و مادر و غیره که نکاح با آنها حرام است، باقی نماند، با دختر و خواهر و مادر نکاح برقرار می‌شود که جرمی بارها بدتر از زناست.



۳- اگر درست و با دقت تأمل شود، هر کجا که در دنیا عدم امنیت و فتنه و فساد برپا شده است، سبب بیشتر آنها زن و کمتر مال می باشد، قانونی که درست بتواند زن و ثروت را حفظ کند و آنها را نگذارد که از حدود مقرر خویش بیرون روند، آن قانون می تواند ضامن امنیت عالم قرار گیرد، اینجا جای بیان همه‌ی مفاصد زنا و تفصیل آن نیست، دانستن همین قدر تباه کاری آن، نسبت به معاشرت انسانی، کافی است؛ لذا اسلام سزای آن را نسبت به سزای بقیه جرایم، شدیدتر قرار داده است، و آن سزا در آیه‌ی مذکور چنین بیان شد که: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» در اینجا ذکر زن زانیه قبل از مرد زانی آمده است، در حالی که سزای هر دو یکی است. عموماً قیاس بیان احکام این است، که بیشتر تنها مردان مخاطب قرار گرفته و مشمول حکم قرار می گیرند و زنها را نیز ضمن آنان قرار می دهد، نیازی به ذکر جداگانه آنها باقی نمی ماند، در تمام قرآن احکامی که به صیغه‌ی مذکر: «يَتَأْتِيهَا الذِّينَ ءَامَنُوا» بیان شده زنها را هم بدون ذکر، مشمول آن قرار داده است، و شاید حکمت آن این باشد، همانگونه که الله تعالی به زنها دستور حجاب داده، ذکر آنها را هم در ضمن ذکر رجال مستور نموده و بیان فرموده است، و چون در این روش احتمال می رفت که همه این احکام مال مردان است زنها از آن مستثنی می باشند، بنابر این در بعضی آیات ویژه‌ی ذکر زنها هم مستقلاً آمده است، مانند: «أَقِنْنَ الصَّلَاةَ وَءَاتِينَ الزَّكَاةَ»<sup>(۱)</sup>، و هر کجا هدف ذکر مرد و زن هر دو شده پس ترتیب طبیعی این است که مرد مقدم ذکر گردد و زن در پی آن، و در سزای دزدی همین ترتیب مراعات گردیده: «السَّارِقَ وَالسَّارِقَةَ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»<sup>(۲)</sup> فرموده است، که مرد دزد مقدم و زن دزد مؤخر ذکر گردیده است، ولی در



سزای زنا اولاً به ذکر ضمنی زن اکتفا نگردید، بلکه ذکر صریح آن مناسب قرار داده شد، ثانیاً زن از ذکر مرد مقدّم آورده شد که در این حکمتهای زیادی وجود دارد، نخست این که چون زن ضعیف الخلقه و طبعاً قابل ترحم است و اگر به صراحت ذکر او در میان نمی آمد، شاید کسی می توانست چنین تصوّر کند که زن از این مجازات مستثنی است، و تقدیم ذکر زن بدین خاطر می باشد که فعل زنا چنان بی حیایی است که صدور آن از زن در اثر بی نهایت بی باکی و لا ابالی می باشد؛ زیرا قدرت الهی در مزاج او حیا و جذبه قوی برای حفظ عفت به ودیعه نهاده است، و برای حفظ آن وسایل زیادی فراهم نموده است. لذا صدور این فعل از او نسبت به مرد، خیلی سنگین تر است، برخلاف دزدی که الله تعالی به مرد نیروی کسب بیشتری داده است و به او فرصت داده تا بتواند ضروریات خویش را به عمل خود به دست آورد، نه این که او را گذاشته، دست به دزدی بزند؛ این برای مرد عار و ننگی است، و چون زن دارای چنین اوصافی نیست اگر عمل دزدی از او صادر گردد این به نسبت مرد اهون و کمتر است.

**﴿فَاَجْلِدُوا﴾** عبارت «جلد» به معنای تازیانه زدن آمده است، و آن از جلد

مشتق است؛ زیرا عموماً تازیانه از پوست ساخته می شود، بعضی از مفسّرین فرموده اند که تعبیر آن به لفظ جلد، اشاره به این است که ضرب تازیانه باید به حدّی باشد که اثر آن بر پوست بدن انسان بماند، و به گوشت سرایت نکند، خود رسول خدا ﷺ، در مجازات شلاق تعادل و اعتدال را عملاً تلقین نموده است که تازیانه نه چندان سخت باشد که از آن گوشت و استخوان از بین برود و نه چنان نرم که از آن هیچگونه مشقتی نرسد، در اینجا بیشتر مفسّرین این روایت حدیث را با سند و الفاظ نوشته اند.



## سزای صد تازیانه مختصّ به مردان و زنان غیر متأهل است، سزای متأهلین سنگسار است

این امر قابل یادآوری است که احکام سزای زنا به تدریج وارد شده و از کم به شدت ترقی کرده است، هم چنان که در حرمت شراب هم این گونه تدریج در قرآن ذکر شده است. که تفصیل آن قبلاً گذشت. نخستین حکم سزای زنا آن است که در آیه شماره ۱۵، ۱۶ سوره ی نساء مذکور است بدین الفاظ:

﴿وَأَلْتِي يَا تَيْنِ الْفَاحِشَةِ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيَّهَا أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَامْسُكُوهَا فِي أَلْبَيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّهِنَّ أَلْمُوتُ أَوْ يُجْعَلْ لَهَا مِنْ سَيِّئًا ۝ وَأَلَّذِينَ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضْنَا عَنْهَا وَإِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾

کسانی از زنانتان که بدکاری کنند پس شما گواه بگیرید بر آنها چهار مرد از خودتان، پس از آن که آنها گواهی دادند، پس بازداشت کنید آنها را در اتاقها، تا این که مرگ آنها را یا خداوند متعال برای آنها راهی مقرر نماید؛ و مردانی از شما که همان بدکاری را انجام دهند، پس ایذا برسانید آنها را، سپس اگر توبه کنند و خود را اصلاح نمایند، پس خیال آنها را بگذارید، یقیناً الله تعالی توبه پذیر و مهربان است.

تفسیر کامل این دو آیه و توضیح لازم آنها، در سوره ی نساء آمده است، و در اینجا بدین خاطر اعاده کرده شد تا دور ابتدایی سزای زنا ملاحظه گردد، در این آیات یکی طریقه خاص ثبوت زنا به شهادت چهار مرد، بیان گردیده است، دوم سزای زنا برای زن بازداشت در خانه و برای مرد ایذا رسانی ذکر شده است، و نیز بیان گردیده که حکم آخری سزای زنا نیست، حکم دیگری خواهد آمد که ﴿أَوْ يُجْعَلْ لَهَا مِنْ سَيِّئًا﴾ به آن اشاره نموده است.

در سزا مذکور بازداشت زنها در خانه در آن مدّت کافی قرار داده شد. و برای مردان ایذا رسانی هم کافی بود، ولی برای این ایذا و مشقّت صورت

خاص، و مقدار خاص و حدی بیان نگردید، بلکه از الفاظ قرآن معلوم می‌گردد که سزای زنا در ابتدا بصورت تعزیر بود، که مقدار آن از جانب شرع متعین نشده است، بلکه به قاضی یا حاکم محوّل بوده است. از اینجاست که برای ایذا رسانی الفاظ مبهم اختیار گردیده و در ضمن «أَوْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهْنٍ سَبِيلاً» فرموده است، اشاره به این دارد که امکان دارد در آینده برای سزای این مجرمان، طریقه دیگری به مورد اجرا گذاشته شود، وقتی آیه‌ی مذکور سوره نور نازل گردید، پس طبق قول حضرت ابن عباس وعده که درنساء به «أَوْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهْنٍ سَبِيلاً» داده شده بود که: خدا، یا برای آنها راهی دیگر مقرر می‌فرماید، این آیه سوره‌ی نور آن راه را نشان داد، یعنی زدن صد تازیانه برای مرد و زن مشخص گردید، ولی با این هم حضرت ابن عباس این صد تازیانه را برای مردان و زنان غیر متأهل مختصّ کرده فرمود:

«الرجم للثيب والجد للبكر»<sup>(۱)</sup>. یعنی تعیین سبیل و سزای زنا این است که اگر این گناه از جانب مرد و زن ازدواج یافته، اتفاق افتد، باید سنگسار کرده شوند، سزای غیرمتأهل صد تازیانه است.

بدیهی است که در آیه‌ی سوره‌ی نور بدون تفصیل سزای زنا صد تازیانه مذکور است، اختصاص این حکم به مردان و زنان غیر مزدوج، و رجم و سنگسار برای مزدوجین، از دلایل دیگر احادیث معلوم شده است، و آن حدیث در صحیح مسلم، مسند امام احمد، سنن نسائی، ابوداؤد، ترمذی و ابن ماجه بروایت حضرت عباد بن صامت چنین آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود:

«خذوا عني خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلاً البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عام و الثيب



بالتَّيْبِ جلد مائة وألّوجم» (۱)

از من علم دریابید، از من علم دریابید، خداوند متعال برای زنان و مردان زانی راهی را که در سوره‌ی نساء وعده داده بود، اکنون در سوره‌ی نور وفا نموده است، و آن از این قرار است، که برای زن و مرد غیر مزدوج صد تازیانه و تبعیدی یک سال و برای زن و مرد ازواج کرده، صد تازیانه و سنگسار است. سزای زن و مرد به صد تازیانه که در آیه سوره‌ی نور مذکور است، از این حدیث مزید بر آن تبعیدی یک سال هم بصورت سزا ذکر شده است؛ که مرد باید یک سال تبعید گردد. فقها در این باره باهم اختلاف دارند که آیا تبعیدی یک سال برای مرد زانی مانند صد تازیانه ضروری است یا محوّل به رأی قاضی است؟ اگر او لازم بداند او را تا یک سال تبعید کند. امام ابوحنیفه رحمته الله، صورت دوم را صحیح دانسته است، یعنی: تبعیدی محوّل به رأی قاضی است، و امر دیگری که در این حدیث آمده این است که برای مرد و زن ازدواج کرده، قبل از سنگسار کردن سزای صد شلاق هم هست، ولی از روایات دیگر حدیث و عمل رسول کریم صلی الله علیه و آله، و خلفای راشدین ثابت است که هر دو نوع این مجازاتها با هم جمع نمی‌شوند، و تنها بر ازدواج کرده‌ها مجازات سنگسار به مورد اجرا گذاشته می‌شود، در این حدیث به طور ویژه این امر قابل تأمل است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله، «أَوْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» را تفسیر کرد و در تفسیر آن از آنچه در سوره‌ی نور زدن صد تازیانه ذکر شده است چیزی اضافه بیان کرد: نخست تخصیص صد تازیانه برای مرد و زن غیره ازدواج کرده، سپس تبعیدی یک سال، سوم دستور سنگساری مرد و زن ازدواج کرده؛ بدیهی است که آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله، اضافه بر آیه‌ی سوره‌ی نور بیان نموده است آن هم به وحی

الهی و حکم ربانی بوده است: «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»<sup>(۱)</sup>، و در حق پیغمبر و کسانی که مستقیماً از او شنیده‌اند وحی که تلاوت می‌شود و وحی که تلاوت نمی‌شود هر دو برابرند، خود رسول خدا ﷺ، در مجمع عموم صحابه‌ی کرام بر آن عمل فرموده بر «ماعز» و «غامدیه» سزای رجم را به اجرا گذاشته است که در تمام کتب احادیث به اسانید صحیح مذکور است. و در این روایت حضرت ابوهریره و زید بن خالد جهنی، در صحیحین آمده است، که مرد مجرد با یک زن شوهر دار که پیش او نوکر بود، زنا کرد، پدر او پسر زانش را برداشته به خدمت پیغمبر ﷺ، رسید و واقعه به اقرار ثابت گشت، پس رسول خدا ﷺ، فرمود: «لأقضین بینکما بکتاب الله» یعنی: من در بین شما طبق کتاب خدا قضاوت خواهم کرد، سپس این حکم را به اجرا گذاشت که به زانی که مجرد و غیر ازدواج کرده بود صد تازیانه زده شود، و برای رجم و سنگساری زن ازدواج کرده به حضرت انیس رضی الله عنه، دستور داد، او رفته از زن بازجویی نمود و او اعتراف کرد، بر او طبق دستور رسول خدا ﷺ، سزای رجم و سنگساری به مورد اجرا گذاشته شد<sup>(۲)</sup>.

در این حدیث، رسول خدا ﷺ، به یکی صد تازیانه زد، و دیگری را سنگسار نمود، هر دو سزا را قضا به کتاب الله فرمود، در صورتی که در آیه سوره‌ی نور، تنها سزای تازیانه مذکور است و ذکر از مجازات سنگسار نیست، دلیلش آن است که آنچه به رسول خدا ﷺ، در تفسیر و تشریح این آیه به وسیله‌ی وحی نشان داده شد، همه‌ی آنها در حکم کتاب الله محسوب می‌شود، اگر چه بعضی از آنها در کتاب الله متلو و خوانده شده نیست. خطبه حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، در کتب احادیث، بخاری و مسلم به روایت



حضرت ابن عباس مذکور است، و الفاظ صحیح مسلم از قرار زیر است:

«قال عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ و هو جالس علی منبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم، ان الله بعث محمداً صلی اللہ علیہ و آله و سلم بالحق و أنزل علیه الكتاب، فكان فيما أنزل الله عليه، آية الرجم قرأها و وعيناها و عقلناها، فرجم رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم و رجمنا، بعده فآخى ان طال بالناس زمان ان يقول قائل، ما نجد الرجم في كتاب الله تعالى فيضلوا بتركه فريضة أنزلها الله و ان الرجم في كتاب الله حق على من زنا اذا احصن من الرجال والنساء اذا قامت البينة او كان الحبل او الاعتراف»<sup>(۱)</sup>.

حضرت فاروق اعظم رضی اللہ عنہ، بالای منبر نبوی علی صاحبہ الصلاة والسلام، فرمود: حق تعالی محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم، را به راستی مبعوث کرد، و بر او کتاب نازل نمود، پس از جمله آنچه در کتاب الله بر او نازل کرد، رجم هم بود که ما آن را خواندیم و حفظ کردیم، سپس رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم، رجم کرد و ما هم بعد از او رجم کردیم، اکنون من احساس خطر می‌کنم که به گذشت زمان، کسی چنین بگوید که ما دستور رجم را در کتاب الله نمی‌یابیم، پس آنها با رها ساختن فریضه‌ی دینی که خدا مقرر نموده، گمراه گردند، و بدانید که حکم رجم در کتاب الله برحق است. بر کسی از مردان و زنان که محصن یعنی ازدواج کرده باشند، به شرطی که بر زنای آنها شهادت شرعی داده شود یا حمل و یا اعتراف یافته شود.

این روایت در صحیح بخاری با تفصیل بیشتری مذکور است<sup>(۲)</sup>، و بعضی الفاظ آن در سنن نسائی چنین است:

«انا لا نجد من الرجم بدأ فانه حد من حدود الله الا و ان رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم قد رجم و رجمنا بعده و لولا ان يقول قائلون ان عمر زاد في كتاب الله ما ليس فيه لكتبت في ناحية المصحف و شهد عمر بن الخطاب و عبدالرحمن بن عوف و فلان و فلان ان رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم رجم و رجمنا بعده

الحديث» (۱).

از نظر شرع ما مجبوریم که حکم رجم را اجرا کنیم؛ زیرا آن حدی از حدود الله است، کاملاً بدانید که رسول خدا ﷺ، خود رجم کرده و ما هم رجم کردیم و اگر این ترس وجود نمی داشت که گویندگان بگویند: عمر خود در کتاب الله اضافه کرده است من آن را در گوشه ای از قرآن می نوشتم و عمر بن خطاب و عبدالرحمن بن عوف و فلان و فلان گواهند که رسول خدا ﷺ، رجم کرده و پس از او ما هم رجم کرده ایم.

از این خطبه حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، بظاهر ثابت می گردد که حکم رجم، آیه ی مستقلی دارد که غیر از آیه ی مذکور سوره ی نور است، ولی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، الفاظ آن آیه را نشان نداد که چه بود و نیز بیان ننمود، اگر علاوه بر آیه سوره ی نور آیه ی مستقلی است چرا اکنون در قرآن وجود ندارد، و چرا تلاوت نمی گردد، فقط همین قدر فرمود: اگر من احساس خطر نمی کردم که مردم به من تهمت بزنند، که در کتاب الله اضافه کرده، من آن را در حاشیه قرآن می نوشتم (۲).

در این روایت این امر قابل تأمل است که اگر در واقع آیه ای از قرآن است، و مانند آیات دیگر تلاوت آن واجب است، پس چگونه حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، از ترس بدگویی مردم آن را فروگذار نمود، در صورتی که شدت او در امر الله معروف و مشهور است، و نیز قابل تأمل است که خود حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، فرمود من این آیه را در قرآن داخل می کردم بلکه فرمود: من آن را در حاشیه قرآن می نوشتم. همه اینها قرینه بر این هستند که تفسیری که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، از رسول خدا ﷺ، در باره آیه سوره ی نور شنیده بود



که در آن حکم صد تازیانه برای غیر ازدواج کرده اختصاص داده و برای ازدواج کرده دستور به رجم داد، مجموعه‌ی این تفسیر و سپس عملکرد رسول خدا ﷺ، را به الفاظ کتاب الله و آیه‌ی کتاب الله تعبیر فرمود، به این معنی که این تفسیر و تفصیل آن از آن حضرت ﷺ، به حکم کتاب الله است، و آیه‌ی مستقلى نیست، در غیر این صورت هیچ نیروی نمی‌توانست حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، را از این باز بدارد که آیه‌ای را که باقی مانده باشد در جایش بنویسند، و آنچه که اراده فرمود که بر حاشیه بنویسد این نیز دلیل بر این است، که آن در حقیقت آیه مستقلى نیست بلکه از تفصیل مختصّ به تشریح آیه‌ی سوره‌ی نور است. و آنچه در بعضی از روایات در این مقام الفاظ آیه مستقلى ذکر شده است، با توجه به ثبوت و اسناد، تا این حدّ نرسیده که بنابر آن، بتواند در قرآن اضافه گردد، حضرات فقها آن را در مثال «منسوخ التلاوة دون منسوخ الحكم» دانسته‌اند، که فقط به عنوان مثال است، و در حقیقت آیه قرآن بودنش از آن به ثبوت نمی‌رسد.

خلاصه‌ی کلام این که، مجازات صد تازیانه‌ای که در سوره‌ی نور برای زانی و زانیه مقرر شده است، طبق تشریح و تصریح رسول خدا ﷺ، مختصّ کسانی است که هنوز اصلاً ازدواج نکرده‌اند و مجازات ازدواج کرده، رجم است. این تفصیل اگر چه در الفاظ آیه ذکر نشده است، ولی از طرف آن ذات اقدس که این آیه بر او نازل شده با وضاحت، بدون التباس، ذکر گردیده است، و تنها تعلیم و راهنمایی شفاهی نیست؛ بلکه چندین بار در مجمع صحابه این تفصیل به مورد اجرا و عمل گذاشته شده و به اثبات رسیده است، و این ثبوت به تواتر به ما رسیده است، بنابر این سزای رجم بر مرد و زن ازدواج کرده در حقیقت حکم کتاب الله و مانند آن قطعی و یقینی است، و می‌توان گفت که سزای رجم به حکم کتاب الله ثابت است و نیز می‌توان گفت که سزای رجم از



سنت متواتر، قطعی الثبوت است، چنان‌که از حضرت علی گرم الله وجه، چنین منقول است که دستور رجم به سنت ثابت است و حاصل هر دو یکی است.

### آگاهی لازم

در این مقام هر کجا که لفظ ازدواج کرده و غیر ازدواج کرده، (شادی شده و غیر شادی شده) که احقر نوشته آن را به حیث یک تعبیر آسان نوشته است. الفاظ اصلی که در حدیث آمده محصن و غیر محصن یا بکر و ثیب است، و در اصل تعریف شرعی محصن این است که کسی با نکاح صحیح با همسرش مباشرت کرده باشد، به شرطی که عاقل هم باشد و مراد از محصن در احکام، در همه جا به همین مفهوم است و با توجه به سهولت تعبیر ازدواج کرده نوشته می‌شود.

### درجات تدریجی سه‌گانه سزای زنا

از اندیشه و تأمل در آیات قرآن و روایات حدیث مذکور در بالا، معلوم می‌گردد که مجازات زنا در بدو امر به تخفیف مقرر گردید که قاضی یا امیر طبق صوابدید خویش به مرد و زن مرتکب این جرم، آزار برساند و زن در خانه محبوس شود، چنان‌که در سوره‌ی نساء حکم آن ذکر شده است، مرحله‌ی دوم آن است که حکمش در این آیه از سوره‌ی نور آمده است، که به هر یکی صد تازیانه زده شود، مرحله‌ی سوم آن است که رسول خدا ﷺ، پس از نزول این آیه بیان فرمود که اکتفا بر صد تازیانه مختص کسانی است که ازدواج نکرده باشند، و اگر مرد و زن ازدواج کرده مرتکب آن باشند، سزای آنان رجم و سنگسار است.



## هر جرمی که طبق قانون اسلام مجازات سختی دارد،

### شرایط اثبات آن هم سخت، مقرر شده است

همانطوری که در بالا گذشت، مجازات زنا در اسلام از مجازات همه‌ی جرایم، سخت‌تر است، در عین حال در قوانین اسلام شرایط ثبوت آن هم خیل سخت مقرر گردیده است، که اگر کوچکترین کوتاهی در آن باشد، یا شبه‌ای پدید آید، مجازات نهایی زنا که به آن حدّ گفته می‌شود، ساقط می‌گردد، فقط مجازات تعزیری، به میزان جرم، باقی خواهد ماند، برای اثبات در تمام معاملات، شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن، کافی است، ولی در اجرای زنا گواهی عینی چهار مرد که در آن کوچکترین التباسی نباشد، ضروری است، چنان‌که در آیه‌ی سوره‌ی نساء گذشت، احتیاط و دیگری که در این شهادت به کار رفته، این است، که اگر شهادت زنا به فقد یکی از شرایط آن، مردود گردید، جرم قذف یعنی تهمت بی‌مورد برای شاهدان ثابت می‌گردد، و حدّ قذف که هشتاد تازیانه است، بدانان داده می‌شود، لذا با کوچکترین شبه‌ای هیچ‌کسی نمی‌تواند بر شهادت آن اقدام نماید، البته در صورتی که زنا به صراحت ثابت نگردد، ولی با شهادت ثابت گردد که دو مرد و زن، در حال غیر مشروع، با هم دیده شده‌اند، قاضی طبق جرم آنها، می‌تواند آنان را به شلاق تعزیری محکوم کند، احکام مفصل مجازات زنا و شرایط آن در کتب فقه مذکور است که بدانجا مراجعه شود.

### آگاهی لازم

این موضوع که اگر مردی با مردی دیگر یا حیوانی، عمل جنسی انجام داد، آیا این نیز مشمول حکم زناست یا خیر؟ و آیا مجازات او هم مجازات زناست یا خیر؟ تفصیل آن در تفسیر سوره‌ی نساء گذشته است، اگر چه در

لغت و اصطلاح به این فعل زنا گفته نمی شود و از این جهت بر آن حد زنا اطلاق نمی گردد، ولی سزای آن هم در سختی از سزای زنا کمتر نیست، و صحابه کرام چنین افرادی را زنده در آتش می انداختند.

﴿لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ چون مجازات زنا خیلی سخت است و احتمال می رود که مجریان قانون، نسبت به آنها ترحم کنند، و از اجرای آن درگذرند، یا که آن را کمتر کنند، بنابر این دستور داد که در اجرای این فریضه ی مهم دینی، ترحم و شفقت بر مجرمان جایز نیست، رأفت، رحمت، عنو و کرم در همه جا پسندیده است، ولی در نتیجه ی ترحم بر مجرمان، ظلم به تمام خلق خداست، لذا ممنوع و ناجایز می باشد.

﴿وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی: به هنگام اجرای مجازات زنا، باید گروهی از مسلمانان حاضر باشند، در اسلام طریقه ی اجرای همه مجازاتها بویژه حدود، در منظر عموم مرسوم است، تا که مشاهده کنندگان عبرت گیرند، اما دستور به حاضر شدن گروهی، از خصوصیات مجازات زناست.

**در اسلام دستور داده شده است که حتی الامکان نخست از جرایم پرده پوشی شود ولی هرگاه معامله به شهادت ثابت گشت پس رسوایی کامل مجرمان هم عین حکم است**

برای جلوگیری از فواحش و بی حیایی، شرع مقدس اسلام دور اندیشی فراوانی نموده است، حجاب را بر زنان لازم قرار داده و مردان را به پایین انداختن نظر، ملزم گردانید، و صدای زیور و صدای زن که تحریک کننده بی حیایی است، ممنوع اعلام گردید، و اگر با این هم، از کسی در این مسئل، کوتاهی احساس شود، دستور داده است تا در خلوت تفهیم شود، و به افتضاح



او اجازه نداده است، ولی اگر کسی همه‌ی آن احتیاط‌های شرعی را زیر پا گذاشته به حدّی برسد که جرم او به شهادت شرعی ثابت گردد، چون می‌تواند پرده پوشی او موجب جرأت دیگران قرار گیرد، لذا شرع اسلام به همان مقدار که نسبت به پرده پوشی او انتظام کرده بود، اکنون به همان مقدار به رسوایی او اقدام می‌گردد، لذا تنها برای اجرای مجازات زنا در منظر عموم، اکتفا نگردید، بلکه دستور داد تا گروهی از مسلمانان حضور به هم رسانده، در اجرای آن شرکت کنند.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا  
مَرَدٌ بَدَكَارٌ نَكَاحَ نَمِيْ كُنْد مَكْرَ بَا زَن بَدَكَار يَا مُشْرِكٌ وَ بَا زَن بَدَكَار نَكَاحَ نَمِيْ كُنْد مَكْرَ

زَانٍ أَوْ مُشْرِكٍ وَحُرْمٌ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾  
مرد بدکار یا مشرک، و این حرام شده بر مؤمنان.

### خلاصه‌ی تفسیر

(زنا چنان امر ناپسندی است که مزاج طبیعت انسان از آن فاسد می‌گردد، و به سوی چیزهای بد رغبت پیدا می‌کند، پس به سوی چنین انسانی، کسی رغبت پیدا می‌کند که خودش خبیث النفس باشد، و مزاج اخلاقی او فاسد باشد، چنان که) زانی (به حیث زانی و راغب فی الزنا بودن خود) نکاح هم نمی‌کند مگر با زن زانیه یا مشرکه و (هم چنین) با زن زانیه (به عنوان زانیه و راغب الی الزنا بودنش) کسی دیگر نکاح نمی‌کند مگر زانی یا مشرکی، و (چنین نکاحی که با زانیه به حیث زانیه‌ای باشد که در نتیجه، آینده هم مبتلا به زنا باقی بماند، یا با زن مشرک باشد) بر مسلمانان حرام (گناه دانسته) شده است، (اگر چه در صحّت و عدم صحّت آن دو، فرقی باشد که کسی با زانیه‌ای

به حیث زانیه بودنش نکاح کند، پس با وجود این که گناه است، نکاح منعقد و صحیح می‌گردد، و نکاح با مشرک علاوه بر این که ناجایز و گناه باشد، منعقد نمی‌گردد، بلکه باطل می‌باشد).

## معارف و مسایل

### حکمی دیگر در خصوص زنا

نخستین حکم، مجازات زنا بود که در آیه ماقبل، پیش از این بیان گردید، و حکم دوم در خصوص نکاح زانی و زانیه است، و در ضمن، حکم نکاح زن و مرد مشرک هم بیان گردید، در تفسیر این آیه، اقوال ائمه تفسیر، با هم بسیار مختلف است، آسان‌ترین و سالم‌ترین نظر، همان است که در خلاصه‌ی تفسیر به وسیله‌ی توضیحات بین‌پرانتز ذکر گردیده است، خلاصه‌ی آن این است که بخش ابتدایی آیه برای بیان حکم شرعی نیست، بلکه توضیح یک مشاهده و تجربه عمومی است که در آن خبث عمل زنا و مضرات نهایی آثار آن، بیان گردیده است.

مطلب آیه این است که زنا نوعی سم اخلاقی است، که در اثر آن مزاج اخلاقی انسان فاسد می‌گردد، و تمیز خوب و بد را از دست می‌دهد، بلکه به بدی و خبثت راغب می‌شود، و بحث حلال و حرام از میان برداشته می‌شود، و هر زنی که مرغوب او باشد هدفش زنا کردن با او و راضی گردانیدن او بر زناست، و اگر در اراده‌ی زنا پیروز نگردد، پس در اثر اجبار به نکاح راضی می‌گردد، ولی قلباً این نکاح مورد پسند او نیست؛ زیرا که مقاصد نکاح، از قبیل حفظ عفت و تولد اولاد صالح، و بخاطر آن موظف شدن به پرداخت حقوق نفقه و غیره، و بال جان او قرار می‌گردد، و چون این قبیل مردم، با نکاح رابطه‌ای ندارند پس رغبت آنها تنها به زنان مسلمان نمی‌باشد، بلکه به زنان مشرک



می باشد، و اگر زن مشرک هم به علت مذهب خویش، یا به سبب رسوم ملّی خود، شرط نکاح را به میان بکشد، پس اگر او مجبور باشد به نکاح او تن در می دهد و در این باره بحث و تحقیق نمی کند که آیا این نکاح حلال و صحیح است، یا شرعاً باطل می باشد، لذا مصداق این قرار می گیرد که با زنی که او تمایل پیدا می کند، اگر مسلمانی باشد، پس به زانیه رغبت پیدا می کند، چه قبلاً با زنا عادی باشد یا با او زنا کرده زانیه قرار گیرد، و یا به زن مشرکی رغبت پیدا می کند که نکاح با او در حکم زناست، این است معنای جمله اولی آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً»، هم چنین اگر زن به زنا عادت کند و از آن توبه نکند، پس مؤمن واقعی که هدفش نکاح و مقاصد نکاح باشد، که از این گونه زن، متوقع نباشد، نمی تواند به سوی چنین زنی رغبت پیدا کند، خصوصاً وقتی که این هم معلوم باشد که این زن پس از نکاح هم، دست از عادت بد زنا بر نمی دارد، البته به سوی چنان زن، یا زانی رغبت پیدا می کند که هدفش شهوت رانی باشد نه نکاح، و اگر در این باره آن زانیه با توجه به مصلحت دنیوی خویش برای رسیدن با او شرط نکاح به میان آورد، پس با دل ناخواسته نکاح را هم می پسندد، یا پس به نکاح چنین زن کسی راضی می شود که مشرک باشد، و چون نکاح با مشرک هم شرعاً زناست، بنابراین در این مورد، دو چیز جمع شده که هم مشرک و هم زانی باشد. معنای جمله دوم آیه این است: «وَ الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ»

از تفسیر مذکور، این امر واضح شد که مراد از زانی و زانیه کسانی هستند که از زنا توبه نکرده باشند، و بر آن عمل بد خود اصرار ورزند، و اگر کسی از آنها بخاطر خانوادگی یا مصلحت تولد نژاد، با زن پاکدامن و عفیفی ازدواج کند یا چنین زنی با مرد نیک نکاح کند، نفی آن از این آیه لازم نمی آید، این نکاح از نظر شرع صحیح خواهد بود. مذهب جمهور فقهای امت، مانند امام ابوحنیفه،

امام مالک، امام شافعی و غیره همین است، و وقایعی از این گونه نکاح از صحابه کرام هم ثابت است، و فتوای حضرت ابن عباس در تفسیر ابن کثیر هم بنابر این نقل گردیده است.

و اکنون جمله آخر آیه می ماند: ﴿وَ حُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ بعضی از مفسرین «ذالك» را به جانب زنا اشاره دانسته اند، پس معنای جمله چنین است که وقتی زنا چنین عمل خبیثی است، پس بر مؤمنان حرام کرده شد، مطابق این تفسیر در معنای آن اشکالی باقی نمی ماند، ولی مراد گرفتن زنا از عبارت «ذالك» قدری بعید از سیاق است، لذا مفسرین دیگر آن را اشاره ای به سوی نکاح زانی و زانیه و مشرک و مشرکه قرار داده اند، پس در این صورت حرمت نکاح مرد مسلمان با زن مشرک و نکاح زن مسلمان با مرد مشرک از نصوص دیگر قرآن هم ثابت و نزد همه امت مسئله اجماعی است، و حرمت نکاح مرد زانی با زن پاکدامن و زن زانیه با مرد عفیف که از این جمله مستفاد می گردد، مختص به صورتی است که مرد عفیف با زن زانیه نکاح کرده، او را از زنا باز ندارد، بلکه پس از نکاح با او، هنوز بر عمل زنای او راضی باشد؛ زیرا در این صورت این دیوٹی است، که در شرع حرام است، هم چنین اگر زن پاکدامن با مرد معتاد به زنا ازدواج کرده و پس از آن به زنای او راضی باشد، این هم حرام است. یعنی عمل آنها حرام و گناه کبیره است، ولی از آن این لازم نمی آید که نکاح فیما بین، صحیح نشده، باطل قرار گیرد، لفظ حرام طبق اصطلاح شرع به دو معنی استعمال می شود: یکی آنکه آن گناه است و مرتکب آن در آخرت مستحق مجازات است، و در دنیا هم این عمل باطل کالعدم هست، و بر آن ثمره شرعی و احکام دنیوی مترتب نگردد، مانند نکاح با زن مشرک یا زنان محرم که این گناه عظیم و شرعاً کالعدم است و میان آن و زنا هیچ فرقی نیست، دوم این که این فعل حرام یعنی گناه و موجب مجازات است، ولی در دنیا



ثمراتی از آن باقی می ماند و معامله صحیح می باشد، مانند اغوا کردن زنی و سپس طبق قواعد شرع در حضور دو گواه و رضایت او با او ازدواج کردن، که این فعل ناجایز و گناه بود، ولی نکاح صحیح و منعقد است. و اولاد او ثابت النسب می باشند، هم چنین نکاح زانی و زانیه وقتی هدف آنها زنا باشد و رسم نکاح فقط به جهت مصلحت دنیوی صورت گیرد، و از زنا توبه نکرده باشند، حرام است، ولی در احکام دنیا باطل کالعدم نیست. و ثمرات شرعی نکاح از قبیل نفقه، مهر، ثبوت نسب و میراث، همه بر آن جاری می گردد، و چنین لفظ «حُرْمٌ» در آیه در حق نکاح مشرکه به اعتبار معنای اول، و در حق زانی و زانیه به اعتبار معنای دوم صحیح و درست می باشد، لذا مطابق این تفسیر نیازی نیست که آیه را منسوخ بگویند، چنانکه بعضی از مفسرین فرموده اند، والله سبحانه و تعالی اعلم.

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ

وآنانکه تهمت می زنند به زنان پاکدامن، سپس نمی آورند چهار گواه مرد، بزنید آنها را هشتاد

جلده و لا تقبلوا لهم شهدة أبداً و أولئك هم الفاسقون ﴿۴۳﴾ إلا الذين

تازیانه، و هرگز قبول نکنید از آنها هیچ گواهی را، و ایشانند نافرمانان. مگر کسانی که

تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۴۵﴾

توبه کردند پس از این، و اصلاح شدند، پس خدا آمرزنده و مهربان است.

### خلاصه‌ی تفسیر

کسانی که به زنان پاکدامن (که زانیه بودن آنها به هیچ دلیل و قرینه شرعی ثابت نیست) تهمت زنا بزنند و سپس (برای ادعای خودش) چهار گواه نیاورند، پس به چنین مردمانی هشتاد تازیانه بزنید، و هیچ گاه شهادتی از آنها



قبول نکنید (این هم جز مجازات تهمت زدن آنهاست که برای همیشه مردودالشهادت قرار گرفتند، این ذکر مجازات دنیا بود) و ایشان (در آخرت هم مستحق مجازات هستند؛ زیرا) فاسق هستند، ولی کسانی که بعد از این (به بارگاه خدا) توبه کنند (زیرا در تهمت زدن، آنها نافرمان خدا شدند، و حق الله را ضایع کردند) و (از کسی که به او تهمت زده اند طلب عفو نموده، حالت خود را اصلاح کنند (زیرا که حق او را ضایع کرده بودند) یقیناً خداوند متعال آمرزنده‌ی مهربان است (با توبه‌ی حقیقی، عذاب آخرت آمرزیده می‌شود، اگر چه عدم قبول شهادت که سزای دنیوی بود باقی می‌ماند، زیرا آن جز حدّ شرعی است، و پس از ثبوت جرم، حدّ شرعی به توبه ساقط نمی‌گردد).

### معارف و مسایل

#### حکم سوم متعلق به زنا، تهمت، دروغ و حدّ شرعی آن

همانطوری که قبلاً بیان گردید، زنا بیشتر از همه‌ی جرایم دیگر وسیله‌ی فتنه و فساد در اجتماع است، بنابر این، دین مقدّس اسلام مجازات آن را هم نسبت به مجازات جرایم دیگر، سخت‌تر مقرر فرموده است، لذا عدل و انصاف، متقاضی این بود که در اثبات این معامله به اهمّیت فوق العاده، قایل باشد، و کسی جرأت نکند که بدون ثبوت شرعی به کسی از زنان یا مردان، تهمت زنا بزند، لذا شرع اسلام تهمت زدن به کسی را بدون ثبوت شرعی که نصاب آن گواهی چهار مرد عادل است، جرم شدیدی قرار داده حدّ شرعی آن را هشتاد شلّاق مقرر فرموده است، که اثر ضروری آن این خواهد بود که آنگاه کسی می‌تواند به کسی تهمت زنا بزند که خود او، آن عمل خبیث او را به چشم خود، ببیند و این هم تنها کافی نیست، بلکه او یقین داشته باشد که همراه با من سه نفر دیگر هم او را دیده است. و آنها گواهی خواهند داد؛ زیرا اگر گواهان



دیگری نباشند یا از چهار نفر کمتر باشند یا در گواهی آنها شبهه‌ای موجود باشد، پس این شخص نمی‌تواند به تنهایی خود را مستحق تهمت زنا قرار دهد.

### یک شبهه و پاسخ آن

این معامله باقی ماند که وقتی برای شهادت زنا چنین شرایط سنگینی مقرر گردید، پس مجرمان به آزادی کامل دست یافتند، نه کسی جرأت به شهادت پیدا می‌کند، و نه هیچ‌گاه ثبوت شرعی متحقق می‌گردد، و نه این قبیل مجرمان هیچ‌گاه مجازات می‌بینند، ولی این تصوّر از این جهت اشتباه است که برای حدّ شرعی زنا، یعنی صد شلاق یا رجم و سنگسار، این شرایط وجود دارند، اما بر شهادت به مشاهده یک مرد و زن نامحرم در یکجا یا صحبت‌های بی‌حیایی هیچ پایبندی وجود ندارد، و همه‌ی این‌گونه امور که می‌توانند مبادی و مقدمات زنا باشند، اینها هم از نظر شرع جرایم قابل مجازات می‌باشند، البته حدّ شرعی نیست ولی مجازات تعزیری را حسب صوابدید قاضی یا حاکم می‌توان به آنها داد، لذا هر کسی مرد و زنی را در حال عمل زنا مشاهده کرد و گواه دیگر پیدا نشد، پس به الفاظ صریح زنا شهادت ندهد، ولی می‌تواند بر اختلاط بدون پرده گواهی بدهد، و حاکم و قاضی می‌توانند بعد از ثبوت این جرم حکم به مجازات تعزیر بدهند.

### محصنت چه کسانی هستند؟

این لفظ مشتق از احصان است، و در اصطلاح شرع احصان بر دو قسم است: یکی آنکه در حدّ زنا اعتبار گردید، و آن این‌که با آن زنا ثابت گردد، که عاقل و بالغ و مسلمان باشد، و با زنی نکاح صحیح انجام داده و با او مباشرت هم کرده باشد، که مجازات رجم و سنگسار بر او اجرا می‌گردد، قسم دوم آن‌که

در حدّ قذف یعنی تهمت زنا اعتبار شده و شخصی که متّهم به زنا باشد عاقل، بالغ، مسلمان، آزاد و عقیف باشد یعنی قبل از این هیچ‌گاه بر او زنا ثابت نشده باشد و در این آیه همین معنی دوم محصنت معتبر است<sup>(۱)</sup>.

مسئله: در آیه‌ی قرآن مطابق عادت معروف یا به سبب این واقعه که شان نزول این آیه است، تهمت زنا و مجازاتش چنین ذکر گردید، که تهمت زندگان مرد باشند و کسی که به او تهمت زده شده، زن پاکدامنی باشد، ولی حکم شرعی به سبب اشتراک در علّت عام است، اگر زنی به زنی دیگر یا به مرد دیگری یا مردی به مرد دیگری تهمت زنا بزند، و از لحاظ شرعی ثابت نشود، همه‌ی اینها مستحقّ این مجازات شرعی خواهند بود<sup>(۲)</sup>.

مسئله: حدّ شرعی که برای تهمت زنا ذکر شده، تنها مختصّ این تهمت است، به تهمت جرم دیگری که بر کسی زده شود، این حدّ شرعی بر او اجرا نمی‌گردد، البتّه مجازات تعزیری طبق رأی حاکم بر تهمت هر نوع جرم، می‌توان داد، اگر چه در الفاظ قرآن به صراحت این حدّ مختصّ به تهمت زنا ذکر نشده است، ولی ذکر شهادت چهار گواه دلیل بر این اختصاص است؛ زیرا شرط چهار گواه تنها مختصّ ثبوت زناست<sup>(۳)</sup>.

مسئله: چون در حدّ قذف حق العبد یعنی کسی که بر او تهمت زده شده است، هم شامل می‌باشد، لذا این حدّ زمانی مورد اجرا گذاشته می‌شود که مقذوف یعنی کسی که به او تهمت زده شده، تقاضا کند، و اگر نه حدّ ساقط می‌گردد<sup>(۴)</sup>، بر خلاف حدّ زنا که آن حق خالص خداست، چه کسی تقاضا بکند یا خیر، حدّ زنا بر ثبوت جرم اجرا می‌گردد.

﴿وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا﴾ یعنی: کسی که به تهمت زدن زنا به دروغ

۱ - جصاص، و هدایه.

۲ - جصاص، و هدایه.

۳ - جصاص.

۴ - جصاص و هدایه.



مرتکب شود و به تقاضای مقذوف بر او حدّ قذف جاری گردد، یک مجازات او فوری است که هشتاد تازیانه زده می‌شود، و مجازات دیگرش برای همیشه جاری است که گواهی او در هیچ معامله‌ای تا وقتی که او با ندامت به بارگاه الهی توبه ننموده از مقذوف معذرت نخواست، توبه خود را تکمیل نکند، به اجماع امت پذیرفته نمی‌شود، و اگر توبه کند باز هم نزد احناف شهادت او قبول نخواهد شد، البته گناه او آمرزیده می‌شود، همانطور که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید: **﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾** یعنی: کسی که بر او حدّ قذف به مورد اجرا گذاشته شد، اگر توبه کرد و خود را اصلاح نمود، که در آینده اقدام به چنین جرمی از او متصوّر نگردد، از کسی که به او تهمت زده آمرزش بخواهد، پس خدا آمرزنده و مهربان است.

این استثنای **﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا﴾** در نزد امام اعظم ابوحنیفه و عده‌ی دیگری از ائمه، به سوی جمله‌ی آخر آیه‌ی سابق راجع است، یعنی **﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾** پس مطلب استثنا این است، کسی که حدّ قذف بر او اجرا شده فاسق است، ولی اگر او به صدق دل توبه کند و خود را با معذرت خواهی از مقذوف، اصلاح نماید، فاسق نمی‌ماند و مجازات آخرت از او آمرزیده خواهد شد؛ نتیجه‌ی آن این است که آنچه بر او در دنیا دو سزا در ابتدای این آیه ذکر شده، یعنی هشتاد تازیانه زدن و مردودالشهادت قرار دادن، اینها با وجود توبه به جای خود باقی خواهند ماند؛ زیرا بزرگترین مجازات هشتاد تازیانه بر او جاری شده و مجازات دوم هم، چون جزو شرعی آن است، و این در نزد همه مسلم است که حدّ شرعی به توبه آمرزیده نمی‌شود، اگر چه عذاب گناه در آخرت عفو شده و برطرف گردد، پس وقتی که مردودالشهادت بودن هم جزو حدّ شرعی است، به توبه عفو نمی‌گردد، امام شافعی و بعضی از ائمه‌ی دیگر استثنا را به سوی همه جملات آیه راجع قرار داده، که نتیجه‌اش این است، هم

چنان که با توبه فاسق باقی نمی ماند، مردودالشهادت هم نخواهد ماند. در تفسیر جصاص و مظهری تفصیل ادله هر دو فریق با پاسخهای آنها مذکور است، اهل علم می توانند به آنجا ملاحظه نمایند، والله اعلم.

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ  
و آنانکه تهمت می زنند به همسران خود و نیست در نزدشان گواه بجز از نفسهای خودشان

فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ  
پس صورت گواهی چنین شخصی این است که چهار بار گواهی دهد به سوگند به خدا که او

لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَالْخَمِيسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ  
حتماً راستگو است. و بار پنجم این که لعنت خدا باد بر او اگر باشد او

الْكَذِبِينَ ﴿٧﴾ وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ  
دروغگو. و برطرف می شود عذاب از زن بدین صورت که گواهی بدهد چهار بار قسم به خدا

إِنَّهُ لَمِنَ الْكَذِبِينَ ﴿٨﴾ وَالْخَمِيسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ  
که حتماً آن شخص دروغگو است. و بار پنجم این که غضب خدا باد بر آن زن، اگر آن شخص

الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ  
راستگو است. و اگر نمی بود فضل خدا بر شما و رحمت او و این که خدا بخشنده و

### حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

حکیم است چه ها که نمی شد.

### خلاصه ی تفسیر

و کسانی که همسران خود را (به زنا) تهمت بزنند، و نزد آنها غیر (از ادعای) خود آنها، هیچ گواهی نباشد، (که از نظر عدد باید چهار باشند) پس گواهی او (که دافع حبس یا حد قذف باشد) این است که چهار مرتبه به نام خدا



قسم یاد کرده بگوید: یقیناً من راستگو هستم و بار پنجم بگوید: لعنت خدا بر من اگر من دروغگو باشم و (پس از آن) مجازات (حبس یا زنا) بدین شکل از زن بر طرف می شود که چهار مرتبه به نام خدا قسم یاد کرده بگوید: یقیناً این مرد دروغگو است. و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر من باد اگر این مرد راستگو باشد (بدین شکل هر دو زن و مرد از مجازات دنیا نجات می یابند، البته آن زن بر آن مرد حرام می گردد) و اگر این امر نمی بود که فضل و کرم خدا بر شماست (که چنین احکامی مقرر فرمود که در آن جذبات فطری انسان مراعات گردیده است) و این که خداوند متعال توبه قبول کننده و حکیم است، پس شما به مضرت‌های بزرگی گرفتار می آمدید (بیان آنها در آینده می آید).

## معارف و مسایل

### چهارمین حکم در خصوص زنا لعان است

لعان و ملاءنت عبارت است از: بد دعا کردن بر یکدیگر به لعنت و غضب الهی است، و در اصطلاح شرع عبارت از چند قسم دادن، به زن و مرد، بدین صورت که هرگاه شوهری به زن خود تهمت زنا زد، یا نسبت به فرزند خود گفت که این از نطفه‌ی من نیست و آن زن که به او تهمت زده شده است او را دروغگو بداند و ادعای شرافت کند که به دروغ بر من تهمت زده شده است؛ لذا بر شوهر حدّ قذف هشتاد تازیانه زده شود، پس در این صورت از شوهر مطالبه می شود که بر تهمت زنا چهار گواه بیاورد، پس اگر او بی‌تنبه، اقامه کرد بر زن حدّ زنا اجرا می شود و اگر او نتوانست که چهار گواه اقامه کند، پس در میان آنها لعان برگزار می شود، یعنی نخست به مرد گفته می شود که او چهار بار به الفاظی که در قرآن آمده است، شهادت بدهد که من در این تهمت زدن راستگو هستم، و پنجمین بار بگوید اگر من دروغ می گویم، لعنت خدا بر من باد. اگر شوهر از

گفتن این الفاظ امتناع ورزد حبس کرده می شود تا به دروغگویی خود اقرار کند یا به الفاظ مذکور تا پنج بار قسم بخورد، و تا وقتی که او یکی از این دو امر را انجام ندهد، در حبس باقی می ماند، پس اگر او به دروغگویی خود اقرار کرد، حدّ قذف یعنی مجازات تهمت زنا بر او اجرا می گردد، و اگر به الفاظ مذکور تا پنج بار قسم خورد، پس از زن خواسته می شود تا او به الفاظ مذکور در قرآن، پنج بار قسم بخورد، و اگر او از قسم خوردن خودداری کرد، پس او هم تا زمانی محبوس می ماند که به شوهر تصدیق نموده، به جرم خویش اقرار نماید، تا حدّ زنا بر او اجرا گردد، یا باز هم به الفاظ مذکور پنج بار قسم بخورد، و اگر او به الفاظ به قسم خوردن راضی گردید، و قسم خورد، لعان تکمیل شد که در نتیجه ی آن مجازات دنیا از هر دو برطرف می شود و معامله آخرت را خدا می داند که کدام یک از آن دو، دروغگو است، و به دروغگو در آخرت عذاب خواهد رسید، ولی در دنیا هم وقتی که در میان آن دو زن و مرد لعان انجام گرفت، برای همیشه بر یکدیگر حرام می گردند، بر شوهر لازم است که او را طلاق داده رها کند، و اگر او طلاق ندهد حاکم می تواند میان آن دو تا، تفریق کند، که آن در حکم طلاق می باشد، به هر حال، دیگر در میان آن دو، هیچ گاه نمی تواند عقد نکاح برقرار بماند، این تفصیل لعان در کتب فقه مذکور است.

قانون لعان در شرع اسلام با توجه به مراعات جذبات و نفسیات شوهر، نافذ شده است؛ زیرا که قانون تهمت زدن کسی به زنا که در آیات ماقبل گذشت، با توجه به آن لازم است که تهمت زننده به زنا چهار گواه عینی بیاورد و گر نه برعکس، حدّ قذف بر او جاری می شود، برای عموم مردم امکان دارد که وقتی برای او چهار گواه میسر نگردد، از تهمت زدن زنا به کسی سکوت اختیار نماید، تا از حدّ قذف محفوظ بماند، ولی برای شوهر این معامله خیلی سنگین تمام می شود که وقتی او به چشم خود ببیند و گواه موجود نباشد، اگر



اظهار کند حدّ قذف بر او جاری می‌شود، و اگر اظهار نکند در تمام عمر از غصّه جرعه‌ی خون بنوشد، و زندگیش وبال جاننش قرار گیرد، بنابر این، معامله شوهر از قانون عموم مردم، جداگانه، قانون مستقلّی قرار داده شد، این نیز از آنچه معلوم می‌شود که لعان فقط در میان زن و شوهر برقرار می‌گردد، و حکم دیگران همان است که در آیات ماقبل بیان گردید، در کتب حدیث در این رابطه دو واقعه ذکر شده است که کدام یک از این دو واقعه شأن نزول این آیات می‌باشد، اقوال ائمّه‌ی تفسیر در این باره مختلف است. قرطبی نزول آیات را مکرر پذیرفته، هر دو واقعه را شأن نزول قرار داده است. حافظ ابن حجر شارح بخاری و نوی شارح مسلم در میان این دو واقعه تطبیق قایل شده، در یک قول نزول هر دو را شأن نزول قرار داده‌اند. توجیه آن روشن‌تر است که در آینده بیان خواهد شد، یکی واقعه‌ی هلال بن امیّه و همسر اوست که در صحیح بخاری به روایت حضرت ابن عباس رضی الله عنهما، مذکور است، و بخش ابتدایی این واقعه به روایت حضرت ابن عباس در مسند امام احمد چنین آمده است.

حضرت ابن عباس می‌فرماید: وقتی آیات احکام حدّ قذف در قرآن نازل گردید، به عبارت: **﴿وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْفَرْسَىٰ أَمْ كُنْتُمْ لَهَا كَاذِبِينَ﴾** که در آن بر تهمت زننده زنا به زنی، لازم گشت که چهار گواه بیاورد که از آن جمله یکی خود اوست، و آنکه نتواند گواه آورد، پیش او دروغگو شمرده بر او هشتاد شلاق حدّ زده می‌شود، و برای همیشه شهادتش مردود است، با شنیدن این آیه، سردار انصار مدینه، سعد بن عباد، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، عرض کرد: یا رسول الله! آیا این آیات این چنین نازل شده‌اند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله، (با شنیدن این سخن از حضرت سعد، شگفت زده شد) مخاطب به انصار فرمود: می‌شنوید سردار شما چه می‌گوید؟ مردم عرض کردند: یا رسول الله! شما او را ملامت نکنید علت این سخن او، شدّت غیرت اوست،



سپس خود سعد بن معاذ عرض کرد: یا رسول الله، مادر و پدرم فدای تو باد، کاملاً می دانم که این آیات بر حق و از طرف حق تعالی نازل شده است، ولی من از آن جرایم که اگر من زن بی حیا را بر این وضع بینم که مرد بیگانه ای بر او مقاربت می کند، آیا برای من جایز نیست که من او را در آنجا توبیخ کرده از آنجا برانم؟ بلکه بر من لازم می گردد که چهار نفر شاهد بیاورم، این وضع را مشاهده کنند، و بر آنها گواه گیرم و تا وقتی که من گواهان را بیاورم او کار خود را انجام داده فرار می کند، کلمات سعد در این مقام مختلف نقل شده است که خلاصه همه آنها یکی است<sup>(۱)</sup>.

از نزول آیه حدّ قذف و صحبت حضرت سعد دیری نگذشته بود که بر هلال بن امیه این اتفاق افتاد که هنگام عشا وقتی که از زمین خود برمی گشت مردی را با زن خود دید و سخنان آنها را با گوش خود شنید ولی هیچ گونه اقدامی نکرد، تا این که صبح شد به خدمت رسول خدا ﷺ، واقعه را عرض کرد، دل رسول خدا ﷺ، از شنیدن آن پر شد و خیلی بر او سنگین گذشت، از آن سو انصار جمع شده با هم صحبت کردند که آنچه سردار ما سعد گفته بود، خود ما به آن مبتلا شدیم، اکنون رسول خدا ﷺ، طبق قانون شرع به هلال بن امیه هشتاد شلّاق خواهد زد، او را در میان مردم برای همیشه مردود الشهادت خواهند دانست، اما هلال بن امیه گفت: به خدا قسم کاملاً امیدوارم که الله تعالی مرا از این مصیبت نجات خواهند داد. و در روایت صحیح بخاری این نیز آمده است که رسول خدا ﷺ، با شنیدن موضوع هلال، طبق دستور قرآن به او فرمود: یا تو بر این ادّعای خویش (چهار گواه) شاهد بیاور و در غیر این صورت بر پشت تو حدّ قذف جاری خواهد شد، هلال بن امیه به آن حضرت ﷺ، عرض کرد: قسم



به آن ذاتی که تو را به حق مبعوث فرموده است من در صحبت خویش راستگو هستم و حتماً الله تعالی چنان حکمی نازل خواهند فرمود، و مرا از مجازات حدّ قذف تبرئه خواهند کرد، این مصاحبه هنوز جریان داشت که آیات متضمن قانون لعان نازل شدند: ﴿وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاحَهُمْ﴾ الآية.

ابویعلی این روایت را از حضرت انس هم نقل نموده و در آن این هم آمده است که وقتی آیات لعان نازل شدند آن حضرت علیه السلام، به هلال بن امیه بشارت داد که خداوند متعال راه حلی برای مشکل تو نازل کرد، هلال بن امیه عرض کرد که من چنین امیدی خداوند در دل داشتم، آن حضرت علیه السلام، همسر هلال بن امیه را فرا خواند، وقتی زن و مرد جمع شدند، از همسر او نسبت به واقعه سؤال کرده شد، او گفت: شوهرم بر من به دروغ تهمت می زند، آن حضرت علیه السلام، فرمود: خدا می داند یکی از دو نفر شما دروغگو است. آیا هست یکی از شما که (از عذاب خدا ترسیده) توبه کند و امر واقعی را اظهار دارد؟ هلال بن امیه عرض کرد مادر و پدرم فدای تو باد، من کاملاً راست گفته‌ام، و آنچه گفته‌ام حق گفته‌ام، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، طبق دستور آیات نازل شده‌ی قرآن، میان آن دو، حکم به لعان داد، نخست به حضرت هلال بن امیه گفته شد، تو تا چهار بار به آن الفاظ، شهادت بده، که در قرآن مذکور است، یعنی: من خدا را حاضر و ناظر دانسته، می گویم من در تهمت زدن خویش، راستگو هستم، هلال مطابق آن چهار بار شهادت داد، وقتی که نوبت به شهادت پنجم رسید که کلمات قرآنی آن از این قرار است: اگر من دروغ می گویم لعنت خدا بر من باد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، به صورت تأکید به هلال فرمود: هلال ببین و از خدا بترس، زیرا مجازات دنیا در مقابل عذاب آخرت سبک است، و عذاب خدا از مجازات مردم، چندین برابر سخت تر است، و این پنجمین شهادت آخرین شهادت است که بر این قضاوت خواهد شد، ولی هلال بن امیه عرض کرد: من می توانم

قسم یاد کنم که خداوند متعال مرا بر این شهادت در آخرت عذاب نخواهد داد، (زیرا کاملاً شهادت، راستین است) چنان که رسول خدا ﷺ، مرا در دنیا حدّ قذف نخواهد زد، سپس الفاظ شهادت پنجم را ادا کرد، آنگاه آن حضرت ﷺ، از همسر هلال هم چهار شهادت یا چهار قسم گرفت، او هم، هر بار مطابق الفاظ قرآن شهادت داد که شوهرم دروغگو است. وقتی نوبت به شهادت پنجم رسید، رسول خدا ﷺ، فرمود: قدری توقف کن، سپس به او گفت: از خدا بترس که این پنجمین شهادت امر نهایی است و عذاب خدا از عذاب مردم یعنی حدّ زنا چندین برابر سخت تر است، با شنیدن این، قدری توقف کرد و در این حال لحظاتی ماند، ولی باز گفت والله من قوم خود را رسوانمی کنم و شهادت پنجم را نیز به این الفاظ ادا کرد، که اگر شوهرم راستگو باشد غضب خدا بر من باد، این کارروایی لعان مکمل شد، سپس رسول خدا ﷺ، در میان آن دو شوهر و زن، جدایی افکند، یعنی نکاح آنها را نقض کرد و قضاوت فرمود: کودکی که از این حمل متولد می شود، فرزند زن دانسته می شود و به سوی پدر منسوب نمی گردد، ولی نباید به او طعنه زده شود. انتهی<sup>(۱)</sup>.

واقعه دوم در صحیحین بخاری و مسلم مذکور است تفصیل آن را امام بغوی به روایت ابن عباس چنین نقل فرموده است که رسول خدا ﷺ، آیاتی را که در آنها دستور اجرای حدّ قذف نازل شد، یعنی: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» را بر روی منبر بطور ایستاده برای مردم تلاوت نمود که در آن اجتماع عاصم بن عدی انصاری حضور داشت، بلند شد و گفت: یا رسول الله روح فدایت باد، اگر یکی از ما زن خود را با مردی ببیند، اگر واقعه‌ی مشاهده خود را بیان کند، بر او صد تازیانه زده می شود، و برای همیشه مردودالشهادت قرار می گیرد، و



مسلمانان او را فاسق می دانند، پس در چنین وضعی ما گواه از کجا بیاوریم، و اگر برای تلاش گواه بیرون رویم تا آمدن گواهان او کار خود را انجام داده فرار می کند؟ این همان سؤالی است که حضرت سعد بن معاذ در واقعه ماقبل کرده بود که در این واقعه دوم عاصم بن عدی آن را مطرح ساخت.

این سؤال در روز جمعه پیش آمد و پس از آن، این واقعه اتفاق افتاد که عموزاده عاصم بن عدی «عویمر» که با خوله عموزاده‌ی دیگر عاصم ازدواج کرده بود، روزی با همسرش خوله شریک بن سمحاء را که او هم عموزاده عاصم بود مبتلا دید. عویمر پیش عاصم آمد و واقعه را بیان کرد، عاصم «انا لله و انا الیه راجعون» را بر زبان راند، و در جمعه آینده به خدمت رسول خدا ﷺ، آمده عرض کرد: یا رسول الله آنچه در جمعه گذشته من از شما سؤال کردم، متأسفانه خود من به آن مبتلا شدم؛ زیرا در خانواده ما چنین اتفاقی رخ داده است، بغوی واقعه احضار کردن آن دو و برگزاری لعان را میان آنها، به تفصیل بیان نموده است<sup>(۱)</sup>. و در صحیحین خلاصه‌ی آن به روایت حضرت سهل بن سعد ساعدی چنین مذکور است که: عویمر عجلانی به محضر آن حضرت ﷺ، عرض کرد: یا رسول الله اگر کسی با همسر خود بیگانه‌ای را ببیند! آیا او را بکشد که در نتیجه مردم او را می کشند، یا چه کار کند؟ رسول خدا ﷺ، فرمود: خداوند متعال در باره‌ی تو و همسر تو حکمی نازل فرموده است، برو و همسرت را بیاور! حضرت سهل بن سعد راوی حدیث می فرماید: رسول خدا ﷺ، آن دو را فرا خوانده، در مسجد میان آنها حکم لعان را اجرا نمود. (که صورت آن در واقعه گذشته بیان شده است) وقتی که هر دو طرف به طور کامل شهادت پنجم را بر زبان رانند، و لعان خاتمه یافت. عویمر عجلانی

گفت: یا رسول الله اگر من اکنون او را به همسری، پیش خود نگه دارم، پس گویا به دروغ بر او تهمت زده‌ام، لذا من به او سه طلاق می‌دهم<sup>(۱)</sup>.

در هر یکی از این دو واقعه ذکر گردیده است که آیات لعان در باره آن نازل شده است، حافظ ابن حجر و شیخ الاسلام نووی صورت تطبیق میان آن دو را چنین بیان فرموده است، که معلوم می‌شود، نخست حادثه هلال بن امیه اتفاق افتاده و آیات لعان در باره‌ی آن نازل گردیده است، پس از آن حادثه عویمر پیش آمد و او به محضر آن حضرت ﷺ، عرض کرد، و از حادثه هلال بن امیه اطلاع نداشت. پس رسول خدا ﷺ، او را فرمود: قضاوت حادثه شما چنین است، به قرینه‌ی این که در واقعه هلال بن امیه کلمات حدیث چنین است: «فنزّل جبرئیل» و در واقعه عویمر الفاظ حدیث این است که: «قد أنزل الله فیک» می‌تواند مفهومی چنین باشد که الله تعالی پیش از واقعه شما در واقعه دیگری دستور آن را نازل فرموده است، والله اعلم<sup>(۲)</sup>.

مسئله: وقتی که دستور لعان میان یک زن و شوهر اجرا گردد، پس این زن برای آن مرد برای همیشه حرام می‌شود، چنان که حرمت رضاعت ابدی می‌باشد، در حدیثی از حضرت رسول خدا ﷺ، آمده است که: «المتلعنان لا یجتمعان ابدًا» حرمت به سبب لعان ثابت می‌گردد، ولی برای زن ازدواج با مرد دیگر نزد امام ابوحنیفه زمانی جایز می‌گردد که مرد او را طلاق بدهد، یا بگوید: من او را رها ساختم، و اگر مرد چنین نکند، قاضی در میان آن دو جدایی می‌افکند، که آن هم در حکم طلاق قرار خواهد گرفت. پس از انقضای عدت به سه حیض، زن آزاد می‌گردد، و می‌تواند با مردی دیگر، ازدواج نماید<sup>(۳)</sup>.

مسئله: وقتی دستور لعان برگزار گردید، فرزندی که از آن حمل متولد

۱ - مظهری بحواله صحیحین.

۲ - مظهری.

۳ - مظهری و غیره.



گردد به شوهر منسوب نمی شود، بلکه به مادر منسوب می گردد، رسول خدا ﷺ، در باره ی هر دو، هلال و عویمر چنین قضاوت نمود.

مسئله: پس از لعان اگر چه عذاب آخرت در حق کسی که دروغ گفته است نسبت به مجازات دنیا سخت تر است، ولی مجازات دنیا از او ساقط می گردد. و هم چنین در دنیا به او زانیه و به فرزندش ولد الزنا گفتن، جایز نمی باشد. در باره هلال بن امیه، رسول خدا ﷺ، چنین قضاوت فرمود که: «و قُضِيَ بَانَ لَا تُرْمَى وَلَا وَلَدَهَا».

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِآلَانِكَ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم

آنانکه آوردند این بهتان بزرگ را گروهی از شما هستند، شما آن را بد ندانید در حق خود،

بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَ

بلکه این بهتر است در حق شما، برای هر یکی از آنهاست آنچه او گناه کسب کرده است، و

الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ

کسی که برداشته بار بزرگ آن را، برای او عذاب بزرگ است. چرا چنین نشد که وقتی شنیدید

ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا

گمان می کردند مردان مؤمن و زنان مؤمن نسبت به کسان خود گمان خوب و می گفتند این

إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ

بهتان صریحی است. چرا نیاوردند بر آن چهار گواه، پس وقتی که نیاوردند شاهد،

فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ

پس آنها هستند در نزد خدا دروغگو. و اگر نمی بود فضل و رحمت خدا بر شما و رحمت او

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ

در دنیا و آخرت، واقع می شد بر شما در این بحث، آفت بزرگی. وقتی که می گرفتید آن را

بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ  
به زبانهای خود، و می‌گفتید به دهنهای خود آنچه را به آن خبر نداشتید، و می‌پنداشتید آن را

هَتِيئًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ  
سبک، و آن نزد خدا بزرگ است. چرا چنین نشد که وقتی شنیدید آن را می‌گفتید

مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾  
سزاوار نیست برای ما که به زبان آوریم این را، ای خدا تو پاکی، این بهتان بزرگی است.

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾ وَ يُبَيِّنُ  
پند می‌دهد شما را خدا که نکنید باز چنین کاری هرگز، اگر ایمان دارید. و روشن می‌کند

اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾ إِنْ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ  
خدا برای شما نشانه‌ها را، و خداست دانا و حکیم. کسانی که می‌خواهند که شایع بشود

الْفَحِشَةَ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ  
صحبت بدکاری در میان کسانی که ایمان آورده‌اند، برای آنهاست عذاب دردناک در دنیا و آخرت،

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ  
و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. و اگر نمی‌بود فضل خدا و رحمت او، و این که خدا

رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ  
مشفق و مهربان است، چه که نمی‌شد. ای ایمانداران نروید بر قدمهای شیطان، و هر کسی که

يَتَّبِعْ خُطُوتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ  
برود بر قدمهای شیطان، پس او امر می‌کند به بی‌حیایی و بدی، و اگر نمی‌بود فضل خدا

عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَايَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ  
بر شما و رحمت او، پاک نمی‌شد از شما هیچ‌کسی گاهی، ولی خدا پاک می‌کند هر کسی را که

يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾ وَ لَا يَأْتِلْ أَوْلُوا الْفُضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ  
بخواهد و خدا به همه شنوا و داناست. و قسم نخورند صاحبان فضل از شما و کسادگی،



أَنْ يُؤْتُوا أَوْلِيَ الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا  
بر این که بدهند به خویشاوندان و محتاجان و مهاجران در راه خدا، و می‌بایستی عفو کنند

وَلِيَصْفَحُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۲﴾  
و در گذر نمایند، ایانمی خواهید شما این که بپارزد خدا شما را، و خدا آمرزنده و مهربان است.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ  
کسانی که تهمت می‌زنند به زنان پاکدامن، بی‌خبر، مؤمن، لعنت کرده شده اند در دنیا و آخرت

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ  
و برای آنهاست عذاب بزرگ. روزی که اظهار می‌دارند زبانها و دست و پاهایشان

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾ يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ  
به آنچه می‌کردند. در آن روز کامل می‌دهد به آنها خدا، سزای مناسب و می‌دانند که خدا

هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿۲۵﴾ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ  
اوست راست ظاهر کننده. زنان پلید هستند برای مردان پلید، و مردان پلید برای زنان پلید،

وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا  
و زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه و مردان پاکیزه برای زنان پاکیزه، آنها مبرا هستند از آنچه

يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۲۶﴾

اینهمه می‌گویند برای آنهاست بخشش و رزق باعزت.

ربط آیات: همانگونه که قبلاً گذشت، بیشتر سوره‌ی نور، متعلق به

احکامی است که برای حفظ عصمت و عفت به اجرا گذاشته شده‌اند، و در مقابل آن مجازات دنیوی و وبال عظیم آخرت بر دست درازی و تعدی بر عفت و عصمت ذکر گردید، در این رابطه نخست حدّ زنا، بعداً حدّ قذف و سپس لعان آمد، و در ضمن بیان حدّ قذف بیان نمود که بدون آوردن چهار شاهد، تهمت به زن پاکدامن، گناه بزرگ قرار داده شد. و برای مرتکب چنین



امری حدّ شرعی هشتاد شلاق به اجرا گذاشته می شود، این مسئله به عموم زنان مسلمان پاکدامن متعلق بود، و چون بعضی از منافقین در سال ششم هجری برای أمّ المؤمنین حضرت عایشه ی صدّیقه رضی الله عنها تهمت زده بودند، و به تقلید از آنها بعضی از مسلمانان هم، آن را ذکر کرده بودند، این امر نسبت به معامله، نسبت عموم زنان مسلمان پاکدامن چندین برابر شدیدتر بود، لذا قرآن کریم در بیان براءت و پاکدامنی حضرت عایشه ی صدّیقه رضی الله عنها در این مقام ده آیه مذکور بالا را ذکر فرمود تا در آنها براءت و نزاهت حضرت صدّیقه رضی الله عنها اعلان شده و کسانی که در این افترا و بهتان شرکت داشتند، تنبیه فرموده و وبال دنیا و آخرت آنها بیان گردیده است. این حادثه بهتان زدن در قرآن و حدیث به نام افک مشهور است و افک عبارت از بدترین دروغ و افترا و بهتان است، در فهم تفسیر این آیات دانستن قصّه ی افک دخل بزرگی دارد، لذا مناسب است که قبلاً قصّه ی آن به صورت مختصری بیان گردد.

### داستان افک و بهتان

این واقعه با تفصیل طولانی فوق العاده، در صحیحین و کتب دیگر احادیث مذکور است، که بیان مختصر آن از این قرار است: وقتی رسول خدا ﷺ، به غزوه ی «بنی المصطلق» که به آن غزوه «مریسع» نیز می گویند، در سال ششم هجری تشریف برد، از امّهات المؤمنین حضرت عایشه ی صدّیقه همراهش بود، و چون آن زمان، حکم حجاب نازل شده بود، حضرت عایشه طبق معمول در کجاوه خویش می نشست، سپس مردم آن را بر شتری که سوار می شد می بستند، پس از پایان رسیدن جهاد و برگشت به سوی مدینه روزی این اتفاق رخ داد که لشکر در منزلی توقف کرد، و در آخر شب



قبل از حرکت، اعلام گردید که لشکر دارد کوچ می‌کند، تا که مردم از ضروریات خود فارغ شده آماده گردند. حضرت عایشه ی صدیقه رضی الله عنها بنابه ضرورت قضای حاجت، به سوی بیابان رفت و در آنجا اتفاقاً گلوبندش پاره شده بر زمین افتاد و در تلاش آن قدری دیر نمود، وقتی به جای خود بازگشت دید که لشکر حرکت کرده و رفته است، به هنگام کوچ کردن کسانی که کجاوه عایشه را بر شتر می‌بستند به فکر این که او در کجاوه نشسته آن را بلند کرده بر شتر بستند، و چون تا آن زمان عایشه کوچک و نحیف و لاغر بود، سبکی آن را متوجه نشدند که او در آن نیست، و شتر او هم حرکت داده شد. حضرت عایشه ی رضی الله عنها که به جای خود باز آمد، دید که قافله رفته به جای این که از رد قافله بدود یا به اطراف برود، با هوشیاری کامل و وقار و استقلال چادر خود را به خود پیچیده بر جای خود نشست و فکر کرد که هرگاه رسول خدا، و همراهان دریابند که من در کجاوه نیستم در تلاش من تا اینجا خواهند آمد. و اگر من بروم و راه را گم کرده در این طرف و آن طرف سرگردان باشم، آنها با مشکلی مواجه خواهند شد، لذا چادر خود را به خود پیچیده در آنجا نشست، چون شب آخر بود، خواب بر او غالب آمد و خوابید. و از طرف دیگر از جانب خدا این انتظام گردید، که حضرت صفوان بن معطل رضی الله عنه، صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله، که آن حضرت صلی الله علیه و آله، او را موظف به این کار کرده بود که پشت سر قافله قرار گیرد، و پس از هر کوچ کردن لشکر، اگر چیزی به جا ماند، آن را برداشته به قافله برساند، به هنگام صبح به آنجا رسید هنوز کامل روشن نشده بود، دید که کسی خوابیده است، نزدیک آمد، حضرت عایشه را شناخت، زیرا قبل از حجاب او را دیده بود، با دیدن او با نهایت تأسّف آیه ی

«انا لله و انا اليه راجعون»<sup>(۱)</sup> را بر زبان راند، این صدا که به گوش عایشه رسید، از جای خود برخاست و صورت خود را پوشید حضرت صفوان شتر را نزدیک آورد و نشانند، حضرت صدیقه بر آن سوار شد و او مهار شتر را گرفته پای پیاده راه رفت تا این که به قافله رسید.

عبدالله بن ابی که مردی خبیث و منافق و دشمن رسول خدا ﷺ، بود، بهانه به دستش افتاد، شروع کرد به بیهوده گویی، و بعضی مسلمان ساده لوح از مردان مانند حسان و مسطح و از زنان حمنه هم با شنیدن این گونه بیهوده گوییها همراه او شدند، در تفسیر درّ منثور به حواله ابن مردویه از حضرت ابن عباس چنین منقول ات که: «اعانه ای عبدالله بن ابی، حسان و مسطح و حمنه».

وقتی که این بهتان از سوی این منافق انتشار یافت، بر خود آن حضرت ﷺ، صدمه‌ی شدیدی وارد گشت، و صدمه نهایی که به حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها رسیده بود، ظاهر است عموم مسلمانان هم خیلی از واقعه غمگین و متأسف گشتند، و تا یک ماه این قصه زبان زد مردم گشت. در پایان خداوند متعال در باره براءت عایشه‌ی صدیقه و مذمت تهمت زندگان و همراهانشان آیات مذکور را نازل فرمود که تفسیر آنها در آینده خواهد آمد، طبق قانون قرآن که ذکر آن تحت عنوان حدّ قذف پیش از این گذشت، از تهمت زندگان تقاضا شد که گواه بیاورید و چون آن سخن بی اساس بود، از کجا می توانستند گواه آورند، در نتیجه آن حضرت ﷺ، بر تهمت زندگان طبق ضابطه شرعی حدّ قذف به مورد اجرا گذاشت، و به هر یک هشتاد شلاق زد، بزار و ابن مردویه از حضرت ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده اند که رسول خدا ﷺ، بر سه مسلمان، مسطح و حمنه و حسان حدّ قذف را اجرا نمود، و طبرانی از حضرت



عمر روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ، بر عبدالله بن ابی منافق که موجد اصلی تهمت بود دو برابر حد جاری نمود، بعداً مؤمنان توبه کردند و منافق به حال خودش باقی ماند<sup>(۱)</sup>.

### خلاصه‌ی تفسیر

(ای مسلمانان شما به شایع شدن تهمت دروغ نسبت به عایشه‌ی صدیقه که رنجیده خاطر شده‌اید، که خود عایشه‌ی صدیقه هم مشمول حکم است، پس زیاد غمگین نباشید؛ زیرا) کسانی که این بهتان را (نسبت به عایشه‌ی صدیقه) روا داشته‌اند، آنها گروهی (کوچک) از شما می‌باشند، (زیرا کل آمار تهمت زندگان چهار نفر بودند، که یکی بدون واسطه به راه راست خود تهمت زنده عبدالله بن ابی منافق بود، و سه نفر دیگر بالواسطه از سخنان او متأثر بودند، یعنی حسان و مسطح و حمنه که مؤمن مخلص بودند، همه‌ی آنها را قرآن در «منکم» ذکر نموده است یعنی: از شما مسلمانانند در صورتی که عبدالله بن ابی منافق بود، به سبب این‌که به ظاهر مدعی اسلام بود، او هم در جمع مسلمانان محسوب می‌شد، مطلب آیه تسلی دادن است که بیشتر غم نخورید؛ زیرا اولاً خبر، دروغی است، باز ناقلین آن همه، چهار نفر می‌باشند که بیشتر مردم با آن مخالفند، پس در عرف هم، نباید این موجب اندوه زیاد بشود، در آینده با روش دیگر تسلی داد که) شما این (بهتان زدن) را در حق خود، بد نفهمید (اگر چه به ظاهر امر اندوهگین کننده‌ای است، ولی در اصل به ضرر شما نیست) بلکه این (به اعتبار انجام) در حق شما صد در صد بهتر است. (زیرا از این غم، شما به ثواب صبر نایل گشتید، و مقامتان بالا رفت، بویژه براءت

متهمین به نص قطعی ثابت گشت و در آینده هم برای مسلمانان خیر خواهد بود، که این قبیل مصیبت زدگان از این گونه واقعه تسلیت یابند، پس به شما هیچ گونه ضرری نرسید، البتّه در حقّ تهمت زندگان ضرری قرار گرفت که هر شخص به قدر آنچه کرده بود، گناهکار شد، (مثلاً گویندگان به زبان بیشتر گناهکار شدند، و شنوندگان خاموش یا گمان بد برندگان به دل موافق به آن، گناهکار شدند) و کسی که از آن میان بهره‌ی بیشتری از این (بهتان) برده و (آن را اختراع نمود، مراد از آن عبدالله بن ابی منافق است) برای او مجازاتی سخت تر خواهد بود (مراد از آن جهنّم است که قبلاً به سبب کفر و نفاق و عداوت رسول ﷺ، هم مستحقّ آن بود. اکنون بیشتر مستحقّ مجازات شد، این نفی ضرر از غم زدگان و اثبات آن به تهمت زندگان است، سپس ملامت ناصحانه‌ای برای مؤمنین است که) وقتی شما این را شنیده بودید، چرا مردان مسلمان (که حسان و مسطح هم شامل هستند) و زنان مسلمان (که حمنه را شامل می‌شود) نسبت به کسان خویش (حضرت صدّیقه و آن صحابی از ته دل) گمان نیکو نبردند و (به زبان) چنین نگفتند، که آن دروغ صریحی است (چنانکه در درّ منشور قول حضرت ابویوب و زوجه او چنین منقول است. در این همراهی با تهمت زندگان، آنانکه شنیده و خاموش مانده‌اند یا در شک قرار گرفته‌اند، همه شامل و قابل ملامتند، که شامل همه‌ی مؤمنین و مؤمنات هم می‌شود، در آینده علّت وجوب جلوگیری این تهمت و بردن گمان نیک را بیان فرمود که) چرا ایشان (تهمت زندگان) بر این (قول خود) چهار گواه (که برای اثبات زنا شرط است) نیاوردند، پس در حالی که ایشان (موافق قانون) گواه نیاوردند، در نزد خداوند (با توجّه به آنچه قانون است) دروغگو می‌باشند، (سپس از جمع تهمت زندگان نسبت به کسانی که مؤمن بودند، بر آنها ذکر رحمت است) و اگر (ای حسان و مسطح و حمنه) فضل خدا و کرم او بر شما



نمی بود، در دنیا (هم که به توبه مهلت داد) و آخرت (هم که به توبه موفق ساخت و آن را قبول نمود اگر اینچنین نمی بود) پس در مشغله ای که شما قرار گرفته بودید، دچار عذاب شدیدی می شدید، (چنانکه به عبدالله بن ابی به سبب عدم توبه داده خواهد شد. اگر چه اکنون در دنیا هم به او مهلت داده شده است، ولی در مجموعه یدو جهان، رحمتی نیست، و از این معلوم شد که صحابه مقبول التوبه و پاک شده در آخرت مرحومند و خطاب در «علیکم» به مؤمنین است به قرائی زیر:

۱- نخست در آیه ی بالا ﴿ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آمده است. ۲- و فرمودن ﴿فِي الْآخِرَةِ﴾ زیرا منافق در آخرت مستحق درک اسفل جهنم است، او یقیناً نمی تواند مرحوم **فِي الْآخِرَةِ** قرار گیرد. ۳- در جمله آینده ﴿يَعْظُمُكُمْ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾ آورده است، طبرانی از قول ابن عباس نقل نموده است که: «یُوبَدُ مَسْطَحًا وَ حَمَةً وَ حَسَانًا» کذا فی الدر المنثور، یعنی مخاطب ﴿لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾ فقط سه نفر مؤمنند یعنی: مسطح، حمنه و حسان، سپس توضیح این است که اگر بر مؤمنان فضل خاص خدا نمی بود، که آنها را به توبه موفق کرد، و توبه هم کردند، کاری که آنها کرده بودند، در اصل فی نفسه موجب عذب عظیم بود، فرمود) وقتی که شما این (سخن دروغ) را بر زبانها پیایی نقل می کردید و به زبان خود چنین صحبتها می کردید که شما نسبت به آنها (از هیچ دلیلی) اصلاً اطلاع نداشتید (و کاذب بودن چنین ناقل در: ﴿فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكٰذِبُونَ﴾ بیان شده است) و شما آن را چیز آسانی تصور می کردید، حال آن که آن نزد خدا خیلی سخن سنگینی (موجب گناه عظیم) بود، (نخست تهمت زنا به یک زن پاکدامن خود معصیت بزرگی است، باز هم او چه کسی!! از ازوج مطهرات که بهتان بستن به آنها موجب آزار رسول مقبول ﷺ، قرار گرفت، پس بسیاری از اسباب معصیت در آن جمع بود) و نخست شما وقتی که این (سخن) را شنیده

بودید، چرا نگفتید که برای ما شایسته نیست که چنین سخن بر زبان رانیم، معاذالله، این بهتان بزرگی است، (چنان که بعضی از صحابه چنین گفته بودند، مانند سعد بن معاذ، زید بن حارثه و ابویوب، و این مستلزم نفی بیشتر نیست امکان دارد که عده‌ی زیادی چنین گفته باشند، با این مطلب که همه‌ی قاذفین و ساکتین می‌بایست چنین می‌گفتند، تا اینجا ملامت بر گذشته بود، اکنون نسبت به آینده نصیحت می‌کند که هدف اصلی از ملامت آن است، پس فرمود) خداوند متعال به شما نصیحت می‌کند که اگر ایمان دارید بار دیگر هرگز چنین حرکتی از شما سر نزنند، و خداوند متعال برای شما احکام را روشن و واضح بیان می‌کند، (در این، نصیحت و حدّ قذف و قبول توبه که در بالا ذکر شده بودند، نیز شامل می‌باشند) و خداوند متعال بسیار دانا و حکیم است (حال ندامت قلب شما را هم می‌داند، لذا توبه را قبول نمود و حکمت سیاست را هم کاملاً می‌داند، لذا از روی سیاست جهانی به شما سزا داده شد<sup>(۱)</sup>)، تا اینجا قبل از نزول براءت ذکر تهمت زندگان به میان آمده بود، و در آینده ذکر کسانی است، که پس از نزول براءت در قرآن، هنوز باز نیایند، و ظاهر است که چنین شخص بی‌ایمان خواهد شد، پس فرمود) کسانی که (بعد از نزول این آیات هم) می‌خواهند (به عمل در آن جهت می‌کوشند)، سخن بی‌عفتی در میان مسلمانان شایع گردد (این سخن شایع شود که در میان مسلمانان بی‌عفتی وجود دارد، حاصل مطلب این است، کسانی که زنا را به سوی این حضرات مقدّس نسبت می‌دهند) برای آنها در دنیا و آخرت عذاب دردناکی (مقرر) است و (از مجازات بر این امر تعجّب نکنید زیرا که) خداوند متعال می‌داند (که کدام معصیت تا چه حدّی است) و شما (حقیقت کامل آن را) نمی‌دانید<sup>(۲)</sup>، در

۲ - رواه فی الدر عن ابن عباس.

۱ - بهذا فسرہ ابن عباس رواه فی الدر.



آینده خطاب به کسانی است که توبه کردند و از این عذاب عظیم آخرت محفوظ شدند) و (ای توبه کنندگان) اگر این نمی بود که فضل و کرم خدا بر شماست (که توفیق توبه به شما داد) و این که خدا بسیار مشفق و مهربان است. (که توبه شما را قبول فرمود) و اگر نه شما هم (از این وعید) نجات نمی یافتید، در آینده به مهربانی به مسلمانان دستور می دهد که بدون تخصیص به این معصیت، از همه ی معاصی احتراز کنند، و نیز به تزکیه بالتوبه تصریح فرموده است که از جهت اهتمام به عناوین مختلف مکرر ذکر گردیده می فرماید) ای اهل ایمان شما به دنبال نقش قدم شیطان نروید (بر اغوا و اضلال او عمل نکنید) و هر شخصی که به نقش قدم شیطان راه رود، پس او (همیشه هر شخصی را) به بی حیایی و امر نامعقول امر می کند (چنانکه در واقعه ی افک مشاهده کردید) و (پس از رفتن به نقش قدمهای شیطان و ارتکاب گناه که ضرر و وبالش ثابت شده بود، نجات دادن نیز فضل و احسان ما بود) اگر فضل و کرم خدا بر شما نمی بود، پس هیچ یک از شما و هیچ گاه (توبه نکرده) پاک و صاف نمی شد (یا به توبه کردن موفق نمی گشت، چنانکه منافقان موفق نشدند، و یا توبه آنها قبول نشد، زیرا هیچ چیزی بر ما واجب نیست) ولی کسی را که خدا بخواهد، (توفیق توبه کردن، به او می دهد) پاک و صافش می کند (و پس از توبه به فضل خویش به پذیرش آن، وعده هم فرموده است) الله تعالی به همه چیز شنوا و داناست (پس توبه ی شما را شنید و پشیمانی شما را دانست، لذا شما را مورد فضل، قرار داد، سپس بیان فرمود: که پس از نزول براءت بعضی از صحابه (که ابوبکر صدیق بود، کما رواه البخاری، و اصحاب دیگر هم، کما فی الدر المنثور، عن ابن عباس) در شدت خشم قسم خوردند، کسانی که این شایعه پراکنی را کرده اند، و بعضی از آنها نیازمند هم بودند، آنان را مورد اعانه مالی خود قرار نخواهیم داد، الله تعالی در خصوص عفو و گذشت از تقصیر شان و





اجرای اعانه‌ی آنها می‌فرماید) و کسانی که از شما وسعت مالی دارند، آنها بر عدم یاری خویشاوندان و مسکینان و مهاجران در راه خدا، قسم نخورند، یعنی: بر مقتضای قسم استوار نباشند، بلکه آن را بشکنند، مطلبش همین بود، وگرنه قسم خورده بودند، یعنی: مقتضای این صفات اعانه است، بویژه وقتی که در وجود آنها اعانه دادن هم وجود داشته باشد، مانند حضرت مسطح که خویشاوند نزدیک ابوبکر، مسکین و مهاجری بود، سپس جهت ترغیب می‌فرماید) آیا شما نمی‌خواهید که الله تعالی از سر تقصیر شما درگذرد (پس شما هم مقصّرین خود را عفو کنید) یقیناً خداوند متعال غفور و رحیم است (پس شما هم باید متخلّق به اخلاق الله باشید، سپس تفصیل و عید منافقین بیان گردید که در گذشته در: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ﴾ الخ مجملاً آمده بود، یعنی) کسانی که (پس از نزول آیه، به بدکاری) به زنان پاکدامن (و) بی‌خبر از (کردن) چنین اموری (و اراده آنها هم و) اهل ایمان (که براءت آنها به نص قرآن به اثبات رسیده، و صیغه‌ی جمع به این خاطر آورد تا که به همه ازواج شامل گردد که از: «الطَّيِّبَاتِ» طهارت همه آنها ثابت است، و بدیهی است، کسانی که به چنین مطهرات) تهمت می‌زنند (می‌توانند کافر و منافق باشند، نه کسی دیگر) بر آنها در دنیا و آخرت لعنت می‌شود (از رحمت و ویژه‌ی خدا در هر دو جهان بخاطر کفر دور خواهند شد) و برای آنها (در آخرت) عذاب بزرگی مقرر خواهد شد، و روزی که بر خلاف آنها زبانهای شان و دست و پاهای شان به کارهایی که انجام می‌دادند، گواهی خواهند داد (مثلاً زبان می‌گوید که او توسط من فلان و فلان کلمات کفر آمیز را گفته است، و دست و پا می‌گوید او برای ترویج کفر چنین اقدام کرد) در آن روز الله تعالی به آنها مجازات لازم را خواهد داد و (درست) خواهند یافت که الله تعالی قاضی بر حق (و) مبین (حقایق) است (اکنون به سبب کفر کماحقه معتقد این امر نیست، ولی در قیامت خواهند



دانست، و پس از دریافت، کاملاً از نجات مأیوس خواهند شد؛ زیرا طبق حال برای آنها عذاب ابدی است، این آیات متعلق به غیر تائبین است که پس از نزول آیات براءت هم از اعتقاد تهمت باز نیامدند، تائبین را در «فَضْلُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ» مرحوم دو جهان قرار داد، و غیر تائبین را در: «لَعْنُوا» ملعون دارین فرمود. تائبین را در: «لَسْكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» از عذاب مصون اعلام فرموده بود، و غیر تائبین را در «لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» و نیز پیش از آن در «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ» مبتلا به عذاب نشان داد، برای تائبین در «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» به عفو و غفران یعنی ستر معصیت مژده داد، و برای غیر تائبین در «تشهد» و «یوفیهم» به عدم عفو و رسوایی تهدید فرمود. تائبین را در «مازکی منکم» طاهر اعلام فرموده بود و غیر تائبین را در آیهی بعدی در «خیثت» داخل کرده در آن، بر مضمون براءت استدلال نموده، قضیه را خاتمه داد. یعنی: این قاعده کلیه است که (زنان پلید سزاوار مردان پلید می باشند، و مردان پلید مناسب زنان پلید هستند، و زنان پاکیزه لایق مردان پاکیزه می باشند، و مردان پاکیزه لایق زنان پاکیزه هستند، یکی از مقدمات این بود، و مقدمه دیگر از ضروریات است که به جناب رسول خدا ﷺ، هر چیز، مناسب به حال و مقام او، داده شده است، و آنها چیزهای پاکیزه می باشند، پس با توجه به این مقدمه بدیهی، لازم است که همسران او هم پاکیزه باشند، و از پاکیزگی آنها تبرئه حضرت صفوان هم از این تهمت لازم آمد، لذا در پایان فرمود که) ایشان از آنچه اینها (منافقین) می گویند، منزّه هستند، و برای آنها (در آخرت) مغفرت و رزق با (بهشت) خواهد بود.

## معارف و مسایل

**فضایل و کمالات ویژه حضرت عایشه‌ی صدیقه و بقیه داستان افک**  
دشمنان رسول خدا ﷺ، بر خلاف آن حضرت ﷺ، همه تدابیر خود را به کار بستند، و هر نوع صورتی که برای ایذا رسانی آن جناب ﷺ، در ذهن هر کسی راه می‌یافت، همه آنها را یک جا جمع و به کار می‌انداختند، و از ایذاهایی که از جانب کفار به آن حضرت ﷺ، می‌رسید، شاید این آخرین، سخت‌تر و ایذای روحی بود، که بر حضرت عایشه‌ی صدیقه که از سمنه‌ی ازواج مطهرات بیشتر عالم، فاضله و مقدّس بود، و هم چنین بر حضرت صفوان بن معطل که صحابی مقدّسی بود عبدالله بن ابی منافق، تهمت زد و منافقان آن را رنگ داده شایع کردند، و از همه رنج‌آورتر این بود که چند مسلمان ساده لوح هم، از این توطئه متأثر شده در شایعه پراکنی این تهمت، شرکت جستند، حقیقت این بهتان بی‌اساس و بی‌مدرک، خود ظرف چند روز منکشف شد، ولی حق تعالی برای ازاله این صدمه روحانی که به بهانه‌ی این بهتان، به رسول خدا ﷺ، و به خود حضرت صدیقه رسیده بود، با اشاره وحی الهی اکتفا نفرمود، بلکه دو رکوع قرآن را در براءت از آن، نازل فرمود، و برای همه کسانی که این تهمت را زدند یا در شایعه پراکنی آن شرکت کردند، به عذاب دنیا و آخرت چنان تهدید فرمود که شاید در موقع دیگری این چنین وعیدی ذکر نشده باشد.

در حقیقت واقعه «افک» در ضمن این‌که عفت و تقدّس حضرت صدیقه را ابراز کرد، اعلی‌ترین کمالات عقل و فهم او را روشن گردانید، بنابر این در نخستین آیه از آیاتی که در این واقعه نازل شده است فرمود: این حادثه را برای خود ناپسند شمارید بلکه این برای شما بهتر است، چه چیزی بالاتر از این می‌باشد که الله تعالی در ده آیه که تا قیامت تلاوت می‌گردد، به نزاهت و



پاکدامنی او گواهی داد، خود حضرت می فرماید: من به جای خود یقین داشتم که خداوند متعال به وسیله‌ی وحی، براءت من را به رسول خود اعلام خواهند نمود، ولی خود را شایسته این نمی دانستم که در باره‌ی من آیات قرآن که همیشه تلاوت شود، نازل گردد، در این مقام دانستن قدری تفصیل بیشتر برای فهم آیات معین، در کار است که مختصراً آورده می شود.

پس از برگشت از این سفر، حضرت عایشه‌ی صدیقه به کارهای خانگی مشغول شدند، و متوجه نبودند که منافقان در باره‌ی او چه شایعه پراکنی های کرده اند، توضیحی که خود حضرت عایشه‌ی صدیقه داده و در صحیح بخاری آمده است، از این قرار است، که: پس از برگشت از سفر من قدری بیمار شدم، و بیشتر از این ناراحت بودم که من لطف و کرم نوازی را که قبلاً از آن حضرت ﷺ، احساس می کردم، در این نوبه مشاهده نمی کردم، بلکه در این مدت روش آن حضرت ﷺ، این بود که به خانه تشریف می آورد و سلام می داد و می پرسید که حالت چطور است، و باز برمی گشت و چون من اطلاع نداشتم که در باره‌ی من چه شایعه پراکنی شده است، سرّبی توجهی آن حضرت ﷺ، بر من منکشف نمی شد، من در این اندوه گداخته شدم، روزی به علّت ضعف همراه با ام مسطح برای قضای حاجت بیرون رفتم، زیرا تا آن زمان در خانه‌ها، توالت ساخته نشده بود، وقتی از قضای حاجت فراغت یافته، به سوی خانه می آمدم، ام مسطح با چادر بزرگش گیر کرده به زمین افتاد از زبانش بر آمد که: «تَعَسَ مسطح» و چون این کلمه در محاورات عرب نفرین محسوب می شد، حضرت صدیقه با شنیدن کلمه نفرین از زبان مادری نسبت به پسرش، تعجب کرد و گفت: این سخن بدی است که تو نسبت به شخص نیکی مانند مسطح که در جنگ بدر شرکت کرده گفتی، ام مسطح با تعجب به او گفت: دختر! تو چه اطلاع داری که پسر مسطح چه شایعه پراکنی می کند!! پرسیدم: چه شایعه پراکنی می کند؟

سپس ام مسطح همه قصبه‌ی بهتان اهل افک و شرکت مسطح را در آن، برای من بازگو کرد. حضرت صدیقه می فرماید: با شنیدن این، مرضم دو برابر شد، وقتی که به خانه برگشتم و طبق معمول پیامبر اکرم ﷺ، تشریف آورد و سلام داد و احوال پرسى نمود، من از او اجازه خواستم، تا به خانه والدین بروم، آن جناب ﷺ، اجازه داد، هدفم این بود که این واقعه را از آنها تحقیق کنم، رفتم از مادرم پرسیدم او به من تسلی داد که برای امثال تو دشمنهایی خواهد بود، و چنین شایعه پراکنی‌ها خواهند کرد، پس اندوهگین مباش، مسئله خود به خود حل خواهد شد، گفتم: سبحان الله! این در میان مردم شایعه شده است، چگونه من بر آن صبر کنم! پس در تمام شب به گریه افتادم، که اشکم بند نشد و خوابم نبرد، و از طرف دیگر چون رسول خدا ﷺ، از این شایعه خیلی غمگین بود و در این مدت هیچ‌گونه وحی بر او نازل نشده بود، از حضرت علی و اسامه که اهل خانه بودند، مشورت خواست که من در این باره چه باید بکنم؟ حضرت اسامه علناً عرض کرد: تا جایی که من می‌دانم ما نسبت به عایشه بدگمانی نداریم، هیچ حرکتی از او صادر نشده است که بتوان از آن بر او بدگمان شد شما به این شایعات توجه نفرمایید. و حضرت علی کرم‌الله وجهه (برای نجات آن جناب از غم و اضطراب) فرمود: الله تعالی بر شما تنگی نفرموده اگر بنا بر این شایعات طبع مبارک از عایشه مکدر شده است، زنده‌های دیگر بسیار است، و شما می‌توانید این تکدر خود را به تحقیق حال از بریره که کنیز حضرت عایشه‌ی است، برطرف فرمایید، چنان‌که رسول خدا ﷺ، از بریره تحقیق حال فرمود، بریره فرمود که عیبی دیگر که او به نظر من بیاید وجود ندارد غیر از این‌که دختر کم سنی است. بسا اوقات آرد را خمیر می‌کند و می‌گذارد و می‌خوابد و گوسفند آمده آن را می‌خورد (پس در حدیث رفتن رسول خدا ﷺ، بالای منبر و از دست تهمت زندگان شکوه کردن و قصه‌ی طولانی مذکور



است. و پس از آن قصه مختصر این که) حضرت صدقه می فرماید: من تمام روز و تمام شب دوم پیایی گریستم و والدینم که پیش من آمدند، احساس خطر کردند، که مبادا از گریه سخته کنم، والدینم پیش من نشسته بودند که رسول خدا ﷺ، تشریف آورد و کنار من نشست و از روزی که این شایعه شده بود کنار من نمی نشست، سپس آن جناب ﷺ، به طور مختصر خطبه‌ی شهادت خواند و فرمود: ای عایشه در حق تو این شایعه به من رسیده است اگر تو بری باشی خدا حتماً تو را بری خواهند نمود. (به وسیله‌ی وحی براءت تو را اظهار خواهد نمود) و اگر از تو حرکتی صادر شده است، پس به سوی خداوند توبه و استغفار کن، زیرا هرگاه بنده به گناه خود اعتراف نموده توبه کند، الله تعالی توبه او را خواهند پذیرفت؛ وقتی رسول خدا ﷺ، صحبت خود را به پایان رسانید، اشکم قطع گردید، که حتی قطره‌ای هم در چشمهایم نماند، به پدرم، ابوبکر صدیق، گفتم شما به رسول خدا ﷺ، پاسخ بدهید، او معذرت خواست که من چه می توانم بگویم، باز به مادر گفتم که شما پاسخ بدهید، او هم عذر خواست که من چه می توانم بگویم! و خود مجبور شدم که سخن آغاز کنم، من دختری کم سن بودم و قرآن زیاد نخوانده بودم، و در این مدّت که به سبب غم و اندوه نهایی، عقلای خوب هم دست پاچه می شوند، آنچه حضرت صدیق فرموده است صحبت عجیب و غریبی از روی عقل و دانشمندی است، که الفاظ آن عیناً نقل می گردد:

«والله لقد عرفت لقد سمعتم هذا الحديث حتى استقرّ في انفسكم و صدقتم به و لئن قلت لكم اني بريئة والله يعلم اني بريئة لا تصدقوني و لان اعترفت لكم بامر والله يعلم اني بريئة لتصدقوني والله لا اجد لي و لكم مثلاً الا كما قال ابو يوسف فصبر جميل والله المستعان على ما تصفون».

به خدا، دانستم که این امر را شما شنیدید تا این که در دل شما جای گرفت

(عملاً) آن را تصدیق کردید، اکنون اگر من بگویم که من از آن بری هستم، همانطوری که خدا می داند که من بری هستم، شما مرا راستگو نمی دانید، و اگر من به این کار اعتراف کنم، که خداوند براءت مرا از آن به نیکی می داند، شما مرا تصدیق می کنید، والله من در باره ی خود و شما چیز دیگری نمی دانم مگر آنچه حضرت یعقوب پدر یوسف علیه السلام، با شنیدن سخن دروغ فرزنداناش گفت: من صبر جمیل اختیار می کنم و از خدا در این باره که شما بیان می کنید، مدد می خواهم.

حضرت صدیقه می فرماید: همین قدر گفتم و جدا بر رختخوابم خوابیدم و یقین داشتم همانگونه که فی الواقع بری هستم، خداوند براءتم را به وسیله ی وحی حتماً اظهار خواهند فرمود، ولی گمان نداشتم که در حق من آیات قرآن که همیشه تلاوت شوند نازل گردد؛ زیرا مقام خودم را کمتر از این محسوس می کردم، البته چنین به خیالم می آمد که در خواب براءتم برای آن حضرت علیه السلام، اظهار کرده می شود. صدیقه فرمود: هنوز رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جای خویش برنخاسته بود، و کسی دیگر هم از اهل خانه بلند نشده بود که آن کیفیت بر آن حضرت علیه السلام، بروز کرد که هنگام نزول وحی بروز می نمود، که از آن در زمان خیلی سرد از پیشانی مبارکش عرق می ریخت، وقتی که این کیفیت برطرف شد رسول خدا صلی الله علیه و آله، تبسم فرمود، بلند شد و نخستین کلمه ای که فرمود این بود: «ابشری یا عایشه اما الله فقد ابرأك»، ای عایشه! مژده باد تو را که خداوند متعال تو را بری نمود، مادرم گفت بلند شو به پیش پیامبر برو. من گفتم در این باره من احسان کسی را غیر از خدا قبول ندارم و بلند نمی شوم من فقط شکر خدا را بجا می آورم که او مرا بری کرد.



### ویژگی‌هایی چند از حضرت صدیقه

امام بغوی در تفسیر این آیات فرموده است که چندی از خصوصیات حضرت عایشه‌ی صدیقه چنین است که غیر از او در زن دیگری یافت نمی‌شود و حضرت عایشه‌ی صدیقه هم آنها را (بصورت «تحدیث بالنعمة») در افتخار خویش بیان می‌کرد. از آن جمله یکی این‌که قبل از ازدواج با آن حضرت ﷺ، حضرت جبرئیل صورت او را در لباسهای ابریشم پیش آن حضرت ﷺ، آورد و به او فرمود این همسر شماست<sup>(۱)</sup>، و در بعضی روایات آمده است که حضرت جبرئیل این صورت را بر کف دست خود گرفته تشریف آورده بود.

دوم این‌که: رسول خدا ﷺ، غیر از او با دوشیزه‌ی دیگری نکاح نکرده بود.

سوم این‌که: رسول خدا ﷺ، در آغوش او وفات یافت. چهارم این‌که: آن حضرت ﷺ، در خانه‌ی او مدفون گردید. پنجم این‌که: براءت او از آسمان نازل گردید، ششم این‌که: وقتی رسول خدا ﷺ، در لحاف او می‌آرامید و وحی نازل می‌شد که غیر از او، همسران دیگر پیغمبر، این ویژگی را نداشتند. هفتم این‌که: او دختر خلیفه رسول خدا ﷺ، و صدیقه است که خداوند متعال در دنیا به او وعده مغفرت و رزق کریم داده است<sup>(۲)</sup>.

حضرت موسی بن طلحه با مشاهده تحقیقات فقیهانه و فاضلانه و سخنرانی فاضلانه او فرموده است: من فصیح و بلیغ‌تر از صدیقه کسی را ندیده‌ام<sup>(۳)</sup>.

در تفسیر قرطبی منقول است که وقتی به حضرت یوسف علیہ السلام، تهمت

۱ - رواه الترمذی عن عایشه.

۲ - مظهری.

۳ - ترمذی.



زده شد الله تعالی به وسیله‌ی شهادت کودکی او را تبرئه نمود، و تهمت حضرت مریم را به وسیله‌ی پسر او عیسی علیه السلام، برطرف ساخت و برای ازاله‌ی تهمت حضرت عایشه‌ی صدّیقه ده آیه در قرآن نازل نموده، براءت او را اعلان فرمود و فضل و عزّت او را بیشتر بالا برد.

تفسیر اجمالی آیات مذکور تحت عنوان خلاصه‌ی تفسیر آمده است، و اکنون مباحثی در خصوص جملات خصوصی وجود دارد که بدان توجه فرمایید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ﴾ معنی اصلی افک در لغت چپه کردن و بدل دادن است، بدترین نوع دروغ که حق را به باطل و باطل را به حق تبدیل کند، متّقی پاکدامن را فاسق و فاسق را متّقی پرهیزکار قرار دهد، به این دروغ هم افک می‌گویند، «عصبه» به معنای گروه است که از ده تا چهل نفر باشد و برای کمتر و بیشتر از آن هم به کار می‌رود، «منکم» مراد از آن مؤمنانند، اگر چه افترا کننده‌ی اصلی این بهتان مسلمان نبود، بلکه عبدالله بن ابی منافق بود که جزء مؤمنان نیست، ولی منافقین که مدّعی اسلام بودند احکام ظاهر مؤمنان بر آنها هم جاری بود، بنابر این او هم در لفظ «منکم» شامل گردانیده شد، و از مسلمانان دو مرد و یک زن هم بدین دروغ مبتلا شدند، که پس از نزول آیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، حدّ قذف را بر آنها اجرا نمود، کما مر فی السابق، ولی مؤمنان توبه کردند و خداوند توبه آنها را قبول نمود، از آن جمع حضرت مسطح و حسان هر دو از شهدای بدرند که در حقّ آنها حق تعالی در قرآن اعلان مغفرت نموده است، از اینجا بود که هرگاه کسی در محضر عایشه‌ی صدّیقه نسبت به حضرت حسان لب باز می‌کرد، آن را نمی‌پسندید، اگر چه او هم از آن دو نفری بود که بر او حدّ قذف اجرا گردید، و حضرت صدّیقه می‌فرمود: حضرت حسان از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله، به کفار قریش کاملاً دفاع شاعرانه کرده است،



لذا نباید او را بدگفت، و هرگاه در خدمت حضرت عایشه‌ی صدیقه می‌آمد او را با تعظیم و توقیر می‌نشانند<sup>(۱)</sup>.

﴿لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم﴾ این خطاب به رسول خدا ﷺ، و حضرت صدیقه و صفوان و سایر مسلمانان است که از این شایعه رنج برده بودند، و معنای آن، این است که این حادثه را بدتصوّر نکنید؛ زیرا خداوند متعال براءت او را در قرآن نازل فرموده است، و اعزاز او را بیشتر بالا برد، و کسانی که مرتکب این حرکات شدند در حق آنها وعید شدیدی نازل فرمود که تا قیامت در محرابها خوانده می‌شود.

﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ﴾ یعنی: برای هر کسی به چه میزانی که در این تهمت شرکت داشته، به همان میزان برای او گناه نوشته شده است، و به آن تناسب، به عذاب مبتلا خواهد شد، و کسی که این افترا را بسته و شایع کرده است که ذکرش در آینده می‌آید، مستحق عذاب بیشتر می‌باشد، و کسانی که آن را شنیده تأیید کرده‌اند کمتر از او مستحق عذاب هستند، و کسانی که شنیده، سکوت اختیار کرده‌اند از اینها هم کمتر عذاب می‌شوند.

﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ لفظ کبر به کسر کاف به معنای بزرگ است، بدین مراد، کسی که در این تهمت کار بزرگتری انجام داده است یعنی آن را افترا و شایع کرده است، مستوجب عذاب بزرگی است، مراد از او، عبدالله بن ابی، منافق است<sup>(۲)</sup>.

﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ یعنی: چرا چنین نشد که وقتی شما خبر این تهمت را شنیدید، مردان و زنان مسلمان در حق خود یعنی برادران و خواهران مسلمان خویش گمان نیکو

۱ - مظهري و غيره.

۲ - رواه البغوي و غيره.

می بردند، و می گفتند، که این دروغ صریح است، در این آیه چند چیز قابل توجه است: نخست این که: از لفظ «بأنفسهم» اشاره به این شده است، مسلمانی که مسلمانی دیگر را بدنام و رسوا می کند، در حقیقت خود را رسوا می کند؛ زیرا خویشاوندی اسلام، همه را یکی کرده است. قرآن کریم در تمام چنین مواردی این اشاره را به کار برده است، چنان که در جایی دیگر فرموده است: ﴿لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾<sup>(۱)</sup>، یعنی: بر خود عیب نبندید، مراد از آن، این است که به برادر یا خواهر مسلمان خود عیب نگیرید، در جای دیگر فرموده: ﴿لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾<sup>(۲)</sup>، خود را به قتل نرسانید، مراد همان است که برادر مسلمان خویش را به قتل نرسانید. در جای سوم فرموده: ﴿وَلَا تَخْرُجُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ﴾<sup>(۳)</sup>، یعنی: خود را از خانه های خویش بیرون نرانید، در اینجا هم مراد بیرون راندن برادر مسلمان است. در جای چهارم فرموده است که ﴿وَسَلِّمُوا عَلٰی أَنْفُسِكُمْ﴾<sup>(۴)</sup>، یعنی: بر خود سلام بگویید، مراد سلام گفتن به برادر مسلمان است. همه آیات قرآن ضمناً هدایت می نمایند، مسلمانی که به مسلمانی دیگر عیب می گیرد، یا او را ضرر و ایذا می رساند، در حقیقت بر خود عیب وارد کرده و به خودش اذیت و ضرر می رساند، زیرا سرانجام آن رسوایی و بدنامی کل قوم می باشد، چنان که سعدی می گوید:

چو از قومی یکی بی دانشی کرد \*\*\* نه که را منزلت ماند نه مه را

در اثر این تعالیم قرآنی بود که وقتی مسلمانان رفعت یافتند، با تمام قوم خود ترقی کردند، هر فردی از آنها نیز ترقی کرد و نتیجه ی ترک آن امروز مشاهده می شود که چون همه سقوط کردند، یکایک افراد هم، سقوط کردند. امر دیگر قابل توجه در این آیه، آن است که مقتضای مقام بود که ﴿أَوْلَا إِذْ

۲- نساء، ۲۹.

۴- نوره، ۶۱.

۱- حجرات، ۱۱.

۳- بقره، ۸۴.



سَمِعْتُمُوهُ ظَنَنْتُمْ بِأَنفُسِكُمْ خَيْرًا﴾ گفته شود به صیغه خطاب چنانکه در ابتدا ﴿سَمِعْتُمُوهُ﴾ به صیغه‌ی خطاب آمده است، ولی قرآن این جمله مختصر را رها ساخت، و با تغییر روش به جای صیغه‌ی خطاب ﴿ظَنَنْتُمْ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ﴾ فرمود که در این اشاره خفیفی است به این، کسانی که این فعل از آنها صادر شد، تا حدّ این فعل، مستحق مؤمن گفتن نیستند؛ زیرا مقتضای ایمان این بود که مسلمانی نسبت به مسلمان دیگر حسن ظن داشته باشد.

امر سومی که قابل توجه است، این است، که در جمله‌ی آخر این آیه یعنی: ﴿وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ چنین تعلیم داده شد که مسلمانان به محض شنیدن این خبر می‌گفتند که آن دروغی صریح است، از این ثابت شد که در حق مسلمان تا وقتی گناه یا عیبی از او به دلیل شرعی ثابت نشود، نسبت به او گمان نیک باید برد، و دروغ قرار دادن انتساب عیب و گناه به او بدون دلیل، مقتضای عین ایمان است.

مسئله: از این ثابت می‌شود که حسن ظن داشتن نسبت به هر زن و مرد مسلمانی واجب است، مگر وقتی که به دلیل شرعی خلاف آن ثابت شده باشد، و کسی که بدون دلیل شرعی، به کسی تهمت می‌زند، واجب است که سخن او را رد و تکذیب نمود، زیرا این غیبت محض و بدون وجه رسوا کردن فرد مسلمانی است<sup>(۱)</sup>.

﴿لَوْلَا جَاءُ وَعَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ در نخستین جمله‌ی این آیه تلقین به این است که مسلمانان می‌بایست در باره این قبیل شایعه پراکنان به جای شایعه پراکنی‌ها باید از آنها دلیل و مدرک مطالبه می‌کردند، و چون در باره‌ی تهمت زنا، دلیل شرعی بدون

چهار گواه تکمیل نمی‌شود، باید از آنها مطالبه کرد که بر آنچه می‌گویید، چهار گواه بیاورید یا خاموش شوید، در جمله‌ی دوم فرمود که وقتی آنها نتوانستند چهار گواه بیاورند، پس در نزد خدا آنان دروغگو هستند.

در اینجا این امر قابل توجه است که چندان بعید نیست، یکی امری را به چشم خود مشاهده نماید ولی گواه دیگری برای او میسر نمی‌گردد، پس کسی را که مشاهده خود را اظهار می‌دارد، چگونه می‌توان او را دروغگو دانست، بویژه دروغگو دانستن او، نزد خداوند، به هیچ شکلی، ممکن نیست؛ زیرا حق تعالی از حقایق همه وقایع با خبر است، و وقوع این واقعه هم در علم اوست، پس او چگونه نزد خدا دروغگو دانسته شد. این موضوع دو پاسخ دارد: نخست آن که مراد از عندالله حکم الله و قانون الهی است، یعنی: این شخص طبق حکم خدا و قانون الهی، دروغگو قرار داده می‌شود، و بر او حدّ قذف جاری می‌گردد، زیرا حکم ربانی این بود که وقتی چهار گواه وجود ندارد، باوجود مشاهده‌ی واقعه نباید آن را بیان کرد و کسی که بدون چهار گواه بیان می‌کند او از نظر قانون دروغگو قرار داده شده سزا خواهد یافت.

جواب دوم این است که: شأن مسلمان این است که کارهای زائد و بی‌فایده و بدون نتیجه انجام ندهد، مخصوصاً کاری که در آن تهمتی عاید مسلمان می‌گردد، پس مسلمان زمانی می‌تواند برخلاف مسلمانی دیگر به عیب و گناهی شهادت دهد که هدف او انسداد آن جرم و گناه باشد، و هدفش رسوا کردن یا ایذا رساندن به کسی نباشد، پس هر کسی که بدون چهار گواه چنین شهادت بر زبان آورد، گویا ادعای او این است که من برای اصلاح خلق و نجات معاشرت از بدی و انسداد جرایم این کار را می‌کنم، ولی وقتی که او از قانون شرع آگاه است، بدینگونه شهادت بدون چهار گواه، نه بر آن شخص حدّ و سزا جاری می‌گردد و نه جرم به اثبات می‌رسد، بلکه برعکس او مستحقّ



مجازات تهمت زدن، قرار می‌گیرد، پس او عندالله در نیت این ادعای خویش دروغگو است. که من به نیت اصلاح خلق و انسداد جرایم شهادت می‌دهم؛ زیرا به سبب عدم مطابقت شهادت او به قانون شرعی، این نیت او نمی‌تواند صحیح باشد<sup>(۱)</sup>.

### یک تنبیه مهم و لازم

در دو آیه مذکور هدایت و تلقین شده است که هر مسلمانی باید نسبت به مسلمانی دیگر حسن ظن داشته باشد، و رد نمودن سخنان بدون مدرک، دلیل را برخلاف مسلمانی واجب قرار داده، نباید کسی بر این شبه‌ای وارد کند، که پس چرا رسول خدا ﷺ، از روز اوّل بر اشتباه بودن این خبر یقین ننمود، و چرا آن را رد نکرد، و ظرف یک ماه در حال تردد ماند، تا این که حضرت عایشه ی صدّیقه فرموده است که به من فرمود: اگر از تو لغزشی صادر شده باید از آن توبه کنی<sup>(۲)</sup>.

جوابش این است که در اینجا آنچه به یک مسلمان دستور داده شده است که نسبت به مسلمانی دیگر حسن ظن داشته باشد، منافی این تردد نیست که برای آن حضرت ﷺ، اتفاق افتاده بود؛ زیرا که آن حضرت ﷺ، نه آن را تصدیق نمود، و نه به مقتضای آن عمل فرمود، و نه اشاعت را پسند کرد، بلکه در اجتماع صحابه فرمود: «ما علمت علی اهلئ الاخیرا»<sup>(۳)</sup>، یعنی: من نسبت به همسر من غیر از خوبی، چیزی دیگر نمی‌دانم، همه‌ی اینها عمل به مقتضای این آیات، و شواهدی برای حسن ظن، می‌باشند، البتّه علم قطعی و یقینی که از آن تردد هم بر طرف باشد، زمانی به دست آمد که متعلّق به براءت، آیات نازل

۱ - مظهري.

۲ - كمارواه البخاری.

۳ - رواه البخاری.

گردیدند.

خلاصه این که پدید آمدن شک و تردید در دل، و استعمال تدابیر احتیاطی، همانگونه که رسول خدا ﷺ، فرمود، منافی حسن ظن بالمؤمنین نبود، وقتی که عمل به مقتضای آن نکرده باشد، مسلمانانی که در این باره بر آنها حدّ قذف به مورد اجرا گذاشته شد و در این دو آیه مورد عتاب قرار گرفتند، به مقتضای این خبر عمل کرده بودند که آن را شایع کرده و انتشار داده بودند، که این هم قبل از نزول آیات ناجایز و موجب مجازات بود.

**﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾** این آیه در حق آن مؤمنان نازل گردید که به اشتباه تا حدی در این تهمت شرکت داشته بودند، و سپس توبه کردند، و بر بعضی سزا هم اجرا گردید، به همهی آنها در این آیه نشان داده شد که جرمی که شما به آن مرتکب شدید، جرم سنگینی بود، که در دنیا هم می توانست مورد عذاب واقع شود. همان گونه که بر مجرمان زمان گذشته آمده و در آخرت هم بر آن عذاب شدید می آید ولی رفتار خدا با شما مؤمنان به فضل و رحمت است، هم در دنیا و هم در آخرت. بنابر این، این عذاب از شما برطرف شد که در دنیا فضل و رحمت خدا بدین شکل ظاهر گردید، که اولاً شما را به ایمان و اسلام موفق گردانید، سپس به شرف صحبت رسول خدا مشرف نمود که مانع نزول عذاب است، و باز گناهی که واقع شده بود، به توبه صادق از آن موقتتان کرد، و سپس آن را قبول نمود، و آثار فضل و رحمت خدا در آخرت این است که شما را به عفو و گذشت و مغفرت وعده نمود.

**﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ﴾** مفهوم تلقی این است که از یکدیگر سؤال کرده سخن نقل شود، و مراد از آن در اینجا این است که سخن شنیده را بدون مدرک و دلیل شایع کند.



﴿وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ یعنی: شما آن را کوچک می دانید، همان گونه که ما شنیدیم به دیگران گفتیم، ولی آن در نزد خداوند گناه بزرگی بود که بدون مدرک و دلیل، چنین امری انتشار دادید، که مسلمانان دیگر از آن خیلی رنجیده شده و رسوا گردند، و زندگی برای آنها تلخ گردد.

﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ یعنی: چرا چنین نشد که وقتی شما این گفته‌ها را شنیدید، می گفتید که راندن این سخن بر زبان برای ما، جایز نیست، پاک است خدا، این بهتانی است بزرگ، در این آیه مجدداً همان هدایتی ذکر شده است که جلوتر در آیه ماقبل آمده است، در این مزید این توضیح آمده است که مسلمانان به هنگام شنیدن این گونه خبر، چه باید انجام دهند، آن این است که پوست کنده بگویند که راندن چنین سخن بر زبان و بدون مدرک و دلیل، برای ما جایز نیست، این بهتانی بزرگ است.

### یک شبهه و پاسخ به آن

اگر کسی چنین شبهه‌ای مطرح کند، همان گونه که صدق واقعه‌ای بدون دلیل نمی تواند معلوم گردد، لذا تکلم به آن و شایعه کردن آن جایز نمی باشد، هم چنین دروغ بودن یک کلام هم، بدون مدرک و دلیل، نمی تواند ثابت باشد، بتوان به آن بهتان عظیم گفت، جوابش این است که اصل شرعی که به دلیل ثابت است، این است که هر مسلمانی را از گناه پاک و صاف باید فهمید، و آنچه برخلاف آن بدون از دلیل گفته شود، آن را باید دروغ قرار داد، و این نیاز به دلیل ندارد، فقط همین قدر کافی است که بر یک مؤمن و مسلمان، بدون دلیل شرعی، تهمت زده شده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ



الْآخِرَةَ﴾ در این آیه هم باز مذمت و وعید عذاب دنیا و آخرت، نسبت به کسانی است که در این بهتان تا حدی شرکت داشته‌اند در این آیه نیز اضافه شده است، که کسانی که چنین خبر را مشهور می‌کنند، گویا می‌خواهند در میان مسلمانان، بدکاری و فواحش بیشتر انتشار یابد.

### در نتیجه نادیده گرفتن نظام قرآنی و یک تدبیر مهم نسبت به انسداد فواحش، امروز فواحش به کثرت رواج یافته است

قرآن کریم برای انسداد فواحش، نظام خاصی در نظر گرفته است، که اولاً این چنین خبری نباید در جایی مشهور گردد، و اگر چنین شود باید به ثبوت شرعی مشهور شود، تا با این شهرت در مجمع عمومی بر او حدّ زنا جاری کرده همان شهرت سبب انسداد قرار داده شود، و در جایی که امکان به ثبوت شرعی وجود نداشته باشد، انتشار دادن این گونه شایعاتی که مجازات همراه نداشته باشد، طبعاً از قلوب مردم نفرت بی‌حیایی و فواحش را کم کرده سبب اقدام بر جرایم و اشاعه‌ی آنها قرار می‌گیرد، که امروز در روزنامه‌ها مشاهده می‌گردد که این گونه اخبار هر روز در روزنامه‌ها انتشار می‌شود، و مردان و زنان جوان آنها را می‌بینند و روزانه چنین وقایعی به چشم آنها می‌خورد، و نتیجه‌ی طبعی و ضروری عدم مجازات خاص بر آنها، این می‌باشد که به تدریج آن فعل خبیث در نظر سبک آمده، و موجب ایجاد همان هیجان می‌گردد، بنابر این قرآن حکیم به تشهیر این گونه خبر، زمانی اجازه می‌دهد که با ثبوت شرعی باشد، و در نتیجه همراه با آن مجازات هولناک آن بی‌حیایی هم، به مشاهده در آید، و جایی که ثبوت شرعی و مجازات نباشد، پس قرآن انتشار دادن این قبیل اخبار را وسیله اشاعه فواحش میان مسلمانان قرار داده است، کاش مسلمانان به این می‌اندیشند در این آیه آمده است که



شایع کنندگان چنین اخباری بدون ثبوت شرعی، مستحقّ عذاب دردناک در دنیا و آخرت می‌باشند، بدیهی است که عذاب آخرت که پس از قیامت می‌باشد، نمی‌توان آن را در اینجا مشاهده کرد، ولی می‌بایست عذاب دنیا در اینجا مشاهده می‌شد، پس کسانی که بر آنها حدّ کذب (در سزای تهمت) اجرا گردد، پس بر آنها عذاب دنیا آمده و اگر بر کسی به سبب نبودن شرایط اجرای حدّ، حدّ جاری نگردد، و در دنیا هم فی الجمله مستحقّ عذاب گردیده است، برای مصداق آیه همین قدر هم کافی است.

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

### تعلیم اعلیٰ ترین اخلاق به اصحاب کرام

﴿وَلَا يَأْتَلِ﴾ ائتلاء به معنای قسم خوردن می‌آید، دو نفر از مسلمانان به نامهای حسان و مسطح در واقعه تهمت زدن به حضرت عایشه صدیقه، شرکت داشتند، که پس از نزول آیات براءت، آن حضرت رضی الله عنهما، حدّ کذب بر آنان اجرا فرمود، حسان و مسطح هر دو صحابی جلیل‌القدر و بدری هستند، ولی این کوتاهی از آنها سر زد، و سپس موقّف به توبه‌ی صادق شدند، و همان گونه که حق تعالی براءت حضرت عایشه‌ی صدیقه را نازل نمود، هم چنین پذیرش توبه این مؤمنان و عفو آنها را هم اعلان نمود.

مسطح یکی از نزدیکان فقیر حضرت ابوبکر رضی الله عنه، بود که حضرت ابوبکر به او اعانه‌ی مالی می‌نمود، وقتی که در واقعه افک ثابت شد که او هم شرکت داشت، پس شفقت پدری والد حضرت عایشه‌ی صدیقه و رسیدن چنین صدمه سختی به حضرت صدیقه، او طبعاً از مسطح رنجید، و قسم خورد که در آینده به او اعانه‌ی مالی نخواهم کرد، بدیهی است که کمک کردن مالی به

فقیر، بر مسلمانان خاص علی التعمین واجب نیست، و اگر کسی که به او کمک می‌کرد از کمک کردن دست بردارد، گناهی نیست، ولی حق تعالی خواست که گروه صحابه را در دنیای معاشر، نمونه بسازد، بنابر این کسانی را که به این اشتباه مبتلا شده بودند، به نعمت قبول توبه و اصلاح آنان در آینده مورد نوازش قرار داد و از طرف دیگر آن بزرگانی که از کمک کردن به این قبیل فقیر قسم خوردند، اعلیٰ ترین تعلیم اخلاقی به آنان داده شد که باید این قسم را شکسته کفّاره‌ی آن را بدهند، و خود دارای از کمک کردن به فقیر مناسب مقام بلند آنها نیست، همان گونه که حق تعالی از تقصیر آنها درگذشت، آنها هم باید به عفو و کرم گذشت نمایند.

چون کمک کردن مالی حضرت مسطح بر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما، واجب شرعی نبود، بنابر این، قرآن این عنوان را اختیار نمود که اهل علم و فضل که خداوند متعال به آنان کمالات دینی عنایت فرموده و قدرت دارند که در راه خدا نفاق نمایند، نباید چنین قسم بخورند، در آیه دو لفظ: «أُولُوا الْفَضْلِ وَالسَّعَةِ» بدین معنی آمده است.

آنچه در آخرین جمله این آیه فرمود که: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» یعنی: شما دوست نمی‌دارید که الله تعالی گناههای شما را عفو نماید، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، فوراً فرمود: «وَاللَّهِ إِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي»<sup>(۱)</sup>، یعنی: قسم به خدا من حتماً می‌خواهم خداوند مرا بیامرزد، و فوراً کمک مالی را که به حضرت مسطح می‌داد آن را مجدداً به مورد اجرا گذاشت، و نیز فرمود: این کمک قطع نخواهد شد<sup>(۲)</sup>.

این، آن مکارم اخلاقی است که صحابه‌ی کرام با آن تربیت داده شدند، در



صحیح بخاری از حضرت عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، فرمود: «لیس الواصل بالمکافی و لکن الواصل اللذی اذا قطعت رحمہ وصلها»<sup>(۱)</sup>، یعنی: صله رحم کننده کسی نیست که تنها در مقابل احسان خویشاوندان، به آنها عوض بدهد، بلکه در اصل صلهی رحمی کننده کسی است که با وجود قطع رابطه از طرف خویشاوندان، ارتباط را برقرار سازد<sup>(۲)</sup>.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمَحْضَنَاتِ الْغَفَلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لِعُنُو فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُمْ

عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ در این آیه به ظاهر همان مضمون تکرار شده است که پیش از این در آیات قذف بیان شده است: ﴿وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمَحْضَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شَهَدَاءَ فَأَجْلَدُوهُمْ مَنِينِ جَلْدَةً وَلَا يَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَدَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ولی در میان این دو، فرق بزرگی وجود دارد؛ زیرا در آخر آیات حد قذف، استثنای توبه کنندگان و مغفرت به آنها وعده داده شده است، و در این آیه چنین نیست، بلکه لعنت دنیا و آخرت و عذاب عظیم بدون استثناء، در اینجا ذکر گردیده است، از این معلوم می شود که این آیه در خصوص کسانی است که به حضرت عایشه ی صدیقه تهمت زده، و پس از آن توبه هم نکرده اند، حتی بعد از نزول آیات براءت هم بر افترای خود مصر و به شایعه پراکنی مشغول بودند، روشن است که این کار از مسلمانان امکان پذیر نیست، و مسلمانی هم که بر خلاف نصوص قرآن چنین کاری بکند، او نمی تواند مسلمان باقی بماند، لذا این مطلب در حق آن منافقانی است که پس از نزول آیات براءت صدیقه هم، از این کار تهمت زدن باز نیامدند و در کفر و نفاق آنها هیچ شکی باقی نماند، در باره ی توبه کنندگان خداوند متعال ﴿فَضَّلُ اللَّهُ وَرَحْمَتُهُ﴾ فرموده آنها را مرحوم دو جهان قرار داد، و کسانی را

که توبه نکردند، ملعون دنیا و آخرت حکم نمود، به توبه کنندگان مژده نجات از عذاب داد، و غیر تاییین را به عذاب عظیم تهدید کرد، به تاییین ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ فرموده بشارت داد، و به غیر تاییین در آیه آینده: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ﴾ به عدم عفو تهدید نمود<sup>(۱)</sup>.

### هشدار مهم

در واقعه‌ی افک حضرت عایشه‌ی صدیقه، که بعضی از مسلمانان شرکت داشتند، این اتفاق زمانی افتاده بود که هنوز آیات براءت نازل نشده بودند، و هر کسی که پس از نزول آیات براءت به حضرت عایشه‌ی تهمت بزند، بدون شک کافر و منکر قرآن است، چنان‌که بعضی از گروه‌های فرق اسلامی به این عمل گرفتار هستند که در کفر آنها مجال شک و شبهه و تردیدی باقی نیست، آنها به اجماع امت کافر هستند.

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ یعنی: روزی که زبانها و دست و پای آنها علیه آنها گواهی می‌دهند، و جرم آنها را به اثبات می‌رسانند، چنان‌که در روایات حدیث آمده است گناهکاری که در روز قیامت به گناه خود اعتراف کند، خداوند متعال او را مورد عفو قرار می‌دهد، و گناه او را از نظر مجمع عام محشر پنهان می‌کند، و کسی که در آنجا هم انکار کند که من این کار را نکرده‌ام، فرشتگان نگهبان، به اشتباه، آن را در اعمال نامه من نوشته‌اند، آنگاه بر دهن او مهر زده می‌شود، و دست و پاها گواهی می‌دهند، و به تکلم درمی‌آیند، در عبارت ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ﴾ این مطلب بیان گردیده است، در آن آیه فرموده است که بر دهانهای آنها مهر می‌زنیم، ولی در آیه‌ی



مذکور آمده است که خود زبان‌های آنها شهادت می‌دهند در میان این دو آیه هیچ تعارضی وجود ندارد؛ زیرا آنها نمی‌توانند زبانهای خود را در اختیار خود به کار گیرند، در آن هنگام هر چه بخواهند از راست و دروغ بگویند، چنان‌که در دنیا این در اختیار آنهاست، بلکه زبانهایشان برخلاف اراده و قصد آنان به حق اعتراف می‌کند، و این هم ممکن است که در وقتی اصلاً زبانها و دهانهای آنان بند کرده شوند و باز به زبان دستور برسد که به حق صحبت کند، والله اعلم.

﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾، یعنی: زنان پلید مناسب مردان پلیدند، و مردان پلید مناسب زنان پلید هستند، و زنان پاکدامن مناسب مردان پاکدامن و مردان پاکدامن مناسب زنان پاکدامن هستند.

در آخرین آیه، اولاً ضابطه عمومی چنین بیان فرمود، که الله تعالی در طبایع، بطور طبیعی تناسب برقرار کرده است، که زنان پلید و بدکار به سوی مردان پلید، و مردان پلید و بدکار به سوی زنان پلید تمایل پیدا می‌کنند، هم چنین تمایل زنان پاکدامن به سوی مردان پاکدامن می‌باشد، و تمایل مردان پاکدامن به سوی زنان پاکدامن است، و هر یکی طبق تمایل خویش در تلاش جفت خویش می‌باشد و به توازن قدرت نایل می‌گردد.

از این عادت کلی و ضابطه عمومی، آشکار شد که انبیاء علیهم السلام، که در این جهان شخصیت‌های برجسته و نمونه‌ای در پاکی و صفای ظاهری و باطنی این جهان هستند، پس خداوند متعال هم به آنان ازواج مناسب حال آنان، عنایت می‌فرماید، پس از این معلوم گردید که خداوند متعال به رسول اکرم ﷺ، که سردار تمام انبیاء علیهم السلام، است، ازواج مطهراتی هم مناسب به حال او در پاکی و صفای ظاهری و اخلاقی برجسته‌تر، عنایت فرموده است، و حضرت عایشه‌ی صدیقه در میان آنها ممتاز است، و کسی می‌تواند در حق او شک و

شبهه داشته باشد که بر خود نبی کریم ﷺ، ایمان نداشته باشد، و آنچه قرآن کریم در باره‌ی همسر نوح و همسر لوط علیهما السلام، فرموده است که کافر بودند اما در خصوص آن‌ها هم ثابت است که با وجود کافر شدن، به فسق و فجور مبتلا نبودند. حضرت ابن عباس فرموده است که: «ما بغت امرأة نبي قط» یعنی: همسر هیچ پیامبری هیچ‌گاه زنا نکرده است<sup>(۱)</sup>.

از این معلوم می‌شود که اگر همسر پیامبری کافر باشد امکان دارد، ولی امکان ندارد که فاحشه و بدکار باشد؛ زیرا بدکار طبعاً موجب نفرت عوام است و کفر موجب نفرت طبعی نیست<sup>(۲)</sup>.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا

ای ایمان داران نیروید در هیچ خانه‌ای بجز خانه‌های خودتان تا وقتی که اجازه نگیرید

و تَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۲۷﴾ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا

و سلام کنید بر اهل آن خانه‌ها این بهتر است در حق شما، تا که شما پند پذیرید. پس اگر نیافتید

فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ

در آنجا کسی را، پس داخل نشوید در آنها تا وقتی که اجازه نرسد به شما، و اگر پاسخ برسد

أَرْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

به شما که برگردید، پس برگردید در این پاکیزگی است برای شما، و خدا به آنچه شما می‌کنید

عَلِيمٌ ﴿۲۸﴾ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا

داناست. نیست بر شما گناهی که بروید در خانه‌هایی که کسی در آنها سکونت ندارد، در آنها

مَتَعٌ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ ﴿۲۹﴾

چیزی داشته باشید، و خدا می‌داند آنچه شما ظاهر می‌کنید و آنچه پنهان می‌کنید.



### خلاصه‌ی تفسیر

## حکم پنجم اجازه خواستن و آداب ملاقات باهمدیگر و قبل از داخل شدن به خانه کسی اجازه خواستن است

در ابتدای سوره‌ی نور برای جلوگیری از بی‌حیایی و فواحش، مجازات جرایم متعلق به آن، و مذمت تهمت زدن به کسی، بیان گردیده بود، و در آینده برای انسداد آن جرایم و حفظ عفت و عصمت، دستوراتی داده شده، تا چنین اوضاعی پدید نیاید، از آن راهی برای بی‌حیایی باز نگردد، از آن جمله، مسایل و احکام اجازه خواستن است که داخل شدن در خانه‌ی کسی یا نگاه کردن در آن بدون اجازه‌ی او، ممنوع قرار داده شد، و یکی از حکمتهای آن، این است که بر زنان نامحرم نظر نیفتد. در آیات مذکور احکام مختلفی برای مکانهای مختلفی بیان گردید.

منازل بر چهار نوع است: یکی منزل مسکونی خود شخص، که احتمال آمدن دیگری در آن نباشد، دوم آنکه در آن دیگری هم سکونت داشته باشد، اگر چه او از محارم خودش هم باشد، یا احتمال آمدن دیگری در آن باشد، سوم آنکه سکونت فعلی و عدم آن، هر دو در آن، محتمل باشد، چهارم آنکه برای سکونت شخص خاصی مختص نباشد، مانند مسجد، مدرسه، خانقاه، اماکن انتفاع عمومی و جاهای آمد و رفت عامه. از این جمله حکم نوع اول ظاهر است که برای ورود به آن نیاز به اجازه گرفتن از کسی نیست، لذا ذکر آن در این آیات به صراحت نیامده است، و احکام سه نوع دیگر در آیات بعدی بیان شده است، که ای اهل ایمان شما غیر از خانه‌های (مخصوص سکونت) خویش، در خانه‌های دیگر (که دیگران در آنها سکونت دارند، چه ملکیت آنها باشند و چه از کسی به عاریت یا کرایه گرفته باشند)، داخل نشوید، تا وقتی که اجازه نگیرید و (قبل از اجازه گرفتن) بر ساکنان آنها سلام بگویید (نخست از



بیرون سلام گفته، از او اجازه بخواهید که آیا اجازه هست ما وارد بشویم؟ و بدون اجازه داخل نشوید. اگر چه بعضی اجازه گرفتن را منافی شأن خود تصور می‌کنند، اما در حقیقت) این برای شما بهتر است (که اجازه گرفته وارد شوید، و این را بدین خاطر به شما نمایاند) تا شما فکر کنید (و بر آن عمل نمایید که در آن حکمتهای زیادی وجود دارد، حکم نوع دوم از منازل نیز همین است، سپس اگر شما کسی را در این منازل نیافتید (چه در اصل کسی در آنجا باشد یا خیر) پس وارد این خانه‌ها نشوید تا وقتی که به شما اجازه نرسیده باشد؛ (زیرا اولاً احتمال دارد که کسی در آنجا باشد، اگر چه شما اطلاع نداشته باشید، ثانیاً اگر کسی در آن نباشد باز هم در خانه‌ی خالی شخص دیگر، بدون اجازه‌ی وارد شدن، مرادف تصرف در ملک دیگری بدون اجازه او می‌باشد، که این نیز ناجایز نیست و اگر (به هنگام اجازه خواستن) به شما گفته شود که (اکنون) برگردید، پس شما برگردید، این برای شما بهتر است (از این که در آنجا اصرار ورزید، که شاید گاهی بیرون آیند، زیرا در این صورت بر خود ذلت و بر دیگری فشار آورده و در مضیقه قرار دادن کسی هم است، و اذیت کردن مسلمان حرام است) و خداوند متعال بر همه اعمال شما آگاه است (اگر برخلاف حکم، عمل کنید مجازات خواهید دید و این حکم در آن صورتی است که اهل خانه به برگشت نگفته است، ولی چیزی دیگر هم نگفته، پس در این صورت تا سه بار به این احتیاط، اجازه بخواهید که شاید نخست نشنیده باشد، وقتی تا سه بار پاسخ نرسید، باید برگردید چنانکه در حدیث به آن تصریح شده است) و بر شما در ورود به چنین منزلی (بدون اجازه‌ی خصوصی) گناهی نیست، که در آن (به شکل خانه‌ی مسکونی) کسی سکونت نداشته باشد (و) شما آن را به کار ببرید (شما حق داشته باشید به استعمال و به کار گرفتن آنها، چهارم این است که مکان رفاه عمومی می‌باشد و عموم مردم از



آنها حق استفاده دارند که ورود به آنها مجاز است) و آنچه شما آشکار کنید یا پنهان، خداوند متعال همه را می‌داند (بنابر این در هر حال تقوا و ترس خدا لازم است).

### معارف و مسایل

باب مهمی از آداب معاشرت قرآنی که اگر برای ملاقات کسی

می‌روید، نخست از او اجازه بگیرید، بدون اجازه

به خانه‌ی کسی وارد نشوید

متأسفانه همانقدر که شرع مقدّس اسلام در این باره اهتمام نموده است، و احکام مفصّل آن را در قرآن نازل نموده، و رسول خدا ﷺ، با قول و عمل خویش نسبت به آن تأکید شدیدی روا داشته، همانقدر مسلمانان امروز، از آن غفلت ورزیده‌اند، تا جایی که مردمان صالح و باسواد هم آن را گناهی نمی‌پندارند، و در فکر عمل به آن نیستند، ملتهای تهذیب یافته‌ی دیگر آن را انتخاب نموده، معاشرت خویش را اصلاح کرده‌اند، ولی مسلمانان در این باره از همه، عقب مانده‌اند، از جمع احکام اسلامی نخست نسبت به این موضوع سستی پیش آمد، در هر صورت اجازه خواستن، آن دستور واجب العمل قرآن است که کوچکترین تبدیل و سستی در آن را حضرت ابن عباس مرادف با انکار آیه قرار داده است. و اکنون مردم، این احکام را چنان از نظر انداخته‌اند که گویا این آیات از احکام قرآن نیستند، انا لله وانا الیه راجعون.

### حکم و مصالح «اجازه خواستن»

جایی را که حق تعالی برای سکونت انسان به او عنایت فرموده است، چه ملک او باشد و چه منزل اجاره‌ای، این خانه، مسکن اوست، و هدف اصلی از

مسکن این است که او در آن از سکون و راحتی برخوردار باشد، جایی که قرآن عزیز این نعمت گرانبمایه خویش را ذکر نموده، نیز به این اشاره نموده است که: **﴿جعل لكم من بيوتكم سكناً﴾** یعنی: خداوند متعال خانه‌های شما را وسیله سکون و راحتی شما قرار داده است. و این سکون و راحتی وقتی برقرار می‌شود که انسان بدون مداخله‌ی دیگری در خانه‌ی خود طبق نیاز خویش به آزادی بتواند کار کند و استراحت نماید، و خلل، مرادف با از بین بردن مصلحت اصلی خانه می‌باشد، که این موجب بزرگترین رنج و ایذاست، اسلام آزار دادن دیگری را به ناحق، حرام دانسته است، در احکام اجازه خواستن یکی از مصلحت‌های بزرگ، این است، که از خلل در آزادی دیگران و ایذا رسانی به آنان جلوگیری به عمل می‌آید، که این فریضه عقلی هر انسان شریف می‌باشد، مصلحت دیگر از خود آن شخصی است که برای ملاقات کسی به خانه او می‌رود، که وقتی او با کسب اجازه مانند انسان مهذب ملاقات بکند، مخاطب هم سخن او را با احترام گوش می‌کند، و اگر نیازی داشته باشد، داعیه‌ای در قلب او برای انجام آن پدید می‌آید، برخلاف آن که بصورت وحشی، بدون اجازه، بر او مسلط گردد، مخاطب او را یک بلای ناگهانی تصور کرده، به دفع‌الوقتی اقدام می‌نماید، و اگر داعیه خیرخواهی هم داشته باشد، مضمحل می‌گردد، و گناه آزار رسانی به مسلمانان جداگانه بر او عاید می‌گردد.

مصلحت سوم: انسداد بی‌حیایی و فواحش است، که در ورود به خانه‌ی کسی بدون کسب اجازه، احتمال می‌رود که بر زنان بیگانه نظر بیفتد و شیطان در دلها مرض ایجاد کند، و با نظر به این مصلحت، قرآن کریم احکام اجازه خواستن را متصل به حدّ زنا و حدّ قذف و غیره بیان نموده است.

مصلحت چهارم این است که: انسان گاهی به تنهایی در خانه خود به اموری مشغول می‌شود که اطلاع یافتن دیگران را بر آن، مناسب نمی‌داند، و اگر



کسی بدون کسب اجازه، وارد آن خانه بشود چیزی که می‌خواست آن را از دیگران پوشیده نگه دارد، از آن اطلاع می‌یابد، در پی دریافت راز دیگران به زور، هم‌گناه و موجب ایدای آنها می‌باشد، برخی از مسایل اجازه خواستن در خود آیات ذکر گردیده است، که قبلاً تفصیل و تشریح آنها را ملاحظه بفرمایید و بقیه مسایل متفرقه در دنبال آورده خواهد شد.

مسئله: در این آیه به «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا» که برای مردان استعمال می‌گردد خطاب شده، ولی زنها را هم شامل می‌شود، چنان‌که عموم احکام قرآنیه بدین شکل مردان را خطاب کرده و زنان در آنها شامل می‌باشند، مگر چند مسئله‌ی مخصوص که مختص به مردان بیان شده است، چنان‌که زنان صحابه هم این رویه را داشتند، که اگر به خانه‌ی دیگری می‌رفتند جلوتر اجازه می‌گرفتند. حضرت ام‌ایاس می‌فرماید: ما چهار زن بیشتر به نزد حضرت عایشه‌ی صدیقه می‌رفتیم، و قبل از ورود به خانه، اجازه می‌گرفتیم، وقتی او اجازه می‌داد به داخل خانه وارد می‌شدیم<sup>(۱)</sup>.

مسئله: از عمومیت این آیه معلوم می‌شود که قبل از ورود به خانه‌ی دیگری، حکم اجازه خواستن عام است، که مرد و زن و محرم و غیر محرم همه را شامل می‌شود. زنی پیش زنی برود، یا مردی پیش مردی برود، بر همه واجب است که کسب اجازه کنند، هم‌چنین اگر کسی در خانه مادر یا خواهر یا محرم دیگری از محارم خودش می‌رود، باید اجازه بگیرد، امام مالک در مؤطا از عطاء بن یسار مرسلأ روایت کرده است که کسی از رسول خدا ﷺ، پرسید: آیا من به هنگام رفتن پیش مادرم هم اجازه بخواهیم؟ آن حضرت ﷺ، فرمود: آری، اجازه بگیر. او عرض کرد: یا رسول الله! من با مادرم در آن خانه سکونت دارم،

آن جناب ﷺ، فرمود: باز هم بدون اجازه در خانه‌اش نرو، او باز عرض کرد: یا رسول الله، من همیشه در خدمت او هستم، باز هم آن حضرت ﷺ، فرمود: بدون اجازه وارد خانه نشو، آیا تو می‌پسندی که مادر را در حالت برهنگی ببینی؟ عرض کرد: خیر، آن حضرت ﷺ، فرمود: از این جهت باید اجازه خواست، زیرا احتمال می‌رود که او در خانه بنا بر ضرورتی برهنه باشد<sup>(۱)</sup>.

از این حدیث این ثابت شد که آنچه در آیه قرآن: ﴿غیر بیوتکم﴾ آمده است مراد از بیوتکم در آن، آن است که خود انسان در آن تنها سکونت داشته باشد، و والدین و خواهر و برادر و غیره سکونت نداشته باشند.

مسئله: اگر چه در وارد شدن به خانه‌ای که تنها همسر انسان در آن سکونت داشته باشد، اجازه خواستن واجب نیست، ولی مستحب و طریق سنت این است که در آن هم، ناگهان بدون آگهی و اطلاع وارد نشود، بلکه قبل از ورود به آن با صدای کفش یا تنحنح، به آنها اطلاع بدهد، و سپس داخل گردد، همسر حضرت عبدالله بن مسعود می‌فرماید: هرگاه عبدالله از بیرون وارد خانه می‌شد، قبلاً در را می‌زد و از آمدن خود ما را آگاه می‌کرد تا که او ما را در چنین وضعی نبیند که مورد پسندش نباشد<sup>(۲)</sup>، و در این صورت عدم وجوب اجازه از آنجا معلوم می‌گردد که ابن جریج از حضرت عطا پرسید: آیا هنگام رفتن پیش همسر خود هم اجازه لازم است؟ فرمود: خیر، ابن کثیر با نقل این روایت فرموده است که مراد از آن این است که واجب نیست ولی در آنجا هم مستحب و اولی است.

### طریقه مسنون اجازه خواستن

طریقه‌ای که در آیه نشان داده شده، این است ﴿حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَيَّ

۲ - ابن کثیر بحواله ابن جریر و قال اسناده صحیح.

۱ - مظهری.



أَهْلِيهَا یعنی در خانه کسی داخل نشوید تا وقتی که دو کار نکرده باشید، نخست استیناس که معنی لفظی آن طلب انس است، و مراد از آن در نزد جمهور مفسّرین اجازه خواستن یعنی کسب اجازه است، در ذکر کردن اجازه خواستن به عبارت استئذان، اشاره به این است، که قبل از ورود، به سبب کسب اجازه مخاطب مأنوس می‌گردد، و متوحّش نمی‌شود، دوم به اهل خانه سلام بگویید، بعضی از مفسّرین مفهوم آن را چنین بیان فرموده‌اند، که نخست اجازه بگیرید، وقتی که به داخل خانه رفتید، سلام بگویید، همین است، مختار قرطبی، که با توجه به این مفهوم در آیه هیچ‌گونه تقدیم و تأخیری به کار نمی‌رود، که نخست اجازه گرفته شود، سپس در خانه داخل شوید، سلام بگویید، و این را مقتضای حدیث ابویوب انصاری قرار داده است، و ماوردی در آن، به این تفصیل قایل شده است، که اگر قبل از کسب اجازه نگاهش بر کسی از اهل خانه بیفتد، نخست سلام گفته، سپس اجازه کسب کند و اگر نه، نخست اجازه بگیرید، وقتی که وارد خانه بشوید سلام بگویید، ولی از عموم روایات حدیث طریقه مسنونه که معلوم می‌گردد، این است، که نخست از بیرون سلام بگویید، «السلام علیکم» سپس نام خود را گرفته بگوید که فلان شخص می‌خواهد ملاقات کند.

امام بخاری در ادب المفرد از حضرت ابوهریره روایت کرده است، که فرمود: کسی که قبل از سلام، اجازه بگیرد، به او اجازه ندهید، (زیرا او طریقه‌ی سنّت را رها کرده است)<sup>(۱)</sup>. و در حدیث ابوداود آمده است که شخصی از بنی‌عمر از آن حضرت رضی الله عنه، چنین اجازه خواست که از بیرون گفت: «أُأَلِّجُ» آیا داخل شوم؟، آن جناب رضی الله عنه، به خادم خود فرمود: این شخص طریقه استئذان را

نمی داند، بیرون برو و طریقه استئذان را به او یاد بده، که چنین بگوید: «السلام علیکم أَدْخَل؟» آیا من می توانم داخل بشوم؟ هنوز خادم بیرون نرفته بود که خود او کلمات آن حضرت ﷺ، را شنید و چنین گفت: «السلام علیکم أَدْخَل؟» آنگاه آن جناب ﷺ، به او اجازه ی ورود داد<sup>(۱)</sup>، و بیهقی در شعب الایمان از حضرت جابر روایت کرده که رسول خدا ﷺ، فرمود: «لا تأذنوا له لمن یبدأ بالسلام» یعنی: کسی که جلوتر سلام نگفت، اجازه ورود به او ندهید<sup>(۲)</sup>، در این واقعه آن حضرت ﷺ، دو نوع اصلاح فرمود: نخست اول باید سلام گفت، دوم این که او به جای «أَدْخَل، أَلْج» گفته بود و این مناسب نبود؛ زیرا «أَلْج» مشتق از ولوج به معنای داخل شدن در جایی تنگ است که این خلاف تهذیب الفاظ است. در هر صورت از این روایات معلوم شد که آنچه در قرآن آمده است که سلام بگویید، این سلام اجازه خواستن است، که برای کسب اجازه از بیرون گفته می شود، کسانی که داخل خانه هستند، متوجه شوند و الفاظی را که برای اجازه گرفتن استعمال می نماید بشنوند، و سپس هنگام دخول خانه، طبق معمول مجدداً سلام بگویند.

مسئله: آنچه از احادیث ثابت شد که نخست سلام کرده، سپس اجازه بخواهد، بهتر در آن، این است، که طالب اجازه، نام خود را گرفته اجازه بخواهد، چنان که رویه ی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، بود که بر در آن حضرت ﷺ، آمده گفت: «السلام علی رسول الله السلام علیکم أیدخل عمر» پس از سلام گفت که آیا عمر می تواند وارد شود؟<sup>(۳)</sup> و در صحیح مسلم آمده است که حضرت ابو موسی اشعری پیش حضرت عمر رضی الله عنه، رفت و برای چنین گفت:

۲ - مظهری.

۱ - ابن کثیر.

۳ - رواه قاسم بن اصبع و ابن عبدالبر فی التمهید عن ابن عباس عن عمر، ابن کثیر.



«السلام علیکم هذا ابو موسی، السلام علیکم هذا الاشعری»<sup>(۱)</sup>. در این هم نخست نام خود را ابو موسی اعلام کرد، سپس برای مزید توضیح اشعری گفت، زیرا تا وقتی که کسی طالب اجازه را نشناسد در جواب دادن مشوّش می‌گردد، و می‌بایستی مخاطب را از چنین تشویشی نجات داد.

مسئله: بدترین طریقه در این باره آن است که بعضی از مردم انجام می‌دهند، که وقتی از بیرون اجازه ورود می‌گیرند نام خود را نمی‌برند، وقتی از داخل صاحب خانه می‌پرسد که شما چه کسی هستید، در جواب می‌گوید: منم، زیرا این پاسخ به سؤال سایل نیست؛ زیرا کسی که قبلاً او را به صدا شناخت به گفتن «منم» از کجا می‌شناسد.

خطیب بغدادی در جامع خود از علی بن عاصم واسطی نقل کرده است، که وقتی او به بصره برای ملاقات حضرت مغیره بن شعبه رفت، و در را زد، حضرت مغیره از داخل پرسید: کیست؟ پاسخ داد: «أنا» یعنی: منم، حضرت مغیره فرمود: از دوستان من کسی نیست که اسمش أنا باشد، سپس بیرون آمد و برای او حدیثی خواند که روزی حضرت جابر بن عبدالله به محضر آن حضرت رضی الله عنه، حاضر شد و برای کسب اجازه در را زد، آن حضرت رضی الله عنه، از داخل پرسید: که کیست؟ جابر گفت: «أنا» آن حضرت رضی الله عنه، در مقام زجر و توبیخ گفت: «أنا أنا» یعنی: از أنا أنا گفتن چه به دست می‌آید و کسی بدان شناخته نمی‌شود.

مسئله: روش بدتر از این هم، آن است، که با سوادان امروز آن را به کار می‌گیرند که وقتی در را زدند و از داخل پرسیده شد که کیستی؟ خاموش می‌مانند و کسی جواب نمی‌دهد، این از نظر مشوّش کردن مخاطب و رنج دادن



به او بدترین طریقه است، که هدف استئذان از آن نادیده گرفته می شود.  
مسئله: از روایات مذکور این هم ثابت گردید که در اجازه خواستن این طریقه هم جایز است، که در زده شود، به شرطی که همراه با آن نام خود را بگوید، که فلان شخص می خواهد ملاقات نماید.

مسئله: هنگامی که در را می زند، چنان با شدت نزند که شنونده به هراس افتد، بلکه با روش میانه‌ای چنان بزند که صدا به داخل برسد و احساس نگردد، کسانی که در خانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، را می زدند، عادتشان این بود که به ناخن در را می زدند، تا که آن حضرت صلی الله علیه و آله، ناراحت نشود<sup>(۱)</sup>، کسی که هدف اصلی استیناس را درک نماید که غرض از آن مأنوس گردانیدن مخاطب است تا از او اجازه حاصل نماید، خود به خود مراعات همه‌ی این امور را لازم می داند، تا کاری انجام ندهد که موجب اذیت و ناراحتی مخاطب قرار گیرد، و نام خود را ببرد و وقتی در را می زند آهسته بزند، همه‌ی اینها مشمول این حکم هستند.

### آگهی لازم

امروز اغلب مردم به اجازه خواستن اعتنایی ندارند، در صورتی که ترک آن گناه صریحی است، کسانی که می خواهند استئذان نمایند، طبق سنت نخست باید سلام بگویند و نام خود را برده اجازه بگیرند، برای آنها در این زمان دشواریهایی پیش می آید که عموماً کسی که از او اجازه خواسته می شود، از استئذان کننده دور قرار می گیرد، رساندن صدای سلام و کلمات اجازه خواستن به او مشکل است، لذا باید فهمید که واجب اصلی این است که بدون اجازه وارد خانه نشود، می تواند طرق استئذان در هر زمان و هر منطقه تغییر



یابد، یکی از زدن است که از خود روایات حدیث ثابت شد، هم چنین کسانی که بر در خانه زنگ نصب می‌کنند، زدن زنگ هم واجب استئذانرا ادا می‌نماید، به شرطی که پس از زنگ زدن اسم خود را با چنان صدایی اظهار کند که مخاطب بشنود، هم چنین طریقه دیگری که در جایی رایج باشد، آن هم جایز است، کارت شناسایی که امروز در اروپا رایج است، اگر چه این رسم را اروپاییها رواج دادند، ولی هدف استئذان از این کاملاً روشن می‌گردد، که مخاطب نام و آدرس کامل طالب اجازه را در حالی که به جای خود نشسته می‌داند، لذا در اختیار نمودن این طریقه هیچ مضایقه‌ای نیست.

**مسئله:** اگر کسی از دیگری اجازه خواست کرد و او در جواب گفت: اکنون وقت ملاقات نیست، برگردد، نباید ناراحت شود؛ زیرا احوال و مقتضیات هر شخص مختلف است، بسا اوقات مجبور شده نمی‌تواند بیرون بیاید، یا تو را به داخل بخواند، پس در چنین حالتی باید عذر او را پذیرفت، در آیه‌ی مذکور، به این راهنمایی شده است که: **﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجعوا فارجعوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ﴾** یعنی: وقتی که به شما گفته شود که برگردید، شما هم با خوشحالی برگردید، از این موضوع ناراحت شدن، یا در آنجا اصرار کردن و نشستن، صحیح نیست، از بعضی از بزرگان دین منقول است که من در تمام عمر در این آرزود بودم که پیش کسی رفته اجازه بخواهم کنم و او به من بگوید، برگرد تا من به انجام این دستور قرآنی مثاب گردم، ولی اتفاق عجیبی است که هیچ گاه به این نعمت موفق نگردیدم.

**مسئله:** اگر کسی به سر در دیگری رفت و اجازه خواست و از داخل جوابی نشیند، سنت این است که بار دوم اجازه بخواهد، اگر باز هم جواب نرسد، بار سوم استئذان کند، اگر بار سوم هم، جوابی نرسید، پس حکم او همان «ارجعوا» یعنی باید برگردد، است؛ زیرا که با سه بار استئذان تقریباً مشخص می‌گردد که

صدا به گوشش رسیده، پس او یا در چنان وضعی است که نمی تواند جواب بگوید، مثلاً نماز می خواند یا به توالت رفته است. یا دارد غسل می کند، یا نمی خواهد که اکنون با کسی ملاقات کند، در هر صورت آنجا اصرار ورزیدن، در زدن، موجب ایذاست، که اجتناب از آن لازم است، و هدف اصلی از استئذان، پرهیز از ایذا رسانی است.

از حضرت ابو موسی اشعری روایت است که باری رسول الله ﷺ، فرمود: «اذا استأذن أحدكم ثلاثاً فلم يؤذن له فليرجع» یعنی: وقتی که یکی از شما تا سه بار اجازه خواست و جوابی دریافت نکرد، باید برگردد<sup>(۱)</sup>، و در مسند امام احمد به روایت حضرت انس آمده است که باری رسول الله ﷺ، بر در خانه حضرت سعد بن عبادہ تشریف برد، و طبق سنت تا سه بار از بیرون به خاطر استئذان سلام گفت «السلام علیکم»، حضرت سعد بن عبادہ جواب سلام را آهسته داد، تا آن حضرت ﷺ، نشنود، آن جناب ﷺ، بار دوم و بار سوم سلام گفت، حضرت سعد می شنید و جواب می گفت ولی آهسته، پس از سه بار آن حضرت ﷺ برگشت، وقتی حضرت سعد متوجه شد که دیگر صدایی نمی آید، از خانه بیرون آمده، پشت سر آن حضرت ﷺ، دوید، و معذرت خواست، او گفت: یا رسول الله ﷺ، من در هر بار سلام شما را می شنیدم و جواب هم می گفتم، مگر آهسته، تا که از زبان مبارک شما الفاظ سلام در حق من بیشتر برآید، که این در حق من موجب برکت بیشتری خواهد شد، (آن جناب طریقه سنت را به او نشان داد که اگر با وجود سه بار سلام پاسخ نرسد، باید برگشت)، سپس حضرت سعد آن حضرت ﷺ، را همراه خود به خانه برد و میهمان نوازی کرد که رسول خدا ﷺ، آن را پذیرفت.



این عمل حضرت سعد رضی الله عنه، مبنی بر غلبه‌ی عشق و محبت بود، و ذهنش بدین سو متوجه نشد که سردار دو عالم بر در تشریف فرماست، من باید فوراً رفته و از وی استقبال کنم، بلکه ذهن او بدین جهت متوجه شد که لفظ: «السلام علیکم» هر چند از زبان او بر آید، در حق من مفیدتر خواهد بود. به هر حال از این، این مسئله به اثبات رسید، که اگر پس از سه بار استئذان، جواب نرسد، سنت این است، که برگردد، اصرار ورزیدن در آنجا و نشستن خلاف سنت و موجب آزار مخاطب است، که با فشار روی او، او را بر بیرون آمدن از خانه مجبور می‌کند

مسئله: این در صورتی است که با سلام یا در زدن برای کسب اجازه تا سه بار کوشش نمود، و پاسخ نرسید، که در این حال اصرار ورزیدن در آنجا موجب ایذاست، اما اگر کسی بر در عالم یا بزرگی بدون استئذان و بدون اطلاع دادن به او، در انتظار نشست، که هرگاه او طبق فرصت خود بیرون تشریف آورد، من او را زیارت خواهم کرد، این مشمول حکم نمی‌باشد، بلکه عین ادب است، خود قرآن کریم به مردم راهنمایی کرده که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، در خانه باشد، صدا زدن او و بیرون آوردن خلاف ادب است، بلکه مردم باید انتظار بکشند، هرگاه خود آن حضرت صلی الله علیه و آله، ضروریات خویش بیرون آید با او ملاقات کنند، آیه از این قرار است: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾<sup>(۱)</sup>، حضرت ابن عباس می‌فرماید: من گاه‌گاهی بر در خانه انصاری تا ظهر انتظار می‌کشم، وقتی که او بیرون می‌آید از او حدیثی را تحقیق می‌کنم، و اگر من برای ملاقات با او کسب اجازه می‌کردم حتماً به من اجازه می‌داد، ولی من این را خلاف ادب نموده، مشقت انتظار کشیدن را گوارا می‌کردم<sup>(۲)</sup>.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ﴾ لفظ متاع در لغت به معنای به کار بردن و استعمال نمودن و فایده گرفتن از چیزی است، و بر آنچه از آن استفاده شود، نیز متاع گفته می شود، در این آیه مراد معنای لغوی آن است که ترجمه‌ی آن به کار بردن است، یعنی: استحقاق به کار بردن. از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه روایت است که وقتی آیه مذکور استیذان، نازل گردید، که در آن از ورود به خانه دیگری ممانعت آمد، صدیق اکبر به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، عرض کرد: یا رسول الله پس از این ممانعت تجار قریش چه می کنند؛ زیرا از مکه و مدینه تا کشور شام آنها در سفر تجارت می باشند و در این راه در مواضع متعددی مسافرخانه ساخته شده است، که آنان در اثنای سفر در آنها قیام می کنند، کسی مستقل در آنها ساکن نیست، پس صورت استیذان در آنها چگونه است، و از چه کسی اجازه خواسته شود، بر این سؤال آیه مذکور نازل گردید<sup>(۱)</sup>، از این واقعه شأن نزول، معلوم گردید که مراد از «بیت» غیر مسکونه در آیه آن مکانها و منازلی است که برای مسکن کسی مستقلاً به طور ویژه ساخته نشده اند، بلکه عموم افراد ملت، مجازند که در آنها وارد شوند، و آنها را مورد استعمال و استفاده خود قرار دهند، مانند آن مسافرخانه‌هایی که در شهرها یا بیابانها برای این هدف ساخته شده اند، و با اشتراک علت عموم مساجد، خانقاهها، مدارس دینی، بهداری‌ها، پست‌خانه‌ها، ایستگاههای راه آهن، گاراژها، ترمینالها، فرودگاهها و پارک‌ها که برای تفریح ساخته شده است را نیز شامل است. الغرض همه‌ی اداراتی که به با هدف رفاه عموم ساخته شده اند، مشمول این حکم هستند، که در آنها هر کسی بدون اجازه می تواند، داخل شود.



**مسئله:** در ادارات رفاه عموم بر اتاقهایی که از طرف متولیان آنها شرایط و پابندی که در ورود برای آنها مقرر شده پابندی آن شرایط از نظر شرع واجب است، مثلاً در ایستگاه راه آهن بدون کارت ورود، وارد شدن ممنوع است. پس گرفتن کارت ورود لازم است، و مخالفت با آن ناجایز است، و در آن مواضع فرودگاه، که از طرف متصدیان، اجازه ورود نباشد، بدون اجازه رفتن در شرع جایز نیست.

**مسئله:** هم چنین در مساجد، مدارس، خانقاهها، بهداریها و غیره که بعضی از اتاقها، برای منتظمین یا افراد دیگر، مختص شده است، مانند اتاقهای خصوصی مساجد و مدارس یا دفاتر فرودگاه، گاراژ، بیمارستانها و غیره در حکم پیوست غیر مسکونه نیستند، بلکه در حکم مسکونه می باشند که ورود به آنها شرعاً بدون اجازه ممنوع و گناه است.

### بعضی از مسایل دیگر در خصوص استئذان

وقتی معلوم شد که هدف اصلی از احکام شرعیه استئذان، اجتناب از آزار دادن مردم و آموختن آداب حسن معاشرت است، پس با اشتراک حکم مسایل ذیل هم معلوم شد.

### مسایل در باره تلفن

**مسئله:** تلفن زدن به کسی در چنان وقتی که وقت خواب یا نماز یا اشتغال به ضرورت دیگر او باشد، بدون ضرورت شدید جایز نیست؛ زیرا در این صورت هم همان اذیت حاصل می شود که در ورود به خانه ی کسی بدون اجازه و خلل آوردن در آزادی او بود.

**مسئله:** اگر می خواهد با کسی در تلفن زیاد صحبت کند، پس مناسب است

که از او سؤال کند، برای شما در صحبت با تلفن چه وقت بهتر است، سپس به آن پایبند باشد.

**مسئله:** اگر می‌خواهد در تلفن صحبت طولانی بکند نخست از مخاطب دریافت نماید که اگر شما فرصت دارید، من با شما صحبت طولانی دارم؛ زیرا اغلب چنین است که با صدای زنگ تلفن انسان طبعاً مجبور می‌شود که فوراً بداند چه کسی زنگ می‌زند و چه می‌خواهد بگوید، او با توجه به این ضرورت در هر وضعی که باشد آن را گذاشته گوشی را برمی‌دارد، پس اگر شخصی با بی‌رحمی صحبت طولانی انجام دهد او در مشقت شدیدی قرار می‌گیرد.

**مسئله:** بعضی با وجود که تلفن زنگ می‌زند به آن اعتنایی نمی‌کنند و گوشی را بر نمی‌دارند که تو کیستی و چه می‌خواهی بگویی، این خلاف اخلاق اسلامی و در حق صحبت کننده تلف حق اوست، چنان‌که در حدیث آمده است که: «ان لزورك عليك حقاً» یعنی: کسی که به زیارت تو می‌آید بر تو حقی دارد که با او صحبت کنی، و بدون ضرورت از ملاقات خودداری نکنی، هم چنین کسی که با تلفن می‌خواهد صحبت کند حق دارد که تو به او پاسخ دهی.

**مسئله:** اگر به خانه کسی برای ملاقات او می‌روی و برای کسب اجازه بر در می‌ایستی، پس به داخل خانه نگاه نکن، زیرا مصلحت استئذان همین است که آنچه دیگری نمی‌خواهد بر تو ظاهر کند، نباید تو به آن آگاهی پیدا کنی، پس اگر جلوتر به خانه نگاه کرده، آن را ببینید این مصلحت از بین می‌رود، در حدیث از این، به شدت ممانعت شده است<sup>(۱)</sup>.

عادت مبارک آن حضرت ﷺ، چنین بود که اگر به نزد کسی تشریف می‌برد، و برای کسب اجازه دم در می‌ایستاد، به جای ایستادن رو به روی در، به



طرف دست راست یا چپ در می ایستاد، و استئذان، و از ایستادن رو به روی در از این جهت اجتناب می کرد که اولاً در آن زمان بر درها پرده کم بود، و اگر پرده هم می بود، احتمال داشت با وزیدن باد بلند گردد<sup>(۱)</sup>.

مسئله: خانه هایی که ورود به آنها در آیات مذکور بدون اجازه ممنوع قرار داده شده است، در احوال عمومی است، اگر بنا بر اتّفاقی مانند آتش سوزی یا انهدام دیواری پیش بیاید، می توان بدون اجازه در آن وارد شد، و باید به آنها کمک کرد<sup>(۲)</sup>.

مسئله: کسی که صاحب منزل او را دعوت نموده باشد اگر همراه با قاصد آمد در این صورت نیاز به کسب اجازه ندارد، آمدن قاصد برای او اجازه محسوب می شود البتّه اگر در زمان دعوت نیامد بلکه مقداری کرده آمد، پس اجازه گرفتن ضروری است، رسول خدا ﷺ، فرموده است: «إِذَا دَعِيَ أَحَدُكُمْ فَجَاءَ مَعَ الرَّسُولِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَهُ إِذْنٌ»، یعنی: کسی که خوانده شود و همراه با قاصد بیاید همین اجازه ی ورود اوست<sup>(۳)</sup>.

قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ

بگو به مؤمنان که پایین کنند قدری چشمهای خود را، و نگه دارند شرمگاههای خود را،

ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۳۰﴾ وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ

این پاکیزه تر است برای زنان، بی شک خدا آگاه است از آنچه می کنند. و بگو به زنان مؤمن

يَغُضُّضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ

پایین کنند قدری چشمهای خود را، و کنترل کنند شرمگاههای خود را و ظاهر نکنند آرایش

۲ - مظهري.

۱ - مظهري.

۳ - رواه ابوداود، مظهري.



إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ  
خود را مگر آنچه از آنها ظاهر است، و بپندازند روپوشهای خود را بر گریبانهای خود، و ظاهر نکنند

زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ  
آرایش خود را مگر برای شوهران خویش، یا پدران خویش، یا پدران شوهران خویش، یا

أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ  
پسران خویش، یا پسران شوهران خویش، یا برادران خویش، یا پسران برادران خویش، یا

بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ  
پسران خواهران خویش، یا زنهای خویش، یا مملوکان دستهای خود، یا کارگرانی که

غَيْرِ أَوْلِيَ الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الْوَالِدِ الَّذِي لَمْ يَظْهَرْ وَأَعْلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ  
غرضی نداشته باشند از مردان، یا کودکان که هنوز آگهی ندارند بر رازهای زنان،

وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنَ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا  
و نزنند پاهای خود را به زمین، تا دانسته شود آنچه پنهان می‌کنند از زیورات خویش، و توبه کنید

إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۱﴾

به درگاه خدا همه تان ای ایمان‌داران، تا که پیروز گردید.

### خلاصه‌ی تفسیر

**حکم ششم: احکام حجاب زنان.** شما به مردان مسلمان بگویید که نگاه خود را پایین اندازند (عضوی که به طور مطلق دیدنش ناجایز باشد، اصلاً بدان ننگرد، و عضوی که دیدنش فی نفسه جایز است، اما دیدن آن به شهوت جایز نیست، پس آن را به شهوت نگاه نکنند) و شرمگاههای خود را حفظ کنند (در محلّ ناجایز شهوت رانی ننمایند، که زنا و لواط هر دو را شامل است) این برای آنها پاکیزه‌تر است (و در خلاف آن به زنا یا مقدمات آن آلوده شدن، وجود دارد) بی شک خداوند به همه‌ی آنچه مردم می‌کنند، آگاه است، (پس خلاف



ورزان مستحق مجازات خواهند شد،) و (هم چنین) به زنان مسلمان بگو که (آنان هم) نگاههای خود را پایین اندازند (عضوی که دیدنش مطلقاً ناجایز باشد، آن را ننگرند، و آن که فی نفسه دیدنش جایز باشد، ولی با شهوت ناجایز باشد، آن را به شهوت نبینند) و شرمگاههای خود را حفظ کنند (در محلّ ناجایز شهوت رانی نکنند که در آن زنا و سحاق همه داخل است) و (محلّ) زینت خویش را ظاهر نکنند (مراد از زینت زیور است مانند: النگو، خلخال، بازوبند، گلوبند، سربند، گوشواره و غیره، و مراد از محل آنها دست و پا، بازو، گردن، سر، سینه و گوش، یعنی: همه‌ی این محلها را از هم باید پوشیده نگه دارند، با توجه به دو استثنا که در آینده می‌آیند و وقتی پوشیده نگهداشتن این مواضع از اجانب واجب، و اظهار آنها در جلو محارم جایز است، چنان که در آینده می‌آید پس پوشیده نگه داشتن بقیه‌ی مواضع و اعضای بدن، که ذکر آنها به میان نیامده است، مانند پشت و شکم و غیره که کشف آنها در جلو محارم هم جایز نیست به دلالت النص واجب شد. حاصل این که از سر تا قدم تمام بدن خود را پوشیده نگه دارند، و استثنا که پیش از این بدان اشاره رفت، از آن جمله یکی متعلق به مواقع ضرورت است، که اعضای که در کارهای روزمره نیاز به ظاهر کردن آن است، آنها مستثنی قرار داده شدند، که تفصیل آنها از این قرار است) مگر آنچه از اینها (مواقع زینت عموماً) باز می‌ماند (از پوشیدن آنها همیشه حرج پیش می‌آید، مراد از این مواقع زینت، صورت و کف دستها و مطابق با اصح الاقوال دو قدم می‌باشد، زیرا صورت طبعاً مجمع زینت است و بعضی زیورات قصداً در آن جای داده می‌شوند، مانند سرمه و غیره و کفها و انگشتها محل انگشتر و حنا و هم چنین قدمها هم محل انگشتر و حنا هستند، پس این موارد از این جهت مستثنی قرار داده شدند که بدون برهنه کردن آنها نمی‌توان کاری انجام گیرد و تفسیر: «ما ظهر» به «وجه و دو کف» در حدیث وارد

شده است، و قدمین را فقها بر آن قیاس کرده‌اند، و جز این حکم قرار داده شده‌اند) و (بویژه نسبت به پوشیدن سر و سینه اهتمام بیشتر به کار ببرند و) چادر خود را (که برای پوشیدن سر می‌باشد) بر سینه‌ی خود بیندازند (اگر چه سینه به وسیله‌ی پیراهن پنهان می‌باشد، ولی عموماً گریبان پیراهن از جلو باز است و هیئت سینه باوجود پیراهن هم نمایان می‌باشد، لذا نیاز به اهتمام بیشتری پدید آمد، در آینده استثنای دوم، بیان می‌گردد که در آن مردان محرم و غیره از حکم حجاب مذکور، مستثنی شده‌اند) و (مواقع مذکوره) زینت خویش را (بر کسی) ظاهر نکنند، مگر بر شوهران و (یا محارم خویش، یعنی) بر پدران، یا پدران شوهران خویش، یا بر پسران خویش، یا بر برادران (حقیقی و علاتی و اخیافی) خویش، (نه بر برادران عموزاده و دایی و غیره) یا بر پسران برادران (مذکور) خویش، یا بر پسران خواهران (حقیقی و علاتی و اخیافی) خویش، (نه بر اولاد خواهر عموزاده و دایی و غیره) یا بر زنان (شریک دین) خود (با این مطلب که بر زنان مسلمان، زیرا زن کافر در حکم مرد اجنبی است، رواه فی الدر عن طاوس و مجاهد و عطا و سعید بن المسیب و ابراهیم) یا بر کنیزکان خویش (اگر چه کافر باشند زیرا که غلام نزد امام ابوحنیفه در حکم مرد اجنبی است، که حجاب داشتن از او هم واجب است، رواه فی الدر عن طاوس و مجاهد و عطا و سعید بن المسیب و ابراهیم) یا بر آن مردانی که (فقط به خاطر خوردن بصورت) طفیلی باشند و آنها (به سبب عدم درستی در حواس به سوی زنان) توجه نداشته باشند (و تخصیص تابعین از این جهت است که در آن زمان چنین اشخاصی موجود بود، کذا فی الدر عن ابن عباس، و نیز همین است حکم هر شخصی که عقلش سلب گردد، پس مدار حکم بر سلب حواس است، نه بر تابع و طفیلی بودن، چون در آن زمان تابع چنین بودند، لذا تابع ذکر گردید، چنان‌که از ابن عباس در درّ منثور منقول است: مغفل فی عقله



احمق لا یکتوث النساء، وکسی که عقل داشته باشد، در هر صورت مرد اجنبی است اگر چه پیرمرد یا خصی یا محبوب باشد که حجاب از او واجب است) یا بر چنان کودکانی که از سخنان زیر پرده‌ی زنان، هنوز آگهی ندارند (مراد از آن کودکانی هستند که هنوز قریب البلوغ نیستند و از شهوت خبری ندارند، پس در نزد همه‌ی اینها علاوه بر وجه و دو کف اظهار بقیه‌ی موارد زینت هم جایز است، مانند سر و سینه، و در جلو شوهر پوشیده نگهداشتن هیچ جایی واجب نیست، اگر چه نگاه کردن به عضو مخصوص خلاف اولی است. «قالت سیدتنا أم المؤمنین عائشة رضی الله عنها ما محصله «لم ار منه و لم یر منی ذلك الموضع» آورده فی المشکوٰة و روی بقی بن مخلد و ابن عدی عن ابن عباس مرفوعاً اذا جامع احدکم زوجته او جاريتها فلا ينظر الی فرجها فان ذلك یورث العمی قال ابن صلاح جیدالاسناد کذا فی الجامع الصغیر»، و (تا جایی باید به حجاب اهتمام نمایند که در راه رفتن) پاهای خود را به زور بر زمین نزنند، تا زیور مخفی آنها آشکار گردد (صدای زیور به گوش مردان بیگانه برسد) و ای مسلمانان (آنچه از شما نسبت به این احکام کوتاهی شده، پس) همه شما به دربار خدا، توبه کنید تا فلاح یابید (وگرنه معصیت مانع فلاح کامل خواهد گردید).

## معارف و مسایل

### باب نهم: انسداد فواحش و حفظ عصمت حجاب زنهاست

نخستین آیات پیرامون احکام پرده و حجاب آنهاست، که در زمان ازدواج آن حضرت ﷺ، به حضرت زینب رضی الله عنها بنت جحش، در احزاب نازل شده است، که بعضی تاریخ آن را سال سوم هجری و بعضی پنجم هجری گفته است، تفسیر ابن کثیر و نیل الاوطار سال پنجم هجری را ترجیح داده اند. و در روح المعانی از حضرت انس روایت است که این عقد در ذوالقعدة سال ۵ هـ به

وقوع پیوسته است و همه بر این متفق هستند که نخستین آیه‌ی حجاب در این موقع نازل گشت، و آیات سوره‌ی نور همراه با قصه‌ی افک پس از برگشت از غزوه بنی‌المصطلق یا مریسیع نازل گشت، و این غزوه در سنه ۶ هـ اتفاق افتاده است، از این معلوم شد که آیات حجاب در سوره نور بعداً نازل شده است، و چهار آیه‌ی حجاب در سوره‌ی احزاب جلوتر نازل شده است، و دستور حجاب شرعی از زمانی شروع شد که آیات سوره‌ی احزاب نازل شد، لذا بحث کامل حجاب انشاءالله در احزاب خواهد آمد، در اینجا تنها تفسیر آن آیات نوشته می‌شود که در سوره نور آمده است.

**﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ﴾** یغضوا از غض مشتق، و به معنای کم کردن و پست کردن است<sup>(۱)</sup>، مراد از پایین کردن نگاه برگرداندن نگاه از چیزهایی است که شرعاً نگاه به آن، ممنوع و ناجایز باشد، ابن‌کثیر و ابن‌حبان چنین تفسیر فرموده‌اند: حرمت نگاه به زن نامحرم به نیت بد و کراهیت آن بدون نیت هم جزء آن است، و هم چنین نگاه کردن به عورت شرعی مرد یا زن هم مشمول آن است، (مواضع ضرورت، مانند علاج و معالجه و غیره، از این مستثنی می‌باشد) سرکشیدن به خانه کسی جهت دریافت راز کسی، یا آن کارهایی که استعمال نگاه در آنها از نظر شرع ممنوع باشد، مشمول آن است.

**﴿وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾** مراد از حفظ شرمگاهها، این است که آنها را از تمام صورت‌های خواهش‌های نفسانی غیرمشروع، باز دارد که زنا، لواط و سحاق دو زن با هم، که موجب تکمیل شهوت باشد، و استمنا با دست هم ناجایز و حرام است، و در شمار آن است. هدف در این، ممنوع قرار دادن شهوت رانیهای



ناجایز و حرام و مقدمات آن است، که ابتدا و انتها را در آنها به صراحت بیان نموده و مقدمات درمیانی، مانند صحبت کردن دست زدن و غیره هم در ضمن آمدند.

ابن کثیر از حضرت عبیده نقل نموده است که: «کَلَّ مَا عَصَى اللَّهَ بِهِ فَهُوَ كَبِيرَةٌ وَ قَدْ ذَكَرَ الطَّرْفَيْنِ»، یعنی: هر آنچه در آن مخالفت با امر خدا باشد همه گناه کبیره هستند، اما در آیه دو طرف ابتدا و انتهای آنها ذکر گردیده است، ابتدا چشم بلند کرده نگریستن و انتها زنا کردن است، طبرانی از حضرت عبدالله بن مسعود روایت کرده است که رسول الله ﷺ، فرمود:

«النَّظْرُ سَهْمٌ مِنْ سَهَامِ ابْلِيسَ مَسْمُومٌ مِنْ تَرْكِهَا مَخَافَتِي اِبْدَلْتَهُ اِيْمَانًا يَجِدُ حِلَاوَةً فِي قَلْبِهِ»<sup>(۱)</sup>.

نظر، تیر زهر آلودی از تیرهای شیطان است هر کسی که آن را با وجود تقاضای قلبی، از ترس من رها کند، من در عوض به او چنان ایمان پخته‌ای خواهم داد که او در قلب خویش حلاوت آن را احساس خواهد نمود.

در صحیح مسلم از حضرت جریر بن عبدالله کلبی روایت است که او به آن حضرت ﷺ، عرض کرد، که اگر نظر کسی ناگهان بدون از اراده بر زن نامحرمی افتاد، چه باید کرد؟ رسول خدا ﷺ، فرمود: فوراً نگاه خود را از او برگردان<sup>(۲)</sup>، آنچه در حدیث حضرت علی رضی الله عنه، آمده است که نگاه اوّل عفو و دومی گناه است، مطلب آن هم همین است که نظر اوّل بدون قصد و به طور ناگهانی واقع بشود، که آن به علت غیر اختیاری بودنش، عفو است، و نگاه اوّل وقتی با قصد و اراده باشد، آن هم عفو نیست.

### نگاه با قصد به سوی بچه‌های بی‌ریش هم در همین حکم است

ابن کثیر نوشته است که بسیاری از اسلاف از نگاه کردن به امرد (بچه‌ی بی‌ریش را) به شدت منع می‌کردند، و بسیاری از علما آن را حرام دانسته‌اند (و غالباً این در صورتی است که به نیت بد و باشهوت نظر کرده‌شود، والله اعلم).

### بیان حرمت نگاه کردن به سوی نامحرم و تفصیل آن

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ﴾ در آغاز این آیه‌ی طویل، همان حکم باقی است که در آیه‌ی ماقبل به مردان داده شده است که نگاه‌های خود را پایین نگاه دارند یعنی، آنها را برگردانند، و زنان هم مشمول حکم مردان بودند، ولی به خاطر تأکید، مستقلاً ذکر گردید، از این معلوم شد که نگاه کردن زن هم مگر به محارم، به دیگری حرام است، بسیاری از علما فرموده‌اند که نگاه به مرد نامحرم بطور مطلق برای زن حرام است، چه با نیت بد و شهوت بنگرد یا بدون نیت بد و شهوت، در هر دو صورت حرام است، و بر این قول به حدیث حضرت امّ سلمه استدلال نموده‌اند که در آن آمده است: روزی حضرت امّ سلمه و میمونه هر دو همراه با نبی اکرم ﷺ، نشسته بودند، که ناگهان عبدالله بن امّ مکتوم نابینا وارد شد، و این واقعه پس از نزول حجاب اتفاق افتاد، پس رسول خدا ﷺ، به آن دو فرمود: از او حجاب اختیار کنید، امّ سلمه عرض کرد: یا رسول الله او نابیناست، نمی‌تواند ما را ببیند و نمی‌شناسد، رسول خدا ﷺ، فرمود: شما که نابینا نیستید، شما او را می‌بینید<sup>(۱)</sup>.

و بعضی از فقهای دیگر فرموده‌اند که اگر زن بدون شهوت به مرد بیگانه نگاه کند، مضایقه‌ای در آن نیست و از آن حدیث عایشه‌ی استدلال نموده‌اند،

۱ - رواه ابوداود و الترمذی و قال الترمذی حدیث حسن صحیح.



که بعضی از جوانهای حبشی در محیط مسجد، به روز عید، نیزه بازی می کردند، و رسول خدا ﷺ، آنها را مشاهده می کرد، حضرت صدیقه هم پشت سر آن جناب ﷺ، ایستاده، بازی آنها را مشاهده می کرد، و تا حدی مشاهده کرد که خسته شد و رسول خدا ﷺ، از آن منع نمود، بر این همه متفق هستند، که نظر شهوت حرام است، و بدون شهوت هم خلاف اولی است، و نگاه کردن زن به عورت زنی دیگر هم بدون ضرورت خاص، به واسطه‌ی حکم همین آیه، حرام است؛ زیرا همانگونه که در بالا ذکر گردید، موضع عورت مردان از زناف تا زانو، و کل بدن زن غیر از صورت و کف دست، عورت است، و پوشاندن آن بر همه فرض است، نه مرد می تواند عورت مرد دیگری را ببیند، و نه زن می تواند عورت زنی دیگر را ببیند و نگاه مرد به عورت زن و نگاه زن به عورت مرد به طریق اولی حرام و خلاف حکم غَض بصر آیه‌ی مذکور می باشد؛ زیرا در مطلب آیه که قبلاً بیان گردید، پایین کردن و برگردانیدن نظر از هر آن چیزی است که در شرع دیدن آن ممنوع شده است، که در آن نگاه زن به عورت زن، هم داخل است.

﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾ آیه، در لغت به چیزی زینت گفته می شود که انسان خود را به آن مزین و خوشنما کند، آن می تواند لباس عمده هم باشد، زیورها هم، وقتی اینها بر زن نباشند و علیحده باشند به اتفاق نگاه کردن مرد به آنها حلال است، مانند لباس زنانه و زیور در بازار که در نگاه کردن به آنها هیچ مضایقه‌ای نیست، لذا جمهور مفسرین در این آیه، مراد از زینت، محل زینت را قرار داده‌اند، یعنی آن اعضایی که در آن زیور استعمال می شود، و معنای آیه



این است که بر زنان واجب است که موارد زینت خود را ظاهر نکنند<sup>(۱)</sup>، در این آیه که برای زن اظهار زینت را حرام قرار داده است، در آینده از این حکم دو استثنا بیان نموده است: یکی به اعتبار منظور یعنی آنکه به او نگاه کرده می شود، دوم به اعتبار ناظر یعنی نگاه کننده.

### استثنا از حکم حجاب

نخستین استثنا «ما ظهر منها» است، یعنی برای زن جایز نیست که هیچ نوع زینت خود را در جلو مردان اظهار کند، مگر آنچه خود به خود ظاهر می گردد، یعنی آنچه در زمان کار و بار، نقل و حرکت، عادتاً ظاهر می گردد، و پوشاندن آنها عادتاً مشکل است، از این حکم مستثنی می باشد، که در اظهار آنها گناهی نیست<sup>(۲)</sup>، مراد از آن چیست؟ در این باره اختلاف نظر وجود دارد، حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است که آنچه در «ما ظهر منها» مستثنی شده است، لباس ظاهری است، مانند برقع و چادر بزرگ، که به جای برقع استعمال می شود، این لباسها برای پوشاندن لباس زینت استعمال می گردد، پس مطلب آیه این است که ظاهر کردن هیچ چیزی از زینت جایز نیست، مگر لباس بالایی که پوشاندن آنها به بیرون رفتن ممکن نیست، مانند برقع و غیره.

و حضرت ابن عباس فرموده است که مراد از آن صورت و کف دستهاست؛ زیرا وقتی که زن به خاطر امر لازم بر بیرون رفتن مجبور گردد، پس به هنگام نقل و حرکت، و داد و ستد، پوشاندن صورت و کف دست مشکل است، بنابر این طبق تفسیر عبدالله بن مسعود، برای زن جایز نیست که در جلو مرد بیگانه صورت و کف دست خود را ظاهر کند، فقط اظهار لباس بالایی



مانند برقع و غیره، به علت ضرورت مستثنی است، و تفسیر ابن عباس، ظاهر کردن صورت و کف دست هم در جلو نامحرم جایز است. لذا فقهای ائمت در این مسئله باهم اختلاف نظر دارند که آیا صورت و کف دست از حجاب مستثنی و اظهار آنها در جلو نامحرم جایز است یا خیر؟ ولی همه بر این اتفاق دارند که اگر از نگاه کردن به صورت و کف دست، اندیشه‌ی فتنه باشد، نگاه کردن به آنها ناجایز است، و ظاهر کردن آنها برای زن هم ناجایز است، و هم چنین بر این هم متفق هستند، که ستر عورتی که در نماز به اجماع و در خارج نماز علی الاصح فرض است، صورت و دو کف دست از آن مستثنی هستند، که اگر زن آنها را ظاهر کرده نماز بخواند، نمازش بالاتفاق صحیح و درست است.

قاضی بیضاوی و خازن در تفسیر این آیه فرموده‌اند که: مقتضای آیه چنین معلوم می‌شود که حکم اصلی برای زن، این است، که او نگذارد چیزی از زینت او ظاهر گردد، مگر از آنچه به هنگام کار و بار و حرکت و نقل عادتاً ظاهر شود، برقع و چادر هم مشمول آن هستند، و صورت و کف دست هم وقتی که زن به خاطر ضرورت بیرون می‌آید، ظاهر شدن برقع و چادر که مشخص است بسا اوقات به هنگام داد و ستد صورت و کف دستها هم ظاهر می‌گردد، پس این عفو است و گناهی در آن نیست، اما از این آیه این ثابت نیست که برای مردان جایز باشد که بدون ضرورت به صورت، کف دست زن بیگانه، نگاه کنند، بلکه حکم آن همان است که نظر خود را پایین اندازد و اگر زن در جایی به گشادن صورت و کف دست مجبور شود، بر مردان لازم است که بدون عذر شرعی و بدون ضرورت به او نگاه نکنند، در این توجیه، هر دو روایت، و هر دو تفسیر، جمع می‌شوند، مذهب مشهور امام مالک هم همین است که نگریستن به صورت و کف دست زن نامحرم، بدون ضرورت مبیحه، جایز نیست، ابن حجر

مکی در زواجر مذهب امام شافعی را چنین نقل فرموده است که اگر چه صورت و کف دست زن، در فرض ستر عورت داخل نیستند، با گشادن آنها نماز جایز است، ولی نگاه کردن مردان نامحرم به آنها بدون ضرورت شرعی، جایز نیست. و این قبلاً معلوم شد، فقهای که دیدن صورت و کف دست را جایز شمرده‌اند، آنها هم بر این متفق هستند، که در صورت خوف فتنه، نگرستن به صورت و غیره ناجایز است، و این ظاهر است که مرکز اصلی حسن و زینت انسان، صورت اوست، و امروز هم زمان فتنه و فساد و غلبه‌ی هوی و غفلت است، بنابر این غیر از ضرورت‌های بخصوصی، مانند معالجه یا خطر شدید، جایز نیست که زن صورت خود را قصداً در جلو نامحرم ظاهر کند و نگرستن قصدی مردان به سوی او بدون ضرورت شرعی جایز نیست.

در آیه‌ی مذکور پس از استثنای زینت ظاهر فرمود: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَيَّ جُيُوبِهِنَّ» یعنی: چادرهای خود را بر سینه خویش بیندازید، خمر جمع خمار است و به آن پارچه‌ای می‌گویند که زن بر سر می‌نهد می‌کند، و از آن گردن و سینه هم پنهان گردد، جیوب جمع جیب به معنای گریبان است. چون از دیر زمان گریبان بر سینه رایج است، پس مراد از پوشاندن جیوب پوشاندن سینه است، در ابتدای آیه از اظهار زینت ممانعت شده بود، و در این جمله به اخفای زینت تأکید شده و یک صورت از آن بیان گردیده است، که علات صلی آن محو نمودن یک رسم جاهلیت است، در زمان جاهلیت زنها چادر به سر انداخته دو کناره‌ی آن را بر پشت می‌انداختند، که از آن گریبان و گلو و سینه باز می‌ماندند، لذا به زنان مسلمان دستور داده شد، آنچنان نکنند، بلکه دو کناره چادر به هم برسد، تا که همه این اعضا پنهان گردد<sup>(۱)</sup>. باز استثنای دوم در حق

۱ - رواد ابن ابی حاتم عن ابن جبیر. روح.



آن مردانی بیان شده است که شرعاً از آنان حجاب نیست، به دو علت: نخست کسانی که مستثنی شده‌اند احساس خطر از آنها نیست؛ زیرا محارم که طبایع آنها را حق تعالی خلقتاً به گونه‌ای ساخته که آنان محافظ عصمت این زنها هستند و از خود آنها خطری احساس نمی‌شود. دوم ضرورت سکونت باهمی مقتضی ایجاد سهولت هم هست. این هم لازم به تذکر است که جز از شوهر محارم دیگر که مستثنی شده‌اند این استثنا از احکام حجاب و پرده است، نه از ستر عورت آن قسمتی بدن زن که عورت می‌باشد، و در نماز برهنه شدن آن جایز نیست، دیدن آن برای محارم هم جایز نیست، در این آیه هشت نوع محرم از مردان و چهار نوع دیگر از حکم حجاب مستثنی شده‌است، در آیه‌ی سوره‌ی احزاب که از نظر نزول، مقدم بر این است، فقط هفت نوع ذکر شده، پنج نفر دیگر در آیه‌ی سوره‌ی نور اضافه شده است که پس از آن نازل شده است.

### آگاهی

باید یاد کرد که در اینجا لفظ محرم در معنای عام بکار برده شده است، که شامل شوهر هم می‌باشد، و تعریف خاصی که فقها در اصطلاح خود به کار برده‌اند که با او گاهی نکاح منعقد نشود، در اینجا مراد نیست، تفصیل آن دوازده نوع مستثنی که در آیه‌ی سوره‌ی نور مذکور است، بدین قرار است:

نخست: شوهر است که هیچ عضو زن از او پرده نیست، اگر چه نگاه کردن به عضو مخصوص او، بدون ضرورت، خلاف اولی است، حضرت عایشه‌ی صدّیقه می‌فرماید: «ما رأی منی ولا رأیت منه» یعنی: نه آن جناب ﷺ عضو خاص مرا دید و نه من عضو او را دیدم.

دوم: پدر است که پدر بزرگ و پدر پدر بزرگ، هم مشمول آن می‌باشند. سوم: پدر شوهر است که هم پدر بزرگ و پدر پدر بزرگ هم جز آنها هستند.

چهارم: پسران خودش که از اولاد او باشند، پنجم: پسران شوهر که از همسر دیگر باشند، ششم: برادران خودش که در این حقیقی، علاتی و اخیافی همه داخل اند، اما پسران عمو و دایی و عمه و خاله که در عرف به آنها هم برادر گفته می شود، داخل نیستند، بلکه غیر محرم اند، هفتم: پسران برادر که در اینجا هم، برادر حقیقی، علاتی و اخیافی شامل است، نه پسران برادران عرفی، هشتم: پسران خواهران که شامل حقیقی، علاتی و اخیافی است، نه خواهران عموزاده و دایی، این هشت نوع محارم است.

نوع نهم: ﴿أَوْ نِسَائِهِنَّ﴾ یعنی: زنهای خودمانی، مراد از آن زنان مسلمان اند، یعنی در جلو آنها اظهار نمودن تمام آن اعضایی که در جلو محارم اظهار می گردد، جایز است، و این قبلاً ذکر گردید که این استثنا نسبت به احکام حجاب ویژه می باشد، نه از احکام عورت، لذا هر عضوی که زن نمی تواند آن را در جلو محرم خویش ظاهر کند اظهار آن در جلو زن مسلمان هم جایز نیست، البته ضروریات معالجه و غیره مستثنی است.

از قید ﴿نِسَائِهِنَّ﴾ زنان مسلمان، معلوم شد که حجاب از زنان مشرک و کافر واجب است، آنها در حکم مردان نامحرم می باشند، ابن کثیر از حضرت مجاهد، در تفسیر این آیه، نقل فرموده است که از این آیه معلوم می گردد، که برای زن مسلمان، جایز نیست که در جلو زن کافر حجاب را از سر خود را بر دارد، ولی از احادیث صحیح معلوم می گردد که زنان کافر نزد ازواج مطهرات می آمدند، بنابر این در این مسئله ائمه ی مجتهدین باهم اختلاف نظر دارند، بعضی زنان کافر را مانند مردان نامحرم قرار داده و بعضی دیگر زنان کافر و مسلمان را در یک حکم شمار کرده است، که از آنها حجاب لازم نیست، امام رازی فرموده که سخن اصلی این است که در لفظ: ﴿نِسَائِهِنَّ﴾ همه زنان مسلمان و کافر داخل اند و آنچه از سلف صالحین منقول است که از زن کافر باید حجاب



کرد، مبنی بر استحباب است، مفتی بغداد علامه آلوسی در تفسیر روح المعانی همین قول را اختیار فرموده است، چنان که می فرماید:

«و هذا القول اوفق بالناس اليوم فانه لا يكاد يمكن احتجاب المسلمات عن الذمیات»<sup>(۱)</sup>،

این قول مناسب به حال مردم امروز است، زیرا در این زمان حجاب زنان مسلمان از زنان کافر، تقریباً ناممکن قرار گرفته است.

نوع دهم: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمُنُهُنَّ» یعنی: کسانی که مملوک آن زنها باشند،

عموم این الفاظ شامل غلام و کنیز هر دو هست، ولی نزد بیشتر ائمه ی فقها، مراد از آنها تنها کنیز است، غلام در آن داخل نیست، از او مانند عموم غیر

محارم حجاب واجب است، حضرت سعید بن مسیب در آخرین قول خودش فرموده است که: «لا يَعْرَتُكُمْ آيَةُ النَّوْرِ فَانَّهُ فِي الْاِنَاثِ دُونَ الذَّكَوْرِ» یعنی: شما نباید از

آیه ی سوره ی نور در التباس قرار گیرید، که الفاظ آن «مَا مَلَكَتْ أَيْمُنُهُنَّ» عام و شامل حال غلامهاست، ولی واقعه از این قرار نیست، این آیه تنها در باره ی زنها

یعنی کنیزکهاست، غلامها در این داخل نیستند، حضرت عبدالله بن مسعود، حسن بصری و ابن سیرین فرموده اند که برای غلام جایز نیست که به مویهای

سر مالکه خود بنگرد<sup>(۲)</sup>، اما این سؤال که وقتی مراد از لفظ: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمُنُهُنَّ» تنها زنهای کنیزاند، پس آنها پیش از این در لفظ: «أَوْ نِسَائِهِنَّ» داخل

بودند، چه نیازی داشت که مستقل ذکر بشود، نسبت به آن، جصاص چنین پاسخ داده که لفظ: «نِسَائِهِنَّ» به اعتبار ظاهر خود فقط درباره ی زنهای مسلمان

است، و اگر در کنیزکان مملوک کافری باشد، برای مستثنی کردن آن این جمله جداگانه آورده شده است.

نوع یازدهم: «أَوِ التَّطْبِيعِينَ غَيْرِ أَوْلِي الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ» حضرت عبدالله ابن

عبّاس رضی الله عنهما فرموده که مراد از این، آن مردان مغفل و بدحواس اند که به سوی زنان رغبت و علاقه‌ای نداشته باشند<sup>(۱)</sup>، و همین مطلب را ابن جریر از ابو عبدالله، ابن جبیر، ابن عطیه و غیره نقل فرموده است، بنابر این، مراد از این، آن مردانی می‌باشند که نه به سوی زنان رغبت و شهوتی داشته باشند و نه به اوصاف حسن و اقوال آنها، علاقه‌ای دارند، تا به دیگران بیان کنند. برخلاف مردان که نخست به اوصاف خاصّ زنان، علاقه دارند، که از آنها هم حجاب لازم است، چنان‌که در حدیث حضرت عایشه‌ی صدیقہ آمده که: مخنثی به نزد ازواج مطهرات می‌آمد و امّهات المؤمنین او را در «غَيْرِ اُولِي الْاِزْبَةِ مِنَ الرَّجَالِ» تصوّر کرده به جلو او می‌آمدند، وقتی رسول خدا ﷺ، او را دید، و به سخنان او گوش کرد، از ورود او به خانه‌ها منع فرمود<sup>(۲)</sup>.

بنابر این است که ابن حجر مکی در شرح منهاج فرموده است که مرد، اگر چه عنین (نامرد) یا محبوب (مقطوع العضو) یا خیلی سالخورده باشد، او در این لفظ: «غَيْرِ اُولِي الْاِزْبَةِ» داخل نیست، از همه‌ی آنها حجاب لازم است، در اینجا که با لفظ: «غَيْرِ اُولِي الْاِزْبَةِ» لفظ: «اَوِ التَّبَعِينَ» آمده است، مراد از آن مردان مغفل و بدحواس اند که به صورت طفیلی در خانه‌ها به خاطر خورد و نوش رفت و آمد داشته باشند، آنها مستثنی هستند، و این را به این خاطر ذکر فرمود که بعضی مرد چنین مغفل هم بودند که به صورت طفیلی به خانه‌ها برای خورد و نوش می‌رفتند، مدار اصلی حکم بر مغفل و بدحواس بودن آنهاست، نه بر تابع و طفیلی بودن شان، والله اعلم.

نوع دوازدهم: «اَوِ الْاِطْفَالِ الدِّينِ» است، مراد از آن، کودکان نابالغی می‌باشند که هنوز به بلوغ نرسیده‌اند، و از صفات، اوضاع، حرکات و سکانات بخصوص



زنان، هیچ نوع آگهی نداشته باشند، و هر کودک که به این امور علاقه داشته باشد او مراهق یعنی قریب البلوغ و از او حجاب لازم است<sup>(۱)</sup>. امام جصاص فرموده که مراد از طفل در اینجا آن کودکانی هستند که با توجه به معاملات بخصوص میان زن و مرد، امتیاز نکنند<sup>(۲)</sup>. مستثنیات از حجاب تمام شدند.

﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنَ زِينَتِهِنَّ﴾ یعنی: بر زنها لازم است که پاهای خود را چنان با فشار بر زمین نزنند که از آن صدای زیورات به گوش برسد، و زیورات مخفی آنها بر مردان ظاهر گردند.

### رساندن صدای زیورات به گوش نامحرم جایز نیست

در ابتدای آیه، زنان از ظاهر کردن زیورات در جلوی غیر محرم منع گردید، و سپس بر آن مزید تأکید گردید که پوشاندن مواضع زینت، سر و سینه و غیره واجب بود، بلکه اظهار زینت نهان به هر شکلی که باشد جایز نیست، در داخل زیور چیزی انداخته شود که از آن صدایی بر بیاید یا زیورات با هم بخورند و از آن صدا بیرون گردد یا پاها را به زور بر زمین بزنند تا از آن صدا ظاهر گردد و مردان نامحرم بشنوند همه‌ی اینها طبق حکم این آیه ناجایز می‌باشد، و از اینجاست که بسیاری از فقها فرموده که وقتی رسانیدن صدای زیور به نامحرم جایز نیست، پس شنیدن صدای خود زن چگونه جایز می‌باشد، بلکه آن سخت‌تر و به درجه اولی ناجایز خواهد شد، بنابراین، آنان صدای زن را هم در عورت داخل کرده‌اند، و از این جهت در نوازل فرموده که حتی الامکان زنان باید از زنان قرآن بیاموزند و آموختن آن از مردان در حدّ مجبوری جایز است. در صحیح بخاری و مسلم آمده است که اگر کسی در جلو نماز بگذرد

۱- این کثیر.

۲- ذکره عن المجاهد.



مرد باید با صدای بلند بگوید سبحان الله تا گذرنده متنبّه شود، ولی زن صدا بلند نکند بلکه پشت کف دست خود بر دست دیگر بزند، و او را متوجّه نماید.

### مسئله صدای زن

آیا صدای زن فی نفسه در عورت داخل است، و رساندن صدا به نامحرم جایز است؟ این باره حضرات ائمه با هم اختلاف نظر دارند، در کتب شوافع صدای زن عورت به شمار نرفته است، و به نزد احناف اقوال مختلفی وجود دارد، ابن همام بنابه روایت نوازل، آن را عورت شمرده است، بنابر این نزد احناف اذان گفتن زن مکروه است ولی از احادیث ثابت است که ازواج مطهرات پس از نزول حجاب هم از پس پرده با نامحرمان صحبت می کردند، از مجموعه ی آن، صحیح و راجح، چنین معلوم می شود، که در موضع و محلی که احساس شود که از صدای زن فتنه برپا می گردد، بلند کردن صدا ممنوع است و جایی که این ترس نباشد، جایز است<sup>(۱)</sup>.

و احتیاط در این است که بدون ضرورت، زنان از پشت پرده هم، با نامحرمان صحبت نکنند، والله اعلم.

### استعمال خوشبو و بیرون آمدن

و این هم در این حکم داخل است که وقتی زن بنابه ضرورت از خانه بیرون می رود، خوشبو استعمال نموده بیرون نرود، زیرا آن هم زینت مخفی اوست، که جایز نیست به نامحرم خوشبو برسد، در ترمذی از حضرت ابوموسی اشعری حدیثی روایت است که در آن بر زنی که خوشبویی استعمال



کرده بیرون برود، مذمت شده است.

### پوشیدن برقع مزین و بیرون آمدن هم ناجایز است

امام جصاص فرموده که وقتی قرآن صدای زیور را در اظهار نمودن زینت قرار داده و از آن را منع فرموده است، پس پوشیدن برقع مزین و رنگ دار و بیرون آمدن در آن، به طریق اولی ممنوع خواهد شد، و نیز این هم معلوم شد که صورت زن اگر چه در عورت داخل نیست، ولی بزرگترین مرکز زینت آنست، بنابراین پوشاندن آن هم از نامحرمان واجب است، مگر به ضرورت<sup>(۱)</sup>.  
**﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ﴾** یعنی: توبه کنید به سوی خدا همه‌ی شما ای مؤمنان. در این آیه نخست به مردان دستور داده شد که نگاه را پست کنند، و سپس به زنان هم چنین دستوری داده شد، در پایان با دستور مستقلاً، به زنان که از نامحرمان در حجاب باشند در این جمله همه مردان و زنان را جمع کرده رهنمایی کرد که موضوع شهوت نفسانی خیلی دقیق و اطلاع دیگران بر آن خیلی مشکل است ولی نزد خدا هر پوشیده و آشکار، یکسان ظاهر است، لذا اگر از کسی در حکمی گاهی کوتاهی شده است، بر او لازم است که از آن توبه کند، و با ندامت از گذشته مغفرت بخواهد، و تصمیم کامل بگیرد که در آینده کنار آن نرود.

وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ

به نکاح بدهید مجردان را از خود، و غلامان و کنیزکان نیک خود را، اگر باشند تنگ دست



يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۲﴾ وَ لَيْسْتَغْفِرَ غَنِيٌّ مِمَّنْ كَرِهَتْ لَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمِمَّنْ كَرِهَتْ لَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمِمَّنْ كَرِهَتْ لَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ

الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ  
خود را کسانی که نمی‌یابند وسایل نکاح را تا توانا کند خدا آنها را از فضل خویش

### خلاصه‌ی تفسیر

کسانی را که (از احرار) مجرد باشند (چه مرد و چه زن، و مجرد بودن هم عام است که هنوز نکاح نکرده‌اند، یا پس از نکاح به سبب موت همسر، یا طلاق، مجرد شده‌اند) به نکاح بدهید و (هم چنین) غلامان و کنیزکان خود را که صلاحیت (به نکاح) داشته باشند، (که توانند حقوق نکاح را ادا نمایند) آنها را نیز (از دواج بدهید، فقط به خاطر مصلحت خویش، مصلحت خواهش نکاح آنها را، از دست ندهید، و فقر و فاقه احرار را که می‌خواهند خواستگاری نمایند در نظر گرفته انکار نکنید، وقتی که صلاحیت کسب معاش داشته باشند، زیرا که) اگر آنان مفلس باشند پس الله تعالی (اگر بخواهد) آنان را از فضل خویش توانگر می‌گرداند (خلاصه این‌که به علت عدم ثروت از ازدواج دادنش انکار نکنید، و نه در این فکر باشید که اگر ازدواج کند، هزینه سنگین می‌گردد، اگر چه امروز ثروت دارد اما او به سبب ازدواج نمودن مفلس می‌گردد؛ زیرا که مدار رزق در اصل وابسته به مشیت خداست، او می‌تواند ثروتمندی را بدون ازدواج کردن محتاج و فقیر بگرداند، و فقیر متأهل را با وجود تأهلش غنی بگرداند) و خداوند گشایشگر است (که به هر کسی بخواهد او را ثروت می‌دهد و از احوال همه) کاملاً آگاه است (کسی که ثروتمند گردانیدنش، مقتضای حکمت و مصلحت باشد، غنی گردانیده می‌شود و کسی که صلاحش این است که در فقر و فاقه‌ی بماند، او فقیر نگه



داشته می‌شود) و (اگر کسی به سبب فقر و فاقه خویش برای تهیه وسایل نکاح موفق نگردد، پس) ایشان بر نکاح قدرت ندارند، باید که (نفس خود را) کنترل کنند تا که خداوند متعال (اگر بخواهد) آنان را از فضل خویش غنی بگرداند (آنگاه ازدواج کنند).

### معارف و مسایل برخی احکام نکاح

قبلاً بیان گردید که بیشتر در سوره‌ی نور احکامی بیان می‌گردد، که وابسته به حفظ عفت و عصمت و حفظ از فواحش و بی‌حیایی است، در این رابطه سزاهای شدید زنا و دواعی آن بیان گردید، باز استئذان و پس از آن حجاب زنان بیان شد، چون شریعت اسلام، شریعتی است معتدل، و احکام آن بر اصول اعتدال با مراعات و جذبات و خواهش‌های فطری انسان و جلوگیری از تجاوز و تعدی از حد، مبتنی می‌باشند، لذا وقتی او از یک طرف از شهوت رانی نامشروع با شدت باز داشته شده، نیاز داشت که با توجه به مراعات جذبات و خواهش‌های فطری او، طریقه‌ی مشروع و درستی هم به او نشان داده شود، علاوه این، مقتضای عقلی و شرعی بقای نسل، هم همین است که با مراعات حدود برای آمیزش مرد و زن صورتی تجویز گردد، و آن موسوم است در اصطلاح قرآن و سنت به نکاح. در آیه‌ی مذکور متعلق به آن به اولیای زنان آزاد و آقایان غلامان و کنیزان، دستور داده شد که آنها را ازدواج بدهند: **﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنَكُمُ الْآيَةَ﴾** «الْأَيْمَىٰ» جمع ایم است که بر هر مرد و زن مجرد اطلاق می‌گردد، چه اصلاً ازدواج نکرده باشند یا نکاح یکی از زوجین به وسیله‌ی موت یا طلاق به پایان برسد، پس در باره‌ی نکاح اینگونه مرد و زن به اولیای آنها دستور داده شد، که نسبت به نکاح آنها انتظام نمایند.

از طرز خطاب آیه‌ی مذکور، این امر به اتفاق ائمه‌ی فقها ثابت شده که طریقه سنت نکاح این است که هر مرد و زن بجای این که نسبت به نکاح خود بدون واسطه شخصاً اقدام کنند، این کار را توسط اولیا انجام دهند؛ زیرا در این صورت مصالح و فواید بسیاری، دینی و دنیوی هست، بالخصوص در رابطه به دوشیزگان که اگر آنها کار نکاح خود را شخصاً به عهده بگیرند، این یک نوع بی‌حیایی است، و احتمال می‌رود بدین شکل راهی برای فواحش باز گردد، از اینجاست که در بعضی روایات حدیث، زنان از این که نکاح خود را شخصاً خودشان بدون اولیا انجام دهند، منع شده‌اند، این حکم نزد امام اعظم ابوحنیفه و بعضی ائمه‌ی دیگر به حیث یک سنت خاص و هدایت شرعی است، اگر دوشیزه بالغ، بدون اجازه ولی، با کفو ازدواج کند، نکاحش صحیح می‌باشد، اگر چه به سبب این که خلاف سنت بود، قابل ملامت قرار می‌گیرد، ولی این در صورتی است که بنابر مجبوری بر این کار اقدام ننماید.

و نزد امام شافعی و بعضی ائمه‌ی دیگر نکاح او اصلاً صحیح نیست، بلکه بدون ولی باطل کالعدم می‌باشد، اینجا جای تحقیق کامل مسایل اختلافی، و توضیح دلایل هر دو گروه فقها، نیست، ولی این روشن است که از آیه‌ی مذکور حدّ فوق، این امر ثابت می‌باشد که نکاح توسط اولیا باشد، اما این صورت که اگر کسی بدون اجازه اولیا ازدواج کند، حکم آن چیست، آیه قرآن در این باره خاموش است، به ویژه از این جهت هم، که در لفظ آیات مرد و زن بالغ هر دو داخل‌اند، و نکاح مردان بالغ بدون از اذن ولی به اتفاق جایز است، کسی به بطلان آن قایل نیست، و هم چنین ظاهر این است که اگر دختر بالغه نکاح خود را با کسی ببندد صحیح و منعقد می‌باشد، البته به سبب این که این خلاف سنت است ملامت می‌گردد.



## آیا ازدواج واجب است یا سنت یا به اعتبار اختلاف اوضاع مختلف می باشد؟

تقریباً همه‌ی مجتهدین، بر این متفق می باشند، که هر کسی که در عدم صورت نکاح، گمان غالب داشته باشد که نمی تواند بر حدود شرع استوار مانده به گناه مبتلا نشود، و بر نکاح هم قدرت دارد که وسایل آن را در قدرت داشته باشد، پس نکاح کردن بر اینگونه شخص فرض یا واجب می باشد و تازمانی که نکاح نکرده گنهگار می ماند، البته در صورتی که وسایل نکاح فراهم نباشند، مثلاً زن مناسب گیر نیاید، یا مهریه معجل و مخارج لازم در حد آن، در اختیار نداشته باشد، حکم آن در آیه‌ی آینده چنین آمده که او باید برای تهیه‌ی وسایل، سعی نماید، و تا وقتی که فراهم نشده اند خود را در کنترل گرفته به صبر و استقامت بکوشد، رسول خدا ﷺ، نسبت به این قبیل افراد فرمود: که بیای پی روزه بگیرند، و بدین شکل شهوت آنها خاموش خواهد شد.

در مسند امام احمد روایت است که رسول خدا ﷺ، از حضرت عکاف پرسید که: آیا زن داری؟ او عرض کرد: خیر، باز پرسید که کنیز شرعی داری؟ عرض کرد: خیر، سپس از او دریافت که صاحب وسعت می باشی؟ او عرض کرد: بلی، وسعت دارم. هدف این بود که آیا می توانی نفقات لازم نکاح را تهیه کنی، او در پاسخ اقرار کرد، آنگاه رسول خدا ﷺ، فرمود: پس تو برادر شیطان هستی، و فرمود که: سنت ما نکاح کردن است و بدترین شما کسی است مجرد باشد، و رذیل ترین مردگان شما کسانی هستند که بدون ازدواج مرده اند<sup>(۱)</sup>.

جمهور فقها این روایت را بر صورتی حمل نموده اند که در صورت عدم نکاح ترس ارتکاب گناه غالب باشد، و آن حضرت ﷺ، از وضع عکاف اطلاع

داشتند که او نمی تواند صبر کند، هم چنین در مسند امام احمد از حضرت انس روایت است که رسول خدا ﷺ، به نکاح امر کرده و از تبّتل با شدّت منع فرموده اند<sup>(۱)</sup>.

و این قبیل روایات در احادیث زیاد است، و محمل همه ی آنها نزد فقها، آنست که در صورت عدم نکاح ترس ارتکاب معصیت غالب باشد، و هم چنین تقریباً فقها بر این هم متّفق هستند که کسی به ظن غالب، بداند که من در صورت ازدواج به گناه آلوده می گردم، مثلاً بر ادای حقوق همسر توانایی نداشته باشد، مرتکب ظلم می گردد، در صورت نکاح، گناه یقیناً بر او لازم می آید، برای او نکاح حرام یا مکروه می باشد.

اکنون حکم کسی باقی است که در حدّ اعتدال باشد، که نه بر ترک نکاح ترس گناه دارد، نه در صورت نکاح ترس گناه غالب باشد، در این باره اقوال فقها باهم مختلف است، که آیا نکاح برای او افضل است یا نکاح را گذاشته اشتغال به عبادات نفلی افضل است، نزد امام اعظم از اشتغال به عبادت نفلی، نکاح افضل است، و نزد امام شافعی اشتغال به عبادات نفلی افضل است، در اصل علّت این اختلاف این است که نکاح فی حدّ نفسه، امر مباحی است، مانند: خوردن، نوشیدن، خوابیدن و ضروریات زندگی دیگر، که همه مباح می باشند، و زمانی جنبه ای عبادت در آن پدید می آید که انسان توسط آن بتواند خود را از گناه باز دارد، و اولاد صالح متولّد باشد، که پاداش به او برسد، و هرگاه کسی به نیّت پاک، امر مباحی را انجام دهد، آن هم بالواسطه برای او عبادت قرار می گیرد، خوردن و نوش و خواب هم با این نیّت، عبادت قرار می گیرند، و اشتغال بالعبادات فی نفسه عبادت است بنابر این امام شافعی خلوت گزینی را



بخاطر عبادت، از نکاح افضل فرموده است، و امام ابوحنیفه فرموده است که در نکاح جنبه‌ی عبادت، از مباحات دیگر، بیشتر است، و در احادیث، آن سنّت المرسلین و رسول خدا ﷺ، قرار داده بر آن تأکید زیادی شده است، از مجموعه‌ی روایات حدیث، بطور واضح، ثابت است که نکاح، مانند مباحات عمومی مباح نیست، بلکه سنّت انبیاست که در احادیث نسبت به آن تأکید زیادی شده است، تنها با نیت در آن عنوان عبادت پدید نیامده است، بلکه از جهت این که سنّت انبیاست، عنوان عبادت در آن هم وجود دارد، و اگر کسی بگوید که پس بدین شکل خورد و نوش و خواب هم سنّت انبیاست که همه به آنها عمل کرده‌اند، ولی جواب آن روشن است که با وجود عمل همه انبیا بر آنها، کسی نگفته که اینها از سنّت انبیاء ﷺ می‌باشد، بلکه آنها را تابع عادات عمومی انسان، عمل انبیا قرار داده‌اند، برخلاف نکاح، که آن را آن حضرت ﷺ، سنّت المرسلین و سنّت خویش فرموده است.

در تفسیر مظهري متعلق به این، سخن معتدلی فرموده، کسی که در حال اعتدال باشد که نه غلبه شهوت مجبور و مغلوب باشد، و نه از نکاح کردن ترس ابتلا به گناه داشته باشد، پس اگر او احساس کند که با وجود نکاح اشتغال به نکاح و اهل و عیال مرا از کثرت ذکر الله و توجه به سوی او، باز نمی‌دارد، پس نکاح کردن برای او افضل است، حالت عمومی انبیاء ﷺ و صلحای امت چنین بوده است، و اگر ترس داشته باشد که اشتغال به نکاح و اهل و عیال او را از ترقی دادن دین و کثرت ذکر و غیره باز می‌دارد، پس در حال اعتدال در حق او خلوت‌گزینی جهت برگزاری عبادت و ترک نکاح افضل است، آیات زیادی از قرآن بر این تطبیق، شهادت می‌دهد، و از آن جمله یکی از این قرار است:



﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ ءَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾<sup>(۱)</sup>، در این آیه چنین هدایت گردیده که نباید مال و اولاد انسان، سبب غفلت او از ذکر الله، قرار گیرند، والله سبحانه و تعالی أعلم.

﴿وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ یعنی: غلامان و کنیزان خود را که صالح باشند ازدواج بدهید، این خطاب به آقایان و مالکان است، و لفظ صالحین در اینجا به معنای لغوی آمده، یعنی کسی را که از آنها صلاحیت و استطاعت نکاح را داشته باشد، ازدواج بدهید، و مراد از صلاحیت این است که بر ادای حقوق زوجیت زن و نفقه و مهر او قدرت داشته باشد، و اگر صالحین به معنی معروف یعنی مردان نیک گرفته شود، پس تخصیص بالذكر از این جهت است که هدف اصلی نکاح، که اجتناب از حرام است، کار صالحین می تواند باشد، در هر حال کسانی که از غلامان و کنیزان صلاحیت نکاح را داشته باشند، به مالکان آنها دستور داده شده که آنها را ازدواج بدهند، مطلب این است که اگر آنها ضرورت خود را اظهار داشتند و تقاضا نمودند، که به آنها ازدواج داده شود، پس طبق قول بعضی فقها ازدواج دادن آنها واجب می گردد، و جمهور فقها گفته اند که بر آقایان واجب است، که در عمل نکاح، آنها سد راه قرار نگیرند، بلکه به آنها اجازه بدهند؛ زیرا که نکاح غلامان و کنیزان بدون اذن مالکان منعقد نمی گردد، این حکم شبیه به آن حکم است که در قرآن آمده: ﴿وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ﴾<sup>(۲)</sup>، یعنی: بر اولیای زنان لازم است که زنان زیر دست خود را از نکاح باز ندارند، و نیز شبیه به آن است که رسول خدا ﷺ، فرمود: وقتی که کسی به خاطر خواستگاری پیش شما بیاید آنها را ازدواج بدهید، و اگر چنین نکردید، پس فتنه و فساد و سیعی در زمین آشکار خواهد گردید<sup>(۳)</sup>.

۱ - منافقون، ۹.

۲ - بقره، ۲۳۲.

۳ - رواه الترمذی.



خلاصه این که این دستور به مالکان به این خاطر داده شد که آنان در اجازه دادن به نکاح کوتاهی نکنند، و لازم نیست که ازدواج دادن به عهده‌ی خود آنها لازم باشد، والله اعلم.

﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ در این بشارتی به آن دسته از فقرا و مساکین است که می‌خواهند به خاطر حفظ دین خویش ازدواج نمایند، ولی وسایل مالی ندارند، وقتی که آنان به خاطر حفظ دین خویش، به نیت نیک عمل بر سنت رسول خدا ﷺ، ازدواج کنند، الله تعالی به آنها ثروت مالی هم خواهد داد، و نیز در این، به کسانی هدایت است که وقتی مردم فقیر برای خواستگاری پیش آنها بروند، فقط به علت فقر او در حال حاضر از قبول خواستگاری او انکار نکنند؛ زیرا مال چیزی است که می‌آید و می‌رود، چیز اصلی، صلاحیت عمل است، اگر او دارای آن است، پس از ازدواج دادن به او انکار نمایند.

حضرت ابن عباس فرموده که حق تعالی در این آیه، به همه‌ی مسلمانان را، ترغیب نموده که نکاح کنند، در آن آزاد و غلام هر دو را داخل فرموده است، و در صورت ازدواج به مستغنی قرار دادن آنها وعده فرمود<sup>(۱)</sup>، و ابن ابی حاتم از حضرت صدیق اکبر نقل کرده که او خطاب به مسلمانان فرمود: که شما در نکاح کردن به دستور خدا جامه عمل بپوشانید، پس آنچه خدا وعده فرموده که به شما غنا عنایت بفرمایند، به آن وفا خواهند فرمود، و سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ﴾ و حضرت عبدالله بن مسعود فرمود که اگر شما می‌خواهید غنی گردید، ازدواج بکنید؛ زیرا خداوند فرموده: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ﴾<sup>(۲)</sup>.

۱ - ابن کثیر.

۲ - رواه ابن جریر و ذکر البغوی عن عمر نحوه، ابن کثیر.

## آگهی

در تفسیر مظهري است که باید توجه داشت، که این وعده‌ی اعطای مال از طرف حق تعالی برای ازدواج کننده، در صورتی است که نیت ناکح حفظ عفت خویش و عمل بر سنت باشد، و آنگاه اعتماد و توکل او بر خدا هم باشد، به دلیل این الفاظ آیه‌ی مابعد: ﴿وَلَيْسَتَعَفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ یعنی: کسانی که از نظر مال و اسباب قادر بر نکاح نباشند، و در صورت نکاح، ترس داشته باشند، که به سبب عدم ادای حقوق همسر، گناهکار شوند، آنها باید با صبر و عفت، به این انتظار داشته باشند که الله تعالی آنها را از فضل خویش مستغنی گرداند، و برای این صبر تدبیری در حدیث چنین نشان داده شده که بسیار روز بگریند، اگر آنان بر این تدبیر عمل کردند، خداوند به آنها آن قدر مال و وسایل عطا خواهند فرمود که بتوانند ازدواج بکنند.

وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ

و کسانی که می‌خواهند آزادی را به عوض مال از مملوکان دست‌شما، پس نوشته بدهید به آنها

إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتَوْهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرَهُوا

اگر بدانید در آنها خوبی، و بدهید به آنان از مالی که خدا به شما داده است، و اجبار نکنید

فَتَيْكُمُ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَعُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

کنیزهای خود را به زنا اگر می‌خواهند پاکدامنی را از زنا، تا تلاش کنید وسایل زندگی دنیا را

وَ مَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ عُفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۳۳﴾

و هر کسی اجبار کند آنها را، پس الله، پس از مجبوری آنها آمرزنده مهربان است.

## خلاصه‌ی تفسیر

و کسانی که از مملوکان شما (چه غلام باشند یا کنیز) خواهان مکاتب



بودن باشند، پس (بهتر این است که) مکاتب کنید آنها را اگر در آنان (آثار) بهتری را دریابید، و از مال (اعطایی) خدا که به شما داده، آنها را بدهید، تا بتوانند زودتر آزاد گردند) و کنیزکان (مملوکه) خود را بر زنا اجبار نکنید (بالخصوص) وقتی می خواهند پاکدامن بمانند (و این حرکت ذلیل شما) فقط به این خاطر است، که فایده‌ی (مالی) از زندگی دنیا به دست بیاورید، و هر کسی که آنها را اجبار کند (و آنان خواهان عفت باشند) پس الله تعالی بعد از اجبار کردن آنها (برای آنها) آمرزنده مهربان است.

### معارف و مسایل

در آیات گذشته به آقایان غلامان و کنیزکان مملوک، هدایت گردید که اگر آنها نیاز به نکاح پیدا کردند، آنها را به نکاح اجازه بدهید، برای مصلحت شخصی خویش مصالح طبعی آنها را به تأخیر نیندازید، این برای آنها افضل و بهتر است، خلاصه‌ی این هدایت حسن سلوک با غلامان و کنیزان و نجات‌شان از مشقت است، بنابر این مناسبت، به آقایان در آیه، هدایتی دیگر چنین داده شده، که اگر این غلامان و کنیزان مملوک از آقایان تقاضای مکاتبت بکنند، بر آوردن این خواسته‌ی آنها هم برای آقایان افضل و مستحب و موجب ثواب است، صاحب هدایه و عموم فقها، این حکم را حکم استحبابی قرار داده‌اند، یعنی بر ذمه‌ی آقا واجب نیست که مملوک خود را مکاتب قرار دهد، البته مستحب و افضل می‌باشد، و صورت عقد کتابت این است که مملوکی به آقا بگوید: که تو برای من مبلغ پولی مقرر کن که من آن را به زحمت خویش مهیا کرده به تو می‌پردازم و من آزاد گردم و آقا این را بپذیرد، یا موضوع برعکس باشد که آقا می‌خواهد تا غلام او مبلغ مقرر به او بدهد و آزاد گردد، و غلام آن را قبول کند، پس اگر در میان آقا و مملوک این عقد کتابت با ایجاب و قبول طی

گردید، آن از روی شرع لازم می‌باشد، به آقا اختیاری باقی نمی‌ماند، تا آن را فسخ کند، هرگاه غلام مبلغ مقرّر را به او بپردازد خود بخود آزاد می‌گردد. برای این مبلغ که بدل الکتابه گفته می‌شود، در شرع حدّی مقرّر نگردیده است چه مساوی به قیمت غلام باشد یا بیشتر و کمتر، هر مبلغی که طرفین مقرّر کردند، آن بدل الکتابت قرار می‌گیرد، هدایت به مکاتب قرار دادن غلامان و کنیزان و مستحب و افضل بودن آن، از احکام شرع مقدّس اسلام است، و از آنها معلوم می‌شود که مقتضای شرع اسلام برای کسانی که از نظر شرع برده باشند، این است که راه آزادی بیشتر باز گردد، در تمام کفّارات به آزاد کردن آنان دستور داده شده است، و هم چنین بر آزاد ساختن غلام وعده به ثواب بزرگی داده شده است، و عقد کتابت هم یکی از آن راههاست، لذا به آن ترغیب داده شده است، البتّه به این شرط که: «إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» یعنی: مکاتب کردن زمانی درست می‌باشد که شما در آنها آثار بهتری را مشاهده کنید، حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما و بیشتر ائمّه فرموده‌اند که مراد از بهتری، قوت کسب است، یعنی در کسی که می‌خواهید او را مکاتب کنید دیدید که می‌تواند مبلغ مقرّر را کسب کند او را مکاتب قرار دهید، و مکاتب کردن کسی که این صلاحیت را نداشته باشد ضایع کردن محنت او، و ضرر آقاست، و صاحب هدایه فرمود که مراد از خیر و بهتری در اینجا، این است که بعد از آزادی او، احساس خطری برای مسلمانان نباشد، مثلاً این که کافر شده به برادران کفّار خود کمک بکند و سخن صحیح این است که لفظ خیر در اینجا حاوی هر دو چیز است، که غلام نیروی کسب هم داشته باشد و از آزادی او به مسلمانان خطری لاحق نگردد<sup>(۱)</sup>.



﴿وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَكُمْ﴾ یعنی: بذل کنید بر آنان از آن مالی که خدا به شما داده است، این خطاب به عموم مسلمانان و بویژه به آقایان است که وقتی آزادی این غلام وابسته به مبلغ مقرری است که آن را جمع کرده به آقا بدهد، پس مسلمانان باید در این باره به او کمک کنند، می توانند از مال زکات هم به او بدهند و برای خود مالکان هم ترغیبی است که به آنها کمک مالی بدهند، یا از اموال کتابت چیزی بکاهند، بنابر این معمول صحابه چنین بود که از مبلغ مقرّر بر مکاتب یک سوم یا یک چهارم یا کمتر و بیشتر را طبق استطاعت خویش می کاستند<sup>(۱)</sup>.

### مسئله مهم از فنّ اقتصاد، و قضاوت قرآن در آن

زمان امروز، زمان مادیات است، تمام دنیا معاد و آخرت را فراموش کرده، تنها در دام معاش گرفتار شده اند، دایره تحقیقات علمی و فکر و اندیشه‌ی او، تنها بر محور مسایل اقتصاد می چرخد، و توجه به بحث و تحقیق در آن، هر مسئله جزئی را به صورت یک فن مستقلی در آورده است، بزرگترین فن در این باره فن اقتصاد است، از دانشمندان جهان در این باره دو نظریه، بیشتر معروف و مشهور است، و هر دو تا با هم متصادم هستند و تصادم آنهاست که در دنیا برای تصادم و جنگ و جدال، درهایی باز شده است که کل جهان از امنیّت و اطمینان محروم است.

یکی نظام سرمایه داری است که در اصطلاح به آن: «کیپل ازم»<sup>ط</sup> گفته می شود، دوم نظام اشتراکیت که به آن: «کمیونزم» یا «سوشل ازم» گفته می شود، این امر به مشاهده رسیده است که هیچ یکی از دو نظام نمی تواند از آن انکار نماید

که آنچه انسان در این جهان در اثر زحمت و کوشش خود کسب می‌کند، و به دست می‌آورد، اصل و اساس همه‌ی آنها مربوط به وسایل آفریده خدا در زمین است، مانند اشیای خلق شده از آب و معادن، انسان بوسیله اندیشه و فکر و محنت و مشقّت خویش، در آنها قطع و برید و ترکیب به کار برده، طبق نیاز صدها چیز می‌سازد و به دست می‌آورد، مقتضای عقل چنین بود که هر دو نظام نخست می‌اندیشیدند که این اشیای آفریده‌ی قدرت، خود بخود، پدید نیامده‌اند، آفریدگاری دارند، و این هم ظاهر است که مالک اصلی آنها کسی است که آنها را خلق کرده است، لذا ما در تصرّف کردن در آنها، و مالک قرار گرفتن و استعمال کردن آنها، آزاد نیستیم، بلکه طبق آنچه مالک اصلی به ما راهنمایی فرموده و هدایت داده است، فرض است که ما بر آن برویم، ولی جنون ماده‌پرستی، آنها را از خالق و مالک اصلی، غافل قرار داده است، اکنون در نزد آنان تنها این بحث باقی است که آیا کسی می‌تواند بر این اشیای آفریده شده تصرّف نموده آزادانه مالک و مختار آنها قرار بگیرد، یا که اینها همه وقف عام و مشترک هستند که همه از آن تطوّر مساوی حقّ استفاده دارند.

نخستین نظریه نظام سرمایه‌داری است که به انسان حق می‌دهد که آزادانه بر این چیزها مالک گردد، و به چه شکلی که می‌خواهد آنها را بدست بیاورد، و هر کجا می‌خواهد آنها را به مصرف برساند، او در این باره بر خود هیچ نوع کنترلی را نمی‌پذیرد، این از قدیم الایام میان کفّار و مشرکین مروج بود، و بدین سبب بر حضرت شعیب علیه السلام، تنقید کردند که این اموال مال خود ماست، و ما مالک آنها هستیم، تو چه حقّی داری که روی ما کنترل می‌گذاری که فلان جا صرف کردن آن جایز و فلان جا حرام است، و همین است مطلب آیه قرآنی: ﴿أَوْ أَنْ تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ﴾<sup>(۱)</sup>، و نظریه دوم نظام اشتراکیت است که به هیچ کسی حقّ ملکیت بر هیچ چیزی نمی‌دهد، بلکه هر چیز را در میان عموم مردم



مشترک گذاشته و به همه کس حق می‌دهد که به طور مساوی از آنها استفاده نمایند و این است نظریه اصلی اشتراکیت، ولی وقتی مشاهده گردید که این عمل قابل تصوّر نیست و هیچ نظامی نمی‌تواند بر آن استوار بماند، بعضی چیزها را برای ملکیت مستثنی کردند.

قرآن کریم این هر دو نظریه بیهوده را رد نموده این اصول را فرمود، که در حقیقت هر چیز کاینات، ملک خداست، که خالق آنهاست، باز او با فضل و کرم خویش طبق ضابطه ویژه‌یی به انسان ملکیت عنایت فرموده است، و هر چیزی که طبق این ضابطه در ملکیت او دربیاید، تصرف دیگران را در آن بدون اجازه او، حرام قرار داده است، ولی بعد از این که مالک شده او هم کاملاً آزاد نیست که به هر شکلی که بخواهد، کسب نماید، یا به هر شکلی که می‌خواهد، به مصرف برساند، بلکه یک قانون عادلانه و حکیمانه‌ای برای هر دو جهت، مقرر فرموده که فلان طریقه کسب، حلال، و فلان طریقه‌ی کسب، حرام، و در فلان مصرف صرف آن حلال، و در فلان جا حرام است، و در آنچه در ملکیت او داده است، مقداری حقوق برای دیگران هم مقرر فرموده که ادای آنها برای آنان، بر ذمه او لازم است.

آیه‌ی مذکور اگر چه در مضمون دیگری آمده، ولی در ضمن آن، نسبت به این مسئله‌ی مهم اقتصاد، چند اصول هم مورد بحث قرار گرفته است، به الفاظ آیه نگاه کنید: «وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَنكُمْ» یعنی: بدهید به نیازمندان از آن مال خدا، که به شما داده است، در این سه امر به اثبات رسید: نخست مالک اصلی مال و هر چیز، خداست، دوم این‌که او به فضل خویش مقداری را از آن در ملکیت شما گذاشته است، سوم نسبت به آنچه در ملک شما گذاشته کنترلی هم روی آن قرار داده است، که صرف آنها را در بعضی موارد ممنوع و در بعضی لازم و واجب و در بعضی مستحب و افضل گفته است، والله اعلم.



حکم دیگری در این آیه ناپود کردن رسم جاهلیت و انسداد زنا و فواحش، چنین داده است: ﴿وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَنُكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ﴾ یعنی: کنیزکان خود را اجبار نکنید که به وسیله‌ی عفت فروشی، مال کسب نموده، به شما بدهند، در زمان جاهلیت بسیاری مردم کنیزکان را برای این عمل می‌گرفتند، وقتی که اسلام بر زنا سزاهای شدیدی نافذ کرد و همه را به آن پایبند گردانید، لازم بود که برای محو گردانیدن این رسم جاهلیت، احکام خاصی صادر نماید.

﴿إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا﴾ یعنی: وقتی که خود کنیزکان خواهان عفت و پاکدامنی باشند، و باز هم شما به آنها اجبار کنید، این خیلی بی‌غیرتی و بی‌حیایی است، این الفاظ اگر چه به صورت شرط آمده‌اند، ولی به اجماع امت، مراد از آن در حقیقت شرط نیست که اگر کنیزکان خواهان عفت باشند به زنا اجبار نگردند، و اگر نه، اجبار آنها جایز باشد، بلکه هدف از آن این نشان دادن است که با توجه به عرف عام و عادت، عفت و حیا از کنیزکان در زمان جاهلیت مفقود بود، و پس از اسلام آنان توبه نمودند و مالکان خواستند آنها را اجبار نمایند، آنگاه این احکام، صادر شد که وقتی خود آنها خواهان عفت و پاکدامنی باشند شما آنها را اجبار نکنید، در این، به آقایان آنها زجر و تشنیع و هشدار داده شده است که این خیلی بی‌غیرتی و بی‌حیایی است، که کنیزکان خواهان عفت هستند، و شما آنها را بر زنا اجبار کنید.

﴿فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ عَفْوٌ رَّحِيمٌ﴾ حاصل از این جمله اجبار کردن کنیزکان بر زنا حرام است، و اگر کسی چنین کرد و او در اثر جبر و اکراه آقا مغلوب شده به زنا مبتلا گردید، الله تعالی گناه او را عفو خواهد فرمود، و تمام گناه او بر ذمه‌ی اجبار کننده خواهد بود<sup>(۱)</sup>.



وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ  
و مسافرو دادیم به سوی شما آیاتهای روشن و چیزی از حال کسانی که گذشته اند، پیش از شما،

وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۳۴﴾ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ  
و نصیحتی برای ترسندگان. خدا نور آسمانها و زمین است، مثال نور او مانند طاقی است

فِيهَا مِصْبَاحٌ مِّصْبَاحٌ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ  
که در آن چراغی باشد، آن چراغ در شیشه باشد، آن شیشه مانند ستاره درخشان است،

يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ  
افروخته می شود از روغن درخت مبارک زیتون، که نه شرقی است و نه غربی

يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ  
نزدیک است روغن آن، که روشن شود، اگر چه نرسیده باشد به آن آتش، روشنی بالای روشنی،

يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ  
راهمی نماید خدا به نور خود، هر کس را بخواهد، و بیان می کند خدا مثلها را برای مردم و خدا

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا  
بهر چیز داناست. در خانه هایی که الله حکم داده به بلند کردن آنها و یاد کرده می شود در آن

أَسْمُهُ يُسَبَّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿۳۶﴾ رَجَالٌ لَّا تُلْهِيمُ تِجَارَةً وَ  
نام او، یاد او را می کنند در آن صبح و شام. مردانی که غافل نمی شوند در تجارت و

لَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاقَامِ الصَّلَاةِ وَآيَتِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ  
فروش از یاد خدا و برگزار کردن نماز و ادا کردن زکات، می ترسند از روزی که بر عکس می گردند

فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿۳۷﴾ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمُ  
در آن دلهای و چشمها، تا پاداش بدهد به آنان خدا به بهترین اعمالشان، و اضافه بدهد به آنان

مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۸﴾ وَالَّذِينَ  
از فضل خویش، و خدا رزق می دهد به هر کس که بخواهد بدون حساب. و کسانی که



كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ مِّمَّ بَقِيَعَةٍ يُحْسَبُهَا الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّىٰ  
منکر شده‌اند، اعمالشان مانند ریگ بیابان است که می‌پندارد آن را تشنه‌آبی، تا اینکه

إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ  
وقتی می‌رسد به آن، نیافت چیزی، و یافت خدا را به نزد خود، پس کامل داد به او حساب او را،

وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۳۹﴾ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ  
و خدا زود حساب گیرنده است. یا مانند تاریکی‌ها در دریای عمیق، که می‌پوشد آن را موج

فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ  
بالای موج که بالای آن ابر باشد تاریکی‌هایی که بعضی بالای بعضی قرار گرفته و وقتی بیرون آرد

يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ رِئَاسَهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ نُورًا فَآلَهُ مِنْ نُورٍ ﴿۴۰﴾  
دست خود را نزد یک نیست که آن را ببیند و کسی که خدایه او نوری نداده است نیست برای او نوری.

### خلاصه‌ی تفسیر

و ما (برای هدایت شما مردم، در این سوره یا قرآن، توسط رسول الله ﷺ)،  
در نزد شما احکام روشن (علمی و عملی) فرستاده‌ایم، و بعض حکایات از  
کسانی که پیش از شما گذشته‌اند (یا از امثال آنها) و برای ترسندگان (از خدا)  
سخنان نصیحت آمیز (فرستاده‌ایم)، الله تعالی نور (هدایت) دهنده است به  
(ساکنان) آسمانها و (ساکنان) زمین (کسانی که از اهل آسمان و زمین هدایت  
یافته‌اند، همه‌ی آنها را خدا، هدایت فرموده است، و مراد از آسمان و زمین کل  
عالم است، پس مخلوقاتی که بیرون از آسمان و زمین باشند، مانند حاملان  
عرش آنها هم داخل اند) حالت عجیب نور (هدایت) او (را فرض کنید) مانند  
طاقی است (و) در آن چراغی (گذاشته) است (و) آن چراغ (خود در طاق  
گذاشته نشده بلکه) در قندیلی است (و آن قندیل در طاق گذاشته شده است،  
(و) آن قندیل چنان (صاف شفاف) است گویا ستاره‌یی است درخشان (و) آن



چراغ از (روغن) درختی بی نهایت مفید، روشن می‌گردد، که آن (درخت) زیتون است که نه روی شرق (آن حجابی) است و نه رو به غرب (آن حجابی) است (نه به طرف شرق آن، حجاب درخت یا کوهی است، که به وقت طلوع، آفتاب بر او نیفتد و نه به طرف غرب آن حجاب کوهی است که به وقت عصر بر آن، آفتاب نیفتد، بلکه در میدانی باز قرار گرفته که در تمام روز، بر آن آفتاب می‌افتد، روغن اینگونه درخت خیلی لطیف و صاف و روشن می‌باشد و) روغن آن (به قدری صاف و آتش گیر است که) اگر آتش هم به آن نرسد، باز هم طوری معلوم می‌شود که خود به خود آتش می‌گیرد (و وقتی آتش بگیرد، پس) نور علی نور است، (یکی این که خود در آن صلاحیت نور به حدّ عالی بود، باز از بالا به فاعل یعنی آتش جمع شد، و سپس اجتماع هم، با این کیفیات که چراغ در قندیل گذاشته باشد که از آن بالمشاهده درخشندگی اضافه می‌گردد، و باز هم آن در طاق گذاشته باشد، که از یک طرف بند باشد، که در اینطور مواقع شعاعها یک جا جمع شده روشنی خیلی تیزتر می‌شود، و باز هم روغن زیتون که در روشنی صاف و کم دود بودن، مشهور است، پس بقدری روشنی آن تیز می‌باشد که تو می‌گویی چندین روشنی باهم جمع شده است، و آن را به نور علی نور تعبیر فرموده است، تا اینجا مثال به پایان رسید، پس هم چنین وقتی الله تعالی در قلب مؤمن نور هدایت می‌اندازد، پس روز به روز انشراح آن برای قبول حق، اضافه می‌گردد، و همیشه برای عمل براحکام آماده می‌گردد، اگر چه بالفعل نسبت به بعضی احکام، آگهی و اطلاع هم نداشته باشد؛ زیرا علم به تدریج به دست می‌آید، هم چنان که روغن زیتون برای روشن شدن قبلاً آماده بود، مؤمن هم قبل از علم بالا حکام برای عمل بر آنها آمادگی دارد، پس وقتی که او علم حاصل کند، با نور عمل یعنی اراده‌ی پخته عمل، نور علم هم شامل می‌شود، و آن را فوراً قبول می‌کند، پس علم و عمل جمع

شده مصداق نور علی نور قرار می‌گیرد، و چنین نمی‌باشد که پس از علم بالاحکام، او قدری تردد و تأمل داشته باشد، که اگر آن را موافق نفس بیابد قبول کند، ورنه آن را رد نماید، و این انشراح و نور در آیه‌ای دیگر چنین بیان شده است: ﴿أَفَن شَرَح اللَّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ فَهُوَ عَلِيٌّ نُورٌ مِّن رَّبِّهِ﴾<sup>(۱)</sup>، یعنی: کسی که الله تعالی سینه‌ی او را برای اسلام باز کرده است، پس او بر نوری از جانب پروردگارش می‌باشد، و در جایی دیگر فرموده است: ﴿فَن يَرِدُ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ﴾<sup>(۲)</sup>، الغرض این مثال نور هدایت الهی است (و الله تعالی راه می‌نماید کسی را که بخواهد به نور (هدایت) خویش (و می‌رساند او را به آن) و (بدین گونه که مثالی برای هدایت بیان گردید امثال زیادی بدین گونه در قرآن بیان شده است، و هدف از آن هم هدایت مردم است، لذا) الله تعالی برای (هدایت) مردم (این) امثال را بیان می‌فرماید (تا که مضامین عقلی، مانند محسوسات قریب الی الفهم قرار گیرند) و الله تعالی به هر چیز کاملاً داناست، لذا مثالی را اختیار می‌فرماید که برای افاده مقصود، کافی، و در آن، اهداف مثال، کاملاً مراعات باشند، مطلب این که الله تعالی مثالی بیان می‌فرماید، و آن هم کاملاً مناسب، تا که هدایت کامل گردد، در آینده حال اهل هدایت را بیان می‌فرماید که) آنها در چنین خانه‌ها (رفته عبادت می‌کند و) هستند که نسبت به آنها خدا دستور داده تا احترام آنها بجا آورده شود، و در آنها نام خدا گرفته شود، (مراد از آن خانه‌ها مساجدند، و احترام آنها این که جُنُب و حائض در آنها داخل نشود، و در آنها اشیای نجس گذاشته نشود، و در آنها شور و غوغا برپا نگردد، و برای انجام کارهای دنیوی و صحبت کردن در آنها ننشینند، و چیز بدبو خورده، در آنها داخل نشوند، و غیر ذلك، الغرض) در آنها (مساجد)



صبح و شام کسانی خدا را به پاکی (در نمازها) یاد می کنند که آنها را از یاد خدا (بجاآوری احکام هرگاه حکمی باشد) و (بالخصوص) از اقامه نماز و ادای زکات (که اینها در احکام فرعی از همه مهمتر می باشند) نه خرید غافل می کند و نه فروش، (و باوجود عبادت و اطاعت، خشیت آنان تا حدی است که) آنها از (دار و گیر) روزی می ترسند که در آن بسیاری دل و چشم دگرگون می شوند، (چنانکه در آیه دیگر آمده: ﴿يُؤْتُونَ مَاءًا تَوْأَمًا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، یعنی: ایشان در راه خدا اتفاق می نمایند و باوجود این، دل‌های شان از بازپرسی قیامت می ترسند، و هدف از این، بیان اوصاف و اعمال اهل نور هدایت می باشد، و در آینده انجام آنها ذکر می گردد، که) انجام (آنها) این است که الله تعالی به آنها پاداش خوب اعمال شان را (بهشت) می دهد و (علاوه بر جزا) به آنان از فضل خویش اضافه هم می دهد (جزا آنکه وعده‌ی مفصل آن مذکور است، و اضافه آنکه به آن وعده‌ی مفصلی نشده اگر چه به عناوین مجمل به آن وعده شده باشد) و الله تعالی به هر کس که بخواهد بشمار (بسیار اضافه) می دهد (پس به آنها در بهشت این چنین بی شمار خواهد داد، تا اینجا بیان هدایت و اهل هدایت بود، در آینده ضلالت و اهل ضلالت ذکر می گردد، یعنی) و کسانی که کافر (و اهل ضلالت اند که از نور هدایت دور افتاده) اند اعمال آنها (بخاطر بر دو قسم شدن کفار، بر دو قسم به دو مثال، مشابهت دارند؛ زیرا یک نوع کفار کسانی هستند که به آخرت و قیامت قایل هستند و نسبت به بعضی اعمال خویش که به فکر آنها کار ثواب و حسنات است، توقع دارند، که در آخرت به پاداش نایل گردند، و قسم دوم آن کفار اند که منکر آخرت و قیامت می باشند، پس اعمال قسم اول) به گونه‌ای است که ریگ در

میدان درخشان باشد، که تشنه آن را (از دور) آب تصوّر نماید (و به سوی آن به دو برود) تا این که وقتی به آن برسد پس آن را (که آب تصوّر کرده بود) نیابد و (به شدّت تشنگی و ناامیدی کامل، صدمه جسمانی و روحانی که به او رسیده و از آن غلتیده و مرده، باید گفت که بجای آب) قضای الهی یعنی موت را یافته است، پس الله تعالی حساب (عمر) او را کامل به او داده (و عمر او را به پایان رسانیده) است، و الله تعالی (هر چیزی را که می‌عاشد برسد) به زودی حساب (و قضاوت) خواهد فرمود (او نیازی به زیر و رو کردن ندارد، تا دیر بگذرد، و از وقت مقرّر تأخیر شود، پس این مضمون شبیه است به آنکه در جایی دیگر فرموده: ﴿ان أجل الله إذا جاء لا يؤخر﴾<sup>(۱)</sup>، و قوله تعالی: ﴿لن يؤخر الله نفسا إذا جاء أجلها﴾<sup>(۲)</sup>، حاصل این مثال این که همانگونه که تشنه، ریگ درخشان را از ظاهرش آب تصوّر کرد، هم چنین این کافر اعمال خود را به صورت ظاهر مقبول، مثمر و نافع آخرت تصوّر کرده است، و هم چنان که آن آبی نبود، هم چنین این اعمال بوجه فقد شرط قبولیت یعنی عدم ایمان، مقبول و مفید نیستند، و وقتی که در آنجا رفته تشنه به حقیقت پی برد، هم چنین این به آخرت رسیده به حقیقت پی خواهد برد، و چنان که این تشنه بخاطر اشتباه توقع خود، در تحسّر و تأسّف نا امید شده می‌میرد، هم چنان آن کافر هم بر اشتباه توقع خود در حسرت و هلاکت ابدی یعنی عقاب جهنّم مبتلا خواهد شد، این یک نوع مثالی بود، در آینده مثال اعمال قسم دوم از کفار بیان می‌گردد، یعنی) یا آن (اعمال به اعتبار خصوصیت منکرین قیامت) مانند تاریکی‌های دریای عمیق است (که یکی از اسباب آن، عمق دریاست و باز این) که (سطح اصلی) آن را موج بزرگی پوشانده باشد (و باز آن موج هم تنها نیست بلکه) بالای آن (موج)



موجی دیگر (باشد سپس) بالای آن ابر (باشد که به سبب آن روشنی ستارگان و غیره هم نرسد، الغرض) تاریکی‌ها پاره‌ای بالای پاره‌ای است، که اگر (در چنین حالت کسی) دست خود را (از ته دریا) بیرون آرد (و بخواهد آن را ببیند) پس (دیدن به جای خود) احتمال دیدن هم نیست (حاصل این مثال این‌که در نزد چنین کفارانی که منکر آخرت و قیامت، و سزا و جزا در آن هستند نور وهمی هم نیست، هم چنان‌که در نزد کفار قسم اول نور وهمی و تخیلی بود؛ زیرا که آنان بعضی اعمال نیک را به فکر خود وسیله‌ی آخرت قرار داده بودند، که به سبب فقدان شرط ایمان، نور حقیقی نبود، بلکه یک نور وهمی بود، ایشان که منکر آخرت هستند. طبق خیال و عقیده خود هم کاری برای آخرت نکردند که به نور آن وهم و گمان داشته باشند، خلاصه این‌که نزد آنان تاریکی در تاریکی است، امکان برای وهم و خیال نور هم نیست، هم چنان‌که در مثال ته دریاست، و تخصیص به نظر نرسیدن دست، شاید بدین خاطر باشد که از اعضا و جوارح انسانی، دست نزدیکتر است، و باز هر مقداری که کسی بخواهد می‌تواند آن را نزدیک کند، پس وقتی آن به نظر نمی‌رسد موضوع اعضای دیگر ظاهر است) و (در آینده علت وجود کفار را در تاریکی چنین بیان فرمود که) کسی که خدا به او نور (هدایت) ندهد، به او (از هیچ جایی) نوری نمی‌باشد.

### معارف و مسایل

آیه‌ی مذکور را اهل علم، آیه‌ی نور می‌نویسند؛ زیرا در آن نور ایمان و ظلمت کفر با مثال مفصل تفهیم شده است.

### تعریف نور

امام غزالی فرموده است: «الظاهر بنفسه و المظهر لغيره» یعنی: خود از ذات



خود ظاهر و روشن باشد و چیزهای دیگر را ظاهر و روشن کند، و در تفسیر مظهري است که نور در اصل عبارت از آن کیفیتی است که آن را نیروی بینایی انسان قبل از همه ادراک نماید، و باز به وسیله آن بقیه‌ی تمام آن اشیا را ادراک کند که با وسیله چشم مشاهده شوند، مانند شعاع خورشید و ماه که نخست بر اشیای مقابل خود، واقع شده آن را روشن می‌کنند و سپس از آن منعکس شده چیزهای دیگر را روشن می‌نمایند، از این معلوم شد که نور به اعتبار معنی لغوی و عرفی خودش نمی‌تواند بر خدا اطلاق گردد؛ زیرا او تعالی از جسم و جسمانیات مبرّا و وراء الوراء است؛ لذا آنچه در آیه مذکور لفظ نور بر خدا اطلاق شده است، به اتفاق مفسّرین به معنی منور یعنی روشن کننده است، یا باز به شکل صیغه مبالغه به صاحب نور، نور گفته شده است، چنانکه به صاحب کرم، کرم و به صاحب عدل، عدل گفته می‌شود، و معنی آیه آن است که در خلاصه تفسیر خواندید که الله تعالی بخشنده نور به آسمان و زمین و تمام مخلوق ساکن آنهاست، و مراد از آن نور، نور هدایت است، ابن کثیر از حضرت ابن عباس در تفسیر آن نقل فرموده که «الله هادی اهل السموات والأرض».

### نور مؤمن

﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾ آیه، نور هدایت الله که در قلب مؤمن می‌آید مثال عجیبی دارد، چنانکه ابن جریر از حضرت ابی بن کعب در تفسیر آن نقل فرموده است: «هو المؤمن الذي جعل الله الإيمان والقرآن في صدره، فضرب الله مثله، فقال الله نور السموات والأرض، فبدأ بنور نفسه ثم ذكر نور المؤمن فقال مثل نور من آمن به فكان أبيض»



بن کعب یقرأها مثل نور من ءامن به»<sup>(۱)</sup>

یعنی: این مثال آن مؤمن است که الله تعالی در قلب او نور هدایت ایمان و قرآن را جای داده است، در این آیه نخست الله تعالی نور خودش را ذکر فرموده که: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»، باز نور قلب مؤمن را ذکر فرموده است که «مَثَلُ نُورِهِ» و در قراءت ابی بن کعب بجای «مَثَلُ نُورِهِ»، «مَثَلُ نُورِ مَنْ ءَامَنَ بِهِ» آمده است، و سعید بن جبیر این قراءت و این مفهوم را از حضرت ابن عباس هم نقل فرموده است، ابن کثیر پس از نقل این روایات نوشته است که در باره ضمیر «مَثَلُ نُورِهِ» ائمه تفسیر دو قول دارند: یکی این که این ضمیر به سوی الله تعالی راجع است، و معنی آیه این که نور هدایت الله که در قلب مؤمن فطرتاً به ودیعه گذاشته شده است بدین مثال است که: «كَمْشَكْوَةٌ الْخ» این قول ابن عباس است، قول دوم این که این ضمیر راجع به مؤمن است که بر این سیاق کلام هم دلالت دارد، لذا خلاصه‌ی این مثال اینکه، سینه مؤمن به منزله طاقی است، و دل او مانند قندیلی است، و نور هدایت که در قلب او بع ودیعه گذاشته شد، مثال روغن شفاف زیتون است، که خاصه آن خود بخود قبول است، پس هم چنان که روغن زیتون از شعله آتش روشن شده به دیگران روشنی می‌دهد، هم چنین نور هدایت فطری که در قلب مؤمن جایگزین شده است، وقتی با وحی الهی و علم الهی متصل باشد، روشن شده عالم را روشن می‌کند، و آنچه حضرات صحابه و تابعین این مثال را به قلب مؤمن اختصاص داده‌اند، غالباً به این معنی است که تنها مؤمن از این نور استفاده می‌نماید، و اگر چه نور هدایت فطری که هنگام ابتدای آفرینش، در قلب گذاشته شده است، مختص به مؤمن نیست، بلکه در جبلت و فطرت هر انسانی آن نور هدایت گذاشته شده که اثر آن در هر ملت

جهان و مردم هر منطقه و هر مذهب و مشرب مشاهده می‌گردد، که وجود خدا و قدرت عظیم او را طبعاً قایل است، و به سوی او رجوع می‌کند، اگر چه در تصوّر و تعبیر آن مرتکب به اشتباهاتی باشد، ولی به نفس وجود او فطرت هر انسانی قایل است، به استثنای چند تا ماده پرست که فطرت آنها مسخ شده و منکر وجود خدا قرار گرفته‌اند، در حدیث صحیح، این عمومیت تأیید گشته، چنانکه در آن آمده است: «کل مولود یولد علی الفطرة» یعنی: هر نوزاد بر فطرت متولد می‌شود، سپس مادر و پدر، او را از مقتضای فطرت منحرف کرده بر جاده منحرف قرار می‌دهند، مراد از این فطرت، هدایت ایمان است، و این هدایت ایمان و نور آن به وقت آفرینش در هر انسان به ودیعه گذاشته می‌شود، و توسط این نور هدایت، صلاحیت قبول حق، در او پدید می‌آید، و وقتی که به توسط انبیا و نایبان آنان، علم وحی الهی به او می‌رسد، آن را به سهولت می‌پذیرد، بجز کسانی که به سبب مسخ شدن فطرت شان که این نور فطری را به وسیله‌ی حرکات خویش محو می‌نمایند، شاید از اینجاست که در ابتدای این آیه اعطای نور را عام فرمود که شامل اهل آسمان و زمین شده به هیچ مؤمن و کافر تخصیصی ندارد، و در پایان آیه فرمود: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ یعنی: الله تعالی هرکسی را بخواهد، به سوی نور خویش، هدایت می‌فرماید، در اینجا مشیّت الهی قید نور فطرت، که در وجود هر انسان بودیعت گذاشته شده است نیست، بلکه قید نور قرآن است، که به هر شخص نمی‌رسد، بلکه مختصّ کسانی است که از جانب حق تعالی به آن موفّق بگردند، ورنه کوشش انسان هم بدون توفیق الهی بیکار، بلکه بسا اوقات مضر ثابت می‌گردد.

إذا لم يكن عون من الله للفتى \*\*\* فأول ما يجنى عليه اجتهاده

یعنی: اگر کمک خدا شامل حال بنده نگردد، کوشش او برعکس به او

ضرر می‌رساند.



### نور نبی کریم ﷺ

امام بغوی روایتی نقل فرموده که حضرت ابن عباس از کعب احبار پرسید: که شما در تفسیر این آیه «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» چه می گویند؟ کعب احبار که عالم به تورات و انجیل، و مسلمانی بود فرمود: که این مثال قلب رسول خدا ﷺ است که بیان گردیده است «مشکوة» سینه‌ی مبارک آن جناب ﷺ، و «زجاجه» (فانوس) قلب مبارک او، و «مصباح» (چراغ) نبوت است و خاصه نور نبوت، این است، که قبل از اظهار و اعلان وسایل روشنی در وجود مردم هست، باز وحی الهی و اعلان آن بدان متصل شده چنین نوری در آن پدید می آید که همه عالم روشن می گردد.

قبل از اظهار نبوت و بعثت آن حضرت ﷺ، بلکه قبل از تولد آن جناب ﷺ، بسیاری واقعات عجیب و غریبی که بشارت بر آن جناب ﷺ را در بر داشتند آشکار گردید که در اصطلاح محدثین به آنها «ارهاصات» گفته می شود؛ زیرا لفظ معجزات به آن وقایع، مختص است که برای تصدیق دعوی نبوت از طرف خدا بر دست پیامبری ظاهر گردند، و آنچه قبل از دعوی نبوت چنین واقعاتی آشکار گردد آن به ارهاصات موسوم می گردد. از این قبیل بسیاری وقایع عجیبی در روایات صحیح ثابت است که شیخ جلال الدین سیوطی رحمته الله در «خصائص کبری» و ابونعیم در «دلائل النبوة» و علمای دیگر در کتابهای خود جمع فرموده‌اند، و مقدار زیادی از آنها در این مقام در تفسیر مظهري هم نقل گردیده است.

### برکات روغن زیتون

«شَجَرَةٌ مُّبْرَكَةٌ زَيْتُونَةٌ»، از این آیه‌ی متبرک و نافع و مفید بودن زیتون و درخت آن ثابت می گردد، علما فرموده‌اند که الله تعالی در آن منافع و فواید

بی شماری به ودیعه گذاشته است، آن در چراغها برای روشنی استعمال می‌رود، و روشنی آن از روشنی هر نوع روغن صاف‌تر و شفاف‌تر می‌باشد، و آن با نان بجای شوربا به کار گرفته می‌شود، و میوه‌ی آن، به صورت تفکه هم خورده می‌شود، و این چنان روغنی است که برای استخراج آن نیازی به ماشین و چرخ نیست، خود بخود از میوه آن گرفته می‌شود، رسول خدا ﷺ، فرموده است که: روغن زیتون را بخورید و بر بدن بمالید، زیرا این شجره‌ی مبارکه‌ای است<sup>(۱)</sup>.

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُزْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾

در آیه‌ی گذشته حق تعالی برای القای نور هدایت خویش، در قلب مؤمن مثال خاصی بیان فرموده بود، و در آخر آن فرمود که: از این نور کسانی استفاده می‌نمایند، که خدا می‌خواهد به آنها توفیق عنایت فرماید، و در این آیه مستقر و محل آن، مؤمنان بیان گردید که مقام اصلی و مستقر آن مؤمنان، که بیشتر اوقات بویژه در اوقات پنجگانه نماز، در آنجا دیده می‌شوند آن مکان‌ها است که نسبت به آنها حکم خدا چنین است که آنها بلند و بالا گذاشته شوند، و در آنها نام خدا یاد گردد، و شان آن بیوت و مکانات این است که در آنها نام خدا را هر صبح و شام یعنی در تمام اوقات تسبیح و تقدیس، چنین اشخاصی می‌خوانند که صفات ویژه‌ی آنان در آینده ذکر می‌گردد.

بنای این تقریر بر این است که در ترکیب نحوی «فی بیوت» متعلق به جمله «یهدی الله لنوره» باشد (کما استفاد من ابن کثیر و غیره من المفسرین) بعضی گفته که آن متعلق به یُسَبِّحُ محذوف است که بر آن لفظ یسبح آینده دلالت دارد، ولی احتمال سابق با توجه به سیاق کلام، بهتر معلوم می‌شود، و مطلب آیه چنین



برمی آید، که در مثال گذشته که نور هدایت حق تعالی بیان گردید، جای به دست آوردن آن، آن امکانات و بیوتی است که در آن صبح و شام نام خدا یاد کرده می شود، و مراد از آن بیوت نزد جمهور مفسرین مساجد هستند.

### مساجد، خانه های خدا هستند که تعظیم آنها واجب است

قرطبی این را ترجیح داده و در استدلال به آن، این روایت حضرت انس رضی الله عنه، را پیش کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود:

«من احب الله عزوجل فليحبني و من احبني فليحب اصحابي و من احب اصحابي فليحب القرآن من احب القرآن فليحب المساجد فإنها افنية الله اذن الله في رفعها و بارك فيها ميمونة ميمون أهلها محفوظة محفوظ أهلها هم في صلاتهم، والله عزوجل في حوائجهم هم في المساجد والله من ورائهم»<sup>(۱)</sup>.

کسی که می خواهد با خدا محبت کند او باید با من محبت کند، و کسی که می خواهد با من محبت بکند او باید با اصحاب من محبت کند، و کسی که با اصحاب من محبت می کند او باید با قرآن محبت داشته باشد، و کسی که می خواهد با قرآن محبت ورزد، او باید با مساجد محبت برقرار کند؛ زیرا آنها خانه های خدا هستند، که الله به تعظیم آنها دستور داده، و در آنها برکت و دیعه فرموده است، آنها هم متبرک و اهل آنها هم متبرک هستند، آنها هم در حفظ خدا، و اهل آنها هم در حفظ خدا هستند، آنها به نماز مشغول می باشند و الله تعالی کارهای آنان را انجام می دهد، و آنها در مساجد می باشند و الله تعالی پشت سر، چیزهای آنان را حفظ می فرماید<sup>(۲)</sup>.

### معنی رفع مساجد

﴿أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ «أَذِنَ» از اذن مشتق است که به معنای اجازه دادن است، و ترفع از رفع مشتق و به معنای بلند کردن و تعظیم دادن است، معنی آیه این است که الله تعالی اجازه فرموده که مساجد بلند کرده شوند، مراد از اجازه دادن دستور دادن است، و مراد از بلند کردن تعظیم دادن به آنهاست، حضرت ابن عباس فرموده که الله تعالی در حکم بلند کردن، کارها و گفتارهای لغو در مساجد را، منع فرموده است<sup>(۱)</sup>.

عکرمه و امام تفسیر مجاهد فرموده‌اند که مراد از رفع، ساختن مسجد است، چنان‌که متعلق به بنای کعبه در قرآن آمده است که: ﴿وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾<sup>(۲)</sup>، که مراد از رفع قواعد در آن، بنای قواعد است. و حضرت حسن بصری فرموده که مراد از رفع مساجد، تعظیم مساجد و احترام آنها و پاک و صاف نگهداشتن آنها از نجاسات و کثافتهاست، در حدیث آمده که هرگاه چیزی نجس در مسجد آورده بشود، مسجد از آن، چنان باهم جمع می‌شود که پوست انسان از آتش، حضرت ابوسعید خدری می‌فرماید که رسول خدا ﷺ، فرموده است که: هر کسی که از مسجدی چیزهای گندیده و ناپاک و ایذا دهنده را خارج کند، الله تعالی برای او در جنت خانه‌ای می‌سازد<sup>(۳)</sup>. و حضرت عایشه‌ی صدیقه می‌فرماید که رسول خدا ﷺ، به ما دستور داده که ما در خانه‌های خود، مسجد (جای مخصوص برای نماز) درست کرده آنها را پاک و صاف نگهداری بکنیم<sup>(۴)</sup>.

اصل این است که در لفظ ترفع شامل ساختن مسجد، و تعظیم، تکریم و صاف نگهداشتن آن است، و در پاک و صاف نگهداشتن آن، این هم داخل است،

۱- ابن کثیر.

۲- بقره، ۱۲۷.

۳- رواه ابن ماجه.

۴- قرطبی.



که آن را از هر نجاست و گندگی پاک نگهدارند. و این هم داخل است که از اشیای بدبو هم پاک نگهداشته شود، لذا رسول خدا ﷺ، از خوردن سیر و پیاز و داخل شدن در مسجد، بدون پاک کردن دهن، منع فرموده است، و این در عموم کتب احادیث معروف است، کشیدن سیگار و قلیان و تنباکو و رفتن در مسجد هم، در این حکم شامل است، روشن کردن چراغ نفتی هم در مسجد که از آن بوی بد بیاید، داخل این حکم می باشد، در صحیح مسلم از حضرت فاروق اعظم روایت است فرمود: که من مشاهده می کردم هر کسی که رسول خدا ﷺ، از دهن او بوی سیر و پیاز احساس می نمود، او را از مسجد بیرون کرده در بقیع می فرستاد، و می فرمود که هر کسی می خواهد سیر و پیاز بخورد آن را کاملاً بپزد و بخورد که بوی بد آن بر طرف شود، حضرات فقها از این حدیث استدلال فرموده اند که اگر کسی به چنین مرضی مبتلا گردد، که مردم از ایستادن در کنار او اذیت شوند، او را هم می توان از مسجد بیرون راند، و خود او باید تا زمان ابتلا به این مرض، در خانه نماز بخواند.

مفهوم رفع مساجد در نزد جمهور صحابه و تابعین این است که مساجد بنا گردد، و از هر چیز گندیده، پاک و صاف نگهداشته شود، و شان و شوکت ظاهری مساجد و تعمیر و ارتفاع آنها را نیز در این داخل فرموده و چنین استدلال نموده که حضرت عثمان غنی رضی الله عنه، مسجد نبوی را از درخت ساج مزین و بنا فرمود و حضرت عمر بن عبدالعزیز به خاطر تزیین و نقش و نگار داخل مسجد نبوی انتظام کامل به کار برده بود، و این زمان اجله صحابه بودند و کسی بر این عمل او انتقاد نکرد و فرمانروایان بعدی در تعمیر مساجد، اموال فراوانی صرف کردند، ولید بن عبدالملک در عهد خلافت خویش، بیش از سه برابر درآمد ملک شام را در تعمیر و تزیین مسجد جامع دمشق صرف کرده بود، و مسجد ساخته ی او هنوز باقی است، امام ابوحنیفه فرموده که اگر در ساختن



مسجد نام، نمود و روی و ریا نباشد، بلکه بنام خدا و به خاطر تعظیم خانه خدا کسی مسجدی بارونق و مستحکم بسازد، هیچ ممانعتی در آن نیست، بلکه امید ثواب است.

### بعضی فضایل مساجد

ابوداود از حضرت ابو امامه روایت کرده که رسول خدا ﷺ، فرمود: هر کسی در خانه وضو گرفته برای نماز فرض به سوی مسجد بیرون برود، ثواب او مانند کسی است که از خانه احرام بسته برای حج بیرون برود، و کسی که برای نماز اشراق در خانه وضو گرفته بسوی مسجد برود، ثواب او مانند کسی است که عمره بجا آورده است، و خواندن نمازی پس از دیگری، به شرطی که در میان کار و گفتگویی نباشد، در علین نوشته می شود، و از حضرت بریده روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: کسانی را که در تاریکی به سوی مساجد می روند، به نور کاملی در قیامت مزده بدهید<sup>(۱)</sup>.

و در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: که نماز مرد با جماعت به نسبت خانه و مغازه بیش از بیست درجه افضل است، و این بدین خاطر است که وقتی شخصی وضو بگیرد، و وضو را (طبق سنّت) کامل نماید، باز فقط به خاطر نماز به مسجد برود، و هدف دیگری نداشته باشد، پس به هر قدمی پایه‌ی او به حدّ یک درجه بلند می شود، و یک گناه محو می گردد، تا این که او به مسجد برسد، پس تا وقتی که او در انتظار جماعت می نشیند به او ثواب نماز می رسد، و فرشتگان برای او دعا می کنند، که خدایا بر او رحمت نازل بفرما، و او را پیامرز، تا زمانی که او به کسی ایذا



نرساند و وضویش نشکنند، و از حضرت حکم بن عمیر رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: در دنیا مانند میهمانان باشید، و مساجد را خانه‌های خود قرار دهید، و دل‌های خود را به رقت عادت دهید، (رقیق القلب نرم دل باشید) و (در نعمت‌های خدا) زیاد فکر و اندیشه کنید، و زیاد (از ترس خدا) گریه کنید، و نشاید دنیا، شما را برخلاف این حال نگهدارد که شما در تعمیرات بی جای خانه‌ها مشغول باشید، و سکونت هم میسر نگردد، و شما در فکر جمع کردن اموال بیش از نیاز قرار گیرید، و در آینده به چنان آرزوهای بی جا مشغول باشید که به آنها دست نیابید.

و حضرت ابوالدرداء به پسرش نصیحت می‌کرد که خانه‌ی تو باید مسجد باشد؛ زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله، شنیده‌ام که فرمود: مساجد خانه متقیان‌اند، کسی که مسجد را (به کثرت ذکر) خانه‌ی خود قرار داد، الله تعالی ضامن راحت و سکون و آسان‌گذشتن بر پل صراط است، و ابو صادق آزوی، به شعیب بن الجحاب نامه نوشت که مساجد را لازم بگیر؛ زیرا به من این روایت رسیده که مساجد مجالس انبیا بودند.

و در حدیثی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود که در آخر زمان مردمانی می‌باشند که در مساجد آمده حلقه می‌بندند، و در آنجا از دنیا و محبت آن، سخن به میان می‌آورند، شما با چنین اشخاص ننشینید؛ زیرا الله تعالی نیاز به آمدن چنین اشخاصی ندارد.

و حضرت سعید بن مسیب فرمود: کسی که در مسجد نشست، گویا که او در مجلس پروردگار خویش نشسته است، لذا بر او لازم است که از زبان خویش بجز کلمه‌ی خیر کلمه‌ی دیگری بیرون نیاورد<sup>(۱)</sup>.

## آداب پانزده گانه مساجد

علما در آداب مساجد پانزده چیز ذکر فرموده اند: نخست اینکه: اگر به هنگام ورود به مسجد کسانی را جلوتر در آن نشسته ببیند، بر آنان سلام بگوید، و اگر کسی را در آن نیابد بگوید: «السلام علينا و علی عبادالله الصالحین» (اما این در صورتی است که حاضرین مسجد به نماز نفل یا تلاوت و تسبیح و غیره مشغول نباشند وگرنه سلام گفتن بر آنها درست نیست - ش). دوم اینکه: به محض ورود قبل از نشستن دو رکعت تحیة المسجد بخواند (این هم زمانی است که در آن وقت، نماز خواندن مکروه نباشد، مثلاً وقت عین طلوع آفتاب یا غروب یا استوا نصف النهار نباشد - ۱۲ ش). سوم این که: در مسجد خرید و فروش بجانیاورد. چهارم این که: در آن شمشیر تیز از غلاف بیرون نیاورد. پنجم این که: برای تلاش گمشده خود در مسجد اعلان نکند. ششم این که: در مسجد صدا بلند نکند. هفتم اینکه: در آن به سخن دنیوی مشغول نباشد. هشتم این که: در مسجد برای جای نشستن، با کسی نزاع نکند. نهم این که: در صف وقتی گشادگی نباشد داخل شده بر مردم فشار نیاورد. دهم این که: جلوی نمازگزاری عبور نکند. یازدهم این که: از انداختن آب بینی و دهان در مسجد پرهیز کند. دوازدهم این که: انگشتان خود را بصدا در نیاورد. سیزدهم این که: با هیچ قسمت از بدن خود بازی نکند. چهاردهم این که: از نجاسات، پاک و صاف شده کودک و دیوانه ای را با خود به مسجد نبرد. پانزدهم این که: در آن به کثرت، به ذکرالله مشغول باشد. قرطبی بعد از نوشتن این پانزده آداب، فرموده که کسی که این آداب را بجا بیاورد، او حق مسجد را ادا کرده است، و مسجد برای او حرز و امان قرار گرفته است.

احقر آداب و احکام مساجد را در رساله‌ی مستقل، بنام «آداب المساجد» جمع کرده‌ام، کسی که نیاز داشته باشد آن را مطالعه بفرماید.



## اماکنی که برای ذکرالله و تعلیم قرآن و دین مختصّ باشند آنها هم در حکم مساجد می باشند

ابو حیان در تفسیر «بحر محیط» نوشته که لفظ فی بیوت در قرآن عام است، همانگونه که مساجد در آن داخل است، آن اماکنی که مختصّ تعلیم قرآن و دین یا موعظه و نصیحت یا ذکر و شغل ساخته شده است، مانند مدارس و خانقاهها، آنها هم در این حکم داخل می باشند، بجا آوردن ادب و احترام آنها هم لازم است.

### حکمت خاص لفظ اذن در اَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ

علمای تفسیر بر این متفق اند که اذن در اینجا به معنی امر و حکم است، ولی سؤال این است که باز در آوردن لفظ اذن، در اینجا چه مصلحتی وجود دارد، در روح المعانی در این مقام مصلحت لطیفی چنین بیان گردیده، که در اینجا مؤمنین صالحین، به این ادب تعلیم و ترغیب شده اند، که جهت تحصیل رضای خدا، برای هر کاری، چنان مستعد باشند، که نیازی به صدور دستور و حکم نباشد، فقط منتظر باشند که کی به ما نسبت به این کار، اجازه برسد، تا ما این سعادت را حاصل کنیم.

﴿يُذَكِّرُ فِيهَا أَسْمَاءُ﴾، در اینجا در ذکر نام الله هر نوع ذکر شامل است، تسبیح و تحمید و غیره، هم چنین نماز نفل، تلاوت قرآن، وعظ، نصیحت، تعلیم دین و همه مشاغل علوم دینی در این داخل است.

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾، در این آیه صفات ویژه آن مؤمنان بیان گردیده، که مورد خاص نور هدایت الهی قرار گرفته آبادکنندگان مساجدند، در اینجا به تعبیر لفظ رجال، اشاره به این رفته، که در اصل حضور در مساجد حق مردان است، نماز خواندن زنان در خانه افضل است.

در مسند احمد و بیهقی از حضرت امّ سلمه روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: «خیر مساجد النساء قعر بیوتهن» یعنی: بهترین مساجد زنان گوشه‌های تنگ و تاریک خانه‌های آنهاست، در این آیه آن صفات مؤمنان صالح، بیان گردیده که اشتغال به بیع و تجارت، آنان را از یاد خدا، غافل نمی‌کند، و چون در لفظ تجارت بیع داخل است، بعضی از مفسّرین بنا بر مقابله، تجارت را به معنی خرید و بیع را به معنی فروش دانسته‌اند، و بعضی دیگر تجارت را به معنی عموم حمل نموده از آن معنی معامله خرید و فروش مراد گرفته است، بنا بر این حکمت، بیان مستقل بیع را بر این حمل نموده که موضوع تجارت دارای معنای وسیعی است، که فواید و منافع آن، پس از مدتها به دست می‌آید، ولی فروخت چیزی با دریافت قیمت و نفع آن فوری انجام می‌گیرد، ذکر ویژه‌ی آن به این معنی است که آنان در مقابل نماز و ذکر خدا، به فکر بزرگترین منافع دنیا هم نخواهند بود.

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرموده که این آیه در حق اهل بازار نازل شده است، و پسر او حضرت سالم می‌فرماید که: روزی حضرت عبدالله بن عمر به بازار می‌گذشت که وقت نماز فرا رسیده بود، مشاهده فرمود، که مردم مغازها را دارند می‌بندند، و به سوی مسجد می‌روند، فرمود: که این آیه‌ی قرآن: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيمُ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» در حق اینها آمده است. در عهد رسالت دو صحابه بودند، که یکی تجارت می‌کرد، و دیگری به شغل آهنگری مشغول بود، و شمشیر می‌ساخت و می‌فروخت، عادت صحابی اول چنین بود که هرگاه به وقت وزن کردن چیزی، اذان به گوشش می‌رسید ترازو را می‌گذاشت، و برای نماز بلند می‌شد، و شخص دیگر بر آهن گرم چکش می‌زد که صدای اذان به گوشش می‌رسید پس اگر چکش را بر دوشش بلند کرده بود آن را پشت سر می‌انداخت، و برای نماز می‌رفت، و



خوشش نمی آمد که چکش بلند شده را بر آهن گرم بزنند، در مدح آنان این آیه نازل گردید<sup>(۱)</sup>.

### بیشتر صحابه شغل تجارت داشتند

از این آیه معلوم می شود که بیشتر صحابه کاسب و صنعتگر بودند، و کارشان وابسته به بازار بود؛ زیرا که تجارت و بیع، بیشتر برای کسانی مانع از یاد خدا می باشد که شغل شان تجارت و بیع باشد، و اگر نه این گفتار بی جاست<sup>(۲)</sup>.

﴿يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ وصف آخر مؤمنان که ذکرشان در آیه ی بالا گذشت این است که ایشان همیشه به ذکر خدا و طاعات و عبادات اشتغال دارند، اما با وجود این، بی فکر و نترس نمی باشند، بلکه هراس حساب قیامت، همیشه بر آنان مسلط، و این در اثر کمال آن نور هدایتی است، که از طرف خدا به آنان عنایت گردیده، و در آیه ی بالا آمده که: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾، در پایان جزای این قبیل افراد مذکور است که الله تعالی بهترین پاداش عمل آنها را به آنان عطا خواهد، فرمود، و باز فرمود که ﴿وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ﴾ یعنی: تنها بر اعطای پاداش عمل، اکتفا نمی گردد، بلکه انعامات بیشتری به آنان عنایت خواهد شد، ﴿وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ یعنی: خداوند نه پایبند قانونی است، و نه در خزانه ی او کسر و کسوری وجود دارد، او به هر کس که بخواهد بدون از حساب رزق عنایت خواهد فرمود، تا اینجا مؤمنانی ذکر شدند که سینه ی آنان مشکوة نور هدایت و آن را کاملاً می پذیرفتند، در آینده ذکر آن کفار به میان می آید که خداوند در سرشت آنها نور هدایت به ودیعه نهاده بود، مگر وقتی که ماده ی روشن کننده آن، که وحی الهی باشد، به

آنان رسید، از آن اعراض کرده منکر شدند، و از نور آن، محروم گشتند، و در تاریکی کامل ماندند، و چون در آن دو نوع، کافر و منکر بودند، بنابر این برای آنان دو مثال ذکر گردید که تفصیل آنها در خلاصه‌ی تفسیر گذشت، و پس از بیان آن دو مثال فرمود: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَاِنَّهُ مِن نُّورٍ﴾، این جمله در حق کفار، آنچنان است که در حق مؤمنان فرموده بود: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ در این آیه حرمان کفر از نور هدایت بیان گردیده است، که آنها از نور الهی منحرف شده نور فطری خود را هم از دست دادند، و اکنون که از نور هدایت محروم شده‌اند، پس از کجا برای آنها نوری می‌آید.

از این آیه این هم معلوم گردید که هیچ شخصی تنها با به دست آوردن اسباب علم و بصیرت، عالم بینا نمی‌باشد، بلکه تنها به اعطای خدا خواهد شد، از اینجاست که بسیاری مردم که در امور دنیوی کاملاً ناآگاه و بی‌خبر هستند، نسبت به امور آخرت بسیار عاقل و مبصر بوده گردیده‌اند، هم چنین برعکس، بسیاری مردم که در امور دنیا بسیار ماهر و بینا و محقق می‌باشند، در باره‌ی امور آخرت بی‌وقوف و جاهل هستند می‌شوند<sup>(۱)</sup>.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْخِجُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَفَّتْ  
آیاتو ندیدی که خدا را یاد می‌کنند کسانی که در آسمانها و زمین‌اند، و پرنندگان پر پهن‌کننده،

كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾ وَ  
هر یکی دانسته روش بندگی و یاد کردن خود را، و خدا داناست به آنچه می‌کنند. و

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾ أَلَمْ تَرَ  
حکومت از آن خداست در آسمانها و زمین، و فقط به سوی خداست بازگشت. آیاتون دیدی که



أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى  
خدا روان کرده می آورد ابرها را، باز باهم می آمیزد آنها را، پس می کند آنها را توبتو پس می بینی

الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلِيلِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ  
که باران بیرون می آید از میان آنها، و فرود می آورد از آسمان که مانند کوههاست در آن تگرگ

فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ  
پس می ریزد آن را بر هر که بخواهد و باز می دارد آن را از هر که بخواهد، نزدیک است که

سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ ﴿٤٣﴾ يَقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً  
بگیرد نور برق آن، چشمها را، و تبدیل می کند خدا شب و روز را، در این جای عبرت است

لِأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ  
برای صاحبان چشمها، و خدا آفرید هر حیوان را از آب، پس بعضی، راه می رود بر شکم خود،

وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ خَلَقَ اللَّهُ مَا  
و بعضی راه می رود به دو پا، و بعضی راه می رود به چهار پا، می آفریند خدا آنچه

يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾  
بخواهد، یقیناً خدا بر هر چیز تواناست.

### خلاصه‌ی تفسیر

(ای مخاطب) آیا تو (به دلایل و مشاهده) ندانستی که خدا را به پاکی یاد می کند همه‌ی آنچه در آسمانها و زمین است (از مخلوقات چه قولاً که از بعضی مخلوق دیده می شود، و چه حالاً که از مخلوق به دلالت عقل روشن است) و (بخصوصی) پرندگان (هم) که پرها را پهن (کرده پرواز) می کنند (که دلالت آن بر وجود صانع بیشتر موجب تعجب است که با وجود سنگین اجسام آنها، باز هم در جو باز مانده اند و) همه (پرندگان طریقه) دعای (التجا) خود و تسبیح (و تقدیس) خود را (از الهام) می دانند و (با وجود این دلایل هم بعضی





به توحید قایل نیستند پس) خداوند متعال کردار همه آنها را کاملاً می‌داند (و بر این انکار و اعراض سزا خواهد داد) و حکومت از آن خداست در آسمانها و زمین (الآن هم) و (در پایان هم) بازگشت (همه) به سوی خداست (و در آن زمان هم حکومت از او خواهد بود، چنان‌که اثری از آن بیان خواهد شد و آن این‌که ای مخاطب) آیا تو این را نمی‌دانی که الله تعالی ابری را (به سوی ابری دیگر) سوق می‌دهد (و) باز (مجموعه‌ی) آن ابر را با هم می‌آمیزد و باز آن را تو در تو می‌کند، آنگاه باران را می‌بینی که از میان آن ابر بیرون می‌آید و از آن ابرها یعنی از بخشی بزرگ آن تگرگ می‌باراند، باز آن را بر (مال یا جان) کسی که بخواهد می‌اندازد (که به ضرر او تمام می‌شود) و از کسی که بخواهد آن را باز می‌دارد (و جان و مال او را نگه می‌دارد) و از آن ابر (برق هم تولید می‌شود، که گویا آن اکنون بینایی را ربوده است، (این هم از تصرفات الهی است (و) الله تعالی شب و روز را تغییر می‌دهد (این هم از جمله تصرفات الهی است (و) در این (مجموعه، فرصتی) برای استدلال اهل دانش است (که از آن بر مضمون توحید و مضمون ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ استدلال می‌کنند) و (این هم تصرف) خدا (است که او) هر حیوان متحرک را (چه برّی باشد و چه بحری) از آب آفریده است، سپس برخی از آن (حیوان) ها آن (حیوان) هایی هست که بر شکم راه می‌رود (مانند مار و ماهی) و بعضی از آنها، آنهایی هستند که به دو پاه راه می‌روند (مانند انسان، و مرغ زمانی که به پرواز نباشد) و برخی از آنها آن هستند که بر چهار (پا) راه می‌رود (مانند چهارپاها و هم چنین بعضی بر بیش از این هم راه می‌رود؛ اصل این است که) می‌آفریند خدا آنچه بخواهد، بی‌شک خداوند متعال بر هر چیز که بخواهد تواناست، (هیچ چیزی برای او مشکل نیست).



## معارف و مسایل

﴿كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ﴾ در آغاز آیه فرمود که آسمان و زمین و آنچه آفریده شده در میان آنها، همه چیز در تسبیح و تقدیس خدا مشغول اند، مفهوم این تسبیح را حضرت سفیان چنین بیان فرموده است، که الله تعالی هر چیز کاینات را از قبیل: آسمان، زمین، آفتاب، ماهتاب، ستاره، سیاره، آب، آتش، خاک و باد برای کارهای مخصوص آفریده است، و هر کدام را برای چه کاری آفریده، مرتب به آن مشغول است که سر مویی از آن تجاوز نمی کند، این اطاعت و انقیاد آن را، به تسبیح آن تعبیر فرموده است، حاصلش این که تسبیح آنها حالی است، مقالی نیست، زبان حال آنها بیان می کند که آنها خدا را پاک و برتر دانسته، مشغول به اطاعت او می باشند.

زمحشری و مفسرین دیگر فرموده اند که در این هم هیچ استبعادی نیست که الله تعالی در هر چیز این قدر فهم و شعور به ودیعه گذاشته باشد، که به وسیله آن خالق و مالک خود را بشناسند، و در این هم استبعادی نیست که به آنها یک نوع نطقی اعطا شود و عبادت و تسبیح ویژه به آنها آموخته شود، که در آن مشغول باشند، در جمله ی آخر ﴿كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ﴾ به این مطلب اشاره شده است که به تسبیح و نماز خدا همه مخلوق مشغول اند، ولی طریقه و صورت تسبیح و نماز هر یکی جداست، طریقه فرشتگان جداست و طریقه ی انسان ها جدا، و نباتات به صورت دیگری عبادت و نماز و تسبیح ادا می کنند، و جمادات به رنگ دیگر، و از آیه ی دیگر قرآن تأییدی بر این مطلب هست که می فرماید: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>(۱)</sup>، یعنی: الله تعالی هر چیز را آفریده باز به آن هدایت کرده است، و آن هدایت همین است، که آن را همیشه به

اطاعت حق تعالی مشغول است، وظیفه‌ی محوّل‌ی خود را کاملاً انجام می‌دهد، علاوه بر این، نسبت به ضروریات زندگی، هم، چنان هدایت شده که عقل دانشمندان بزرگ حیران می‌ماند، برای سکونت خود آشیانه و خانه می‌سازند، و برای به دست آوردن غذای خود چگونه تدابیری به کار می‌برند.

﴿مِنَ السَّمَاءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا﴾ مراد از سماء در اینجا ابر است و مراد از جبال ابرهای بزرگ، و «برد» به تگرگ گفته می‌شود.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾  
ما نازل کردیم آیات واضح بیان‌کننده، و خدا راهنمایی‌کننده کسی را که بخواهد به راه راست.

وَيَقُولُونَ ءَأَمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ  
و مردم می‌گویند ما ایمان آوردیم به خدا و رسول، و مطیع شدیم، باز برمی‌گردند گروهی

مِّنْهُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُوَلِّتِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ  
از آنها پس از آن، و نیستند آنها ایمان‌دار. و وقتی که خوانده شوند به سوی خدا و

رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِن يَكُنْ لَهُمُ  
رسول او، تا قضاوت کند میان آنها ناگهان گروهی از آنان رومی‌گردانند. و اگر برسد به آنها

الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾ أَفَىٰ قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ  
حقی می‌آیند به سوی آن قبول کرده. آیا در دل‌هایشان شک هست یا فریب خورده‌اند یا

يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُوَلِّتِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾  
می‌ترسند از این‌که ظلم می‌کند بر آنان خدا و رسول او، هیچ چیزی نیست، آنان بی‌انصاف هستند.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ  
سخن مؤمنان این بود که وقتی خوانده‌شوند به سوی خدا و رسول او تا قضاوت کند میان آنان

أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُوَلِّتِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾ وَمَن يُطِعِ  
که بگویند ما شنیدیم و اطاعت کردیم و ایشانند پیروز شوندگان. و هر کس که اطاعت کند



اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۵۲﴾ و  
خدا و رسول او را، و بترسد از خدا و پرهیز کند از او، پس آنها هستند پیروز شوندگان. و

أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنِ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ  
قسم یاد می‌کنند به نام خدا قسم‌های محکم که اگر شما دستور بدهید بیرون آیند، بگو

لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَّعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۵۳﴾  
قسم نخورید باید اطاعت باشد که حکم است، یقیناً خدا باخبر است از آنچه عمل می‌کنید.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ  
بگو اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول، پس بر ذمه اوست آنچه به او تحمیل شده

وَ عَـلَيْكُمْ مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ  
و بر شماست آنچه به شما تحمیل شده است، و اگر از او اطاعت کنید راه یاب می‌شوید و

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۵۴﴾  
نیست بر عهده رسول مگر ابلاغ روشن.

### خلاصه‌ی تفسیر

ما دلایل تفهیم‌کننده (حق، برای هدایت عموم) نازل کردیم، و کسی را که (از آن جمع) خدا بخواهد، بر راه راست راهنمایی (خاص) می‌فرماید (که او حقوق علمی الوهیت یعنی عقاید صحیح و حقوق عملی یعنی اطاعت بجا می‌آورد، و گرنه بسیاری محروم می‌مانند) و این منافقان (به زبان) مدعی هستند که ما به خدا و رسول ایمان آورده‌ایم و (از ته دل) مطیع دستور (خدا و رسول) هستیم، باز پس از آن (وقتی که موقع اثبات مدعی به انجام عمل آمد پس) گروهی از آنان (که بسیار شریر است، از دستور خدا و رسول) سرپیچی می‌کند، (مراد از آن اکنون آن صورتی است که وقتی حق کسی بر ذمه‌ی او باشد و صاحب حق از او بخواهد که برویم موضوع را به پیش رسول خدا ﷺ،

حل کنیم، آنها در آن وقت سرپیچی می‌کنند؛ زیرا می‌دانند که هرگاه در جلسه‌ی آن جناب ﷺ، حق ثابت گردد، موافق به آن قضاوت خواهند فرمود، چنان‌که عنقریب در ذیل آیه: ﴿وَإِذَا دُعُوا﴾ همین مطلب خواهد آمد و تخصیص به یک گروه با وجود این که تمام منافقین چنین بودند، از آنجاست که فقرا با وجود کراهیت طبعی جرأت ندارند علناً انکار کنند، و کسانی انکار می‌کنند که وجاهت و حیثیتی داشته باشند) و ایشان بالکل ایمان ندارند، (در قلب هیچ یکی از منافقان ایمان نیست، ولی ایمان ملمع شده ظاهری آنها هم، باقی نمانده است، چنان‌که در آیه: ﴿وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ﴾<sup>(۱)</sup>. و در این آیه: ﴿قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ آمده است، و توضیح این عدول حکمی، از این قرار است، که) وقتی ایشان به سوی خدا و رسول، به این خاطر خوانده بشوند، که رسول (ﷺ) در میان آنان (و مخالفان‌شان) قضاوت بفرمایند، پس گروهی از آنان (از حاضر شدن در آنجا) سرباز می‌زنند، (و درنگ می‌کند، اگر چه این خواندن به سوی رسول هست، اما چون قضاوت آن جناب ﷺ، مبنی بر حکم خداوندی است، بنابر این به سوی خدا هم نسبت داده شد، الغرض وقتی حق کسی بر ذمه‌ی آنها باشد، پس حال‌شان این چنین می‌باشد) و اگر (اتفاقاً) حق آنها (بر ذمه‌ی کسی دیگر) باشد پس سر تسلیم، خم کرده (بدون تکلف به خواندن) به خدمت شما خواهند آمد، (زیرا اطمینان دارند که در آنجا قضاوت با انصاف خواهد شد، و ما در آن استفاده می‌بریم، در آینده علالت عراض و عدم حضور آنها به صورت چند احتمال، بیان گردیده، بقیه نفی و یکی اثبات گردیده است) آیا (علت این اعراض این است که) در قلوب‌شان مرض (کفر یقینی است یعنی آیا یقین دارند که شما رسول خدا نیستید) یا ایشان (در باره‌ی



نبوت) در شک قرار گرفته‌اند (که بر رسول نبودن یقین ندارند، و بر رسول بودن هم یقین ندارند)، یا به این اندیشه فرو رفته‌اند که خدا و رسول او آنها به دارند ظلم می‌کنند، (و از حقی که بر ذمه آنهاست، بیشتر به صاحب حق، می‌دهند، حق این است که) هیچ یکی از این (علتها) نیست، بلکه (علت حقیقی، این است، که) ایشان (در این پرونده‌ها خود) ظالم می‌باشند، (لذا نمی‌خواهند پرونده‌شان در محضر آن حضرت ﷺ، بیاید؛ زیرا می‌دانند که ما محکوم می‌شویم، و بقیه‌ی علل گذشته همه منتفی هستند)، قول (و شان) مسلمانان وقتی که (در پرونده) به سوی خدا و رسول او خوانده شوند، این است که (با کمال خوشحالی) می‌گویند که ما (گفته شما را) شنیدیم و (از آن) اطاعت کردیم (و فوراً به راه می‌افتند، این علامت آنست که: **﴿ءَامَنَّا وَ أَطَعْنَا﴾** گفتن آنها در دنیا هم صادق است)

این گونه مردم (در آخرت هم) فلاح می‌یابند و (قانون کلی ما این است که) هر کسی که گفته‌ی خدا و رسول او را قبول کند، و از خدا بترسد و از مخالفت او اجتناب ورزد، پس اینگونه افراد با مراد خواهند شد، و (نیز حالت منافقان چنین است که) آنها قسمهای پخته می‌خورند که والله (ما چنان فرمانبردار هستیم، که) اگر شما به آنها (به ما) دستور بدهید (که همه خانه و کاشانه را بگذارید) پس آنها (ما) الآن (همه را گذاشته) بیرون خواهند شد، شما به آنها بگویید که قسم نخورید، حقیقت فرمانبرداری (شما) معلوم شد؛ (زیرا) الله تعالی از کل اعمال شما با خبر است (و او به من اطلاع داده است، چنان که در جای دیگر می‌فرماید: **﴿قُلْ لَا تَعْتَدُوا لِن نَّؤْمِنُ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ﴾** (۱) و) شما (به آنها) بگویید که (از صحبت، کار روی به راه نمی‌شود،

کار کنید یعنی) اطاعت خدا را بجا بیاورید، و اطاعت رسول را بجا بیاورید، (باز خدا به خاطر اهتمام مضمون، شخصاً به آنها خطاب می فرماید: که پس از این صحبت و تبلیغ رسول) باز هم اگر شما (از اطاعت) روگردان باشید، پس بفهمید که (این به ضرر رسول نیست؛ زیرا) به عهده‌ی رسول (تنها کار) تبلیغ است که بار آن بر دوشش گذاشته شده است، (که او آن را انجام داده و سبکدوش شده است) و (کار اطاعت) به عهده شماست (یعنی) آنچه بر شما مقرر گردیده (شما آن را بجا بیاورید، پس این به ضرر شما تمام می شود) و اگر (روگردانی نکردید، بلکه) شما از او اطاعت کردید، (که آن عین اطاعت خداست) پس راه یاب خواهید شد، و (به هر حال) به عهده رسول فقط ابلاغ روشن است، (باز از شما بازخواست می شود که قبول کردید یا خیر؟).

### معارف و مسایل

این آیات در واقعه‌ی بخصوصی نازل گردیده است، طبری و غیره این واقعه را چنین ذکر کرده‌اند، که یکی از منافقین به نام «بشر» بود، او با یک یهودی در باره‌ی زمینی درگیر شد، یهودی گفت برویم پیش رسول ﷺ تا که میان من و شما قضاوت بکند، ولی چون بشر منافق به ناحق بود، می دانست که اگر پرونده خدمت آن حضرت ﷺ، برسد موافق به حق قضاوت خواهند فرمود، و این به ضرر من تمام می شود از این انکار کرد و گفت: پرونده باید پیش کعب اشرف برود، آنگاه بر آن این آیات نازل گشت، آنچه در آیه: ﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ از مرض کفر یقینی یا شک در نبوت، نفی فرمود، مراد از آن این نیست که این کفر یقینی یا شک او به سبب گریز از بردن پرونده به بارگاه آن حضرت ﷺ، است، بلکه کفر و شک منافقین امری است ثابت و واضح، ولی نبردن پرونده به سبب آن بود که می دانست قضاوت در آن، بر حق خواهد بود، و آن به ضرر من



تمام می شود.

### شرایط چهارگانه فوز و فلاح

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ در این آیه چهار چیز بیان فرموده که هر کسی که پایبند این چهار چیز باشد او با مراد و در دین و دنیا پیروز خواهد شد.

### یک واقعه‌ی عجیب

در تفسیر قرطبی در این مقام واقعه‌ای از حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، نقل فرموده که از آن در این چهار چیز فرق و توضیح حاصل می‌گردد، واقعه از این قرار است که: روزی حضرت فاروق اعظم در مسجد نبوی ایستاده بود، که ناگهان دهقان رومی در جلو آن جناب آمد، و ایستاد و گفت: «انا اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله» حضرت فاروق اعظم پرسید: چه خبر است؟ گفت: من برای خدا مسلمان شدم، حضرت فاروق اعظم پرسید: که این سببی هم دارد، او گفت: آری، سخن از این قرار است که من تورات و انجیل و زبور و بسیار کتب دیگر انبیای گذشته را خوانده‌ام، ولی در حال حاضر یک اسیر مسلمانی آیه‌ای خواند که من شنیدم، معلوم شد که این آیه کوتاه تمام کتب قدیم را در خود جای داده است، پس من یقین کردم که این از طرف خداست، فاروق اعظم پرسید که: آن چه آیه‌ای است؟ آن دهقان رومی آیه‌ی مذکور را تلاوت فرمود، و تفسیر آن را به گونه‌ای عجیب و غریب چنین بیان کرد که ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ﴾ متعلق به فرایض الهی است ﴿وَرَسُولَهُ﴾ متعلق به سنت نبوی است ﴿وَيَخْشَى اللَّهَ﴾ متعلق به عمر گذشته است ﴿وَيَتَّقِيهِ﴾ به بقیه عمل است، وقتی که انسانی بر این چهار چیز عامل باشد، پس او را به: ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ بشارت داد، و



رستگار کسی است، که از نجات یافته در جنت جایگزین گردد، فاروق اعظم با شنیدن آن فرمود که (تصدیق آن در کلام رسول خدا موجود است که) رسول ﷺ، فرمود: «أوتيت جوامع الكلم» یعنی: خداوند به من چنان کلمات جامعی عطا فرموده که الفاظ آن بی نهایت مختصر و معانی آنها بی نهایت وسیع هستند (۱).

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ  
 وعده کرده خدایه کسانی که ایمان آورده‌اند از شما و کار نیک کرده‌اند، که خلیفه می‌کند آنان را

فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ  
 در زمین، هم چنان که خلیفه کرده بود کسانی را پیش از آنها، و مستحکم می‌کند برای آنان

دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا  
 دین آنان را، که پسند کرده بود برای شان، و می‌دهد به آنان در عوض ترس، امنیت،

يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ  
 بندگی مرا بجا می‌آورند، و شریک نمی‌کنند با من کسی را، و هر کس کفران کند بعد از این،

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿ ۵۵ ﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا  
 پس آنانند نافرمانان. و بر پا دارید نماز را و بدهید زکات را، و اطاعت کنید از فرمان

الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿ ۵۶ ﴾ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ  
 رسول تا بر شما رحم گردد. نپندار کسانی را که کافر شدند که عاجز می‌کنند در زمین،

وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَ لَيْسَ الْمَصِيرُ ﴿ ۵۷ ﴾

و جای شان جهنم است و بد جایی است جای بازگشت.



### خلاصه‌ی تفسیر

(ای مجموعه‌ی اُمَّت) کسانی که از شما ایمان بیاورند و عمل نیک بکنند (از نور هدایت فرستاده‌ی خدا، کاملاً اتباع کنند) خدا به آنان وعده می‌فرماید (در اثر برکت پیروی) به آنان، در زمین حکومت عنایت می‌فرماید، چنانکه پیش از آنان به مردم (اهل هدایت) حکومت عنایت کرده بود، (مثلاً بنی اسرائیل را بر فرعون و قوم او اهل قبط، تسلط داد، و باز بر قوم عمالقه که بسیار نیرومند بودند، نیز آنها را مسلط گردانید و آنان را وارث حکومت مصر و شام گردانید) و (هدف از اعطای این حکومت این می‌باشد که) دینی را که (خدا) برای شان پسند فرموده (اسلام چنان‌که در آیه‌ی دیگر آمده: ﴿رَضِيتْ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا﴾<sup>(۱)</sup>) آن را به خاطر (نفع آخرت) آنان تقویت می‌فرماید، و به آنان (که طبعاً از دشمن ترس دارند) در عوض خوف، امن می‌دهد، به شرطی که عبادت مرا بجا بیاورند، و با من هیچ‌گونه شرک قایل نباشند، (نه جلی و نه خفی که به آن ریا می‌گویند، یعنی این وعده‌ی الهی مشروط است به پایبندی کامل بر دین، و این وعده در دنیا است، و آنچه در آخرت در پاداش ایمان و عمل صالح به جزای عظیم و راحت جاویدان وعده شده علاوه از این، می‌باشد) و (ای مسلمانان! وقتی که فواید دینی و دنیوی ایمان و عمل صالح را شنیدید، پس شما باید کاملاً) پایبند نماز باشید و زکات بدهید و (در بقیه احکام هم) از رسول (ﷺ) اطاعت کنید تا شما (کاملاً) رحم گردد، (در آینده سرانجام کفر و معصیت، ذکر می‌گردد که ای مخاطب) نسبت به کفار نپندار که در (گوشه‌ای از) زمین (فرار می‌کنند و ما را) عاجز می‌گردانند (و از قهر ما رهایی می‌یابند!) خیر بلکه خود آنها عاجز و مقهور و مغلوب خواهند شد، این نتیجه‌ی دنیوی

است) و (در آخرت) جای آنها دوزخ است و خیلی جای بدی است.

### معارف و مسایل

**شان نزول:** قرطبی از ابوالعالیه نقل فرموده که رسول خدا ﷺ، بعد از نزول وحی و اعلان نبوت، ده سال در مکه ماند و همیشه در خوف و ترس کفار و مشرکین بودند، باز به هجرت به سوی مدینه دستور رسید، و در اینجا هم همیشه در خطر حمله دشمنان بود، کسی خدمت آن حضرت عرض که یا رسول الله! آیا گاهی بر ما چنین وقتی می آید که ما سلاح را به زمین گذاشته با امن و اطمینان قرار گیریم؟ آن حضرت ﷺ، فرمود که: به زودی چنین وقتی خواهد آمد؛ آنگاه این آیات نازل گردید<sup>(۱)</sup>، حضرت عبدالله بن عباس فرموده که در این آیات وعده الله تعالی است که او قبل از بوجود آمدن امت محمدی در تورات و انجیل به آنها داده بود<sup>(۲)</sup>.

خداوند به رسول کریم ﷺ، سه چیز وعده فرموده که: امت شما خلفا و حکمرانان زمین قرار داده می شوند، و دین پسندیده ی خدا، اسلام، مسلط گردانیده می شود، و به مسلمانان چنان نیرو و قدرت اعطا می گردد که از دشمن کوچکترین خوف و هراسی نخواهند داشت، خداوند به این وعده ی خود وفا نمود، که در عهد خود آن حضرت ﷺ، مکه و خیبر و بحرین و کل جزیره ی عربستان و یمن توسط خود ایشان فتح گردید، و از مجوسان منطقه هجر و بعضی اطراف ملک شام آن جناب ﷺ، جزیه دریافت فرمود، و هرقل شاه روم، مقوقس شاه مصر و اسکندریه، پادشاهان عمان و نجاشی پادشاه حبشه به دربار آن حضرت ﷺ، هدایا فرستادند، و از آن جناب ﷺ، تعظیم و تکریم بجا آوردند،



و باز پس از وفات آن حضرت ﷺ، حضرت ابوبکر صدیق خلیفه‌ی اوّل، منتخب گردید، فتنه‌هایی که پس از وفات آن جناب ﷺ، بروز کردند، آنها را خاموش کرد، و به سوی بلاد فارس، روم و مصر لشکرکشی کرد، و بصره و دمشق در عهد خود او فتح شد، و مناطق از کشورهای دیگر هم فتح گردیدند. وقت وفات حضرت صدیق اکبر رسید، خداوند در قلب او الهام کرد که عمر بن خطاب را خلیفه مقرر کند، حضرت عمر خلیفه مقرر شد، چنان به نظام خلافت سر و سامانی داد، که آسمان پس از انبیا، چنین نظامی در جهان ندیده بود، در عهد او، همه‌ی شام مفتوح گردید، و هم چنین بیشتر مصر و فارس هم در عهد او فتح شدند، و در زمان او قیصریت و کسرویت، قیصر و کسری خاتمه یافت، و پس از آن خلافت حضرت عثمان مقرر گردید و دایره‌ی فتوحات اسلامی تا مشارق و مغارب وسعت یافت، بلاد مغرب تا قبرص و اندلس و در مشرق اقصی، بلاد چین و هم چنین عراق و اهواز و خراسان در عهد او فتح گردیدند، و آنچه رسول خدا ﷺ، در حدیث صحیح فرموده که مشارق و مغارب کل زمین برای من پیچیده نشان داده شد، و حکومت امت من تا جایی می‌رسد که به من نشان داده شده است، این وعده را خداوند در عهد خلافت عثمانیه به پایه کمال رسانید<sup>(۱)</sup>.

و آنچه در بعضی احادیث آمده که خلافت پس از من، تا سی سال می‌ماند، مراد از آن خلافت راشده می‌باشد، که کاملاً بر نقش قدم آن حضرت ﷺ، برپا بود، و تا عهد حضرت علی کرم الله وجهه برقرار ماند؛ زیرا این سی سال تا عهد خلافت او پایان یافت.

ابن کثیر در این مقام حدیث صحیحی از مسلم نقل فرموده که حضرت

۱ - همه این مطالب از تفسیر ابن کثیر مأخوذ است.

جابر بن سمره می فرماید که من از رسول خدا ﷺ، شنیدم که فرمود: کار من منظم می ماند تا که ۱۲ خلیفه می مانند، ابن کثیر پس از نقل آن، فرموده که این حدیث به دوازده خلیفه ی عادل خبر می دهد که وقوع آن حتمی است، این اما لازم نیست که همه ی آنان پشت سر هم متصل و مسلسل باشند، بلکه امکان دارد که بعد از توقّف مدّتی، باشد و از آن جمله چهار تا پشت سر هم گذشته اند که خلفای راشدین می باشند، و بعد وقفه ای حضرت عمر بن عبدالعزیز آمد، و پس از او هم در ادوار مختلف اینگونه خلفاء بوده و تا قیامت خواهند بود که آخرین آنها حضرت مهدی خواهد بود.

دوازده خلیفه که روافض تعیین کرده اند، دلیلی بر آن در احادیث وجود ندارد، بلکه بعضی از آنان کسانی هستند که با خلافت سر و کاری نداشته اند، و این هم لازم نیست که همه از روی درجه باهم مساوی باشند، و در عهد همه آنها امن و اطمینان یکنواخت باشد، بلکه مدار این وعده بر ایمان و عمل صالح و کمال استقامت و اطاعت است که در اثر تفاوت درجات آن، در نوعیت و قوّت حکومت نیز، تفاوت و فرق است، تاریخ چهارده قرن اسلام گواه بر این است که در ادوار مختلف و مناطق مختلف هر کجا و هر وقت که پادشاه مسلمان و عادل و صالحی که بوده، به او در اندازه عمل و صلاح او از این وعده سهمی رسیده است، چنان که قرآن در جای دیگر فرموده که: ﴿إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، یعنی: حزب الهی غالب خواهد شد.

**ثبوت خلافت و مقبولیت خلفای راشدین نزد الله از آیه ی مذکور**

این آیه دلیل بر نبوّت و رسالت رسول خدا ﷺ، هست؛ زیرا پیشگویی که



در این آیه شده آن کاملاً بر همان نحو کامل گشت، هم چنین این آیه بر حقانیت خلافت خلفای راشدین و مقبول عندالله بودن آنان صحّه گذاشته است؛ زیرا وعده‌ای که خدا در این آیه به رسول خدا ﷺ، و امت او داده بود، ظهور کامل آن در عهد خلافت ایشان آشکار گردید، و اگر خلافت ایشان حق و صحیح تسلیم نشود، هم چنان که روافض فکر می‌کنند، پس این وعده‌ی قرآنی هیچ گاه به پایهی کمال گاهی نرسیده است، و این پندار آنان که این وعده در عهد مهدی وفا می‌شود، یک نوع مضحکه خیزی است، حاصل آن این که تا چهارده قرن، کلّ امت در ذلت و خواری قرار گیرد و نزدیک قیامت به مدت کوتاهی برای شان حکومت برسد و بدین شکل وعده الهی ایفا شود، و مراد الهی از این وعده، این حکومت باشد، العیاذ بالله. حق این است که این وعده‌ای که الله تعالی بر اساس شرط ایمان و عمل صالح فرموده بود، آن شرایط هم در عهد حضرات خلفای راشدین بیشتر کامل و مکمل بودند، و وعده‌ی خداوندی هم کاملاً در عهد آنان به پایهی کما رسید، و پس از آنان نه برای ایمان و عمل، آن درجه باقی ماند و نه آن وقار خلافت و حکومت برقرار ماند.

﴿وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ﴾ معنی لفظ کفر در لغت به

معنای ناشکری و در اصطلاح ضد ایمان است، در اینجا می‌توان معنای لغوی را مراد گرفت، و هم چنین معنی اصطلاحی را، معنی آیه این است که وقتی خداوند متعال این وعده‌ی خود را به پایهی کمال برساند، مسلمانان به حکومت و قوّت، امن و اطمینان و استحکام دین نایل خواهد آمد، پس از آن هم اگر کسی کفر کند، یعنی از اسلام مرتد شود، یا ناشکری کند، که از اطاعت حکومت اسلامی بگریزد، پس، اینگونه افراد از حدّ تجاوز می‌کنند، در صورت اول از ایمان خارج‌اند و در صورت دوم از اطاعت خارج شده‌اند، کفر و ناشکری در هر وقت و هر حالت گناه عظیم است، ولی پس از قوّت و شوکت

و حکومت مسلمانان، دو برابر جرم قرار می‌گیرد، بنابر این آن را به بعد ذلك تأکید فرمود. امام بغوی فرموده است که علمای تفسیر فرموده‌اند: نخستین مصداق این جمله کسانی شدند که خلیفه وقت حضرت عثمان را کشتند، و وقتی آنان به این جرم عظیم مرتکب شدند، در این انعامات خداوندی قلت آمد، با قتل و قتال باهمی، در خوف و هراس مبتلا گشتند و پس از این که همه با هم برادر بودند، به قتل یکدیگر مشغول شدند، امام بغوی با سند خویش خطبه حضرت عبدالله بن سلام را که به وقت هجوم علیه حضرت عثمان ایراد فرموده بود، نقل کرده است و آن بدین الفاظ است:

«از روزی که رسول خدا ﷺ، در مدینه تشریف فرما شد، فرشتگان دور و بر آن نگهبانی می‌دادند، و تا امروز آن مسلسل برقرار بود، به خدا قسم اگر شما عثمان را قتل کردید، این فرشتگان برمی‌گردند، و هرگز باز نمی‌آیند، قسم به خدا هر کسی از شما او را قتل کند او دست بریده به بارگاه خدا حاضر خواهد شد، و دست نخواهد داشت، و بدانید که شمشیر خدا تاکنون در غلاف بود، بخدا قسم اگر آن شمشیر از غلاف بیرون آید، پس از این، گاهی در غلاف نخواهد رفت؛ زیرا وقتی که نبی کشته شود، در عوض او هفتاد هزار مردم کشته می‌شود، و اگر خلیفه‌ای کشته شود پس سی و پنج هزار کشته می‌شود»<sup>(۱)</sup>.

چنانکه سلسله‌ی خونریزی که از قتل حضرت عثمان آغاز گشت، پیاپی در امت جریان پیدا کرد، و هم چنان که قاتلان عثمان از نعمت استخلاف و استحکام دینی مخالفت و ناشکری کردند، پس از آنان، گروه روافض و خوارج



در مخالفت خلفای راشدین، گروه تشکیل دادند، و در این سلسله، شهادت عظیم حضرت حسین بن علی رضی الله عنه، اتفاق افتاد. نَسَأَلُ اللّٰهَ الْهَدَايَةَ وَ شَكَرَ نِعْمَتَهُ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيْسَتْ ذُنُوبِكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ

ای ایمان داران باید از شما اجازه گرفته بیایند کسانی که مملوک شمایند و کسانی که

لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ

به حد عقل نرسیده‌اند از شما سه بار، پیش از نماز صبح و وقتی که می‌گذارید

ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ

لباس خود را سه وقت ظهر، و پس از نماز عشاء، و این سه وقت زمان برهنگی برای شماست، نیست

عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ

تنگی بر شما و نه بر آنان پس از این اوقات، رفت و آمد دارید با هم، چنین

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۸﴾ وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ

توضیح می‌دهد خدا برای شما سخنان را، و خدا دانا و حکیم است. و وقتی که برسند پسران

مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلَيْسَتْ ذُنُوبًا كَمَا أَشْتَدُّنَ الَّذِينَ

شما به حد عقل، باید آنان هم اجازه بگیرند، هم چنان که اجازه گرفته‌اند کسانی که

مِن قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۹﴾

پیش از آنها بودند، اینچنین بیان می‌کند خدا برای شما سخنان خود را و خدا دانا و حکیم است.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ

و زنان نشسته از شما در خانه‌ها که توقع نکاح ندارند، نیست گناهی بر آنها که

يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ

بهنند لباس خود را بدون از این که نشان دهند آرایش خود را، و از این هم اگر پرهیز کنند

خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۶۰﴾

بهبتر است برای آنها، و خدا شنوا و داناست.



### خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران (برای آمدن نزد شما) مملوکان شما و کسانی که از شما به حدّ بلوغ نرسیده‌اند، باید اجازه بگیرند در سه وقت، (یکی) پیش از نماز صبح و (دیگری) به هنگام ظهر، وقتی که (برای استراحت) لباسهای (زاید) خود را می‌کشید، و (سوم) پس از نماز عشا، این سه وقت، وقت برهنگی شماست، (چون این اوقات طبق عادت عمومی، اوقات آرامش و استراحت است، که انسان می‌خواهد در آنها بی‌تکلف باشد، و به هنگام تنهایی بسا اوقات اعضای پوشیده برهنه می‌شود، یا به وقت ضرورت برهنه کرده می‌شوند، لذا غلامان مملوک خویش و کودکان نابالغ تفهیم شوند که بی‌اطلاع و بدون اجازه در این اوقات، پیش شما نیایند و) علاوه این اوقات نه (در آمدن بدون اجازه و باز نداشتن) بر شما ملامتی هست (زیرا) آنها به کثرت نزد شما رفت و آمد دارند، که بعضی به سوی بعضی (می‌روند و می‌آیند، پس در اجازه گرفتن هر وقت، مشقت هست، و چون این، اوقات برهنگی نیست، پس پوشاندن اعضای مستور در آن چندان مشکل نیست) الله تعالی چنین احکام خود را به شما صاف و روشن، بیان می‌کند، و خدا دانا و حکیم است، و وقتی که از شما (یعنی از شما احرار) آن کودکان (که حکم آنان در بالا گذشت) به حدّ بلوغ برسند (بالغ یا قریب البلوغ باشند) آنان هم باید اجازه بگیرند، هم چنان‌که پیشینان (بزرگتران از آنها) اجازه می‌گیرند، الله تعالی احکام خود را چنین به شما صاف و روشن، بیان می‌کند، و الله تعالی دانا و حکیم است و (این را هم باید دانست که در احکام حجاب، شدت مبتنی بر خوف فتنه است، و هر کجا که عادت احتمال فتنه نباشد مثلاً) زنان بسیار سالخورده که امید به ازدواج (با کسی) برای‌شان نمانده باشد (یعنی آنها محل رغبت نمانده‌اند، این تفسیر زنان بسیار سالخورده است) بر آنها روی این گناهی نیست که لباسهای (زاید) خود را (که



از آنها صورت و غیره در حجاب قرار می‌گیرد، در جلو غیر محرم هم) کنار بگذارند، به شرطی که (مواضع) آرایش را اظهار نکنند (که اظهار آنها در جلو غیر محرم کاملاً ناجایز است، پس مراد از آن صورت و دو کف دست و به قول بعضی دو قدم هم هست، برعکس زن جوان که بخاطر احتمال فتنه، حجاب صورت و غیره هم بر او ضروری است) و (اگر چه زنان بسیار سالخورده مجازند که در جلو نامحرم صورت را ظاهر کنند، ولی اگر) از آن هم احتیاط کنند، برای آنان بهتر است (زیرا مثال مشهور است که: «هر گنده پری را گنده خوری» ثانیاً هدف سد کامل بی‌حجابی است) و الله تعالی به هر چیز شنوا و داناست.

### معارف و مسایل

در ابتدای سوره، این بیان گردید، که بیشتر احکام سوره‌ی نور، برای انسداد بی‌عفتی و فواحش آمده است، و مناسب به آنها بعضی احکام آداب معاشرت و ملاقات به یکدیگر هم بیان گردیده است، سپس حجاب زنان بیان شده است.

### دستور اجازه خواستن برای محارم و اقارب در اوقات بخصوص

آداب معاشرت و ملاقات باهمی پیش از این در آیه‌های ۲۷، ۲۸، ۲۹ سوره تحت عنوان احکام استئذان بیان گردیده است، که اگر به ملاقات کسی رفتید، پس بدون اجازه در خانه‌ی او داخل نشوید، چه اتاق زنانه باشد و چه مردانه، و ملاقات کننده چه زن باشد و چه مرد، برای همه در رفتن به خانه دیگری اجازه گرفتن واجب قرار داده شده است، ولی این احکام استئذان، برای بیگانگان است، که از بیرون برای ملاقات بیایند.

در آیات مذکور احکام استئذان دیگری بیان شده که به اقارب و محارم متعلق است، که عموماً در یک خانه می‌نشینند، و همیشه با هم رفت و آمد دارند، و زنها از آنان در حجاب نیستند، برای اینگونه افراد اگر چه دستور است که اطلاع داده یا حدّ اقل صدای قدمها را تیزتر کرده یا تنحیح کرده در خانه داخل شوند، و این استئذان برای چنین افراد واجب نیست، بلکه مستحب است که ترک آن مکروه تنزیهی است، در تفسیر مظهری است: «فمن اراد الدخول فی بیت نفسه و فیه محرمانه یکره له الدخول فیه من غیر اجازه خواستن تنزیها لاحتمال رویة واحدة منهن عربانة و هو احتمال ضعیف و مقتضاه التنزه»<sup>(۱)</sup>. این دستور برای قبل از دخول در خانه بود، ولی بعد از داخل شدن در خانه که همه باهم روبروی یکدیگر قرار می‌گیرند، و پیش یکدیگر رفت و آمد می‌کنند، پس در سه وقت ویژه که اوقات خلوت هستند، دستور به استئذان دیگر داده شده که در این آیات مذکور است، و آن سه وقت عبارتند از: ۱- قبل از نماز صبح. ۲- نیمروز به وقت قیلوله. ۳- پس از نماز عشا که در این محارم و اقارب و حتی پسران فهمیده و کنیزکان مملوکه را هم پایبند استئذان فرمود، که در این اوقات خلوت، هیچ یکی از آنان در خلوتگاه کسی بدون اجازه داخل نشود؛ زیرا هر انسانی می‌خواهد در چنین اوقات، آزادانه بدون تکلف باشد، لباسهای زاید را هم کنار می‌گذارد، و گاهی با همسر خود بدون از تکلف مشغول به اختلاط می‌شود، پس اگر در چنین وقتی کودک هوشیار یا زنی از اهل خانه یا یکی از فرزندان بدون اجازه وارد اتاق شود، و گاهی آنان را در چنین وضعی ببند، که از ظاهر شدن آن انسان خجالت بکشد، بسیار ناراحت می‌شود، و حدّ اقل در استراحت و بی‌تکلفی او خلل واقع می‌شود، لذا در آیات مذکور احکام استئذان ویژه برای آنها آمد که در این



اوقات سه گانه کسی پیش کسی بدون اجازه نرود، و پس از این احکام باز فرمود که:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ﴾ یعنی: علاوه بر این اوقات، هیچ مضایقه‌ای نیست که پیش یکدیگر بدون اجازه رفت و آمد داشته باشید؛ زیرا آن اوقات عموماً وقت اشتغال به کار و پوشیدن اعضای مستوره می‌باشند که در آنها طبق عادت مرد با همسرش اختلاط نمی‌کند.

در اینجا سؤال پدید می‌آید که دستور دادن مرد و زن بالغ در این آیه بجاست، ولی موظف کردن کودک نابالغ که شرعاً مکلف به حکمی نیست، به ظاهر خلاف اصول است.

جوابش این که مکلف به آن در اصل مرد و زن بالغ می‌باشند که آنان بچه‌های کوچک را تفهیم کنند، که در چنین اوقاتی بدون اجازه وارد اتاق نشوید، چنان که در حدیث آمده که بچه‌ها را وقتی به هفت سالگی برسند نماز یاد بدهید و به خواندن قرآن دستور دهید، و پس از ده سالگی اجباراً آنها را پایبند نماز کنید، و در صورت امتناع آنها را بزنید، هم چنین دستور به این استیذان، در اصل به مرد و زن بالغ می‌باشد، و آمدن این الفاظ در جمله‌ی مذکور که علاوه از این اوقات نه بر شما تنگی است که بگذارید بدون از اجازه وارد اتاق بشوند، و نه بر آنان تنگی هست که بدون اجازه وارد بگردند، در اینجا اگر چه لفظ جناح آمده که عموماً در معنای گناه به کار می‌رود، ولی گاهی در مطلق معنی حرج و مضایقه هم به کار می‌رود، و در اینجا معنی آن این است که هیچ تنگی و مضایقه‌ای نیست، لذا با این معنی شبهه‌ی مکلف شدن بچه‌ها بر طرف گردید (۱).

مسئله: در آیه مذکور که لفظ: «الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» آمده که آن بر غلام و کنیز مملوک هر دو اطلاق می‌گردد، پس غلام و مملوک از نظر شرع در حکم اجنبی غیر محرم است بر آقا و مالک او لازم است که همسر خود را از او در حجاب نگهدارد و هم چنان‌که در گذشته بیان گردید، لذا مراد از «ما ملکت» در اینجا کنیز یا غلام مملوک غیر بالغ می‌باشد که عادت دارند هر وقت وارد خانه می‌شوند.

مسئله: علما و فقها در این اختلاف دارند که این استئذان خاص برای اقارب، حکم واجبی است یا استحبابی، و نیز در این‌که آیا هنوز برقرار است یا منسوخ گردیده است، جمهور فقها آیه را محکم غیر منسوخ فرموده و این حکم را بر هر مرد و زن واجب می‌دانند<sup>(۱)</sup>، ولی روشن است که وجوب همان است که گذشت که مردم عموماً در این سه وقت، خواهان تنهایی می‌باشند، و بسا اوقات در این اوقات با همسران خویش خلوت می‌گزینند، و در بعضی اوقات اعضای مستور برهنه می‌شود، اگر احتیاط به کار برده عادت کنند، که در این اوقات، اعضای مستور برهنه نگردد، و نیز با همسر زمانی هم‌خوابی داشته باشند که احتمال آمدن کسی نباشد، چنانکه عموماً این عادت شده است، پس در این صورت بر آنان واجب نیست که بچه‌ها و اقارب را موظف به استئذان کنند، و نه بر اقارب استئذان واجب می‌گردد، ولی در هر حال، اجازه خواستن مستحسن و مستحب می‌باشد، اما از زمان مدیدی است که عمل بدان متروک شده است، لذا حضرت ابن عباس در روایتی الفاظ شدیدی در آن به کار برده و در روایتی دیگر معذرت‌هایی برای تارکین عمل بیان فرموده است.

روایت اولی را ابن کثیر به سند ابن ابی حاتم چنین نقل فرموده که سه آیه



هست که مردم عمل به آنها را ترک کرده‌اند، یکی همین آیه‌ی استئذان است: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَأْذِنَ كُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ که در آن به کودکان نابالغ و اقارب حکم استئذان آموخته شده است، دوم آیه: ﴿وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ﴾<sup>(۱)</sup>، که به هنگام تقسیم میراث به وارثان توصیه شده که اگر در وقت تقسیم ارث چنین خویشاوندانی هم موجود شدند که طبق قانون میراث سهمی ندارند، قدری به آنها بدهید تا دل شکسته نگردند، سوم: ﴿إِن أكرمكم عندالله أتقاكم﴾<sup>(۲)</sup>، که در آن بیان گردیده که بیشتر معزز و مکرم کسی است که بیشتر متقی باشد، و امروز مردم کسانی را معزز و مکرم می‌پندارند که بیشتر پول، منزل و آپارتمان شاندار داشته باشند، و در بعضی روایات این الفاظ هم آمده که فرمود در باره سه آیه شیطان بر مردم سلطه یافته است، من حتی کنیزکم را هم به آن موظف کرده‌ام که در این سه اوقات بدون اجازه پیش من نیاید.

روایت دوم به اسناد ابن ابی حاتم از حضرت عکرمه منقول است که دو نفر در باره‌ی استئذان اقارب، از حضرت عبدالله بن عباس سؤال کردند، که مردم به این حکم عمل نمی‌کنند، ابن عباس فرمود: «إن الله ستر يحب الستر» یعنی: الله تعالی بسیار ستر کننده است و نگهداری ستر را دوست می‌دارد، اصل این است که به وقت نزول این آیات معاشرت خیلی ساده بود، نه بر درها پرده بود و نه در اتاقها.

در آن زمان گاهی چنین اتفاق می‌افتاد که کسی با همسرش همخوابی و ناگهان خادم یا پسر یا دخترش وارد اتاق بشود، لذا خداوند متعال به وسیله این آیات در این سه وقت به استئذان دستور داد، و اکنون چون بر درها پرده و در اتاقها تخت پرده دار است مردم پنداشتند که تنها این پرده کافی است، نیازی به

استئذان باقی نمانده است<sup>(۱)</sup>، به هر حال از این روایت دوم حضرت ابن عباس چنین مفهوم می شود که اگر خطرهای چنین پیش نیاید، که کسی با همسرش جفت باشد، یا اعضای مستور او برهنه شوند و احتمال آمدن کسی باشد، پس در چنین موضوعی قدری سهل انگاری شده است.

### قرآن معاشرت پاکیزگی را تعلیم فرموده است

که کسی در آزادی دیگری خلل نیندازد، همه با استراحت و آرامش قرار بگیرند، کسانی که اهل خانه را به چنین استئذان موظف نمی کنند خود در مشقت قرار می گیرند و در انجام ضرورت و خواهش خویش در مضیقه می باشند.

### تأکید در احکام حجاب زنان و استثنای دیگری از آن

پیش از این، احکام حجاب زنان در دو آیه با تفصیل گذشت، و در آنجا دو استثنا ذکر گردید، یکی به اعتبار ناظر بیننده، دوم به اعتبار منظور یعنی آنکه به سوی او نگاه کرده می شود، به اعتبار ناظر محارم و کنیزهای مملوک و بچه های نابالغ مستثنی گردیدند، و به اعتبار منظور یعنی آنچه باید از نگاه پوشانده شود، زینت ظاهره مستثنی شده است و مراد از آن به اتفاق لباس بالایی یعنی برقع و چادر بزرگ است، و در نزد بعضی صورت و دو کف زن هم داخل این استثناست.

در اینجا در آیه اولی استثنای سوم می هم با توجه به وضع شخصی زن آمده است، که اگر زن بسیار سالخورده و به گونه ای باشد که کسی به او رغبت

۱ - ابن کثیر پس از نقل این روایت فرموده: هذا اسناد صحیح الی ابن عباس.



نکند، و او خود هم قابل ازدواج نباشد، برای او در باره‌ی احکام حجاب این تسهیل به کار رفته که اجانب در حق او به مثل محرم می‌باشند، اعضایی که ستر آنها از محارم لازم نیست برای این زن پوشاندن آنها از جلو نامحرم هم لازم نیست، لذا فرمود: **﴿وَأَلْقَوْا عِدُ مِنْ النِّسَاءِ الَّتِي﴾** لایه، و تفسیر مختصر آن گذشت، ولی برای این چنین زن هم یک شرط هست که این آن اعضایی را که در جلو محرم می‌تواند برهنه کند، در جلو نامحرم هم می‌تواند ظاهر کند، به شرطی که خود را آراسته و مزین کرده در جلو آنها ننشیند، و نیز در آخر آیه فرمود: **﴿وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لهنَّ﴾** یعنی: اگر او از آمدن در جلو نامحرم خودداری کند این برای او بهتر است.

**لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا**  
نیست بر کور تنگی، و نه بر لنگ تنگی، و نه بر مریض تنگی، و نه

**عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ**  
بر شما تنگی که بخورید از خانه‌های خودتان، یا از خانه‌های پدران‌تان، یا خانه‌های مادران‌تان

**أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ**  
یا خانه‌های برادران‌تان، یا خانه‌های خواهران‌تان، یا خانه‌های عمه‌های‌تان، یا خانه‌های

**عَمَّتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ**  
عمه‌های‌تان، یا خانه‌های خالوهای‌تان، یا خانه‌های خاله‌های‌تان، یا خانه‌ای که شما مالک

**مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ**  
کلیدهای او قرار گرفته‌اید، یا از خانه دوست‌تان، نیست تنگی بر شما که بخورید با هم یا

**أَشْتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ**  
متفرق، پس وقتی که وارد خانه شدید سلام بگویید بر خودتان، دعای نیک از طرف خدا

**مُبَرَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾**

بابرکت پاکیزه، چنین توضیح می‌دهد خدا برای شما سخنان خود را تا که شما بفهمید.



### خلاصه‌ی تفسیر

(اگر شما کوری یا لنگی یا مریضی را در خانه‌ی کسی از خویشاوندان یا ملاقات شوندگان برده به او غذا بدهید و یقیناً بدانید که آن خویشاوند و ملاقات شونده بر خوردن و طعام دادن راضی خواهد شد، هیچگونه ناراحتی به او لاحق نمی‌شود، پس در این صورتهای) نه بر کور تنگی هست و نه بر لنگ و نه بر مریض، و نه بر خود شما در این باره (تنگی هست) که شما (چه تنها خودتان و چه با معذورین مذکور همه) از خانه‌های خودتان (که خانه زن و فرزند هم در این داخل است) غذا بخورید یا (از آن خانه‌ها که در آینده ذکر می‌گردد بخورید، یعنی نه بر خوردن خود شما گناهی هست و نه بر غذا دادن معذورین، و هم چنین بر غذا دادن شما و خوردن معذورین هم گناهی نیست، و آن خانه‌ها از این قرار است، مثلاً) از خانه پدرانتان (بخورید و به دیگران غذا بدهید) یا از خانه مادرانتان، یا پدرانتان از خانه برادرانتان، یا از خانه خواهرانتان، یا از خانه عموی‌هایتان، یا از خانه عمه‌هایتان، یا از خانه دایی‌هایتان، یا از خانه خاله‌هایتان، یا از خانه‌هایی که کلیدهای آنها در اختیار شما هستند، یا از خانه‌های دوستانتان، (باز درین هم) که با هم بخورید یا تنها باز (همه این را هم بدانید که) وقتی که شما وارد خانه‌ها شدید، پس بر کسان خود (مسلمانان که در آنجا باشند به آنها) سلام بگویید (که) به صورت دعا (کردن است و) از طرف خدا مقرر است و (به سبب ترتب ثواب بر آن) متبرک است (و به سبب خوش گردانیدن مخاطب) چیز بسیار پسندیده‌ای است، بدین شکل الله تعالی احکام (خود) را برای شما بیان می‌کند تا که شما بفهمید (و به آن عمل کنید).



## معارف و مسایل

### بعضی احکام بعد از ورود به خانه و آداب معاشرت

در آیات گذشته حکم استئذان به هنگام ورود به خانه‌ی کسی ذکر گردید، و در این آیه، آن احکام و آداب ذکر می‌گردند که بعد از اجازه و ورود به خانه واجب یا مستحب است، برای درک مفهوم آیه و احکام مذکور در آن جلوتر باید آن احوال را دانست، که این آیه درباره‌ی آنها نازل گردیده است، هر مسلمان می‌داند که در تعالیم قرآن و رسول خدا ﷺ، در باره حفاظت و مراعات حقوق العباد تأکیدات شدیدی آمده است، درباره‌ی تصرف کسی در مال دیگری وعید شدید آمده است، و از طرف خداوند برای صحبت رسول خویش مردان خوش بختی را انتخاب فرموده بود که آنان همیشه گوش به فرمان خدا و رسول او ﷺ، بودند، و برای بجا آوری هر دستور او، تمام نیروی خود را صرف می‌کردند، در اثر عمل بر تعالیم قرآن و صحبت کیمیایی آن حضرت ﷺ، الله تعالی چنین گروهی را آماده کرده بود که فرشتگان هم بر آنان افتخار می‌کردند، ناگواری کوچکترین تصرف در مال دیگری بدون از اجازه، اجتناب از کوچکترین ایذا رسانی و برقراری اعلی‌ترین معیار تقوی و صف عامه‌ی صحابه قرار گرفته بود، در این سلسله وقایع چند در عهد رسالت اتفاق افتاد که این آیه درباره‌ی آنها نازل گردید، حضرات مفسرین همه آن وقایع را مرقوم داشته‌اند که بعضی یکی را شأن نزول قرار داده و بعضی دیگری را، اما حق این است که در این اقوال، هیچگونه تضادی نیست، مجموعه‌ی این واقعات شأن نزول این آیه هستند، و آن وقایع عبارتند از:

۱- امام بغوی از ائمه‌ی تفسیر حضرت سعید بن جبیر و ضحاک نقل کرده که عرف عموم جهان و حالت فطری بیشتر مردم این است که از نشستن و غذا خوردن با کور و لنگ و مریض نفرت و اظهار ناراحتی می‌کنند، گروهی از

صحابه که چنین معذوریتهایی داشتند که به فکر این که اگر ما در غذا خوردن با کسی شرکت کنیم، ناراحت می شود، از غذا خوردن همراه اشخاص تندرست کناره گیری می کردند، و نیز کوران در این فکر فرو رفتند، که وقتی چند نفر در غذا شرکت کنند، مقتضای عدل و مروّت این است که کسی از دیگری بیشتر نخورد، همه برابر سهم بردارند، و ما به نایبانی نمی توانیم آن را اندازه گیری بکنیم، امکان دارد ما بیشتر بخوریم که در این صورت حق تلفی دیگران می باشد، لنگ تصوّر می کرد، شاید من به شکل مردمان تندرست نتوانم بنشینم، بلکه جای دو نفر را می گیرم پس اگر بر غذا همراه با دیگران بنشینم امکان دارد آنها ناراحت باشند، و ظاهر است که در این احتیاط بیش از حد، خود آنها هم ناراحت بودند، لذا این آیه نازل گردید و در آن به آنان تلقین و توصیه شد که این گونه احتیاط دقیق را که در آن تنگی باشد، بگذارید، اجازه دارید که با هم بخورید. و امام بغوی به روایت ابن جریر از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما، واقعه‌ی دیگری نقل فرموده که رخ دیگر واقعه مذکور است و آن این که وقتی این آیه‌ی قرآن نازل گردید که: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾ که اموال یکدیگر را به ناحق نخورید، مردم از غذا خوردن با کور و لنگ و مریض متردّد شدند که مریض طبعاً کم می خورد، کور نمی تواند امتیاز بدهد که کدام چیز بهتر است و لنگ به اعتبار هموار نکردن نشست خویش در غذا خوردن ناراحتی احساس می کند، امکان دارد ایشان کم بخورند، و ما بیشتر بخوریم، پس حق آنان تلف می گردد؛ زیرا در غذای مشترک سهم همه باید مساوی باشد، بر این واقعه این آیه نازل گردید، که در آن، آنها را از این تعمّق و تکلف آزاد کرد، که همه با هم بخورید، به فکر این کمی و بیشی نباشید، سعید بن مسیب فرموده که مسلمانان هرگاه به جهاد تشریف می بردند، کلیدهای خانه‌های خود را به این معذورین می دادند و می گفتند از آنچه در خانه‌هاست شما می توانید بخورید و بنوشید،



ولی آنان بنا بر احتیاط، چیزی نمی خوردند که شاید برخلاف منشأ آنان چیزی صرف گردد، بر این، این آیه نازل گردید، در مسند بزّار به سند صحیح از حضرت عایشه هم این واقعه چنین منقول است که وقتی رسول خدا ﷺ، به غزوه ی تشریف می برد، عموم صحابه قلباً آرزو داشتند که در آن غزوه شریک جهاد باشند، و کلیدهای خود را به این معذوران فقرا می دادند و به آنان اجازه می دادند که پشت سر ما هر چه در خانه ها باشد، شما می توانید تناول فرمایید، ولی آنان به سبب بی نهایت تقوا، به این تصوّر که شاید این اجازه آنان با طیب خاطر نباشد از آن، اجتناب می کردند، امام بغوی از حضرت ابن عبّاس این را هم نقل کرده که لفظ: «أَوْ صَدِيقِكُمْ» در آیه مذکور، یعنی از غذا خوردن در خانه دوست هم هیچ تنگی نیست، در باره حارث بن عمرو نازل شد که او در غزوه ای همراه با آن حضرت ﷺ، به جهاد رفت، و سرپرستی خانه و اهل خانه را به دوست خود مالک بن زید محوّل کرد، وقتی از جهاد برگشت دید که مالک خیلی ضعیف است، وقتی او سبب آن را پرسید گفت: که من مناسب ندانستم که پشت سر از خانه ی شما چیزی بخورم<sup>(۱)</sup> حق این است که همه ی این واقعات شأن نزول این آیه هستند.

مسئله: هم چنان که در بالا گذشت که خانه هایی که خورد و نوش در آنها بدون اجازه ی خاص، در این آیه بیان گردیده مبنی بر این بود که طبق عادت عمومی عرب، در خویشاوندان نزدیک هیچگونه تکلف و تنگی نبود، از خانه های یکدیگر می خوردند و می نوشیدند، اهل خانه اصلاً ناراحت نمی شد، بلکه مزید بر آن خوشحال می شد، هم چنین از این هم که او همراه با خود معذور و مریض را غذا بدهد اگر چه نسبت به همه ی اینها اجازه ی صریح

نبود، ولی طبق عادت اجازه بود، از علت جواز ثابت می‌گردد که اگر در یک زمان یا یک منطقه چنین چیزی رایج نباشد، و اجازه‌ی مالک مشکوک باشد، پس در آنجا خورد و نوش بدون اجازه مالک حرام است، چنانکه در عصر حاضر نه چنین عادتی باقی مانده و نه مردم آن را گوارا می‌کنند، که کسی از خویشاوندان او در خانه او هر چه می‌خواهد، بخورد و بنوشد، یا به دیگران غذا بدهد؛ لذا در عصر حاضر عمل بر این اجازه درست نیست، البته اگر کسی نسبت به دوست و خویشاوندی یقین داشته باشد، که او از خورد و نوش او یا غذا دادن به دیگران ناراحت نمی‌باشد، بلکه خوشحال می‌شود، پس در خورد و نوش از خانه‌ی او، عمل به مقتضای این آیه جایز است.

مسئله: از توضیح مذکور این هم ثابت گردید که این قول صحیح نیست که این حکم در ابتدای اسلام بوده و اکنون منسوخ است، بکله حکم از ابتدا تاکنون یکسان جاری است، به شرط یقین بر اجازه‌ی مالک، و گرنه آن در مقتضای آیه داخل نیست<sup>(۱)</sup>.

مسئله: هم چنین از این، این هم ثابت گردید که این حکم تنها منحصر به خویشاوندان مخصوص نیست، بلکه اگر نسبت به شخص دیگری هم یقین باشد که از طرف او ما به خورد و نوش و غذا دادن به دیگران مجاز هستیم، و او از این عمل ما خوشحال شده، احساس ناراحتی نمی‌کند، حکم آن هم همین است<sup>(۲)</sup>. احکام مذکور متعلق به آن کارهایی است که بعد از داخل شدن به خانه جایز یا مستحب باشد، و بزرگترین مسئله از آنها خورد و نوش است که قبلاً ذکر گردید.

مسئله دیگر: از آداب دخول خانه این است که وقتی در خانه با اجازه داخل



شدید به مسلمانان داخل خانه سلام بگویید، همین است مراد آیه: ﴿عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ﴾، زیرا همه‌ی مسلمانان یک گروه متحد می‌باشند، در احادیث صحیح کثیر تأکید و فضیلتی وارد شده که مسلمانان به همدیگر سلام بگویند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ أَيْمَانًا رَّانَ كَسَانِي هَسْتَنَدَ كَه يَقِين كَرَدَهَانَد بَر خَدَا وَ رَسُوْلِهِ اَو، وَ هِرْكَاه بَاشَنَد بَا اُو دَر كَا رَّ

جَامِع لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اجْتِمَاعِي نَمِي رُونَد تَا وَ قَسْتِي كَه اَزَاو اَجَازَه نَكْبِرَنَد كَسَانِي كَه اَز تَو اَجَازَه مِي گَبِرَنَد، اِيشَانَنَد كَه

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذِنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ اِيْمَان دَارَنَد بَه خَدَا وَ رَسُوْل اَو، پَس وَ قَسْتِي اَجَازَه خَوَاسْتَنَد اَز تَو بَرَاي بَعْضِي كَا رَهَاي خُوْد،

فَإِذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ اَجَازَه بَدَه بَرَاي كَسِي كَه مِي خَوَاهِي اَز اَنَان، وَ اَمْرَزَش بَخَوَاه بَرَاي شَان اَز خَدَا، خَدَا اَمْرَزَنَدَه

رَّحِيمٌ ﴿٦٢﴾ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ وَ مَهْرَبَان اَسْت. قَرَار نَدَهِيْد خَوَانَدَن رَسُوْل رَا دَر مِيَان خُوْد مَآنَنَد خَوَانَدَن بَعْضِي اَز شَمَا

بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ بَعْضِي رَا، اَلله مِي دَانَد كَسَانِي رَا كَه بِيرون مِي رُونَد اَز شَمَا بَه پَنَهَانِي، بَا يَد بَتَرَسَنَد كَسَانِي كَه

يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾ مَخَالَفَت مِي كَنَنَد اَز حَكَم اَو اَز اَيْن كَه بَرَسَد بَه اَنَان خَرَابِي. بَا بَرَسَد بَه اَنَهَا عَذَاب دَر دَنَاك.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ اَگَاه بَاش، بَرَاي خَدَا سْت، اَنچه دَر اَسْمَانِهَا وَ زَمِيْن اَسْت، مِي دَانَد كَه شَمَا بَر چه حَالْتِي هَسْتِيْد

وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

و روزی برگردانیده می‌شوند به سوی او آگاهشان می‌کند به آنچه کرده‌اند و خدا هر چیز را می‌داند.

## خلاصه‌ی تفسیر

فقط مسلمانان، کسانی هستند که بر خدا و رسول او ایمان دارند، و هرگاه بر امر اجتماعی در نزد او جمع می‌شوند، (ه طبق تصادفاً از آنجا نیاز به رفتن جایی پیش آید) پس تا وقتی که از او اجازه نگیرند (و آن جناب ﷺ، به آن اجازه ندهد از مجلس بلند شده) نمی‌روند (ای پیغمبر) کسانی که (در چنین مواقع) از شما اجازه می‌گیرند، تنها ایشانند که به خدا و رسول او ایمان دارند (در آینده بیان اجازه دادن آنهاست) پس وقتی این مردمان (اهل ایمان در چنین موارد) از شما اجازه بخواهند، پس به کسی از آنها که شما (مصلحت بدانید) بخواهید (اجازه دهید) اجازه بدهید (و کسی را که مصلحت ندانید اجازه ندهید؛ زیرا امکان دارد آنکه اجازه می‌خواهد آن کار را که برای آن اجازه می‌خواهد ضروری تصور کند، و در حقیقت آن لازم نباشد، یا این که باشد، ولی در رفتن به سوی آن خطر بزرگی محسوس شود، لذا اختیار اجازه و عدم اجازه بر مصلحت آن جناب ﷺ، گذاشته شد) و (اجازه داده هم) شما برای آنان از دربار خدا آمرزش بخواهید؛ (زیرا که این اجازه خواستن او اگر چه مبنی بر عذر قوی باشد، ولی صورت تقدیم دنیا بر دین لازم می‌آید که در آن شایبه‌ی کوتاهی هست، لذا برای او دعای مغفرت شما لازم است، ثانیاً این نیز ممکن است که آنکه اجازه می‌خواهد، عذری و ضرورتی را که به خاطر آن اجازه خواسته قوی بداند و در آن اشتباه اجتهادی پیش بیاید که غیر لازم تصور کرده باشد، و این اشتباه اجتهادی به گونه‌ای باشد که با اندیشه و فکر ادنی می‌توانست برطرف گردد، پس در چنین صورتی، قلت اندیشه و فکر هم، کوتاهی به شمار می‌رود، و برای آن نیاز به استغفار هست) به تحقیق الله تعالی آمرزنده و مهربان است (چون نیت او خوب بود، لذا بر چنین موارد مؤاخذه نمی‌فرماید) شما مردم خواندن رسول (ﷺ) را (وقتی که به خاطر ضرورت



دینی شما جمع کند) چنان (سطحی) نپندارید که شما یکدیگر را می خوانید (که اگر خواست بیاید یا نیاید، باز وقتی که آمد تا هرگاه خواست بنشیند و هرگاه خواست برود، خواندن رسول ﷺ، چنین نیست، بلکه اجرای دستور او واجب و بدون اجازه برگشتن حرام است، و اگر کسی بدون اجازه رفت، امکان دارد رفتن او بر رسول خدا ﷺ، پوشیده بماند، ولی به یاد داشته باشید که) الله تعالی آن کسانی را از شما (کاملاً) می داند که (از دیگران) در پرده قرار گرفته (از جلسه نبوی) به پنهانی می روند، پس کسانی که از حکم خدا (که توسط رسول ﷺ، رسیده) مخالفت می کنند، باید از این بترسند که بر آنها آفتی (در این جهان) واقع شود، یا (در آخرت) بر آنان عذاب دردناکی نازل گردد (و نیز این ممکن است که در دنیا و آخرت هر دو تا عذاب بیاید، و نیز) یاد داشته باشید که آنچه در آسمانها و زمین هست، همه از آن خداست، و خدا می داند آن حالت را هم که شما (اکنون) بر آن قرار گرفته اید، و آن روزی را هم که همه در آن نزد او (بار دوم زنده شده) احضار می گردند، پس او به همه آنان نشان می دهد آنچه آنان کرده بودند (این مختص به حالت فعلی شما و روز قیامت نیست، بلکه) الله تعالی هر چیز را می داند.

### معارف و مسایل

**بعضی از آداب و احکام مجلس خاص نبی کریم ﷺ و مجالس عمومی**  
در آیات مذکور دو امر صادر شد: نخست این که وقتی رسول خدا ﷺ، مردم را برای جهاد دینی و غیره جمع کنند مقتضای ایمان این است که همه جمع گردند، و سپس از مجلس آن جناب ﷺ، بدون اجازه آن حضرت ﷺ، بیرون نروند اگر ضرورتی اتفاق افتد از آن حضرت ﷺ، اجازه بگیرند. و در این باره به آن حضرت ﷺ، چنین راهنمایی شد که اگر حرج خاص و ضرورتی



نباشد اجازه بدهند، و در ضمن این، آن منافقان مذمت شدند، که برخلاف مقتضای ایمان برای نجات از بدنامی حاضر می‌گردند، ولی پشت پرده به پنهانی می‌گریزند.

این آیه در موقع غزوه احزاب نازل شد، وقتی که گروههای متحد مشرکین عرب به یک بار بر مدینه حمله کرده بودند، رسول خدا ﷺ، با مشورت به اصحاب، برای دفاع از حمله آنها، خندق حفر کرده بودند، و به این خاطر به این جهاد، غزوه خندق نیز گفته می‌شود، این غزوه در ماه شوال سال ۵هـ. به وقوع پیوسته است (۱).

در روایت بیهقی و ابن اسحاق آمده است که در آن هنگام خود پیغمبر ﷺ، شخصاً همراه با تمام صحابه به حفر خندق مشغول به کار بود، غیر از منافقین که اولاً در آمدن تنبلی می‌کردند و اگر می‌آمدند برای نشان، کار جزئی انجام می‌دادند، و باز به پنهانی می‌گریختند، برعکس، مؤمنان کلاً با تحمل مشقت مشغول کار بودند، و اگر ضرورتی اتفاق می‌افتاد از آن حضرت ﷺ، اجازه گرفته می‌رفتند و بر آنها این آیه نازل گشت (۲).

### پاسخ به یک سؤال

از این آیه چنین استنباط می‌گردد که بیرون رفتن از مجلس آن حضرت ﷺ، بدون اجازه‌ی آن جناب ﷺ، حرام است، در حالی که بسیاری واقعات هست که صحابه‌ی کرام در مجلس بوده‌اند و هر وقت خواسته‌اند بیرون رفته‌اند و اجازه گرفتن را بر خود واجب ندانسته‌اند، جوابش این‌که این دستور نسبت به مجالس عمومی نیست، بلکه متعلق به مجالس است که



رسول خدا ﷺ، آنها را بنابر ضرورتی جمع بفرماید، چنانکه در غزوه‌ی خندق اتفاق افتاد، و در آیه به لفظ: «عَلَىٰ أَمْرِ جَامِعٍ» به این طرف اشاره رفته است.

### مراد از امر جامع چیست؟

در این باره اقوال مختلفی وجود دارد، اما سخن روشن این است که مراد از امر جامع آن است که رسول خدا ﷺ، جمع گردانیدن مردم را برای آن لازم بداند، و برای کار خاص، آنها را جمع کند، مانند آنکه در غزوه‌ی احزاب آنها را برای حفر خندق جمع فرمود<sup>(۱)</sup>.

### آیا این حکم، مختص مجالس آن حضرت ﷺ است یا عام است؟

به اتفاق فقها چون این دستور برای یک ضرورت دینی و اسلامی به موقع اجرا گذاشته شد، و اینگونه ضرورت در هر زمان پیش می‌آید، لذا، این مختص به مجالس آن حضرت ﷺ، نیست، بلکه هر امام و امیر مسلمانان، که زمام حکومت را به دست داشته باشد، مجالس او در این حکم داخل می‌باشد، که اگر او به همه مسلمانان دستور بدهد تا در یک جا جمع شوند، اجرای دستور او واجب، و برگشتن بدون اجازه‌ی او ناجایز است<sup>(۲)</sup>.

و این خود واضح است که این نسبت به مجالس آن حضرت ﷺ بیشتر موکد است، و مخالفت آن شقاوت روشنی است، هم چنانکه منافقین بوقوع پیوست، و با توجه به آداب معاشرت اسلامی، این حکم در اجتماعات و مجالس عمومی، حداقل مستحب و مستحسن می‌باشد، که هرگاه مسلمانان در جلسه‌ای برای اندیشه در معامله‌ی اجتماعی، یا انجام کاری، گرد هم‌دیگر

۱- قرطبی، مظهری.

۲- قرطبی، مظهری، بیان القرآن.

جمع کردند، پس به وقت رفتن با اجازه بروند.

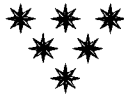
حکم دیگری در آخرین آیه چنین داده شد که: **﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ﴾** یکی از تفاسیر آن همان است که در خلاصه‌ی تفسیر گذشت، که مراد از دعاء الرسول خواندن رسول است که مردم را جمع کند (که طبق قانون علم نحو به صورت اضافه الی الفاعل است) و معنای آیه این است که وقتی آن حضرت ﷺ، مردم را بخواند، پس آن را مانند خواندن عموم مردم تصور نکنید که آمدن و نیامدن، هر دو در اختیار آنهاست، بلکه آمدن در آن وقت فرض، و بدون اجازه برگشتن حرام می‌باشد، و با توجه به سیاق آیه، این تفسیر مناسبت بیشتری دارد، از این جهت در تفسیر مظهری و بیان القرآن آن را اختیار کرده‌اند، و تفسیر دیگری برای آن ابن کثیر و قرطبی و غیره از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما، چنین نقل کرده‌اند، که مراد از: دعاء الرسول این است که مردم، آن حضرت ﷺ، را برای کاری بخوانند (که در ترکیب نحوی اضافه الی المفعول می‌باشد) پس با توجه به این تفسیر، معنای آیه چنین است، که هرگاه شما رسول خدا ﷺ، را برای کاری بخوانید، یا مخاطب قرار دهید، پس به مانند عموم مردم آن جناب ﷺ، را با بردن نامش «یا محمد» نگوید که این بی‌احترامی است، بلکه با القاب تعظیمی یا رسول و یا نبی الله و غیره بگویید، حاصل آن این که تعظیم و توقیر رسول خدا ﷺ، بر هر مسلمان واجب و اجتناب از هر آنچه خلاف ادب باشد، و رسول خدا ﷺ، از آن برنجد لازم است، این حکم شبیه به چندین حکمی است، که در سوره‌ی حجرات به آنها امر شده است، مانند: **﴿لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ﴾**<sup>(۱)</sup>، یعنی: هرگاه بار رسول خدا صحبت کردید، ادب را رعایت کنید، بیش از ضرورت به صدای بلند با او



صحبت نکنید، هم عموم مردم با هم صحبت می‌کنند، و مانند آنکه آن جناب علیه السلام، در خانه تشریف داشته باشند، پس، از بیرون او را صدا کرده نخوانید، بلکه انتظار بکشید تا که او خود بیرون تشریف بیاورد، این مطلب در آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ينادونك من وراء الحجرات﴾<sup>(۱)</sup>، بیان گردیده است.

تنبیه: از تفسیر دوم، ادب عمومی برای بزرگان و سالخوردگان نیز معلوم گردید، که خواندن آنان با نام بی ادبی است، باید با لقب با آنها صحبت کرد.

پایان جلد نهم





## فهرست مطالب

۱	سوره طه
۴	آیات ۱ تا ۸ با خلاصه‌ی تفسیر
۵	معارف و مسایل
۸	آیات ۹ تا ۱۶ خلاصه‌ی تفسیر
۹	خلاصه‌ی تفسیر
۱۰	معارف و مسایل
۱۳	حضرت موسی <small>علیه السلام</small> کلام لفظی حق تعالی را بدون واسطه شنید
۱۴	در مقام ادب، کندن کفش مقتضای ادب است
۱۵	گوش دادن به قرآن
۱۷	آیات ۱۷ تا ۲۴ با خلاصه‌ی تفسیر
۱۸	معارف و مسایل
۲۰	آیات ۲۵ تا ۳۶
۲۱	خلاصه‌ی تفسیر
۲۲	معارف و مسایل
۲۷	دوستان صالح در ذکر و عبادت هم می‌توانند، کمک باشند
۲۷	آیات ۳۷ تا ۴۴
۲۸	خلاصه‌ی تفسیر
۳۰	معارف و مسایل
۳۱	آیا به سوی غیر رسول و نبی هم می‌تواند وحی بیاید
۳۲	نام مادر حضرت موسی <small>علیه السلام</small>
۳۴	داستان مفصل حضرت موسی <small>علیه السلام</small>
۳۵	حدیث القتون به سند امام نسائی
۶۱	نتایج و عبرت و فواید مهم از قصه حضرت موسی <small>علیه السلام</small>
۶۱	تدبیر احماقانه‌ی فرعون و عکس‌العمل حیرت‌انگیز قدرت الهی



- ۶۲ ..... انعام معجزه آسانی مادر موسی و انتقام دیگر از تدبیر فرعون
- ۶۲ ..... مژده برای تاجران و صنعتگران
- ۶۳ ..... بندگان خاصّ خدا به مقام محبوبیت نایل می‌گردند، که هر کس با دیدن آنها، به آنان محبت می‌کند
- ۶۳ ..... قتل قبطی به دست موسی علیه السلام به چه دلیل خطا قرار گرفت؟
- ۶۴ ..... کمک و خدمت خلق به ضعیفان در دین و دنیا نافع و مفید است
- ۶۵ ..... معامله اجیر و آجر میان دو پیامبر و حکم و فواید عجیب آن
- ۶۶ ..... بهترین دستورالعمل برای تحویل پست و خدمت به کسی
- ۶۷ ..... فرق واضح در معامله‌ی ساحران و پیامبران
- ۶۸ ..... حقیقت سحر ساحران فرعون
- ۶۸ ..... تقسیم قبایلی، در حدود معاملات معاشرتی، عمل مذموم نیست
- ۶۹ ..... تعیین خلیفه و نایب برای برقراری انتظام گروهها
- ۷۰ ..... برای حفظ جماعت مسلمانان از تفرقه، بزرگترین بدی را موقتاً می‌توان تحمل نمود
- ۷۰ ..... اصل مهم دعوت پیامبرانه
- ۷۱ ..... آیات ۴۵ تا ۵۰
- ۷۲ ..... خلاصه‌ی تفسیر
- ۷۳ ..... معارف و مسایل
- ۷۳ ..... حضرت موسی علیه السلام چرا ترسید؟
- موسی علیه السلام در ضمن دعوت فرعون به ایمان، او را به آزاد ساختن قوم خود
- ۷۵ ..... از مصایب اقتصادی هم دعوت داد
- ۷۵ ..... خدایتعالی هر چیز را آفریده، سپس مناسب وجود آن، او را هدایت فرموده که به کار مشغول باشد
- ۷۷ ..... آیات ۵۱ تا ۵۹
- ۷۸ ..... خلاصه‌ی تفسیر
- ۸۰ ..... معارف و مسایل
- ۸۱ ..... دراصل وجود هر انسان همراه با نطفه او، خاک آنجا هم شامل می‌شود که او در آنجا مدفون می‌شود
- ۸۳ ..... فایده
- ۸۳ ..... حقیقت سحر و اقسام آن و حکم شرعی آن
- ۸۳ ..... آیات ۶۰ تا ۷۶
- ۸۵ ..... خلاصه‌ی تفسیر



۸۸	.....	معارف و مسایل
۸۸	.....	خطاب پیامبرانه حضرت موسیٰ به ساحران
۹۲	.....	ساحران فرعون، مسلمان شده به سجده افتادند
۹۴	.....	سرانجام خیر همسر فرعون، آسیه
۹۴	.....	انقلاب عجیبی در ساحران فرعون
۹۵	.....	آیات ۷۷ تا ۸۲
۹۶	.....	خلاصه تفسیر
۹۷	.....	معارف و مسایل
۹۸	.....	برخی از احوال بنی اسرائیل به هنگام خروج آنها از مصر و آمارشان و آمار ارتش فرعون
۱۰۰	.....	آیات ۸۳ تا ۸۹
۱۰۱	.....	خلاصه تفسیر
۱۰۳	.....	معارف و مسایل
۱۰۴	.....	سؤال از شتاب زدگی حضرت موسی و حکمت آن
۱۰۵	.....	سامری چه کسی بود
۱۰۷	.....	مال کفار در چه صورتی برای مسلمان حلال است
۱۰۹	.....	فایده مهم
۱۱۲	.....	آیات ۹۰ تا ۹۴ با خلاصه تفسیر
۱۱۴	.....	معارف و مسایل
۱۱۶	.....	اختلاف رأی میان دو نبی و جنبه‌ی صواب در هر دو جانب
۱۱۷	.....	آیات ۹۵ تا ۹۸
۱۱۸	.....	خلاصه تفسیر
۱۱۸	.....	معارف و مسایل
۱۲۱	.....	لطیفه‌ای در سزای سامری
۱۲۲	.....	آیات ۹۹ تا ۱۱۴
۱۲۳	.....	خلاصه تفسیر با ربط آیات
۱۲۷	.....	معارف و مسایل
۱۲۹	.....	آیات ۱۱۵ تا ۱۲۷
۱۳۰	.....	خلاصه تفسیر



۱۳۲	..... معارف و مسایل باریط
۱۳۷	..... نفقه لازم زن بر ذمه شوهر است.
۱۳۸	..... نفقه‌ی واجب فقط منحصر به چهار چیز است.
۱۳۹	..... هدایتی مهم در حق انبیاء علیهم السلام و حفظ ادب و احترام آنها.
۱۴۱	..... حقیقت تنگی و تلخی زندگی کافر و بدکار در دنیا.
۱۴۲	..... آیات ۱۲۸ تا ۱۳۵
۱۴۳	..... خلاصه‌ی تفسیر
۱۴۶	..... معارف و مسایل
۱۴۶	..... معالجه ایذا رسانی دشمنان صبر و اشتغال به یاد خداست
۱۴۸	..... ثروت چند روزی دنیا علامت مقبولیت در بارگاه خدا نیست بلکه خطری است برای مؤمن
۱۴۹	..... تأکید اهل و عیال بر پابندی نماز و حکمت آن
۱۵۰	..... هر کسی که به نماز و بندگی خدا بپردازد خداوند کسب رزق را بر او آسان خواهد نمود.

## ۱۵۳ ..... سوره انبیاء

۱۵۳	..... آیات ۱ تا ۱۰
۱۵۴	..... خلاصه‌ی تفسیر
۱۵۷	..... معارف و مسایل
۱۶۰	..... قرآن کریم افتخار و اعزازی است برای عرب.
۱۶۰	..... آیات ۱۱ تا ۱۵ با خلاصه تفسیر
۱۶۱	..... معارف و مسایل
۱۶۲	..... آیات ۱۶ تا ۲۹
۱۶۳	..... خلاصه‌ی تفسیر
۱۶۶	..... معارف و مسایل
۱۷۲	..... آیات ۳۰ تا ۳۳ با خلاصه‌ی تفسیر
۱۷۳	..... معارف و مسایل
۱۷۷	..... آیات ۳۴ تا ۴۷
۱۷۸	..... خلاصه‌ی تفسیر





۱۸۳ ..... معارف و مسایل

۱۸۴ ..... مرگ چیست؟

۱۸۵ ..... همه‌ی رنج و راحت دنیا آزمایش است

۱۸۶ ..... شتاب ورزی مذموم است

۱۸۷ ..... وزن اعمال در قیامت و میزان آنها

۱۸۹ ..... شکل وزن اعمال و محاسبه‌ی اعمال

۱۹۰ ..... آیات ۴۸ تا ۵۰ با خلاصه تفسیر

۱۹۱ ..... معارف و مسایل

۱۹۱ ..... آیات ۵۱ تا ۷۳

۱۹۳ ..... خلاصه‌ی تفسیر

۱۹۸ ..... معارف و مسایل

۱۹۹ ..... تحقیق و تفصیل این که قول حضرت ابراهیم دروغ نبود

۲۰۲ ..... حقیقت نسبت سه دروغ به ابراهیم در حدیث

۲۰۴ ..... تغلیط حدیث دروغهای ابراهیم جهالت است

۲۰۶ ..... در حدیث مذکور هدایت مهم و بیان لطیفی در باره اخلاص عمل

۲۰۶ ..... حقیقت گلستان شدن آتش نمرود بر حضرت ابراهیم علیه السلام

۲۰۹ ..... آیات ۷۴ تا ۷۵ با خلاصه‌ی تفسیر

۲۱۰ ..... معارف و مسایل

۲۱۰ ..... آیات ۷۶ تا ۷۷

۲۱۱ ..... خلاصه‌ی تفسیر

۲۱۱ ..... معارف و مسایل

۲۱۲ ..... آیات ۷۸ تا ۸۲ با خلاصه‌ی تفسیر

۲۱۵ ..... معارف و مسایل

۲۱۶ ..... آیا بعد از قضاوت می توان قضاوت قاضی قبلی را شکست و تبدیل نمود؟

۲۱۸ ..... اگر دو مجتهد طبق اجتهاد خود به دو حکم متضاد حکم بدهند آیا هریکی از آنها صواب است یا

۲۲۰ ..... اگر حیوان کسی به جان یا مال کسی ضرر رساند چه قضاوتی باید کرد؟

۲۲۱ ..... تسبیح کوهها و مرغها با فایده

۲۲۲ ..... صنعت ساخت زره از جانب خدا به حضرت داوود عنایت گردید



۲۲۲	چنین صنعتی که به نفع مردم باشد، مطلوب و فعل انبیاست . . . . .
۲۲۳	تسخیر باد برای حضرت سلیمان و مسایل متعلق به آن . . . . .
۲۲۵	تسخیر جن و شیاطین برای سلیمان <small>علیه السلام</small> . . . . .
۲۲۶	یک لطفه . . . . .
۲۲۷	آیات ۸۳ تا ۸۴ و خلاصه‌ی تفسیر با معارف و مسایل . . . . .
۲۲۷	قصه‌ی حضرت ایوب <small>علیه السلام</small> . . . . .
۲۲۹	دعای حضرت ایوب <small>علیه السلام</small> ، منافی با صبر نیست . . . . .
۲۳۱	آیات ۸۵ تا ۸۶ . . . . .
۲۳۲	خلاصه‌ی تفسیر با معارف و مسایل . . . . .
۲۳۲	آیا حضرت ذوالکفل پیامبر بود یا ولی، و داستان عجیب او . . . . .
۲۳۶	آیات ۸۷ تا ۸۸ با خلاصه‌ی تفسیر . . . . .
۲۳۷	معارف و مسایل . . . . .
۲۳۸	داستان یونس <small>علیه السلام</small> . . . . .
۲۴۲	دعای یونس <small>علیه السلام</small> ، برای هر کس در هر زمان و برای هر مقصد مقبول است . . . . .
۲۴۲	آیات ۸۹ تا ۹۰ . . . . .
۲۴۴	خلاصه‌ی تفسیر با معارف و مسایل . . . . .
۲۴۴	آیه ۹۱ با خلاصه‌ی تفسیر . . . . .
۲۴۴	آیات ۹۲ تا ۱۰۵ . . . . .
۲۴۶	خلاصه‌ی تفسیر و ربط آیات . . . . .
۲۴۹	معارف و مسایل . . . . .
۲۵۴	آیات ۱۰۶ تا ۱۱۲ با خلاصه‌ی تفسیر . . . . .
۲۵۶	معارف و مسایل . . . . .

## ۲۵۸ . . . . . **سوره الحج**

۲۵۸	آیات ۱ تا ۲ با خلاصه تفسیر . . . . .
۲۵۹	معارف و مسایل و ویژگیهای این سوره . . . . .
۲۶۰	زلزله قیامت کی فرا می‌رسد . . . . .



۲۶۱	آیات ۳ تا ۱۰ با خلاصه‌ی تفسیر.....
۲۶۲	خلاصه‌ی تفسیر.....
۲۶۵	معارف و مسایل.....
۲۶۶	درجات و احوال مختلف آفرینش انسانی در شکم مادر.....
۲۶۸	مدارج مختلف عمر پس از آفرینش ابتدایی انسان و احوال آن.....
۲۶۹	آیات ۱۱ تا ۱۳ با خلاصه تفسیر.....
۲۷۰	معارف و مسایل.....
۲۷۱	آیات ۱۴ تا ۱۶ با خلاصه‌ی تفسیر.....
۲۷۲	معارف و مسایل.....
۲۷۳	آیات ۱۷ تا ۱۸.....
۲۷۴	خلاصه‌ی تفسیر با معارف و مسایل.....
۲۷۵	حقیقت اطاعت و فرمانبرداری تمام مخلوقات.....
۲۷۷	آیات ۱۹ تا ۲۴ با خلاصه‌ی تفسیر.....
۲۷۸	خلاصه‌ی تفسیر.....
۲۷۹	معارف و مسایل با حکمت پوشاندن النگو به اهل جنت.....
۲۸۰	لباس ابریشم برای مردان حرام است.....
۲۸۲	آیه ۲۵ با خلاصه‌ی تفسیر.....
۲۸۳	معارف و مسایل.....
۲۸۴	مراد از مساوی بودن حق همه‌ی مسلمانان در حرم مکه.....
۲۸۶	آیات ۲۶ تا ۲۹ با خلاصه‌ی تفسیر.....
۲۸۸	معارف و مسایل با آغاز بنای بیت الله.....
۲۹۳	درجه‌ی ترتیب امور حج.....
۲۹۵	پاسخ به یک سؤال.....
۲۹۷	آیات ۳۰ تا ۳۳ با خلاصه‌ی تفسیر.....
۲۹۹	معارف و مسایل.....
۳۰۱	آیات ۳۴ تا ۳۷.....
۳۰۲	خلاصه‌ی تفسیر.....
۳۰۴	معارف و مسایل.....



- ۳۰۶ ..... صورتهای عبادت، هدف نیستند بلکه هدف اطاعت و اخلاص قلب است.
- ۳۰۷ ..... آیه ۳۸ با خلاصه‌ی تفسیر، معارف و مسایل
- ۳۰۷ ..... آیات ۳۹ تا ۴۱
- ۳۰۸ ..... خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۰۹ ..... معارف و مسایل و نخستین دستور جهاد با کفار.
- ۳۱۰ ..... یکی از حکمتهای جهاد و قتال
- ۳۱۱ ..... پیشگویی قرآن در حق خلفای راشدین و ظهور آن
- ۳۱۳ ..... آیات ۴۲ تا ۵۱
- ۳۱۴ ..... خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۱۵ ..... معارف و مسایل
- ۳۱۵ ..... اگر سیر و سیاحت و سیاحت در روی زمین برای به دست آوردن عبرت و بصیرت باشد پس
- ۳۱۶ ..... مراد از هزار سال بودن روز قیامت
- ۳۱۷ ..... پاسخ به یک شبهه
- ۳۱۸ ..... آیات ۵۲ تا ۵۷ با خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۲۰ ..... معارف و مسایل
- ۳۲۲ ..... آیات ۵۸ تا ۵۹ با خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۲۳ ..... آیه ۶۰ با خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۲۳ ..... معارف و مسایل
- ۳۲۴ ..... آیات ۶۱ تا ۶۶
- ۳۲۵ ..... خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۲۶ ..... معارف و مسایل
- ۳۲۷ ..... آیات ۶۷ تا ۷۰ با خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۲۸ ..... معارف و مسایل
- ۳۳۱ ..... پاسخ به یک شبهه
- ۳۳۱ ..... آیات ۷۱ تا ۷۴
- ۳۳۲ ..... خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۳۳ ..... معارف و مسایل
- ۳۳۳ ..... توضیح حرکت جاهلانه شرک و بت پرستی با بیان مثالی



آیات ۷۵ تا ۷۸ ..... ۳۳۴

خلاصه‌ی تفسیر ..... ۳۳۵

معارف و مسایل با سجده تلاوت سوره‌ی حج ..... ۳۳۶

فایده ..... ۳۳۸

امت محمدی امت منتخب خداوند متعال است ..... ۳۳۸

**سوره المؤمنون ..... ۳۴۳**

آیات ۱ تا ۱۱ ..... ۳۴۳

فضایل و خصوصیات سوره‌ی مؤمنون ..... ۳۴۴

خلاصه‌ی تفسیر ..... ۳۴۴

معارف و مسایل ..... ۳۴۵

رستگاری و چگونه به دست آوردن آن ..... ۳۴۵

آن هفت صفت مؤمن کامل که وعده‌ی فلاح دنیا و آخرت به آنها در این آیات داده شده است ..... ۳۴۸

خشوع در نماز چه درجه‌ای دارد؟! ..... ۳۴۹

آیات ۱۲ تا ۲۲ با خلاصه‌ی تفسیر ..... ۳۵۵

معارف و مسایل ..... ۳۵۷

مراحل هفتگانه آفرینش انسان ..... ۳۵۸

لطیفه‌ای شگفت آور از حضرت ابن عباس ..... ۳۵۸

آخرین مقام آفرینش انسانی، پدید آوردن روح و حیات در اوست ..... ۳۶۰

روح حقیقی و روح حیوانی ..... ۳۶۱

نظام شگفت آور قدرت الهی برای رساندن آب به انسان ..... ۳۶۳

آیات ۲۳ تا ۳۰ ..... ۳۶۷

خلاصه‌ی تفسیر ..... ۳۶۸

معارف و مسایل ..... ۳۷۰

آیات ۳۱ تا ۴۱ ..... ۳۷۰

خلاصه‌ی تفسیر ..... ۳۷۱

معارف و مسایل ..... ۳۷۲



۳۷۳	..... آیات ۴۲ تا ۵۰
۳۷۴	..... خلاصه‌ی تفسیر
۳۷۶	..... آیات ۵۱ تا ۵۶ با خلاصه‌ی تفسیر
۳۷۷	..... معارف و مسایل
۳۷۹	..... آیات ۵۷ تا ۶۲ با خلاصه‌ی تفسیر
۳۸۰	..... معارف و مسایل
۳۸۱	..... آیات ۶۳ تا ۷۷
۳۸۳	..... خلاصه‌ی تفسیر
۳۸۶	..... معارف و مسایل
۳۸۸	..... منع قصه‌گویی بعد از نماز عشا و هدایتی ویژه.
۳۹۰	..... وقوع عذاب قحط بر اهل مکه و دفع شدن آن، به دعای پیغمبر ﷺ
۳۹۱	..... آیات ۷۸ تا ۹۲
۳۹۲	..... خلاصه‌ی تفسیر
۳۹۴	..... معارف و مسایل
۳۹۵	..... آیات ۹۳ تا ۱۰۰
۳۹۵	..... خلاصه‌ی تفسیر
۳۹۶	..... معارف و مسایل
۴۰۰	..... آیات ۱۰۱ تا ۱۱۵
۴۰۱	..... خلاصه‌ی تفسیر
۴۰۴	..... معارف و مسایل
۴۰۵	..... فرقی احوال مؤمنین و کفار در محشر
۴۰۸	..... کیفیت وزن اعمال
۴۱۰	..... آیات ۱۱۶ تا ۱۱۸ با خلاصه‌ی تفسیر
۴۱۱	..... معارف و مسایل



آیات ۱ تا ۲ ..... ۴۱۳

معارف و مسایل ..... ۴۱۴

زنا جرمی بزرگ و مجموعه چندین جرم دیگر است لذا در اسلام سزای آن از همه‌ی مجازاتها ..... ۴۱۵

سزای صد تازیانه مختص به مردان و زنان غیر متأهل است، سزای متأهلین سنگسار است ..... ۴۱۸

آگاهی لازم و درجات تدریجی سه گانه سزای زنا ..... ۴۲۵

هر جرمی که طبق قانون اسلام مجازات سختی دارد، شرایط اثبات آن هم سخت، مقرر شده است ..... ۴۲۶

آگاهی لازم ..... ۴۲۶

در اسلام دستور داده شده است که حتی الامکان نخست از جرایم پرده پوشی شود ولی هرگاه معامله به شهادت ثابت گشت پس رسوایی کامل مجرمان هم عین حکم است ..... ۴۲۷

آیه ۳ با خلاصه‌ی تفسیر ..... ۴۲۸

معارف و مسایل ..... ۴۲۹

حکمی دیگر در خصوص زنا ..... ۴۲۹

آیات ۴ تا ۵ با خلاصه‌ی تفسیر ..... ۴۳۲

معارف و مسایل ..... ۴۳۳

حکم سوم متعلق به زنا، تهمت، دروغ و حدّ شرعی آن ..... ۴۳۳

یک شبهه و پاسخ آن ..... ۴۳۴

محصنت چه کسانی هستند؟ ..... ۴۳۴

آیات ۶ تا ۱۰ با خلاصه‌ی تفسیر ..... ۴۳۷

معارف و مسایل ..... ۴۳۸

چهارمین حکم در خصوص زنا لعان است ..... ۴۳۸

آیات ۱۱ تا ۲۶ ..... ۴۴۶

ربط آیات ..... ۴۴۸

داستان افک و بهتان ..... ۴۴۹

خلاصه‌ی تفسیر ..... ۴۵۲

معارف و مسایل ..... ۴۵۹

فضایل و کمالات ویژه‌ی حضرت عایشه‌ی صدیقه و بقیه داستان افک ..... ۴۵۹

ویژگیهایی چند از حضرت صدیقه ..... ۴۶۴

یک تنبیه مهم و لازم ..... ۴۷۰



- ۴۷۲ ..... یک شبهه و پاسخ به آن
- ۴۷۳ ..... در نتیجه نادیده گرفتن نظام قرآنی و یک تدبیر مهم نسبت به
- ۴۷۳ ..... انسداد فواحش، امروز فواحش به کثرت رواج یافته است
- ۴۷۴ ..... تعلیم اعلی‌ترین اخلاق به اصحاب کرام
- ۴۷۷ ..... هشدار می‌مهم
- ۴۷۹ ..... آیات ۲۷ تا ۲۹
- ۴۸۰ ..... خلاصه‌ی تفسیر
- ۴۸۰ ..... حکم پنجم اجازه خواستن و آداب ملاقات باهمدیگر و قبل از داخل شدن به خانه کسی اجازه
- ۴۸۲ ..... معارف و مسایل
- باب مهمی از آداب معاشرت قرآنی که اگر برای ملاقات کسی می‌روید، نخست از او اجازه بگیرید، بدون
- ۴۸۲ ..... اجازه به خانه‌ی کسی وارد نشوید
- ۴۸۲ ..... حکم و مصالح استیذان
- ۴۸۵ ..... طریقه مسنون استیذان
- ۴۸۹ ..... آگاهی لازم
- ۴۹۴ ..... بعضی از مسایل دیگر در خصوص استیذان
- ۴۹۴ ..... مسایل در باره تلفن
- ۴۹۶ ..... آیات ۳۰ تا ۳۱
- ۴۹۷ ..... خلاصه‌ی تفسیر
- ۴۹۷ ..... حکم ششم: احکام حجاب زنان
- ۵۰۰ ..... معارف و مسایل
- باب نهم: انسداد فواحش و حفظ عصمت حجاب زنهاست
- ۵۰۳ ..... نگاه با قصد به سوی بچه‌های بی‌ریش هم در همین حکم است
- ۵۰۳ ..... بیان حرمت نگاه کردن به سوی نامحرم و تفصیل آن
- ۵۰۵ ..... استثنا از حکم حجاب
- ۵۰۸ ..... آگاهی
- ۵۱۲ ..... رساندن صدای زیورات به گوش نامحرم جایز نیست
- ۵۱۳ ..... مسئله صدای زن
- ۵۱۳ ..... استعمال خوشبو و بیرون آمدن





پوشیدن برقع مزین و بیرون آمدن هم ناجایز است ..... ۵۱۴

آیه ۳۲ ..... ۵۱۴

خلاصه‌ی تفسیر ..... ۵۱۵

معارف و مسایل با بعضی احکام نکاح ..... ۵۱۶

آیا ازدواج واجب است یا سنت یا به اعتبار اختلاف اوضاع مختلف می‌باشد؟ ..... ۵۱۸

آگهی ..... ۵۲۳

آیه ۳۳ با خلاصه‌ی تفسیر ..... ۵۲۳

معارف و مسایل ..... ۵۲۴

مسئله مهم از فن اقتصاد، و قضاوت قرآن در آن ..... ۵۲۶

آیات ۳۴ تا ۴۰ ..... ۵۳۰

خلاصه‌ی تفسیر ..... ۵۳۱

معارف و مسایل با تعریف نور ..... ۵۳۶

نور مؤمن ..... ۵۳۷

نور نبی کریم ﷺ ..... ۵۴۰

برکات روغن زیتون ..... ۵۴۰

مساجد، خانه‌های خدا هستند که تعظیم آنها واجب است ..... ۵۴۲

معنی رفع مساجد ..... ۵۴۳

بعضی از فضایل مساجد ..... ۵۴۵

آداب پانزده گانه مساجد ..... ۵۴۷

اماکنی که برای ذکرالله و تعلیم قرآن و دین مختص باشند آنها هم در حکم مساجد می‌باشند ..... ۵۴۸

حکمت خاص لفظ اذن در اَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ ..... ۵۴۸

بیشتر صحابه شغل تجارت داشتند ..... ۵۵۰

آیات ۴۱ تا ۴۵ ..... ۵۵۱

خلاصه‌ی تفسیر ..... ۵۵۲

معارف و مسایل ..... ۵۵۴

آیات ۴۶ تا ۵۴ ..... ۵۵۵

خلاصه‌ی تفسیر ..... ۵۵۶

معارف و مسایل ..... ۵۵۹



- شرایط چهارگانه فوز و فلاح با یک واقعه‌ی عجیب ..... ۵۶۰
- آیات ۵۵ تا ۵۷ ..... ۵۶۱
- خلاصه‌ی تفسیر ..... ۵۶۲
- معارف و مسایل با شأن نزول ..... ۵۶۳
- ثبوت خلافت و مقبولیت خلفای راشدین نزد الله از آیه‌ی مذکوره ..... ۵۶۵
- آیات ۵۸ تا ۶۰ ..... ۵۶۸
- خلاصه‌ی تفسیر ..... ۵۶۹
- معارف و مسایل ..... ۵۷۰
- دستور اجازه خواستن برای محارم و اقارب در اوقات بخصوص ..... ۵۷۰
- قرآن معاشر پاکیزگی را تعلیم فرموده است ..... ۵۷۵
- تأکید در احکام حجاب زنان و استثنای دیگری از آن ..... ۵۷۵
- آیه ۶۱ ..... ۵۷۶
- خلاصه‌ی تفسیر ..... ۵۷۷
- معارف و مسایل ..... ۵۷۸
- بعضی از احکام بعد از ورود به خانه و آداب معاشرت ..... ۵۷۸
- آیات ۶۲ تا ۶۴ ..... ۵۸۲
- خلاصه‌ی تفسیر ..... ۵۸۳
- معارف و مسایل ..... ۵۸۴
- بعض آداب و احکام مجلس خاص نبی کریم ﷺ و مجالس عمومی ..... ۵۸۴
- پاسخ به یک سؤال ..... ۵۸۵
- مراد از امر جامع چیست؟ ..... ۵۸۶
- آیا این حکم، مختص مجالس آن حضرت ﷺ است یا عام است؟ ..... ۵۸۶

